کتاب شرائط المذهب

گنجینه ۷۸۶

کتابی در دلایل اعجاز و اثبات نبوت از علامه حاج مولی رضا بن مولی محمد امین همدانی
به خط مؤلف. (در متن، بعضی از عبارتهای آیات انجیل و توریة را از اطراف به خط عبری و
با ترجمه فارسی آن نقل و دلیل و حجت آورده است)
مؤلف دست ارادت به حسینعلی شاه داده و با مجذوبعلی شاه، محمد جعفر همدانی همدرس و هم[illegible] بود

کتاب شرائط المذهب

گنجینه ۷۸۶

کتابی در دلایل اعجاز و اثبات نبوت از علامه حاج مولی رضا بن مولی محمد امین همدانی
به خط مؤلف. (در متن، بعضی از عبارتهای آیات انجیل و توریة را از اطراف به خط عبری و
با ترجمه فارسی آن نقل و دلیل و حجت آورده است)
مؤلف دست ارادت به حسینعلی شاه داده و با مجذوبعلی شاه، محمد جعفر همدانی

کتاب شرایط المذاهب

کتاب در دلایل اعجاز و اثبات نبوت از علامه حاج میرزا رضا بن مولی محمد امین همدانی

بخط مؤلف. (در متن، بیشتر از عبارتها را از انجیل و تورات مؤلف بخط عبری آورده و

با ترجمه فارسی آن نقل و دلیل و حجت آورده است)

مؤلف دست ارادت به حسینعلیشاه داده و با مجذوبعلیشاه و محمدجعفر همدانی ملاقات داشته است

گنجینه ۷۸۶
کتاب در دلایل اعجاز و ا...
بخط مؤلف. (در متن...
با ترجمه فارسی آن نق...
مؤلف دست ارادت...

بر پسندیده کیش دراین عهد و ایام عمر و در شهور و اعوام رسوم علوم و آداب ادب بکلی مهمل
و مندرس مانده و قوام مدرک با وهم مهلک مشتبه و ملتبس شده علم معانی را و در جوانی گذشته است
و فن بدیع بلا فصل ربیع منقضی گشته نه از رسم بیانی اثری در میان است نه از قواعد حکمت
و کلام عربی در زبان ما چهره فصاحت هر قدر و صباحت کند موقع قبول [illegible]
عبارت هر چند حلیه بلاغت پوشیده مورد التفاتی نگردد آنجا که جایگیر ذوق طبایع مردم
زمانه از دقایق صنایع ظاهر بیفایده آید ظاهر است که در فهم نبوت [illegible] کشف [illegible]
[illegible] دلیل چگونه خواهد بود که لطف حضرت رب را نخستین اشارت بوده [illegible]
دلایل معجزات و آیات نبوت سید کاینات صلی الله علیه و آله عز بیت [illegible]
که هم کاشف است حقایق و اسرار را و هم نور علم مردم روزگار [illegible]
این ... [illegible] بر ملاء ضمیر عارف و غافل و ... نظر ظاهر و جلوه گر [illegible]
اهل از مسلمان و کافر و مصدق و منکر هم خطره و [illegible] در راه دعوی حجت تمام حق [illegible]
حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله سلام از سایر پیغمبران با نیابت معجزه باقیه مخصوص و ممتاز
که و مصحف پاک زاد در عالم خاک چنین شمع در جمیع دهور بر بسیط هر [illegible]
که پرتو نور و جلوه ظهور آن در دیده هیچ ناظر و صفحه هیچ خاطر پوشیده و پنهان نمی تواند
بود و تا او عهد و زمان این معجزه مبین در ساحت زمین خواهد آمد و بر خلق جهان اتمام
حجت و ایضاح محجت خواهد کرد و این نکته مقرر است که اگر دیده اعمی چهره [illegible]
یا سمع اصم سجع نغم نیابد یا مشام مزکوم از عرف شمیم محروم ماند نه از [illegible]
و اهنگ [illegible] نافه مشک است بل بواسطه علتی در آلات حواس و قوی است که موجب [illegible]

[illegible] مهمان [illegible]
[illegible] و نهی که بعد از [illegible]
[illegible] در جمیع عقاید لف و خفض
[illegible] بیست و دو سال است که از [illegible]
[illegible] نبوت خاتم انبیا علیه الاف التحیه و اثبات [illegible]
[illegible] ابواب بر اوی جواب هالف کتابی جامع [illegible]
[illegible] فضلی در علم این نکاشته اند و متون صحایف [illegible]
[illegible] طریق ایجاز و اختصار پیش گرفته روشنی روز و [illegible]
[illegible] روشن تر از هر دلیل و موجب ایضاح هر سبیل است
[illegible] ایضاح دیگر ندانسته اند و شبه در آن عهد و زمان در [illegible] و ابهام
[illegible] و آداب [illegible] باشد و کاسد شده که در حق ذوق سلیم را فرق [illegible]
[illegible] و کلام [illegible] حکم و مفاد در [illegible] معجز مبین در مصحف [illegible] برهان [illegible]

[illegible]

کند و چاره و درمانی خواهد ولی از گردش‌های زمانه [illegible] علاج البصر را انکار

[illegible]

گنجینه ۷۸۶

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۴۵۲

رفته کتابی دیگر در شرح دلایل اعجاز و اثبات نبوت خاصه حضرت خاتم دانا بیش با دیگر عالم
علوم و آداب بیا رونق عهد شباب باز آمد و گلشن فضل و بلاغت بیا حسن و طراوت
افزود طبع فصاحت رسوم بسماحت تازه که سحاب سحف با رافت رحمت بارید شعشعه طور
جلوه ظهور کرد ید بیضای موسی لمعه بیضا نمود حریم منطق علیمی مصدق آورد و جبرئیل امین معجز
بیان در رساند خامه استاد نور کار معرفت ضرب دو الاعجاز از کار ساخته انتشار تازه درج
گهر و عنبر در انداخت و نیز میم کتاب مجید بپرداخت که هم تتمیم رساله سابقه است و هم
تحقیق مقاصد معاد قدیمه لله دره صحیفة تهدی الی سبیل الهدی و جل ذلک الارشاد
سجدت نفوس القادة لذکرها فی معرض الانشاء والانشاد علقت ملائکة السموات
بذیلها الفضائل [illegible] و جلاد [illegible] الدراهم تجد او تخف [illegible] العادات
صحف الفضائل فضلها شهدت فی محضر الاشهاد نسخت بها نسخ الصحائف کلها
ما سای خیر صحیفة السجاد لم [illegible] فی [illegible] ساعة المیلاد [illegible]
ولیس [illegible] الاثبات [illegible] کالعقود [illegible] و سلاسل
الاقیاد [illegible]
قطع شرار الکفر والالحاد [illegible] الفضائل [illegible] شرح [illegible] الاشهاد
وچون اشتهار [illegible] اسم رسایل و مسائل در بلاد و ثغور [illegible]
اعدای دین اقرب [illegible] جهانی [illegible] دارای جهان چون نور [illegible]
در قوس عروج و شمس [illegible] بروج از ملک عراق بنفر اذربیجان تشریف قدوم بخشید
و در حضرت نیابت سلطنت که مرجع دین و مرجع شرع و حکم دولت و [illegible] ملت است

چون نقطه راس دایره بینش و درخت طوبی در روضه خلد [illegible] ظل امنیت و ظل نور [illegible]
[illegible] تا بیابانی کتاب ثانی که تامی ترکیب نشانی است [illegible] و فرخ عهد ملک زاده
ولیعهد که یاور ملک و داور عهد و امان زمان و پناه جهان و نیروی ظفر و بازوی خطر
و غایت عنایت [illegible] و آیت [illegible] البدیه [illegible] و الشمس المجاهد و اللیث
الصایل و الغیث الهاطل ناصر الاسلام منصور الاعلام شاهر الاسیاف [illegible]
الاخطاف [illegible] منصور الملک [illegible]
مقهور [illegible] الغازی فی سبیل الله لازال الدین حامیا و للکفر ماحیا و للملک
حارسا و للخلق سائسا [illegible] اتمام [illegible] و صیت این نام نیک چون دور دولت
مدید تا آخر عهد و زمان در بسیط زمین [illegible] جهانی ماند و این بنده که برحسب امر والا تحریر
فهرست کتاب و ترتیب فصول و ابواب مامور [illegible] مطالب برحسب تفصیل معانی و
[illegible] در سلک کلک کشیده و الله المستعان و هو نعم الوکیل [illegible]

والله

شبهه اول

شبهه رابعه

بحث ثانی	کمال قوه نظریه و کمال قوه تحریکیه
ولایت اولیا	در بیان تفاوت مراتب انبیا و اولیا در نبوت و رسالت و امامت
ذکر اعاجیب	که در آن خصوصی وارد گردیده
ولایت باطنه	در بیان معنی خاتمیت و اینکه منتهای درجه کمال انسانی همان است

باب دوم در معرفت نبی و کیفیت علم بصدق مدعی نبوت و آن مشتمل بر دو فصل است

فصل اول	در بیان کیفیت تحصیل علم و جواب شبهه فلاسفه
شبهه فلاسفه	که معرفت نبی به صدور معجزه است و معرفت معجزه بی نبی ممکن نیست چه اگر موقوف به او باشد دور و تسلسل لازم آید و جواب آن به دو وجه است
جواب اول	علی الاجمال
جواب ثانی	علی التفصیل و التحقیق

فصل دوم

فصل دوم	در بیان کیفیت سحر و اقسام آن و فرق مابین نبی و ساحر و اقسام آن ده نوع است
اول	سحری است که مبنی باشد بر مقتضای احکام نجومیه
دویم	سحری است که مبنی است بر کمال قوه وهم و تصفیه نفس از رذائل و علایق
سیم	سحری است که مبنی است بر خواص ادویه معدنیه و نباتیه و حیوانیه
چهارم	سحری است که مبنی است بر استعانت از ارواح مطلقه از جن و شیاطین
پنجم	سحری است که مبتنی است بر چستی و خفت ید چون عمل حقه بازی
ششم	سحری است که مبتنی است بر عزائم و تعویذات و اعمال کفرآمیز
هفتم	سحری است که مبتنی است بر اعمال آلات هندسیه و جر اثقال نیز از این قسم است
هشتم	سحری است که مبتنی است بر اطعام طعام یا دوا یا شیء که موجب ازاله عقل یا نقصان آن شود و شخص مسحور شود

نهم	سحری است که مبنی است بر ترویج اکاذیب و انواع خدعه و فریب
دهم	سحری است که مبنی است بر تفأل و تطیر و آن نیز بر چند قسم است
قسم اول	که شهیرترین همه اقسام است علم قرعه است
قسم دویم	علم رمل است
قسم سیم	علم اختلاج اعضا است
قسم چهارم	علم شانه بینی است
قسم پنجم	علم ضرب احجار و نگریستن به اوراق مخصوصه است
قسم ششم	نظر کردن در خطوط و ناخنها که در کف دست و پای است
قسم هفتم	علمی است که مأخوذ است از کیفیت طیران طیور و اسامی آنها و کیفیت اصوات و بیان الفاظ از جوانب طواریق

باب سیم

باب سیم	در اثبات نبوت خاصه است و آن مشتمل است بر پنج مقصد
مقصد اول	در اثبات نبوت نبی خاتم و آن در ضمن پنج تمهید بیان می‌گردد
تمهید اول	در بیان اینکه بچه نحو باید علم بصدق نبی خاتم بهم رسانید و بیان لزوم تحقیق
تمهید دویم	در بیان لزوم ملاحظه لوازم این طایفه مدعی نبوت که مستلزم عقاید بدیهه شده باشد
تمهید سیم	در لزوم ملاحظه احوال و اوضاع و اوصاف نبی که متصف به صفات لازمه نبوت است یا نه
تمهید چهارم	ملاحظه استقامت شریعت و استحکام طریقت
تمهید پنجم	ملاحظه معجزات و صدور خوارق عادات از آن نبی و آن بر چهار وجه است
وجه اول	اینکه مدعی نبوت ساحر و جادو است
وجه دویم	اینکه نبی در قید حیوة باشد اما معجزه از وی در ایام سلف اتفاق افتاده

بیان اسمات
دانه بر علمائ یهود در بیعت ملکوت

بیان دویم
در ذکر چهار حیوان آن که در فصل هفتم از کتاب دانیال مسطور است

بیان سیم
که دراعی از تاریخ آن بوده نمیه لیم در تعیین ملکوت پنجم که ملکوت اسلام است

بیان چهارم
در ذکر قوچ و بز که در فصل هشتم کتاب دانیال مذکور است

دلیل چهارم
از توریه که دلیل دهم است و در پاراشس لج لخا که منقول بوده و تجر لنه ملخ

دلیل یازدهم
از توریه در پاراشس لخ لخا که دلیل یازدهم است

دلیل دوازدهم
از سفر پنجم توریه در پاراشس شوفطیم که منقول باید با نبی منقول سحا ماهخا که دلیل دوازدهم است

آیات منحوبه
از کتاب حضرت شعیا پیغمبر

دلیل سیزدهم
آیاتی است که در فصل دوم کتاب حضرت شعیا مسطور است و اول آن آیه هین عبدی

دلیل چهاردهم
آیاتی است که در فصل چهل و دوم از کتاب حضرت شعیا پیدا از فقرات اول مسطور است و اول آن آیه اف عدار

دلیل پانزدهم
آیاتی است و بعد از آیات معروفه در فصل مرقوم منقول باید

دلیل شانزدهم
آیاتی است که از کتاب حضرت شعیا که بعد از فقرات مرقومه مسطور است از فصل مرقوم

دلیل هفدهم
آیاتی است که در فصل پنجاه و هشتم کتاب حضرت شعیا مذکور است و اول آن آیات آیه که صولا صاد

دلیل هیجدهم
آیاتی است که در فصل چهل و سیم کتاب شعیا است و اول آیات آیه کال هیفرا الخ

دلیل نوزدهم
آیاتی است که در فصل چهل و پنجم کتاب شعیا است و اول آن آیات آیه پیلولی

دلیل بیستم
آیاتی است که در فصل سیاه و یکم کتاب شعیا است و اول آن آیات آیه هفتیلی

دلیل بیست و یکم
از کتاب حضرت صفنیا پیغمبر
آیاتی است که در فصل سیم از کتاب صفنیا مذکور است و اول آن آیه کی ساکان الخ

دلیل بیست و دوم
از کتاب حضرت حبقوق پیغمبر
آیاتی است که در اول فصل دوم از کتاب حبقوق مذکور است و اول آن آیه کتب خازون

دلیل بیست و سیم
آیاتی است که در فصل سیم کتاب مرقوم است و اول آن آیه که الوه مه تیمانی

دلیل بیست و چهارم
آیه است از کتاب شعیا که تنهی الله تعالی کس بعضی آنها بیانی نمیه تا صدق بر علیی نماید

دلیل بیست و پنجم
آیه است که در اول پاراشس آخر توریه مذکور است و بجهة توافق آن با کلام حبقوق در اینجا مرقوم گشته

آیات منحوبه
از کتاب حضرت دانیال پیغمبر

دلیل بیست و ششم
آیاتی است که در بیانش هفتم مذکور است

دلیل بیست و هفتم
آیاتی است که در فصل هفتم از کتاب دانیال در بیانش چهار حیوان مذکور شد

دلیل بیست و هشتم
آیاتی است که در فصل هشتم کتاب مسطور است و در بیانش قوچ و بز مذکور شد

دلیل بیست و نهم
آیاتی است که در فصل نهم کتاب مرقوم مذکور است که قبل از فقرات مجی کورک بیانی نمیه لیم تنه

بیان دوم کورک
و در آن دو بیان است

بیان اول
در ذکر احوال کورک است

بیان دویم
در ذکر آیات منحوبه واله بر نبوت پیغمبر آخر الزمان است با تصریح باسم با نجابت

دلیل سیوم
آیات منحوبه از جمی کورک است و این وجه الحقیقه مشتمل بر چند دلیل و آنها که قرار و آدم که بر ترتیب حروف ابجد مذکور است و در حرف میم تصریح بلفظ محمد نمیه

آیات منحوبه

دلیل سی و یکم
از زبور داود علیه السلام و آن مشتمل است بر دو فقره

که فقره اول از زبور است

دلیل سی و دوم
فقره دویم از زبور است

بیان آنکه
و علامات منحوبه از انجیل و آن مشتمل بر چند آیه است

باب بیست و سیم	ایه ایست که در فصل چهاردهم از انجیل یوحنا مسطور است
باب بیست و چهارم	آیه ایست که در فصل پانزدهم همان انجیل مرقوم است
باب بیست و پنجم	ایه ایست که در فصل شانزدهم همان انجیل است
مقصد چهارم	در مطاعن یهود و نصاری و در آن دو بیان است
بیان اول	از مطاعن یهود و در اثبات اینکه عبادات ایشان موافق حکم توریه باید در زمین بیت المقدس عمل آید
بیان دویم	در اثبات اینکه عباداتی که الان میکنند بدعت و اختراعی ایشان است
خاتمه	در مطاعن
بیان اول	در مطاعن توریه
مقصد پنجم	در بیان معجزاتی که از حضرت خاتم الانبیا و آله صادر شده و آن مشتمل است بر نه بیان که در هر یک مقداری از معجزه است

بیان اول

بیان اول	در معجزات آنحضرت است که بعضی انبیای سلف از آن جناب صادر گشته و آن مشتمل بر پانزده معجزه است
بیان دویم	در معجزات مشهوره آن حضرت است بقول امام حسن عسکری علیه السلام و آن مشتمل بر نه معجزه است
بیان سیم	در معجزاتی است که آن متعلق باجرام سماویه و آثار علویه وارد و آن هفت معجزه است
بیان چهارم	در معجزات آنحضرت است در جمادات و آن چهل و سه معجزه است
بیان پنجم	در معجزات آن حضرت است در حیوانات و آن مشتمل بر بیست و شش معجزه است
بیان ششم	در معجزات آن حضرت است در خبر دادن از مغیبات و آن پنجاه و پنج معجزه است
بیان هفتم	معجزات آن حضرت است در استجابت دعا و آن مقدار شش معجزه است
[illegible]	معجزات آن حضرت است در کفایت شر دشمنان و آن مشتمل بر بیست و هفت معجزه
بیان نهم	معجزات آن حضرت است در تسلط او بر شیاطین و جنیان و [illegible] و ابدان او ببعضی از ایشان و آن نه معجزه است

خاتمه	در مجلس حرام از اول تا انجام بر سبیل اختصار و آن مبوب به باب
باب اول	در بیان دلایل اجمالیست که دلالت و اعتبار وجوب وجود نبی در جمیع ازمنه و اختصاص بفردی دون فردی ندارد
باب دوم	در ادله اجمالیه مخصوص بهر نبی خاص
باب سیم	در بیان اینکه امروز اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله از جمیع انبیا آسان‌تر و ظاهرتر است

[illegible]

[illegible]

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین چنین گوید بنده شرمنده
علم وعمل فرو مانده فعل ماضی دامن مستقبل باد به کور بسر کرد انی محمد رضا ابن محمد امین همدانی
عفی الله عنه جرائمهما وجعل خیراتهما ذلک عواقب امرهما بر صاحبان هوش وعقل هویداست
که در هر عصری از اعصار حضرت آفریدگار عم نواله پیغمبری برای تحصیل هدایت انام مبعوث
کرده اند اغلب ناس از عوام وخواص ولاسیما علمائی که در تصدیق پیغمبریان گوی مسابقت
ظاهری از همکنان خود ربوده بودند بسبب حب جاه گمراه گشته کمر عداوت ایشان را در میان
بسته ما دی تصدی مخاصمه در آمدند وجز حرف ایشان صرفه حال ارباب شوکت وجلال
بود دستیاری وبنا طلبان عامه عباد را از طریق رشاد باز داشتند اخر الامر معدود
قلیلی که بعد از مشاهده آیات بسیار معجزات بیشمار با دیگر دیده خود را مکحل الجواهر
نواهر تصدیقش روشن ساختند جز بواطن طرایقه ودقایق حقیقت تصدیق وی شهود
ایشان نشد همین که آن پیغمبر خود فانی را وداع نموده بسرای باقی رحلت فرمود خلاف
واختلاف در میان امت بهم رسید بعضی فهمیده وبرخی نفهمیده تغییرات بسیار
وتحریفات بیشمار در اصول وفروع تصدیق کردند وهر به زمان بطول انجامید اختلاف

بیوم

زیاده شده اهمال شیطان در هر گوشه نهاله شد از کثرت اختلاف حق مخفی گشت وچراغ هدایت
خاموش واهدای گوش مارها حقایق وجوش تنور آتش شیاطین جن والانس از هر طرف
خلق را بجو وجواله مزد وبیغوله شان نیز در وادی حیرت سرگردان ماندند واز طریق حق
از بیم وهراس عامه ناس بگوشه ابرو وخمول مشغول ترمیم احوال خود شدند وسکوت
وملازمت بیوت را اختیار کردند رفته رفته کار بجائی رسید که بالمره حق از میان رفت
دار شریعت پیغمبر مطلق نام ونشانی بر جا نماند در آن وقت جناب اقدس الهی را واجب آمد
که از مرحمت عامه هادی دیگر که باصطلاح مسمی به پیغمبر است بجهت رشاد وارشاد عامه عباد
دیار داد وبطریق سند آورا انگیزانند که ناموس فراموش شده یا تجدید تازه موافق
مصلحت تا بنس گوش زد عوام وخواص نماید ونصیحتش غیر مشغولش بشارت راه رشید وطریق
خیر هدایت فرماید ولیه ازو رسالت آن دوباره شیاطین جن والانس ماحرده میتمرده
بنیاد تفتیشات وتدلیس نهاله رو شدند که سابق بر ین اخلاف اسلاف گفته اخلاف
نیز مای خلاف واختلاف گذاشته وعامه عوام بعبادت جبلته که همواره روی بازتاب
ضلال داشتند میل با هوا انفس خود رو بسیر گون بجاه ودیار اشتیاق واختلاف ثانی
مزید اختلاف اول شد وآفتاب حقیقت که از مشرق آن نبی طلوع کرده بود بغروب
اختفا خرف نمود باشد بسبب حدوم از اختلاف قدیم وجدید در وادی حیرت گرفتار
آمدند تا آنکه دریای رحمت رحمانی وینبوع فیض یزدانی بجوش آمد وهنوز نوبت دکره به او
ندای یا حسرت علی العباد والنعوذی الطاهرین بود گوش نفوس عامه عباد فرمود وازانجا که
همواره سنت سنیه الطافیه الهیه باقتضای حکمت نامتناهیه رانم عادی که کان از دعوت

خاری یا چاره وعادت عامه ناس ولاسیما محجوبین یعنی خواص نیز همین نهج مستمر وبرقرار
بود که خلق فرق فرق وصورت حق طرایق طرایق نماید در هر ملتی مذاهب مختلفه پیدا شد
وارباب هر مذهب بجو سابق لاحق گوید هر یک دیگری را ملعون نمود با آنکه هر دو صاحب ملت واحده
بودند تا اوقات وزمان بسیار در میان خلق اختلاط شکوک را فتانه فعلی شبهات را
وایل وتیم ساختند علی الخصوص طریق اسلام که از آغاز بعثت آن آی دین انجام
یافت که بعض ائمه شمس وجهش از مطلع نبوت طالع گشت وشعشعه نور تصدیقش عالم گیر
شد خفاش صفتان هر ملتی ولاسیما یهود که در عناد وجحود سرآمده روزگار بوده از کینه
وکینه در صدد مخاصمه بر آمدند تا آنکه همواره در بیداری خوانیت جباری می کشتند مخالف
آن مولف کامل گشتند علاوه برین جهلی که ان جناب بعد از تمهید قواعد صدق و
صواب چشم حق بین بر هم نهاد علم فتنه وفساد بر پا شد گوساله سامری رخنه به پیغمبر
وآله بر آمد ومی رجعی وخلیفه مطلق نامه نشین شد بدلول حدیث لا یزال هذا
الدین لیق یل بالرجل الفاجر فتنه وفزوه موید دین وعروج ایشان گشتند
وبمقتضای حکمت بالغه خداوندی رتبه استیلای آن عبده طاغوت وحزب ابلیس بالا کشید
ومسلمانان تسلیم گشته یکباره واز دین برگشتند تا ما دامان خوشه چین صاحب فوج شد
ودانایان گوشه نشین وار مخفی گردیدند واهل حق بعد وگوشش گاری از پیش بردند
مردم بهوش گوشی بحرف ایشان ندادند بس تعصبی برگشتند اهل باطل بنایی
بجا برای ایشان نهادند اهل اسلام بسبب اختلاف هر قوم مشتبه ومشتبه گشتند یکی زد
سنی ودیگری شیعه گفتند در هر یک اصول وفروع پیدا شد اختلاف وافر در میان

۱۲۷

هویدا گشت علمای سوء بجهت ترویج امر اهل مذهب خود ما ابداع نمودند واحادیث بسیار در خوبی
بدی ورسالت حیث رتبه خلافت که از احتمال آن مارا امانت اسرافی دریغ ابالیت بجعل و
وضع کردند بالاخره رفته رفته کار بجائی رسید که امر بر غالب ناس مشتبه شد
واز هر طرف علمای چند پیدا گشت و کتابهای بسیار نوشتند واز برای اثبات حقیقت
طایفه خود ودلیلها ساختند وجرح وتعدیل آن او نه بود ساختند واختلاف در میان
مردم انداختند که ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین با آن همه آیات ظاهره
وبینات باهره حق واقعی را جز معدودی قلیل از شیعیان تبغ که دست از جان ومال و
عرض وناموس خود برداشتند خالی نبود از انقراض دولت بنی امیه ملعونه نوبت
سلطنت بفراعنه بنی عباسیه رسید وچون علمای مذهب اهل سنت برای تصحیح خلافت ثلثه
رائج شد که هر کس بعد از پیغمبر حاکم گردید آن اولو الامر وخلیفه پیغمبر است
وداخلت بر کافی امت که او را متابعت باید شد وابن نحو البته داخل دعوه محال
سلاطین بود لهذا ایشان خلاف حق طایفه تشیع را رواج دادند وعلمای آن مذهب را
بجای دائره موسوعه انعامات متکاثره سرخ شدند وبعکس این هر جا سراغ کردند کسی
میل بائمه اطهار نموده با ایشان اظهار تولی کرده بعضی را کشتند وبرخی منفور گشتند
وبا وجود ظهور این معنی از هشت وپنج واینقدر از خلاف واختلاف شیطان بدین اکتفا
نکرد در هر مذهبی هر یک را بجان دیگری انداخت تا آنکه در این دو مذهب هم ارا و
بسیار ومذاهب بیشمار بهم رسید ومصداق اخبار پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمودند ستفترق
امتی علی ثلث وسبعین فرقه کلهم فی النار الا واحدة محل اختلاف بهفتاد

دسه نوع شمار آمده و محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل بیان اعتقاد و مذهب را به تفصیل
نوشته و بر متتبع محقق واضح است که علمای عدد هر قوم بر امهات اختلافات و امام خبر بات اصول
و فروع هر یک را که ملاحظه نمایند رساله از نهر است و غالب آن اختلافات اگر چه در طریق اهل
سنت است فاما در مذهب تشیع نیز قریب بیست و سه فرقه بیان نمایند بیداخ و حکما مالکیه و مالک
ممالک فروع که نمیدید الا فرقه اثنا عشریه و بعد از ائمه بسبب ظهور آثار حقیقت اقتدا به علامات
قایم آل محمد صلی الله علیه و آله در پس پرده حجاب و احتجاب مختفی گشت از آن زمان الی
یومنا هذا در فرقه محقه نیز خلاف و اختلاف بسبب ظهر سید و لاسیما چهار گونه خلاف
عظیم که الان در میان ایشان کمال اشتهار یافته دو در اصول و دو در فروع یکی اخباری
و دیگری اصولی و هر یک از طایفه ظاهر و باطن نیز منشعب شعب مختلفه گشته عالم و عند حکمی حکیم
هم متکلم و مشاء و اشراقی و عرفانی و هر کدام ازین فرق سلاطین و هر یک صاحب اصول
و قواعدی چند که جزئیات بسیار بر آن قواعد نیز مترتب و حکم املا و فرع مخالف و جزئیات
متفرقه نیز بر قواعد بجهت اختلاف قواعد مختلف واقف در کتب و رسایل در علوم جزو نوشته
شده که کم کسی از عهده معرفت … و تفصیل آنها تمام برمی آید چه جای آنکه خواهند و با وجود
آنکه همگی خود را تابع شرع قویم نبوی و طریق مستقیم علوی و اولاد طاهرین او صلوات
الله علیهم اجمعین میدانند جهلا یا سهوا هر یک از آن گنجینه حکمیه معتقد باعتقادی شده
وارکا … که فقط با آنها جایز نیست و اگر در بعض از آنها مادی از آنجا حیله نیز
نیابد بعد از تحقیق و تدقیق محقق نمیشود که مشتمل بر فساد دیگر است که اگر قایل مطلع
ارایم لازم با حال بعضے الیه فانل آن کی نمیکنند و بعض … از آن برمیگشت وارایق

دو در اصول یکی شیخی و … / و دو در فروع …

مقوله اختلافات و این گونه اشتباهات نه همین اختصاص بمسایلی که دخل با اصول دین
ندارد دارد بلکه غالب از آنجمله است که موجب فساد عقیده ایشان شده و لاعلم مشهور از
طریق قویم تشیع منحرف گشته اند لذا با قطع نظر از این فساد عقیده بجز ائمه عصری ضایع نموده
و مشاق و متاعب بسیار برای تحصیل شده لذا خیری هم دستگیر شده برای آن ما ائمه …
نموده اند که تلف عبارات از علم رسانیدن بحقایق موجودات نفس الامریه لبداز اجله
و پنجاه سال که روز و شب تحصیل و تفحص از حقایق اشیا نمایند از مکنونات طبیعت بهم رسیده
اعتراف بعجز و قصور و عدم وصول بحقایق حقایق می کنند و برخی دیگر غافل از عجز …
با نخوت و غرور در دماغ ایشان پیچیده نه چنگ که همین معذور نمی کردند استعداد جبلی ایشان
ضایع گشته و نظرات … از دست رفته نه متجلی بصفات حمیده نه متحلی از تحصیل …
بسنده و مع ذلک خود را بلباس علما زینت ملبس نموده ملبوسات چند بر عوام کالانعام
قیمانند که در حیز تحریر در نمی آید و چون این جوره اشخاص … اند که اظهاری از ایشان
نشود و ندارند سکوت ازانها اولی است و ماها با آنها منصح نیست حرف ما بانی است که در
واقع عمری ضایع نموده علم تحصیل کرده اند و نتیجه الحقیقه علم ایشان ناحقیقی است و بجز ائمه
بار و مفاهیم اصطلاحیه را بالا گرفته اند چیزی دستگیر ایشان نشده و در اغلب مسایلی که تحقیق آن
لازم التصدیق و جزم دانها و اهلیت معقول و نه کلام آنها و مانند مقلدین عوام جز آنکه
که بار اعتقاد فاسده را معتقد گشته اند از آنجمله در مسئله توحید که اهم مسایل و اعظم مقاصد
اهل اسلامست غالب علما مانند محمد خفری و سید شریف و شیخ اشراق و شیخ حسین
تنکابنی و ملا محمد قاسم اصفهانی و مولانا احمد اردبیلی و ملا قطب شیرازی و ملا عبد

الرزاق لاهجی و ملا صدرای شیرازی و مولانا محسن کاشی و ملا جلال دوانی و غیر ذلک از علمای کبار و فضلای
روزگار که دعوی کتب و رسایل ایشان را دیده ام در رفع شبهه که این گونه بر دلیل توحید
وارد نموده متمسک بوحدت وجود که از مسلمات ارباب کشف و شهود است گردیده اند با آنکه
اغلب ایشان از اهل کشف و عیان نبوده اند و قول بوحدت وجود بطلان بدیهی معلوم است
که تمسک ایشان بشبهه مزبوره از بابت عجز از جواب بوده چنانکه مولانا حسین خوانساری
رحمه الله از متاخرین بعد از همه قبل و قال طریق انصاف بوده در شرح شفا اقرار و اعتراف
نموده که ما را در مسئله توحید دلیل عقلی نیست بعد بر خود … که پس بچه دلیل باید
قایل به توحید شوند و بچه گوید جواب گفته که بدلیل نقل هو الله احد تا انبیا اینها بوده
که علما را از آنجمله علامه حلی رحمه الله در باب حادی عشر که در اصول عقاید نوشته ادعای
اجماع نموده که علمای اسلام کافه بر آن هستند که واجبات اصول عقاید بدلیل عقلی ثابت
نموده دلیل نقلی کافی نیست خلاف نکنند و در نار مخلد است جواب و گفته که اجماع و حجت
اینها هیچیک قبول ندارم دلیل عقلیه که … از همین دلیل نقلی همان نقلی است
است که از دلیل عقلی … دیگر … بدلیل نقلی و بر لب … نقل
واضح که اینگونه … است … حکیم نیست و همچنین در مسئله جبر و تفویض بعد
از تعرض هر یک به بیان آن مسئله … گرفتار گشته اند که
دانسته که … تحقیق مسئله را … لاجبر و لا تفویض
مفوض دانسته و پاره دیگر …
و … در مسئله حدوث و قدم و حرکت جوهری و کیفیت علم واجب الوجود و اختیار و

صفات باریتعالی مسایلی که خبط و خطا در هر یک از آنها موجب عذاب دائم و العیاذ بالله خلود
در نار است گفتگوی بسیار کرده اند و هر یک با وجود آنکه ابطال سخن دیگری نموده بنهایت
خود را ستوده که … است هیچ فکر نکنید که خود آن سخن همان است …
که او نیز اشتباه کرده ما نیز ای عزیز انصاف ده و اندکی تامل نما و در ره نیز پیدا کن و بحق
حرف رس و ما خود … که ای بوالهوس بعد از آنکه دلیل عقلی در اصول عقاید ضروری باشد
و بالاخره لابد … بتمسک باید بتقلید خواندن مکتب باری همه زحمت به غرور است در مسئله
متعلقه بمبدا اند … که اقرار بقصور دارند در مرحله معاد هم همین طریق انحراف بخود نموده اند
از آنجمله شیخ ابو علی ابن سینا تصریح نموده که دلیل عقلی بر معاد جسمانی نیست و لکن چون مخبر
صادق خبر داده باید قایل شد و علمای این زمان بعضی میگویند که دلیل عقلی بر اثبات نبوت
خاصه نیست و برخی میگویند که مشکل است و پاره … گویند که از کتب انبیای سلف باید اثبات
نموده و بر متتبع واضح است که مسئله امامت نیز از لوازم طایفه تشیع که باید منصوص از جانب
خدا و نبی باشد عقل را مطلق در آن راهی نیست پس از این تقریر در همه اصول عقاید خمسه که مبانی
دین و ایمان اهل حق است باید بنقل رجوع کرد عقل را در آنها دخلی نیست …
همه عمر ضایع کردن و صرف علم حکمت نمودن از برای چه بوده ای عاقل کامل …
… اگر … حق شناسی … و به انصاف و جواب طریق نظر
انداز بعد بسلوک آغاز کن که از هر گوشه راه با قطع نظر از … هزار آسمان …
راهها …
کالانعام مباش که ترا به جهت … راند و … این …

گاهی بسوی ما خوشانی بازگرد و بایکدیگر گفتن این گفتها پس رعایت این لازم است
که بعد از تحصیل علم شریعت و حکمت حقه روی بعمل آورد و سعی بلیغ در آنچه صاحب شریعت
تبلیغ نماید بحکمت محمدیه صلی الله علیه و آله از حکمت فلاسفه ممتاز گردد و جناب اقدس الهی در ورود
قرآن حمید می فرماید بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب
والحکمة یعنی برانگیخت در میان مردمانی که درس نخوانده اند و خط تحصیل ننموده اند پیغمبری از جنس
ایشان که قرائت مینماید بر ایشان آیات خدا را و پاک میکند ایشان را و یاد میدهد
قرآن و حکمت را بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم حکمت خداوندی مینماید دیگر تعلیم
حکمت فلاسفه چه حاجت است می گوییم که در تعلیم آن هیچ فایده نیست میگوییم که اکتفا با آن نمودن
و طریق شریعت را نه پیمودن و علم را سرمایه عمل نکردن غلط است پس حکمت فلاسفه
بدون تفتیش آن بحکمت محمدیه صلی الله علیه و آله ضلال و در صاحبش وبال است و گنجی که در دست
قوم است خزینه ایست پر از خاک و خاکستر گوهر پاکش بسیار کم است و خزف هم بدان
و انبار از خس و خاشاک و لون کار هر ما نبوده و علاج آن و تخلیص آن مشکل است
و اتقاء از آن لازم است الا از اهلش و هر کسی اهل آن نیست از آنجهت علمای سلف نیز
در تعلیم حکمت کمال منقبت می نمودند شیخ ابو علی ابن سینا در ابتدای اشارات و آخر آن تاکید
در منقبت تعلیم آن نموده و سبب آن همین که ما بیان کردیم بجهت سخن و در ازمنه ملال نگیرد
که این امر غلط انداز تمام طلبه ما را غالب شده را از راه برده و کم کسی از این دام خلاص
یافت بسی در آن خوانده حاصل کلام و تحقیق مرام آنکه فرقه ناجیه که از لطف جناب حق بصراط
المستقیم است فرقه شیعه است پس اینکار و طریقه حقه و راه نجات شریعت المطهره و قربه الله

اطهار صلوات الله علیهم است شرط آنکه در همه جا شریعت و آثار ائمه اخیار را بجای ایشان بر آن
کار بندیم و شریعت فروع شهادت احادیثی که در باب بیان عقاید اسلام و ایمان وارد شده
کمتر از احادیث فروع است پس اصول کافی شاهد آن مطلب مجلو بر ناقد بصیر و متتبع
خبیر واضح که بزرگوارانی که در ایام سعادت فرجام سید انام علیه الصلوة والسلام بوده
مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و اویس و امثال ذلک بسبب حسن متابعت شریعت
الحمد لله هم در مقام علم و هم در مرتبه عمل بجائی رسیدند که دست اعادی بدامن ایشان نرسید
و کذلک صحابه جناب ولایت مآب امیر مؤمنان مانند مالک و میثم و کمیل و امثال ایشان چون
نظر ایشان در علوم نبی و خدمت نصاحت تمکن گشتند که جناب امیرالمؤمنین علیه صلوة
رب العالمین با مالک خطاب فرمود ای مالک تو از برای من چنان هستی که من از برای جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و دیگر نشنیده ام بودن شیعه کمال فضل کدام است که در این صحابه کجا بوده مقدار
همگی فهم کرامت فرماید و همچنین سایر صحابه ائمه طاهرین از تابعین و اطاعت بدرجات رفیعه
و مقامات عالیه رسیدند که احدی از حکمای فلاسفه یا علمای اعلام اهل اسلام که در ازمنه متطاوله
تحصیل فنون علوم را نموده اند بیک درجه از درجات ایشان نرسیدند با آنکه مطلق درس نخوانده
و خط نوشتن نمیکردند بلکه تمام قوه خود را صرف عبادت پروردگار نمودند و گوی سعادت را
در ربودند بعد صحابه کبار هر گاه مسئله از فروع یا اصول برایشان دشوار میشد خدمت اکسیر
خاصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا اوصیاء طاهرین معروض میداشتند و به تقلیدی که باز
تحقیق بود بحسن عمل مشغول میگردیدند و بامر عبادات مشغول میگشتند و بعد از آنکه
آفتاب فلک امامت در مغرب غیبت غروب نمود آن زمان جدائی اختلافی در میان

طایفه محقه شیعه در عقاید اصولیه و اعمال فروعیه بنوع عمل علمای عامل و سلاطین عادل بهمرسیده
بود که بدا ابتدا از شخص مقصد به ثانی رسیده در کتابهای معتبره ثبت و ضبط بود و عقاید ایشان
بلند و محکم و بنیان اوشان متین و مستحکم در مقام علم یقین و حق در مرتبه عمل بانیه یکی
و در همی ملازمه که علم ایشان نور صاف و عمل ایشان پاک و خالص بود لهذا امانی نیز از بزرگان
دین دارکان تقیه کنند و اوضاع و احوال تا ایام شیخ طوسی رحمه الله تعالی بدین منوال
گذشت و تا آخر اطلاق دست تصرف بدامن کیفیت سلوک در رفتار صراط المستقیم شیخ
رسید بعد علمای شیعه از جهت رفع توبیخ علمای اهل سنت دست بپاره از قواعد اصول
فقه اهل سنت زدند و ضوابط ایشان بضوابط مستنبطه از اخبار ائمه اطهار مخلوط گشت
رفته رفته کار بجائی رسید که فقه شیعه فقه سنی شد و بعد از مدارک علمیه
فقه بسبب اتفاق افتاد و از جانب اصول و عقاید نیز متمسک بقواعد حکمای فلاسفه گردیدند
و بنای مدارس و دروس آن کتب را نهادند و فکرهای مختلف پیدا کردند آراء مختلفه بهم رسید
نوع نقصان خویش زن آن همه فنون حکمت که شنیدی و می شنوی در میان مردم شایع
گشت با آنکه کار بجائی رسیده که دیگر احدی را فرصت عمل بشریعت پیغمبر و آله نمانده
عالم نیز هست عمری بعبادات متحادیه که از بدو طفولیت تا نهایت حاوت الکه در الکفایه و جل
الدوام والاستمرار روزگار خود را بتحصیل این دو قسم از علم صرف میکند اگر بعلم فروع
مشغول است دائم الاوقات تا آخر عمر در پی آنست که تشخیص نماید که عبادات را بچه کیفیت باید
کرد و اگر بعلوم حکمیه مشغولند بجز از آنجمله که علی الرسم تحصیل میکنند که مطلق وجه
باقی نخواهد ماند مانند علم نجوم و ریاضی و هندسه و مساحت و امثال ذلک و چیزی دیگر که بکار فنون

حکمت از امور عامه والهیه اشتغال ورزند اگر چه معرفت مبداء و معاد بتحصیل میدانند فاما العلماء
ما البره فراموش کنند معرفت ایشان را حاصل نشده در اخلاق و شیمه بحدی آلوده کبر و نخوت و
حقد و حسد و حب مال و جاه و بالجمله آنچه سرمایه جهالت نبوده که بنای معارف ربانیه در ایشان
موجود و تمامی اوصاف حمیده و خصال پسندیده مفقود بنی و این چه نوع معرفت است
که ثمر آن این اخلاق است پس معلوم است که ایشان را علم بحقایق موجودات حاصل نگشته
چنانکه انشاء الله تعالی بعد از این بیان خواهیم نمود با آنکه علم به تنهایی موجب استکمال نفس انسانی
نیکو و باید عمل نیز بالاتر منضم شود حق مقام اینست که سبب تمام و جلاء جوهر علامه کمال
نفس اعمال و افعال نیک است تا در آن شایسته تقرب و مستحق مجاورت با ملکوت سموات و علا
اعلی شود لقوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس بخوبیکه الآن عادت مستمره طلبه و اهل علم این قرن و
زمانی گشته که ما البره دست از عمل کشیده اند علی الدوام اوقات خود را بتحصیل علومی که مطلق
موجب معرفت نیست صرف مینمایند در علم خداشناسی و همچنین در شناخت پیغمبر و اوصیای
او علیهم السلام بتقلید محض و معرفت اجمالی که از پدر و مادر یاد گرفته اند اکتفا نموده اند الله خلاف محض
و محض غلط است و در روز حساب محاسبه این عمر را از ایشان خواهند کشید و حال آنکه
دانستی که نخواندن این علوم نه همین بی ثمر است بلکه مورث ضرر است که چاره بدان بدست
لاعن شعور العباد و بالله اعتقاد بپاره از عقاید لازمه الحاد شده اند اکتفا با آن نمیکنند حکم
بحاف ملی و عباد و زهاد می کنند چنانکه سابق براین اشاره بدان رفت باید اولا بقدری
که روی حقیقت طرفی محقق کرد و دانی الحجة معرفتی بمبدا و معاد حاصل شود و آیات قرآن و احادیث
را تواند فهمید نوعا عالم عاملی تحصیل علوم نماید در تحصیل عبادات واجبه و قلیل ارد

طایفه نتیجه اکتفا کند و غالب اوقات را صرف تحصیل باید نمود بعد از آنکه فی الجمله موفق به مطالب
آیه و از اصطلاحات قوم خبرتی پیدا کند و عبادات فرعیه خود را اگر به طریق تقلید هم اخذ نمود
اکثر اوقات مشغول عبادت پروردگار شود تا مضمون حدیث شریف لیس العلم بکثرة التعلم
بل نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و نور ایمان معقود

نور ایمان معقود قلب شود و انوار جبروتیه و اسرار لاهوتیه از دریچه دل او
دیوار قلب تابیدن گیرد و معارف الهیه روز بروز در تزاید و خوف خدا بمفاد
انما یخشی الله من عباده العلماء که نتیجه علمست در وی هم رسد
و بفکر مرگ و سوال قبر و جواب برزخ و روز حشر و نشر و عذاب جحیم افتد و [illegible]
نور معرفت در سویدای دل قرار گیرد و بیم الهی اشتداد پذیرد تا آنکه کار بجایی رسد
که از دنیا و [illegible] بالمره منحرف گشته بعبادات [illegible] مایل گردد [illegible] لوارق انوار — بجز
[illegible] نماید و برخی از خوارق عادات که از سایر انبیاء
بنی اسرائیل در حیات صورت صادر گشته از وی نیز صادر شود [illegible] مصداق
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل شود بلکه تحصیل این مقام موقوف — گرد و
بصرف تمام عمر بتحصیل علوم رسمیه نیست بلکه علم احکام ضروری کافی است لهذا حقیر
[illegible] واجب آمد که کتابی در این باب نحویکه اولو الالباب را و ابناء دنیا را
از خواب غفلت بیدار سازد و [illegible] دلیل محتوی بر قانون جرح و تعدیل بنویسم
و دانستن این فایده عظمی و شناختن این نعمت کبری [illegible] عام [illegible] را
معرفت آن لازم بود لهذا [illegible]
~~و بجهت [illegible]~~
[illegible] مرتبه [illegible]
نام کرامتی [illegible] بزبان فارسی تا نفع اعم و فایده اتم باشد
این رساله [illegible]

و ایم از هر جهت [illegible] بنوت [illegible] مذهب و ملت اسلام بر آن است

این مقال [illegible] بحجه تحریر پذیرفت و منظور آنکه اصول العقاید بایستی — آنچه نوشته بران اشاره رود
همواره [illegible] ایمان آن عام و [illegible] ایمان آن کافر انام را شامل گردد و گذشته آید و چون
آنچه مرقوم گشت بصورت خطا بمعلوم آمد لهذا از پاره از اخبار
ماثوره از ائمه اطهار رقم نمائیم [illegible] تا حقیقت [illegible] — مطلب
مبنای امر اسلام و معیار شریعت [illegible] علیه السلم بر بیان است که ما — حضرت خیر الانام علیه الصلوة
گفتیم بنا بر آنچه الان خلق رفتار [illegible] تکمله بدان ای عزیز
که قبل از این اشاره رفت که [illegible]
محققین بر آنند که مقصود از تحصیل شناخت پروردگار و صفات — فنون علم
و افعال او است و میزان و معیار شناخت خدمت و اطاعت است — بمضمون آیه هدایت
و اینمعنی بوجه کمال در صحابه کبار جناب ختمی مآب و شیعیان پرهیزکار — شئون انما یخشی الله
ائمه اخیار علیهم السلم صورت بست [illegible] اینمعنی از احادیث — عباده العلماء و [illegible] ما خلقت الجن
و اخبار [illegible] از آن است که در حیز تحریر آید فاما تیمنا بذکر پاره از آنها — والانس الا لیعبدون
اتفاق می‌رود تا معلوم شود حقیقت سخن بر اهل [illegible] گردد از انجمله در
کتاب ایمان و کفر کافی از حضرت امام محمد باقر علیه مرویست که روزی امیر
مومنان و مولای متقیان علی علیه السلم در عراق با مردم نماز صبح را گذارده

از خوف الهی
و چون از نماز فارغ شد مر ایشان را موعظه فرمود و گریانیدند و فرمود
ای یاران بخدا قسم که من یافتم در عهد حبیب خود رسول خدا کسانی را که صبح
میکردند و شام میکردند پراکنده احوال و گرد آلوده و گرسنه و پیشانیهای ایشان
پینه بسته مانند زانوی شتر [illegible] و شب را بروز می آوردند در سجده پروردگار
وایستادن از برای نماز و چون از قیام باز میماندند قدمهای خود را راحت میدادند
بسجده کردن و چون از سجده باز میماندند پیشانیهای خود را راحت و آرام
میدادند بمناجات کردن با پروردگار و سوال نمودن آزادی از آتش جهنم بخدا
قسم که ایشان با این همه عبادت و اطاعت باز ترسان و هراسان بودند
و ایضا در کتاب مذکور از جناب سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلم
منقولست که حضرت امیر المومنین ع فریضه صبح را بجای آوردند و در مصلای
خود نشستند تا آفتاب یک نیزه بلند شد پس روی بمردم آوردند و فرمودند
بخدا قسم که دریافته ام جماعتی را که شب بروز می آوردند بسجده و نماز
و گویا آواز آتش جهنم در گوشهای ایشان بود [illegible] ایشان مذکور
[illegible] شد برکت [illegible] بلرزه در می آمد [illegible] درخت [illegible] گویا مردم
غافلند از آخرت و حضرت امام زین العابدین ع فرمودند که [illegible]

و عظ دیگر خفقان دیده نشد تا از دنیا رحلت فرمود و نیز در کتاب جامع الاخبار
مسطور است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بصحرا رفتند از برای نماز گذاردن
ایشان مشرف شدند بجمعی جماعتی از مردم [illegible] آنجناب بجانب ایشان نگریست
و فرمود شما کیانید گفتند ما شیعیان شمائیم یا امیرالمؤمنین فرمود چیست مرا
که نمی بینم در شما نشانه شیعه را گفتند یا امیرالمؤمنین چیست نشانه شیعه فرمود
زرد بودن رنگ ایشان از شب بیداری و در مغاک بودن چشم از گریستن
و خشک بودن لبان از دعا خواندن و لاغر بودن شکم از روزه و قوز بودن پشت
از ایستادن بنماز و ظاهر بودن روشنی فروتنی کنندگان و پیدا بودن از ایشان ۲۵
و ایضا در کتاب تحصین ابن فهد مذکور است که حضرت پیغمبر ص رو با سامه بن زید
کرد و فرمود ای اسامه ملازم طریق حق باشی و حذر کن از جدا شدن از
بغیر و از آرایش خواهشهای دنیا و خوشی عیش بهجتهای او و همیشه
فرحناک بودن در او و طلب زیادتی عیش او پس گفت اسامه یا رسول الله
چه چیز است آسان ترین چیزی که راه حق را بسبب او قطع توان کرد فرمود شب بیداری
دائم و تشنه بودن در روزهای گرم بسبب روزه داری و باز داشتن نفس از
خواهشهای نفس و ترک پیروی هوا و هوس شیطانی و دوری کردن از اهل دنیا
فدای اسامه ملازم باشی روزه داری را که روزه نزدیک سازنده است بنده را

و ایضا در کتاب جامع الاخبار منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع
در کوفه از مسجد بیرون می آمد
جماعتی با آنحضرت برخوردند و
سلام کردند آنحضرت انکار کرد
ایشان را و فرمود که کیستید شما
شما را اعتراض کردند که ما هم
شیعه شمائیم فرمود پس چیست
مرا که نمی بینم نشانه شیعه را در شما
[illegible] گفتند نشانه چه چیز است
نشانه شیعه فرمود در مغاک
بودن چشم از گریه کردن و لاغر
بودن شکم از گرسنگی و خشک
بودن لبان از تشنگی و خم بودن پشت از سجده کردن و خوشبو بودن دهن از ذکر کردن و آثار [illegible] چنین
نباشند از من نیستند و من از ایشان بیزارم [illegible] و ایضا در کتاب [illegible] از حضرت [illegible]
امام جعفر صادق ع منقولست که آنحضرت فرمود مردم شیعه ما جماعتی اند که از خوف خدا رنگهای ایشان تغییر یافته و بدنهای ایشان
کاهیده و پژمرده شده باشد و چون شب آید بحزن و اندوه [illegible] باشند و هم در کتاب [illegible] مذکور و مسطور است که آنحضرت فرمود
[illegible]

بسوی خدا تعالی هیچ چیزی خوشتر نیست نزد خدا تعالی از بوی دهن روزه دار
که ترک کرده است خوردن و آشامیدن را از برای رضای پروردگار عالمیان و اختیار
کرده است او را بر ما سوای او و خریده است آخرت خود را بدنیا پس اگر توانائی که مرگ
در رسد و تو گرسنه باشی و جگر تشنه بکن که تو بسبب این کار برسی به بلندترین
منازل و مقام پیغمبران و شهدا و صالحان ای اسامه ملازم باشی سجده کردن را که
بنده نزدیکتر است بخدا تعالی از همه اوقات وقتی که در سجده باشد و نیست
بنده که سجده کند از برای خدا تعالی مگر آنکه بنویسد از برای او حسنه و محو کند
از نامه اعمال او سیئه و بلند گرداند از برای او درجه و متوجه او شود بذات
مقدس خود و باو مباهات کند با ملائکه ای اسامه ملازم باشی نماز کردن را که نماز رکن
دین و ستون دین و بالاترین مواضع عالیه او است بترس ای اسامه از دعای
بندگان خدا تعالی که کاهانیده اند بدنهای خود را و دعا میکنند با حزن و اندوه
و لاغر کرده اند گوشتها را و گداخته اند پیه ها را و تشنه گردانیده اند جگرها را
بسبب روزه داری و سوخته اند پوستها را با بادهای گرم در طلب رضای باری تا آنکه
پوشیده شده است چشمهای ایشان از غیر پروردگار از جهت شوقی که ایشان را
هست بلقای [illegible] قهار بدرستی که خدا تعالی هرگاه نظر کند در ایشان مباهات
میکند با ایشان با ملائکه و می پوشاند ایشان را به رحمت خود و بسبب ایشان

برطرف میکند سختیها و فتنهها را پس گریست آنحضرت بحدیکه آواز گریه ایشان بلند
شد و سخت شد گریه در گلو گرفتن و ناله کردن و بلند نفس زدن او و مردم ترسیدند
که با آنحضرت حرفی زنند و گمان بردند که چیزی از آسمان حادث شده پس آنحضرت
سر بالا کرد و آه سردی از دل برکشید و فرمود واه واه بحال این امت
چه میرسد از ایشان بآن جماعتی که اطاعت خدا تعالی کرده اند چگونه میرانند و میزنند
و تکذیب میکنند و خوار و ذلیل میگردانند ایشان را از برای اطاعت الهی [illegible] الا
اطاعت الهی بدرستی که آگاه باشید که قیامت قائم نمیشود تا آنکه دشمنی کنند
مردم با کسیکه اطاعت خدا کند و دوست دارند کسی را که بر خدا عاصی شود عمر گفت
یا رسول الله مردم در چنین روزی بر دین اسلام خواهند بود فرمود کجا است اسلام
در چنین روزی ای عمر اسلام در چنین روزی مثل غریبی است که رانده شده
باشد از شهر و دیار خود در این روز برطرف میشود اسلام و باقی نمی ماند از او
مگر نام و ناپدید میشود در او قرآن و باقی نمی ماند از او مگر رسم پس عمر گفت
یا رسول الله چه بسبب تکذیب میکنند کسی را که اهل عصمت خدای کند فرمود ای
عمر واگذاشته اند مردم راه حق را و میل کرده اند بجانب دنیا و ترک کرده اند آخرت را
و میخورند چیزهای بسیار خوب و میپوشند لباسهای حریر و خدمت ایشان
میکنند کنیزان فارسی و روم پس ایشان غذای خود سازند طعامهای خوب و رنگین را

شرابهای

و شرابهای خوب لذیذ و بوهای خوش بکار برند و بناهای بلند مرتفع و خانههای
زرنگار بسازند و بمردم نمایند مجالس را و خود را آراسته گردانند همچنانکه آراسته
کنند زن خود را از برای شوهر و زنان خود را آراسته گردانند بزیورها و جامهای وزین (کنند و)
ایشان زی پادشاهان متکبر باشد و مباهات و تفاخر کنند با یکدیگر بکلاه و لباس و دوستان
خدا لباس ایشان عبا باشد و رنگهای ایشان شکسته از شب بیداری و پشتهای
ایشان خم از ایستادن بنماز و شکمهای ایشان بپشت چسبیده از بسیاری روزه
داری و مشغول کنند خود را از ما سوی باری و بکشند نفسهای خود را به تشنگی از برای
طلب رضای الهی و شوق ثوابهای نامتناهی و عذابهای دردناک جهنم پس هرگاه (خوف از و)
یکی از ایشان تکلم کند بحق و دم زند براستی با او گویند که خاموش باش تو رفیق
شیطانی و سرکرده گمراهانی و تأویل کنند کلام خدا تعالی را برخلاف تأویلش و گویند
در جواب اینکه چرا زیور و لباسهای فاخر خود را از زین میکرده اند و طعامهای لذیذ را
میخورید من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق یعنی کیست که
حرام گردانیده است زینتهای را که خدا از برای بندگان خود آفریده و همچنین طعامهای
پاک و پاکیزه را بدان ای اسامه که منزلت کسی نزد خدا تعالی از همه کس بیشتر است
در روز قیامت و ثواب کسی از همه کس بزرگتر است و مقام کسی از همه کس گرامی تر است
که در دنیا اندوه او بسیار باشد از برای رضای خدا این جماعتند پیغمبران و متقیان

و خوبان را از دور هیچ حاضر باشند ایشان را کسی نشناسد و اگر غایب شوند کسی طلب
ایشان نکند ای اسامه این جماعت را میشناسند بقعه‌ها و گوشه‌های زمین و میگریند
برای ایشان هرگاه بمیرند ایشان نزد آنها لیکن بگریانند از برای فضل کنجی و ذخیره شاید
مکافات یابند ایشان از سختیهای دنیا و هولها و ترسهای روز قیامت و بپرهیز
از آنچه گناه کاری طریقی را که ایشان در آنند و بروند تا بشنوند که میگویند در قوت
در آتش جراحتی و بپرهیز ای اسامه که از جاهای باشی که میگویند شنیدیم و نمیشنوند
و نیز در تفسیر این فقره نقل است از حضرت رسول که روزی فرمود اصحاب و
و فرمود ای ابا ذر میدانید که چیست غم من و در چه چیز است اندیشه کردن من و بکدام
چیز است آرزومندی من عرض کردند صحابه نه یا رسول الله نمیدانیم این از چه چیز است
خبر ده ما را بغم و فکر و شوق خود فرمود خبر دهم شما را ان شاء الله پس آه سردی از دل
برکشید و فرمود آه واشوقاه بآرزومندی برادرانم که بعد از من خواهند
آمد ابوذر گفت یا رسول الله آیا ما برادران شما نیستیم فرمود نه شما اصحاب منید و
برادران من در آیند بعد از من حال ایشان چو حال پیغمبران جماعتی که میگریزند
از پدرها و مادرها و برادرها و خواهرها و خویشان همه از برای طلب رضای خدا و ترک مال
خود میکنند از برای رضای خدا و خوار و ذلیل میگردانند نفسهای خود را بتواضع کردن
از برای خدا و میل ندارند بخواهشهای زینت از امور این دنیا و جمع میشوند

در خانه

در خانه از خانه‌های خدا گویا که ایشان غریب باشند در میان خلق و دیده بگریند از خوف
از برای آتش جهنم و شوق بهشت کسی چه میداند بزرگی ایشان را در پیش خدا تعالی
نه میان ایشان خویشی است و نه مالی دارند که بعضی به بعضی دیگر دهند و مهربانترند
با هم از فرزند با پدر و از پدر با فرزند و از برادر با برادر آه از ترس کستند ایشان و فارغ میگردانند
نفسهای خود را از مشغول کردن و طلب زیاده از ضروری محتاج و نعمتهای دنیا از برای
نجات دادن نفسهای خود از عذاب همیشگی و داخل شدن به بهشت از جهت راضی
بودن خدا تعالی از ایشان بدان ای ابا ذر که یکی ایشان را اجر هفتاد شهید است
که در جنگ بدر شهید شده باشد ای ابا ذر یکی از ایشان پیش خدا تعالی برگزیده‌تر است از هر چیزی
که خلق کرده است بر روی زمین ای ابا ذر دلهای ایشان صلاح با خدا است عمل کردن
ایشان از برای او و اگر بیمار شود یکی از ایشان او را فضیلت عبادت هزار سالی باشد
که روزه دارند روزها و احیا کنند شب را و اگر میخواهی زیاده از این بگویم ای ابا ذر گفتم
بلی یا رسول الله بیان را زیاده فرماید فرمود اگر یکی از ایشان بمیرد که مرده است
در آسمان دنیا از فضیلت که است او را پیش خدا تعالی مثل یک آسمان و نیز از برای
مردن او نیز اند و هلاک شوند و اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله بیان را
زیاده فرمایید فرمود ای ابا ذر اگر یکی ایشان را آزار برسد شپشی که در جامه او باشد
او را در پیش خدا تعالی اجر چهل حج و چهل عمره و چهل جهاد که در راه خدا تعالی کرده باشند

و آزاد کردن چهل بنده از اولاد اسماعیل باشد یکی از ایشان دوازده هزار نفر گنه کار را شفاعت
کند گفتم سبحان الله و صحابه بشنیدن گفتند سبحان الله چه مرد با خدا یاری دهنده و بخشنده
است بر نیکان خود فرمود آیا تعجب میکنید از گفتن من اگر میخواهید بیان را زیاده
کنم ابوذر گفت بلی یا رسول الله زیاده فرمایید فرمود ای ابا ذر اگر یکی از ایشان
خواهش کند بچیزی از شهوات دنیا و صبر کند و طلب آن نکند اجر او هست
که چون آن خاطر رسد از خواهش او و ملکی شود و نفسی کشد بنویسد خدا تعالی از برای او
بر نفسی هزار هزار حسنه و محو کند از نامه اعمال او هزار هزار سیئه و بلند
گرداند از برای او هزار هزار درجه ای ابا ذر اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم
آی دوست من ای رسول خدا زیاده فرمایید فرمود اگر یکی از ایشان صبر کند با اهل
خود و از ایشان دوری نکند و صبر کند در شدت گرسنگی ایشان و سختی غم ایشان
اجر او مثل اجر هفتاد کس باشد از حاجیان که جهاد کرده اند با من در جهاد تبوک
اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله زیاده فرمایید فرمود که اگر یکی
از ایشان پیشانی بر زمین بگذارد و بگوید آه بگریند ملائکه هفت آسمان
از جهت رحم که آیند ایشان را بر او پس بگوید خدا تعالی ای ملائکه من چیست شما را که میگریید
بگویند ای معبود و سید ما چگونه نگرییم که دوست تو بر زمین میگوید آه از دردی که دارد پس میفرماید
خدا تعالی ای ملائکه من گواه باشید شما که من راضیم از بنده خود بواسطه صبری که میکند

در سختی

در سختی و طلب راحت نمیکند بگویند معبود ما ای پروردگار ما رسیده ما ضرر نمیرساند هیچ
سختی بر بنده و دوست تو بعد از آنکه تو راضی شدی ازو این حرف بگوید پس میفرماید خدا تعالی
ای ملائکه بدرستی که دوست من پیش من مثل پیغمبر است از پیغمبران من و اگر بخواند مرا
دوست من و خواهد شفاعت کند [illegible] را ابدهم او را شفاعت
زیاده از هفتاد هزار کس و بنده و دوست ما است در بهشت هر چه آرزو کنند
ای ملائکه من قسم بعزت و جلال من که من بسیار مشتاق بدوست خود هستم
بهترم از برای او از مال برای سوداگر و از کسب برای کاسب و در آخرت عذاب
کرده نمیشود دوست من و خوف و ترسی بر او نیست پس فرمود حضرت
که خوشا حال ایشان ای ابا ذر اگر یکی از ایشان دو رکعت نماز کند در میان
اصحاب خود فاضلتر است او پیش خدا تعالی از بنده که عبادت خدا تعالی کند در کوه لبنان
و عمر او مثل عمر نوح علیه السلام باشد اگر میخواهی بیان را زیاده کنم ای ابا ذر اگر یکی از ایشان
بگوید تسبیحی بهتر است او را از آنکه کوههای دنیا از برای او طلا و نقره شود و یکبار
نگاه کردن بیکی از ایشان دوستتر است مرا از نگاه کردن در خانه کعبه و اگر یکی
از ایشان بمیرد در سختی در میان اصحاب خود او اجر کسی است که کشته شده باشد در میان رکن
و مقام و اجر کسی است که بمیرد در حرم خدا تعالی و کسی که بمیرد در حرم خدا تعالی ایمن گرداند
خدا تعالی او را از فزع و ترس روز قیامت و داخل بهشت کند و اگر میخواهی بیان را زیاده کنم

ای اباذر گفتم بلی یا رسول الله فرمود که من فرشتند باایشان حاجتی که تقصیر کرده اند
در عبادت وسکینی است لیشتهای ایشان بیا که گناه و بر منجیر نداریشان
تا آنکه نظر کند خدا ایتعالی بدیشان بنظر رحمت و بیامرزد گناه ایشان را از جهت
بزرگی که این نزد اوست پیش خدا تعالی پس فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که صاحب
تقصیری که در میان ایشان باشد بهتر است پیش خدا تعالی از هزار مجتهد که از غیر ایشان
باشد ای اباذر خنده ایشان عبادت است و خوشطبعی ایشان تسبیح و خواب
ایشان صدقه دادن و نفس زدن ایشان جهاد و نظر میکند خدا تعالی بر ایشان
در هر روزی سه مرتبه ای اباذر بدرستی که من مشتاق ایشانم [illegible] پس سر پیش را
بر هم گذاشت و گریست از شوق ایشان و فرمود بار خدایا محافظت کن
و نصرت ده ایشان را بر کسی که مخالفت کند با ایشان و ایشان را خوار
مگردان و روشن کن چشم مرا با ایشان در روز قیامت و آگاه باشید که
دوستان خدا خوف و ترسی بر ایشان نیست و ایشان اندوهناک نخواهند
بود. و از این قبیل احادیث بسیار است و در اینجا همین که ذکر شد کافی است
و شخص زیرک را از خواب غفلت بیدار میسازد وفقنا الله و جمیع اخواننا المؤمنین
بمحمد و آله الطیبین و اگر حیاتی باشد و اسباب جمع باشد توفیق کرامت نماید منظور
اینست که تمام اصول و عقاید را موافق ~~[illegible]~~ قواعد عقلیه و مطابق

تو ابو

[illegible] ابواب و فصول [illegible]

قواعد نقلیه نویسیم والآن بجهت ضیق مجال عنان قلم را بجانب اثبات نبوت و رفع
شبهات منکری عارف الکلینی معطوف ساختم اگرچه در رساله ارشاد المضلین [illegible]
شبهات یا دری مرقوم بود ~~[illegible]~~ بجز لائین [illegible] نوشته بودم
فاما چون مقصود محض دفع شبهات بود ~~[illegible]~~ هر کس را قوه استخراج [illegible]
[illegible] بود لهذا مجدداً مسئله را عنوان و دلیل و شبهات ~~[illegible]~~ اجوبه هر یک
در مقام مناسب ~~[illegible]~~ [illegible] و انزا بر یک مقدمه و [illegible] باب و یک خاتمه
[illegible] مرتب گردانیم اما مقدمه پس مشتمل است بر دو فصل فصل اول در بیان
آنکه حسن و قبح اشیا عقلی است فصل دوم در بیان وجوب لطف بر خدا اما باب اول ~~[illegible]~~
مشتمل است بر [illegible] هدایت هدایه اولی در بیان معنای نبوت و مستحق خلافت
هدایه ثانیه در تفصیل مذاهب فلاسفه در بعثت انبیا هدایه ثالثه در بیان اجوبه
هر یک از شبهات بر سبیل تشبیه و امثال علی سبیل الاجمال هدایه رابعه در
تقریر شبهات سه فرقه از فلاسفه و جواب هر یک علی التفصیل هدایه خامسه
در بیان کیفیت صدور معجزه از انبیا و اوصیا علیهم السلام هدایه سادسه
در بیان تفاوت مراتب انبیا و اولیا به نبوت و رسالت و امامت هدایه سابعه
در بیان معنای خاتمیت باب دوم در [illegible] نبی و کیفیت علم بصدق
اثبات نبوت مطلقه [illegible]

زیاره [illegible] ایرکرکم [illegible]
[illegible] نیت صادق است
ذکر [illegible] الاطلاق
و ذکر شبهات اشاعره الاجمال
در بیان فرق میان سحر و معجزه

مدعی نبوت و آن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در بیان ~~[illegible]~~ کیفیت علم
بصدق نبی ~~[illegible]~~ فصل دوم در بیان کیفیت علم بسحر و اقسام آن ~~[illegible]~~ باب
سیم در اثبات نبوت خاصه و آن مشتمل است بر پنج مفتاح مفتاح اول
در اثبات نبوت ~~[illegible]~~ و این مفتاح بر [illegible] مشتمل است
بیان کیفیت
بر پنج تمهید تمهید اول در بیان ~~[illegible]~~
دوم در ملاحظه احوال تابعین نبی تمهید دوم در تفصیل اموری که ملاحظه
آنها در حین نتیجه لازم است ~~[illegible]~~ تمهید سیم در لزوم ملاحظه
استقامت شریعت و استحکام طریقت آن نبی تمهید چهارم در لزوم ملاحظه
علو دین و آئین وی از لوازم باطله فاسده تمهید پنجم در لزوم ملاحظه
اعتقاد تابعین ~~[illegible]~~ که در باب نبوت آن نبی بر یقین‌اند یا آنکه بمحض ظن
و تخمین حرف میزنند مفتاح دوم در بیان نتیجه تمهیدات سابقه مفتاح
سیم در تفصیل ادله اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام مفتاح چهارم
در ذکر ادله مستخرجه از کتب انبیای سالفه مفتاح پنجم در مطاعن مذاهب
یهود و نصاری خاتمه در خلاصه ادله نبوت خصوصاً [illegible] اما مقدمه

نبی خاص
و بیان اثبات نبوت [illegible] عبدالله صلی الله علیه و آله

بسم الله [illegible]

باب ~~[illegible]~~ دوم در نبوت مطلقه و بیان احکام و لوازم آن است و در آن
یک مقدمه و ~~[illegible]~~ هدایت است اما مقدمه پس در بیان حسن
و قبح اشیا ~~[illegible]~~ است و در آن دو فصل است فصل اول
در بیان حسن و قبح اشیاء بدانکه خلاف است در اینکه حسن و قبح افعال عقلی است
یا بمعنی که حاکم بحسن و قبح عقل است یا شرعی یا بمعنی که اگر شرع وارد نشده
عقل را حکمی نبود بلکه هر چیزی که از سر رود در حاق واقع خالی از این دو صفت
دیگر شارع آن را امر و نهی کرد متصف میگردد از این دو صفت [illegible]
دهقون قاطبه امامیه رضوان الله علیهم و جمهور حکما از اجله جمیع معتزله از آنکه
برآینند که عقلی است ~~[illegible]~~ یا [illegible]
بجهت احتمال آن بر صفتی از صفات لازمه [illegible] بوجه و اعتبارات دیگر سوای
ذات و صفت باشد کاشف و مبین حسن و قبح است که نفس الواقع از برای آن بیک
از وجوهات [illegible] بجهت [illegible] حسن و قبح نفس الامری است
یعنی آنچه در واقع حسن است از امور و امر و اجب [illegible] یا [illegible] قبیح
مورد نهی میسازد و ~~[illegible]~~ و عکس این نمیکند یعنی
چیزی که در حاق واقع حسن است از امور و نهی نمیکند و آنچه قبیح است مورد امر نمیفرماید

و بیان وجوب لطف است
اشیا
و فصل دوم [illegible]

مگر آنکه حال آنکسی است با زنان و اشیاء مختلف گردد که در آنصورت میشود که در آن بد [illegible]
حرام کند و یا عکس چنانکه در فتح الکلام اتفاق بر افتد و جمهور اشاعره بر خلاف
این رفته اند یعنی میگویند که عقل را فی نفسه حکمی نیست که افعال را فی الواقع جهة
حسنی نه و جمیع حسن و قبح بعضی افعال بدیهی و ضروری است مانند حسن عدل و احسان
و قبح ظلم و عدوان و همه کس حکم میکنند اگرچه هیچ از اعلم با دار خدا و نواهی شرعیه نباشد
بلکه از شرع مطلقا نشنیده باشد لهذا بعضی از اشاعره در صدد توجیه و تحریر محل نزاع
بر آمده گفته بر آن وسیله رفع تشنیع را نموده باشد و ما حصل آن اینست که حسن
و قبح بر سه معنی اطلاق میشود یا صفة کمال و نقص مثل آنکه میگویند که علم حسن است
و جهل قبیح است و حقیقة این راجع شود لصفة نه لفعل و چهارم و این محل خلاف
نیست [illegible] دوم اشتمال فعل بر مصلحت و مفسده یعنی هر فعله که مشتمل
بر مصلحه حسن است و آنچه مشتمل بمفسده است قبیح این نیز حاکم او عقل است
و محل خلاف نیست سیم آنکه فاعل آن مستحق مدح و ذم در عاجل و ثواب
و عقاب در آجل شود آنچه محل خلاف است اینست و اشاعره را اعتقاد
آنکه افعال فی نفسها هیچیک مقتضی مدح و ثواب فاعل و نه ذم و عقاب آن نیستند
بسبب امر و نهی شارع حسن و قبیح با یعنی میشود [illegible] گوید که این توجیه [illegible] مبنای
آن بر تخصیص مقدمه عقلیه است و آن جایز نیست زیرا که ظاهر کلام حکمای
اینست

وقبح

وحاکم آن نیز عقل است

ونقص بودن آن

عدم وجه است اما اولا

بجهة آنکه

اینست که محل نزاع مطلق اشیاء است اختصاص بافعال ندارد یعنی گفتگو
در اینست که آیا عقل را فی نفسه حکمی است در حسن و قبح اشیاء یا نه اگرچه
حسن و قبح در افعال راجع شود [illegible]
نسبت دهند و معنای حسن نیکی است و قبح بدی
و این هر دو [illegible] و نیکی و بدی از معانی بدیهیه اند که احتیاج
ببیان ندارند هر با فهمی معنای آنها را میفهمد مثلا همه کس میداند که علم صفت خوبی است
و جهل صفت بدی است اعم از اینکه [illegible] و عقل حکم بخوبی و بدی آنها میکند با قطع
نظر از اینکه آنها منشأ نقص و کمال ذات عالم و جاهل شده اند یا نه بلکه هرگز نشود
که در حین حکم بخوبی و بدی غافل شود از آنکه معنای کمال و نقص چه جای آنکه
حکم کند که صاحبان کامل است یا ناقص و همچنین هر عامی نافهمی میداند که راست
گفتن نیک است و دروغ بد است و هیچ نمیداند که صداقت صفت نفسی
یا فعل آن است یا پاره اشیاء فی نفسه نیک اند مانند عدالت و پاره فی ذاته
بد مانند ظلم و بعضی دیگر که بجهت اشتمال بر مصلحتی یا مفسده متصف بجهت حسن
و قبح میگویند مانند دروغ گفتن از برای نجات دادن پیغمبر
از دست کفار و در اینصورت نیز معنای حسن [illegible]

بجهات

فافهم

اشتمال بر مصلحة نیست بلکه آن بسبب و جهت حکم عقل است یعنی عقل
که دروغ گفتن بد است اما چون می بیند که باعث بر نجات نفس محترم میشود
میگوید که آن حسن است خوب است بسبب اشتمال آن بر مصلحت پس باز در
اینجا [illegible] خوبی بر معنای بدیهی ظاهر خود است انقدر هست که خوبی صدق
لذاته است و عقل بجهت و سبب حکم میکند و در کذب تا ملاحظه جهتی حسنی
نکند نمیتواند حکم بخوبی که هرگاه مطلب که ضروری در آن باشد از او تحقیق نماید
راست بگوید اگرچه در آن مصلحت وی نباشد بلکه هم ضرر بود کسی تحسین او
میکند و میگوید که خوب گفت که راست گفت و اگر دروغ بگوید و ملاحظه
مصلحت خود نماید [illegible]
همه کس میگوید خوب نکرد بلکه بد کرد که دروغ گفت با آنکه مشتمل بر مصلحت وی بود
پس معلوم است که معنای خوبی و بدی همان معنای بدیهی است که عوام و گاهی
و آن تفاوت ندارد [illegible] اینست که بعضی از انواع خوبی و بدی
اشیاء فی نفسها است و در بعضی مواضع دیگر بملاحظه جهات و اسباب است
[illegible] مثل دروغ گفتن در محل هلاکت
نفوس محترمه و در اینجا نیز بر عقل مشتبه نمیشود و میداند که دروغ فی نفسه قبیح است

فهمیدی

دروغ گفتن

[illegible] حکم میکند که دروغ بگو از بابت ارتکاب اقل قبیحین [illegible]
قبیح حسن باشد [illegible] حاصل آنکه این مسئله اگرچه
بدیهی است و عقل را در آن تأمل نیست فاما اصل است که قواعد بسیار
و احکام کثیره بران مترتب است و لهذا جناب رب الارباب از آن بدیهی
و ضروری کرد انبیا و ما نیز در صدر کتاب اشاره نمودیم که آنچه مسائل حقه
که مناط تکلیف است یا تکلیف مبتنی بر آن است همه ضروری است غایت
امر اینست که [illegible] خفاشی صفتان نور آفتاب بصورت ظلمت
جلوه نموده و شناعت شرعی بودن حسن و قبح از الجمله است که به توقیف
راست نمی آید و بعد از آنکه عقل را حکمی نباشد هیچ مطلب را اثبات نمیتوان کرد
و هرگاه ممکن باشد که خدا آنچه محسنات بدیهیه عقلیه است قبیح کرداند و
بر خلاف مقتضای احکام عقلیه رفتار نماید دیگر اعتمادی بخدا [illegible]
انبیاء نخواهد بود زیرا که عقل حاکم [illegible]
اطاعت خدا خوب است [illegible] و نزد نادان مطیع قبیح [illegible]
و هرچه قبیح عقلی است خدا از آن اجتناب میکند بدیهی است و بسبب مطیعی
او را اطاعت میکنند اگر در [illegible] خداوندی جایز باشد که مطیع را بالمره
حکمت

بمبنای

الحقیقه

جایز و

وحسن بادانی و مرددانست

از در گاه خود براند و عاصی را بخواند و مطیع را بجهنم برد با آنکه جز اطاعت
کاری نکرده و عاصی را به بهشت برد از جهة غیر از معصیت عملی نکرده و دیگر
اطاعت مطیع را چه ثمری و معصیت عاصی را چه ضرری با این همه علاوه
برای شناعت اغلب مسائل را او نمی توان اثبات نمود و لاسیما مسئله نبوت
که همه شرایع دینیه وابسته او است زیرا که ما دامی که نبی نبود شرعی نخواهد
بود و ما دامی که شرعی نباشد وجوب وجود نبی را اثبات نمی توان کرد چنانکه
بعد از این انشاء الله در اثبات نبوت عامه و خاصه خواهی دانست
فصل دوم در بیان وجوب لطف بدانکه لطف باصطلاح حکما عبارت
از امری است که نزدیک سازد مکلف را بتحصیل عمل آوردن مکلف به
و بعبارة اخری لطف عبارت است از چیزی که نزدیک سازد مکلف را
بطاعت و دور کرداند از معصیت بحیثیتی که فوری با لجا نگردد تا آدمی بحسن
اختیار زیر بار تکلیف برود و مستحق مثوبات نامتناهیه الهیه گردد مثلا هر گاه
عمرو دعوت کند زید را و داند که زید اجابت او نکند مگر اینکه در ضمن رقعه
استدعای قدوم او نماید یا از خواهی خود را بطلب او فرستد و بالجمله نوعی از
اکرام درباره وی بعمل آید و این امور مذکوره را بنسبت بزید از ان حیثیت

که مقرب او است باجابت لطف خوانند و این مسئله محل خلاف است که
ایا این نوع از تقریب بر خدا لازم است یا نه قاطبه امامیه و جمهور
حکما از معتزله بر وجوب اند و اشاعره از انجا که چیزی را بر خدا لازم نمیدانند
میگویند لطف بر خدا واجب نیست و دلیل بر وجوب انست که در مثال مرقوم هرگاه
از خارج معلوم شود که عمرو را غرضی متعلق باجابت زید در دعوت او را باشد
و دانسته که بدون مراعات لطف دعوت مقرون باجابت نخواهد شد با آنکه
فعل لطف مقدور عمرو باشد و مانعی برای او در وجود آن نبود و نکند لازم آید نقض
غرض او باشد و نقض غرض و لاسیما از جناب باری عز اسمه قبیح است پس فعل
لطف واجب است خصوصا در وقتی که مکلف حکیم باشد و هر گاه بدانکه این
مسئله ایست کثیرة الدوران در السنه طایفه محقه امامیه کثر الله امثالهم و در اغلب
مواضع در مقام احتجاج و لاسیما در مسئله نبوت و امامت که مبنای اسلام و ایمان
براین دو مسئله است استعمال میکنند و مع ذلک از برای جناب اقدس الهی
نقض هم ثابت میکنند و از ... بر او قبایح نه واجب نمیدانند و خصم را نیز
در مقابل ... شبهات ... ظاهرة التنافی با این قاعده لطف
در بعض از حوادث یومیه مشهود و می بینیم که ... زید معطل و سرگردان مانده
و لا به میکند در بار تکالیف امور منهیه و از ارتکاب ... منهیه امری
الجائیه

اهل بار تکالیف فواحش و قبایح بل کفر العیاذ بالله بحیثیت و بعنوان قطع دانیم که
اگر در او بود امر رزاق علی الاطلاق ... الجله انفاق ما و که کم بود
عاقبت امر او را چه باین شرایط نمیشد و باکس این از وادی مال ... بسیار رو
اقتضای بسیار با حال ناشایسته و ظلم و تعدی با اهل روزگار اتفاق افتد
و در اول شرع تغییر از آن با سند های حیاتیه و بر خلاف این از برای بعض دیگر
ملاحظه میکنیم که اسباب خیر مهیا میشود و روز بروز اثار رشد و فلاح از
ناصیه احوال او پیدا و هویدا و ما فیه مثوبات در تقویت امر دین و دنیای وی در
تزاید و کمال دقتی ... از ... و از ان توجیه اسباب تغییر توفیق میکنند
و از انیز واجب نمیدانند و خدا از فضلا میگویند این از هم لازم نمیشمرند
و همراه در نظر بود که تحقیق هریک از اینها را که حقه شمه ... لطف را
از فضل و موقوف علیه تشخیص از لطف امتیاز داده باشم و تحقیق معنای توفیق
و خذلان را با بسط و جه تمام و در جای هم بنظر نرسیده که و ندیده ام که
کسی از محققین تحقیق این مطلب را نموده باشد لهذا بیان اینها لازم بود فاما
بسبب ضیق مجال و عدم وفای فهم هم کسی ... بدرک امثال حب تلک
الان ... سکوت ... اگر خدا توفیق کرامت فرماید و فیض الهی شامل
حال گردد در رساله علیحده این ... خواهم نوشت و هو الموفق و المعین

بدایة اول

~~... که فصل در این باب ... ابواب ... ترتیب ...~~
~~... ابواب ... مشتمل بر چهار باب ...~~
~~بر چند هدایه مرتب ... باب اول در بیان آنکه~~
~~... ان علم ... بنبوت نبی خاص ... بعینه~~
~~باب ... ذکر ادله اثبات نبوت محمد~~
~~بن عبد الله صلی الله علیه و آله باب سیم در ذکر معجزات منقول~~
~~از انحضرت باب چهارم در ... عصمت انبیا~~
~~افضلیت خاتم الانبیا ... باب اول ... مشتمل~~
هدایه اول

بسم الله الرحمن الرحیم

~~الحمد لله رب العالمین ... باب ...~~

~~... بدانکه ...~~

معنای نبوت و ... قابل این موهبت کیست بدانکه نبوت بمعنای

پیغام بردن است و نبی پیغام [illegible] و پیغمبر ... آنست یعنی پیغام

بر خدا بسوی خلق بندگان [illegible] است که ... پیغمبر ...

پیغمبر بهتر و کاملتر ... باشد تا در اطاعت ... وی را ...

شائق شوند زیرا که عامه ... انقیاد ... ایل

با اختیار ... و بدون ... طوق فرمانش را در گردن ...

پس حکمت کامله و رافت شامله خداوندی مقتضی است که او را بفضایل

نفسانیه و عقلانیه ... از سایر امت ممتاز

گرداند و کمالات خلقیه خالقیه و اخلاق زاکیه مزید اختصاص بخشد تا

هدایت امت که مقصود از بعثت ... است ...

... حاصل آید ...

از کثرت علوم ... و ... بصفات ...

[illegible]

... بیان ... صفات آنست ... که در ... مراتب محبت ...

کونه است محبت افعالی و محبت صفاتی و محبت ذاتی اما محبت افعالی

در تمام افراد انسان و غالب حیوانات ... ظاهر و هویدا است چنانچه از وی

از افراد که نسبت بدیگری فعل نیک بجای آورد ... خیرخواه است و خیر او را

طالب و شر او را هارب باشد و همیشه خواهان صلاح و رسیدن او بود و بلاشبهه

ان شخص در محبت شخص محب بی اختیار شود و او را دوست دارد اما و حقیقت

این محبت متعلق بفعل محبوب است نه بصفات و ذات آن چه اگر محبوب

ان فعل نیک را بعمل نیاورده بود محبوب نگشته پس معلوم است که محب فعل

محبوب را دوست داشته نه ذات و صفات او را و محبت صفاتی و ...

حیوانات ... انها ... و اما در غالب افراد انسانی ... و لاسیما خواص

... که ... بصفات کمالیه ...

با محبت ... اگرچه ... نسبت به ... فعل

نیک ... صادر نگردد ... بصفات کمالیه ... محبت ...

... که متعلق محبت صفات محبوب است

نه فعل و ذات ... و اما محبت ...

وتقسیم این محبت ... حقیقت ...

... ثبوت آنست ...

... باوقوه ادراک

... صفت ...

... از ... الذات ... افعال ...

ان نیز مخصوص بعضی و ... است مانند محبت والد بولد اگرچه در این

ملاحظه صفت کمال یا فعل نیک نه نموده بلکه ... از آن هم نباشد و این در

حیوانات نیز ... است اما آن محبت اضطراری فطری است

... سبیل اختیار مخصوص خواهی است که با مرء از خود گذشته

باشند خود را در میان ملاحظه نکنند و مقصود محض خیریت محبوب باشد

و این بلاشبهه در خیر محض و غالب آفاق ... محبت غالب ... فعل

و صفت است بلاشبهه حکمت خداوندی مقتضی است که ... پیغمبر را که

مبعوث ... میفرماید او را در صفات کمالیه علمیه و عملیه افضل و اکمل از

امت وی گرداند ... در متابعت ... بالحقایقه و کلفت او را اجابت کنند

... و این چیزی که آدمی را بی اختیار در متابعت میکند نیست که ملاحظه ...

غایه ... وی گردد که ...

... حال ... مطلق ...

... بندگان ... بر خدای ...

... است که غیر از امتثال و فرمان برداری پروردگار

و هدایت بندگان او ... ندارد ...

... آدمی ... رسد ... که غیر خدای را ... برون ...

همچنانکه منظور محض امتثال فرمان و رضای رحمان شده ... و صرف حق را

ملاحظه نموده البته اراده وی در تحت اراده الهیه منحصر و نابود گردد آنچه

از وی صادر شود باراده الهیه خواهد شد لا شک چنین کسی قادر بر اصدار

افعالی که ... واجب تعالی ... است مانند احیای اموات و ابرای

اکمه و ... و انطاق جمادات و تکلم با حیوانات و بالجمله آنچه

اراده الهیه بان تعلق گیرد و آنرا باصطلاح معجزه نامند از اینست که البته پیغمبر

باید صاحب معجزه و متمکن از اصدار خوارق عادات باشد اگرچه هیچ محتاج

باظهار آن نشود ... عامه عباد را آن قوت و استطاعت ... نیست

که توانند فهمید که پیغمبر را در این ارشاد غرضی بجز هدایت امت نیست و تصفیه

بصفاتی که عاقل ... متابعت ... لهذا باذن الهی گاهی مامور باظهار آن

میشود ... که خلق را علم ... حاصل گردد تا ایشان ... در متابعت ...

... ازین ... مقصود ... باید ...

به بیان روشن ... سازیم پس گوئیم ... در این نیست که افراد انسان

بحسب خلقت ... لهذا خواهش ... اغلب اوقات

موافق هم نیست ... باید ... مختلف

مطلوب

وحق اینست که چنانکه مزاج ابدان مختلف است مدارک عقلیه وقوای فکریه ایشان نیز مختلف ومتباین است

میگردد وکذلک نظرات کواکب وحرکات افلاک که مدبر کاینات اند مختلفة الاوضاع والاحوال ومتباینة الاقتضاء والانفعال می باشند پس
وراین بلا شبهه موجب تشتت وتنازع وستلزم تباغض وتناکر میشود وهرگاه الفت
واتحاد فیما بین ایشان دست نخواهد داد بلکه غلب [illegible] احوال در نزاع
وجدال خواهند بود [illegible] وامورات دنیویه واخرویه ایشان
غیر منتظم وخلق طایفه طایفه ومختلف وشعبه شعبه منقسم خواهند شد
وهمین باعث شود که قوه مردم [illegible] بنا بر وفق کسی قابلیه بکمال لایق
وغایة ایجاد که موقوف بر الارباب است بهیچ حاصل نگردد
خود نرسند وخلاف اوضاع واحوال خلایق راه یابد ونیز نوع انسان
وتشتت شده وخلق نظر عباد است
که اشرف موجودات است افضل از حیوانات گردد بلکه هیچکاه ایتلاف
حاصل نخواهد آمد واز فیوضات
صورت نه بسته بلکه ایشان در مدینه واحده نیز ممکن نخواهد گشت
نامتناهیه الٰهیه که مترتب بر
ولدو وامداد واعانت واعتداد از کافه عباد مرتفع گردد و استعداد
عبادت عباد میگردد محروم
مانند ودر اینوقت البته فطرای وقوت جبلیه بالمره ضایع وباطل شود واوقات نیز مانند دد ودام
وحیوانات وحشیه علی الدوام در کوهها وصحراها بسر خواهند برد وغایة
~~ایجاد که موقوف بر الارباب است بهیچ حاصل نخواهد شد وحصول ...~~
~~ایشان خلاف~~ ... ~~وصدور~~ این بلا شک منافی غرض حکیم
جز نیاید

علیم است پس بروی لازم است که منهاج وطریق کلیه خلوص متوز فرماید
واین راه که سالکان این طریق ومایل آن منهاج گردند ودست از خلاف واختلاف
بردارند تا امورات دنیویه واخرویه ایشان صورت انتظام پذیرد وهر کسی
وابن منهاج را شرع وشریعت نیز میگویند وقرار دهنده را نبی و متدی و شارع
بکمال لایق ومقام معلوم خود تواند رسید وچون طبیعت شخصیه هر یک متقضی خلاف
بود محتاج گردید براهبری وما نمیکه ایشان را از جمله جهد کرده بسبیل مستقیم
کنایه به ... جو نکر یعایاب
حف راعنقا بر سلوک سبیل که مخفی ... ایشان
... پیدا ... نه
گرداند وزجر اگر بسبیل اضطرار بود تواند بر عبادت ایشان مترتب ... اهمال
نمیشد وترقیات معنویه حاصل ... گشت وثوبات اخرویه را مستحق
نمیگردید لهذا در حکمت کامله لازم آمد که مدبر روحانی وناج معنوی را متصف
بصفات وتعلق باخلاق گرداند که صاحبان انصاف بطبع عیار و شوق تمام مایل
بانکه متصف است بجمیع صفات کمالیه وی را
بانزجار وباختیار راغب بقبول قاسر گردند ودانسته که ... کلیه تکمیل
علم مردم است بانکه همه زواجر وقاسر ... غرض بجز حصول فایده دنیویه
ووصول عایده اخرویه به تابعین چیز دیگر نیست واما این سبب تام
نیست بلکه باید ایشان را علم حاصل شود بانکه منهاج وی راه نکاشته
وستلزم فواید وعواید مرقومه است وطریق هلاکت نیست وبعد از حصول
این دو قسم از علم البته ... عقل وانصاف طریق متابعت وی بجا نیاید
ارباب

وغایة تصوی از وی
واختلاف ... جهلا ناظ اعتبار وملل اعتنا نیست و ارسال رسول
نیز اهل حل وعقد ند که قابل ترقیات می باشند وجهله که قابل ترقی عقبات
عالیه نیستند محتاج برایشان ومدبر هم نخواهند بود الا بحسب التبع والانقیاد
تا ستعدی برفاهیت حال وفراغ بال تحصیل کمال استقبال نمایند وجهله وسفله
که بالطبع مایل فساد نه مانع ایشان نگردند وبر لبیب فطن واضح ولایح است
که علم بعقیده اولا وقتی حاصل شود که آن مدبر وزاجری که تعبیر از آن به پیغمبر
رفت متحلی باخلاق حسنه وصفات مستحسنه باشد زیرا که راس افاعیل
ذمیمه واخلاق رذیله حب دنیا وشهوات دنیویه است واز تحقیق سابق
اقصر ترمیم
محقق گشت که حب ذات بغیر شایبه شبهة ... وقتی بحصول
پیوندد که بالمره از خط گذشته باشد وهیچ کس البته از دنیا وما فیها دل
دلت بر داشته وحینکه از حب دنیا که راس همه گناهان است گذشت البته
باوصاف حسنه که سرهمه عدالت است متصف وباخلاق مستحسنه که
راس همه حلم وبردباری است متحلی خواهد بود وبعد از اتصاف وصف این اوصاف
از یاد در آیند
از جملت سایر صفات علیه حتی نیز ذاتیه وی ... وجود ... گرده ...
البته از حکمت عملیه ... ونیست و ادراک کمال حکمت عملیه ... علم بعقیده

ثانیه حاصل نخواهد شد مگر بعد از علم بانکه آن قافله سالار با تاید توفیق ظهر
تمام مقامات را نمونه وجمیع طرق منجیات ومهلکات را بجمله وبلا تامل این
قسم از علم بیمو رهنمایی بکمال خواهی نیز نیست ... مقصود بر اقل قلیل از فضلا این است
... که قبل از بعثت این نبی متابعت بکمال پیغمبر سابق یا الهام ربانی
مراتب نبوت
علم واطلاع بهم رسانیده وسایر نمایی از این نوع از علم بی بهره اند وحال
آنکه معلوم شد که بدون این ... خلق ومطیع فرمان وی نخواهند شد پس
در حکمت خداوندی واجب آید بر وی که علامت ونشانه بوی کرامت فرماید
واو آن را ظاهر گرداند تا خلق را چنانکه بطریق حق هدایت میفرماید موقوف
معجزه ... معجزه
احوال خفیه نیز کما هی آگاهی دهد تا مردم بکمال اطمینان از لاعتنی ثانیه
واین علامت را معجزه است که سابق بیان آن ... تنقیح
تنقیح دلیل دیگر
واگر دلیل از این خفی وبیان اظهر خواهی پس گوییم ...
عقول عامه نامی منظور نه براینکه تفضیل مفضول وترجیح بلا مرجح باطل
وقبیح است پس آن شخص مطاع اگر افضل از همه رعیت ... شده در جمیع
ایجاد ... شد یا مساوی خواهد بود یا انقص در اینصورت تکلیف
باطاعت افضل وی ... الف ... لازم آید پس البته
... لازم باطل بدایة

بايد افضل واكمل باشد وهو المطلوب وانچه شيخ ابو علی بن سينا
و ديگران احتمال داده اند كه ميشود در سياست مدن متعدد بعضی از جهال
دانا تر از اعلم بمعارف باشند در اوساط ناس صورت پذير است
نه در كاملان طلاب و منتجبان بايد هر فردی از افراد رعيت را علما باندازه
طاقت و استعداد بتمام علوم دينی رسانند و روی ايشان را از تمام
طرق مهالك برگرداند [illegible]
طريق مستقيم [illegible] البته بايد در جميع الجهات اكمل از امت
خود باشد و وجود حكام و سلاطين در عهد انبياء سالفه يا مبنی بر اذن
ايشان يا مخالف مقابله بر انها بود [illegible] و حال انكه
دانستيكه مقصود از وضع و بعث انبياء رفع نزاع و تنازع است كه موجب فساد
نظام و اختلال احوال و اوضاع طالبين انتظام جسته و تعدد آنچه
تا جو بلا شبهه منافی مقصود مرقوم است و حاصل كلام از آغاز تا انجام انكه انما
جهة تكميل امم و تنظيم نظام و تتميم مهام ارسال شخص تام و اقام در امور دين و دنيا
با صاحب [illegible] علامت و نشانه كه دال بر كمال ان باشد در حكمت الهيه واجب
و لازم است تا ان قافله سالار كاروان محبت هدايت بمقام محبت فی الله [illegible]
بجذبه [illegible] هدايت [illegible] فاعبدوا الله [illegible] عبادت خدا و تعالی را خالصا [illegible]
[illegible]

كه ميزان و معيار اصل مند كيست بجهة بيان تكميل بدانكه
بيان ارباب ملل و نحل خلاف فلاسفه مخالفت كه ايا در حكمت خداوندی ارسال رسول
معقول و در كار است يا نه قاطبه ارباب ملل انرا لازم دانند و بعضی از فلاسفه بقول [illegible]
رفته اند و منكر ان گرديده اند منكرين نيز قائلين بر وجوب ارسال فرق [illegible]
بر انند كه وجوب ان سمعی است عقل را راهی باثبات نبوت نيست بلكه بر نبی
واجب است كه اظهار معجزه نمايد تا خلق از [illegible] ان تصديق نموده اطاعت كنند و انكار
راه ايشان [illegible] لازم آيد افحام انبياء و عاجز شدن از
اثبات نبوت بنا بر انكه بحكم عقل قائل نيستند و هيچ چيز را عقلا واجب نمی دانند
پس نظر در معجزه بطريق ايشان واجب نشود مگر از راه سمع و سمع ثابت نگردد
مگر از نظر در معجزه و نظر در معجزه بعد از انكه عقلا واجب نباشد امت را لازم است
كه امتناع از نظر نمايند و گويند تا نظر واجب نشود نظر نكنيم و حجت نظر لكم واجب
نشود بر ما تصديق و قبول قول تو و بلا شبهه در ان حين يعنی قبل از اثبات نبوت
دليل سمعی در دست نيست كه او را الزام بر نظر نمايد پس نبی مفحم و ملزم گردد
و اما معتزله و اماميه كه وجوب ان عقلی است و نظر را واجب عقلا دانند دفع
خوف ضرر از نفس واجب است عقلا و اهمال در نظر موجب خوف ضرر است لا محاله
زيرا كه قول مدعی نبوت محتمل الصدق است و بر تقدير صدق و عدم اتباع ضرر

نبی را م

بنا بر انكه ج

عايد پس نظر در معجزه واجب باشد و پسند محققين از فرقه معتزله است
يعنی ارسال رسول بر خدا واجب است عقلا و چنين وجوب نظر در معجزه و
اهمال نبی تا صدق ان محقق شود موقوف است [illegible] احتمال صدق ان و احتمال
صدق وقتی محقق شود كه اصل نبوت امری باشد ممكن الوقوع بامكان عام
يعنی عدم ارسال و مفحم شدن نبی واجب نباشد لهذا ما سابقا بيان امكان ان
و صحت [illegible] بلكه حسن بعثت و لزوم ان را بدليلی [illegible] مرقوم نموديم
و انشاء الله بعد از ذكر اقوال فرق منكرين نبوت بيان ان را با بسط
وجهی ذكر خواهيم نمود والله الموفق [و له التوفيق] تتمه [illegible] منكرين امر نبوت نه
فرقه اند فرقه اولی طايفه اند از فلاسفه كه خدا را موجب
بالذات ميدانند نه فاعل باختيار و چنين او را عالم بجزئيات نميدانند پس
باب اثبات نبوت بر ايشان بسته است [illegible] ان را بالمره نموده اند فرقه
ثانيه خدا را فاعل مختار ميدانند وليكن امر و نهی و تكليف را انكار نموده اند
و ميگويند كه قائلين به نبوت [illegible] ان را توفير تكاليف دانسته اند و بعد از
سقوط تكليف ارسال رسول لغو و بی ثمر خواهد بود فرقه ثالثه خدا را فاعل
مختار ميدانند و ميگويند كه بندگان خود را امر و نهی فرموده و باندازه هر فردی
تكليف معين مقرر ساخته اما عقول [illegible] در معرفت ان تكاليف است
عباد [illegible]

بحكم عقل ج

وجوب نظر

و هو در ج

فرق منكرين نبوت

اول موجب بالذات

پاره از نصاری از جمله [illegible] رفته اند ج

ديگر احتياج

و ديگر احتياج به بعثت انبياء نيست و [illegible] فرنگ بجای قول
قايلند فرقه رابعه اماميه كه ميگويند راهی بمعرفت صدق انبياء نيست
مگر معجزه و [illegible]
[illegible] ندارد قول بوجوب وجود ان لغو است و قائلين باين قول [illegible]
طايفه [illegible] و معجزه خرق عادت است و خرق عادت ممتنع است زيرا كه عادة
بر نهجی كه الهيه جاريست ولن تجد لسنة الله تبديلا فرقه خامسه اماميه
كه ميگويند خرق عادت [illegible] واقع شود لكن دلالت بر صدق نبی و اينكه
ان از جانب خدا است راه ندارد زيرا كه دليلی قائم نيست بر اينكه خارق
عادت فعل خدا است فرقه سادسه اماميه كه قايلند باينكه فاعل خارق
عادت خدا است اما دلالت بر صدق انبياء ندارد زيرا كه اين معجزه وقتی دلالت
بر صدق دارد كه ما قائل شويم كه جبر در فعل خدا نيست و از وی قبيح صادر
نميشود و بعد از قول بان چه ميشود كه معجزه را بر دست كاذب جاری سازد
فرقه سابعه اماميه كه خدا را فاعل قبايح ميدانند وليكن ميگويند كه
راه تصديق نبی منحصر بمعجزه است و دلالت معجزه موقوف است بعلم بوقوع
و صدور ان از نبی و اين علم [illegible] معجزه است و بعد از انقضای
زمان صدور و طول مدت ديگر راه علم مسدود است چه نهايت امر

سنة ج

و فاعلها ج

اینست که جمعی کثیر و جمی غفیر گواهی میدهند بوقوع آن در ازمنه ماضیه
و از این جز ظن جزمی دیگر حاصل نمیشود و عمل بظن جایز نیست ان
الظن لا یغنی من الحق شیئا بلکه ظن نیز حاصل نمیشود چه مذاهب
کثیره آکاذیب موجود و در میان مردم کمال اشتهار دارد و هر طایفه منقولی
و معجزی و دینی و آیینی دارند و از برای انبیا معجزی کثیر معجزات غیر عدیده
نقل مینمایند که عقل حیران میماند که حکم ترجیح دینی دون دیگری نماید
فرقه ثانیه میگویند که از انبیا سخنان چند نقل شده که تحقیق آن لایق
نیست اشتغال بآنها و این دلیلست برانکه آن انبیا از جانب خدا نباشند
فرقه ثالثه میگویند که خدا ارسال رسول نمیکند چرا انرا از جنس بشر
فرستاده که خلق با آن انکار کنند بلکه از ملائکه میفرستاد با معجزات ظاهره و بینات
باهره و آن معجزات را بسیار روبرو در هر عصری که خلق را تشکیک در صدور
آن بهم رسید تجدید میکرد تا دیگر احدی را جای انکار نماند و حجت خدا بر
خلق تمام میشد پس چون نکرده معلوم است که اصلا ندارد و ارسال آن … در
نیست و اما آنکه از جنس بشر ادعای اینمطلب را نمودند دروغ محض است العیاذ
بالله من ذلک … و این قول اخیر انتخاب
… در قرآن مجید در مواضع عدیده بیان فرموده …

هدایت سیم در بیان اجوبه هر یک از شبهات ثلث بدانکه

پس گوییم چون در مقدمه اثبات نبوت ثابت نمودیم که حسن و قبح اشیا
عقلی است و حکم عقل متبع است لهذا مذهب اشاعره که میگویند که وجوب
وجود نبی سمعی است باطل و طریق اعتزال که بوجوب عقلی آن قایلند حق
و صحیح خواهد بود و حال آنکه دانستی که قول اشاعره مستلزم الزام و اقحام انبیاست
و این نیز دلیل بر فساد آن مذهب است پس مذهب حق و طریق صحیح آنست
که بر خدا لازم و واجب است که شخصی را که اکمل و افضل … افراد امت است
مبعوث فرماید که خلق را از بادیه غوایت … راه هدایت رساند چنانکه
سابقا اشاره بدان نمودیم و چندین دلیل نیز بنحو اختصار در مقام
اثبات مطلب قوم اقامه نمودیم و چون در بعضی از مقدمات اینها اجمالی بود
برسبیل تفصیل مجددا تحقیق مقام را با بسط تمام بطریق … حکمت و کلام
بیان مینماییم پس گوییم … که عالم را
صانعیست علیم و حکیم و قادر و مختار و عادل و رئوف و رحیم و صادق و مرید
و متکلم و بالجمله موصوف است بصفات کمالیه و اجبیه …
و همچنین … که در خلقت عالم ملاحظه غرضی و منظور داشته …
تحقیق و ثابت است

نفرموده بلکه محض عنایت ازلیه سلسله نظام موجودات را بنحوی منتظم گردانیده
که هر یکی از افراد موجودات قوام خود را بکمال لایق و مقام معلوم رسانیده
و این معنی در نظر دقیقه بینان بعجایب صنع کاملی در هر موجودی علی الاسیما
در انسان که خلاصه عالم کون و مکان است کمال وضوح و غایت ظهور را
دارد اما از حیوانات چون منظور محض وجود و حیات …
الغایست لهذا در آنها التفقه از شعور و ادراک ارزانی داشته که تربیت
بدن خود را تا وقت معینی نمایند و آن را طور را هلاکت در بقا و رفع و اما در
انسان چون بغیر از بدن و قوای آن نفس ناطقه و لطیفه ربانیه کما هی الحقیقه
از موجودات عالم قدسی است … در روی … قرار داد فرموده
پس بالضروره معلوم است که غایه قصوی از آن محض حیوة دنیویه …
نیست و تربیت بدنیه آن نیست بلکه … اشرف و غرض اعظم از آن
با هم منظور که تربیت آن باشد و می بینیم که جناب رب الارباب کیفیه تربیت
و تکمیل بدن را اسباب چند آماده مهیا فرموده که فایده … از آن مترتب
نمیشود مانند … و تقعیر وسط … و عدس گردانیدن
باشند و امثال ذلک که فواید آن …

نیست و مع ذلک خلاق حکیم بمقتضای حکمت و عنایت حفظ اهمال اینها را
جایز ندانسته و اسباب داخلیه و خارجیه بکمال استکمال بدن را کما هو حقه
بنحوی آماده که عقل کامل در وضع و قرار داد آن حیران است آیا احتمال
توان داد که چنین حکیمی در استکمال نفس که اعز و اشرف است اهمال …
… که بدن قابل تکمیل است و نفس قابل نیست
یا آنکه قابل است و … در آن … کافی در استکمال و
وافی در تربیت آن نیست یا آنکه بگوییم از تربیت … اثری و فایده
عاید نفس نمیشود و بدیهی البطلان و ظاهر الفساد است
فی الجمله اطلاع از قواعد و ضوابط … فی طبابت … ظاهر و هویداست
که بعد از استقرار نطفه در رحم اسباب چند … مستعد گردانیده آن
از برای … وجود بدن و … و افاضه روح حیوانی و آن قرارداد فرموده …
رساله …
… که موجب تکمیل ذات و … حیوة دنیویه است …
… پس …

بمملکت اه پادشاه و قوای ظاهره و باطنه را از حواس ظاهره و باطنه و قوای
بدنیه از جاذبه و غاذیه و نامیه و مصوره و هاضمه و دافعه و جاذبه و امثال ذلک
و قوای نفسیه از حس مشترک و خیال و متوفه و حافظه و واهمه و غضب و شهوة
و غیر ذلک را بمنزله جنود لشکران پادشاه و معلوم است که این پادشاه
در این مملکت و بر این جنود کمال تسلط دارد و هویدا است که روزی خواهد آمد که
این مملکت از دست تصرف او بیرون آورند و علاوه بر ان بعد از
چندی مشاهده مملکت روی بخرابی آورده و هر چه سعی و
کوشش نماید که از بار دیگر مرمت کند و بصورت اول آورد نتواند
و رفته رفته این مملکت ویران خواهد شد اگر شغل پادشاه منحصر بترمیم و
پس بلا شبهه
تنقیح مملکت ظاهر شود و او را ملک دیگر نباشد و در صدد مرمت ان باید
این بنا بر فعل او لغو و بیهوده خواهد بود
از این امر خدمت که گفته بود حظ و نصیب
ملک عالیه بر این و قوای بدنیه نفس پادشاه که غایت وجود
مملکت بود هیچ چیزی و منفعتی عاید نشد پس یقین کنیم که این بر خلاف
حکیم علیم روا نیست که چنین جوهر شریف را نوکر و خدمتکار هیچ مملکتی که در حسب
اقلیم و ما بود است کرده المقدمه و جهی چنین گردانید باید وی را
البتة

مملکتی و مکانی دیگر باشد که بیقای آن باقی بود و به ثور و زوال این مملکت
ظاهر خرابی و فنا در آن مملکت باطنی روی نه نماید و ترمیم ان مرفه هر را باشد
الا از بابت ترمیم ملک باطنی یعنی از آبادی ملک فانی مجموعه الدنیا مزرعة الاخرة
آبادی ملک باقی بود که اگر نفس او در تحت تصرف
در جاوردو به تربیت الایزد و شود
بود و تمام فکر و جمعیت او مقصور ترمیم ملک فانی خواهد شد چنانکه
احوال عوام و جهال کمال وضوح و ظهور دارد و خلاف ان در علما
با وجود انکه از بدو طفولیت با عاجب ... بوده
عالم در علم و عمل بسر حد کمال رسیده و هیچ مراتب علم و عمل را نهایتی نیست
نه عقل علم غایه که بالا تر از ان مرتبه نتوان یافت زیرا که فوق علم علما علم انبیا است
و فوق علم انبیا علم واجب تعالی است که علم او را حد و نهایت نیست و بعد از
انکه علم و عمل ذو درجات است چنین وجه کسی را دست رس ان
نیست که خود بنفسه بدون رجوع بعلم دیگر ترقی بمقامات عالیه نماید
بعلم و کمال مرتبه بعد مرتبه تا اینکه برسد بمقام علوم و حد معینی که فوق
ان نباشد
بر واجب تعالی است که بمقتضای حکمت او سبحانه واجب است که فرستادن معلم
در مرتبه حکمت علمیه و عملیه فوق همه امت باشد و او

با علم نکی تعلم و تعلیم او فوق تمام عالم تعلیم تعلیم گرفته باشد و مراد از نبی نبوت ... تعلیم
علم و با معجزه ناطق است چنانچه حدیث که از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که زندیقی از انحضرت از اثبات نبوت پرسید انحضرت فرمود که
چون ثابت است بدلایل عقلیه قطعیه وجود صانع حکیم غیر مخلوق که منزه است
از شباهت و مکالمه خلق ... ثابت کرده که او را
سفرا و رسولان باشند بسوی خلق که تعبیر از او کنند بخلق او امر و نواهی او را
بنا بر انکه او حکیم است و شایسته که خلق را مهمل و ضایع گذارد و او امر و نواهی که مشتمل
بر مصالح و منافع خلق باشد از و صادر نگردد و ان رسولان اگرچه ناچار از خلق اند لکن
برگزیدگان از خلق کرمش بر هیچ یک از خلق در خلقت و ترکیب ندارند و بپرورش و ادب
بالکش اند بحکمت نزد خدا تعالی ایشان و اسطه باشند میان خدا و خلق پس
فرمود ثبت ذلک فی کل دهر و زمان و این اشارت است بوجوب وجود امامی
در هر زمان که ظاهر از وجه بر شد و بیکه واجبست بودن همه مانند انبیا در عصمت
و طهارت و عدم مناسبت با رعیت مگر در ترکیب و خلقت بالجمله از جهت
بودن معجزه با امامی در هر زمان بحجت خدا تعالی باشد بر خلق و با او باشد علمی که دلالت
کند بر صدق مقالتش و جواز عدالتش و ایضا نفس انسانی
... و نفس اکبر خدای ان خانه و ... بدل ان در انشیه ...
اولاهم

و در این خطه بگوییم و بشنیم که در بنای ان خانه بنای حکیم در هیچ باب ...
و از هیچ راه قصوری که نشانه فتوری ... راه یابد ...
... کرما کجا و اصلا بنیان خانه است ... از باب ...
و طاق و غرفه ... و حایط و دیوار و مطبخ و مشرب و خلوت
و بیرونی و اندرونی و سایر چیزها که در عمارت ضرور است و ناچار است
تمام و کمال بوجود گردانیده ... زیرا ای ان خانه ... و خدمتکاران
چند در ان جا حاضر و مهیا که ... صبح و شام بلکه علی الدوام مشغول ترمیم
ان عمارت و تتمیم ان بنایی باشند او را آبادی و بی فطنت ان کمال دقت و بذل
...
... قضیه منعکس ... خدمتکاران در شغل خود سست
... کرده و بنا روی با نهدام نهد و کدخدای خانه مشوش
شود و از هر طرف رخنه و چاره برآید و از جا بجای دود و دیوار ...
فایده نه بخشد و سود ... نبخشد ... در راه ... ان ...
... و بودیا فیما ملاحظه نماییم که فتوری در ان بنا راه ...
از ان خراب میشود تا اینکه نوبت بخرابی بالکل خانه ... که ... او است
برسد با ختیار ... تن نیافته ... بر قرار ... میکند

آن همه شوق و زحمات و متاعب و طاعات را متحمل و دوری در آن بنا سود اگر نفی

انواع این اسباب دیگر نباشند که این بنا را که الفقد به ابنای آن قرار و بهد فعل آن

لغو و ظاهر آن باشد ثمر خواهد شد

بر بنای حکیم علیم

لازم و واجب است که شخص کامل و حکیم دانا که کمال اطلاع از ترحیم ایشان داشته

باشد مبعوث گرداند که خوابیدگان این بیچارگان را بر مزد و منت

از خواب غفلت بیدار کند و تعلیم طرایق ترحیم را تعلیم ایشان نماید تا فعلایت آن را

و مراد ما از آن شخص نیست مگر همان پیغمبر که نتیجه دلیل ما دی بسیار است هدا بجا

خاتمه در تقریر شبهات منکرین واجوبه اجمالاً و علی التفصیل اما تقریر شبهه

فی فقره اولی با جواب آن در ضمن کتب گذشت و ما بتحقیق نموده ایم که

صانع عالم فاعل مختار و عالم بجزئیات است و از روی اراده محض عنایت

ازلیه و ملاحظه مصالح نظام احسن عالم که مشتمل است بر مصلحت هر فرد فرد نیز

عالم را ایجاد فرموده و بعد از اثبات آن عقل سلیم حاکم است که اگر فی الجمله آن را

محض لغو اف نماید اگر مهمل گذارد و آنها را بدست جهل ابقا نسپارد و قدر

مطلوب و خلاف مقصود محض خواهد بود باشد و این بدیهی البطلان و ضروری

الفساد است **تقریر شبهه فی فقره ثانیه** که انکار نبوت را نموده اند

بجهة آنکه انکار اصل تکلیف اکرده اند بدانکه انکار تکلیف را فرقه

فرقه نموده اند که انکار تکلیف مبنای انکار ایشان است قول جبریه است

و میگویند که عبد در افعال خود مجبور است و بعد از ثبوت جبر البته تکلیف

نخواهد بود و بعد از سقوط تکلیف ارسال رسول لغو و بی ثمر است اما تقریر

مقدمه اولی آنست که تمکن از فعل یا تمکن از ترک است یا نه جبر

جبر محض است بنا بر ثانی لازم آید جبر و مجبور و آن ظاهر است

و همچنین بنا بر اول نیز زیرا که در صورت تمکن از ترک رجحان جانب

فعل بر ترک یا موقوف بر مرجح است یا نه بنا بر اول آن مرجح یا راجع بعبد است

یا بغیر او علی ای حال بنا بر اول عود میکند تقسیم مرقوم بنا بر ثانی

لازم آید جبر و اگر موقوف بمرجح نیست جانب فعل ترجیح یافته بر

جانب ترک بدون مرجح این مستلزم مفاسد بسیار است که یکی از آن این است

که دیگر نتوان بحدوث حوادث وجود صانع یا وجود صانع و حدوث قدیم بر

و بعد از آنکه صانع ثابت شد تکلیف نخواهد بود و بعد از تقریر مقدمه اولی

سقوط تکلیف که مقدمه ثانیه است ظاهر است زیرا که تکلیف با فعل در این صورت

~~بجز این کلام~~ ~~...~~

ارسال آن رو ناهی غیر مفید خواهد بود **وجواب این شبهه** که

ما در ضمن تحقیق حدیث لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین بیان

بطلان قول جبر را نمودیم و ثابت کردیم که صدور فعل از عبد بر سبیل اختیار است

که منافاتی با تکلیف ندارد زیرا که حرکت دادن شخص صحیح دست خود را

مانند حرکت دادن رعشه دار دست خود و فرق مابین این دو حرکت بدیهی است

و تکلیف نمودن شخص صحیح که دست خود را نگاه دارد و حرکت ندهد جایز است

و بر رعشه دار غلط و بیجا است و ثمر نیز بر آن تکلیف مترتب است و شبهه

مرقوم و کذلک شبهات دیگر که اقامه نموده اند از برای اثبات قول جبر محض

وجواب از آنها بر لبیب فطن ظاهر است **تقریر شبهه فی فقره ثانیه**

ثانیه از قائلین بسقوط تکلیف با آنکه قول جبر را باطل میدانند

قایلند بآنکه تکلیف نیست و حاصل شبهه ایشان این است که تکلیف یا مشتمل

بر فایده و مصلحت هست یا نه بنا بر ثانی بلا شبهه فعل لغو است و بنا بر اول

یا عاید است بخدا یا بعبد یا بغیر او هر سه باطل است

اما اگر عاید بخدا باشد بجهة آنکه لازم آید استکمال وی بافعال

خسیسه عبد و آن بدیهی البطلان است و اما اگر عاید بعبد باشد بجهة آنکه خدا

اگر قادر نیست بر اینکه آن فایده را عاید عبد بدون توسط این تکالیف لازم

آید عجز او و افتقار آن در ثبوت قدره کامله و اگر قادر است البته فایده را

عاید عبد مینماید بدون توسط تکلیف زیرا که شان وی ارفع از آن است که

اشغال وسایط و روابط خسیسه را سبب مثوبات و فواید نامتناهیه قرار

داده و جواب این شبهه نیز در کمال وضوح و ظهور است زیرا که امری

بدیهی فطری است که بعضی از عباد در نهایت ترقی و ثبات و ترقی در صفات

کمالیه اند و در رضوخ و اطاعت رب الارباب کمال شوق و ارادت

دارند و بر خلاف بعضی دیگر بر خلاف هستند پس اگر همه عباد را یک نهج مورد مثوبات

نامتناهیه خدا گردانند لازم آید ترجیح بلا مرجح ~~و عدم تفاوت مابین فاضل و نازل~~

گردانیدن فاضل در درجه مفضول یا ترقی دادن مفضول را با جهت عقاب فاضل

و این جبر محض است که قائل این قول ابا از آن دارد و اگر ترجیح دهد و اراده

اول جهت ترجیح ناچار جهت خدا بر خلق تمام باشد زیرا که جهت اختلاف

محض است جز حقیقتا کسی دیگر نمیداند و ما که حکم با ختلاف نموده ایم بعد از

ثبوت تکلیف بوده که آن را ظاهر گردانید پس حسن تکلیف بجهت جلی است

که فرق قطعی از عاصی ظاهر شود و این را حجت بر خدا نباشد **شبهه فی فقره**

ثالثه که میگویند که حکم عقل کافی و در معرفت خدا و تکالیف شرعیه وافی است

حاصل سخن ایشان این است که حسن و قبح اشیا عقلی است یا نه بنا بر ثانی

عدم ثبوت امر نبوت ظاهر است چنانکه گذشت و بنا بر اول پس گوییم

که انبیا بر سه قسم اند یا آنست که عقل حاکم است بحسن آن و جزم آنکه حاکم است بقبح آن سیم آنکه متوقف است دران حکم اما قسم اول ظاهر است یعنی یا اولی او واجب الفعل است و ثانی واجب الترک و ثالث خالی از دو نیست یا ممکن الترک است یا نه اگر ترک آن بسهولة ممکن است واجب الترک عقلا است زیرا که انفکاک از ان ممکن است و معلوم هم نیست که آن فی الحقیقة حسن است یا قبیح پس اقدام بر چنین چیزی یا آن اقدام بر فعل غیر محتاج الیه محتمل الضرر است بلا شبهه عقل در چنین صورت حاکم است بوجوب ترک زیرا که در اقدام بر آن احتمال ضرر است و دفع ضرر محتمل واجب است عقلا اما در صورت عدم احتیاج و امکان انفکاک و اگر ترک آن ممکن نیست عقل حاکم بجواز فعل آن است از انکه عقل عالم است باینکه علیم حکیم تکلیف ما لا یطاق نمیفرماید ... لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس چیزی که فی علم امکان انفکاک نکرد الیه ... و این جایز نیست پس باید فعل آن جایز باشد پس و ازین تقریر تحقیق شد که حکم محکم جمیع اقسام فعل کافی است و در شناخت واجب و حرام و جواز و انها هست دیگر چه احتیاج به بعثت انبیا است اما الجواب ...

ترک

حکم تکلیف بالانفکاک و نه ما لا یطاق ... خواهد بود

پس کوئیم حسن بعثت انبیا بدانکه و شبهه را قوم مدفوع است باینکه اولا قبول نداریم که عقل و افی در معرفت حسن و قبح افعال باشد مگر بسیار نادر ماننده حسن عدالت و قبح ظلم و حسن صدق و قبح کذب ... مثال ذلک از چیزها که حسن و قبح انها بدیهی است و اما غالب امورات نظری است و عقل ایشان را هیچ نیست بعد از انکه عقل علم بحسن و قبح آن نداره پس چنانکه احتمال ضرر رود که فعل آن مستلزم ضرر باشد احتمال است که مشتمل بر مصلحت باشد که فوت آن موجب فساد گردد و فساد ضرر است ... و دفع ضرر محتمل اگر واجب است پس فعل آن باید واجب باشد و چون در ترک نیز همین احتمال است ترک آن واجب خواهد بود پس لازم آید فعل و ترک هر دو واجب باشد و لازم آید اجتماع نقیضین و همین دلیل است بر لزوم بعثت انبیا

موافق گردد و مکلف را شبهه در تکلیف باقی نماند و سعی در فعل واجب و ترک حرام و دفع مفسده باقصی الوجوه بجا آورد و شبهه که امام فخر رازی در مطالب عالیه بر این اعتقاد نموده که در انه تاکید غیر مضبوط است بسبب انکه با این بر اگر حجی از دلالت که امر فرستاده حق الیه تاکید بسته بود و اگر حجی از عبارتش هیچ معنی بتبادر نبود تاکید زیاده شد مراد است باینکه مراد ما از تاکید تاکید در موقت است تا آنکه مکلفین کسی اراده باختیار اطاعت وی نماید و بعد از علم ... اعلام نبی باینکه فلان عمل حسن است یا فلان فعل قبیح است و دیگر جای احتمال خلاف نماند که حکم عقل باصلاح دیگر رفع ان احتمال نماید تا حکم متوکد شود بخلاف حکم عقل قبل از حکم نبی چه احتمال خبط در مقدمات دلیل در غایت الوضوح که حکم بدیهی باشد و محتاج به دلیل نباشد اما حکم خفای ضروری بر بعض عقلا جایز است بلا شبهه مسئله هر قدر بدیهی باشد سد جمیع احتمالات نخواهد شد بخلاف انکه بعثی حالت بعد از اعلام نبی که دران هنگام کل احتمالات قویه و ضعیفه مرتفع میگردد زیرا که نبی انچه میگوید وحی الهی است و در وحی جای شبهه و احتمال نیست با انکه بیان نمودیم که احکام بدیهیه بسیار نادر است و وجود نبی منحصر بتاکید بدیهیات نیست که در منع تعیین ان بعثت وی فایده بمصرف شود و ایضا منافع نبی منحصر به بیان احکام شرعیه نیست

که امام فخر گفت تاکید است

که فایده او و یه برای مترتب شود بلکه منافع ادویه بیشتر بر تجربه و وجود ان بزرگوار مترتب است که ... مقدمه تحصیل شافی ادویه است مانند بیان نمودن منافع و مضار ادویه که در استعلاج امراض در اغلب اعیان لازم و ضرور است و بتجربه حاصل نشود مگر بعد از هلاکت جمعی کثیر ... که این یکی از فواید وجود اوست بالفرض که تجربه بعد از مدت مدید و قتل جمعی کثیر علم منافع و مضار ان حاصل آید لازم نمی آید که لغو بودن بعثت نبی چه فواید دیگر دارد که بر انجمله وجود نبی لازم است از انجمله معارف الهیه است که غایت کلی بعثت ان است و شناخت معارف ... مشکل و عقول اغلب ناس در وصول بان درجه ناقص است بلکه حرکت را با بیست که بجز تعلیم نبی معصوم و اعلام رب ناقص عقول را با انتظام راهی نیست و همچنین عبادات و وظایف شرعیه است که عقل را بیان کم و کیف ان راهی نیست تا اعلام خداوندی بوسیله از وسایل که بهترین همه بعثت انبیا است نباشد علم بکیفیت ان امور شرعیه حاصل نخواهد شد و شکی نیست که خلل در عبادت موجب خلل در نظام دنیا و آخرت است اما تقریر شبهه فرقه براهمه که میگویند که خرق عادت محال است پس بعثت انبیا نیز ممتنع است حاصل تقریر شبهه ایشان اینست که امور علمیه و قطعی امور عادیه بر خرق عادت موجب حصول ان علم است

و اینکه امام فخر رازی گفته که اکثر منافع ضروریه التحصیل است باید معلوم کار باشد و الا حیرة حاصل نخواهد شد جواب است باینکه اگر میگوید بر خدا لازم است که معلوم خلق کند مسلم است اما اعلام خدا بهیچ طریق که ما میگوئیم که نبی را بفرستد تا تعلیم خلق نماید و اگر میگوید بر خدا لازم است که بدون توسط اعلام نماید لازم غیر مسلم است

که دانستن را قطع علمی و جزم بدیهی حاصل است که بابه بدیهی خرق عادت مستمره باشد ~~پس خلاف ان خلاف بدیهه عقل است هرچه چنین باشد باطل و محال~~ مثلا هرگاه جوانی را دیدیم یقینی میدانیم باینکه آن اولا نطفه بود بعد منتقل برحم گشته بعد جنین شد بعد طفل بعد جوان گردید و بعد از حصول این علم جزمی در عقل اگر کسی بگوید که ان جوان الآن بدون ان شرایط و اسباب متکون گردید امر سخنی خواهد بود نظری مخالف جزم بدیهی و هرچه چنین باشد غلط و باطل و ممتنع و محال و خرق عادت چون ازین قبیل است پس ان نیز محال خواهد بود و بعثت انبیا نیز که متفرع بران است محال باشد و ایضا اگر خرق عادت جایز باشد پس ... که در اصطبل شخص حکیم مهندس عالم فاضل مانند بطلیموس گشته باشد و در یای جیحون ... جبل عظیم یکدانه یاقوت و هر عاقل بیدار است که اینگونه امورات خرافات و هذیانات است حاصل که وقوع امور بر وفق عادت بدیهی است و خلاف ان که خرق عادت باشد نظری و کسبی است که مخالف بدیهی جزمی است و هرچه بدیهی نحو باشد ممتنع القبول و غیر مجوز الحصول است صد داعی گویند که ازین تقریر شبهه استبعاد دلیلیة منکری میشود که بگوئیم که خارق

حوادث

لهذا

اگر اعجاز و ... امر ثابت الوقوع نخواهد مانند منکر ... نظری نه دارد

دوام مذهب حکما عادت بلکه اثبات نبوت بنا بر آنست که صدور آن از نبی است که نبوتش
ثابت است نبی است جواز صدور خارق عادت نبی است نیز [illegible] بر نبی
نبی است [illegible] که نبوت نبی اتفاقی است
مسلم است که خلاف آن بدیهی است وجواز صدور خارق عادت نیز اتفاقی است ووقوع بر اتفاقی اتفاقی است
ودر این مقام مخالف ضروری نیز می باشد و بالبداهة وهرچه چنین است باطل است
جواب امام فخر رازی بعد از نقل شبهه بر قوم جواب از خصوص نقل نکرده
ولکن گفته که اما ابو الحسن اشعری تجویز خرق عادات را از جمیع الوجوه
نموده والا در ذکر چند مسئله مبنی بر آن میکرد مسئله اولی اینکه نفی الابد ممکن
قبول حیوة وعلم وقدرة واراده وقوة موقوف بر حصول بنیه وترکیب نیست
پس جوهر فرد یعنی جزء لا یتجزی که مطلقا در آن ترکیب نیست بلکه قابل تجزیه
هم نباشد قابل اینها نه صفات اینها است پس بنا بر این تقدیر نفی وی
ممتنع نیست که یک جزء لا یتجزی موصوف گردد بجمیع انواع علوم وجمیع انواع
قدرة حتی اینکه این جزء اکمل علما واقدر قادری باشد وممتنع نیست که انسان
موصوف بمزاج معتدل نیست [illegible] باشد داعی گویند پس از قرار بر قوم [illegible]
عالم [illegible] که سنگ ریزه بسیار [illegible] به نبوت [illegible]
[illegible] وبنیه وترکیب [illegible] مسئله ثانیه اینکه

جمهور حکماء قایلند باینکه نفی حصول شرایط ثمانیه ابصار واجبست شرط
اول آنکه حدقه سالم از آفات وعیوب باشد دوم آنکه شی مبصر مقابل باشد
که صحیح باشد ابصار او سیم آنکه در غایت قرب از حدقه نباشد چهارم آنکه
در غایت بعد نباشد پنجم آنکه در غایت لطافت نباشد ششم آنکه ساتر و
حاجبی فیما بین رائی ومرئی نباشد هفتم آنکه در غایت صغر نباشد هشتم آنکه
[illegible] در مقابل [illegible] یا در حکم مقابل باشد وفلاسفه اتفاق نموده اند که وقت حصول
این شرایط ابصار واجبست [illegible] اختلال همه یا بعضی ممتنع واما ابو الحسن اشعری
مذهبش اینست که ابصار با وجود این همه شرایط واجب نیست میشود که هیچ مبصر نشود
و[illegible] اختلال ابصار [illegible] بعمل آید وبنا بر این امتناعی ندارد که نفی جبال
شاهقه واصوات عالیه بسیار باشد وما آنها را نه ببینیم ونشنویم اگرچه همه شرایط
ابصار هم موجود باشد یا اینکه شخص کور در مشرق [illegible] مور در [illegible]
[illegible] مسئله ثالثه مذهب ابو الحسن اینست که انقلاب جمیع طبایع وقوی تاثیرات
آنها جایز است پس ضرری ندارد که کوهی که همه سنگ سیاه است یکبارگی یاقوت
شود یا آب [illegible] خون گردد وهمچنین جایز است که انسان حادث شود بدون
پدر ومادر [illegible] ذلک واما فلاسفه قایلند بامتناع آن اگرچه [illegible] لازم
[illegible] جواز [illegible] بر قول ایشان [illegible] از حدوث انسان بتولد نه بتوالد ازانکه رای ایشان

اینست که [illegible] انسان [illegible] متولد است از [illegible] پس [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] بسبب [illegible]
معتدل [illegible] تام [illegible] واجبست حدوث [illegible]
[illegible] تام [illegible] انسان [illegible]
[illegible]
[illegible] معتدل [illegible]
حادث [illegible] موقوف [illegible] پس حدوث انسان [illegible]
[illegible] جایز است [illegible] خرق عادت [illegible] جایز
باشد [illegible] مذکور [illegible] فلاسفه [illegible]
[illegible] امام [illegible] مذهب اشعری [illegible] قایل است
بجواز خرق عادت پس [illegible] نیز قایل [illegible] جواب شبهه [illegible]
انسان [illegible] فلاسفه بر قول بجواز خرق عادت
واما شبهه [illegible] بر [illegible] متوجه
نشد وحق در جواب [illegible] آنست که اگرچه عالم اسباب [illegible]
[illegible] باسباب عادیه است اما بالضروره هر امری از امور عادیه [illegible]
میشود [illegible] بر سبیل غیر عادی زیرا که [illegible]

منتهی شود بزودی که بدون توالد وتکون از نطفه که در صلب ورحم انسان پرورش
شده باشد لازم [illegible] وهمچنین است افراد حیوان و
نباتات وامثال ذلک پس چون بالضروره بنحو غیر اسباب عادیه واقع
گردیده معلوم است که ممکن است چه محال محل وقوع وایجاد نمیشود
بانکه فعل خارق عادت اگرچه از ذات انسان جاری میشود اما بقدرت
خداوندی واقع میگردد پس اگر میگوید که وقوع امورات بنحوی که عادت
جاری شده واجب است که همین نحو جاری شود یعنی غیر از این ممکن نیست
دانستی که دفع الدور والتسلسل [illegible] البته منتهی شود بزودی که بغیر
اسباب عادیه واقع شده باشد واگر میگوید که خدا قدرت بر غیر این ندارد
سلب قدرت تامه را از خدا نموده پس ظاهر شد که خرق عادت
محال نیست وممکن الصدور است ثابت گردید نقض این شبهه
فرقه خامسه یعنی طایفه از فلاسفه که قایلند بجواز صدور خارق
عادت جایز است اما دلیلی نیست که دلالت کند که این فعل خلاف
تا صدق پیغمبر معلوم شود بلکه احتمال دارد که فعل پیغمبر یا جن
یا ملک وغیر ذلک باشد یعنی آن فعل را القوت [illegible] نکرده باشد

تا بر خلق ظاهر شود که آن از جانب خدا است بلکه الفاظ ...

احتمال میرود که سبب صدور آن خارق عادت کرامات باشد که هیچک

از آنها دلالت بر اینکه صاحب آن شخص پیغمبر است ندارد بلکه بر خلاف

آن دلالت دارد احتمال اول اینکه آن شخص مدعی نبوت آن

خارق عادت را بقوت بشریه خود بعمل آورده باشد اگرچه فرض کنیم که

هیچ یک فردی از افراد انسان دیگر نتواند مثل آن را بعمل آورد چه میشود که

این شخص مدعی کامل از افراد کامل باشد و مصدر این خارق عادت

شده باشد و دیگران نتوانند و حال آنکه نبی نباشد و مقصود این شخص

دنیا داری و تشخص ظاهر باشد شاهد بر این احتمال آنکه ...

ان ... بجهت کتابها نوشته اند مانند کتاب اسرار قاسمی و کتاب

ابو بکر احمد بن وحشیه و غیر ذلک که ادویه را خواص عجیبه و آثار غریبه قرار داده

که هرگاه کسی آنها را بر وفق که قرار داده عمل آورد استعمال نماید مصدر امور

عجیبه که ... اعجاز که بجهت انبیا اثبات میکنند بشود ...

پس چه ضرر دارد که این شخص مدعی نبوت نیز بالاطلاع کسی استعمال

آن ادویه را نموده باشد و مصدر آن خارق عادت شده باشد

احتمال ... و بعض جواب داده اند که اینگونه احتمالات

از قوه

... ادویه غریبه که سایر خلق علم بآنها نداشته باشند مصدر آن شده باشد و این احتمال نیز مستبعد نیست

از قوه بدیهه است و اگر نه هرکه تجویز میکند که حرکت آن بسبب استعمال ادویه

رود نیل را شکافت و عصا را اژدها نمود و مرده را زنده کرد البته باید تجویز

کند که این آسمان و زمین را هم شخص بالادویه ساخته قادر شده است ... و حال

آنکه این احتمال بدیهی البطلان است و این جواب ملفق است

اما اولا بآنکه لزومی ندارد که هرکه آن را تجویز کند باید این را هم تجویز

نماید و اما ثانیا بآنکه منظور مورد تجویز احتمال است و چنانکه او آنرا

احتمال میدهد این را هم احتمال میدهد کسیکه پیغمبر را قایل نیست چه

حضایقه از این احتمال دارد و ادعای بداهت بطلان این احتمال مکابره است

یا مستبعد است نه بدیهی البطلان پس حق در جواب آنست که ما ...

تعالی بعد از این تحقیق میسازیم که فرق است مابین معجزه و سحر و شعبده

احتمال سیم آنکه ارباب ملل و نحل اتفاق دارند بر وجود جن و شیاطین

و اینکه از ایشان پاره امورات کلیه غریبه که عادت جاری نشده بر صدور

آنها از افراد انسان نمی‌شود ... و اگر بالفرض اتفاق نداشته

باشند احتمال که میرود و محض احتمال ابطال قول مدعی نبوت را

که بمعجزه استدلال بر صحت نبوت خود مینماید میکند پس با وجود اینکه

احتمال اینکه این امور باعانت اجنه و شیاطین از او صادر شده باشد چگونه

جزم حاصل شود بآنکه فاعل آن خارق عادت خدا است اگرچه ظاهر از

یدِ نبی صادر شده باشد و عجب‌تر آنکه ... تجویز میکنند که جن داخل در شکم

بدن مصروع شود و بزبان او تکلم نماید و اخبار از مغیبات کند چگونه است

که تجویز نمیکنند که ... تکلم با محمد مصطفی ... نمود از این قبیل باشد یعنی

جن داخل در ... شده باشد و با کثرت تکلم نماید و همچنین تکلم شتر و بز غاله

مسموم و تسبیح سنگ ریزه مثلا از این مقوله باشد و چرا است که احتمال

نمیدهید که قرآن با آن فصاحتی که بشر عاجز از اتیان آن شده‌اند کلام جن یا

شیطان اعظم که اکمل و اتم از همه شیاطین است باشد و او را القا بر پیغمبر

نموده باشد که تا مردم را بطریق ضلالت اغوا نماید از شیطان که کارش

عجب از این نوع نیست ... مانند بردار کردن خوشه انگور و غیره از کرمان

عرش ... ابن صیاد و غیر ذلک و رفتن جن در بدن میت و تکلم کردن

بزبان میت داستانها است مشهور و در افواه و السنه مذکور و در عصر آنجناب

جناب ختمی مآب که قریش هیچ احتمال را دادند از آنکه در میان ایشان

مشهور بود که هر شاعری یک جنی دارد که القاء آن شعر را بر او میکند

لهذا آنحضرت آن کتاب نیز مورد طعن داشتند که چه میشود که این قرآن با این

فصاحت جنی بر زبان تو القا نماید تا آنکه جناب رب الارباب

جواب ایشان در سوره شعراء فرمود و ما تنزلت به الشیاطین و ما ینبغی

لهم و ما یستطیعون تا آخر الجواب بعضی جواب داده اند که انبیا

چون مبعوث شده اند بر لعن شیاطین دیگر احتمال نمیرود که این خوارق

عادات و معجزات ایشان باعانت شیاطین باشد چرا که دشمن اعانت

دشمن نمی نماید و این جواب بر وفق صواب نیست زیرا که عمل شیاطین

اضلال خلایق است بهر قسم که باشد چه میشود که خود را با این طور و لعن

... تا مدعای او بعمل آید و جواب حق آنست که ما بعد از

این انشاء الله تعالی بیان خواهیم کرد که اگر این جایز باشد بر خدا لازم است

اظهار آن تا ... اغرا بجهل و ... مردم بفعل قبیح لازم نیاید

احتمال چهارم بر انکار ارباب طبیعت ... و حکما هند ...

معتقدند بر وجود ارواح از برای هر موجودی و شرایع نیز ناطقند بر آن که

زیرا که اهل شرع قایلند بآنکه ملکی است که موکل بر جبال است و ملکی

موکل بر دریا است و ملکی موکل بر ابرها است بلکه هر قطره را ملکی است

ویکی کوکبی برای رزاق هست ویکی کوکبی موت است و همچنین است بسیار
موجودات دیگر که هر یکی یا ملکی دروحی است که از روحانیهٔ آن آثار عجیبه
صادر میگردد و کیفیت وضع و قرار داد آنها را در تفسیر در النظیم خاق فی
بتفصیل ذکر کرده ایم و بعد از ثبوت ارواح احتمال دارد که صدور خوارق
از شخصی که ادعای نبوت میکند مبنی بر احکام طلسم کردن ارواح و تسخیر
ملک موکل باشد نه آنچه از جانب خدا ادعا باشد و نه این از قوت
خداوندی صادر گردیده باشد **احتمال پنجم** اتفاق نموده اند فلاسفه
بلکه کل منجمین از ارباب شرایع بر اینکه از برای اجرام فلکیه و اتصالات کوکبیه
تاثیرات مخصوصه در احوال این عالم می باشد و در افواه و السنه اشتهار تمام دارد
که از برای کواکب ثابته عطایای عظیم در سعادت و نکوست و ذکاوت
و بلادت هست و اتفاق دارند بر اینکه قرانات را آثار عظیمه
در این باب بهم میرسد ملل و احوال انسان و قرانات مختلف میشود اگر بسبب
وقوع ثوابت در بیوت مناسبه آنها و همچنین کلام دارند بر اینکه از برای
سهم السعادة تاثیر قوی در اعطاء سعادات هست و از برای سهم
الغیب در اعطاء معارف حقه و وقوف بر غیبیات و اطلاع بر خفایای امور

ویرا

وجمیع علمای احکام از زمان قدیم الی یومنا هذا از علمای اسلام و غیره بر آنچه
ما نقل نمودیم اعتقاد دارند و حکم میکنند پس چه ضرر دارد که مدعی نبوت
مخصوص شخصی باشد با صدار خوارق چند باعتبار اشتمال طالع مولدان بر یکی
از احوال مرقومه خصوصاً اینکه سهم الغیب در طالع وی واقع گردیده غیب بگوید و کذا
سهم السعادة صاحب معارف و اخلاق حمیده شده باشد امام فخر رازی میگوید
من خود شخصی را دیدم که هیچیک از این سعادات در طالع او نبود اما شعرای
یمانیه واقع در درجه تاسع بود لاجرم در علوم عقلیه و نقلیه بمنتهی درجه
کمال رسید و حال آنکه مطلع متحمل مشق مطالعه و مباحثه که علما را لازم است
نشده و محمد زکریا در بعضی از کتب خود نوشته که شخصی یهودی را دیدیم که استخراج
جبیی و خبیر را باحسن وجوه میکرد و بر این حال باقی بود تا سی سال بعد از
سی سال این حالت از او زایل شد بالاخره بعضی از منجمین حکم کنند که میشود
که جمیع اخیار رسلی قدر از قسمت طالع او کم باشد حاصل که بعد از قیام
احتمالات مرقومه احتمال میرود که نقل صدور خارق عادت از مدعی
نبوت نیز از این قبیل باشد **احتمال ششم** اتفاق دارند فلاسفه
و طائفه صابیه بر اینکه افلاک و کواکب جمادات نیستند بلکه احیاء و ناطقند

احتمال پنجم

احتمال ششم

و علم و اطلاع بر جمیع احوال این عالم دارند و هرگاه کسی مواظبت نماید بکیفیت
دعوات مخصوصه بشرایط مخصوصه که قرار داده اند و تضرع میکند از برای او ربع
آن کوکب و اشراقات بجهت او را بنا میکنند و اغراضی که در نظر گرفته و مطلب او را
بر می آورد و کتب اصحاب طلسمات مملو از آن ادعیه و اذکار است و حکایات
عجیبه در این باب دارند و کتاب تنکلوشا و کتابهای مشهور داراز منقوله
حکایات کرده مذکور و فرق میان این احتمال و احتمال سابق این است که
بنابر اول تاثیرات آنها از ذاتها و طبعها است بحسب اوضاع و اشکال فلکیه
و بنابر این احتمال بسبب روحانیه ایشان است باختیار و اراده
فاما احتمال اول تعبیر است چنانکه بر چهره آن فن واضح است و اما این
احتمال را نیز اگرچه ارباب طلسمات بعنوان یقین حکم کرده اند لکن جمیع و لیکن
جمیع اهل آن نادر و وقوع احکام آن مشهور است یقین بان نتوان نمود و حکم را
محض احتمال اینکه شاید نقل مدعی نبوت از این قبیل باشد کافی است
باید رسد این احتمال نشود تا امر نبوت ثابت گردد **احتمال هفتم**
معجزه منحصر بفنی از فنون نیست هر چه خارق عادت باشد
آنرا معجزه گویند و از جمله خوارق عادات غیب گفتن است

دراین

احتمال هفتم

و این از برای کهنه و منجمین بسیار اتفاق می افتد که اخبار بمغیبات
میکنند و واقع هم میشود پس چه میشود که مدعی نبوت از بابت
علم نجوم مثلا حکم نموده باشد و حکم موافق اتفاق افتد چنانکه پیغمبر ما هم
اخبار بغلبه روم فرموده و اتفاق هم افتاده اینست مجمل شبهات
و فصل تمامت و ترجمه که از جانب منکرین نبوت گفته اند و
حضرت و ما اگرچه در نظر تقریرات ره بجواب بعضی نمودیم ولیکن جمیع
ما حصل تمامی شبهات باین بر میگردد که چه ضرری دارد که شخصی که
فی الواقع از جانب خدا نبی نباشد ادعای نبوت نماید و بار ه
از اعمال و افعال عجیبه از او صادر شود که بصورت شبیه بمعجزات
واقعیه باشد ~~وجناب اقدس الهی نیز عالم بوقوع~~ باشد لهذا
امر بر مردم مشتبه شود و او را پیغمبر خدا فرض نمایند و اطاعت
وی کنند و او هم خلق را بر خلاف طریقه مستقیمه الهیه اغوا
نماید اقول بطریق اجمال جواب گوئیم که یکی از جمله چیزها لازم می
آید که هر جمله با طلوع بدیهی است زیرا که میگوئیم در صورت مفروضه
آیا خدا عالم هست که چنین شخص بهم رسیده و بندگان او را

جواب

در اینصورت

بطلان ضلالت دلالت نمیکند یا نه اگر میگوئیم که عالم نیست لازم
می آید نفی عالمیت او تعالی شانه و ما در مسئله
علم ثابت نمودیم که واجب و لازم است که خداوند تعالی عالم
بجمیع جزئیات و کلیات باشد و اگر میگوئی که عالم بود و مطلع
شد که این شخص مردم را اضلال میکند پس میگوئیم آیا
خدا قادر بر دفع و رفع فتنه و فساد او بود یا نه اگر میگوئی
قادر نبود لازم می آید عجز خدا و ما در مسئله قدرت ثابت
کردیم که خدا قادر بر همه چیز از جزئی و کلی باشد و اگر میگوئی
که عالم و قادر بر هر دو بود اما مصلحت ندید و منع فتنه او نفرمود
میگوئیم آیا مردمی را که اضلال کرده و بشرایع و قبایح چند
خوانده خدا در روز قیامت بجهت صدور آن اعمال مواخذه
کند بدعوت آن نبی کاذب بعمل آورده بودند و هیچ یافته
بودند که این خدمت او است ایشان را عذاب میکند
یا نه اگر عذاب میفرماید لازم می آید که العیاذ بالله خدا
ظالم باشد چرا که او عالم بود که مدعی این مفسده را

اثبات

برا که وقدرت بر رفع او داشت و مع ذلک دفع نفرموده و
مردم هم نفهمیدند که این دروغگو است بلاشبهه در این صورت
اگر جناب اقدس الهی مردم را عذاب کند که چرا اطاعت او را
کردید این ظلم محض خواهد بود و ما در مسئله عدل ثابت نمودیم
که ظلم قبیح است و قبیح بر خدا روا نیست و اگر میگوئی که در قیامت
عذاب نمیکند لازم می آید ابطال جمیع شرایع حقه و ثواب و عقاب
باید غیبت دروغگو و این باید به باطل و مانع نظام کل است
پس حاصل کلام این شد که اگر جناب رب الارباب مدعی
دروغگو را متمکن از فعل سحر و شعبده و امثال ذلک از اعمال
که تابعین او عاجز از اتیان بمثل آن باشند گرداند و عمل او را باطل
نکند یکی از این وجوه لازم می آید یا جهل خدا یا عجز خدا
یا ظلم در افعال او تعالی شانه و یا تسویه حق و باطل و خلل در
نظام عالم و همه بدیهی البطلان و ضروری الفساد و از اینجاست
که میگوئیم هرگاه هیچ کسی از راه تمرد ادعای نبوت نماید و
پاره از خوارق عادات ~~که نه از جانب خدا باشد~~
از او صادر شود بر خدا لازم است او را بگذارد

والله اعلم

از... پس... نزدیم
... نمودیم

که از دست او جاری شود یا کسی را بر وی بگمارد که عمل او را باطل
نماید یا مثل آن را بیاورد چنانکه حضرت موسی را که گفت که سحر
سحره فرعون را باطل نمود و ما میگوئیم که قاعده کلیه
اصل صحیح در اثبات نبوت اینست و بس و این قاعده
تمام است و کسی عذر نتواند که آن را رد نماید و محققات دلیلش
همگی بمادت و صورت بی عیب است و تا این قاعده درست
نباشد اثبات نبوت را نتوان نمود و چون این مقام مزله
اقدام است و لغزش اعلام فلاسفه از اینجا شده پس اگر
~~تفصیل~~ در این مقام داده شود و فرق میان معجزه و سحر
معجزه کدام و سحر کدام است بسیار مناسب است باکی
~~گوئیم و بالله التوفیق~~ و آن را در ضمن دو فصل بیان میکنیم
فصل اول در بیان معنی معجزه بدانکه معجزه در لغت
عرب بمعنای عاجز کننده است یعنی عملی که همه سایر خلق
از کردن مثل آن عاجز باشند و پیغمبر باید صاحب این معجزه
باشد یعنی باید در وقت ضرورت و زمان مناسب متمکن
از اتیان آن باشد تا تواند نبوت خود را بر مردمان صاحب
انصاف ثابت نماید ~~و بیان کیفیت صدور آن معجزه از پیغمبر~~

بیان حقیق ... کردد و بیان کنیم که ...

اینها...

پس پیغمبر عبارت از فردی است از افراد انسان که متمکن باشد از
کردن کاری که سایر مردم از آن عاجز باشند ... بر همین تقریب
بر شخص ساحر و شعبده باز و چشم بند و منجم که بعض اوقات اخبار بمغیبات میکند
که سایرین بحسب عادت متمکن از آن نیستند صدق پس ممیزی که فارق
باشد میان معجزه انبیا و عمل این جماعه اشخاص دروغگو چه خواهد بود
و مردم از کجا بدانند که این شخص که صاحب آیات خارق عادت است پیغمبر
خدا است یا نه بلکه ساحر و کاهن و منجم است جواب گوئیم
حق اینست که عوام الناس عاجزند از فهمیدن تمیز و فرق کردن
میان سحر و معجزه و معجزات انبیا و فهمیدن ایشان هم ضرری ندارد زیرا
که عوام را اعتراف بعدم فهم خود در امثال امور دارند و اغلب اوقات
خود را دخیل در امثال ~~این امور~~ نمیشوند بلکه تابع خواص و علمای
خود میگردند هرچه خواص تصدیق کنند عوام الناس قبول نمایند بنابراین
از نفهمیدن ایشان و فرق نکردن فیما بین این دو امر ضرر لازم نمی آید
و فساد در ترتیب نمیشود چه اغلب خواص باشند که دقت نمی توانند فهمید که
این شخص مدعی از جمله اهل الله است یا نه غرض او هدایت خلق و راه
نمائی است یا آنکه قصدش از مردمان تزویر و دنیا طلبی خود است

صادق برآید

اینکونه امور

یا قطع نظر از ملاحظه معجزه

یقین است که اشکالی اور بر مردمان زیرک خشته نمیشود و از انچه
ما بعد از این انشاء الله تعالی در اثبات نبوت خاصه بیان خواهیم نمود
که یکی از علامات صدق نبوت نبی اینست که تابعین او مردمان
صاحب فهم و زیرک و دانا باشند تا توانند فرق میان مرد خدا و مرد
مزور و میان معجزه و سحر نمود و اعتباری بمتابعت جهال و تصدیق عوام
نیست و علاوه بر آن حکمای محققین و علمای راسخین فرق ما بین معجزه
و سحر و غیر آن گذاشته اند و برهان عقلی قطعی نیز بر آن قائم است و آن
اینست که معجزه باید مقرون بتحدی باشد یعنی آن مدعی ادعای
نبوت نماید و آن خارق عادت را بر طبق مدعای خود ساخت بر
ادعای خود سازد ~~در اینصورت~~ یعنی بگوید که من پیغمبر خدایم
و او مرا بخلق فرستاده که شما را هدایت بسوی او کنم و این خارق
عادت را معجزه می قرار دادم باین معنی که هرگاه این فعل است که
بی او را نبوت خدا بعمل می آورم احدی از موجودات باذن
خدا نمی تواند این را بجای آورد چه او مرا فرستاده و همین را دلیل
و شاهد قرار دادم و اگر کسی دیگر را تمکین از اتیان باو کرد او
خلاف مدعای خود را بعمل آورده خواهد بود پس در اینصورت بدایه است

که هرگاه آن مدعی نبوت بر طبق همین ادعا اظهار عملی را کرد که سایر
مردم از آن عاجز آمدند و نتوانستند که مثل او را بکنند باید آن پیغمبر
خدا باشد و الا بر خدا لازم بود که نگذارد این عمل از دست او جاری
شود یا یکی را بگمارد که مثل آن را بعمل آورد چنانکه موسی را که اثبات که
سحر سحره را باطل و ناچیز کرد اینهمه همینکه نکرد معلوم است که از جانب
او است زیرا که مزخرفی الکی نیست پس از اینقرار عملی که از وزرات
کم مشهور و ثابت است که از ایشان معجزه بظهور رسیده و دلیل نبوت ایشان
خواهد بود و حال آنکه پیغمبر نبوده اند سهل است که کافر هم بوده اند

جواب گوییم که اما عملی که واقع شد یا نه بر طبق دعوای
نبوت بود یا غیر آن هیچیک معلوم نیست سخنی است که مورخ و غیر مورخ
بلکه مورخ هم مناط اعتبار نخواهد بود و اولیا و قیکه اهل نقل تاریخ متهم
شوند بتاریخ کذب بوده و غیر ذلک زیرا که تواریخ کل اهل اسلام همه متهم
بتاریخهای ایشان میشود مگر نقلی که از اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم
مستنبط شود نتیجه رواج بکتب تواریخ اهل کفر است و چه اعتباری تاریخی
کذبه خواهد بود و اما زردشت علوم نبوت دیگر آن نیز غیر محقق

بلکه آنچه از بعض اخبار ما مستنبط میگردد اینست که پیغمبر خدا الحجه فخر
ما قدر او را انکار نمیکنند الکی کی بینه چیز میکی میشد در زمان فرعون
که رود نیل را برگردانید چه خدا و حال آنکه کفر فرعون و برگشتن رود
نیل هر دو محقق و معلوم است جواب گوییم که ما اشاره بدان
نمودیم و بعد از این نیز انشاء الله تعالی در اثبات نبوت خاصه بیان خواهیم
کرد که یقیع کردن معجزه و معلوم صفات احوال او وقتی لازم است
که عمل او اگر او واقعه معلوم و محقق باشد و همچنین ادعای
امر غلط بتی دو دعوت باطل بدیهی تر باشد چه در اینصورت عقل
قطعی مردم حکم به بطلان ادعای او مینماید و در آن وقت ~~[illegible]~~ خدا لزوم
ندارد که او را تمکین ندهد یا ابطال عمل او نماید زیرا که همین عقول
مردم که حکم بدیهی به بطلان او می کنند مرخص خدا و کار گذاران
او نیستند نظیر اینها... چنانچه دلیل عقلی سلیم باشد و چنانچه
در شرایع ... او عیب بیّنی و غلط ظاهری نباشد بلکه آثار
صدق از احوال او مشاهده باشد در اینصورت هرگاه مردمان
صاحب انصاف از خواص ... تشکیک در صدق ادعای وی باشد
آن نبی ... با اظهار معجزه حکم در و بعد از اتیان و تمکین آن تشکیک ...

از اینکه بگوید و یقین به نبوت او حاصل نشود جواب دیگر میتوان
گفت که بگوئیم که بعد از این نیز تحقیق خواهیم کرد که یکی از صفات خاصه
پیغمبر آنست که قادر شود بر تصرف کردن در ماده کائنات و در اینصورت
معجزه او منحصر بیک نوع نخواهد بود انچه خصم خواهش نماید تمکین از اتیان
بآن است بخلاف ساحر و شعبده باز و منجم و کاهن مثلا که اعمال سحر و کهانت
ایشان منحصر در یک فنی و دو فنی و سه فن است هر چه آدمی از ایشان
خواهش کند نمی توانند بعمل آورد چنانکه عمل منجم منحصر باخبار ...
بامورات مستقبله است اگر باو بگوید که فلان فعل را که میگوید بعمل خواهد آمد
الآن او را بعمل آر تمکین از آن نیست بخلاف انبیا که به قدرت ایشان اقتدار
خدائی است تخصیص باده و دو ماده ندارد و از این لهاست که معجزات
پیغمبران منحصر بیک و دو نوع از افعال نبوده مثلا موسی نه معجزه داشته
و همچنین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین بلکه خوارق عادات کثیره
از ایشان صادر شد تا آنکه هر کس را علم حاصل شد که ایشان تمکین
از اتیان هر فعلی هستند پس از اینقرار فرق فیما بین پیغمبر و ساحر مثلا
باینست که پیغمبر تمکین از اتیان هر نوع خارق عادتی است بخلاف غیر پیغمبر

بنا ع

اما بر این جواب بمعنی صدور یک معجزه و دو معجزه بل زیاده [illegible] اثبات
نبوت نمی خواهد شد مادامی که علم تمکن او از هر خارق عادت حاصل نشود
و این در غایت اشکال است زیرا که غالب انبیا زیاده بر دو سه معجزه نداشته اند
لهذا جواب اول بصواب اقرب است و مقدمات آن نیز تمام است پس
اولی اینست که بدان اکتفا شود یعنی همینکه یک معجزه که مقارن ادعای نبوت
باشد از او صادر شد کافیست و دلالت بر صدق ادعای او دارد پس
معجزه آن خارق عادتی خواهد بود که مقرون بدعوت باشد و سحر و غیر آن آنست
که نه چنین باشد بلکه یعنی مقارن ادعای نبوت و امثال آن نباشد اگر چه
معجزه را با سحر و کهانت و غیر ذلک فرقهای دیگر بالذات هست سوای آنچه ما
گفتیم و آن این است که صدور معجزه محتاج باسباب عادیه نیست بلکه بمحض
اراده نبی حاصل میشود [illegible] اگر گویی که انبیا نیز
بعض اوقات متوسل بدعا و تضرع و گریه و زاری میشده اند و آنکه نه انبیا
نیز اسباب و وسایل اند [illegible] و توقفی که معجزه
آن است که بدون وسیله و اسباب باشد جواب گوییم که مراد ما از
اسباب که گفتیم نفی آنها لازم است اسباب عادیه است و دعا عرفا
لازم است که اظهار عیب [illegible]
بنا بر تمام بر مردم خسته [illegible] محققین فرق نکرده میان آنها از جواب نمی [illegible] و ایضا
هم کسی علم بانکه سحر باسباب است ندارد و آنکه علم دارد احتمال میدهد که معجزه هم بنا بر اسباب خفیه

بخلاف سحر و غیر آن که
بدون اسباب [illegible]
اما معجزه با اسباب خفیه است
ما باشد که مردم مطلع
از اسباب نشوند [illegible]
کنند که بلا سبب واقع شد
لهذا بر جواب [illegible]

و دعا را اسباب نمی نامند بلکه او را دلیل بی اسبابی [illegible] میدانند اگر گویند
که دعا و تضرع از اسبابی است که در همه مذاهب و ملل عادت و متعارف شده
و بسیار اتفاق می افتد که وسیله استجابت و بر آمدن حاجات میگردد پس اگر
بجا بدعا و تضرع صادر گردد باید معجزه نباشد با آنکه علما امثال آنها را
داخل معجزه کرده اند و در انجیل بسیار است که حضرت عیسی دعا کرد و فلان
ناخوشی رفع شد بلکه اغلب معجزات آنحضرت موافق عبارت انجیل معلق
بدعا است و همچنین در طریق اسلام نیز بسیاری معجزات از پیغمبر و [illegible]
از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده از یا [illegible] که آنحضرت دعا کرد
و فلان فعل بعمل آمد و احدی نگفته که این معجزه نیست چرا که بدعا حاصل
شد و استجابت دعوات مخصوص بانبیا نیست جواب گوییم
که مگر از دلیل سابق غافل شدی که گفتیم معجزه باید مقرون بتحدی و ادعای
نبوت باشد زیرا که آن دلیل این را نیز ثابت میکند که معجزه است که ثابت
آنکه سایر خلق که بعض اوقات دعا میکنند و مستجاب میشود و ایشان ادعای
نبوت ندارند بلکه هر صاحب مطلبی حوائج خود را بشفیع استجابت دعای حق
میکند و موافق آن دلیل اگر ادعا نماید بر خدا لازم است که استجابت دعوت

[illegible] ع

صدور خارق عادت بدعا ع

او نماید بخلاف نبی که لازم الاجابت است و از این نیز فرق دیگر ظاهر میشود
که در دعای نبی تخلف نیست و در سایر ناس هست هداية خاصة

در بیان کیفیت صدور معجزه از انبیا و اوصیا علیهم السلام

بدانکه نفس آدمی را دو قوت است یکی قوه ادراک و دیگری قوه تحریک و آنرا
باعتبار قوه ادراک چهار مرتبه است اما اول مرتبه عقل هیولانی دوم مرتبه
عقل بالفعل نسبت به بعضی از علوم سیم مرتبه عقل بالملکه نسبت بکل
علوم بحسب طاقت بشریه چهارم مرتبه عقل مستفاد بالقیاس بعلوم مکتسبه
اما مرتبه اولی در بدایه وجود نفس است که مانند هیولی مصور بهیچ صورتی
از صور علوم نظریه الکتسابیه نگردیده یعنی هنوز مجهولی را از معلومی کسب نکرده
ولیکن قابل آن هست و نفوس اغلب عوام در این مرتبه است و اما
مرتبه ثانیه بعد از آنست که نفس پاره از مجهولات را از معلومات
بنظر و استدلال کسب کرده و پاره دیگر را قابل هست و لکن استعداد
قریب به کسب آن ندارد و محتاج است به تعلم از غیر مانند اغلب طلبه علوم
که فارغ از تحصیل و مستغنی از معلم نشده اند اما مرتبه سیم عبارت از آنست
که نفس را از کثرت مزاولت اکتساب علوم ملکه راسخه و قوه اکتساب بالهم

و تعقل ع

کسب نکرده اما ع

که نفس توانا [illegible]
کسب [illegible] بلکه ع

که بجز

که آنچه را هم که بالفعل کسب نکرده تواند بقوه خود بدون حاجت [illegible]
تعلیم معلم کسب نماید مانند [illegible] علما و حکمای محققین که همه علوم ربط کامل
بهم رسانیده اند و هر مسئله از مسائل که برای آن وارد شود توانند بقوت نظریه
خود استنباط از مسائل معلومه مخزونه خود استنباط نمود اما همه مسائل را بالفعل
تحصیل نکرده اند اما مرتبه چهارم عبارت از آنست که همه علوم از برای
نفس حاصل شده و هیچ مسئله نظریه مجهوله در آن مخفی نمانده باشد و بعضی شرط کرده اند که
در اینمقام باید همه مسائل مشاهد و عیان وی باشند و التفات نفس بمسئله
مانع التفات بمسئله دیگر نشود اما نفس در دار دنیا بدین مقام و مرحله
میرسد یا نه محل خلاف است کوته نظران را اعتقاد آنکه نمیرسد و محقق
سید شریف قدس سره میگوید که شاید که از برای مجردین از جلباب
بدن در دنیا نیز حاصل شود و اما محققین از علمای ربانی را اختلافی در تحقق
اینمقام [illegible] از برای نفس نیست و من میدانم که اما آنکه میگویند حصول
اینمرتبه از برای نفس محال است پس نفوس انبیا را در چه درجه میدانند
غایت امر این است که بگویند در برترین درجه عقل بالملکه باشند یعنی از
برای عقل بالملکه مانند عقل بالفعل مراتب متکثره اول و وسط و منتهای

این مرتبه ع

از درجات سابقه ع

قایل شده علما را در مرتبه اولیا و وسطا دانند و انبیا را در درجه قصوی از
آن قرار دهند و این کمال تفاوتی است که میان اولیا و عبد قرار دهند البته
خبط عظیم نموده از خاک ذره را با آفتاب چه نسبت است و قطره را با دریا
چه برابری و حق حقیق تحقیق اینست که حقیقت علم بالمستفاد محض علم
بکل مسایل به تعداد نیست بلکه آن عبارت است از ملکه استرجاع بکل معلومات
مکتسبه دفعة واحدة چنانکه انبیا را نسبت با وصیای خود در حین رحلت و — درحین شناخت مسئله واحده ۱۲
سپردن امانت خلافت همین عمل را میکرد چنانکه از سید الموحدین امیر المؤمنین ع
منقولست که حضرت پیغمبر ص در حین رحلت دهن مبارک را بگوش من
گذاشت و سخنی فرمود که از آن هزار باب از علم گشوده شد و از هر باب
از آن هزار باب دیگر گشوده گردید بلکه اقوی اینست که از برای هیچ نبی و
هیچ وصیی تا این مرحله حاصل نشود و قابلیت قابلیتش کلیت خلافت مشرف
نخواهد شد و حقیقت اذن واعیه که در قرآن وارد شده و از پیغمبر ص — هیهاست ۱۲
احادیث کثیره مستفیضه وارد گشته که آنجناب فرمود که من از خدا
خواستم که آن گوش علی باشد همین است و از اینست که از ائمه اخبار
اخبار متواتر است که علم ... و همچنین ائمه علم ما کان و ما یکون را داشتند — پیغمبر و ۱۲
و دلیل عقلی قطعی نیز بر آن قائم است زیرا که فایده نبی و وصی رفع احتیاج

نامی است

نامی است از هر بابی و شخص جاهل اگر چه هم بعضی از مسایل باشد چگونه — خواه علم باشد خواه عمل ۱۲
رفع احتیاج میتواند کرد بلکه باید شخص قابل مستعدی طالب معرفت
آن مسئله شود که نبی ... آن را نمی داند لابد ~~...~~ ... تا
نبی در جواب طالب بگوید که من هم مثل تو جاهلم و از اظهار و از انجام
بود که علی ابن ابیطالب ع فرمود سلونی قبل ان تفقدونی و آن کلی
کلی نیست که تو فرض کردی که علم ما کان و ما یکون را میداشت پس چرا (عما دون العرش و سلونی)
آنحضرت سوال را تقیید بما دون العرش کرد و فرمود که سلونی عما دون
العرش جواب گوییم که تقیید باعتبار ملاحظه احوال سائلین بود زیرا
که آن قابلیت زیاده از آن را نداشتند و حق اینست که مرتبه علم امام
و مراد از عرش نیز اصل منبع علم است و احادیث و اخبار بر این مضمون
مستفیض و شایع است و هرگاه عرش منبع شد پس ترشیح ما دون
خواهد شد و اصل حقیقت منبع بسوال علم منکشف نخواهد شد لهذا — نمیشود ۱۲
سوال را تخصیص بما دون داد و اما اصل و وصل نفس بانتقام و حصول این
درجه از علم از برای آنچه ممکن است و دلیل بر امتناع نیست و سخن سید — اعلام ۱۲
شریف و غیر آن محض استبعاد است با نفس مجرد و حکمت نظریه

پس حق اینست که نبی و وصی آنکه از برای هدایت ... جمیع مطالب ... بدانند تا از انبیا هر کسی را هدایت ... بمقام علوم او رسانند ۱۲

و تکمیل قوة نظریه با مرتبه نمیرسد باید تکمیل قوة عملیه نیز شده باشد
تا علم موجب خلوص نیة در عمل گردد و عمل خالص باعث بر رفع حجاب
که بسبب ارتکاب و انغمار نفس در آن ~~...~~ ... شود و شهوت و غضب — و علومی که ثمرات اعمال صالحه است وی را حاصل گشته افتد ۱۲
هر دو در صدد اطاعت درآیند و قوای ظاهره و مدارک باطنه سر
از فرمان او نه پیچند و حقیقت شکر منعم که عبارت از صرف عبد است
جمیع آنچه را که منعم باو عطا فرموده و خدمتی که برای آن مقرر — در همان شغل ۱۲
گردانیده بعمل آید و معنای بندگی واقعی صورت گیرد و بدیهی است
که مادامی که علم کامل نشده عمل خالص بعمل نیاید و وقتیکه عمل خالص نشد
حقیقت بندگی صورت نه بندد پس البته باید اتمام و انجام این مرتبه
از برای نفس ممکن الحصول باشد تا آنکه ... مرحله بندگی ممکن الوصول
گردد و هرگاه که اصل معنای بندگی حاصل شد البته اراده وی در تحت
اراده الهیه منمحل گردد ... در آن هنگام قوه تحریک نفس نیز در غایت — و نابود ۱۲
کمال خواهد بود و بعد از تکمیل قوة درک و قوة تحریک انتقال لفظ بمعنی
و معنی بلفظ و تبدیل حقیقت بصورت و بالعکس هر دو از برای وی
در نهایت سهولت بحصول پیوندد و آلات و اسباب نفسیه و صناع

ظاهریه

ظاهریه و باطنیه مطیع و منقاد گردند و در اینصورت سه خاصیت در نفس
مجتمع شود یکی آنکه جمیع معلومات را بداند دوم آنکه کلام خدا را بشنود و ملائکه را — من عند الله ۱۲
ببیند سیم آنکه مطیع او شود ماده کائنات باذن خدا پس در هنگام اتصال
نفس بصور معقولات و اتصال وی بعقل فعال که بزبان شرع او را جبرئیل
نامند حکایت کند قوت متخیله در آن حال منجذب شود بسوی قوه عقلیه
بحدی که هر صورتی که مرتسم شود در نفس بعنوان کلیه مرتسم گردد مثالی و
شبحی از آن در قوه متخیله بنحو تمثل و جزئیه پس حکایت کند قوه متخیله مدرکات
عقلیه را اگر ذوات نورانیه باشند بصورت شخص از اشخاص انسانی که فضل
انواع محسوسات جوهریه است در کمال حسن و بها و اگر معانی کلیه باشد — و احکام ۱۲
بصور الفاظ موزونه محفوظه که قوالب معانی کلیه جوده است در کمال بلاغت
و فصاحت و چون انطباع و ارتسام متخیله بصور مذکوره در غایت قوه و
ظهور بود ادا کند متخیله آن صور را بحس مشترک بحیثیتی که صورت ذوات
مدرک بحس بصر و صور الفاظ مدرک بحس سمع گردد و چنان شود که
که شخص در کمال حسن و بها در برابر ایستاده کلامی در کمال فصاحت القا
مینماید و از اینجا که افاضه عقل فعال علوم و احکام را باذن خدا است

پس شخص مرئی ملکی باشد فرستاده خدا و الفاظ مسموعه کلامی باشد از
جانب او سبحانه و چنانکه در مادیات اول شخص مادی در خارج دیده شود و بعد
از آن تخیل کرده و بعد از آن معقول النفس شود در عالم معقولات عکس این
صورت بندد یعنی اولا ذوات نوریه معقول کرده بعد از آن محسوس شوند
و چنانکه مادیات بعد از معقول شدن قائم بذات خود نتوانند بود
بلکه قائم باشند بنفس عاقله همچنین ذوات نوریه قائم بذات خود نباشند
بلکه قائم باشند بحس مشترک و این حرف اخیر که بظاهر در نهایت مستحسن
نیست بلکه اقوی اینست که معقول مادی تفاوت با معقول نوری
دارد یعنی معقول نوری در حین نزول الوحی غایت امر این است که بصورت
جواهر مرئی گردد و در آن صورت الله را چه احتیاج است که تعلق از نباطن
بحس مشترک ایشان بهم رسانند و اگر تعلق واجب باشد
لازم آید که در هنگامی که حس مشترک نباشد ملائکه و جبرئیل نزول ننمایند
و این خلاف عقل و نقل است و الفاظ مسموعه و کلمات منزله متعلق
باشند حقایقه نیست اما ملائکه در حینی که نفس نبی را التفات بعالم
علویات نبوده و حس مشترک منجذب بسمت قوه عاقله نگردیده نازل گشته اند

عالم حس و

و موجودات نوریه مجرده باصطلاح حکما

بعد از محسوس شدن

ذوات معقوله نوریه

بلکه در هر وقتیکه هیچ حقیقت از بجلوه ظهور رسانیده بود ملائکه بزبان
فرود می آمدند و کارگر در روی زمین میکردند و بعد باسمان بالا میرفتند
حاصل که ~~[illegible]~~ اول جبرئیل که باصطلاح حکما عقل فعالی باشد اول بنفس
ناطقه نبی که حقیقت قلب است نازل شود و بعد از آن بخیالش و بعد از آن
بحس در آید و همچنین کلام الهی را اول نبی بشنود و بعد از آن مسموع بحس ظاهر
گردد و اما کلام مخلوقات را اول گوش بشنود و بعد از آن الفاظ مسموعه
بخیال در آید و بعد از آن معانی بدل فهمیده شود پس او خاصیت از خواص ثلثه
مذکوره در این کمال قوت نظری و کمال قوت تخیل متحقق شود دیگر دانستن جمیع
علوم یا اکثر آنها عند الله بی واسطه بشری دوم دیدن ملائکه و شنیدن
کلام خدا و اما کمال قوه تحریک نفس انست که نفس ناطقه در قوت خلل
و شدت تاثیر بمرتبه رسد که هر چه تصور کند و هر صورتی که در خیال او در آید
و اراده وی تعلق بوجود او گیرد فی الحال در خارج موجود گردد و این مرتبه نفس را وقتی
متحقق شود که نسبت تصرفات او در ماده کاینات چنین نسبت تصرفات او باشد در
بدن خود چنانکه از صورت غضب و شهوت و خوف و رجا و خجلت و حیا و غیره آثار
ظهور دارد یعنی بمجرد حصول یکی از معانی مذکوره در خیال تصرف نفس در صورت و بدن
واقع

و حس مشترک او قوه تخیله موجود نگشته بوده

بنابر تقریر سابق

خاصیت
خامسه

ظاهر می شود از حمرة و صفرة وجه و ارتعاش بدن و لکنت زبان و امثال ذلک
که هر کس را علم حاصل میشود که اینمعانی در خیال او حاصل شده و عرف گوید که باید نسبت
تصرفات او در ماده کاینات و افعال انها بجز ظهور و بروز خارجی مانند تصرفات وی
باشد در صور و علوم و تخیلات انسانی چنانکه بمجرد تصور و تخیل صورتی در نفس
و خیال منتقش میگردد و بمجرد تعلق اراده انسانی بوجود آن صور در خارج دفعة
بلا تراخی در خارج موجود گردد و چون این نسبت متحقق گردد که طبیعت او شود
ماده کاینات بحقیقتی که هر صورتی از صور که خواهش آن تعلق بوجودش گیرد باذن
خدا موجود میشد و بعد از تحقق این مرتبه نیز که کمال قوت تحریک است
هر سه خاصیت در نفس جمع گردد و بحقیقت نبوت متحقق شود
و قابلیت وحی الهی حاصل آید و تفاوت انبیا با یکدیگر بحسب تفاوت مراتب خواص ثلثه
مذکوره است و مراتب شدت و ضعف و کمال و نقص داعی کوید که علما
اگر چه تعداد مراتب ستین بصورت خطابه است و ما را در نظر آنکه بجز سخنی که برهانی
باشد حرفی نگفته باشیم اما فهم نظری را واضح و ظاهر است که کمال نفس انسانی
موقوف او است بحقایق اشیا و علم ما هی علیه فی الواقع و امکان حصول این مرتبه با قطع
نظر از اعلام انبیا و اوصیا و اولیا باذن خدا بدیهی اولی و ضروری فطری است

بالا از

جمیع

[illegible]

رد دلیل بر امتناع آن نیست شکی نیست که این امر از موقوف لازم دارد استهلاک
اراده او را در تحت اراده خدای خود و بعد از استهلاک البته تخلق باخلاق خدا او را
روی داده حاصل آید و از جمله اخلاق یکی اقتدار او است بر تصرف کردن در ماده کاینات
چنانکه اهل بهشت را همین مرتبه باشد که هر چه را خواهش نمایند دفعة باذن خدا
صورت تحقق پذیرد پس هیچیک از مقدمات خطابه نیست بلکه همه بدیهیة التحقق
و قطعیة الوجوده و اخبار روایات نیز بر این مضمون مستفیض است اجمالا
و چون ما را اقامه عقلی آن است که آنچه از قواعد عقلیه در این رساله ذکر
کنیم آن را مطابق با اخبار و احادیث صحیحه و معتبره نمائیم لهذا چند حدیث از کتاب
کافی که مدار اسلام و تشیع بر آن است ذکر میکنیم تا معلوم شود که در این مقام عقل و
نقل با هم موافقند از آنجمله در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که بدرستیکه
خدا قرار نداده است حجتی را در زمین خود که سؤال کرده شود از چیزی پس بگوید نمیدانم
و ایضا در کافی از عبد الاعلی منقولست که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
میفرمود بخدا قسم که من هر آینه میدانم کتاب خدا را از اول تا آخر آن و گویا در دست
من است و در آن است خبر آسمان و خبر زمین و خبر آنچه بوده است و خبر آنچه بعد
خواهد بود و جناب اقدس الهی فرموده است که در قرآن است تبیان هر چیزی
و ایضا در کافی از ابو بصیر مرویست که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

مرئی و مسموع امر با اصلا باشد یا نه و
بخلاقیه نفس مخلوق گردد و این غیر از
آنست که ملائکه و اقوال یا کلام خدا را
بشنود چنانکه گفتیم به تبلیغ
که ~~[illegible]~~ تحقق مراتب
موقوف و شناخت سه گونه است
علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین
تشکیک مرقوم که مرتبه اینست که تحقق خیال
که اینها که مرتبه عقل بالمستفاد که در وجه
چهارم از مراتب معرفت است مقام علم
الیقین بحقایق اشیاست و ادراکات
تحقیق نمودیم که این غلط است
بلکه شناخت حقایق اشیا
با وصول بحقایق یعنی با برانیه حقایق با
یا متحقق با نفس حقایق شدن
و در ابتغاء شهود رویت ملائکه
و اقعیه ملکوتیه و شنیدن کلام الهی
با تمام نخواهد بود بلکه و همچنین

مشرف شدم عرض کردم فدای تو شوم اراده دارم بدرستیکه از سؤال چیکنم ترا
از مسئله و در اینجا احدی نیست که کلام مرا بشنود پس آنحضرت برداشت پرده که
در میان او و میان خانه دیگر بود و نگاهی در آن کرد پس فرمود سؤال کن از
هرچه بخاطر تو برسد عرض کردم فدای تو شوم بدرستیکه شیعه تو حدیث نقل میکنند که
رسول خدا تعلیم فرمود علی را بابی از علم که گشوده گشت از برای او از آن باب
هزار باب آنحضرت فرمود یا ابا محمد تعلیم کرد رسول خدا علی علیه السلام را هزار باب
که گشوده میشد از هر بابی هزار باب پس عرض کردم والله علم این است پس ساعتی
انگشت را بزمین میزد پس فرمود این علم است علم همین نیست یا ابا محمد بدرستیکه
نزد ما است جامعه و چه میدانند که جامعه چه چیز است عرض کردم فدای تو گردم
جامعه چیست فرمود که جامعه صحیفه ایست که طول آن هفتاد ذراع است بذراع
رسول خدا و املاء شفاهی پیغمبر و خط علی به دست مبارک خودش در آن صحیفه است
هر حلال و حرام و هر چیزی که مردم با وی احتیاج دارند حتی ارش خدشی بعد از آن دست بمن زد
و فرمود یا ابا محمد آیا اذن میدهی بمن عرض کردم فدای تو گردم من ملک توام
بکن بمن آنچه را که میخواهی پس فشرد مرا بدست خودش و فرمود حتی دیه این هم
من گفتم والله این علم است فرمود این علم است علم این نیست باز سکوت
کرد و فرمود بدرستیکه نزد ما است جفر و چه میدانند که جفر چه چیز است عرض

عرض کردم

عرض کردم که جفر چیست فرمود ظرفی است که در او است علم پیغمبران و انبیا
و اوصیا و علم علمائی که گذشته اند از بنی اسرائیل گفتم که علم این است فرمود علم است
و این علم نیست پس ساعتی سکوت کرده و فرمود که نزد ما است مصحف
فاطمه علیها السلام و مردم چه میدانند که مصحف فاطمه چیست گفتم که مصحف فاطمه چیست
فرمود مصحف فاطمه در آن مثل قرآن شما سه برابر والله که از قرآن شما حرفی یک حرف
در آن نیست من گفتم والله این علم است فرمود علم است علم این نیست
پس ساعتی سکوت کرده پس فرمود که بدرستیکه نزد ما است علم آنچه بود
پیش از این و علم آنچه خواهد بود بعد از این تا قیام قیامت عرض کردم والله که این هم
همان علم است فرمود این علم است این علم نیست گفتم فدای تو گردم
پس چه چیز است علم فرمود آنچه حادث میشود در شب و روز امری بعد از
امری و چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت و ایضا در کافی مسطور است که
شخصی خدمت حضرت امام محمد باقر عرض کرد که یا بن رسول الله بر من غضب
نکنید فرمود بچه جهت عرض کرد بجهة آنکه اراده سؤالی از شما دارم فرمود بگو عرض
کرد که غضب نکنید فرمود که غضب نمیکنم عرض کرد که قول تو در لیلة القدر که نازل
میکرده ملائکه و روح در آن شب بر اوصیای پیغمبر آیا امری را که آورده اند که رسول
خدا از آن نمیدانست یا آنکه در آیند بامری که آنحضرت میدانسته آنرا بتحقیق که

در آن حینی که رسول خدا مرد و نبود از علم او چیزی که علی فرا گرفته بود او را
حضرت امام محمد باقر فرمود که مرا با تو چکار بود ای مرد که ترا داخل کرد و عزل
من آشفتی عرض کرد که قضای الهی مرا داخل کرد بجهة طلب دین آنحضرت فرمود پس
بفهم آنچه را که میگویم برای تو بدرستیکه رسول خدا در شبی که بمعراج رفت
از آسمان پایین نیامد تا آنکه تعلیم فرمود او را جناب اقدس الهی علم ما کان آنچه گذشته است
و آنچه که بعد از این خواهد بود آنگاه و بود بسیاری از این علم مجمل که تفسیر آن
در شب قدر میاید و همچنین علی ابن ابیطالب بتحقیق که دانسته بود مجمل علم را
که تفسیر آن در شب قدر در میآید همچنانکه بود با رسول خدا آشفتی عرض کرد که آیا
نبود آن مجمل را تفسیر آنحضرت فرمود بلی بود ولیکن در میآید فرمان از جناب خدا
در شبهای قدر بسوی پیغمبر و بسوی اوصیا که بکن چنین و چنین بجهة امری که بوده
که دانسته بوده که مامور اند که بچه نحو عمل کنند در آن عرض کرد که تفسیر کن این را
برای من آنحضرت فرمود که نمرد رسول خدا مگر که حافظ بود بجمله علم و تفسیر آن
آشفتی گفت که پس آن چه بود که در شب قدر برای او در میآید علم بچه چیز بود فرمود
آن امر و نهی بود در [illegible] دانسته او را سائل عرض کرد که پس آنچه در شبهای قدر
برای او تازه حادث میشد غیر آنچه بود که پیشتر میدانسته آن را حضرت فرمود
که این سؤال از جمله چیزهائی است که مامور بوده که بکسی آن را نرسانند تفسیر آنچه را

که سؤال کردی تو [illegible]

سؤال کردی تو مگر خدای عز و جل سائل عرض کرد پس آیا اوصیا میدانند چیزی را
که انبیا نمیدانند آنحضرت فرمود نه و چگونه میداند وصی غیر علمی را که وصیت کرده
شده با و سائل عرض کرد آیا ما را میرسد که بگوئیم احدی از اوصیا میداند آنچه را
که وصی دیگر نمیداند فرمود نه نمیرد نبی مگر که علم او در جوف وصی او است
در وحی و جز این نیست که ملائکه نازل میکرده در شب قدر بحکمی که فیما بین عباد
میکنند سائل عرض کرد که آن حکم را نمیدانستند آنحضرت فرمود بلی میدانستند
او را ولیکن استطاعت امضا و اجرای آن را نداشتند تا آنکه در شب قدر
چکار کنند امامور میکرده که چگونه عمل نماید تا سال آینده سائل عرض کرد که من انکار
این را قدرت ندارم آنحضرت فرمود هر کس انکار این نماید از ما نیست
در شبهای قدر سائل عرض کرد یا ابا جعفر آیا میدانی تو که پیغمبر بود که میآمد او را چیزی که
نمیدانست آنرا آنحضرت در جواب فرمود که حلال نیست
از برای تو که سؤال کنی از این اما علم ما کان و ما یکون پس نیست که بمیرد
نبی و نه وصی مگر که وصی که بعد از او است میداند او را و اما این علمی را
که تو سؤال از آن میکنی پس بدرستی که خدای عز و جل ابا دارد از آنکه مطلع
سازد اوصیا را بر آن مگر خودش اوصیا را الحدیث و علم گوید که این حدیث

شریف اگرچه مشتمل است بر فواید کثیره ولکن فهمیدن آن بسیار مشکل است
و سائل نیز ابرام بسیار با امام علیه السلم نموده که شاید حقیقت امر را بفهمد و امام
علیه السلم هم در بدو امر جواب او را فرموده که حاصل آن این بود که مقاتله
ما نمی‌آیم اینکه در شبهای قدر علم تازه بر پیغمبر یا وصی آن وارد شود با آنکه علم
ما کان و ما یکون را داشته باشند منافاتی نیست زیرا که علم اول کلی و
مجمل است و در شب قدر تفصیل آن ظاهر میشود و سائل حقیقت این سخن را
نفهمید و بعد از آن نیز سید دو باره عرض کرد که مگر مجمل را آنحضرت مفصل نبود
یعنی معنای آنرا نمیدانست آنحضرت جواب او را فرمود که میدانست اما مامور
بعمل نبود و در شب قدر علم بعمل حاصل میشد نه با اصل علم و فرق است ما بین علم
بشیء و علم بعمل آوردن آن شیء سائل چون سؤال را مکرر نمود معلوم شد
که حقیقت جواب را نفهمید و همچنین عوام است که از این مقوله سؤالات
مینماید بلکه در آخر فرموده که خدا ایقاظ ... فرموده اینکه غیر او صیا از این مقوله مطالب
مطلع شوند و حق این است آنچه گفته مطالب حلوای تن تنانا است تا نخوری
ندانی اما حاصل مقصود که عبارت از رسیدن نفس است با بلقای که علم ما کان
و ما یکون هم رسانید از این اخبار مستفاد میگردد و لکن این مقام را نیز طولی

دهر

و عرفی باشد و بدانکه مراتب انبیا و درجات ایشان متفاوت است
میشود هدایة ساده در بیان تفاوت مراتب انبیا و اولیا به نبوت و رسالت
و امامت بدانکه ادیان طرایی که از جانب جناب رب الارباب خبردار
~~میکردند~~ میکردند بعنوان کلی بر سه گونه است نبی و رسول و امام نبی
آنست که خبردار شود از جانب خدا و آن هم بر دو قسم است یکی آنست
که بعد از خبردار شدن مأذون نیست که غیر را هم خبردار کند یعنی مبعوث
بر نفس خود است تجاوز بغیر نمی‌نماید دوم آن است که تجاوز بغیر نیز میکند
اما دین مجددی و کتاب تازه ندارد مانند لوط که تابع شریعت ابراهیم
بود دیگر او را شریعت تازه نبود بلکه شریعت ابراهیم را بمردم میرسانید
و کذلک بعض از انبیای بنی اسرائیل که همه خلق را بشریعت موسی علیه السلام دعوت
مینمودند و رسول آن است که او را دین و کتاب باشد و آن نیز بر دو قسم است
انکه و — یکی مبعوث بر کل خلایق است دوم آنکه مبعوث بر بعضی است کم یا زیاد
آنکه واجب المطاع جمیع موجودات ... کلی و مطلقه وی جامع جمیع کمالات
آن خاتم باشد چنانکه تحقیق آن خواهی دانست پس رسالت فوق نبوت است
و امام حافظ شریعت نبی صاحب رسول است و آن نیز فوق مرتبه نبوت است

و در رسالت ع — استدعای مرتبه
و از این بود که حضرت خلیل از رب جلیل بعد از وصول بدرجه نبوت استدعای مرتبه
امامت را نمود بقوله تعالی و من ذریتی اما پس چنانکه یک شخص میشود که هم نبی
باشد و هم رسول میشود که امام نیز باشد که هر سه شرافت در یک شخص جمع
گردد و میشود که امامت مخصوص کسی باشد نبوة و رسالت را نداشته باشد — بوصف و
و مع ذلک رتبه او فوق نبی و رسول غیر خاتم باشد زیرا که عدم اتصاف او
بدو وصف نبوت و رسالت بجهت خاتمیه است مانند ختم
شدن وصفین نه باعتبار عدم ترقیات معنویه مثل ائمه اثنا عشر اوصیای
سید مختار که باعتقاد طایفه محقه شیعه امامیه و تمامی آنها اوصیا
طاهرین افضلند از جمیع انبیای مرسلین غیر سید المرسلین و همچنین اشرفند
از کل ملائکه مقربین با آنکه نبی و رسول نیستند اما نه بجهت آنکه بدرجه
انبیا نرسیده‌اند بلکه بسبب ختم شدن آن دو وصف است بجناب — و رسل و
خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده اجمعین و کیفیت
خبردار شدن هر یک از نبی و رسول و امام از جانب جناب اقدس الهی
بر وفق اخبار ائمه اخیار بدین نهج است و از آن فرق دیگر فیما بین این هر سه
قسم ظاهر میشود اما نبی آن است که مطلب را در رؤیای صادقه

با و میبانیه

با و میبانیه و صدای او هم بگوش او می‌آید که سخن او را براو میخوانند اما معاینه
ملک را نمیکنند و رسول آنست که اینها را دارد بعلاوه ملک را هم میبیند — نمیبیند
و امام صدا را میشنود اما در خواب نمی‌بیند و معاینه ملک را نمیکند
و چندین حدیث در کتاب کافی باین مضمون ... مذکور است
فاما در کتاب زاد المعاد مولانا محمد باقر مجلسی در تفسیر سوره انا انزلناه
میفرماید که احادیث بسیار وارد شده که ملائکه و روح در شب قدر بر امام
زمان وارد میشوند و آنچه برای هر کس در این شب مقدر شده بر امام علیه السلام
روایت نموده — عرض میکنند و در کتاب کافی ... ابن ابی حمزه از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده
که از آنحضرت شنیدم که فرمود هیچ ملکی نیست که از آسمان فرود آید
در امری مگر ابتدا میکند بامام پس عرض میکند آن امر را براو و محل آمد و شد
ملائکه از نزد خدای تعالی بسوی صاحب این امر خلافت است و این مقوله
اخبار علی الظاهر منافاتی با بیان مرقوم که امام ملائکه را نمی‌بیند دارد مگر
اینکه حمل کنیم این اخبار را بر اینکه عرض بامام میکنند و گوش امام عرض
ایشان را میشنود اما رؤیت اتفاق نمی‌افتد والله اعلم هدایة
سابعه در بیان معنای خاتمیت و اینکه منتهای درجه کمال انسان

بل مطلق موجودات امکانیه است بدانکه هیچ کمال مر انسان را بالاتر
از مرتبه نبوت نیست زیرا که استکمال انسان چنانکه دانسته شد بحسب دو
قوت نظری و عملی است و این دو قوه هر کدام منشعب شوند بقوای متعدده
و رئیس قوی نظریه قوه عقلیست و سایر قوای ادراکیه همه خادم اویند
و رئیس قوی عملیه قوت فاعلیست و سایر قوای عملیه خدم و عمله اویند
و دانستی که کمال قوت عقلا در دو چیز است یکی حصول جمیع معقولات او را
بالفعل سیما بالعلوم نظری و دیگری تسخیر سایر قوای ادراکیه بکیفیتی که منقاد او باشند
و مخالفت او نکنند و کمال قوت فاعله نیز در دو چیز است یکی قوت تاثیر مرتبه
که تاثیر نفس محتاج با لات و اسباب طبیعیه نباشد دوم انقیاد و اطاعت سایر
قوای عملیه مر او را پس کمال قوت نظریه بکلیات جزئیه بر وجه اتم منوطست
بدو خاصیت نفس یکی قوت تعقل دوم قوت تخیل و کمال قوت عملیه ادراکیه
با هر دو جزئیه مربوطست بخاصیت فعلیه نفس که عبارت از قوت تحریک است
و از قوت تحریک تاثیر حاصل شود مر نفس را کمال جزء دوم قوت فاعله
نیز چه شدت و قوت تاثیر البته موجب قهر سایر قوی باشد پس کمال غایت
نفس بحسب دو قوه نظریه و عملیه منوط بخواص ثلثه که مستلزم مرتبه نبوت اند
الست

[illegible]

پس غایت

پس غایت کمال انسان مرتبه نبوت باشد لکن رتبه نبوت نیز مشتمل است
بر مراتب متفاوته و ادنی مرتبه انست که محتوی باشد بر اضعف مراتب
خواص ثلثه بحسب طول و عرض و اعلی مرتبه انست که متکامل گردد تا بمرتبه
که محیط گردد بر اقوی مراتب خواص ثلثه مذکوره که دیگر بالاتر از ان در حیز
امکان نباشد و ان در سلسله عود مرتبه خاتم الانبیاست چنانکه در
سلسله بدو عقل اول بود پس غایت کمال امکانیه با هو کمال رتبه خاتمیت است
و هو المطلوب

باب دوم در معرفت نبی و کیفیت

و در ان دو فصل است فصل اول در بیان کیفیت تحصیل است

علم بصدق مدعی نبوت بدانکه تحصیل علم بصدق مدعی نبوت از برای حکما
و عقلای ناظرین در حقایق موجودات که اعمال نظر و تکمیل قوه نظری کرده اند
و عارف بمبدء اول و مبادی اول و ثوانی و کیفیت استکمال و مراتب کمال
انسانی شده اند و صحت وصول بدرجه نبوت و وجوب وجود نبی را دانسته اند
در کمال سهولت است چه اطلاع ایشان باینکه شخص مدعی صاحب خواص
ثلثه هست [illegible] آسان است و باندک تامل در جاری [illegible] فعال
و اقوال آن صاحب دعوت و ملاحظه وجدانات احوال و اغراض دنیویه و
اخرویه وی صدق صادق و کذب کاذب معلوم و محقق گردد اما بر جمهور

و عامه ناس که ایشان را علمی بکمال نفس و اقتضای ان نیست این ادراک بغایت
دشوار باشد و محتاج شوند لا محاله بنظر و تامل در معجزات و لکن نظر در معجزه نیز اصابت
محتاج است بعقل سلیم که صحیح و سقیم را از یکدیگر امتیاز تواند داد و فرق
میان معجزه و سحر و شعبده و کهانت تواند نمود و در بدایه امر این کمال اشکال وخوارق عادات
دارد مگر اینکه در شریعت سابق [illegible] و یا از حس [illegible] متواتر موثق
حاصل شود [illegible] یا از علمای عامل و فضلای کامل شنیده باشد و از حس
تلقی تقلید [illegible] رسیده باشد [illegible] که معجزه آن است
که مقارن تحدی و مقرون بدعوت باشد [illegible] اینست چه در اینصورت و سحر و خوارق عادت کهنه و کذلک کرامات اولیا
بر خدا لازم است که [illegible] از هر کاذب
جاری شود چنانکه ما در مواضع عدیده اشاره بدان نمودیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس حاصل فرق فیما بین معجزه و غیر ان با قران بتحدی است و غیر ان
آنست که مقترن بتحدی نباشد بلکه کرامات اولیا نیز اگر چه

از باب

از باب قوت جنبه جمالیه نفس حاصل و تخلق آنست باخلاق الهیه
اما چنین شود ان خارق عادت [illegible] جنبه صداقت
او است اگر بدروغ خود را پیغمبر خواند البته قابل این رتبه و از البته از روی جهالت
از وی صادر نخواهد شد یعنی ممکن از اصدار نگردد زیرا که شخص که
در کمالات خلقیه الهیه بجایی و مقامی رسد که صاحب کرامت
و خارق عادت شود البته بمحض صدور کذب از او از درجه بر قوم
می افتد چه خاصان بارگاه احدیت و محرمان حریم صمدیه بنقطه
جرم گردند و از رتبه فنای فی الله و بقای بالله که قوت نفس بوصول
بان مقام است پست گردند و در اینصورت دیگر قوت همت
نفس باقی نماند که تواند منشاء صدور خارق عادت گردد و کسی که
بمقامی که مذکور شد رسید البته اشتباه بجهت او نخواهد بود و
لا سیما اشتباه ادعای نبوت حاصل انکه واصلین باین مقام را نه چنانکه انبیا را نباشد
کذب حاصل میشود نه اشتباه و در صورت حصول کرامات از وی صادر
نخواهد شد نه خارق عادت و لکن میشود که نفس از سمت جلال
قوت گیرد و از طریق کفر و زندقه و ضلالت یا بمقتضی ارادات وی

صورت حسی پذیرد و جنبهٔ قوت فاعلهٔ او صاحب تصرف در بعض
مواد گردد و گاهی مطلع بر بعض مغیبات شود و گاهی مانند صدور پاره
از خوارق عادات امور غریبه کرده خلاصه آنکه چنانکه نفس از طرف
قوت ایمان بدرجهٔ کمالات قوتین نظریه و عملیه رسیده از سمت کفر
نیز گاهی بدرجه ای یا از دو قوه مرقومه که عبارت از جنبهٔ قوهٔ عملیهٔ او
باشد قوت گیرد و منشأ صدور خارق عادت شود اما اقوی این است
که جنبهٔ علمیهٔ او کامل نگردد و معارف حقهٔ الهیه که مخصوص خاصان است
او را حاصل نشود زیرا که معارف باعث جهت تقرب نفس است
بمبدء و کفر جنبهٔ بعد است و باین سبب محققین از حکما و کاملین
از علما امتیاز او را از انبیا دهند و ویرا بعدم صلاحیت ادعای
این رتبه شناسند و بعضی صدور خارق عادت را از وی بیغرضی
بلکه ~~[illegible]~~ از اولیا رشتی هم ندانند فاما جمیع عام تا کی را
که لازم است البته در این صورت نفاق علما مرقوم بر خدا لازم است
که بسببی از اسباب تکذیب او نماید و منع وی ظاهر سازد که از
~~یدا و صادر گردد و در انبیا نیز آید که [illegible]~~

علم و فلاسفه
[illegible]

~~[illegible] باشد تفوق زیاده آید فاقول و بالله التوفیق~~
و فلاسفه در این مقام شبهه نموده اند و حاصل آن اینست
که سایر امت پیغمبر را بصدور معجزه شناسند و اما پیغمبر خود را چگونه
شناسد که پیغمبر است زیرا که اسباب معرفت او منحصر بدو قسم
خواهد بود یا آنکه جناب اقدس الهی بنحو بسیط بوی فرماید که تو
از جانب من مأموری بدعوت خلایق یا آنکه ملکی بسوی وی فرستد
که با وی این مطلب را اعلام نماید و ازین دو نخواهد بود و هیچ یک
ازین دو قسم ممکن نیست اما اول بسبب آنکه چنین رؤیت خدا محال
ممتنع است پس باید اعلام بطریق الهام باشد و فهمیدن آنکه این الهام از
جانب خداست نه شیطان محتاج است بالهامی دیگر و همچنین بار میگردد
بالهام اول و این دور است یا الی غیر النهایه میرود و این تسلسل است
و هر دو محال است و همچنین است قسم ثانی چه دانستن اینکه آن ملک است
نه شیطان محتاج است باعلام ملکی دیگر زیرا که بعضی از شیاطین بصورت
ملائکه و اولیا آیند شیاطین را نیز اینگونه تصرفات در نفوس میباشد
پس انبیا در شناختن نبوت خود محتاج شوند بمعجزهٔ دیگر و همچنین و در صورت دور

دعوت ؟ — و تسلسل محال لازم آید **الجواب** اولاً گوییم که الهام خداوندی را
با الهام شیطانی بالذات فرق است که صاحب بعلم ضروری بداهةً میداند
که آن الهام ربانی است نه توهمات شیطانی و ثانیاً گوییم که صاحب دعوهٔ حقه چون
مبادی شیطنه من جانب الله از وی مرفوع است دیگر احتمال اینکه شاید
درباره وی ؟ — آن الهام از شیطان بر قلب او وارد شده باشد از اوهام کاذبه و خیالات
نفس ؟ — باطله خواهد بود زیرا که نبی صادق متخلی با خلاق حمیده و متجنب از جمیع خصال
ناپسندیده ~~[illegible]~~ نگرد ~~[illegible]~~ و بروز آثار ابرار را در تمام احوال که ادعای عند الله ؟
خود مشاهده نه تا ادعای نبوت نخواهد کرد و بعد از قطع با زاله صفات رذیله
ازاوصاف گردد؟ — خبیثه توهم و سواس و هواجس شیطانیه جزم بداهةً بعدم سلطنه حصول؟ شیطان
و قوای نفس اماره بر نفس مطمئنهٔ وی را حاصل آید و بعد از حصول این جزم دیگر
البته احتمال اینکه آن الهام شیطانی باشد نخواهد داد و بیقین جزم کند باینکه
آن الهام ربانی است و همین حالت را دارد اگر باعلام ملک و جبرئیل باشد بعنوان ؟
بعلم ضروری ؟ — بعض امتیاز ملک را از شیطان بعلم ضروری امتیاز دهد و بیقین بداهةً داند
که آن ملک است نه شیطان و بعد ازین نیز بیان خواهیم کرد که پیغمبر باید
من عند الله مؤید شود بقوت عصمت از خطا و زلل و بعد از حصول اینگونه

از تأیید

از تأیید دیگر این قسم از احتمالات درباره وی البته بعید خواهد بود
فصل دوم از باب دوم در بیان کیفیت عمل سحر و اقسام آن و فرق مابین
نبی و ساحر بدانکه اصل سحر برده نوع است اول که اعظم از همه اقسام است
بحسب نجوم و ارشاد از کل است بجهت تأثیر سحری است که مبتنی بخصوص باشد
بر مقتضیات احکام نجومیه و آن اینست که چنین از قواعد حکمت فلسفه
محقق گردیده که مبادی حدوث حوادث ملکیه اشکال فلکیه و اوضاع
اتصالات کوکبیه است و تجربه نیز مؤید قواعد است و از جانب
نیز معلوم است که هر یک از کواکب را خصوصیتی نسبت با یکی از موجودات
هر کوکبی ؟ — سفلیه میباشد و از برای ~~[illegible]~~ طعم مخصوص و بوی خاص و شکل
خاصی است از معادن و حیوانات و نباتات و پس هرگاه طلب کنند از برای
آن کوکب یا از اجسام سفلیه را که در مزاج و شکل و سایر خصوصیات
اخری ؟ — مناسب آن کوکب باشد در خواص الشبیه و روحانیهٔ آن کوکب و از آن جسم
ظاهر خواهد شد و کسی که مرتکب این قسم از عمل سحر بود بلایک آن را
ارباب هیاکل میگفتند و یا از اصحاب بت پرستی نیز همین عمل است
و کاملترین اقسام سحر این است و عمل ~~[illegible]~~ و بر ~~[illegible]~~ ظاهر است

[illegible] رفیع الی فی

که این خارق عادت نیست بلکه عملی است که موجب بروز عجب
آثار کوکبی از کواکب میشود و هرکس را اطلاع بکیفیت آن عمل باشد این
امر را ظاهر میتواند نمود پس باین دلیل ثابت شد که کسی بدرگاه احدیت
نخواهد شد یا کسی که مطلع از آن اسباب و آن اعمال نباشد در
بادی نظر همچو خیال خواهد کرد که آن اثر از اقتدار نفس او ظاهر شده
دوم از اقسام انواع سحر آنست است که مبتنی است بر کمال
قوت وهم و تصفیه نفس از توجه بشاغل عالیه چه در حکمت فلسفه
مقرر است که نفوس ناطقه ما از جنس ارواح فلکیه است اگرچه از قبیل
قطره نسبت بدریا باشد پس لامحاله از برای آن نفوس در حقایق تاثیر
خواهد بود و هرگاه توجه خود را از همه جوانب منعطف سازد بسوی
خاص و منظورالیه مخصوص هر قدر توجه وی بآن جانب زیاده شود استعداد تاثیر
نفس او بیشتر و اقتدار در احداث امر منظور قوی تر گردد و علاوه
بر آن نیز نفس او را حالت صفا اگرچه بطریق خلاف شرع باشد انجذاب بعلویات
و اتصال آن بروحانیه عالیات زیاده شود بلاشبهه در آن وقت از او آثار
غریبه که ظاهر گردد که در حالت غیر ریاضت و ... عمل

در بدو امر چو

دیگر ظاهر

و نیز به ظاهر مشاهده گشته فصل سیم از انواع سحر آنست که مبتنی است
بر خواص ادویه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و از این قبیل است خواص
احجار و جواهر مختلفه و همچنین خواص حیوانات که از تعفین بعمل می‌آورند و کذلک
اعدادی که وفق تکسیر و تجربه بجوبین رسیده که آثار غریبه با خاصیه
از اشیاء مرقومه بعد ظهور رسانند و نسوان را در این فن خاص کمال مهارت
میباشد و اغلب سحرهای ایشان از این قبیل است چهارم از اقسام سحر آنست
که مترتب است بر استعانت بارواح سفلیه مثل جن و شیاطین و آن ظاهر است
پنجم سحر آنست که مبنی است بر تردستی و خفت ید مانند عمل حقه باز
ششم سحر آنست که مترتب است بر منترها و تعویذات و اعمال
کفرآمیز ... ترک ادب نسبت بامورات که واجب التعظیم اند مانند کفر
گفتن و قرآن سوزانیدن و العیاذ بالله بخود عمل کردن و بکتابت از افعی و امثال
ذلک هفتم سحر آنست که مترتب است بر اعمال و اشکال هندسیه
و رکونیه که جر اثقال نیز از اینمقوله است ~~هشتم~~ و از الجمله است
اعمال غریبه که مبنی است بر ضرورة خلاء هشتم سحر آنست
که مبنی است ~~بر تفال و از تاثیرات جنیست~~ بر اطعام طعام
یا دوائی که موجب ازاله عقل یا قلة آن و بلادت طبع گردد و او را بستی ...

رای ایشان مسلط شده او را بهر سمتی که خواهند خوانند و بهر طریقی که دانند نهند
مجبور در مزاج وی هر نوع تصرف توانند کرد دهم سحر آنست که مبنی است
بر ترویج اکاذیب و انواع خدعه و مکر و فریب و از الجمله است تخویف
و استیلاء بر قلوب بعض از ضعفاء الجثه رخنه و تصرف کردن در مزاج وی
ایشان یازدهم سحر آنست که مبنی است بر تفاؤل و تطیر و امثال نیز ...
هفت قسم است اول که بهترین اقسام است علم فراسة است دال بر وجود ...
روحانی و جسمانی دوم علم رمل است سیم علم اختلاج اعضا است
چهارم علم شانه بینی است پنجم علم ضرب احجار است چنانکه عادت
بنسوان است ششم نظر کردن در خطوط دست ... که در ...
کف دست و پای آدمی است هفتم علمی است که ماخوذ است از
کیفیت طیران طیور ... از آشیانه خود و همچنین ملاحظه کیفیت اصوات
ایشان در حین توجه ... یا انحراف ایشان از آن و از
این قبیل است ظهور حیوانات بر سر راه آدمی از جانب راست و چپ
و مقابل و مخفی نیست که هیچیک از این اقسام مذکوره موجب اضلال
ارباب کمال و دانایان که فی الجمله ادراکی دارند نمیگردد و اما ناقص العقول
ولا سیما جماعت نسوان و پاره عوام الناس را گول زده است بعض چون

وشکستن پاره ظروف مخصوص ... از عقب ... اطراف او ... که در ... مرآة در مقابل رو و امثال ذلک و وضع بعض از اعضاء بدنیه بر بعض اعضای دیگر

علم

عامه ناس را بهره باحوال نفس و مدارج ترقیات معنویه آن نیست و غرابه
که شخص کامل کیست و صفات کمال و نقصان چیست بمجرد صدور پاره از
خوارق عادات از شخص او را از جمله کاملین و مقربین میدانند اگرچه نه موفق
بعبد و معاد و نه استعداد شناخت پروردگار و یوم معاد خود را داشته
باشد بلکه نماز و روزه خود را هم نداشته باشد عارفین معارف یقینیه
و آداب و رسوم دینیه امثال ذلک بل صد هزار از اینگونه این بالاتر
مطلعاند ... خواهد شد ... که کیفیت رشد و ارشاد و
استقامت سلوک و طریق سعادت او را ملاحظه نمایند و مرتبه او را در
مطالب حقه شاهده نکنند و بعد از ملاحظه استقامت طریق و وصول وی
بمقام تحقیق ... در تحقیق مرحله هدایت عباد و ارشاد و تامی ...
و طوق ... عشق را بر گردن نهند ... از اینکه آن ادعای این مرحله
بکند ... و از اینجهة همیشه دعوی ... است که فصل ... کیفیته
صدور معجزه و سحر بنویسیم فاما چون عوام از معرفت کیفیت صدور معجزه
عاجز اند و طبایع اغلب باعمال سحر ... طلسمات و نیرنجات مایل
و عمل سحر ... کلی ... است لهذا بقدر مذکور اقتصار رفت

و در سالف ایام و لاسیما قبل از ظهور شعشعه نور شریعت محمدیه
عمل سحر و طلسمات در میان اهل عالم بسیار شایع و مشهور بوده و
اغلب کمالات طایفه فلاسفه ~~و...~~ از این قبیل اعمال
بوده و تاثیرات کلیه نیز بر اعمال ایشان مترتب میشده و تجویز خوارق
عادات که در بتکده های هنود مشهود میگردید همگی و تمام از باب اعمال
طلسمات است که فریب دهنده عوام است و اما عاقل هوشمند را چه تشکیک
چه شود از سنگ تراشیده یا از طلا و نقره ساخته در میان آتش کده افتاده (جادوی که بدست تیشه اثر او)
و ان را که ساخته اند حاصل خواهد شد که هزار گونه خارق عادت از ان
ظاهر شود از قبایح البته معلوم است که سنگ بالوضع که جماد است و طلا و نقره
یا فلزی دیگر بی شعور هزار اگر انها را بشکنی و هزار نوع آزار رسد انها ر بسته
مستشعر ان اذیت نمیشوند چه جای آنکه اثری و ثمری بکسی رسانند (یا اذیتی و ضرری)
بدیهی است که اگر اثری از ان بروز نماید از عمل ساحری است که
از ان ثمر این ثمر گرد انید اما اگر کسی را به بینی که نهایت موفقیت
و سعادت خود دارد و علی الدوام و الاستمرار روزگار خود را صرف طاعت (و نفع یا ضرر)
پروردگار عظیم نماید و دنیا و ما فیها را بالمره فراموش کرده و نیز خارق عادات از او

ارطاق

در طاق نسیان گذاشته و وجهه همت خود را معروف خیر دنیا و آخرت خود و خلق خدا
نماید و بدقایق امور و حقایق حوادث دهور کمال مهارت و بصارت دارد
عقل سلیم البته حکم مینماید که این شخص از جمله مقربین و کاملین است و واجب است
که سخن او را بشنید و اطاعت او را کرد و از حسن اتفاقات آنست که اغلب اوقات
آنها که متوجه سحر و کهانت و شعبده و امثال ذلک میگردند کثیف و بد اد راک
و دور از تقوا بی اطوارات خسیسه و افعال قبیحه شنیعه با یکدیگر باشند و اغلب اکثر تزویر
و بد عاقبتی از ناصیه احوال خسران مآل شان ظاهر و هویدا است و سحره و کاهنان
در اکثر او ان با طایفه نسوان است هیچ زیرکی راصد اشتباهی در تباهی احوال
ایشان نیست بلکه هست که بعضی از احمقان جاهل را تواناند فریب دادن و فرق
توان کرد ظهور سحر را از غیر ایشان بعد از دعوای نبوت و اگر نه دانستم بر خدا
لازم است که او را انفور است او را تمکین از آیات خارق و یا اسباب ابطال از اد فعه
اما نه فرمایید که عمل او را باطل کرد از گفتگو در این است که بر فرض تقدیر تمکین هم صاحب
فهم را نمی توانند از راه برد زیرا که هیچ غرضی از آیات معجزه و خوارق عادات
این است که شخص شود که آن شخص مدعی از جمله مقربان بارگاه احدیت است در
دعوای خود صادق است و بلا شبهه این در وقتی ضرور میشود که ظاهر او با نواع کمالات

صوریه و معنویه آراسته باشد و مع ذلک جمیع عوام الناس را جرئت تامل و جا
کالیه نیست پس باید که ادعای او را اطاعت و معارف او را حقیقت باشد
ایمان بمعجزه میاورند تا حجت مرقوم رفع شود و اما بعد از ظهور جهالت او بمعارف (توهم)
الهیه و عدم اطلاع وی با سرار مبدء و معاد چه تشکیک در اینکه او را مرتبه نبوت (آدمی را)
و مقتدا بودن نیست و ما بعد از این ان شاء الله تعالی در تمهیدات آتیه تفصیل
این مطلب با حشر و حا بیان خواهیم کرد و مقصود در اینجا اعلام اجمالی بود باینکه حقیقت کلی
سحر و طلسمات کلیه بر میگردد بهمان اقسام ده گانه که ما سابقا اشاره بدان
نمودیم و حقیقت آن قسم که از همه بهتر و اثرش زیادتر است علم طلسم است
و حقیقت آن برمیگردد به امتزاج و اجتماع قوای فاعله و منفعله علویات و
سفلیات بشرط ملاحظه اداب و رسومی که در ضمن هر طلسم خاصی باید بعمل آید و
در ان وقت مؤثر حقیقی روحانیه آن کوکب است و ظاهرا آن شخص ساحر ندارد و
این خاصیتی است که جناب رب الارباب بهر موجودی قرار داده در کیم بخلاف
معجزه انبیا زیرا که معجزه نیز اگر چه با تاثیر و تربیت قوت الهیه است بلکه مؤثر (و اسباب)
حقیقی و موجد واقعی آن معجزه خدای عز و جل است و لکن جمیع عالم ملک و شهاده
که محل ظهور معجزه است عالم اسباب است و اسباب قریبه معجزه نفس نبی او تو هم

او است

او است بعد و را آن و این دلیل است که خدای تعالی را با وی نظر التفات است
و اسباب قریبه سحر روحانیه کواکب یا خواص احجار و نباتات و حیوانات است (امتزاج و اجتماع)
که مطلقا انها را دخلی بنفس ناطقه ساحر نیست و در نظر آنچه که جمل طلسم عطارد را (اشاره اجمالی)
در تزویج یا زحل را در ایصال هر قسمی از ضرر که در نظر گرفته شود در اینجا بخصه باشم تا فرق معجزه و سحر بر همه کس معلوم شود
فاما بر واجب او را توقف داشتم یا ترتب ضرر بر آن از اطلاع تمام آن مرحوم لزوم
دفع او و پنهان داشتن آن اما مجملا باید دانست که افراد طلسمات علویه نفسیه
نیست علیحده است که هر که را با آن آگاهی بهم رسد تواند که دو چیز ما را مجرد در این کتاب
قرار داد این است که بعد از اتمام مطلب بیان را طول بسط است فلاصه کلام
و ملخص مرام را از آغاز تا انجام بنحوی بر سبیل اختصار بیان نمائیم تا احدی را
غفلت از اصل مقصود حاصل نگردد لهذا میگوئیم که اصل مدعا در این باب این
بود که ارسال رسول بجهت بیدار ساختن خلق از غفلت لازم و واجب است (در حکمت خداوندی)
و مطلق ضرری چنانکه فلاسفه گفته اند بر آن مترتب نیست بلکه مورث فواید کلی
که اگر هیچ ~~وجود~~ مدبری در حق عالم نباشد ~~عالم~~ ~~...~~ موجود نمی شد (روحانی و طبیب حقانی)
عالم موجود نمیگشت و بر فرض وجود البته ضایع و فاسد میشد و این بعنوان
عموم بجدا نه صورت انجام یافت و نیز محقق گردید که وجود هیچ شخصی در تربیت نوعی

اف نیه ام در تربیت صورة حیوة دنیاویه و هم در تربیت حیوة اخرویه
لازم و واجب است و از برای اثبات حقیة خود باید خارق عادة که بحسب عرف
و عادت از آن عاجز باشند و درست داشته باشند همین قدر ثابت شد
اما اینکه وجود پیغمبری در همه اعصار لازم است باینه هنوز گفتگوها از آن نشده
و تحقیق از آن نموده ایم و اشاره بدان نرفته اگرچه دلیلیکه اثبات آن را بخوبی
عموم پیغمبران نعینه دلیل است بر اینکه باید در همه ازمنه باشد و این
چنانکه اثبات نبوت عامه را میکند اثبات نبوت خاصه را نیز میکند لهذا
ما تا نیاورد در اثبات نبوت خاصه این دلیل را ذکر خواهیم نمود

ماسیم در اثبات
نبوت خاصه است و آن
مشتمل بر ... مفتاح است

مفتاح اول در اثبات نبوت خاصه است

یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سید اصفیا خاتم انبیا است
بدانکه اهل اسلام را اعتقاد آنکه محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم
بن عبد مناف

خاتم انبیا و سید اصفیا است
و اولو العزم و افضل و اکمل از همه پیغمبران گذشته است و پیغمبری بدان ختم است
یعنی بعد از آن تا قیامت پیغمبر نخواهد آمد و شریعت او تا ابد باشد

بجور

و وجود او اول موجودات بر وجود دیگر موجودات است

و مبعوث بر کافه انس و جن است

سایر مخلوقات است

یعنی اول چیزی که از خدا پیدا شد حقیقت روح او بود و بطفیل وجود او دیگر
موجودات بوجود گشتند و قبل از آنکه حضرت آدم آفریده شود خطبه
نبوت و خاتمیت بنام او خوانده شد و همه پیغمبر مرسل و ملائکه مقرب بدرجه
از درجات کمالیه او نرسیده و منهاج مستقیم و شریعت قویمش خط نسخ
بر تمامی شرایع انبیا کشید و این اعتقاد ما نه از تقلید محض و متابعت آبا و اجداد است
بلکه بعد از تحقیق و تفحص و تدقیق و کسب معلوم آن شده
گشته که طریق حق و راه صحیح و وصول بخدا شریعت قویم و منهاج مستقیم او است
و دعوی نبوت و خاتمیت و ادعای او بهم بلکه از راه راستی و درستی
خلق را بخدا خوانده و ادعای خود را به بینات باهره و آیات ظاهره بهمه
عالم هویدا و آشکار ساخته و از انبیای سالفه خارق عادت نموده معجزه
بود بزمانی که در حیوة بود و بعد از رحلت از دار فانی از معجزات ایشان بجز
نام چیزی نماند و اما جناب ختمی مآب در حینی که حیوة فانی را وداع فرمود صحابه خود را
خواند و وصیت فرمود که من از میان شما میروم و دو چیز سنگین و بزرگ در
میان شما میگذارم اگر بآنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد
و آن یکی کتاب خدا است و دیگری عترت من ولیکن این دو چیز از هم جدا نخواهند شد
تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و این حدیث شریف را مخالف

معارج معرفت

وموالف نقل نموده ...

کرامت و اکمل معجزات آنحضرت است بالفعل در میان مردم موجود است
و در هر ولایتی چندین هزار نسخه از آن در دست مردم است و مدت یکهزار
و ... سال است هر که میخواهد ... که از آن نظر میکند و ادعای این معنی
برای آنکه از جن و انس بیایند که بلغا و فصحا ... شنوند که این قرآن معجزه است و اگر جن و انس جمع
شوند و معاون و یار یکدیگر شوند مانند یک سوره کوچک ... نمیتوانند آورد
... و رد ... و ... از این عرضه ... است این ...
از سر حرف ... زنند ...
... و از آن در میان مردم
گذشت و با کمال خواهش ... گذاشت و در داشت که کلام خدا است
و در ... در آن نیست و ادعای ... اتیان با قصر سوره
از آن نتوانستند نمود و اگرچه با استعداد از آن جنبه باشند از آن مشهور آفاق گردانیده
و توابع ... بدرجه خوانده ... و یاد دادن و حفظ نمودن و توجه ... فرق
و استغفای امر ای کردن ... بلکه انصاف اینست که جای
جواب دلیل صدق و گواه حقیقه او است و عاقل ... استغنا ... حقیقه
نبوت ... از طرق غیر عدیده اثبات ... قرآن نموده

دوران نوشته که این کتاب
خدا است و ... رسول
و خاتم انبیا است دلیل
برای آنکه اگر جن و انس جمع
شوند مثل آن را نمی آرند
مثل ده سوره از آن و اگر
مثل یکسوره از آن ... نیاوردند
هرچند که تمام جن و انس ...

خاتمه ... در این باب ... و از جمله ... دلیل ...
و ... که از جمله ... بیان ...

باب اول ...

... اختلاف ... نبوت ... باب

... باب سیم

... باب چهارم

... انبیا و افضلیت خاتم الانبیا علیه الصلوة ...

... مهید اول در بیان آنکه ...

علم بصدق نبوت نبی خاص ... رسانید بدانکه آن شخص مدعی نبوت یا در
زمان نبی ثابت النبوه دیگر است یا نه اگر در ایام حیوة او است علم رسانیده
بصدق وی در کمال سهولت است باینکه رجوع بر نبی ثابت النبوه نمائیم و از
آن تحقیق صدق و کذب وی کنند ... باینکه از وی طلب اتیان
بمعجزه نمائیم اگر رجوع ممکن باشد ... ثابت بمعجزه ... خواهند
... در زمان ... نبی ثابت النبوه در حیوة نباشد ... در ایام حیوة ...
... علامات خاصه او ...
و از تصدیق او ... از انبیا ...
... در میان مردم ... نبوت ...

وان مفتاح را دو ...

هو الهادی

منه البدء والیه الرجعی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین

بدانکه افراد انسان بر دو قسمند پاره‌ای از آنجمله اند که ایشان را آنقدر شعوری که توانند خدا و نبی خود را شناخت و به مراتب معرفت او سبحانه و انبیاء عظام برد نخواهند و حسن و قبح و ثواب عبادت را در نمی‌یابند بلکه اگر تعلیم هم نمایی قابل تعلیم نیستند و از اینها تعبیر بضعفاء العقول می‌نمایند بلا شبهه ایشان محل عفو و اعتبار نمی‌شوند و برخی دیگر که قوه ادراک دارند و حسن و قبح طاعت و عدم طاعت را می‌یابند و اگر بالفعل ایشان را چندان فهمی نباشد فاما قابل تعلیم هستند اینان نیز بر دو قسمند بعضی از آنجمله اند که مطلقا در بند دین و ایمان نیستند و همه اوقات خود را در کمال دقت صرف امورات دنیه دنیویه و گذران معیشت می‌نمایند و کوشش به نصیحت ناصحین و مواعظ واعظین نمی‌نمایند و تجربه محقق شده که اینگونه اشخاص رفته رفته استعداد ایشان ضایع و قوه دراکه علمیه و لا سیما دریافت حقیقت الهیه بالمره و لا اقل ضعیف و ناقص می‌شود و بالاخره امر اینها بعدم امکان کتب و تعلیم منجر می‌گردد ظاهر است که اختلاف اینان از اشخاص نیز من حیث الاعتبار نخواهد بود و قسم دوم آنانند که موافق عقل و اندازه فهم خود دینی و آئینی دارند که یکی از انبیای سلف را یا به تحقیق و یا به تقلید اسلاف مقتدا بر خود

قرار

قرار داده اند و غرض آنست که کتاب هم از آن پیغمبر در دست دارند و تتبع احوال ایشان را که مسلمیم می‌بینیم که موافق کیش و آئین خود در بند خدا پرستی و طاعت و فرمان برداری او هستند و به قیامت و یوم معاد که روز حساب خلایق و بازخواست اعمال و افعال ایشان است قائل و به عبادت خداوند خود مایل اند و جمعی کثیر از اینها بر وفق آن آئین رفتار می‌نمایند سیما کمترین ایشان علمای عامل و حکمای عادل به حد تزیین با آن دین و عمل با آن آئین هم رسیده و فکرهای بسیار رسا و معارف عاقل پسند که در غایه قصوی دارند فاما پاره‌ای اعتقادات محکمه لازم مذهب ایشان است که بالبداهه فاسد و باطل است مانند عدم قول بوحدانیه یا قدرت تامه یا عدالت حقه و بالجمله شیئی که بالضروره باطل است و عقل سلیم حکم به فساد و قبح بعضی از اینها می‌نماید خفائی در این نیست که تتبع احوال و افعال و معرفت دین و آئین اینگونه اشخاص نیز غیر لازم بر اعراض متحتم است و هر گاه به دقت تمام تفتیش آن آئین و کیش نمائیم ببینیم که بعلاوه تدین اینها بآن دین و ترقیات نفوس ایشان در معارف و تکمیل شریعت ایشان در غایه سداد و موجب تفریح احوال عقلا [illegible] هم در غالب دیدیم و در اکثر و به نظر عاقبت امر ایشان بخیر است و بعباره اخری در کمالات نفسانیه و اطوار سلیم با کمال

وهمچنین [illegible]

قدمای ایشان علیهم از رجال نیز علما اعظام ح

نیز منضم بعقاید حقه محکم از یاح

یا عدم التزام شریعت یا تناسخ
یا عدم عصمت انبیا ح

و مکرّر و کمیل که در ید او اقرار داد

از علم و حلم و عدل و عفت و شجاعت و سخاوت و امثال ذلک کامل و در اعمال بدنیه موافق شریعت و آئین خود عامل و لو ما فیه باروز نتایج آن کمالات و آثار ظهور ترقیات معنویه در ناصیه احوال خیریت مآل اینها ظاهر و هویدا و مجملا در کمالات که موجب استکمال النفس انسانی است شخص مستکمل و در حزب علمای ربانی داخل می‌نماید در غایه و ظهور آثار و اخلاق آن نیز منوط در نهایت است بلکه قصور که عمل‌های شریعت را زیاده و متابعت را علاوه می‌نماید استکمال النفس وی زیاده و ترقیات عقلیه او بیشتر میگردد و بسا باره خوارق عادات که از انبیای عظام صادر گشته از او ظاهر می‌شود مانند طریقه حقه محمدیه علیه آلاف التحیة و آنچه که بر عارفین و متتبعین طریقه او ظاهر و هویدا است که امر بجز مرقوم است پس بر هیچ غیرت [illegible] بر صاحبان انصاف که طالب استکمال نفس و اطاعت خداوند خواسته واجب و لازم است که تفحص احوال و استماع اقوال و تتبع افعال و اعمال ایشان را نمایند و رسد تفتیش آئین و رفتار آن کیش برآیند و تتبع اجمالی نیز کافی نیست زیرا که اطلاع بر حقیقت معارف ربانیه و خبرت با اسرار و دقایق شریعت انبیا در غایه اشکال است [illegible] صاحبان [illegible] فهرا در اطلاع اجمالی چندان ثمری نیست بلکه آن تقصیر از برای اینها نیز در مدت قلیله غیر میسور است و فهم اجمالی

و التزام شریعت ح

شاید طریقه حق بآن باشد ح

اگر چه و

مسموع

مسموع نیست که موجب حصول علم بحقیقت آن دین شود و کما ینبغی در حین حصول شکوک و شبهات و وجوه مشککین بسیار از هر گوشه و کنار رو طول انقضای مدت آن بینی و حصول معارف کثیره اصلیه و احکام و شرایع کثیره فرعیه و نوشتن کتابهای بسیار و تحقق علماء و فضلای بیشمار در هر طبقه از طبقات بلاشک اطلاع بر همه این معارف و شرایع و شناختن احوال هر یک از علما که در هر یک از طبقات می‌باشند تا حقیقت امر محقق شود در غایه اشکال است پس رجوع و تفحص از برای آنانکه برجوع اجمالی علم حاصل نگشته لازم و متحتم است و اگر کنند بلا خلاف تخلف از مقتضای عقل سلیم کرده و از عهده تکلیف خود بر نیامده اند و ~~اگر آئینی قبیح~~

~~پاره‌ای معارف اعتقادات باطله یا لوازم فاسده معتقدات ایشان محقق و ثابت~~
~~باشد که در الضرورت رجوع بآن کیش و تفحص و تفتیش لازم نیست بلکه اعراض از آن~~
~~و اشتغال بتحصیل دین حق واجب است مانند ادیانی باطله و هنود و براهمه و هنوز~~
~~پاره معتقدات باطله فاسده لازم مذهب ایشان است که تتبع احوال~~
~~و اقوال اینها لازم نیست چنانکه سابق بر این اشاره نمودیم بعد از تمهید مقدمه~~
میگوئیم که تتبع احوال و اقوال و افعال پاره‌ای از مذاهب و ملل باطله که ایشان را کتابی و شریعت محکمی نیست و آثار صدق و صواب از ناصیه احوال ایشان ...

انها اشکال است چه از انسه از جمیع مناط و ضوابط طریق سداد که باعث
زیادتی استعداد و استکمال عبادات باشد جز و با وجود تحمل مشاق بسیار
و متاعب بیشمار بر اعمال و عبادات ایشان جز ضرر چیزی دیگر مترتب نیست
باعتراف ایشان چندین هزار سال است که قرار دهنده آن دین و آیین مرده
و آن قرارداد لبطول انجامیده و بالفرض که آورنده و قرار دهنده ان پیغمبر خدا
بوده در این مدت مدیده و سنوات بعیده تغیرات و تحریفات و تبدیلات
غیر عدیده در ان طریقه بهم رسیده و مشاهده میشود که آرا مختلفه و اهوا
متشتته غیر ممکن الاجتماع در میان ایشان بسیار و علم رسیدن باینکه کدام
یک از این اشخاص یا ارا موافق حق و قرارداد پیغمبر است در غایه اشکال بلکه
ممتنع و محال است بعد و طایفه مشتمل بر پاره معتقدات سخیفه و ارا فاسده است
مانند طریقه هنود و براهمه هند و گبران زردشتیه و عبده اوثان و نیران
و کلب و حجر و شجر و حجر و امثال ذلک بطلان تام آن بعقل سلیم تتبع لازم نیست
و عقل را از تخیل آن اوهام شبهه و حیف و بدین انها عجز و سیاه حاصل نمیشود و مطلقا
ان را مهمی نیست که باب شد طریقه ایشان صواب و حق اقرب باشد اگر چه از کرشمات
شاه مقصد پاره از خوارق عادات نیز کرده چه میشود که صدور آن خارق عادات

و تعظیم کننده

مرد

مرد عبادت ایشان باشد و در احضرت مطلق اجری نداشته باشند بلی در باب آرای
انچه محتمل الصدق و التصدیق و مشتمل الحق والتحقیق و احتیاج به تتبع و تفحص دارد علم بصدق
و حقیت آن حاصل شود هر یک از این سه قسم است که در دست یهود و نصاری و اهل اسلام
کتابها به صحت و نیز و کتب دعوات و آیین شریعه و علما و جمل بسیار دارند که طی اعصار و امصار
متطاوله در میان ایشان بهم رسیده اگر چه عموم یا بعضی از خواص ایشان میگویند
محققین انها قایل نباشند زیرا که در هر دین و آیینی پاره از جهال که خود را در زمره
علما داخل کرده بعضی سخنان باطل و حرفهای لاطائل بر کشیده اند و ادای سخنان ایشان
نیست و حرفهای انها نیز از لوازم آن طریقه و آیین محسوب نمیگردد و اگر کسی قایل
باین اباطیل باشند و اعتقاد باین مسائل از لوازم آن طریقه مینماید باشد بلا شبهه هر
طریقه باطل و اعراض از انها باطل نیز لازم بوده ... مثل انکه عزیر و عیسی را پسر خدا دانند
و عالم را خالی از هر دو انبیا را غیر معصوم سهل است که فاسق و عاصی دانند چنانکه تتبع
واضح است که بر وفق رقوم اهل ارام هیچیک از این طریق را بغیر از [illegible] نمود و لیکن
مجملا طریق حق صحیح در این جز الزمان بجهت کثرت جهت و ضعف علما و جوال جهال در خرب
ایشان مانند کوکب احمر گردیده و هر بر وجه که تعبیر از آن به بنی یا ولی مینمایند معمور
و ناپیدا و متخیل ان بی باک و جهال بی ادراک در هر طریق هویدا و ارا و مشتت

و دیگر انکه بعد از ظهور دین و آیین ...

محققین نیز

و خلیفه خدا را همیشه در روی زمین لازم

دعقاید مختلفه در هر سه ظاهر و فهم انسب تناسب استنباط حق قاصر باعتراف همه اهل ایشان مدت
مذاهب کثیره باطله که اجماع انها بر کلمه واحده ممکن نیست بسیار و عداوت و حکم کفر
و تفرقه هر یک شکار است طریق اسلام که تتبع نموده بعد از اخبار پیغمبر صادق عترت و آل
و اوصیای او بهفتاد و سه گروه که بجز یکی از انها هالکند و در مدت یهود و نصاری نیز
باعتراف علما زیاده بر این است پس چاره جاهل انصاف کیست از تعصب و بی انصافی
برداشته طالب طریق حق و صراط مستقیم اند تتبع تام و تحقیق ما لا کلام لازم و واجب است
و تقلید بعینه آبا و اجداد و یا تقلید عمرو و زید در راه رشاد بی تفتیش خلاف مقتضی عقل
و دور اندیشی است الحاصل مقتضی تتبع موجود و مانع مفقود است پس طلب و تفحص
و تجسس و رجوع بمعارف اصولیه و فرعیه لوازم معتقدات دین و ایمان ... از
در غایه متحقق است فاما اهل اسلام چون بر نبوت موسی و عیسی علیهما السلام
تا زمانی که حکمت خداوندی اقتضا نموده قایلند و انبیا ... فاطبه نصاری اکثر
به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قایل نیستند پس بر اهل اسلام که اثبات نبوت
موسی و عیسی علیهما السلام تتبع لازم نه و اما بر منکرین نبوت محمد صلی الله علیه و آله تحقیق تمام واجب
بلکه رجوع نمایند باحوال ناقلین معجزات آنحضرت و علماء عترت و کره و صلاح
و سداد و زهد و عبادت و تمیز معارف و اخبار دقایق و طاهر و قوه بر ...

و در طریق ابطال ... کننده

و لازم است

مستعد

مستفید و اتصاف علمای ایشان بصفات صوریه و ترقیات معنویه و صدور کرامات
و خوارق عادات و لوازم مذهب و مقررات ملت و تخلیه قلب از تعصب و عدم التزام
اشتباه و تعصب تا حق حقیق بتصدیق ظاهر گردد و اگر نه بلا شبهه متفرد در طریق
هدایت و اهتدا خاسر است و بر اهدی از عقول سلیمه و اذهان مستقیمه مخفی نیست
که این نوع تتبع و این قسم از تفحص بر کل مکلفین از یهود و نصاری و غیرهم واجب
و لازم است و حال انکه احدی از علمای ایشان را ندیده ایم و از کسی نشنیده ایم
که این طریق از تفحص طریق اسلام را نموده باشد و مع ذلک مسلمان نشده باشد بلکه انچه
شنیده ایم و کتب رهای ایشان را دیده ایم و الآن موجود است هر یک از علمای ایشان
که بمقام تحقیق رسیده و از روی راستی و درستی طالب حق شده بتحقیق آثار و احادیث
احوال سعادت مآل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ملاحظه استقرار شریعت و طریقت
آنحضرت و تطابق آن احوال با اقوال انبیای سلف و کتب مطهره و تقریرات علمای عامل
و حکمای عادل ایشان از روی صدق و صواب تصدیق به نبوت آنجناب نموده و مسائل
غیر عدیده ساخته و پرداخته اند و هر که ام که تفحص نمود یا تخلیه نکرده طریق تعصب و ابرام را
پیموده و از روی عناد و لجاج به پاره مغالطات و شبهات چند از راه ضلالت
کرده بلا تامل در طریق تحصیل حق لعل و لعل ... دانسته و رضیده تغافل ورزیده

ایشان را ملاحظه کننده

نمایند

و با علمای اهل اسلام خلطه و آمیزش

که چند

در حقیقه طریقه اسلام

چنانکه ایشان ادعای تفضیل در طی از ایات مشتوجه از کتب ایشان خواهی دانست
که پاره ایاتی که الان در کتب مسطوره موجود است وار تحریف و تغییر مصون و محفوظ
مانده تاویلات بسیار بعیده نموده طریق تعصب را مرعی داشته بیهوده اند
نیز بر بعضی از نقیض بالعلیت است که اگر تتبع بر چند قسم است اول آنکه
انکه لوازم تدین بان این مستلزم اعتقاد بعقاید بدیهیة البطلان که دلیل قطعی بر فساد
ان قایم است نباشد مانند شرک بخدا و عدم اتصاف ذات مقدس او سبحانه
بر صفات کمالیه که برهان بر اتصاف او قایم است یا اتصاف او بنقایص
کسی اینها لازم است بار تکاب فحشا که دلیل قطعی بر قبح آن دلالت دارد مثل میز
شرب خمر که عقل سلیم شاهد است بر قبح ارتکاب آن پس اگر قبل از رجا مجملا جزم منع
و شریعت و طریقه و صدق ادعای پیغمبر محقق و ثابت باشد اشتمال این دین بر امر
بدیهی الفساد که بشهادت عقل حکم میکند بعدم لزوم تتبع بکه این نیز علامت متبع است که از ان
علم بر بطلان این امر حاصل شود بنا بر این قاعده القبیح ضروریات دین اسلام را
که مینماییم چیزی که بدیهی الفساد و معتقد قاطبه اهل اسلام باشد نیست تا تتبع سایر شیابیه
که توقف انها لازم است لازم نباشد بر هم این جهت حفظ احوال و اوصاف
و اوضاع آن نبی را نماید که متصف باشد باوصاف کمالیه که خلو از انها لازم دارد
یک خلاف خلق لازم آنهایی است که ما میشد مثلا هر که خواسته باشد که یهودی شود باید نسخ در احکام الهی را
باطل و غلط داند با آنکه بالبدیهیه هر که قایل شود باین قول باطل است مخالف واقع است عدم
زیرا که شریعت هر یک از انبیای سابق ما مخالف شریعت دیگری در اغلب احکام است هر چند بیم و انکار از ان
پاره از انبیا را

بخلاف طریقه یهود و نصاری و سایر فرق که البته تتبع لازم است

اطلاع بر ... بعضی ... ضرور است

عدم نبوت او را چنانچه سابق دانسته شد و کذلک خالی باشد از اوصاف
و اخلاق که عقول سلیمه حکم بقبح اتصاف پیغمبر باید مجمله باید متحلی باوصاف حمیده و خالی
از اخلاق رذیله باشد که اگر بر خلاف این باشد بلا خلاف پیغمبر نخواهد بود اگر چه هزار
گونه خوارق عادت از و صادر شود و الحق تتبع در و معدوم میگردد که هرگاه تحدی امر غیر
و بر طبق ادعا خود اظهار خارق عادت کند بجهت اینکه چون از خارج کفر یا فسق یا لجمله
عدم قابلیت او مر نبوت را محقق است و مجمعی اصدار خوارق عقل سلیم را که
حاصل نمی شود که رب باشد که ان پیغمبر باشد لهذا جزا هم لازم نخواهد بود عدم تمکین او را
بصفت فسق یا کفر و غیر ذلک رسوا و بدنام کند کافیست زیرا که از خارج معلوم محقق است
که معجزه بجهة مبین حوالدت و کمالات باطنیه و صفای طویت و ترقیات روحانیه
نبی است که مردمان بالف بعد از اتصاف ظاهر او باوصاف حسنه و اخلاق
مستحسنه از حقیقت واقعیه او نیز مطلع شوند و احتمال اینکه شاید این مدعی نبوت باطل
او موافق ظاهرش نباشد بجهت غرض تحت خواسته که عامه مردم را بر راهی باطل نماید اجتناب رب
الارباب که عالم را منوط و مربوط باسباب فرموده لازم است که سببی از او ظاهر
انگیزد که مردم بباطن وی نیز راهی برده آگاه از کمالات نفسیه او بهم رسانند و موجب رغبت میل مردم بدو گردد
به اینجهت معجزه نوعی شفقت میفرماید که در هنگام تحدی مردم را از کمالات معنویه

الطال دو

مرقی کرده ... انجا

جهد و یقین کنند که اگر متابعت او نمایند اتمام نیز مدرجه کمال الدین خواهند رسید

متابعه ... خدا خبر دار کرد اند و اما بعد از اطلاع بر بس با یکدیگر
دیو خناس است و کافر و فاسق و بالجمله قابلیت مقتدا به بودن را ندارد دیگر رجفا
لزومی ندارد که مدار کرده شعبده ببازد یا احدی را بر ابطال شعبده اش بکار دیر زیرا که اشتغال
ذلک بجهت که اعلام خلق است بنا حق بودن او و بعد از ظهور و وضوح بطلان دیگر چه
احتیاج به بیان ... و اگر نقل صدور خوارق از زید مانی یا از زرتشت غیر
آن با وجه کفر ایشان صحتی داشته باشد و دروغ نباشد از این قبیل خواهد بود یا آنکه
کافر بودن انها کذب است مانند زرتشت که نه کفر و نه عدم نبوت او بهیچ
معلوم نیست و سخن اهل تواریخ حجت نمی شود و این تحقیق تمیز است که تقریری از قدما
جلیلی بنظر رسیده و بر احدی از متتبعین و متفحصین مخفی نیست که محمد صلی الله علیه و آله در
اتصاف باوصاف کمالیه خلقیه و خلقیه و تحلی بفضائل و خلو از رذائل در اعلی درجه کمال
بوده پس هر کس تتبع احوال او نماید و حکم بعدم نبوت او کند بلا شبهه مقصر و در طریق
اهتدا مجاهده نه نموده اگر ملاحظه استقامت شریعت و استحکام طریقت
و ارتفاع معرفت آن نبی را نسبت بذات و صفت و افعال خدای تعالی و انبیای گرم
نماید که چنانچه شریعت بر سابق و طریقه او انسب و اقوم و معرفت و شناخت وی بخدا
اقوی و اتم باشد بلا شبهه این مدعی کاذب و دروغگو نیست بجهت شمر رجح

مرحی

چنانکه بعد از این انشاء الله تعالی بتفصیل بیان خواهیم کرد و

و الا لازم آید چ

رجوع یا بلا مرجح لازم آید که و هر دو باطل است بنی که ... بود مگر اینکه تابع نبی سابق باشد
مانند بعضی از انبیا که بعد از حضرت موسی علیه السلام آمدند و مطلقا دستی بترکیب
شریعت او نگذاشتند و تحریف و تصرفی در ان نفرمودند بلکه آن را رواج دادند
و حال انها مانند حال اوصیا و علماء است که در هر امتی می باشند ... در این
احوال محمد صلی الله علیه و آله است که مدعی نسخ شرائع مطلق انبیای سلف گردیده ... وجود
بلا شبهه باید شریعت و منهاج آنجناب نسبت بشرایع سابقه در اعلی درجه کمال باشد
تا ترجیح بلا مرجح یا ترجیح مرجوح لازم نیاید و بر متتبع واضح است که امر بجواز بورات
زیرا که بقدری که در قرآن ظاهر است ... در ... اسید
عقاید ... شناخت پروردگار است از ذات و صفات و افعال و حکم و ایات
قیامت از حشر و نشر و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و درجات و درکات
و بیان منازل و تبیان مراحل و کذلک قرار داد احکام شرعیه فرعیه و شرح فضایل
اوصاف خلقیه علمیه و عملیه و تفصیل رذائل اخلاق خفیه و جلیه و کیفیت تحلی و تخلی
رای در جای نگذاشته که شاهباز بلند پرواز تعقل و همای رفیع الهمه تامل
باد فی درجه از درجات ان تواند رسید و در هیچ کتابی از کتب انبیای عظام
یا اولیای کرام که در آن بیان حال و مقام و شرح نقی و تمام و تبیین احوال کاملان

و در اخبار و احادیث انجناب و اوصیا او مذکور است مدام

مجملا با به معارف الهیه نقلیه اصلیه ... و عوارف ... را

و نا قصین انام را نموده اند عشری از عشر و یکی از هزار انچه در قرآن ذکر شده

نشده سوای هم چو اینها آنکه از زبان معجز بیان در فشان در بیانش جاری

گردیده در افواه و السنه عرفا و اسلاف علمای کاملین مذکور و مشهور گشته و همگی متفق

اللفظ بوده و قصد ز [illegible] لعبه هزار مرحله دور [illegible]

هر که تتبع معارف و تنوع آن خوارق بحار نامتناهیه الدرر را نموده و لبه

طریق حضرت و زبان کار پیرا بوده چگونه ز چنین است که طالبان حق و یقین

بمحض ظن و تخمین که در فلاز[illegible] معرفت ربانی کاشته اند برقسم که میسر شد

[illegible] و خوشه از اینها خرمن آن برداشته اند الکه بعد از

ملاحظه امورات ثلثه سابقه یعنی خوان دین و اخلاص اعتقاد فاسده با طرو اقوال

نبی با و مساوات فاضله و احکام و قواعد بنیان شریعت و احکام [illegible] و ضوابط

طریقت و برتری معارف درجات حقیقت [illegible] خاصان بارگاه جلال

و جمال خداوند متعال را که همواره از اعلام معرفت اسرار صمدیه و معالم فطره چشیده

و بمقام علمای ربانی و حکمای حقانی رسیده تدبیر را از تمرد و تیر و لب [illegible]

از [illegible] قشور فرو لب اختیار زاده و ابواب معارف حقه را بر روی دل

گشاده اند باندک تدقیق بحقیقه و [illegible] حقیقه ان می برند و ان لی

حمال

چندان احتیاج [illegible] بملاحظه معجزات و خوارق عادات نیست [illegible]

عامه عوام که امتیاز فیمابین ناقص و تمام نمیتوانند داد و بمفتاح تفکر و تدبر

و تحقیق و تدقیق باب حقیقه را نمی توانند گشاد البته ایشان را لازم و واجب است

که بعد از این سه ملاحظه به معجزات آن نبی را نیز کنند تا آنکه بر ایشان ثابت

و محقق شود که باطن فیض مواطن آن حضرت مانند ظاهر پاک و مطهر و آیینه قلبش از زنگ

معایب موانع نبوت مکدر نیست و مبانی الحق بر ضد عمرو تنددیر [illegible]

یا ان نبی در قید حیات است یا نه و علی ای تقدیر یا معجزه وی موجود و مستمر است یا نه

پس از نظار احتیاج روح بخواهد بود الکه نبی موجود و معجزه وی مشهور است محقق نیست

که در ان هنگام مستقدم حقیه و صدق وی از برای منصفین و طالبان حق در

کمال سهولت است باینمعنی که بعد از ادعای ظهور مرتبه نبوت را بر طبق ادعا

اظهار امری که خارق عادت کل افراد ناس [illegible]

و عادت [illegible]

غیر خرق عادت [illegible] بعد از اظهار و تحدی ظاهر شود که ان نبی

مامور از جانب خدا است زیرا که اگر ان نبی خارق عادت معجزه با شد

لازم می آید اغرا بجهل و واداشتن مردم را بر ضلالت و غوایت با انکه

نبود و

ایشان را قصدی بجز سلوک سبیل هدایت چیزی دیگر نباشد الکه نبی

موجود و معجزه معدوم باشد باینمعنی که در وقتیکه حکمت الهیه اقتضا فرموده اظهار

معجزه نموده و الان که ان شخص طالب در صدد تحقیق حقیه و صدق نبی بر آمده

ان معجزه سابق برین بمنصه ظهور آمده لعبه مانند ناقه صالح مثلا که اثرا گشته

بلا شبهه بعد از پی کردن ان هر گاه شخصی در صدد تحقیق بر آمده که از راه نقل

ممکن بود علم باصدار ناقه دیگر بر حضرت صالح لزومی نداشت که خارق عادة

مجددی بجهة هدایت او اصدار فرماید بلکه بر وی لازم بود که رجوع با خبار مخبرین

و نقل ناقلین نماید مگر آنکه حضرت صالح تفضلا اظهار خارق عادت فرماید

الکه نبی معدوم و معجزه مفقود باشد باینمعنی که معجزات وی از قبیل اعمال و فنون و غیره

بوده که اختصاص با وجود وی و لوازم حیات ان نبی داشته و حیات فانیه را

وداع نموده بجوار رحمت الهی رفته و بدیهی است که عقل ادراک ان نبی را و ...

رجوع بنقل استدلال در ادراک بودن شخص معین که مطلق او را ندیده و اوصاف

و صدق او را از احدی نشنیده بنحو مطلق لازم است اتباع کیفیت و مع ذلک

معروض است که ملاحظه جهات حسن و قبح دین و آیین و لوازم ملت

و کیش وی بشود و از هیچ راه عیب و نقص که منافی ادعای نبوت و حقیقه ان

باشد

باشد منظور نیامده و علاوه بران جمع کثیر و جم غفیر از افراد ناس که ایشان را

مطلقا شعوری غرضی و مرضی و ملاحظه تعصبی و اسباب تخالفی و بالجمله صوارفی

که مانع جو[illegible] نیست در اینصورت بلا شبهه باید رجوع بنقل ناقلین و اخبار

مخبرین نماید و آن را نیز چند شرط است الکه ملاحظه کند که عدد ناقلین

معجزات در جمیع طبقات بدان حد رسیده که عقل سلیم جزم نماید با متناع

اتفاق این قدر از ناس بر تواطو بر کذب ملاحظه نماید که ناقلین از

چه جوره اشخاصند از جنود علمای عامل و فضلای کامل و علمای عادل میباشند

و فرق میان معجزه و سحر و شعبده مشکل میتوانند کرد یا نه چه بسیار اتفاق افتاده

که شخص مزوری بپاره سخنان لاطایل یا بحیل و تدابیر باطله جمعی احمقان جاهل را

بدور دایره خود جمع نموده و ان مرده مردوده نیز از وی کراماتی چند نقل

میکنند که بعد از تحقیق معلوم میشود که مطلقا اصلی نداشته امر را بر ایشان مشتبه

نموده الکه ملاحظه مدارج معارف و شناخت او را نسبت بذات و صفات

و افعال خداوند متعال کند که درچه پایه از معرفت است و معیار شریعت وی را

بسنجد که موجب استکمال نفس و وصول بمنتهای درجه قرب الهی هست یا نه

الکه بدقت ملاحظه نماید که دو خشت آن نبی و کنه الک تابعان وی معروف

تحصیل اجرت یا غرض دنیاوی و کسب حطام و شهوات نفس است
اگر ملاحظه کند که آن نبی در ادعای ... بجزم و یقین یا بگمان
ظن و تخمین تصدیق آن را مینماید چه اهل حق ... از مرحله گمان و شک عبور
نموده بصد هزار مرحله از آن دور شده‌اند بلی اهل باطل خود را بپای شبهات و مغالطات
و خطابات که مفید شک و گمان است ... در تیه ضلالت حیران داشته‌اند مانند اهل
سنت از فرق اسلام بدقت که چه حظ میکنی جزم بحقیت مطلب خود ندارند و همیشه
در هر مطلب بظن و تخمین سخن میرانند و در این صورت بر خبیر و بصیر معلوم است که ایشان را
در اثبات مطلب دلیل و برهانی نیست زیرا که دلیل منتج یقین است نه تخمین ...
مارتن نصرانی انگلیسی دو شرط دیگر نموده یکی آنکه باید معجزات آن نبی در کتاب خود یا
با معاصر حیاتش نوشته شده باشد و در ایام حیاتش مشهور و متواتر گردد و دلیل عقلی یا نقلی
بر این شرط نیست بلکه خلافش ظاهر است چه بسیاری از انبیا بوده‌اند که مطلق کتاب
نداشته و معاصرانش هم ننوشتند بلی باید علم بصدور معجزه از آن نبی بهم رسد بهر نحو
که برسد خوب است ...
آنکه در شریعت او آزادی باشد یعنی منصفین را اختیاری باشد که هر گاه عیبی در دعوی و معجزات
وی بینند توانند اظهار نمود و این در شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیست زیرا

که هر گاه

تابعین آن نبی در متابعت وی ۹

و ترک آداب ۹

که هر گاه شکی در صدق نبوت آن پیغمبر یا خارق عادتی از آن حاصل شود و اراده اظهار
نماید بجهت اظهار او را تکفیر میکنند و ملاقات او را غیر جایز و زنان او را بر وی حرام
حرام میدانند و این باعث میشود که اگر بالفرض خارق عادتی صادر شده
باشد یا عیبی در او باشد نتوانند اظهار نمود جواب گوییم که این شرط عقلاً نیست
همچنانکه گفتیم باید نبی موصوف باوصاف مستحسنه و اخلاق حسنه و صاحب شریعت
قویمه و طریقت مستقیمه باشد کافی است و عجب بالاتر از اینکه مردم را از اظهار
کلمه حق منع نمایند نیست اگر سخن شک کننده راست باشد و ملاحظه جانب را نموده
یا از طرق دیگر بر او محقق شده دیگر شک معنی ندارد بلکه بر یقین به بطلان نبوت
و شریعت او است و اگر بر وی ثابت و محقق نشود بلکه شک در صدور
معجزه و صدق دعوای نبوت نموده و بمحض همین شک حکم بکفر او مینمایند و او را
مورد نفرین است آنگاه گوییم که این سخن از افترات مخالفت نظر در شریعت
و هیچ عاقلی مردم را مجبور بر آنچه مرجوح ... است که نبی بداند نکرده بلکه ...
جابر و ظالم صاحب اقتدار خلق را در این باب مختار کرده‌اند بلکه گفته که اعتقاد
سجده لله ما کنید و پرستش غائبانه اما این طریقه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام
میگویند که نبوت محمد صلی الله علیه و آله بالاتر از آن است که کسی شک در آن

کند هر کس اظهار این سخن نماید یا تتبع ... از آن راه متضرر است ...
و حقیقت نبوت بر او معلوم شده و عمداً انکار مینماید ... کافر است
و شک در بدو امر کند تتبع ... ضرر ندارد لا یکلف الله نفساً الا وسعها و بعد از تقدیم
مقدمات و تمهید ممهدات بر آنکه مجموع امورات و شرایط سابقه و تمامی در محمد صلی الله
علیه و آله ... موجود بل زیاده از آن است که در حیز
تحریر تواند گنجید انشاءالله ... عشری از اعشار و یکی از هزاران آن در ضمن

فصل بیان مینماییم در ذکر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن

برگزیده جبار بدانکه مخفی نیست در میان حکما بلکه بر هیچ عاقلی اشکالی در این
که استکمال نفس انسانی بحکمت علمیه و عملیه است و حکمت علمیه عبارت از تحصیل معرفت
حقایق موجودات است علی ما هی علیه فی الواقع و نفس الامر بقدر طاقت و توانایی بشری
و حکمت عملیه اتصاف او است باوصاف حسنه و اخلاق مستحسنه بعد از علم بکیفیت اتصاف
بتفصیلی که در کتب حکمیه خلقیه مسطور است و بر احدی پوشیده و پنهان نیست که بالمعرفت
قرآن بلند تر از آن است که اساس آن را بمیزان وهم و قیاس توان سنجید و ...
آن برتر از آنکه در معیار بیان توان سنجید مجموع معارف ... متقدمین و متأخرین
حکما و تمامی ... صعودی و نزولی ...
تر از آن معارف نیست چه جای رسیده اما در حکمت عملیه ... با قطع نظر از ... مشهوره
و جواهر ... و احادیث ماثوره که هر یک مشتمل و محتوی بر اخبارات ...
و افزون مطالبی که احدی از انبیای سلف به پیرامون بابی از ابواب آن ... تا اسم معارف

و ابن ... کمال در آن مرتب
بارگاه جلال و جمال الهی
...

واضح است در نزد ما موجه و ضروری است الدوام علمای ... سایر فرق از آن متأمل و ناظر
بوده و میباشند و بر نکرهای گذشته آنچه ممکن ایشان بوده افزوده‌اند مع ذلک
عشری از اعشار و یکی از هزار آنچه در ضمن یک سوره بلکه یک آیه از قرآن مندرج است
بیان ننموده‌اند ... دسته گروه که در طریق اسلام بهم رسیده و بحکم قرآن کلام
خدا میدانند هر یک از برای هر آیه معنی میکنند که مناسب مذهب ایشان است ...
در تحقیق حق ... عقل سلیم مضطرب و پریشان است نزد صرف الفاظ منضمه
بالنظیرش ... و نزد تفصیل انحاء ... بیانات ... میزان حقی
سنجیده ... معارف علمیه و ... ممکن الحصول
حقایق غیبیه ... غیر متوقع الوصول ... کلماتش با قصور رتبه فصاحت و ...
عبارتش باعلی درجه بلاغت فصحای عرب ... با سلیقه سلیمه خوش حالی ...
بخاطر ... ادراک مستقیم ... لطف داشت

از اهل اسلام ۹

و معانی ... الفاظ ۹

حاصل که بیگانگان از کلام فضائل میدانند و دوست گواه عدل او است و از
افضلیت او بیگانه اما تنها میخوانند دشمن شاهد فضل او است چه اعادی اگر
اعتقادی بنبوت و مستعداد اوست از اتیان بمثل آن هم باستعداد و از غیر بود دانسته
در آن از منه ~~متطاول بعضی از بلغاء به مقابله قرآن پرداختند~~ البته
علم فصاحت را در میدان بلاغت برافراشتند و این ننگ را بر ننگ
از سرخود برچیده شتند و اکنون به مقالات حاضر نمیشوند در همه این از منه متطاوله
مبادرت به تقابل جزئی مبادله نمیخوردند ~~در معارضه حکم~~ ...
فصاحت ختم او نیست جوامع الکلم را و از نتایج او اعلا صدق و صواب
کریم لا از طلب ولا یابس الا فی کتاب مبین و در خلق کریم ~~بیحد~~ کتاب
انک لعلی خلق عظیم گشته و در شفقت بر امت ~~خطاب~~ لا تذهب
واغبار رسالت بعتاب ولعلک باخع نفسک ولا تذهب نفسک علیهم
حسرات معاتب از کثرت سخاوت و قلت مبالات بمنصب خشیه دوب
باد و ولا تبسطها کل البسط گشته و در اجتناب از کذب و احتراز
از قبیح بیگانه و در اقتفاء اخبار از اعتقاد بغیر بیگانه و دندان طمع را یکباره
شکسته و آن گوهر پاک بر روی خاک هوا و انشسته آیینه دنیا طلبان را

از انک نموده

ازرنگ مذمت مکدر گرداند و حب دنیا را رأس کل خطیئه مقرر ساخت
بالجمله وجه همتش مقصور آخرت و از حطام دنیویه در غایت منافرت بود و در
شجاعت در حالت شدت حروب و عدت علو و ضعف اتباع و قلت
ایادی بل در هنگام غلبه دشمن و فرار اصحاب قرار توکل و ثباتش بجناب رب الارباب
بود مطلقا از وی استشعار خوفی یا استظهار بیاسی و اظهار عجزی و ظهور هراسی
ظاهر گشت و همیشه کریمه حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین والا تنصروه فقد
نصره الله بقوت بازوی اعتماد خداوندی پشت خصم را شکست و در عفت نظر از انجم
نجوی دوخت زنار شهوت را بنور عصمت و پاکدامنی سوخت و حرمت نظر محرم را
از ذکور و اناث جز از شریعه خود ساخت خلاصه کلام ائمه اعتقاد اهل
کمال النفس منحصر به قوت علمیه و عملیه است و استکمال علیه تعلقات و عجزه
و تعلقات ... و تمامی در انجناب بی شایبه ارتیاب در غایت و از حیز استطاعت
بشری بیرون و از پایه امکان افزون بود و آنچه از وی بالنقل متظافر و متواتر
ماثور گشته فوق طاقت و خرق عادات است و تمامی اهل اسلام را اعتقاد آنکه هر
وجود و نمود روحی و جسمی و اعمال و فعول داشت و حرکات و خواب و بیداری
و خوردن و خفتن و سکوت و تکلم و خنده و تبسم و ادراک حواس آنحضرت ...

از خیط و هم و قیاس بیرون و اکثر بقوت قدسیه را شد و خرق عادت انسانیه است
از معارج روحانیه معارفش را از بلندی و برتری پایه نبود و در مدارج جسمانیه بدن
مبارکش سایه نداشت و وقت خواب آنچه می گفتند می شنید و در حین بیداری پس را
از پیش میدید ... را ظاهر میکرد و نشنیده غیب را میگفت افعالش عبادات اعمالش
محض اطاعت او سبحانه بود الحاصل از جهت حسن حسب در صفات علیه آن و در سیادت
علیه این و اما در نسب برنسابه و عمره این فن ظاهر و مبرهن است که از خانواده عزت
و رفعت و از خاندان مکرمت و فتوت بود و نسب شریفش بحضرت خلیل پیوسته
و در بوستان نسبتش خار ذلتی رسته آبا و اجدادش ... بزرگی حسب و ترحم بی
موصوف و در جمیع طبقات در میان کل عرب معروف بهم ابا و کرامی اخلاف و اوده و اسنه
جمهور مشهور و در کتب سیر و تواریخ مذکور است مجملا ذات رفیع الصفاتش بجمیع
خصال حمیده محلی و از تمامی اخلاق رذیله مخلی بود و بر لبیب صادق حقایق و طبیب
حاذق ربانی ظاهر و پیدا است که اجتماع ان صفات حسنه و نسبیه بقدری که خلق
فصد و اند جز در خاتم انبیا و سید اصفیا صورت امکان نپذیرد بلکه هر کس را
اندک فهمی باشد و از خیالات و همی بگذرد و تتبع احوال و تفحص افعالش را نماید البته
جزم کند که اینگونه علم و عمل فوق قوت انسانی عظام و معراج مرسل ... و از هر یک

از ارباب زرک اولیای عظیم که منافی عبودیت و خصوصیت بمولی کریم است ...
آن ... و آن سرور با آنکه بارش بیشتر بود کارش بیشتر افتاد
والحق مبنای معرفت و بنای خدمت در جا نهاده که بالا از آنجا سری نتوان برد آن را
پایای داخل بمود این بود آنچه در حوزه حوصله فهم مردم بود و اما آن جزئی که خود در باره
خود گفته ضم حق بان و ... بتصدیق انما انا بشر مثلکم و علا ... اکتفا
نمودند و بقول قول انا سید ولد آدم ولا فخر مفتون شده نیز و فی الواقع آنچه ملحوظ
گردید منظور افتاد ... را جهت ... و با معرفت تقدم بسبقت و توهم
نقص جزئی دیگر بنظر نیاید خداوند را هدایت فرماید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
وافوض امری الی الله ولا حول ولا قوة الا بالله ای عزیز چون اختلاف مذاهب و ملل ...
اهل تمیز را البته تحقیق تام لازم و ضرورت است باطل اگر چه بسیار است اما حق ...
پس بنیان معارف پیشینیان را بدست آرد و بنیان عرفان آن جناب را ملاحظه نماید ...
فرو رود تا گوهر معرفتی حاصل کنی حق را از باطل امتیاز دهی و تقلید ... تقلید عمرو و زید
با همواران طریق زرق و شید حق را در پرده کنند و حسن را قبیح و باطل را صحیح سازند
و همواره رفتار علمای عامل و صلحای عادل در سوالف ایام و سوابق روزگار ...
گوی سعادت ایمان را از این میدان ربوده اند مع آنچه شرط بلاغت با تو میگویم

توخواه از سخنم پند گیر خواه ملال و اما شرط عمل اخلاص او که در تتبع احوال انبیا بیش و پیش
از سابقین و لاحقین ما اول و هو نعم المولی و نعم المعین بیان و اظهار بیش کرده شد که
تکالیف شاقه بجناب معرفت و عبودیت رب الارباب نموده او بیش از مردمان عاجل
و طالبان معاش که مطلقا در بند دینی و ایمان نیستند و همه همتشان مصروف
تحصیل زخارف دنیوی است از ساحت بار معدلت مدارش بجوئی دور
افکنده که عاقل هوشمند را در آن تاملی که این مجوره اشخاص به پیرامون ذات
و تسلی رسالتش توانند گردید چه آنحضرت در بدو بعثت زری و روزی نداشت
و احدی را با وی امیدی بود نه از وی بهر بالا که هم تکالیف شاقه کمال مراقبه در جوی
نیت با ایشان میفرمود که فاعبدوا الله مخلصا له عبادتی که میکنید باید خالص باشد
یعنی محض رضای باری و امتثال و فرمان برداری باشد بقصدی و غرضی که متعلق به دنیا
باشد مشوب نگردد و بدرا از آن همه خدمات از صوم و صلوة و خمس و زکوة و ...
... که عامه عباد را در آن شوقی نیست بلکه کمال مضایقه دارند مشوبات اخروی بیاترک
دنیا را وظیفه مقرر ساخته بارها مانند صلوة مواجب نهاد که اخراجات
یومیه و گذران معیشت وی را نیز ایشان متحمل شدند و بغیر از خدمت جناب
باری توقع درهم و دینار از وی نه نموده بودند چه ما فذلت و خصائل صحابه هو
مما ذلک ۹

زیاده از دم

زیاده گردید و متابعت و پیروی او بیشتر کردند و زهد و ورع و اعراض از دنیا
و همه همتشان شد و کشته شدن در راه خدا را بر حیات دنیوی ترجیح دادند
چنانکه به سندهای معتبره و مستفیضه منقول است که در جنگ بدر هفتاد نفر یهود
اسیر گرفتار آمدند آن سرور حکم بقتل ایشان کرد صحابه بعد عرض استرفدای
و فرو خلاص ایشان را نمودند و فرمودند که این عمل را عوضی خواهد بود که شما را در وقتی
دیگر بجای عدد شهید نمایند چنانکه لسبع اصفاتی لشهادت دادند و اسیر را
نکشته و معروض داشته که ایشان ما همه را شیم و حال صرف معیشت خود مینمائیم و در استقبال
شرف شهادت سرافراز خواهیم گشت و در تتبع و تحقیق که بعضی از ایشان بمقامی
رسیده بودند که با وجود عرض تخته در راه آن سرور بذل ... عمل
نموده بودند محقق باید تامل است که این قسم از خدمت هم اختصاص به جواهر آنحضرت
داشت ایچو بود که خلفاء ثلثه را از خدمت و طاعت بذل مال و جان معاف
داشته و سایر مردم التکلیف بجهاد با کبیری دیگر نمایند بلکه در هنگام کیرودار صلی الله علیه و آله
مشغول کار دیگر گشته و ... قتل و قتال می نمودند و عجز و زاری آنحضرت
مبادرت بجدال و جان فشاندند در راه آن برگزیده چنین سپردند و مدلول
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ... ایشان طاعت خدا

چنانکه بعضی از ... بر ایشان ۹

پیدا شده و آنچه مذکور شد محض ادعا نیست زیرا که هر عاقلی بچشم انصاف بخرد اینگونه بنحو ان ابیت
که ممکن تتبع نماید و اگر منصف باشد بعد از تتبع کتب یا محقق خواهد شد و بعد از تحقیق
التحقیق میشود که بعد از انکه ثابت گردد که غرض محض مشوبات با نقاضای الهیه
بوده باشد و مقصود تحصیل زخارف دنیویه نبوده معدوم است که آن جناب
پیغمبر برانگیخته اند و متابعت ایشان هم از اغراض فاسده بوده و در این صورت
بحسب احتمال عقل از هر قسم نخواهد بود بلکه آنجناب فی الواقع پیغمبر خدا هم
و التصدیق تا بحال حقیر بتحقیق مطابق حق و موافق نفس الامر بوده پس هم اخذ امر
بر ایشان منتسبه شده بعد کمال اینمعنی فی الحقیقه نیز لازم اند متابعت طریق اطاعت را
در گردن نهاده هستند که آنجه مرقوم نموده اند احتمال ثانی بعد از ملاحظه مراتب
معرفت و صدق تمییز و کثرت عارفین سابقین دینیه اعتقادات یقینیه
و اعتقاد بخدا و اعتقاد بروز جزا و فرق میان سحر و معجزه و ادراک صفات خاصه
انبیا و کمالات عامه اولیا و اینکه هر پیغمبری را چندین معجزه از قسم اخوارق
عادات بوده البته در حیز انعدام است چه در بدو بعثت تا روز وفات آن
و تسلیمات معیار شریعت و طریقت ایشان قرآن بوده و ملاحظه کن که مطلع
بر معارف قرآنی را احتمال اشتباهات و اینگونه التباسات از عدم فرق ما بین سحر و معجزه

سحر

و غیر نبی یا امتیاز میان سحر و شعبده یا نشناختن انسان کامل از ناقص واقع میشود نه
زیرا که تمام قرآن مملو است از آنکه نبی باید صاحب معجزات ظاهره و بینات باهره
باشد و تفصیل احوال انبیاء سلف را بیان کرده که هر یک از ایشان را چندان معجزه بود
و با ثبت تکلیف متابعت نه نمودند الا بعد از ملاحظه معجزات و هر یک
از ایشان را چندین معجزه بوده که هیچ یک از آنها در قوه غیر نبی نیست مانند
معجزه موسی که یکی از آنها اژدها شدن عصا بود و کذلک معجزات عیسی که یکی
از آنها احیای اموات است و همچنین بدیهی است وضع قرآن از برای شرح احوال
انسان و تفصیل مراتب کمال و نقصان اوست که انسان کامل کیست و علامتش
چیست در بسیار اوقات ... صحابه او در بسیار اوقات جز ... تعلیم
تعلیم قرآن و معارف آنچیزی دیگر نبود و در صورت تقلید ... صحابه او در معارف
ربانی و احکام قرآن و کمالات نفسانی بدرجه رسیدند که ... گردیدند
که علما و عرفا و صلحا و عباد و زهاد و متقدمین و متاخرین از اهل اسلام مقر و معترفند
که درجه معرفت و ترقی در مرتبه کمال ... دین اسلام سعادت
فرجام آنحضرت بنحوی استکمال یافت که در اینمدت متطاوله هر کس هر قدر سعی
نمود بدرجه کبار صحابه نرسید که بمرتبه متوسطین از ایشان مانند سلمان و ابوذر

حق ۹

ومعتقد دعمار و حمزه و جعفر و ادریس حجروم است چون اله بحق جانشینی هم نزیر و آل و ایام دانسته
دلیرم صحابه و جناب ولدیت مآب حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
والسلام است که بعیت فضل و کمالش عالم کبیر بعد از همه اصرار اهل الکفار بر حقانی
محامدش آنچه بر جانب است بیرون از حیز تحریر است مخالف و مؤالف بر جلالت
قدرش معترف عوام و خواص بر رسالت صدرش مقر معصوم لا یزال و مطرا از
خلل با وصاف حمیده موصوف با خلق مرضیه معروف متخلق با خلق
ربانیه جامع جمیع کمالات انسانیه چنان در نظام جلال و اشباع جمعی کثیر طعمه
تیغ آتش بارش شده بر جمیع غفیر علما او در صدد الکفار شر بر آمدند و هما کمین در
جفا و خفتن کمال او و صحت دل تر رجلالش کوشیدند و پرده ها بر روی محامد خصائلش
پوشیدند با وجود این دوست و دشمن زیاده بر این سخن چیزی درباره او گفتند غیر علم
او را خدا گفت قالی حلیفه را گم شیعه بنده خاص خدا و خلیفه بلا فصل پیغمبر و اهل
دیگر احدی سخن سوای این سه قول درباره او گفته و در این عرض هزار و دویست سال
که از هجرت مجهولیت آبه صلوت آله علیه مبدا طیبه میگیرند در هر عصر از اعصار و در هر مهری
از امصار هزاران هزار قائلین این سه قول در ولایت اسلام موجود بوده
و هستند و معجزات بسیار و خوارق عادات بیشمار از برای او نقل میکنند

وعلمای سلام آنچه از
معارف گفتگو میکنند
و تحقیق مینمایند مبنی
بر احادیث و اخبار است
که از صحابه از آنحضرت
و اوصیای طاهره او که
ائمه روایت کرده اند با
وجود این دیگر چگونه احتمال
میرود که امر بر صحابه مشتبه
شده باشد نفهمیده و ندانسته
او را پیغمبر خدا قرار داده
یکی از آن صحابه هم

در هر باب

در هر ملک از روی سرزمین هویدا و در هر ملکی از وی نشان ظاهر جلالت و بلکه اسامی
و نام گرامیش موسوم و بر هر کسی ظاهر و معلوم است که مجلد ظهور صفات حمیده و خلق
مرضیه اش زیاده از انبیای سلف و ناقلین معجزات و خوارق عادات بیشتر از خلف
و مع ذلک طرق اطاعت محمد صلی الله علیه و آله را بر گردن انداخته و اخر درگاه
چرند لمره بر دخت عبودیت او را سرمایه فیض ربوبیت ساخته و از هیچ معجزی
الغدر معجزه و خوارق عادات و صفات حمیده و سمات کرامت نقل شده چگونه
است که بر منکر ثبوت آن انبیا ثابت شده و از محمد صلی الله علیه و آله نشده
و حال آنکه خلیفه حضرت منحصر بعین جناب امیرالمومنین علیه السلام است یازده
نفر دیگر مدد آیند عقب او در عقب از اولاد و احفاد طیبه طاهره که همگی صاحب آیات
باهره و معجزات ظاهره بوده اند و هر یک از ائمه شیعه ائمه معصومین اثنا عشر متقی پرهیز کار و عالمان عدالت
دثار مانند عباد و غشه و ادعای دار اربعه و زهاد و ثمانیه کم در هر دوره در عالم علم افراشته
بود تمامی حافظ شریعت و سالک طریقت تارک دنیا طالب عقبی با آنکه جمعی از پادشاهان قتل کردند
جبار که صاحب شوکت و اقتدار بودند از قبیل خلفای بنی امیه و بنی عباس در استیصال
امر ایشان و مشتبه کردن بر مردم در اختصاص خلافت با آن ائمه اخیار لوازم سعی
بغایت اهتمام کردند و جمعی کثیر از صحابه چگونه این ایشان را گشته و ذلیل نمودند

الحاصل

و ما اتاکم به و ما و هب الله امامت
بتفصیل الخ اهم تر

آنها را صاحب عزت و اعتبار گردانیدند و مال بسیار دادند تا آنکه مجتهدین تعدد و سعی در
استخفاف امر آن بزرگواران کردند و تجلیل و تدابیر هر یک را ابو غی شد بیشتر با وجه
این احدی از شیعیان پاک اعتقاد دست از دامان امامان و شیوایان حق بر نداشته
و بدقت تمام و سعی لا کلام حفظ شریعت و احکام حقیقت و طریقت آنها را کرده
و معجزات و خوارق عادات آنها را بمردم رسانیدند و بجز کر معجزات محمد صلی الله علیه و آله
ضبط از آنها را نیز در کتب معتبره ثبت نمودند ~~و از طرق اهل نقل و اخبار~~
~~نیز~~ یا آنها نبود زیرا که در عصر ایشان طریقه دین و ایمان
و معرفت احوال پیشوایان دار او صاف هادیان راه که در مجلس و محافل گفتگو
می نمودند بر حد ضرورت و بداهت رسیده بود زیرا که سلاطین بنی امیه و بنی العباس
بجهت آنکه بر خلاف حق غاصب امر خلافت بودند جمعی از علمای دین دنیا طلب را
تربیت کردند و دعوت و اعتبار دادند دقیقه ای در خطط تلبیس بر تحقیقات ایشان بر امر
ساختند که آن علما هم در اخفای امر ائمه هدی را ضایع و دکان فضیلت در بازار بیعت
مقابل آن بزرگواران باز نمایند لهذا آن ایام دنیا طلبان از متابعت شیعیان ایشان
در گیر و دار بودند و نقلهای بسیار مجتهدان بسیار در خصوص وجوب حجت خدا در تمام
از زمان و لزوم خلیفه معصوم در روی زمین می داشتند و صفات چند از لزوم عصمت

و مطلق توهم اشتباهی
ورای التباس و در ایشان

عقلا و برایشان هم

دو جواب معرفت بسیار ابدا معاذ بدون تعلیم معلم و استاد و روزیه
و عدم خطا در احکام و بالجمله آنچه بیش از صفات حمیده واجب شد کار است
شیعه در نائب و خلیفه پیغمبر لازم میدانند و در مقابل ایشان اهل سنت و جماعت
اینها در کار نمیدانند بدین جهت دائم الاوقات با یکدیگر در مجالس و محافل در هر
مطلب و مسائل در خصوص لزوم این قسم از جهت حرفها میزدند دیگر امر از آن
گذشته بود که کسی توهم کند که ممکن باشد که امر بر ایشان مشتبه شده و نفهمیده باشند
که بر این قسم قسم از اشخاص یا چه صفتی باید خصائص داشته باشند بلکه بر تتبع ظاهر است
که علمای مخالفین بسعایت سلاطین سعیها در اضمحلال طریقه و آیین شیعه بر وضعی که
~~امکان داشت~~ ~~مینمودند~~ ~~اگر چه~~ ~~ضعف~~ ~~آنچه از ظلم~~
بعضی از آنکه علوم و آیین و اخبار را از جانب خدا میدانیم و خطا در احکام ما نیست
و از جمیع معاصی معصومیم و هر که حال و مستقبل را بر او ان تفاوت میدانیم و بر سبب
فضل و صاحب الطاف خاص است که در عصر هیچ پادشاهان کسی که دشمن جان
ایشان بودند و هیچ علمای دین مانند احمد حنبل و مالک و ابو حنیفه و شافعی و غیر ذلک
مخالف و معاند این ادعا را کرده نشنیدند مجال و بحث و عده و تدبیر امر را از پیش بردن
امکان ندارد و مستقیم ظاهر است که خلاف در مجلس عظیم عنیز شده به شهوی

و شیعه در مقابل ایشان
در دشمنی بعیوازاین چیزی
در این سلاطین که خلفا
... و ایشان
امام و خلیفه است
این صفات ...

بسیار مشکل از ایشان پرسیدند و چه شعبده بازیها را باان بزرگواران درانداختند
الحمد لله والمنه از آنجا که حجت خدا باید غالب باشد همگی آنها مغلوب و مذلل و مخذول
و منکوب گردانیدند و دلایل ممکنه ظاهر حقیت آنها بر تمام خلق آشکار گشت
و شیعیان پوشیده و پنهان احادیث ایشان را ضبط و وقایع اتفاقیه آنها را
ثبت نمودند بنحوی که دیگر هیچ صاحب انصاف را جای شبهه نماند و حقیت و
امامت آن بزرگواران بر عالم ظاهر و هویدا گشته و علمای اهل سنت را جرأت مجادله
با عوام شیعه نیست و هر وقت که اتفاق افتاده البته شیعه فایق آمده و کتابها
در همین بار نظر فاین نوشته و صورت مجادله و حجت ائمه طاهرین و علما و صورت
مجالس و زمان و مکان همه را تماماً ضبط و ثبت نموده و انتظار معجزات ایشان
کالشمس فی رابعة النهار بی‌کار و هویداست و ...
اثبات ... ذکر ... حاصل کلام ... اگر توهم ...
در بد و بعثت معجزه ... در این مواضع ... و یقین ...
و احتمال ضعف ... از منکر در این مقام ... دیگر توقع
انصاف است چه حق در همه مواضع ظاهر تر است اگر آینه صاف است با آنکه بسیار
مردمان عالم و فاضل و کامل بوده‌اند اگر مقصود محض دین داری و خداپرستی بوده

این هم صرا کا

ضرر کاری دنیوی را لابی امر و وقت مستحیل بخواهند شد پس تحقیق و تفحص است که حقیقت
نبوت محمد صلی الله علیه و آله که خلافت و امامت این خاندان است بر ایشان
به حد وضوح و ظهور رسیده و بعضی مراعات امر دنیا نموده انتشار نشده که ذلت
از عقب بردارند سود دنیا را بر ثواب آخرت سودا نموده‌اند و کوی سعادت و نیک
بختی را از کف داده‌اند و از قطع نظر از معجزات خاتم النبیین و اوصیای طاهرین او صلوات الله
علیهم اجمعین هر متتبع ظاهر است که بسیار کرامات و خوارق عادات از خدمتکاران
و نوکران و غلامان و کنیزان محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای طاهره او بل از علمای
تابعین که بعد از وفات و ارتحال آن جناب و ائمه طاهرین علیهم السلام بظهور
رسیده که کتب بسیاری از آنها ساخته‌اند و رساله‌ها پرداخته‌اند و هزاران هزار از علمای
عالی مقدار که بحسن متابعت شریعت و طریقت او بمقام فنا فی الله و بقا بالله
که مخصوص خاصان بزم حضور خداوندی است متمکن و مستقر شده‌اند از کرامات
و خوارق عادات انقدر از ایشان در کتب بسیار معتبره ثبت نموده‌اند که ما فوق
آن متصور نیست و جمیع خوارق عادات انقدر که از همه انبیای بنی اسرائیل
صادر شده از احیای موتی و شفای مرض و خلع ابدان و عروج در سماوات
و طی الارض ... از اینها نیز بسیار از چندین هزار نفر نوشته‌اند و حقیر را

و بمجموع اطلاع از طریقه اهل ادیان و کتابهای این دو ملت یهود و نصاری
پیدا شد در هیچ آیینی هیچ معجزه و کرامات از برای انبیا و اوصیا و اولیای آنها
نقل ننموده‌اند علاوه بر این که اغلب نقلهای سایر مذاهب محض حرف است
که از خارج نقل میکنند و اهل اسلام همه معجزات پیغمبر و اوصیا و اولیا را در کتابها
ضبط کرده‌اند و جمیع اسامی رجال را که این اخبار را نقل نموده‌اند تا آن شخصی
که شهادت بمشاهده داده است با طول و بسط در کتب رجال بسیار ضبط کرده‌اند
و آن را علمی علیحده کرده‌اند و مسمی بعلم معرفت رجال نموده‌اند و تمام آن راویان
ناقلین را بمشهوری و صفات جلیله را از حیثیت عقیده و سنت و رفتار و کردار
و صدق و امانت و زهد و ورع و دیانت همه را ثبت کرده‌اند
و احادیث متواتره و غیر متواتره و اخبار صحیحه را از غیر صحیحه ممتاز ساخته‌اند
و بنای عمل خود را در اصول و عقاید بر متواتر و یا صحیحه مشهوره معتبره متفق الوقوع
نهاده‌اند و باین احتیاط در هیچ آیین و ملتی نیست منکر صاحب انصاف
اگر تتبع این دین را نموده هر آینه طریقه ایشان را بحزم و قوم مضبوط ...
تقصیر کرده و اگر تعقل عقل و منع ذهن حکم میفرماید که اینها همه دروغ محض است
راه کذب را بجا معلوم کنند چرا که منکر نیز قائل به نبوت موسی و عیسی علیهما السلام

والحسن

و همچنین پیغمبران سلف است از چه راه و از کدام طریق بجز رجوع باخبار مخبرین و نقل ناقلین
علم بصدق نبوت آنها هم رسانیده و چه راه صدق و التصدیق در مخبرین و نقلهای ایشان
است که در طریق نقله معجزات محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای او نیست هنری مارتن
انگلیسی در رساله خود نقل کرده که ناقلین معجزات عیسی منحصر است بچهار نفر حواری
که در تاریخ خود نوشته‌اند و شهادت داده‌اند که بچشم خود معجزات عیسی را
مشاهده نمودیم و آن چهار تاریخ در نزد ما الکل موجود و متواتر است پس ای صاحب
انصاف نقله معجزات محمد صلی الله علیه و آله عدد از چهار نفر هم بیشتر و حال آنکه خبر متواتر
چنانکه دانستی باید در جمیع طبقات آن کثرت و عددی نقله بقدری باشند که عقل
سلیم قطع نماید با تسامح و تواطی ایشان بر کذب لکن کیم که نقله آن چهار تاریخ بقدر
مذکور باشند اما شکی نیست که هیچ یک بچهار مورخ می‌رسد شرط تواتر مفقود
شد زیرا که اجتماع چهار نفر بر کذب محال نیست علاوه بر اینها هم استاد زمان
در طریق بعد قریب به هزار سال و از نصاری بده و هزار و از اهل اسلام بهزار
و هویت میرسد چه شبهه اثبات مطلبی که هزار سال قبل از این اتفاق افتاده
بسیار سهل تر است از آنچه در سه هزار یا دو هزار سال قبل واقع گشته و این
سخن محقق می‌شود که هر کس خواهد که به نبوت عیسی علیه السلام قایل شود باید مسلمان

شهرها از تصدیق محمد صلی الله علیه و آله تصدیق به نبوت او نماید و اقرار بحقیقت نبوت
چهار موضع نبوت عیسی علیه السلام ظاهر نخواهد شد و یهود که منکر نبوت عیسی علیه السلام اند
و بادی در صدد مخاصمه و انکار برآمدند و بالاخره بجنگ و آوار گشته البته زیاده
از مصدقین به نبوت او بودند و آنها هم از اینگونه سخنها که تو در باره محمد صلی الله علیه و آله
میگوید در باره عیسی علیه السلام گفته چه آنها در حق عیسی علیه السلام سخنان دیگر نیز گفته که تو
در باره محمد صلی الله علیه و آله نمیگوید و نمی توان گفت چه پدر نداشت و مریم را شوهری
نبود و تولد بی مقاربت رجل در عقول عامه ناس کمال استغراب و بعد داشت و دارد
لهذا اثبات اینکه آنحضرت مرد حق و پیغمبر خدا بوده کمال اشکال دارد و ظاهرا یهود دانست
چگونه است که حکم میکنی که آن همه یهود دروغ گفته دانسته و فهمیده انکار آنحضرت را
کردند اما این احتمال در باره آن اشخاصی که انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله را کردند
نمیرود با آنکه منکران آن معلوم است که کیانند و نه عدد ایشان مشخص است که چه قدر
بوده زیرا که مجملی از اطراف آن اشخاص که محمد صلی الله علیه و آله را دیده بودند و مشاهده
احوال و افعال او را نموده اند و انکار او را اندیشه سخن ایشان از هر طرف … بحق
وجه منکر … اعتبار نیست … یا … حرفی … نزنند یا اینکه منوط بعض
… و … نمایند و آن اشخاص که در کتب … را نموده اند از اصحاب

و استبعاد دارد

و روح او در شکم مریم از دم جبرئیل … گشته

مصدقین

مصدقین همگی با نام و نشان و حسب و نسب در کتب معتبره اهل اسلام ثبت و ضبط
شده و اما منکرین هیچ محقق است بلکه معلوم است که اقل قلیل بجا اند زیرا که در مدینه
طیبه و مکه معظمه و حوالی آنها از یهود و نصاری بسیار کم بودند در جنب مسلمانان که اقرار
و اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله کردند نمودی نداشته و همیشه با کمال
خواری و ذلت جزیه … می دادند و اکثر ایشان نیز عدت بعد … کثرت مصدقین
بود البته نیز … رفته و از ولایات بعیده هر نفر و سه نفر و زیاده و کم
هم که آمدند در کتب اهل اسلام اسم ایشان ثبت و عدم معاودت آنها ضبط
شده و نوشته اند که همگی ایمان آوردند و دیگر معاودت بولایات خود نکردند
و اگر غیر از اینها کسی … آمده برخصم است که مشخص نماید که کیست و حال اینکه اینست
اگر بود اهل اسلام می نوشتند که فلان شخص آمد و الزام یافت و حجت بر او
تمام شد و انکار را کرد و برگشت و بعد از تشخیص قلت منکرین چگونه میتوان قول
آنها را بر مصدقین ترجیح داد و حال آنکه جهات ترجیح الآن برای ما و خصم منحصر
بکثرت عدت ناقل است زیرا که در صفات دیگر ظاهر هر دو مساوی اند
باین معنی که آنچه اگر از صفات کمالیه جهت ناقلین خود میگوید … هم در باره ناقلین خود گوییم
حاصل که موافق قواعد مناظره هر گاه جهات ترجیح منحصر بوده شد البته کثرت … قلیل …

و قلت منکرین نبوت محمد صلی الله علیه و آله از خارج محقق است و در خصوص جهت دیگر نیز داشتی
که رجحان با مصدقین است و لهذا اختیار الکتاب ایشان … را
که بیان نمودیم از تکالیف شرعیه که هیچ عاقلی بجهت تحصیل امورات دنیویه متحمل آن نمیشود
دانستی که آن تکالیف بجهت که روی ایشان بالمره از دنیا بر میگردانید زیرا که تا اینجا
با غیب را صرف آن تکالیف میکردند … و آن تکلیف پیروان می آموختند مثلا از اول
شب بعد از تطهیر و ساختن وضو سه رکعت نماز مغرب با آن همه آداب و رسوم که در
کتب فقهیه مسطور است و بجا آورده و چهار رکعت نافله با ادعیه و اوراد ماثوره …
… و بعد از فراغ از آنها چهار رکعت نماز عشا و دو رکعت و تیره نافله آن …
بجا آوردن آنها با اوراد و ادعیه مخصوصه آنها البته دو ساعت میکشد یک ساعت هم …
که غذا میخورند این سه ساعت چهار ساعت هم باید بخوابد طب اکثر …
از نصف شب قلیلی یا کمتر یا زیاده تا سحر … بعنوان قم اللیل … نصفه او انقص منه
قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا مستحب گردانید که بیدار و مشغول نماز شب
و تلاوت قرآن باشند بعد از طلوع صبح دو رکعت دیگر واجب … و اوراد و ادعیه
بسیاری … آن قرار داد که هر که آنها را از کسی خواسته باشد بجا آورد البته
تا قریب بزوال میکشد آن وقت هم باید قدری غذا تناول نماید و قلیلی خواب

قیلوله

قیلوله کند لهذا برای زوال برخیزد و بنوافل نماز ظهر که هشت رکعت است مشغول گردد بعد از فراغ
از آنها چهار رکعت نماز ظهر گذارد و مشغول نوافل عصر گردد که آن نیز هشت رکعت است
بعد نماز عصر را که چهار رکعت است بعمل آورد بعد از آن اقلا نیم جزو قرآن تلاوت
نماید ملاحظه کن این یکی از تکالیف شرعی او است که اغلب صلحا و مومنان از ابتدا
الی یومنا هذا بهمین قسم رفتار نموده و مینمایند و ظاهر است که همین یک تکلیف
همه اوقات عمر مکلف را ضبط مینماید با آنکه این تکلیف آسان ترین تکالیف
او است که اختیار عمر و اوقات مکلف را از دست تصرف او نستانده یکی دیگر
زکوة مفروضه و خمس و تصدقات مستحبه و گذاردن حج است و عمل آوردن نذورات
و عهود است که مال را از تصرف میگیرد یکی دیگر جهاد بود که اختیار حیات که از هر ذی
هر کس و دوام و ثبات آن مطلوب او است از وی انتزاع نمود و بجلادی … را
بتکالیف عامه که محیط بر تمامی جان و مال و جاه و جمیع اسباب او و از اشتغال بدنیا باز
گردانید و باین اکتفا ننمود حب دنیا را که متعلق به خطورات ذهنیه است آنرا
نیز از اصل خطیه گردانید تا اینکه بحسن تدبیر قلب و قالب ایشان را از دنیا دور
ساخت و طلب دنیا را باجمال محول نمود و فرمود که اجملوا فی الطلب و … حال
معامله نیز … لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله …

وآنچه گفتیم خطا به کرمش ادعا باشد نیست چه مبنای طریقه اسلام حال نیز بر همین منوال است
پس معلوم شد که توهم آنکه شاید مبنای متابعت ایشان تحصیل دنیا باشد از قوه واهمه است
و آنچه از اعتقادات مقصودی بجز اینکه آنحضرت پیغمبر بر [illegible] اند و خوف از [illegible]
پروردگار چیزی دیگر نبوده و آنجناب هم معجزات ظاهره و آیات باهره و نقاب
ریب و ارتیاب بالم ذلک الکتاب لا ریب فیه از چهره مقصود برداشته
علم بنبوت را از روی راستی و درستی افراشته بود در واقع و نفس الامر پیغمبر خدا بوده
و هو المطلوب و بر متتبع ظاهر است که علاوه بر آنچه ذکر کردیم مؤیدات دیگر
هست ولکن ما لا یدرک الکل بیاورد باقتصار کوشیدیم و هر که بهمین نهج که قرارداد تتبع را
نمودیم که در هر دینی لازم است تتبع نماید بعنوان جزم نقاب حجاب و احتجاب
از رخسار حقیقت مرموز مرفوع گردد و آینه تفتیش صاف شود و زنگ کدورات خلاف
و اختلاف البته زدوده خواهد شد اما چون بعضی بنای امر غالب مردم بر مجادله
و مساهله یا ابرام و مجادله است نه مطالبه حق از آنست که این همه اختلاف بهم
علم بهم رسیده و عامه عیال تقلید آبا و اجداد خود را پیشه و مطلق عور سهل در حقایق
امور و خوض در تحصیل حق واقع نمیکنند و شبهات تقلیدیه در دلها مستمر گشته لهذا
مطالب حقه از نظر ایشان پرده خفا مختفی گردیده انشاء الله از جناب رب الارباب

امید

بحکم الطریق صدق و صواب ارشاد فرماید و مقصود ما از وضع این رساله ابهام بر خصم
و مجادله نیست بلکه بیان آنست که بعد از ظهور آثار خلاف و اختلاف تحقیق [illegible]
حق و تمیز کشتی آن از باطل البته تتبع تام لازم و کیفیت تتبع نیز بر نهجی است که بیان
کردیم و مارا بهمین قسم از تتبع حقیقت نبوت محمد صلی الله علیه و آله محقق گشته و راه علم بحقیقت آن
دین منحصر بهمین است که گفتیم اگر منکر در کیش و آیین خود همین قسم از تتبع را نموده
تا علم بصدق نبوت نبی سابق بهم رسانیده چگونه است که تتبع طریق علم به نبوت
محمد صلی الله علیه و آله را نمیکند شاید نبوت آن نیز بر حق باشد و اگر طریق علم دیگر
نیز بنحو مرقوم تتبع ننموده تقلیدا للآباء دین آبائی را اختیار کرده باتفاق هر دو فریق
در هر دو طریق مقصر گردیده و لکن اهل عذر ندیده اگر گوید اهل اسلام چون به نبوت تمام
انبیاء سابقه قایلند و متدین بادیان سابقه به نبوت محمد صلی الله علیه و آله قایل
نیستند پس خصم بهر آیینی که هست متمسک بحقیقت طریقه خود خواهد بود و اتفاق بر اهل — باتصحاب ح
اسلام است که اثبات حقیقت دین و آیین خود را نماید دیگر خصم را چه ضرور آمد که شروع
در تتبع و تفحص محمد صلی الله علیه و آله را نماید بجهت اینکه ملاحظه نماید که نبوت موسی — طریقه ح
و عیسی علیهما السلام مثلا مسلم است و حجت این ایشان در روی تحقق ادل که محل
تشکیک است بجهان بنج مستصعب است تا خلاف آن ثابت گشتن هم

تو نیست از تتبع جواب گوییم تصدیق اهل اسلام مر نبوت موسی و عیسی علیهما السلام
اگر بجهة ظهور حقیقت نبوت ایشان است از راه تتبع بحیثیتی که اهل اسلام تتبع طریق موسی
و عیسی علیهما السلام را بنحوی که ما بیان کردیم نموده حقیت ایشان معلوم گشت لهذا التصدیق
کردند اگرچه بس خصم نیز تتبع طریقه محمد صلی الله علیه و آله را می نماید بلکه حقیت نبوت آن — چنانچه حقیقه طریقه محمد را نیز خود [illegible] از تتبع معلوم که تصدیق نموده ح
ظاهر شده چنانکه اهل اسلام ظاهر شده بلکه همین دلیل است بر اینکه اهل اسلام طالب
حقند و در طلب حق غایت بذل جهد نموده و مینمایند و همینکه حق بر ایشان ظاهر شد
تصدیق میکنند و طریق عناد و لجاج نمی پویند و این [illegible] قرینه است واضحه الدلالة
بر حقیة طریق ایشان و با وجود این همه شناختی منکر بیانی از اهل اسلام که مخالفت — وحال آنکه ح
مینمایند دیگر تمسک باستصحاب بی صورت است چراکه استصحاب شیء از ظن ضعیف
که مقابل بالخبر واقع شود بمعارض آن گردد افاده نمیکند و در دست اهل اسلام هزارها
هزار احادیث و اخبار که هریک متواتر انتهای بشنوائیست که همگی دلالت بر رفع حکم این
استصحاب را مینماید چگونه است که هنوز حکم استصحاب باقیست و اگر تصدیق
اهل اسلام مبنی بر تصدیق نبی ایشان است یعنی از آنکه پیغمبر ایشان فرموده که موسی و عیسی — بر تفحص طریق موسی و عیسی نیست بلکه متفرع بر ح
علیهما السلام پیغمبر بوده اند تصدیق کرده اند و الا متتبع از طریقه موسی و عیسی علیهما السلام نه نموده اند
بعد از حکم خصم با آنکه او پیغمبر نبوده بلکه العیاذ بالله کاذب بدروغ گو بوده دیگر

تصدیق

زیرا که تصدیق اهل اسلام بنا بر قول خصم مبنی بر تصدیق یکنفر دروغگو است و چنین تصدیق چه ثمره دارد ح

تصدیق ایشان از برای خصم چه فایده خواهد بخشید که استناد در حقیقت شرع اسلام تصدیق خصم را
که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر نیست نماید در الضرورة راه علم بصدق نبوت موسی و عیسی
علیهما السلام منحصر شد بر تتبع بنحو مرقوم و حکم کردن باینکه تتبع طریق موسی و عیسی علیهما السلام
لازم است اما از محمد صلی الله علیه و آله لازم نیست تحکم است علاوه بر آن طالب
حق که منحصر بمسلمان نیست کسیکه بهیچ دینی متدین نشده طالب طریق حق
شد البته بروی لازم است که تتبع نماید اگر گوید چگونه است که مسلمان تتبع طریق یهود
و نصاری را نمیکنند با آنکه از تحقیق مرقوم معلوم شد که تتبع واجب است جواب
گوییم التحقیقات سابقه معلوم شد که غرض از تتبع علم بصدق نبی است و تدین اهل
اسلام چون مستلزم تصدیق به نبوت موسی و عیسی است دیگر آنها را تتبع لازم
نیست بخلاف یهود و نصاری که در توریة و انجیل چنانکه انکشاف [illegible] از این
بتحقیق خواهیم نمود صریح نوشته شده که پیغمبری دیگر باید بیاید که سنت شریعت
تازه بر پا نماید بلکه شنیده هیچکس نشنید که محمد صلی الله علیه و آله ادعا مینماید که منم
آن پیغمبر موعود بطبق ادعا خود معجزه دارم و امر را ثابت و تحقیق نمیکنم آیا لازم
نبود که همه مردمان دین دار و لاسیما علما و قسیسان و کشیشان و رهبانان سر و کار
و تحقیق از دین و آیین و معجزات خوارق عادات او نمایند و ملاحظه کنند که آن

صفات کمالات در توریة و انجیل و زبور و کتاب شعیا و حیقوق و دانیال و غیر ذلک
از کتب مسطور و صفات پیغمبر موعود در انها نوشته شده و در او موجود است پس انها اگر
میگویند که لازم نبود کفر ریب و خلاف مقتضای عقل کرده و اگر میگویند لازم است
و علمای ما که از [illegible] کیا [illegible] و نام انها چیست که رفته [illegible] کرده اند
راستی و درستی تحقیق نموده و از در انصاف با او در آمده مع ذلک چیزی که موجب
تصدیق ایشان شود از دلیل نیامد و صفات و اخلاق او همه خلاف انچه در
کتب انبیا سابقه است بلکه چند مرد اهل اسلام کتابها در بیان احوال رجال [illegible]
و ناقلین معجزات نوشته از خصم هم از یهود و نصاری و غیر ایشان نشان دهد و اگر
کتابی و قاعده و ضابطه ندارد بلکه مطلق خبر از دین و ایمان محمد صلی الله علیه و آله نداره
و نمیدانند که تابعین و مصدقان محمد صلی الله علیه و آله کیانند و از چه مقوله اشخاص بوده اند علی
در میان ایشان بوده اند مسطور است ایشان محض دنیاداری و جمع اموال و زخارف
دنیوی مانند سلاطین روزگار بوده با انکه غرض و مقصود محض دین داری و خداپرستی
بوده [illegible] اعتباری به کفر ایشان است هر عالم اگر از این قبیل منکر باشد مطلق ضرری
ندارد و عاقل را از کفر ایشان تابع [illegible] حاصل نمیشود آنچه از کتب یهود و نصاری
و رسائلی که در تحقیق دین و ملت خود نوشته اند تتبع نمودم چیزی که از این مقوله سخن ال
[illegible] رفتیم که ملاحظه بجز آتش با ما هم جملة و سخنی انها را که رجما بالغیب سخن میگویند صدق
و راست میدانند و حرف علمای اسلام را دروغ و اختلاق
دران است

دیگر هم
و اینقدر انصاف که منکر کرده
اعتقادی بسخن ایشان علما و فقها داره
که میگویند شنیدیم که چیزی
آنها وا دعا [illegible]

دران باشند ندیدم بلکه منتهای دقت ایشان در رفع بحثهای که بر ایشان وارد می آید
و کوشش می نموده اند که آیاتی که صریح الدلالة یا ظاهر الدلالة بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله
است بر انها از التغییرات بعیده و تاویلات سخیفه [illegible] که مبادا اهل اسلام آن آیات را
بر ایشان حجت کنند با انکه مفاسدی که لازم مذهب و ملت ایشان است مانند
حلول و اتحاد و تثلیث و شریک و تجزیه و ترکیب و تناسخ و امثال [illegible]
از خود دفع نمایند چنانکه انشاء الله سابقا این در مطالب بتفصیل نقل خواهیم نمود حاصل
که علمای یهود و نصاری همت ایشان مصروف رفع ایجاث از خود بوده و کتابهای
که نوشته اند از برای رفع ایجاث ایشان است نه بیان بطلان مذهب و ملت اسلام الله
تعالی و استظهار الکریم کتابی که تفحص منکرین محمد صلی الله علیه و آله معین نماید و احوال انها را
بیان کند در میان ایشان نیست تا انکه منصف طالب حق [illegible] و این
صدق و کذب هر یکی از مصدقان محمد صلی الله علیه و آله و منکرین آن را [illegible] کند حقیقت
امر محقق شود و دانستی که اشخاص منکرین نیز باید از کسانی باشند که [illegible]
علیه و آله [illegible] دیده و مشاهده نموده باشند تا خلاف نقل مصدقان سخن
توانند گفت و شهادت ایشان در مقابل شهادت مصدقان توانند قرار داد و اگر ندیده
باشند و حکم بالغیب حرفی زنند البته اعتباری و اعتقادی بسخن ایشان نخواهد بود و مقتضی

نماینده هم

ذلک که ابطال انها ضروری است هم

ان دعا سدا است هم

احوال هم

در این همه طول و ذره عجب برای اینست که بر منصف عاقل و زیرک کامل ظاهر شود
که مبنای امر منکرین محمد صلی الله علیه و آله از هر مذهبی و ملتی بر قاعده و ضابطه نیست و اهلی
و تمامی تتبع نکرده رجما بالغیب سخنی میگویند اگر تتبع میکردند این اختلاف واقع نمیشد
و البته بایان بطریقه و آیین محمد صلی الله علیه و آله میگرویدند و هر که تتبع کرده البته در دیانت
مذهب و معاقب [illegible] و بر لبیب فطن و [illegible] است که سبب اختلاف جمیع امم در
مذاهب و ملل همین عدم تتبع است و الله مردمان منصف صاحب غرض همیشه
در هر عصری محصور بوده اند بتمه مردم و کسیکه معلوم از جهت همین عدم تتبع هم
با انبیا و علمای دین دار در تیه غوایت حیران شده در لوادی غفلت سرگردان مانده اند
و الله فی الواقع از ایام زردشت مشاهده نمود اهیچ پیغمبر حقی نیامده که صاحب
معجزه باشد و همه اهل اسلام و نصاری و یهود دروغ میگویند و مطلق آدم داری
در میان ایشان نبوده همین دین دار و عاقل و صاحب انصاف منحصر بچند نفر
گبر بت پرست است یا انکه بر همه کبران محقق شده که دین ایشان غلط و خلاف
حق است و مع ذلک پیروی آن می نمایند بلا شبهه عجب این و احتمال نیست
بلکه بجهت عدم تتبع و تقلید آبا و اجداد است [illegible] عوام الناس اند که سر رشته از دلیل
و برهان و تتبع و تفحص و بیان و تبیان قواعد و ضوابط ادیان را ندارند غالب انسان

غرض و مرض هم

هیچ عاقل سلیم حکم
نمیکند که هم

صلح

بلکه بجهت عدم تتبع و تقلید [illegible] عوام الناس اند که سر رشته
از دلیل و برهان و تتبع و تفحص و بیان و تبیان قواعد و ضوابط ادیان را ندارند
۳۴۷
غالب ایشان هم [illegible] که سخنان او را دارند [illegible] یکبار [illegible] رسید نزاع و جدال
انها اتفاقا اکثر بکرد و از ان نزد بزید [illegible] تتمه دیگر هم [illegible] و الا
تقلید و دانستیکه مطابقت و عدم مطابقت انهم [illegible] نیست و هر چه علما و
خواهند که صاحب غرضند زیرا که این شخص که [illegible] آیه و ادعای نبوت
مینماید و دین تازه و آیین جدیدی می آورد مالی نمیخشد بایشان بر میگردد که انچه
این علما میگفتند بیمصرف است یا غلط است باید آیین تازه را یا باطل
در این صورت شغلی که [illegible] برای این در دست اند و آن فضیلت را که سرمایه
اعتبار و مدار انها در روزگار همین که بود نه از دست می رود و لا به ادراک مردمان را
میکشند و ظلم و فسق که پیغمبر از برای رفع ظلم و فسق انها مبعوث شده اعلان نمیت
ای ۵ میکنند لا جرم الامر حق را بر عوام مشتبه مینمایند و این نقل در این مقام
که پیغمبر الحق را انکار که اتفاق اهل و الا انصاری [illegible] در باره یهود که انکار
عیسی الحکمه است میگویند پیغمبر انبیا نماید در باره نصاری میگویند [illegible]
مریض که حکم را پس معلوم است که نصاری این کلمه را لا به باید قایل شوند که نبود

۵۵

که علما علما عامدا حق را کتمان کنند و دانسته فهمیده انکار پیغمبر نمایند
اگر چه از ان پیغمبر کمال ظهور را داشته باشد و پیغمبران سابق خبر از آمدن او و قلم با
وا و صاف و احوال او را بتفصیل تام در کتب مطهره خود نقل کرده باشند والیف پیغمبر صاحب
معجزات ظاهره و آیات باهره بوده باشد مانند حضرت عیسی که آنچه گفتیم در باب
او محقق و ثابت است با وجود ذلک تمامی علمای یهود انکار او کرده اند با آنکه بخیال نصاری حضرت
عیسی مستر شریعت و آیین موسی نزد ایشان شریعت رفتار کرده و جاها که پیغمبر و صاحب
بدین و آیین تازه نبوده باشد بلکه ظاهر است که علما الدوام عمر خود را مصروف تقویت
همان شریعت و آیین همان آیین نماید انکار حق او را نمایند و نسبت اور اکن
کفر و زندق باو بر بهتان بلا شبهه در هنگامی که با علم و نسخ شرایع سابقه
و حکم زنا بر خلاف شریعت تازه و آیین جدیدی که طبیعت ایشان با آن عادت
نکرده رفتار کنند انکار او را از ایشان خواهند کرد و در اخفای امر وی بیشتر کوشش نمایند
خواهند کرد و افترا او نسبت بروغ علاوه خواهند داد ~~اختلاف~~ و انجیل اوا
احوال یهود نسبت بعلاوه که سابق بر موسی بودند و انکار را انجا بسا نموده اند
پس ای علمای یهود و ای معشر نصاری شما خود این نقل را از زبان علمای
خود میشنوید چگونه است که احتمال نمیدهید که علمای شما نیز عالما عامدا

کلام

انقدر طول واوم زیرا که دو جای یک اختلاف ظاهر در استقلال همین علما است که
کتمان حق کرده دانسته حق را کتمان نمایند چرا ما اطلاع نیافته و انکار حضرت عیسی نمایند
شما میگویید بتحقیق سخن تو زبانی و تصدیق میکنیم ولیکن ابی بود که در اینجا سخن را
و صاحب آن در تتبع مرتاض نیست و اعتقاد که تحقیق تتبع باید نمود اما گویند که علمای اهل کتاب
ایمان بموسی و عیسی بسته اند از ان راه بوده که آیات را معجزه ظاهر دیده اند و تقلید نبوت را
نه از جهت آنکه از جهت کتمان علمای سلف بود که دین را بدنیا داده و ایمان نیاوردند
و چون احتمال دارد که حال علمای ما نیز چنین باشد بعینه همین احتمال در آنجا جاری شود و
و تو خود گفتی که احتمال کتمان حق بدون تتبع نمیتوان نمود پس ایمان شما هم بعلمای
سلف و تقلید نکردن آبا و اجداد لازم است که خصم تتبع نمود
و اگر شما بمحض شهرت و ظاهر میکنید و میگویید که مقتضی علمای سلف مقتضی است که
دعوت موسی و عیسی بعلمای امم سالفه بدینی کرده اند و آنها در ترجیح امر علما
که ابقا از دین موسی و عیسی در اطاعت سابقه ایم چنین که در اینجا انکار کرده اند
یا تتبع نمود و انکار بود که در اینجا امر علما که برخلاف حب دنیا بوده چنانکه علمای
سلف در دین عیسی یهودی بوده اند و او را با شبهه حقیقه آیین سابق در قلوب
ایشان چنانکه ثابت ایشان در سیر و تحصیل طریق حق نمود و در بدین امر اجتهاد نمودند
عیسی که قاطبه یهود و جمیع فرق نصاری یهود موسی یهودی بر طریق شریعت بوده اند
بود نشوی چه

جواب کویم که

متصلب

چنانچه احتمال را در باره هر کسی تجدید نموده و تصدیق تتبع و تفحص بر خود آید
و اگر میگویید که علمای یهود که تتبع نموده و حقیقت نبوت عیسی چرا ایشان ظاهر
نشده و همه انکار حق میکنند این انکار باطل ~~است و اگر میگویند که تتبع نکرده اند~~
~~جواب آنست که~~ خصم که تتبع ~~نموده است~~ که تتبع کرده اند
وجوه در دعوت موسی به شبهه افتاده و چنانکه علمای نصاری بعینه آنرا که با حضرت عیسی
نقل میکنند و عمار دروغ است و چنانچه اصلا ندارد و از ابتدا و طفولیت
تا هنگام تتبع این سخن در گوشهای ایشان رسوخ کرده بود از تتبع و تفحص عقل
بحقیقت پس تخلیه تامه که لازم است نبوده و طریق تحصیل طریق حق
بجهت ابطال باید ابتدا از تتبع و تفحص چیزی علم و حق فقره که حق ...
شده حاصل شده جواب کویم که باشد که بمبنای عدم علم وفق
تو نیز به نبوت محمد از این بابت باشد و تخلیه که لازم است بعمل نیامده
پس بهر صورت مقصر خواهی بود و مقصر را ما نیز از اول باب تا اینجا بجز
این چیزی نبود که محقق عالم نمائیم که منکرین نبوت محمد در امر دین و ادای
و تحصیل طریق حق تقصیر نموده اند و بعد از ثبوت تقصیر ایشان صاحب شعوری را
علم حاصل خواهد شد که انکار ایشان مناط اعتبار نخواهد بود عقلا و با ناظر
حاصل نخواهد گشت که بر باشد حق که به منکرین باشد و بعد از حصول

زیرا که قاطبه یهود الی الیوم
از عیسی برایشان مشتبه است
اگر چه مبنای اشتباه بر مبنای تتبع است
در قلوب ایشان متمکن گشته
بود و مکرر گویی نزد عوام
و خواص شایع بود که

از برای ایشان

و انکه سخن ایشان محض
بر تحقیق شعور رجال الغیب
و ف بیج گفته اند

و از اعتقاد وقت علما
نا موزون صحیح
در اشتغال است این حق
الکلام حق ... و طریق تتبع
کلام بحث است و ... بر لا دم

علم باینکه سخن منکر در مقابل مناط اعتبار نیست بمحض اخبار مخبر نیز مظنه
صحت طرایح حاصل میشود بسبب آنکه خبر اول محتمل صدق و کذب است علا
السویه و بعد از انضمام خبر ثانی البته طرف صدق ترجیح می یابد و بعد از
انضمام خبر ثالث مظنه قوی میشود و رابع اقوی و هکذا تا آنکه البته
بدرجه یقین میرسد زیرا که در هر واقعه که شش نفر و هفت نفر اتفاق
بوقوع داده آدمی را جزم حاصل میگردد و در امثال مواضع که بمجرد اخبار
شش هفت نفر صد نفر و زیاده علم حاصل میشود البته انکار منکر که
که خصم است که در مقابل انکار صدق خبر را منافی باید و بعد از تحقق سخنی
آنکه تحقق شود که انکار او مبنی بر قاعده عقل نیست سهل است که عقل
حکم میکند که انکار او غلط و بیجا است اخبار مخبر با معارض خواهد بود
و خبر با معارض زود مفید یقین میگردد و لا سیما آنکه محفوف شود بقراین
چنانکه ما در خصوص طریقه حقیقه اسلام بتفصیل بیان نمودیم و ضبط این تحقیق
بر همه مکلفین لازم و واجب است و اغلب ناس بلکه خواص علما از این
معنی غافل شده اند و از اینجهت التزام نموده اند که بر فرد از معجزات محمد
متواتر نیست یا آنکه از اخبار نقله آن علم بعد و را ان علا الخصوص حاصل

فیا زمن ضاع بعد الفوت ندما
علا زمن قبله و قبط و ...
لقد ارسلت ما ارسلت قدما
کما ارسل الاستللوط
فهن ... علا العطف لا ...
و اما
طلبی حانه بر ... شوط

نمیشود محتاجیم باینکه بعضی را به بعضی دیگر منضم نمائیم و بعد از انضمام تواتر

تا تواتر معنوی حاصل شود و مفید یقین گردد و تواتر بجهة افادهٔ یقین است

بعد از آنکه عدد ناقلین بقدری باشند که افادهٔ یقین نماید میخواهد که بحد تواتر

برسد یا نه پس از تحقیق مرقوم معلوم میگردد که اغلب بلکه همه معجزات

آنحضرت یقینیّ الوقوع است خصوصا قرآن ندارد که عدد ناقلین در بعضی

بحد تواتر رسیده باشد فصل سوم در آنکه در کلام الحکما از ابتداء

تا اختتام این است که [illegible] ادعای نبوت [illegible] و بطبق

[illegible] هرگاه در خصوص نبوت انبیا در میان اهل عالم از ارباب

ملل [illegible] اختلاف پیدا شود مثل این جزو از زمان که زردشتیه قائلند

که پیغمبر واجب الاطاعه زردشت است و هنود میگویند که [illegible]

که عبارت از حضرت آدم باشد یهود میگویند که حضرت موسی است

و نصاری میگویند که حضرت عیسی است و اهل اسلام میگویند که حضرت

محمد مصطفی است و هریک از این مذاهب و ملل مذکوره صاحبان فهم

و علم بجه وحی باشند و هریک کتاب و صحیفه در دست دارند و عقلا هر

[illegible] موافق دین و آئین خود خدمت از خدا میکنند و امید ثواب [illegible]

از جناب رب الارباب

در بیان حال مرام و

و در ملت شنیدم از ابتدا تا انتها [illegible]

در بیان شانه آنکه [illegible] درجات و مقامات پیروز [illegible] باشند و

دارند و هریک [illegible] خود را بر حق و دین و آئین خویش را موافق فرموده خدا

میدانند و آن دیگری را بر باطل و ضلالت بلاشبهه در اینصورت بر عاقل

زیرک دانا لازم است که تتبع و تفحص هریک از ادیان مرقومه را نموده

که ما بیان کردیم طبیعت تتبع نماید و تفحص کند و خود را از تقلید دور دارد و خیال

آنکه طریقه پدران و پیشینیان من البته حق است از سر خود بیرون کند [illegible] آبا و اجداد

[illegible] طریقه خود بهم رسانیده بطریق خصم نیز اطلاع پیدا کند و

جستجو نماید و از مردمان با غرض سؤال کند تا حق بر او ظاهر شود و در

میانه [illegible] مقصودش رفع احتیاج باشد نه لجاجت و عناد چه [illegible] شود

که حق با خصم باشد و لجاجت حق را پنهان نماید و ما که اهل اسلامیم

[illegible] که جماعت زردشتیه تیّا بیداز پیشینیان خود نقل [illegible]

که [illegible] زردشت مادر [illegible] نقل میکنند که زردشت ادعای

نبوت نمود و فلان معجزه را بر طبق ادعای خود اقامه کرد پس لازم است که پیغمبر

باشد بعینه [illegible] مصطفی [illegible] در جواب نیست لکن بیا بیداز آنچه که

معتمد با خبر رسیده که آنجناب ادعای نبوت نمود و بر طبق ادعا چندین معجزه

اقامه نمود بلکه آنچه سایر انبیا آورده بودند آن جناب به تنهائی آورد و [illegible]

[illegible]

حرف م

الامام زردشت [illegible]

چندین هزار سالی قبل از این

نیست مگر اینکه اهل اسلام را اثبات [illegible] آنجناب زردشت [illegible]

زیرا که اثبات [illegible] از بدو ادعای زردشت [illegible] تا حال چندین هزار

سال است و از بدو بعثت [illegible] یکهزار و دویست و کسری است و

بلاشبهه هرچه مدت کمتر است اثبات آسان تر است پس اگر کبری [illegible]

گوید که تو از چه [illegible] راه و کدام دلیل قائل به نبوت [illegible] شده خواهد

گفت بهمان راه و دلیل که تو قائل به نبوت زردشت شده و اما اگر مسلمان

از گبری بپرسد که تو به چه دلیل قائل به نبوت زردشت شده نمی تواند گفت

بهمان دلیل که تو امروز قائل به نبوت [illegible] شده زیرا که آن دلیل اثبات

[illegible] که زردشت در ایام [illegible] قرار [illegible] و همچنین [illegible]

[illegible] رسید بعینه همان دلیل قائم است که نبوت [illegible] پیغمبر

و این دو دلیل [illegible] عقلا ظاهر است و نبه وجهات ترجیح [illegible]

معدوم است [illegible] با هم متعارض خواهند شد لابد باید رجوع نمود با آنکه

زردشت هم نبی باشد یعنی در ایام سابق [illegible] بعثت [illegible] نبی باشد

بعض در ایام بعد و بعینه همچنین است [illegible] یهود و همچنین با نصاری

بلکه گوئیم هرچه قبل از موسی است بموسی متعارض شود بیک مرتبه و همچنین که

[illegible] خلاصه هر دو وقت و [illegible] تفاوت با هم در ابتدای نماز [illegible] جواب

[illegible] اقوال [illegible] انبیا [illegible] رجوع بعقل ناقلین نمودن [illegible]

[illegible] بیان نتیجه کلی و به بهی و بدانچه [illegible] در تمهیدات سابقه بیان نمودیم که تتبع لازم است بر هرکسی که تتبع

و همچنین است با یهود و نصاری نیز از این [illegible]

امروز و

امروز و

چندهزار سال قبل از این پیغمبر

و اما اینکه امروز نیز معجزات

از کجا [illegible] بگوید همینکه

پیغمبر او ثابت شد از آن

مستحب است تا خلافش

ثابت شود زیرا که آن شخص

مسلمان میگوید که پیغمبر او

مستحب است تا وقتی که

باول بعثت [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] است و

که رسید معارض باو گردد بدو مرتبه همچنانکه به رسید معارض شود به مرتبه

و همچنین از یهود معارض شود بعینه یک مرتبه و محرم بدو مرتبه همچنین [illegible]

یعنی دلیل اثبات باو دلیل اهل اسلام در قوه مساوی نباشند بلکه دلیل اهل [illegible] در مرتبه و بالاتر

اقوی از دلیل خصم خواهد بود بلکه دلیل اهل اسلام بلامعارض باشد زیرا که دلیل

یهود قول زردشتیه را باطل میسازد و قول نصاری قول یهود را پس لکن معارض

مساوی با اهل اسلام میانه احیای قول نصاری گواه بود [illegible] و پس [illegible]

~~برمیگردیم و با نصاری معارضه میکنیم بهمان قوتی که با زردشتیه کردیم و [illegible]~~

~~ملزم خواهیم کرد و [illegible] گواه خواهد بود [illegible] سخن [illegible] گفته شود~~

~~[illegible] زمان [illegible] واضحات [illegible] تحصیل~~

~~[illegible] ثابت کنند [illegible] بگوید [illegible] شود~~

~~[illegible] خواب [illegible] نکند [illegible] شود و خود را [illegible]~~

~~نشود ما را از بهمان [illegible] شود [illegible] همان راه را ما نیز [illegible]~~

~~[illegible] تتبع احوال و اقوال [illegible] چنانکه از خود [illegible] تتبع~~

~~[illegible] و [illegible] از این [illegible] علم [illegible]~~

~~شد چرا که [illegible] تتبع [illegible] از این [illegible] قائل شود و از [illegible]~~

دلیل اهل اسلام بلامعارض شود

و واجب میگردد قبول کردن آن

بدون دعوی باطل

~~که حاصل شود یقینی ایشانرا این است که ... نظر در مسموعات بسیار از خود~~
~~بجز نظر این نیست که از جهت آنکه ... آمده ... و در این خط که والله~~
~~بعد از تکلیف ...~~ دعوی کرده که الحق این دلیل است که باید
با قلم نور بر صفحه دو حرف نوشت و مقدمات آن همه بدیهی است و احتیاج بفکر و
تامل ندارد و عوام را نیز کافی است و از خواب غفلت بیدار میسازد و این قسم دلیل
باصطلاح ارباب مناظره معارضه بقلب نامند و از برای الزام خصم بهتر از این دلیلی نیست
و بعد از آنکه این تمهیدات را بطول و بسط نوشتم بکتاب عیون رجوع نمودم
دیدم که حضرت امام رضا علیه السلام بهمین طریق الزام داده وی سب — رای جالوت یهودی را و جاثلیق نصرانی را و هربد اکبر زردشتی را
ساخته از سجدات شکر بجا آوردم که فکر موافق و دلیل مطابق اتفاق افتاده
و یقینم زیاده گشت و محقق گردید که بهتر از این دلیلی نیست الا آنکه جناب او را نمیخواهم
جواب میساختند معلوم است که دلیل اتم از این نیست و ما نیتم الذی حدیث را بعبارته
بجهه نقل میکنم تا نظر اهل علوم و توافق مستحق شود ~~...~~ عن الرضا — فصل سیم در ذکر حدیث مرقوم و آنچه بر آن متعلق است
یا رأس الجالوت اسئلک عن نبیک موسی بن عمران عم فقال سل قال ما الحجة
علی ان موسی ثبتت نبوته قال الیهودی انه جاء بما لم یجی به احد من الانبیاء قبله
قال له مثل ماذا قال مثل فلق البحر وقلبه العصا حیة تسعی وضربه الحجر فانفجرت منه العیون

واخراجه

واخراجه یده بیضاء للناظرین وعلامات لا یقدر الخلق علی مثلها قال له الرضا عم صدقت
فی انها کانت حجة علی نبوته انه جاء بما لا یقدر الخلق علی مثله افلیس کل من ادعی انه نبی
ثم جاء بما لا یقدر الخلق علی مثله وجب علیکم تصدیقه قال لا لان موسی لم یکن له نظیر
لمکانه من ربه وقربه منه ولا یجب علینا الاقرار بنبوة من ادعاها حتی یاتی من الاعلام
بمثل ما جاء به قال الرضا فکیف اقررتم بالانبیاء الذین کانوا قبل موسی عم ولم یفلقوا
البحر ولم یفجروا من الحجر اثنتی عشرة عینا ولم یخرجوا ایدیهم مثل اخراج موسی یده بیضاء ولم
یقلبوا العصا حیة تسعی قال له الیهودی قد خبرتک انه متی ما جاؤا علی نبوتهم من الآیات
بما لا یقدر الخلق علی مثله ولو جاؤا بما لم یجی به موسی او کان علی غیر ما جاء به موسی وجب
تصدیقهم قال الرضا عم یا رأس الجالوت فما یمنعک من الاقرار بعیسی بن مریم وقد
کان یحیی الموتی ویبرئ الاکمه والابرص ویخلق من الطین کهیئة الطیر ثم ینفخ فیه فیکون
طیرا باذن الله قال رأس الجالوت یقال انه فعل ذلک ولم نشهده قال له الرضا عم
ارایت ما جاء به موسی من الآیات شاهدته الیس انما جاءت الاخبار من ثقات اصحاب
موسی انه فعل ذلک قال بلی قال فکذلک ایضا اتتکم الاخبار المتواترة بما فعل عیسی
بن مریم فکیف صدقتم بموسی ولم تصدقوا بعیسی فلم یحر جوابا قال الرضا عم وکذلک
امر محمد وما جاء به وامر کل نبی بعثه الله ومن آیاته انه کان یتیما فقیرا راعیا اجیرا

لم یتعلم

لم یتعلم کتابا ولم یختلف الی معلم ثم جاء بالقرآن الذی فیه قصص الانبیاء واخبارهم حرفا حرفا
واخبار من مضی ومن بقی الی یوم القیمة ثم کان یخبرهم باسرارهم وما یعملون فی بیوتهم وجاء
بآیات کثیرة لا تحصی قال رأس الجالوت لم یصح عندنا — خبر عیسی ولا خبر محمد ولا یجوز لنا ان نقر لهما بما لم یصح — قال الرضا عم فالشاهد الذی شهد
لعیسی ولمحمد صلی الله علیهما شاهد زور فلم یحر جوابا ثم دعا بالهربذ الاکبر فقال له الرضا عم
اخبرنی عن زردشت الذی تزعم انه نبی ما حجتک علی نبوته قال انه اتی بما لم یاتنا به
احد قبله ولم نشهده ولکن الاخبار من اسلافنا وردت علینا بانه احل لنا ما لم یحله غیره
فاتبعناه قال افلیس انما اتتکم الاخبار فاتبعتموه قال بلی قال فکذلک سایر الامم السالفة
اتتهم الاخبار بما اتی به النبیون واتی به موسی وعیسی ومحمد صلوات الله علیهم فما عذرکم
فی ترک الاقرار لهم اذ کنتم انما اقررتم بزردشت من قبل الاخبار المتواترة بانه جاء
بما لم یجی به غیره فانقطع الهربذ مکانه الحدیث ترجمه مضمون هدایت مشحون آنکه حضرت
امام رضا عم فرمود ای رأس جالوت سؤال میکنم ترا از پیغمبرت موسی بن عمران رأس جالوت
عرض کرد که سؤال کن آنحضرت فرمود چه دلیل است بر اینکه نبوت موسی ثابت است
یهودی در جواب گفت که دلیل آنست که موسی آورد از معجزات چیزی را که نیاورد آنرا
احدی از انبیاء که پیش از او بودند آنحضرت فرمود مثل چه چیز عرض کرد مثل شکافتن
دریا و منقلب ساختن عصا بمار که راه رفت و زدن عصا بر سنگ و منفجر شد از آن چشمه‌ها

ازان

ازان و ظاهر نمودن ید بیضا از برای ناظرین و علاماتی که قادر نبود خلق بر مثل آن
آنحضرت فرمودند که راست گفتی در اینکه حجت او بر نبوتش این بود که آورد چیزی را که
قادر نبود بر مثل آن خلق آیا پس نیست هر کس که ادعا نماید که او نبی است و اتیان
نماید بآنچه قادر نیست خلق بر مثل آن واجب است بر شما تصدیق او عرض کرد نه
بجهة آنکه موسی نظیری از برای او نیست بسبب منزلت و قربی که نزد پروردگار داشت
و واجب نیست بر ما اقرار به نبوة کسی که ادعای نبوت نماید تا اتیان کند از علامات
بمثل آنچه موسی آورد حضرت امام رضا عم فرمودند پس چگونه اقرار کرده‌اید بانبیائی
که پیش از موسی بوده‌اند و حال آنکه آنها دریا را نشکافتند و از سنگ دوازده
چشمه آب بیرون نیاورده‌اند و دست خود را مانند دست موسی بیضا ننموده‌اند و
عصا را مار منقلب نساختند یهودی در جواب معروض داشت که من گفتم که هر زمانی
که اتیان نمایند بآنچه مقدور خلق نباشد هر چند که اتیان نمایند بچیزی که موسی اتیان — بر نبوت شخص از آیات
بآن نکرده باشد یا بعد از موسی کسی اتیان کند بغیر آنچه موسی اتیان کرده واجب است
تصدیق ایشان آنحضرت فرمودند ای رأس جالوت پس چه چیز باعث شد
و منع کرد ترا از اقرار کردن به نبوت عیسی بن مریم و حال آنکه احیای اموات
کرد و ابراء اکمه و ابرص نمود و خلق کرد از گل مثل هیئت مرغ پس میدمید در آن

پس شد مرغ پرنده باذن خدا راس جالوت گفت [illegible] میگویند که کرده ما
[illegible] ندیده ایم وقت هدهد او را نکرده ایم آنحضرت فرمودند
که تو مگر معجزات موسی را دیده وقت بوده که آیا نه آن است که از ثقات
اصحاب موسی خبرها رسیده که موسی انها را بعمل آورد و عرض کرد بلی آنحضرت
فرمود پس همچنین آمده است ما را خبرهای متواتره بآنچه کرده است ازان عیسی
مریم پس چگونه است که تصدیق موسی را کرده اید و تصدیق عیسی را نکرده اید
پس یهودی جوابی نیافت آنحضرت فرمود و همچنین است امر نبوت محمد صلعم
و معجزات محمد و امر هر پیغمبری که خدا او را به نبوت فرستاده و از جمله معجزات
محمد صلعم این بود که شخصی یتیم فقیری چوپانی اجیری بود نه تعلم کتاب کرده بود نه آمد
و رفتی نزد معلمی داشت با وجود آن آورد قرآنی را که در آن بود قصص انبیا و اخبار
ایشان حرفا بحرف و اخبار مردمان گذشته و آنچه می آینده تا روز قیامت
و خبر بسیار از سرهای ایشان و آنچه را که میکردند در خانهای خود و آورد معجزات
بسیاری که شماره انها ممکن نبود راس جالوت گفت بصحت نه [illegible] پیوسته
نه خبر عیسی نه خبر محمد [illegible] جایز نیست که اقرار به نبوت ایشان نمائیم بخبری
که ثابت نشده بصحت نه پیوسته آنحضرت فرمودند پس شاهدی که شهادت

آثار و

نزد ما و

محمد صلعم و جایز بود

ادا داده

درباره عیسی علیه السلام شهادت داده شاهد زور است یهودی جوابی نیافت
و ساکت شد و عرض کرد سبب سکوت همان است که ما گفتیم که [illegible]
و قلت همیشه از شهود الوفایی پیغمبر نیست و اهل علوم اختلاف در باره ایشان [illegible]
همانا قاعده اهل علوم اختلاف در زیادت احدهما بر دیگری ثابت میشود که
باید شاهد عیسی علیه السلام هر دو باهم دو چندان شاهد موسی باشد و بهمین
جهت بعضی شهادت ایشان را بر شاهد موسی رجحان است و بایست
علم ایشان با [illegible] بعدم بقای نبوت موسی الآن بدو درجه بالاتر
از بقاء آن باشد و بهمین نحو [illegible] ضعف میشود عدد شهود در حق
ما چه با نصاری در خصوص عیسی با انضمام شهود یهود به شهود اسلام خصوصا
و بدین جهت همیشه رجحان از طرف شهود اسلام خواهد بود و منقطع
بعد از آن حضرت امام رضا علیه السلام رو به اکبر که بزرگ گبران بود طلبیده
فرمود ای هربد خبر ده مرا از زردشت که گمان داری که آن پیغمبر است
که چه چیز است دلیل تو بر نبوت آن عرض کرد که دلیل ما اینست که او در برای
ما چیزی را که نیاورده است برای ما احدی پیش از او و ما او را
ندیده ایم وقت بدنه نخوانده ایم ولکن اخبار از پیشینیان ما بما رسیده

بلغ

از خایج صدق و کذب شهود
اقتال و
متساوی است و حکم کردن
بصدق احدهما و کذب دیگری
ترجیح بلا مرجح است و همچنین است
از جانب کثرت و قلت شهود
نیز و

که او کرده است از برای ما آنچه را که غیر او نکرده است پس بدانچه ما او را
مشاهده نکرده ایم آنحضرت فرمودند آیا پس دلیل شما همین نیست که اخبار بما آمده
و ما مشاهده نکرده ایم عرض کرد بلی همین است آن جناب فرمود پس همچنین است
امر سایر امم سالفه که اخبار بدیشان رسیده از معجزات انبیا و معجزات
موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین پس چیست عذر شما در ترک اقرار
کردن باین انبیا که بعد از زردشت آمده اند چه گونه اقرار نمودند بنبوت زردشت
[illegible] از بابت اخباری است که متواتر بشما رسیده که او اتیان نموده
بآنچه غیر او ممکن از اتیان بآن نبوده پس هربذ در جواب کلامی منقطع شد
و دیگر سخن نگفت و اعتراف کرد پس حاصل سخن بنحوی که حقیقت امر بر هر کس
مبرهن گردد و احدی را یارای گفتگو نباشد و صاحب انصاف سکوت
کند [illegible] و آنچه مقتضای دلیل و برهان است بر وی نمایان است
که راه علم رسانیدن به نبوت پیغمبری که از میان خلق رفته و حیات
ظاهره را وداع نموده منحصر است باینکه رجوع شود به خبر ناقلین و مخبرین
معجزات آن پیغمبر که بعنوان تواتر بیاید بر جمیع طبقات نقل کنند که
آن پیغمبر ادعای نبوت نمود و بعد فلان معجزه را بر طبق مدعای خود

شاید

بنقل

اعجاز و

اظهار

بنبوت زردشت
اظهار کرد و لیکن چه آن پیغمبر باشد گبر را دلیل [illegible] و یهود را بر
نبوت موسی نصاری را بر نبوت عیسی [illegible] دلیل گبرانی
نیست و حکما ارباب ملل اعتراف باین دارند که دلیل همین است و بس
الفقدر هست که هر یک میگویند که نقله اخبار ما راستگو بوده اند و
از مخالف ما دروغگو یا اینکه میگویند که ما نقله اخبار خود را میشناسیم که مردمان
راستگو بوده اند و اما [illegible] از احوال نقله اخبار شما مطلع نیستیم
و نمیدانیم که چگونه اشخاصی بوده اند آیا راستگو بوده اند یا نه و بجهت اطلاع
ما بر احوال نقله اخبار پیغمبر خود که مردمان عادل و راستگو بوده اند پیغمبری
او بر ما ثابت و محقق شده و باین سبب ما قایل به پیغمبری او هستیم و متابعت
او را میکنیم تا وقتیکه خلاف آن ثابت شود و خلاف آن بر ما ثابت نشده بجهت
آنکه احوال نقله اخبار مخالف اطلاع نیستیم و نمیدانیم که مردمان دیندار خدا
ترسی بوده اند یا نه و در اینوقت اهل اسلام در جواب میگویند که بعینه بر ما
نیز به تواتر خبر رسیده که محمد بن عبدالله صلعم ادعای نبوت نمود و بر وفق
مدعای خود اتیان بمعجزات بسیار کرد [illegible]
ما شده و از همان راهی که ترا علم بصدق نقله اخبار بهم رسیده [illegible]

ما را نیز همان راه درست است و علم بصدق ایشان بهم رسانیده ایم
و بدان جهت پیغمبری محمد بر ما محقق گشته و متابعت از او بر خود لازم میدانیم
اگر ادعا میکنی که یهود و نصاری با همه مردمان راست گویند اند و از اوشان
دروغ گو این سخن محض ادعای است موافق ضابطه آداب مناظره باید
محقق شود و الا قبل از اثبات اصل این است که هر دو من جمیع الوجوه [دفع آن اثبات نماید]
مساوی باشند تا خلاف شان ظاهر شود اگر راست گفته اند هر دو راست
گفته اند و اگر دروغ گفته اند هر دو دروغ گفته اند و بر صاحبان وقوف بطور
مناظره ظاهر است که این دلیل تمام است و هیچ یک از مقدمات آن قابل
رد و تشکیک نیست ~~و اگر بگوئی که ما مطلع از احوال~~ و جواب سخن دیگر ایشان
که ما مطلع از احوال نقله اخبار خود می باشیم که راست گفته اند و از احوال نقله
محمد مطلع نیستیم نمیدانیم که چگونه اشخاص بوده اند اگر سابق نهایت ما معلوم نیست
صدق ایشان نیز مخفی مانده پس نباید تصدیق ایشان کنیم جواب این نیز
همین است که تو نیز یهود و نصاری که حیات موسی یا عیسی را مشاهده نکرده اند ندیده
و چندین هزار سال است که ایشان مرده اند و علم تو با احوال ایشان که مردمان دین
داری بوده اند بغیر از اخبار مخبرین و تتبع احوال ایشان چیزی دیگر نیست
اگر فی الواقع هم تتبع طرق خود را کرده [illegible] مانند عوام [illegible] و آنچه از
پدر و مادر و یا از علمای خود چیزی شنیده و از ایشان دلیل و برهان تصدیق کرده مرا با تو
حرفی نیست و در آن عرصه نیستی که کسی با تو حرفی زند مگر اینکه ترا نصیحت [illegible] کند
که این اعتقاد [illegible] و اختیار تو این مذهب دین خاص را دون مذاهب و ادیان دیگر
[illegible] بالاتر از عقل سلیم [illegible]

بقیه از برای علم رسانیدن باحوال اشخاص که حیات محمد و معجزات او را
گفته اند درست ~~[illegible]~~ است بلکه بهتر از آنچه درست است زیرا که
سابقا اشاره نمودیم که بجمیع احوال آن اشخاص و اشخاصی که احوال آن اشخاص را
نقل کرده اند عامه در کتب اهل اسلام ثبت و با کمال دقت ضبط است و از ما [صح]
هم معلوم است که عصبیت ~~[illegible]~~ نورزیده اند بلکه
هرکدام راست گفته اند از اقران تصدیق کرده اند و هرکدام دروغ گفته اند یا
مجهول [که فی الواقع] احوال ایشان نوشته اند که آن دروغ گو یا مجهول الحال است
اگرچه ملک سلمان و از نقله اخبار و این را علم علیحده گفته اند و مهره چند بوده اند
که از این فن کمال مهارت داشته اند و از اسم بعلم رجال گفته اند و واضح است
که یهود و نصاری را هیچ علمی نیست و چنین کتابها که بیان احوال نقله خود را کرده
باشند ندارند و از جانب نیز ظاهر است که این از جزاهگان بیرون است
چه قریب به هزار سال است که از بعثت موسی گذشته و از عیسی
قریب به دو هزار سال است و اگر کسی خواسته باشد که این قدر احوال اشخاص را
بنویسد که در جمیع طبقات عدد ایشان بحد تواتر رسد همه دریاها مداد و
اشجار عالم قلم شود نوشته نخواهد شد و اما از اهل اسلام ~~[illegible]~~ السبب کم گذشت
کمال سهولت دارد و ولادت در زمان حضرت امام رضا که ما چه باشد

مینمود و از این جهت است که در هنگام مباحثه علمای ایشان هرگز بزیر بار
اثبات نبوت موسی یا عیسی نرفته اند و دلیل ایشان همین است که ما به نبوت
موسی و عیسی قایلیم لهذا ما را احتیاج بدلیل و اثبات نیست و اما ما قایل
نبوت محمد نیستیم بر شما است اثبات و در همین مجلسی ما گویان جاثلیق نصرانی
با امام رضا از این باب در آمد ~~[illegible]~~ و گفت که چه میگوئی در باب خصوص
نبوت عیسی و کتاب آن آیا انکار میکنی چیزی از آنها را یعنی میتوانی انکار کرد
چه لازم طریق اسلام است اقرار به نبوت عیسی و اینکه انجیل کتاب خدا است
آنحضرت در جواب جاثلیق فرمودند که ما اقرار داریم به نبوت عیسی و کتاب آن و
آنچه را که بشارت داده است امت خود را و اقرار کرده اند حواریون و کافریم
به نبوت هر عیسای که اقرار نکرده است به نبوت محمد و کتاب آن و بشارت
نداده است بدان امت خود را یعنی آن عیسای را که تو قایلی ما قایل نیستیم بلکه
پیغمبری آن عیسای را که تو قایلی ثابت کن و الحق این سخن در مقام مجادله موافق
آداب مناظره تمام است و قطع کلام خصم را مینماید و جاثلیق نیز ساکت شد
و از این مقوله سخن گذشت و روی حرف را بر گردانیده و از آنجناب مطالبه دلیل
بر نبوت محمد کرد و در مقام رساله که برد کشیش نصرانی هروی ما رتن نوشتیم
نوشته ام و در این کتاب نیز اشاره بدان رفت جواب این سخن را بنوعی

دیگر گفته

دیگر گفته ام و ما صحرای نیست که اقرار اهل اسلام به نبوت عیسی متفرع از اقرار
پیغمبرایشان محمد است یعنی او فرموده که عیسی پیغمبر خدا بوده ایشان نیز تصدیق
کرده اند و الا اهل اسلام را خبر متواتری و حدیث معنعنی نرسیده که عیسی ادعای
نبوت نمود و بر طبق ادعا اظهار معجزه کرد و کیفیتی که یقین به نبوت او نمایند و
اقرار به پیغمبری او کنند و بعد از آنکه محمد پیغمبر باشد سهل است که العیاذ
بالله مرد دروغ گوی باشد چنانچه خصم میگوید دیگر بگو این چه اعتباری خواهد
بود و حاصل که اگر محمد پیغمبر ~~[illegible]~~ و رسالت گو است خصم چه میگوید و اگر دروغ
گو است و پیغمبر نیست اهل اسلام از اقرار او و اعتراف به نبوت عیسی و موسی
و سایر انبیای دیگر گفته اند و بعد از فرض کذب با عتراف وی چه اعتماد وی
خواهد بود ~~[illegible]~~ پس لا محاله از برای اثبات نبوت هر یک
از انبیای سالفه محتاج خواهند شد برجوع باخبار مخبرین و دانستی که اگر
این نوع از اخبار مفید قطع به نبوت و مثبت آن است از برای اهل اسلام
نیز از این مقوله اخبار ~~[illegible]~~ بر نبوت سید ابرار است و اگر مفید نیست
از برای خصم نیز نخواهد بود و ایضا دانستی که از برای اثبات نبوت
انبیای سالفه از حضرت آدم تا خاتم بغیر از این یک [illegible] که فلان پیغمبر
[illegible]

پس اگر آن را هم روشن تر بیان
کنیم بهتر است پس گوئیم
محصل سخن ما اهل اسلام این است
که ما چون محمد را پیغمبر میدانیم
و او فرموده که عیسی پیغمبر بود ما نیز
تصدیق او را کرده ایم و میگوئیم
که عیسی
که اقرار به نبوت او میکنند چو
پیغمبر است
اگر این اعتقاد ما

ادعای نبوت نمود و فلان معجزه را بر صدق مدعی به خود آورد …
اگر از ایشان مطالبه دلیل شود بجز اینکه از آبا و اجداد و پیشینیان خود نقل
نموده‌اند با ینطریق با خبر رسیده و علم برای ما حاصل شده دیگر …
و دانستی که اهل اسلام چنین نقلی را دارند اگر این نقل اثبات مدعی را
مینماید چرا متتبع طریق اسلام در رجوع با خبار و تحری معجزات محمد ص نمیکنند و اگر
میگویند که رجوع کردیم و علم بآن برای ما حاصل نشده اولا اینکه این سخن دروغ است
هر گاه علمای یهودی و عالم نصرانی را ندیدیم که آن قسم تتبع که لازم است نمایند
… با حوال و خبرهای ایشان رسانند و ثانیا آنکه چگونه … طریق یکی است
که در یک جا افاده علم میکند و در جای دیگر نمیکند و اگر راست میگویند که افاده
علم نمیکند چون راه علم در هر دو جا یکی است جهت عدم حصول یا عدم تخلیه است
دوم استباق شبهه است که در … ظلمت آن شبهات
مانع حصول نور علم گردید یا تخلیه کن و شبهات را از قلب بیرون کن تا … و یا الله
از برای تو نیز علم بحقیقه دین و آیین خویش حاصل نگشته تقلید آبا و اجداد و امهات
نفرات بصورت علم جلوه نموده و همچنین از برای اغلب … در اغلب اوان
اتفاق افتاده تفصیلی که نم دارد … خلق را تقلید شان بر آباء و اجداد …

بگویند و
بعنوان تواتر و
که باشد و
و اگر که البته حاصل شده و
از … اهل اسلام و حسن ظن … و
وصحت کیش و

که دو صد لعنت بر این تقلید باد و اگر این سخن را اینقدر طول دادم
بلکه از آن مکرر و در مواضع متعدده تکرار نمودم بسبب آنکه اکثر اهل عالم از همین
یک سخن گمراه گشته‌اند و بر این بر نخورده‌اند که آنها از چه باب است
که خبر متواتر یک باب و دو وهم است اگر بگویند که متواتر نیست غلط گفته است
زیرا که خبر متواتر پس کدام است اگر اینقدر را شخصی در هر مذهبی و آیینی که
ملاحظه کنی متواتر نباشد پس در عالم خبر متواتری نخواهیم و نخواهد بود
و اگر متواتر است معلوم است که منکر آن تتبع از آنها ننموده … یا شبه …
حصول علم را بجانب … لهذا داعی در تمهیدات بیان کیفیت تتبع
و تفحص را بنحو مرقوم بطول و بسط نوشتم و الحق در هیچ کتابی ندیدیم که کسی
متوجه آن شده باشد با وجود آنکه باعث بر اختلاف ملل بجز این مطلب
ملل را امر تتبع و تفحص طریق حق چیزی دیگر نیست اگر گویند که چگونه است
که بر یهود و نصاری و سایر ملل لازم است که تتبع طریق اسلام و تفحص اخبار
و احوال نقله اخبار محمد ص را بنمایند اما بر اهل … لازم نیست و حال آنکه نیز اعتراف
نمودی که نبوت موسی و عیسی و سایر انبیا از طریق تحقیق … معلوم …
جواب گوئیم که سابقا اشاره کردیم که فاعل تحقیق و تتبع البته علم رسانیده …
باین سؤال و جواب … و کنیم و

اخبار و
پس چگونه … البته مفید علم است پس چگونه است که منکر را علم حاصل نشده و
اسلام و
بابت … تصدیق به نبوت محمد ص است والا تتبع از طریق مخالف نکرده‌ایم و

به نبوت انبیای سالفه است و لازم طریق اسلام است تصدیق نمودن به نبوت
انبیای سالفه دیگر تحقیق بمعرفت است … ایضا جای حرف کی هم که بعد از
آنکه اهل اسلام را علم حاصل شد باینکه در این جزو از زمان محمد ص پیغمبر است
و حکم نبوت سایر انبیا و شریعت ایشان منسوخ است دیگر تتبع طریقه انبیای سالفه را
از برای چه بکنند بلی بر یهود را تتبع لازم است که خدا بحضرت موسی در توریة
خبر از پیغمبر موعود داده و فرموده که بعد از تو پیغمبری بوجود خواهد آمد و یهود
نیز باین اقرار دارند پس بر ایشان لازم است که تتبع نمایند شاید که پیغمبر
موعود همین باشد و در انجیل مسطور است که حضرت عیسی فرموده که من میروم
به پیش پدرم و فارقلیط خواهد آمد و آن روح حق و یقین است و مضمون این
در انجیل در چندین جا مذکور است و همچنین در سایر کتابهای دیگر از کتب و صحف
انبیای سالفه چنانکه انشاء الله تعالی بتفصیل نقل خواهیم کرد پس بر نصاری لازم
واجب است که تفحص از احوال محمد ص کنند شاید که فارقلیط او باشد و از آنچه
این سخن یهود را به شده‌اند و سخن از پیش خود جعل کرده‌اند که پیغمبر موعود باید از
اولاد اسحق باشد و محمد ص از اولاد اسمعیل است … و همچنین از حضرت
موسی منقول است که حکم شنبه تغییر نمی‌یابد و محمد ص تغییر داده پس معلوم است

که آن

که آن پیغمبر موعود نیست و نصاری میگویند که حضرت عیسی فرموده که بعد از
گشته شدن من ملکوت اعلا خواهد رسید همه این عبارت را خود ادعا …
که عیسی فرموده و معنی میکنند که مراد این است که پیغمبری دیگر نخواهد آمد و هر دو سخن
از یهود و نصاری محض دعوی است با آنکه مخالف نص توریة است که پیغمبر موعود
باید از بنی اخوه بنی اسرائیل باشد و اگر نه بنی اسرائیل اولاد اسحق اند و
اسحق را برادری بجز اسمعیل نبوده پس پیغمبر موعود باید از نسل اسمعیل باشد
و خبر شنبه هم متواتر نیست اگر اصلی داشته باشد ماؤل است بزمان طویل
و همچنین است قول نصاری و معلوم نیست که حضرت عیسی این عبارت را
فرموده باشد بالفرض که گفته باشد ~~معنای آن عبارت~~ مطلقا دلالتی بر مدعای
ایشان ندارد چنانکه ما بتفصیل در ارشاد المضلین نوشته‌ایم

مفتاح
مقام … در تفصیل ادله اثبات نبوت خاتم الانبیاء

بدانکه آنچه مذکور شد از اصطلاح ارباب مناظره معارضه بقلب گویند
و فایده آن الزام و اسکات خصم است و دانستی که امم سالفه را دلیلی بر اثبات
انبیای گذشته بجز رجوع با خبار و خبرهای چیزی دیگر نیست و اما اثبات نبوت
محمد ص پس آنکه آنجناب در مرتبه جامع … ام الکتاب و فصل الخطاب …
در مرحله …

که اولاد او دعوای پیغمبری نکرده باشند و
و همچنین اسمعیل را و

بنفس نمودی مانند جنبش و جوش عالم گیر گشت آیات ظهور نبوتش و بینات
بروز رسالتش زیاده از آن آمد که تعداد توان کرد و از هر یقین و عرض چنانکه مکرر
(Interlinear: از طرایق ۲)
اشاره بدان نمودیم هرگاه کسی از راه حس [illegible] و را یابد و شرایط آن از تخلیه
و تفحص بنحوی که ما در تمهیدات بیان نمودیم عمل نماید البته بعنوان جزم و یقین
حق بروی ظاهر خواهد شد چه احدی را در این شبهه نیست که خبر متواتر
افاده یقین میکند و آدمی را از ظن و تخمین بیرون می آورد فاما چیزی هم مدعی
و هم مدعی علیه از طرفین ادعای تواتر میکنند یعنی یهود ادعا میکنند که بتواتر
بما رسیده که حضرت موسی فرموده که حکم شنبه تا قیامت باقی است و اهل اسلام
ادعا میکنند که بتواتر بما رسیده که محمد ادعای نبوت نمود و بر طبق آن
اظهار معجزه کرد و پیغمبری خود را بر همه کس هویدا ساخت و حکم شنبه را
باطل نمود و بعینه همچنین گبران زردشتیه و همچنین جماعت نصاری و از
[illegible] دانستی که این اشتباه مبنی بر عدم تخلیه و فقدان تتبع است [illegible]
این نیز محقق است که تخلیه کار هر کس نیست بسیار مشکل است و تفحص
تام در مدت قلیله امکان ندارد [illegible] باید مدت عمر را مصروف ساخت
و با علمای و صلحای آن مذهب و آنچه حافظ [illegible] کرد و آن هم بدون

(Margin: لهذا حقیقت امر مشتبه میشود و طالب حق حیران میماند که کدام کیش [illegible] کدام بر [illegible] و از [illegible] [illegible] [illegible] که وجود ندارد و آنچه هست [illegible] ظن و کمانند [illegible] ۲)

(Margin, vertical: [illegible])

کفایت الاعلام

تحصیل مراتب علوم نظریه و قواعد حکمیه و معرفت اصول و فروع آن دین حق
نتیجه و بلاشبهه اینها همه امور است که میسور همه کس نیست با آنکه تحصیل
راه حق بر همه کس لازم است سیما از آنجا که هدایت امر است موهوب الهی
و فی الواقع بر همه عالم واجب است که تصدیق نبوت حضرت خاتم الانبیاء و سید
الاصفیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق نمایند لهذا در حکمت خدا
لازم آمد که نبوت او را بنحوی بر خلق آشکار نماید که دیگر ایشان را احتیاج
باین نوع تکلفات نباشد پس وجود او را نمودار تر از [illegible] و کتاب [illegible]
[illegible] گردانید که سر همه منکرین کوفت و خاشاک شکوک و شبهات
(Interlinear: کسی ۲)
معاندین را بجاروب ~~[illegible]~~ [illegible] وقت آدمی مرده را احیا کرد [illegible] او را [illegible]
(Interlinear: [illegible])
که سایه نداشت دیگر چه احتیاج بملاحظه آیه داشت و آنکه می دانست که نزد
معلم تعلم ننمود مع ذلک این همه معارف را بیان فرمود [illegible] قطع به نبوتش کرد
و هر که عیار معارف [illegible] و زبور و انجیل را بمیزان معارف قرآن سنجید یقین کرد
بافصاحت وی اقرار نمود و ~~[illegible]~~ و اگر کسی را فی الجمله خبرت
بطرایق الفاظ باشد دانسته که آنچه ما بیان کردیم ~~[illegible]~~ و ارائه طرایق
حق کافی و وافی [illegible] [illegible] است و با وجود اختصار

(Margin: صورت نه بندد ۲)
(Margin: و نزد)
(Margin, diagonal: [illegible])
(Margin: از طرایق حق ۲)
(Margin: کتاب معجزه [illegible] / [illegible] اختیار [illegible] ۲)

و دلایل بسیار از آن استخراج میشود فاما چیزی هم کس را دست رس آن
نیست و بایست که عوام نیز از آن بهره مند گردند لهذا باستفصال آن
پرداختیم ~~[illegible] دلیل [illegible]~~ [illegible] نمودیم
(Margin: و بالله التوفیق ۲)

دلیل اول

بدانکه ارباب ملل کلا [illegible] قایلند با [illegible] افراد انسانی
برسه گونه اند بعضی آنانند که در دو جنبه [illegible] علم و عمل بدرجه کمال رسیده
(Interlinear: قوه ۲)
جمیع قوی و جوارح او تابع عقل و در مرتبه توسط عدل مستقیم اند و هیچیک
(Margin: سلیم ۲)
از قوی و جوارح را که ضد او [illegible] تقاضای عقل وی گردانید سر موئی
تخلف از فرمان او نمی نمایند و بر فرق دیگر نقطه مقابل این گروه اند
(Margin: و تشبه کامل [illegible] / بل افضل از آن نیز [illegible])
که خود را از درجه حیوانیه [illegible] پست تر نموده اند بلکه استعداد فطری و قوه
جبلی خود را نیز ضایع و باطل کرده قابل رشاد و هدایت نیستند و متوسطین
(Interlinear: دیگر ۲)
مابین این دو طایفه صاحب طبقات و درجات مختلفه اند نه در کمال
بمرتبه اعلا رسیده اند نه در نقصان بدرجه پست نزول کرده اند و اما قابل
ترقی و تنزل هر دو می باشند و این سه مقدمه علاوه آنکه اجماعی و اتفاقی
قول ارباب ملل است محسوس و مشاهد همه کس نیز هست و بدیهی است
که هر طفلی را نفس استاد کامل بگذاری و از او بدست تربیت وی بسپاری
(Margin: ناقص ۲)
باندک زمانی چه در علوم کلیه و چه در صنایع جزئیه بدرجه استاد بلکه بالاتر از آن

بقدر استعداد

(Margin: با قوه ۲)
بقدر استعداد [illegible] می رسد ~~و بعد از تقدیم این سه مقدمه گوئیم~~ [illegible] و نفوس کامله
نیز بر دو قسمند یکی آنکه این نفوس مرتبه [illegible] تربیت استعلاج [illegible] نمایند
(Margin: قابل آن هست که ۲)
و تعبیر و هر یک را بدرجه کمال لایق و مقام معلوم وی رسانند و تعبیر از آن [illegible]
به نبی نمایند دوم آنکه معالجه امراض [illegible] را بدستیاری طبیب روحانی نموده اما
حکمی مریض دیگر را معالجه اصلاحی نتوانند کرد یا آنکه میکنند و بدرجه کمال صحت
نمی توانند رسانید یا حفظ صحت او را نمی توانند نمود و تعبیر از آن باولیا کنند و
بعد از تقدیم این مقدمات گوئیم که کل ارباب ملل [illegible] کلیه بر دو جزء اند
یکی آنست که میگویند که بر خدا لازم و واجب است که این طبیب روحانی و مدبر
عقلانی را که [illegible] و معالجه کننده امراض ظاهره و باطنه این بیماران است
مادامی که این بیماران وجود دارند [illegible] در زمانی که مرض ایشان [illegible] فرما
در تزاید است ~~[illegible]~~ موجود سازد تا هر بیماری که باختیار خویش به
(Margin: دو وانی برای ایشان مقرر فرماید ۲)
(Interlinear: علی الدوام و الاستمرار در [illegible] ۲)
پیش او رود و استعلاج و چاره رفع امراض از او کند دردا و داروا یابد
(Margin: موافق ضابطه با عیب [illegible] ۲)
تا قوه و استعداد مستعدین و طالبان رشاد و نهان [illegible] کمال الهی
خود را [illegible] رتبه دیگر میگوئیم که علی الدوام لازم نیست بلکه میگوئیم
که [illegible] حضرت آدم باشد [illegible] و ارباب [illegible]
و طالبین حق را تعلیم مردم کرد کافی است تا [illegible] بعد از حضرت آدم مردم [illegible]

معلمی ناقص وطبیبان غیر حاذق رجوع نماید از معالجه ایشان موافق ضابطه
اتفاق افتاد فیها المراد والا کسی را بر خدا کتی نیست خصوصا از هر چه میکند
کبراه زردشتیه نیز همین سخن را میگویند اما میگویند زردشت کافی است
یهود هم همین حرف را میگویند اما میگویند که بحضرت موسی که رسید تا الی یعنی عود
بنا بر همان شریعت موسی کافیست وشریعت او باید عمل کرد و در تعلیم و تعلم
و اشکال فنی باید رجوع بعلمای ناقص کرد که در اواخر در هم از در جات کمال
نرسیده از نصاری نیز تا عیسی همچو میدانند حاصل که همه این طوایف
قایلند باینکه عالم خالی از آن مدبر حق تواند شد و طایفه
او را میگویند که خالی بودن قبیح است و لطف خفی بر خدا اگر ما نیز مانند مرضای
سابقه بیماریم بلکه هر چه زمان بطول انجامیده مرض اشتداد پذیر رفته
و راه خطا و زلل زیاده از اول گشته چرا که ایشان طبیب حاضر توقف
خواطر فی فساد و مار است جلاد باد توقف میبردی و این کجا ظاهر
الورود دخل نداند و واحدی از علما را که صاحب تصنیف و تدوین
ابدا از ندیده ام که منکر صحت مقدمات این دلیل را شد بلکه همه
معترف باین شده اند که این سخن موافق ضابطه عقل جلی است لکن گو آن
شخص مدبر و غیر از این کسی هیچکس حرف نزده طایفه او که ایشان را

شیعه خوانند در جواب گویند که دلیل ما دلالت دارد بر اینکه بر خدا لازم است که
او را ایجاد و تعیین نماید یعنی بر او لازم نباید اما او را تمکین التصرف در خلق نیز
کند اگر چه بطریق جبر و قسر باشد واجب نیست بلکه چنین چیزی با تکلیف و اختیار
منافی است
نه بر جبر و اضطرار بر خلق است که او را اطاعت نمایند و تمکین تصرف دهند
و اگر در صدد عناد و دفع او بعضی برآیند و اراده قتل و کشتن کنند قتل او نمایند او هم
ندارد که خود را بکشتن دهد بلکه میشود که بجهت مصلحتی غیبت بر او لازم شود
خلاصه اینکه مقدمات دلیل عقلیه تمام موافق ضابطه بر آن بدایتة الامکان
و نحن نقطع ابطال انزاعیکنند ما دامی که سد این احتمالات را نکنند و حال آنکه
مجمع این احتمالات بتواتر ثابت شده مخفی احتمال نیست اگرچه احتمال فقط
در اثبات مدعی کافی است زیرا که ملتفی الیل خصم این میشود که چنین ظاهر
و محسوس ما نیست پس معلوم است که مقدمات دلیل عقلی است و محل
جواب آنست که نتیجه دلیل ما اینست که بر خدا واجب است که او را ایجاد
فرماید که هر کاهی از برای موافقت طریق سداد با و رجوع نمایند ایشان را
هدایت کنند نه اینکه او را ظاهر و حاضر گرداند از برای جلادان و اعدا
پس مبرهن شد که طریق حق کدام است و حق فی نفسه هذا طریقة حقه و فرقه

و عالم هیولانی و عالم ناسوتی و اتفاق محققین حکما است که عوالم امکانیه
مظاهر اسماء الهیه اند و هر موجودی در ظل تربیت اسمی است موجودات
جمالیه در تحت اسماء جمالیه اند و موجودات جلالیه در تحت جلالیه و مظهر
اسماء جامعه بجز انسان موجودی دیگر نیست و مقتضیات اسماء جامعه
اولا و بالذات عدل است والاهم اسمی مظهر خود را بحد اعتدال تربیت نماید
~~زنوانست که~~ و از اینجهت فرمودهاند و بالعدل قامت السموات
والارض و مظهر عدل نتواند شد مگر فردی از افراد انسان که جمیع
قوای علمیه و عملیه وی در حاق اعتدال باشند و چنین کسی نیست
مگر نبی ~~و این قسم~~ و این کو از وجود با بهیشه در روی زمین باشد
چه مظهر عدل در آن تحقق یابد ~~و~~ عالم آخرت عالم روحانیات
و عالم طبیعیه عنصریه عالم هیولانیات است پس عالم ناسوت که
~~عالم~~ عالم تعلق روح به بدنها است مظهر جمع خواهد بود و از اینجهت
که بعنوان تواتر اخبار از ائمه اخیار رسیده که اگر آن معمور روحانی
از روی زمین دقیقه نایاب شود دفعة تمام عالم خراب خواهد شد
که فیض حسی کل موجودات در هر عالمی بقدر استعداد هر یک از اوست

ناجیه شیعه است که قایلند به نبوت محمد پس نبوت او حق و ثابت و
طریق مخالف باطل و ضایع است و هذا هو المطلوب دلیل دوم
بدانکه موجودات عالم یا جمیله یا خیرات محضند و اسباب شر مطلق در ایشان
نیست مانند عقول مقدسه و ملائکه مقدسه یا شرور محض و اسباب
غرور مانند شیاطین و یا آنست که هم سبب خیر در ان موجود است
و هم شر مانند انسان که خلاصه عالم کون و مکان و زبده موجودات
امکان است و مشتملست بر جنبتین جمال و جلال نفس مطمئنه
و اماره و عقل و وهم و کذلک اسماء الهیه نیز بر سه قسم اند
پاره از انجمله اند که جمال محض و جمال و فیض رحمت محضند مثل رئوف
و رحیم و کریم و امثال ذلک و پاره دیگر اسمائی اند که دال بر قهر مطلقند
و مطلقا بوی رحمتی از ایشان نمی آید مثل قهار و جبار و منتقم و غیر ذلک
و برخی دیگر از انجمله اند که محتوی بر جنبتین و مشتمل بر صفتین جمال
و جلال بجمیع و محیط بر جمیع صفات کمال اند مانند الله که علم است
از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمال
و عوالم وجود نیز بر سه قسم است عالم جبروت که جمال محضند و

[illegible]

... توقف است اگرچه آن برکسی ظاهر نباشد چنانکه ابلیس اغوا میکند و پیدا نیست

پس باید طایفه شیعه برحق و تتمه باطل باشد و هو المطلوب

وفهم این دلیل اگرچه اندکی مشکل است لیکن هو فی الحقیقة حلال هر مشکلات

و ما از چند حدیث موشح مینمائیم تا بر حقیقت فهمان محقق شود که مقدمات

این دلیل تام و علیل را شفای مقام است از الجمله در کتاب عیون اخبار

از ابو الحسن الرضا عم منقول است که فرمود من آنحضرت عرض کردم که آیا باقی میماند

زمین بغیر امام فرمودند که نه ... خدمت او عرض کردم که ما از حضرت امام

جعفر صادق عم ... شنیدیم که آنحضرت فرموده است که باقی نمیماند مگر اینکه

عذاب میفرستد خدا بر بندگان آنجناب فرمودند که زمین باقی نمیماند بلکه فرو

میرود و همین مضمون را نیز حسن بن علی الوشا از آنحضرت روایت نموده

و ایضا سلیمن بن جعفر روایت کرده که از حضرت امام رضا عم سوال کردم

که زمین خالی از حجت میشود فرمودند اگر زمین خالی شود از حجت طرفة العین

از حجت هرآینه زمین فرو رود با اهلش و در کافی از ابو حمزه از حضرت

امام محمد باقر عم مرویست که آنحضرت فرمود که اگر امام یک ساعت از روی

زمین مرتفع گردد هرآینه باضطراب درآید زمین با اهلش همچنانکه باضطراب

درمی آید دریا با اهل دریا و ایضا در کافی از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست

که زمین خالی نمیماند مگر که در او امامی باید باشد که اگر مومنین چیزی در دین

زیاد کنند

بازرسیده ؟

[illegible]

زیاد کنند برگرداند ایشان را و اگر ناقص کنند تمام نماید و ایضا در کافی از حسین

بن ابی العلا مرویست که از حضرت امام جعفر صادق عم گفتم که زمین باقی

میماند بغیر امام فرمودند نه و با این مضمون احادیث مستفیض و متواتر است

و در این مقام ... که عقل با نقل موافق و قول اهل شیعه با ارباب حکمت

مطابق است دلیل سیم بدانکه اول چیزی که در قوس صعودی پذیرای

صورت وجود گشت نوع اجسام عنصریه بود و آن بر سه گونه آمد معادن

و نباتات و حیوانات و حیوانات نیز بر سه نوع منقسم گشتند بعض

صاحب نفس ناطقه الهیه و جمیع قوای حیوانیه شده و برخی صاحب

نفس حیوانی و جمیع قوای آن گردیده و برخی دیگر بر بعض از قوی اکتفا رفت

اول اطراف اشرف و افق اخس و وسط متوسط گشت ...

و صاحب نفس ناطقه نیز که افراد انسانی باشد بر سه قسم منقسم شد

قسمی قوه قدسیه عند الله بوده مطلقا به بیرون جنبه حیوانیه نگردیده

و همیشه با سراپرده کبریای قدسی در محبت باشند دقیقه عالم طبیعت

... نیز در خشند مانند اولیا و دوستان خدا

که هرگز میل بدنیا ننموده بلکه بزیر بار امانت خلافت و رسالت

نیز رفتند اگرچه صلاحیت آن رتبه را داشتند مثل حضرت سلمان عم

و این تحقیق از الهامات داعی است ؟

معادن اطراف اخس انتها شد و حیوان جنبه شرافت گشت نباتات در وسط افتاده

درباره ؟

[illegible]

کردید ... رسالت بوی کردند قبول ننمود که حضرت داود عم ... فرمود

قسم دیگر از جمله دنیاپرستان گشتند بحیثیتی که نظاره اصلاح آن نیز

خارج گشت که دیگر قابل هدایت نشدند قسم سیم متوسط الاحوالند که

در وسط راه مانده نه هم جنبه قوه قدسیه دارند که از آن جهت بعالم

قدسی میل نمایند و هم جنبه حیوانیه را دارند که از آن طرف شوق بعالم طبیعت

میکنند و باتفاق جمیع ارباب ملل شیطانی در خارج موجود است ...

نفس ... که همواره او را اغوا میکند و بضلالت میخواند و

دقیقه از احوال او غافل نیست و وجود وی اختصاص بزمانی دون

زمانی ندارد پس در حکمت خداوندی لازم است که بعلاوه جنبه عقلانیه

او نیز در خارج شخص کاملی موجود باشد که او را هدایت خواند و از متابعت

شیطان بترساند و از دامهای آن برهاند و چنان باطنی که وجود شیطان

مخصوص بوقتی دون وقتی نیست وجود آن مرشد کامل نیز باید اختصاص

بعصری دون عصری نداشته باشد و در جمیع ازمنه در مقابل شیطان

ایستاده باشد تا جبر لازم نیاید و اختفای او مانند اختفای شیطان

ضرری در تربیت او نداشته باشد ... و دانستی که این قول موافق نیست

الا با مذهب شیعه که قایلند به نبوت ... و هو المطلوب لکن ... خواهند لهو است حکمت خداوندی

بعلاوه نفس اماره اندرونی ؟

و العبارة اقوی در هر اعصار فرعونان که خلق را بطرق ضلالت

بقاعده ... فرعون موسی ... است که در هر عصری ... که مردم را براه هدایت ...

و همچنانکه ... اعلان ... سلطنت است که هرچه از اعمال آن ... ارادة ... ظهور آورند

بایمان آدمی را نیز ... حقیقی باشد که هر وقت اراده رفع ظلم و تعدی ... کند

و بدیهی است که هرگاه سلطان عادل و حکیم قابلی که دین و دنیای خلق را انتظام دهد ... در روی زمین ...

[illegible]

که آن موید خارجی که در مقابل شیطان خلق شده عقل کلی است فاعل است

که علاوه بر نفس ناطقه جناب رب الارباب ایجاد فرموده و در باطن

موید نفس انسانی است و از ... بالهامات عقلانیه ربانیه براه

فلاح و رشد ارشاد میفرماید و از متابعت شیطان منع مینماید جواب

گوئیم که اولا در وجود عقل فاعل اضافه بر نفس ناطقه انسانیه خلاف است

قاطبه متکلمین منکر ... و ثانیا شیطان خارجی است ... مظهر تام ... از

هرانسانی جدا ... است که وی را مانند شیطان قاهر ... کلیه که خلق را ...

میخواند باید البته عقل را نیز مظهر تام باشد تا مقابل آن واقع شود

و مظهر تام عقل کلی بجز انبیا و اوصیا کسی نخواهد بود دلیل چهارم

بدانکه مقصود از بعثت انبیا دو چیز است یکی آنکه خلق را بخدا بخوانند دوم

آنکه از ما سوای او برهانند و محمد صلی الله علیه و آله این عمل را باتم وجه کرد در حینی

که قاطبه خلق حیاری و سرگردان ... در بوادی ضلالت و گمراهی میگشتند

و در بحبوحه دنیاداری گرفتار بودند و آنجناب در کمال رافت و مهربانی و

تحمل اعبای امر رسالت و بردباری اعراب بیابان گرد وحشی را که هرگز با

صاحبان کمال ننشسته ... ... و مراوده بازداشت

دیگر چه ضرورت است بوجود دیگر ... که مسمی به نبی یا وصی است ؟

گفتیم که ... جنبتین حیوانیه و عقلانیه موجودی دیگر قایل نیستند ؟

و ایضا در باطن آدمی چنانکه عقل هادی هست نفس هوسی نیز در باشد این دو موجود مقابل یکدیگرند اما نفس را از خارج شیطان تقویت میکند باید عقل را نیز از خارج تقویت کننده بوده باشد و هو المطلوب و این دلیل نیز از الهامات داعی است ؟

قطع و جزم نداشتند بدربار حضرت باری عز اسمه بنحوی مقیم و مستقیم گردانید
که دقیقه خود را از خدمت پروردگار معاف نداشتند و غفلت یک عت را
بر خود روا نداشتند الی صفای اصحاب صفه بجائی رسید که بالمره از ترمیم
بدن خویش باز ماندند انحضرت خود بدست مبارک لقمه در دهن ایشان میگذاشت
حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین قوت لا یموت خود را باب نان
میبخشیدند و سه روز به آب افطار میفرمودند و حضرت سلمان با انکه حاکم
یمن بود از برای یهودی پشم میرشت و بدان معیشت میفرمود حضرت ابا ذر در تمام
مدت عمر یک عبا اکتفا نمود و صحابه کبار در هنگام جهاد با کفار هر یک بر دیگر
استباق میجستند و جان دادن در راه خدا از داد ن جان تر از نان داده
بود چنانکه در قضیه غزای بدر و در فرو رفتن اسلام صورت وقوع
پذیرفت و در حین که کفر و ضلالت عالم گیر بود و تمام اهل عالم در دست هوا و هوس
نفس اسیر و صغیر و کبیر در زنجیر شیطان مقید و محبوس بودند جمهور امم در عین غفلت
بدنیا مشتغل و دیان ارباب ملل نیز از خلاف و اختلاف مشتعل
عبادت اوثان کار عجم تعظیم نیران شغل اهل هند بعضی عبادت بقر برخی سجود
شجر طوایف یهود با یکدیگر در عین جحود و نصاری بسبب یا دنا اختلاف صاری
آن نفس قدسی چراغ انسانی را با خدا جوانسی داد که گویا نهاد ایشان را از ازل
از حب خدا او داد او سرشته و خیال غیر در خواطر فیض مظاهر ایشان نگذشته
چون از صحابه ان جمله بودند که هر شب تمام قرآن را تلاوت میکردند و خواب بر خود حرام کرده
بر خود حرام کرده بودند مانند حضرت امیر المؤمنین عمر و سلمان و عثمان ابن مظعون
قائم اللیل و صائم الدهر گشتند و ترک مباشرت نسوان را نمودند پایه معارف
بجائی گذاشت که تمام معارفی که از انبیای سلف و حکمای فلاسفه رسیده بود در
جنب آن جهل مطلق انگاشته گردید و آنچه افکار محققین بدان ملحق گشت به بیست
ترین درجه از درجات آن نرسید و تمام معرفت را باندازه استعداد مستعدین
و طاقت مکلفین مقرر ساخت و در مدت قلیله از جمیع ضروریات دین
و دنیای عالم پرداخت بنحوی که آنچه اعمال که بسته و ناشایسته از آدمی سر میزند
تمامی احکام آنها را برجه اتم و اکمل بیان نمود و از آن قواعد که استخراج
میشود تمامی ضوابط شرعیه فرعیه در صلاح دین و دنیای خلایق و همه اخبار
و احادیث که از زبان جواهر فشان نکته فهم اند مرات جهان نمای حقایق است
چنین و با اینکه مطلقا در جمع زری و زوری نداشت تمام همت خود را بنوع
در راه ایشان گماشت که بجهت ایشان جان خود را از او مضایقه نداشت و مع ذلک بسیرت
انبیا رفتار کرد و هر که بذخارف دنیا میل ننمود و مانند ارباب دول عمارت
و خانه بجهت خود بنا نکرد و سنگ قناعت بر کمر بست و دندان طمع را شکست
و در میان مسجد که خانه خدا بود بر روی خاک نشست اتفاق حکمات

با وجود انکه
قرارداد قواعد
نه مراد آن با علم داشت و نه تعلم نزد معلم نمود
مذهب و قرئت زبان در ولایات بیگانه
کم بود و در شعب ابیطالب با جفای
اعراب بزرگ شده بود
و از طریقه پیغمبران تجاوز نفرموده

که هیچ کس اگر بهم رسد البته پیغمبر است و تمامی محققین بر اینند که اثبات نبوت پیغمبر
از این طریق بهتر نیست در معجزه توهم التباس و اشتباه و وسواس التباس هست
و در این نیست اما گفته اند که ان مخصوص خواص است که برتری معارف را
دانند و میان درجات و مقامات انها امتیاز توانند و تزویر را از تدبیر
جدا کنند و دنیا دار از دین دار فرق کنند و عوام را از آن چندان بهره نیست
لهذا در کتب حکمت مسطور است که دلیل خواص با این قیاس محصور است و معجزه مخصوص
عوام است که در این مقام معذور است

دلیل پنجم

شبهه نیست که هر که ادعای نبوت نمود و ظاهر نیست که خصم را بجز از این
انکاری نباشد جز این که رتبه الکلیسی در رساله خود نوشته که ادعای نبوت کردن
و آوردن وی قرآن را معجزه هر دو متواتر است اما نه از اخبار اهل اسلام
بل باعتبار تحقیق خبر دادن ارباب تواریخ نصاری حاصل که این مقدمه ضروری است
عقل سلیم را در ان تامل نیست اما بر طبق این دعوی اتیان بمعجزه نمود پس
گوئیم که معجزات انحضرت بر سه گونه است یکی آن است که وجود آن از خصم قبول
ندارد و باید بخبر متواتر اثبات نمود مانند شق قمر و تسبیح حجر و امثال ذلک
دوم انکه فلاسفه در اتیان بآن نیست و خصم قایل بوجود آن هست لکن گوید که دارد
انست که آن خارق عادت نه که حد معجزه بر آن صادق آید نیست مثل

قرآن

نمایند
و بر طبق دعوی اتیان بمعجزه
کرد پس او پیغمبر است اما
اینکه ادعای نبوت نمود
بیان مقدمه ثانیه گوئیم

تحدی نمود
قرآن که احدی را ممکن در آن نیست که انحضرت در حین دعوای نبوت از آن
در صدد معارضه در آورد و معجزه خود قرار داد و اتیان بمثل آن ننمود و بعضی گفته اند
که باعانت دیگران است و در رد ایشان جناب رب الارباب فرموده که شما
نیز استعانت بدیگر نمائید و استعانت بجهت کنید و مثل آن را بیاورید خلاصه
کسی را ممکن در این نیست که در مقام تحدی اتیان بقرآن کرد و تسلیم معجزه بودن آن
که خصم انکار را هیچ یک از مقدمتین از او نمی تواند کرد و نه وجود آن را و نه معجزه بودن
آن را یکی از آنجمله اخبار بغیب است که در قرآن اشعار بدان نموده و احدی
از حکما را ممکن در این نیست که اطلاع بر غیبت از خوارق عادات است
و چون در قرآن تصریح بدان واقع و خبر از آن داده شده و دو فتی که قرآن تسلیم
مدعی و خصم هر دو متواتر است پس خبر دادن انجناب بغیب متواتر است
و اظهار غیب بالاتفاق معجزه است پس انحضرت بالاتفاق پیغمبر است
اما خبر دادن انحضرت بامورات غیبیه در قرآن زیاده بر آن است که شماره
آید بلکه جمیع قصص انبیای سلف کما انکه امی بود و نزد کسی تعلیم نگرفت
همه غیب است و لکن جمیع در کتب معتبره ایشان مشتمل بر بیشتر خصم
هست که باشد که از آن کتب مستخرج باشد فاما احوال کفره و
منافقین که یوما فیوما انجمله بعضه ظهور رسیده الی آخر و فضائح ایشان

گفته اند که
با انس و جن
و بعد از این نیز اثبات اسم محقق فی الجمله نمود
که حد معجزه بر آن صادق است
الحجر از

ایشان را بخصوصه بروز داده و اخبار با مورات آتیه مستقبله که همه ما بعد آن
الم غلبت الروم که اخبار است ~~از مغلوبیت~~ باوجود مغلوبیت روم خبر داده
که در بضع سنین که ما بین سه و ده است رومیان بر فارسیان غالب آیند
و همچو واقع شد و در سال نه غالب گشتند دوم آیه یریدون ان یطفئوا نور الله
بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون که خبر داده از اینکه
شمع شریعت و اسلام هرگز خاموشی نخواهد شد اگرچه کفار اراده اینرا دارند و سعی
کوشش میدانند و فی الحقیقه از بدو بعثت تا یومنا هذا از اهل کتاب مطلقا یهود
و نصاری و غیره کثره آتش هر قدر سعی در انهدام بنیان اساس بلند ایشان
نمودند هیچ کاری از پیش نبردند بلکه روز بروز فوز بنور آتش اشتداد پذیرفت
سیم آیه و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه که خبر داده از متشفی شدن ابابکر و افتاد
چهارم آیه ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس که درباره یهود وارد
و بر احدی مخفی نیست که آیات مرقومه متواتر و احدی را در آن تشکیکی نه و هرگز
عارض انکلیسی خود قبول کند که در قرآن اخبار بغیب بسیار است امّا میگوید که بیش از شش
هفت موضع نیست و ~~اعلام~~ ~~اخبار~~ ... در جواب وی در رساله ارشاد
المضلین نوشته ام که مقصود ما اینست که تحقق ثابت کنم که اخبار بغیب
یکبار هم کافی است زیراکه احدی در اثبات نبوت تعدد معجزه را شرط ندانسته

تو که کشیش هفت موضع را قبول میکنی مطلب ما باتم وجوه ثابت میشود و اگر گوید
که نمیدانم خصم را در این دلیل چه حرفی است امّا میگوید که غیب معجزه نیست
این سخن را احدی نگفته ~~و معجزات~~ و گویا از معجزات عیسی این بوده و اگر میگوید
غیب نگفته کشیش هفت را از خود قبول دارد قطع نظر از قبول کردن آن اینها در
قرآن مذکور و قصه وقوع آن در افواه و السنه مشهور است و قرآن متواتر است
و در تواتر آن کسی را حرفی نیست و احمال ماده قیاسی ~~...~~ یقینی و صورت آن
شکل اول و بدیهی الانتاج و از برای اثبات نبوت آنحضرت همین دلیل عوام
و خواص و در دهان صاحب انصاف کافی است ~~...~~ و ما بقی از دلیل آنچه نوشته
شد و خواهیم نوشت از برای اینست که نبوت آنحضرت اظهر از آن است
که کسی را در آن شبهه حاصل شود یا تشکیکی نماید و امورات غیبیه که آنحضرت
بدانها اعلام فرموده و خبر داده و واقع گشته که نه در اخبار با نها و نه در وقوع آنها
حرفی است بسیار است از الجمله حدیث ستفترق امتی است که اخبار فرموده
باختلاف امت بهفتاد و سه گروه و همه در نار مگر الا یک فرقه و واقع گشته و
فی نفس الامر همه صاحب آرا باطله و عقاید فاسده اند سوای طایفه حقه شیعه
واحدی از مخالف و موالف انکار این حدیث ننموده و اعلم این حدیث را بهفتاد طریق
که رجال مشترک نه است از کتب اهل سنه استخراج نموده ~~...~~
ادوم حدیث سیانا ...

زمان علی امتی لا یبقی من الاسلام الا اسمه ولا من القرآن الا درسه که حال بوضوح ثابت
و هیچ فلسفه در ان نیست صدق رسول الله سیم اخبار فرمود بجناب امیر المؤمنین
که خلافت ترا غصب خواهند و حق ترا ضایع خواهند نمود ~~...~~ و ریش ترا
بخون سرت خضاب خواهند کرد چهارم اخبار فرمودن است از وقایعی که از آن
نسبت بامیر مؤمنان اتفاق خواهد افتاد پنجم اخبار فرمود بوقایعی که از برای
حضرت امام حسین اتفاق افتاد از شهادت آنجناب و صدور قضیه ها بلکه از بلا
و سایر چیزها دیگر ششم اخبار ~~...~~ اخبار آنحضرت بجناب خامس آل عبا
امام و فرزند امام و برادر امام و پدر نه امام که نهم ایشان قائم آل محمد خواهد
بود و اینها همه وقایعی است که بعنوان تواتر محقق است که آنجناب خبر از آنها
داده و در خارج نیز اتفاق افتاده و کسی را در آن حرفی نیست دلیل ششم که
قرآن است که اتم و اکمل و اقوی و اظهر معجزات آنحضرت است و هیچکس را از دوست
و دشمن یهود و نصاری کافر و مسلمان ~~...~~ که آنجناب ادعای نبوت
نمود و آنرا معجزه و دلیل دعوای خود قرار داد و در قرآن نیز در مواضع متعدد تحدی
بدان شده اوّل در سوره البقره است که میفرماید ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی
عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین دوم ایضا
در سوره هود میفرماید ام یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من
استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین ~~...~~ در سوره بنی اسرائیل است که قل

لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا چهارم در سوره یونس است ام یقولون افتریه قل فأتوا بسورة مثله
وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین پنجم در سوره قصص میفرماید ولولا
ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع
~~...~~ آیاتک ونکون من المؤمنین فلما جاءهم الحق من عندنا
قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران
تظاهرا وقالوا انا بکل کافرون قل فأتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان
کنتم صادقین و حاصل مضمون بلاغت مشحون آیات مرقومه آنکه قرآن کتاب خدا است
که بر محمد از جانب رب العزة نازل گردیده و اینرا از پیش خود نبافته و اگر شک در
این دارید و همچو گمان میکنید که اینرا او ~~...~~ جعل نموده شما نیز انسی
و جنی را ~~...~~ بامداد خود بطلبید و مثل آنرا یا ده سوره مثل آنرا یا یک سوره
مثل آنرا بیاورید و اگر دیدید و هرگز هم نتوانید کرد پس از آتش جهنم که آتش
افروزان آن است بترسید و بدانید که محمد راست میگوید و قرآن را کتاب خدا
بدانید و اگر گوید که بر صاحبان وقوف از طرز کلام و ارباب انصاف از خواص و عوام
ظاهر و هویدا است که آیات بینات صدق از جمله آیات مرقومه بیدا است
~~...~~ و از سبک کلام معلوم است که قائل آن کال الخصم و بران او راشته
و شواهد اعجاز از انجام و آغاز عز نظام آن از وجوه متعدده محقق و نمایانست ...

در حاشیه:

حال آنکه
باتفاق کل
و دیگر خواهد گفت
ظاهر شود که
بمقتضای اعانت یکدیگر
گواه عدل اوست
دوم دیگر آیه وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم ... بر دوام دین و ثبات نبوت آنحضرت ... باقی
اهل مکه که ... رساله کبیر
دلیل دوم
قوی دلیل الحق
فأتوا بسورة من مثله فأتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین

اما اول انکه بیک ایه الکفا نفر محمد که جا داد در جنب آیات کثیره مستهلک شود و در فکر باید اگر خواهد جمع نمود البته عکبلی جمع نمود دوم انکه همه را در یکسوره جیکجا جمع نکرده بلکه انرا در مواضع عدیده و سور کثیره ذکر فرمود تا خوانند همیشه متذکران باشد و فراموش نشود و اگر همه در یکجا جمع میشد در ضمن یکختم قران ادمی یکبار بان ایات برمیخورد و اگر ختم قران را در عرض یک ماه میکرد پس ماه یکمرتبه بمضامین انها مطلع و متذکر میگشت و حال که متفرق ذکر شدهاند چنین است سیم انکه اگر کمال اطمینان بعجز نداشت معکس این میفرمود سیم انکه در انها ایات متشابهه و کلمات مجمله الدلالة و ذی احتمالین که احتمال عجز انبیا در ان رود نیست چنانکه در بارهٔ ایات دیگر هست بلکه همه و تمام صریحة الدلالة انها باحتمال مدعی چهارم انکه امر نمود که این سور را بکتابت معرفت علیه اهل بزرگ بنیشتند و در صندوق بگذارند و اوقاف را بدست همه کس ندهند که جا چنانکه ایوب را تورات از مردم پنهان میدارند بلکه انرا همه کس دادند و امر فرمود از برای خواندن و تعلیم و نشر کردن و دور رسانیدن ان متواتر فرمود و اگر بعجز علم یقینی نداشت بیطریق نمینمود پنجم انکه عجز خلق را اختصاص بوقتی دون وقتی نداده بلکه بلن که دلالت بر تابید دارد نفی تمکن و اقتدار از ایشان مطلق فرمود و حرکا باینکه بلند نداد و رداد که تا دامن قیامت اگر تمام عالم جمع شوند و خواهند که مثل یک سوره از ان بیاورند نتوانند و عاجز گردند با انکه

عجز

یکجا دو

نشده

محکمات و

قران را

عجز در زمان ادعا اثبات مدعی را مینمود ششم انکه عجز را تخصیص بتمام قران نداد بلکه اتیان بده سوره بمثل است که بیک سوره هم اکتفا کرد و بدیهی است هفتم انکه سور را تخصیص نداد بسوره‌ها که مشتمل انها بر ایات که در حد فصحی اعتراف بعجز از اتیان بمثل انها داشتند بوده و انها را در اعلا درجهٔ فصاحت و بلاغت میدانستند بلکه فرمود همان کلام خدا است از هر سوره که میخواهید مثل ان بیاورید هشتم انکه بعد از ادعای عجز ایشان از اتیان بیک سوره انقدر کوچک کوتاه کرد که تخمیناً معادل شش هفت کلمه یا نصف سطر میشد و در ضمن اشعار فرمود که احدی بعجز خدا اقدام بر اتیان بپنج و شش کلمه مثل ان هم نیست و الحق که این از همه عجیب تر است زیرا که بعد از اجتماع جن و انس و جنی کلام و طرا باتیان شش مثل سوره قل هو الله احد نشد که زیاده از شش هفت کلمه نیست و جمیع مفردات ان کلمات متداوله عرب و کثیرة الدوران بر السنه ایشان بود و مع ذلک عاجز شدند از اتیان بمثل ان و حال انکه در ان اوان ایشان بجز فن فصاحت و علم بلاغت شغلی نبود بلکه کمال نزد ایشان منحصر در ان بود سهل است که دیگر نیز ... کلمات فصیحه و اشعار ... فصحی خطبا مانند امرء القیس بر در خانهٔ کعبه اویختند و انان را ... ملکه دانستند

مانند سوره بود که در آن آیه ارحی البحر

ببعضی از سوره را

بلکه یک آیه آن

ظاهر شد

و نظرای ان کلمه

و فرستادند جمیع اشعار معلقه را که نظیر ندانستند و بدیوار کعبه اویخته بودند و بان تفاخر مینمودند بر داشتند و پنهان کردند و ادعا کردند که عجب داریم از قول فضلا با انکه دیده اند که امر عجز و عدم تمکن ان همه فصحای عرب عرباء و بلغای بطحا که در عدت زیاده از رمال و حصا بوده اند بانجا رسیده که از اتیان بمثل شش کلمه قل هو الله یا والعادیات یا از معوذتین و امثال ذلک عاجز شدند و مع ذلک باین خیال افتاده اند که متشبث شوند که سبب عجز ایشان از چه باشد بچه چیزی را که خدا بیان ننموده و بعضی را نسبت داده از ان سکوت کرده اند و حال انکه اینها باعث بسیار رفتن راه انتهای چندان بدانستن انها نیست در وقت تمام بیان انها ترا ابدا انسی ان چه افتاده معجزه بهتر از این چه میخواهی که کار بدانجا رسید که مهره فن فصاحت و بلاغت لغات و اسلوب با انکه بغیر از عربی حرفی نمیتوانستند گرد ان الفت نکلم نمیتوانستند از تمام مجموع یک کلمه که همه مفردات ان از الفاظ الله و احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن مستعمل اغلب اوان و کثیرة الدوران بر زبان همه ایشان بود عاجز امدند جمهور بر انند که سبب عجز وقوع ان در اقصی مراتب فصاحت و اعلا درجات بلاغت که میدانستند انرا فصحای عرب بسلیقه خود که داشتند در فن بیان اسلوب کلام و علمای سایر گروهها که دارند در فن بیان و بعضی از معتزله بر انند که سبب اسلوب غریب و نظم عجیب است

که مخالف

در فصاحت و بلاغت

نحوه

که مخالف اسلوب کلام عرب است نه خطب انها نه اشعار و نه رسایل و کتب ایشان هیچ یک از اسلوبها شبیه بقران نیست و قاضی عبد الجبار باقلانی و امام الحرمین قایلند که وجه اعجاز اجتماع فصاحت است با اسلوبی که مخالف اسالیب کلام عرب است و هر یک را به تنهائی استقلال در اعجاز نیست زیرا که ممکن است باشد که توهم توان کرد که بعضی از خطب و اشعار اعاظم بلغا در جزالت پستتر کم از قران نباشد یا خطا بغیر که راه توهم را هم سد نماید ... بلکه بر فن نظم رکیک ترهات مسیلمه کذاب را معارضه نظم قران نموده که در مقابل بعضی از سورهای قران گفته بود الفیل ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب وبیل و خرطوم طویل و نظام و بسیاری از معتزله و سید مرتضی علم الهدی رفته اند باینکه اعجاز بصرفه بوده یعنی جناب اقدس الهی صرف کرد همت اشخاصی را که در صدد معارضه بر امدند و نگذاشت که همت باتیان بمثل ان بگمارند یا بجهت انکه سلب قدرت از ایشان فرمود یا ... اگر چه قبل از ان قادر بر ان بوده اند بدلیل انکه کلمات مفردات قران مکرر تکلم بان بوده اند بلکه بر کلمات قصیره از ان حرف میزده اند مثل الحمد لله رب العالمین و امثال ذلک و بعد از انکه قادر بمفردات و ترکیبات قصیره بوده اند البته قادر بر ترکیب کثیره نیز بوده اند و ایضا صحابه در جمع نمودن قران توقف در بعضی از سور و ایات میکردند و نه شهادت دو نفر

از اعاجیب

و سلب همه از ایشان با سلب داعی کرد که بکار صدد ان بر نیامدند

وعدول [illegible] مینمودند وابن مسعود متردد شد در فاتحه و معوذتین و
اگر فصاحت معجز بود ایشان ماهر بودن فصاحت بودند [illegible] بود
[illegible] توقف میکردند و محتاج بت بودند میکشتند [illegible]
مجموع این سخنان دلالت دارد بر اینکه حقیقت نیست بلا قرآن در اعلا درجه
فصاحت و اقصی مراتب بلاغت هست و اسلوب غریب و نظم عجیب دارد
و عرب هم با آن همه شدت عصبیتی که داشتند و همتی که بگفتن کلام فصیح
همیشه مرکوز داشتند از اتیان بمثل اقصر سوره بلکه آیه عاجز گشته معارضه
بحروف [illegible] بحرب [illegible] کردند و اهل کتاب نیز با گروه اعراب هم داستان
شدند و کتابهای آسمانی نزد ایشان بود و از معارف اصول و فروع انبیای اعظام
سالفه اطلاع داشتند و در فنون علوم کار کرده بودند و علمای ایشان از
هر مذهبی و ملتی [illegible] از یهود و نصاری که [illegible] داشتند
داشتند و در میان ایشان بود چه باعث شد که امر خطیر را برشتی حقیر ترجیح
دادند اگر میگویند که [illegible] توانستند و مسامحه کردند پس چنانکه [illegible]
الکفیسی میگوید که چون اهل کتاب دیدند که خلق را از بت پرستی بخدا پرستی
میخواند دیگر تمام امر او [illegible] بالاتفاق پس [illegible]
[illegible] آنحضرت و یهود بنی قریظه و بنی نضیر و اهل [illegible]
اتفاق افتاده چه بود بقدری که تاب و توان داشتند علم فتنه [illegible] داشتند

فصحای ع
باوجود انکه ع
کامل ع
[illegible] ع
و معارضه که با
نصاری نجران ع

اولا

او قلب جان و مال و عرض و ناموس خود را در این راه گذاشتند [illegible] و دیدند
که خود چاره نمی توانند و کاری از پیش نمی برند بالاخره [illegible] دست از دین
هم برداشتند و [illegible] متوسل بکفره قریش و سایر طوایف عرب گشتند
تا آنکه اکثر اغلب ایشان بقتل رسیدند و از خانمان بر شدند [illegible]
[illegible] از اوطان مالوفه هجرت کردند با وجود اینها میگویند که [illegible]
از اتیان [illegible] بودند و مسامحه کردند اگر فی الواقع این [illegible]
[illegible] احتمال داشت [illegible] اعتمادی [illegible] علما نخواهد بود که [illegible]
بیاید و اساس دین و شریعت انبیای عظام را برهم زنند و علاقه [illegible] که
[illegible] قطع سخن وی را بتیغ کلمه [illegible] برای از ایشان چیزی [illegible]
[illegible] و مع ذلک مسامحه کردند این چه مسامحه ایست هر کسی [illegible] دو هزار
حرف لا یعنی میگوید از تیغ کلمه [illegible] در همچو مقامی اهمال میکند حاشا و کلا
[illegible] غیرت این عمل را نمیکند بلکه غایت بذل جهد را کار [illegible]
[illegible] و عرب استعانت جستند چاره نتوانستند [illegible] بود که معارضه
بحروف [illegible] بسیوف [illegible] جناب رب العزة وعده غلبه و نصرت
با آنحضرت داده بود دقیقه از جاهده با ایشان [illegible] تا آنکه همه را [illegible]
علیهم الذلة خوار و ذلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب غیرت در میان تمام طوایف یهود و نصاری و غیر ایشان
[illegible] قدرت [illegible]

وحیله چاره کنند که این همه مردم را
از راه ببرد و بغفلات انداز ع

[illegible]

پس حق حقیق بتحقیق آنست که کلام خدا از هر حیثیت فوق کلام مخلوق است
عبارات شان فصیح [illegible] بیان [illegible] بدیع معارف [illegible] رفیع نه
بدرجه و مرتبه که قرآن [illegible] که از کلام امرء القیس شاعری دیگر افصح است
یا معارف آن از موقف فلان فلسفی برتر است چه نسبت خاک را با عالم
پاک نسبت این دو نوع از کلام [illegible] نسبت خالق است بمخلوق و [illegible]
[illegible] اسلوب قرآن را با اسلوب خطب و اشعار [illegible] اعاظم
[illegible] از قوه و اوهام است و از قبیل [illegible] است [illegible]
خدا است [illegible] میگوید که سنگ تراشیده مانند او بیگانه است
[illegible] ترکیب [illegible]
بوده پس معلوم است [illegible] ترکیب [illegible] سوره [illegible]
[illegible] قادر
بر کل نیز باشد [illegible]
[illegible] قادر بر مفردات [illegible] مرکبات معجزه [illegible] باشند پس همه [illegible]
با بیت [illegible] امرء القیس [illegible] باشند [illegible]
پس قرآن معجزه نخواهد بود بلکه [illegible] و حروف [illegible] معجزه باشند
[illegible] از [illegible]
[illegible] فصحای عرب باشند ع
[illegible] اسلوب [illegible]
[illegible] آیه [illegible] نازل شد [illegible]
[illegible] بعد از نزول بود [illegible]

پایه ع
باه ع
قادر ع
و حال انکه این خلاف
[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

گفت
که از کل [illegible] عرب افصح [illegible] ان [illegible]
یقینا از توهمات بعیده که [illegible] خواهد بود و ایضا [illegible] را علم
بیزان کار بهم رسد که در چه پایه واقع شده ایا میتوان [illegible] را درک [illegible]
عقل دار دیانتدار اگر چه خود نتوانند اما میدانند که این عطا است که از روی
[illegible] فاضل [illegible] چنانکه در حین نزول قرآن پاره از
جهال [illegible] و متعصبین یهود گفتند که از خلق [illegible] اتفاق است
و اعانه علیه قوم آخرون اما فصحای [illegible] عرب [illegible] که این طرز کلام [illegible]
نیست بالاخره [illegible] بعضی [illegible] اینکه مبادا [illegible] در باره ایشان توهم کنند [illegible]
ایمان آورده اند یا غرض دیگر تصدیق [illegible] اینکه آن کلام خدا است [illegible]
گفتند سحر است [illegible] ای صاحب انصاف [illegible] که عرب [illegible]
هم عصبیتی که در کانون قلب [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] افتاده که اینگونه سخنان [illegible]
آن هم از روی ظن و گمان بگوید بلکه [illegible] تصدیق و تکذیب [illegible] در این مقام
بهیچ وجه [illegible] نیست زیرا که از قاعده فصاحت [illegible] هر چه
بگوید رجما بالغیب و از روی عدم اطلاع است و موافق ضابطه [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] دارد [illegible] میگوید که اعتراف [illegible]

و اگر عرب [illegible] بود [illegible]
[illegible] نگفتند و نتوانستند
گفت ع
التزام کرده ع
[illegible]
[illegible]
حق اینست که
و از این فن با [illegible] ع

بجز سودی ندارد چرا که عرب مدعی است یا عرب مدعی عجم بود نه و همه
امکی سعی در انهدام بنیان شرع نمود نه کیمیاگری از ادوی اعراب کدایات
بالحضرت آورده نباشد مجملا کسی را که فی الجمله آگاهی از کماهی مراتب معارف که
در قرآن بعبارات فصیحه وجیزه بیان شده باشد البته خود را باین سخنان واهی
راضی نمی تواند کرد و یقین کند که از قوه بشر نیست که اینقدر معارف را بنوعی ادا
کند که همه را با آن همه مراتب و مقامات مختلفه در ضمن آیه واحده جمع نماید و
قرآن مجید الهی در قرآن مجید بدین نهج است که تمام درجات معارف باطنیه
و جمیع مقامات ترقیات و تنزلات انسانیه و شرح احوال تمام افراد انسان
از مؤمن و کافر و منافق در تمام قرآن موجود است و جمیع قاعده حکمیه و ضابطه
عقلانیه [illegible] نیست که در قرآن
بیان آن نشده باشد اگرچه بعضی مثال یا تبیین مقال باشد و مع ذلک
تمام آنچه در قرآن است در یکسوره بیان شده و تمام آنچه در یکسوره بیان
شده در ضمن یک آیه بیان شده و این نیست مگر کتابت اینکه بیان کننده
آن را ضبط و حفظ نماید و از این جهت فرمود لو کان من عند غیر الله لوجدوا
فیه اختلافا کثیرا یعنی اگر این قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن
اختلاف کثیر را چنانکه در کتب سایر مصنفین امر بدین منوال است [illegible]
[illegible]

[illegible]

زیرا که در تصانیف ایشان کتابی از هم مشتمل بر اوراق چند باشد یافت نمیشود که در آن چندین
ضبط و حفظ نباشد و این سخن علاوه بر این مسئله است و مراد در این رساله
منظور نیست که حرف بلا دلیل گفته آید فاما چون حقیقة امر بر ناظرین در قرآن واضح و هویدا است
لهذا بیان آن را بملاحظه ناظرین محول نمودیم و بعنوان اختصار بیک آیه از اول سوره البقره
که اول قرآن است مطلب را مبرهن میداریم بیان فیه تبیان بدانکه منظور
از ارسال رسل نیست الا دعوة خلق از اشتغال بخلق بسوی حضرت خالق و از
اقبال بدنیا باقبال بآخرة و مقصود اعظم فایده کلی از بعثت انبیا در هیچ وقتی بجز
این نبوده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که انبیا کهف امت قرار داد و همه انها باید مبتنی بر عطای یک مطلب
باشد و در تمامی قرآن نیز آنچه مذکور شده بجز این چیزی نیست زیرا که امورات متعلقه بانسان یا متعلق [illegible]
یا بجان او و متعلق بجود یا بقلب است
[illegible] یا متعلق است بقلب [illegible] که سلطان آن مملکت است یا بقالب که خدمه
سلطان نند و هر یک یا منسوب بیوم ماضی است یا بیوم حاضر یا مستقبل دیگر امر و تمامی یا تخلیه است یا تحلیه
خالی از این سه [illegible] نخواهد بود پس در تمام قرآن بلکه در تمام کتب و صحف

انبیا کهف تکلیف باید زیرا که بجز این نباشد و تمامی این مطالب را جناب رب الارباب در ضمن
آیه اولی از سوره البقره بعبارت فصیح بلیغ تبلیغ فرموده و چون تخلیه مقدم است
بر تحلیه چنانکه علمای اخلاق تصریح بدان نموده اند از ان مقدم داشته بقوله تعالی الم ذلک
الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین یعنی این کتاب قرآن هدایت کننده کسانی است
که از ارجاس معاصی قلب را خالی کرده اند چه از ارجاس سابقه و چه ارجاسی که بالفعل
در آدمی موجود است و چه آنچه را بعد از این در نظر دارد زیرا که آدمی مادامی که این
سه نوع معصیت را از خود دور ندارد نصیحت ناصحین و هدایت هادیین در وی
تأثیری نخواهد داشت بلکه گوش ایشان بسخن ایشان نخواهد داد و چون حقیقت تحلیه حاصل
نگردد الا بتخلیه از انفس نمود بدانچه متعلق بسلطان مملکت او است که قلب فی الحقیقه
و فی الظاهر اما سلطان حقیقی را بعبارت ادا فرموده که تمامی معارف متعلق بوی از آن مستفاد
میگردد که آن لفظ غیب است و چون کسب ظاهر سلطان ظاهری که قلب است مقدم است
بر سلطان حقیقی لفظی را که دال بر آن است مقدم داشته که آن لفظ ایمان است
و بیان چه بدیهی است که ایمان شغل قلب است و چون قرآن هادی کل است معارف
آن مختص نبوده [illegible] الذین و ما بعد ها را همه را بلفظ جمع
آورده تا اشعار نماید باینکه همه متقیان و مؤمنان از این قرآن هدایت میکنند تخصیص

انتهی [illegible]

بشخص و زمانی ندارد بلکه تا دامن قیامت هر که در طریق هدایت باستقامت خواهد رفتار
نماید قرآن هادی او است و در ضمن فواید بسیار و نکات بسیار مندرج است که یکی
رفع یأس امت است برحلت آنحضرت چنانکه نیز در حین ارتحال بهمین مضمون مقال
[illegible] وصیت فرمود و رفع ضلالت و اضلال را بدان محول ساخت
و تمامی معارف متعلق بواجب الوجود تعالی شانه را بلفظ الغیب بیان فرمود زیرا که آنچه
در آن گفتگو کنند انها بالاخره عجز از معرفت او را از معرفت او سبحانه قرار داده اند
و از اینجهة او را اسم بغیب الغیوب کرده اند از آنکه از ادراک اوهام و عقول در غیبت است
و این ایمان بغیب عمل قلب است متعلق بواجب که قلب عالم و باطن مقدم بر کل موجودات است
و اما متعلق بقالب در یوم حاضر صلوة یومیه او است که عمود دین اسلام است
[illegible] و از آنجا که دوام آن منظور و ترک آن محرم است
و مواجب مومن و نامی [illegible] و منکر [illegible] است بعبارتی ذکر کرده که دلالت بر تمامی
دارد بقوله تعالی و یقیمون الصلوة یصلون و یفعلون الصلوة و امثال ذلک نفرمود
یعنی ستون را بپا میدارند از آنکه آن ستون دین است و بمحض افتادن
آن خیمه خراب خواهد شد و متعلق بعد از حرف قلب و قالب [illegible] که در نظر هر کس
اتم و اعظم از مال است اشاره بحرف مال در راه خدای متعال فرموده و یؤتون
الزکوة و از آنجا که مال شیرین است و ریشه بجان مردم دارد و در ادای آن نفس

صاحب ؟ است و تا بطیب خواطر بدست خود ندهد آن فایده که از آن منظور است
مترتب بر نفس وی نخواهد شد لفظ یؤتون اختیار فرمود یعنی خود بطیب خاطر میدهند
ایشان بدان تا رینه نه آنکه مانند سلاطین که کسی فرستند و خراج از خلق ستانند
بجبر و بروی مصالح کار نکه در آن اوان و یرا چندان فایده نخواهد داشت
زکوة را بجبر و لفظ زکوة را اختیار کرد تا تسلیه قلب دهنده و گیرنده حاصل آید
که آن بجهت مال را نداده و آن را بعوض نگرفته یعنی بدهند بدست خود از طیب خاطر
قدری از مال خود را که افزایش از اموال ایشان است تا مطهر جان و ازدیاد و نمو
و الخوریه حق وی گردد زیرا که اگر در تحصیل آن غلو و غشی اتفاق افتاده باشد
و از غیر آن دخل شده باشد و آدمی بآن مطلع نشده باشد چیزی در راه خدا بفقیر
دهد در قیامت شفیع صاحب مال را بروی وبال نباشد و چون بدست خود باختیار خود از
مال خود بغیر دهد صفت سخاوت نماید و در صرف مال چندان اشکال نخواهد بود
و بانکه داده او را دوست خواهد داشت و تمام نیک تفصیل که جمیع مذکورات
مزکی جان و مال اوست و بعد از فراغ از متعلقات بیوم ماضی و حال
بتکلف استقبال پرداخته بقوله و بالآخرة هم یوقنون یعنی و بروز آخر که قیامت
باشد یقین نمایند و دانند که روز حساب است که ثمره ایمان بغیب و اقام
نماز و ادای زکوة در آن روز بروز خواهد کرد و بر هیچ انصاف ظاهر است که

انهم بلفظ مصدر که انواع
محسنات بدیعیه در آن است
از الجمله مبالغه در تزکیه که
در اینمقام مطلوب است و

انبیا را از پیام از آنچه در این آیه و چیزی بیان شده تبلیغ و مکلفین را اعلام و ما التکلیف نمود و بر
متتبع واضح است که مجموع قران از این قبیل است و از جناب و لایتماب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
مرویست که مجموع قران در فاتحة الکتاب است و تمام فاتحة الکتاب در بسم الله الرحمن الرحیم است
و کل جمیع بسم الله در باء بسم الله است و من نقطه باء بسم الله حاصل که لفظ و معنای قران و اسلوب
غریب و سبک کلامش گواه عدلند بر اینکه آن کلام خداست و شباهت بکلام مخلوق ندارد
عجب است که پادری این را دلیل عیب قران گرفته و گفته و دیگر به بینم قران را و ملاحظه نمائیم در
چیزها که در اوست آنکه خوبی فصاحت و بلاغتش معلوم است که بلاغت ندارد زیرا که نظم
و ترتیب ندارد و تکرار غیر متناهی در اوست و بعضی فقرات محض برای قافیه است و معانی
بدیعی بسیار نیست در اوست و اکثر قصه‌های او است که هیچ معرفه ندارد زیرا که این قصص
در توریه و انجیل و سایر کتب یهود و نصاری مذکور و مشهور است و دیگر چیزهای بیمعنی که
در اوست چنانچه در سوره کهف و القرنین الارض روح ان تمید بکم و دیگر در سوره لقمان
فاتبع سببا حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما و در
همین سوره مذکور است که اسکندر ایمان بخدا ایمان آورد و حال آنکه از کتب مصاحبانش
و قومش و تاریخ او معلوم میشود که بت پرست بود و دیگر اختلافاتی که در اوست یعنی در

احکام او که علاوه بر این با نسخ و منسوخ منحصر است پر واضح است که هر گاه کسی اول به بیند کتابها را
که این همه اختلاف در اوست یقین میکند که از جانب خدا نیست هر چند در شریعت بشری
جایز است این اختلاف بسبب عدم علم به مستقبل لیکن در شریعت خدا که بسبب علم او
بماضی و مستقبل اینها جایز نیست چنانچه در توریة و انجیل مطلقا نسخ و منسوخ یافت میشود
و انجیل ناسخ توریة نیست بلکه تکمیل او کرده است غرض از ایراد این اقوال اینست
که اگر چه کسی یقینی در پیغمبری کسی داشته باشد هر گاه یکی از این اعمال و اقوال را به بیند
تاویل خواهد نمود لیکن کسی که خارج از دین بوده باشد و تمامی این افعال و اقوال را در کتب
ملاحظه نماید یقین کند که صاحب این صفات پیغمبر نبوده و اگر بر فرض محال امر غریبی هم از او
ناشی شده باشد هم از جانب خدا نخواهد بود انتهی کلامه در جواب گوییم که اگر چه ما جواب
هر یک از این ایرادات را در کتاب ارشاد المضلین بتفصیل نوشته ایم فاما باعث
فا آورد این نیز اینجا چون نهایت بی انصافی را بعمل آورده مجملا جواب هر یک
هم نمائیم تا معلوم شود که بنای وی بر حقیقت کوتاه نظر
راضی که باشد بهر صورت اینکه گفته اما خوبی فصاحت و بلاغتش معلوم است
که بلاغت ندارد زیرا که نظم و ترتیب ندارد گوییم که اولا این سخن غلط است زیرا

بلکه در خضم غلط اندازی
نموده اما الفاظ هر گول زن
عوام گشته لهذا لازم آمد که

که فصاحت یا متعلق بمفردات کلام است یا بنفس کلام اما فصاحت مفردات عبارت است از خلو از تنافر حروف و غرابت و مخالفة قیاس
از خالی بودن کلمات از تنافر حروف یعنی که موجب ثقل لسان و عسر تلفظ بدان باشد و خالی
بودن از غرابت یعنی وحشی بودن کلمه و عدم ظهور معنای کلمه و مانوس نبودن استعمال کلمه
بر خلاف قانون الفاظ موضوعه نباشد بلکه بنوعی که از واضع قرار داده شده بهمان نهج ثابت
باشد مثلا نگویند که مرتبه مفردات اجلل از آن است که وصف توان کرد بلکه باید ادغام کرد چرا که از علمای
عربیه رسیده است که امثال مواضع را باید ادغام کرد و گفت اجل از آن است و بعض نزد
دیگر نیز علاوه کرده اند که باید کلمه کراهت در سمع را هم نداشته باشد یعنی سمع را از آن اشمئزازی
حاصل نشده باشد مثلا در توصیف کریم النفس نگوید کریم الجرشی اگر چه جرشی هم بمعنای نفس
است ولیکن از آن تنفر میکند اما هم از شنیدن آن تنفری دارد بهر صورت هیچ کلمه
از این سه چیز یا چهار چیز شد که فصیح میگویند که آن کلمه فصیح است و بر متتبع واضح است
که در مجموع قران یک کلمه که یکی از این معایب را داشته باشد نیست و این بسیار غریب است
بلکه فوق قوه مخلوق است زیرا که عدد کلمات قران
و کلمه با این قدر را از کلمه بطوریکه مطلقا از معایب فصاحت در آن یافت نشود البته خارج از طاقت
بشر است و هیچ کتابی و تصنیفی از فصحا نیست که بایندگونه باشد مثلا خطیب و خطا در ملاحظه
شرایط شعرا اگر چه بطریق سهو باشد بلکه بعضی دیگر دقت کرده اند در قران کلمه الم اعهد را
یافته اند که دو حرف حلقی در یکجا جمع شده و آن ثقیل است و در کلم غیر از این و عذر آن هم
معلوم است که آنچه گفتیم زیرا که معنای اعهد را بلفظ دیگر که به از این باشد امکان ندارد
ادای

پس ان از باب ارتکاب اقل قبیحین است و اگر بجای ... از برای اعجمی زوان
کافی است و هر کس مدعی است که من می توانم انقدر مطالب مشکله را با ینقدر از کلمات
اداکنم با انکه مطلقا خللی در ملاحظه شرایط فصاحت کلمات ان نشود بسم الله پس
اینکه در زبان عوام علما جاری است که فصاحت قران حال بر ما معلوم نیست از باب
ضبط مرتبه ادنی است بدرجه اعلا زیرا که از برای فصاحت و بلاغت سه مرتبه قرار داده اند
انچه ما گفتیم ادنی درجه فصاحت است که اگر اخلالی در ان واقع شود از درجه فصاحت
بیفتد و این را علمای ... بیان توانند فهمید و میزان ان را ... سنجید و فرق
این علما با اعراب ... بدان است که انها دانا بدرجه قصوی یا قریب بان بوده
اگرچه خود تکلم نتوانستند نمود اما چنین ماهر نبوده اند میدانستند که کلامی در کدام پایه
درجه فصاحت است و این استبعاد ندارد که کسی حسن شعر را مثلا بفهمد اما خود نتواند
شعر بگوید و چنین ... از درجه ادنی عاجز انکه نه مرتبه اعلا را سحر نامیده اند و اما فصاحت
در کلام انست که خالی باشد از سه عیب اول ضعف تالیف یعنی ترکیب کلام
بر خلاف قانون نحوی که مشهور بین الجمهور است نباشد مثلا اضمار قبل از ذکر مرجع
لفظا و معنی و حکما نباشد دوم انکه خالی باشد از تنافر کلمات ... نشود
از اجتماع کلمات اگرچه هر یک به تنهائی در اعلا درجه فصاحت باشند مثلا مانند
ولیس قرب قبر حرب قبر نباشد سیم انکه خالی از تعقید باشد یعنی ...
... [illegible]

ودیا دیگر کلمه ... است ... دیگر کلمه غیر فصیح در ان یافت نشود و ... دو کلمه نیز در کلام ... اخلال ...

ممکن است

بعلاوه فصاحت کلمات ان

ظاهر الدلاله بر مراد باشد و اسباب تعقید دو چیز است یا خلل است

که در نظم

که در نظم کلام ... بسبب تقدیم و تاخیری یا حذفی یا اضماری و غیر ذلک از اسباب
که موجب صعوبت فهم مراد گردد دوم خللی است که در انتقال ذهنی اتفاق افتد
یعنی از لفظ اراده معنای ... لازم بعید نمایند زیرا که
ذهن از معنای موضوع له بلوازم بعید ...
... منتقل شود و لا سیما در وقتی که ... وسایط بسیار ...
وسایط بسیار و قراین داله خفی باشند و بعضی علاوه بر ان سه شرط گفته
که باید ... از تکرار زیاد باشد و تتابع اضافات نیز خالی باشد و این قول
مردود است زیرا که اگر کثرت تکرار و تتابع اضافات بحدی است که موجب ثقل
میشود ان همان تنافر است که شرط دوم بود ... شرط علیحده نخواهد بود
... والا عیبی ندارد بلکه درباره مواضع موجب حسن کلام میگردد
مانند ذکر رحمت ربک عبده و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها ... کلام
فصیح آنست که خالی از معایب ثلثه یا اربعه باشد و در مقام قران ... کلام
... مشتمل ... از معایب ... بلکه انقدری که فهم
... علمای بیان بدان وفا نمیکند ... محسنات بدیعیه ان نه ...
وانقدر را که باید انها ... اقرار و اعتراف بعجز نموده اند ...
... و اما بلاغت

وفصل ... مبتدا و خبر یا صفه و موصوف یا ...

یکی ...

... [illegible]

عبارت از انست که با وجود فصاحت مطابق با مقتضای حال باشد مثلا
هر گاه مخاطب منکر حکم باشد حال مقتضی است که حکم را بکلمات داله بر تاکید
موکد کنند و کلام هر گاه با حبیب است طول دهند بخلاف ... حکیم ...
و این مقتضای حال مختلف میشود باید ملاحظه وقت و مقام را نمود و مقامات
کلام بلاشبهه متفاوت است فصیح و بلیغ میفهمد که بر وفق مقام اتفاق
افتاده یا نه مثلا در یک مقام مناسب است تکرار و مقامی دیگر خلاف ان مناسب است
و مقامی تنکیر ... مطلوب است و جائی دیگر تعریف و جائی تقیید و جائی
اطلاق و همچنین پس بنابراین قول با دری که گفته قران نظم و ترتیب ندارد
از منظوری اینست که مثل کتب مصنفین باب و فصل ندارد و هر یک از
احکام اصولیه و فروعیه و قصص و مواعظ را باب علیحده نکرده اولا گوئیم
که این دخلی ببلاغت ندارد زیرا که منافی بلاغت تقدیم و تاخیر ارکان کلام است
بنحوی که مخل در ادای مرام باشد نه این نوع از تقدیم و تاخیر ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... بغیر نازل کردانیدی وقتی بود که ایه داله بر توحید مثلا نازل شده بود

... عدم بلاغت

وثانیا گوئیم که این دلیل ... آنست نه عدم بلاغت زیرا که حال امت مقتضی ان بود که ... بتدریج نازل شود یا جهت ... حفظ و ضبط ان ... مصالح دیگر که یا عدم اطلاع از احوال ... است ... قران دفعه واحده مانند تورات نازل شد پاره از نفاق و کفر بعضی ... و ان موجب ... بود ...

ارسال ان بود ... و ایضا پاره از آیات ... سوالات است که امت در اوقات مختلفه نموده
جواب ... نیز بایست وقت سوال گفته شود

انما ...

زنهم سوال از ... حکم ... ایه که دال بر حکم حیض باشد
نازل شد و همچنین ... و این باعث شد قوی بود که آیات ...
مبوب بابواب و فصول نشد و یا دیگر انکه جامع قران مردمان با فهم
و با ربط بوده و چنانکه مفسدین انجیل عیسی را از دیده و دیگر بید ...
نشد ... و بدان جهت اراده نمودند که ان معدود قلیلی که بعیسی
گرویده بوده از دین عیسوی بر گردند و در کنیسها را ببستند ...
این انجیل که الان در دست نصاری است از برای ایشان نوشتند و
... و پاره بر سر کار آوردند همچنین پاره از منافقین این امت نیز این اراده
کردند از انجا که جناب رب العزه وعده محافظت ان را به پیغمبر ... نموده بود
بقوله و انا له لحافظون نتوانستند ان عمل را کرد اما پاره از ایات را پس
و پیش کردند و جهت اینکه مبادا مردم از علی دست بردارند و عصمت
و طهارت ... از قران ... نتوانند که امر را مشتبه کنند بر عوام
آیه تطهیر را در میان آیه که درباره زوجات انحضرت نازل گشته بود ...
نوشتند ... پس باعث بر همه این قسم از عدم ترتیب امثال این امور است
که مطلقا دخلی بفصاحت و بلاغت ندارد و معلوم است که با دری معنای فصاحت
و بلاغت را نفهمیده و از این جهت منافیات فصاحت را دلیل عدم بلاغت ...

بعد از رفتن ان ...

والا صحیح نظم و ترتیب ~~منافی فصاحت است~~ که گو از شرایط فصاحت است

نه بلاغت مگر انکه گوییم چون فصاحت در بلاغت شرط است پس منافی

فصاحت منافی بلاغت هم است و معلوم نیست که یادری را انقدر وقوف

از فن بیان باشد که امثال دقایق را بر خورد والا عدم نظم و ترتیب باب و فصول را

دلیل عدم بلاغت نمیکرد و همچنین حکم را دارد کلام دیگر وی که گفته تکرار

غیر متناهی در او است زیرا که دانستی ان تکراری که بعض مخل فصاحت دانسته اند

تکرار کلمه واحده است در ادای مطلب واحد و کلام واحد و در جمیع قران یک کلمه مانند این

هم چنین یافت نمیشود یا نقل حضرت موسی و بعض از انبیا دیگر را در مواضع متعدده

که به جهت فواید جدیده بتغییر عبارات فصیحه ملیحه مکرر ذکر فرموده و چون تمام

قران در عرض بیست سال نازل شده محتمل که فی ما بین ذکر اول و ثانی چندین

سال انفکاک حاصل شده و اول را از برای کسانی و ثانی را از برای کسانی دیگر و او تکرار را

بجهت مناسبتی و ثانی را بجهت مناسبتی دیگر نقل نموده باشد چنانکه بر متتبع و متفحص

مطلع از شان نزول آیات واضح است که امر بخصوص قوم است و بر این است

که احدی این را تکرار و انکار مخل فصاحت نشمرده با انکه اصل تکرار را هم

وقوف انی فن فصاحت ندارد متتبع علمای فن بیان مخل فصاحت ندانسته اند و بر وفق عبارات سابقه است کلمات | و معلوم است که هر یادری چنانکه

ملاحظه دیگر او که گفته بعض فقرات او محض از برای قافیه است زیرا که اگر قصد این است | از توریه و انجیل نکرده زیرا که در

این دو کتاب از اینگونه تکرار زیاده از ان است که محتاج به بیان باشد و در توریه اغلب مواضع

یک مطلب را مکرر نزدیک بیکدیگر ذکر میکند

کرده ان نیز کرده اند

دو دیگر مقصد ...

که ان الفاظ را مطلق معانی نیست و در کلام ذکر شده مگر محض برای قافیه

بر همه کس ظاهر است که چنین کلمه در قران نیست بر مدعی است که نشان

دهد که کدام است و اگر مطلب را ادا میکند و قافیه را هم می پرور اند و عبارت

دیگر نمی توان در اینجا بعوض ان لفظ ذکر کرد اما قافیه ندارد بلاشبهه اختیار

لفظ اول بر ثانی مزید حسن و فصاحت او است نه انکه دلیل عدم بلاغت او

باشد چه ضروری عقول سلیم است که رحیم را قافیه کریم قرار دهند به از

قدیر است اگر چه میم و دال بر صفات کامله الهیه دال اند و ایضا گفته معانی

بسیار لیست در او است بیان است بیان و الاعلمای اسلام حیران هم

هزار و دویست و کسری است که در ان فکر میکنند و دقتها کرده اند و هنوز و همگی

اعتراف دارند که هنوز با ولین درجه معانی غیر متناهیه ان نرسیده ایم و بعضی

از فضلای متبحر مانند سید حیدر املی و مولانا محمد تقی مجلسی ادعا نموده اند

موکد با بیان مغلظ که ما را در ضمن هر آیه از آیات معانی غیر متناهیه بخاطر | قرانی و

میرسد حاصل که انچه ما دیده ایم ~~...~~ تمام کلمات ان از قوه بشر بیرون است

انکه معنای لیست در او است توقف نموده و ایضا گفته که اکثر ان قصه ها است

که هیچ معرفت ندارد گوییم که عرب جمیع اطلاع از لغت عبری و لوتینی نداشتند | زیرا که در کتب انبیای سالفه ذکر انها کرده و

و ذکر ان قصص بجهت فواید کثیره لازم بود که اعتبار از احوال کفار و انانکه تکلف

از انجیل و گفتن ازو

و سرا از ان ایشان بجهت و همچنین و | از اقوال انبیا کرده و ذکر بلاها و مصیبتهای دنیوی و عذابهای گوناگون

که بر ایشان وارد به سبب شد بود از اعظم فواید است چگونه است که انرا

با معرفت شمرده پس جمیع اهل تواریخ و کتبی که پیشینیان نوشته اند همه بی | از اینها را و

معرفت خواهد بود و بیک کتاب که اول نوشته اند بایست اکتفا نموده باشند

و احدی هم ان را نگفته بی معرفت است بلکه همینکه لغت وی با ان لغت اول

اختلاف داشته ان را بلغت خود ثانیا یا ترجمه کرده اهل لغت ثانی نیز از ان

واقعه ~~مطلع~~ نیز اطلاع یابند و لاسیما در وقتیکه اعتقاد ناقل این باشد

که در نقل اول تحریف و تغییر و خلاف واقع بشده است و غرض ~~...~~ نقل

در ضمن ان

اراده تصحیح و رفع اغلاط پیشینیان را هم نموده باشد چنانکه بعضای قصص

قرانی بر این است و ایضا قول وی که دیگر چیزهای بی معنی که در او است چنانکه در

سوره کهف الق فی الارض رواسی ان تمید بکم و در سوره لقمن فاتبع سببا ای

بجز قران معجزه خود را بروی اکه الله ظاهر که چه ایه اول در لقمن است و ثانی

در کهف است و بیان بامعنی بودن انها را نکرده که ~~به جهت~~ بر او است بیان | همچو خبط عظیم را هیچ صاحب

~~در جای دیگر است~~ و ما در رساله ارشاد المضلین جواب هر یک ~~از این ایرادات~~ | سوادی نمیکند و

با بسط وجه گفته ایم ~~به جهت جامعیه~~ و کذلک نقل میکند ~~...~~ | ایمان و کفر و

جهت اختلاف

بدا ی رجوع ثانیه زیرا که اینگونه کلمات از جهت تمام شدن حرف است

در او

دلالت نمود نسخ

والا از چیز فهم قبیح است که درک بالاغه فصحای عدنان و بلغای قحطان اقرار بقصور

و اعتراف بعجز از اتیان بسوره که معادل سه کلمه بیش نیست نماید دقت لفظی و علم

فصاحت نماید و در جاهای که حکمای فحول از درک معنای آیه از ان حیران گشته

عقول ا

اظهار عجز بکویند که کلمه بیمعنی و معنای لیست در ان است با انکه خود او لا عجز فصحای

بلکه عرب را مسلم داشته لکن گفته که از این عجز بالقوه مطلق لازم نمی آید و از این قول

سخن دیگر وی که گفته و دیگر اختلاف فاحش که در او است یعنی در احکام او که علما ایشان

و منسوخ نموده اند زیرا که قول به نسخ نه از بابت علاج اختلاف احکام قرانی بود بلکه نسخ

بنفس اختلاف واقع شده یعنی اینچنین بود که اولا حکم مختلف واقع شده باشد بعد بتجویز

نسخ اعتذار جسته باشند بلکه جمیع احکام شرعیه وی مبنی بر ملاحظه مصالح

مکلفین بود و هر جا که تغییر در مصلحت لازم میرسید حکم را تغییر میداد و موافق علاوه

باذن خداوند و آگاهی هم

قطعیه عقلیه نیز با اینکه احکام خداوندی همه از این بابت باشد

چه ساحت عزت او بری از احتیاج بعبادات ناقصه بندگان است بلکه عبادت | قرار داده و

نیست الا از بابت ملاحظه مصالح ایشان پس البته در حین تغییر مصلحت تغییر

حکم لازم است و اگر نه این بود دیگر معرفت سال نبی تازه چه بود زیرا که ادله

یا عقلیه متعلقه بعقاید است یا فرعیه متعلق بافعال مکلفین او انکه قابل تغییر

نیست یعنی پیغمبر اول که گفت عالم را صانعی است و آن واحد است و شریک
ندارد و عالم و قادر و حکیم و خالق و رازق همه اوست و بعد تعلیم [illegible] و امت را او
معارف بایدها از مبدأ و معاد نمود پیغمبر ثانی که نمی تواند آنها را تغییر بدهد
و بگوید که خلاف آن را اعتقاد نمائید پس در آنها تغییر و تبدیل جایز نیست
و در فروع هم که نسخ جایز روا نبوده نمیدانم معروف انجیلیها که بعد آمده از نسخ حضرت آدم یکصد و بیست و چهار هزار انبیا ع م
چه بوده و دلیلی که اقامه بر بطلان نسخ نموده مقدمات آن تمام نیست زیرا
که ما نگفتیم بسبب اختلاف و تغییر احکام جهل بواقع است بلکه گفتیم که بجهت تغییر
مصلحت واقعه است و بلا شبهه مصلحت متغیر و متبدل است دفع جهل ندارد
و معلوم است که تکالیف مانند دوای مریضند و چنانکه مریض را در همه اوقات
یک جور دوا نمی توان داد بلکه تغییر آن لازم است کذلک احکام متعلقه
به تکالیف نیز تغییر آن واجب است پس کسیکه عالم بجمیع اجزاء زمان و وقایع
آن نیست حکم دوای میکند و نمی تواند بگوید که در فلان وقت جمیع مصلحت متغیر
و متبدل خواهد شد شاهم حکم را تغییر بدهید و اما عالم بماضی و مستقبل البته تغییر
و بیان تبدیل لازم است و آنکه گفته انجیل ناسخ توریه نیست اولا آنکه
توریه انجیل باعتقاد تو کتاب خدا نیست که نمی تواند ناسخ کتاب خدا را باشد و ثانیاً که

آنکه پس چرا اغلب احکام شرعیه نصاری مخالف احکام یهود شد اگر بگوئید حضرت
عیسی تغییر یافته معلوم است که از جانب خدا بوده و اگر کشیشان از پیش خود
تغییر داده اند پس چه اعتمادی بدین شماست و اگر هیچکدام نیست پس نماز
شما چرا مخالف نماز ایشان است و همچنین است سایر احکام دیگر از تجویز نکاح متعدد
در مذهب یهود و عدم و حرمت آن در طریق نصاری و ختنه در یهود و عدم آن
در نصاری و ترک حیوانات در شریعت نصاری و عدم آن در طریق یهود و امثال
ذلک که طول آن موجب ملال است و کذلک احکام شرایع انبیای سالفه مانند
نوح و آدم زیرا که در توریه مسطور و بالفعل در آن مذکور است که خداوند تعالی حلال
نمود از برای آدم هر جنبنده روی زمین را از حیوانات و بعض از آنها را بر نوح حرام
گردانید و ختنه را فورا بر انبیای متاخرین از نوح علیه واجب گردانید با آنکه تجویز تاخیر در شریعت نوح ع م
آنرا [illegible] نموده بود و جمع بین الاختین در شریعت موسی مانند شریعت پیغمبر ما
حرام کرد با حلیت آن در شریعت آدم و نوح علیهما السلام چنانکه قصه هابیل و قابیل است و غیر
ذلک از احکام دیگر لطیفه بدانکه قرآن فعل پیغمبر ما نیست بلکه آن فرستاده مانند پاره از معجزات دیگر
خدا است و آیات تحدی نیز از برای اثبات بودن قرآن است کتاب خدا
نبوده آنحضرت پیغمبر خدا و بعد از اثبات آنکه آن کتاب خدا و فرستاده اوست

منتفی میشود که آنجناب نیز فرستاده خدا است و در اینصورت اختصاص بحال پیغمبر او
با این مطلب ندارد بلکه بعد از اثبات بودن آن کتاب خدا شما به فرمانی
خواهد بود که از جانب پادشاه آورده و جمیع آنچه در آن فرمان رقم زده کلیه آن
مسائل حکمی و عام متبع است کذلک آنچه در قرآن مبین گشته حکم متابعت آن لازم است
از مبدأ و معاد و ما یتعلق بها از احکام عباد پس جمیع احکام اصولیه و فروعیه
اسلام نبوی که جناب رب الارباب انبیای خود را بمعجزه ثابت فرموده بنبوت او
بمعجزه بمنصه ظهور رسانیده و در این لطیفه ایست ربانی که اگر امت پیروی آن
نمایند هرگز گمراه نشوند خواه پیغمبر در حیوة باشد یا نه و از این بود که آنجناب
در حین ارتحال وصیت نمود که من میروم و آنرا در میان شما میگذارم و آن شافع است
مشفع و صادقی است مصدق اگر بآن عمل نمائید و چنگ در آن زنید هرگز گمراه
نخواهید شد پس مادامیکه قرآن در دست امت باشد حکم آن دارد که پیغمبر هم
همیشه در میان ایشان باشد و هیچ پیغمبری را هرگز معجزه باقی نبود هر چه کرده همین
اختصاص بهمین عمل داشته اگر چه عصای موسی باشد چرا که تا حکم موسی بود آن موسی ع م
نمیگذاشت اژدها نیست و بعد از وجود موسی از آن کاری ساخته نشد و [illegible]
و اگرچه همه انبیای گذشته را کتاب بود مانند توریه و انجیل اما [illegible] معجزه نبود
بعض از آن نیز ان کتب ع م

حکم و مبین

عبارات آنها را ع م
با دیگران ع م
در هیچ ملتی بجز اسلام ع م
و بنوعی فصیح و بلیغ نگردانیده که کسی نتواند آنرا تحریف کند و تغییر دهد بخلاف قرآن
که این نحو تغییر در آن امکان ندارد و از تبدیل جمیع و تعدیل مصون است و این
فایده ایست عظیم و نعمتی است جسیم که [illegible]
و از آنجاست که هر کس در طریق حق اسلام اختلاف کرده البته بقرآن عمل نکرده و از
حکم آن تجاوز نموده و الا حق [illegible] در آن نکته نبوی هویدا است که آثار صدق
بر جمیع همه عالم پیدا است مثلا [illegible] را با اسم و رسم مذکور نمایید و از برای
هر یک چندین معجزه نقل نمایند که فلان پیغمبری که مبعوث شده مخصوص فلان
طایفه بود فلان و فلان معجزه را داشته و اما دع ذلک پیغمبر ما را ارسلناک
الا کافة للناس یعنی ما ترا ای محمد نفرستادیم برسالت مگر برای همه مردم آیا
عقل این را باور میکند که این همه معجزات را از برای پیغمبرانی که مخصوص یک طایفه
بوده بایشان مبعوث بر کل است معجزه نداده باشد و بگوید که تو مبعوث بر کل ذکر نماید و ع م
مردم باشی اما باید معجزه باید ترا قبول کنند و تصدیق نمایند اطاعت وی باو [illegible] و بدون دلیل
نگفتند که این همه معجزات را از برای پیغمبرانی که کوچک تر از خود میدانی نقل میکنی
[illegible] معجزه نداری با آنکه ادعای افضلیت از کل را هم داری یقینا عقل این را چگونه است که [illegible] هیچ ع م
باور نمیکند و جزم میآید که کسی که خود را اقل [illegible] داند هسته باشد ادعای افضلیت
از آن را نمی تواند کرد خصوصا که در عقول عامه ناس مرکوز است که بزرگی در صاحب [illegible]

اف کاملرا بکثرت کرامت وخرق عادت میدانند پس ما را جزم حاصلست
که انحضرت زیاده از این معجزات که از برای انبیا نقل میکنند در قران مذکور است
داشته وآیات که دلالت دارد بر اینکه کفار اهل کتاب از انجناب مطالبه
معجزات انبیای سالفه را کرده بلکه معجزات مخصوصه خود که بایشان ملاحظه نموده که اگر از آن
قبیل معجزات بیاوری ما ترا ایمان آوریم چنانکه انحضرت نیاورد بلکه خدا
فرمود که در جواب ایشان بگو که مرا اختیاری در آوردن معجزه نیست اختیار با پروردگار
من است ومرا اذن در اتیان نمیدهد از انکه ایمان نخواهید آورد چنانکه بدیدن
شما همین معجزات را دیدید وانکار ودید وتکذیب انبیا را کردید ومستحق عذابهای
گوناگون شدید همچنین شما نیز دیدید وایمان نیاوردید مستحق عذاب خواهید
بود ودرانوقت البته در سنة الهیه لازم است که عذاب را بفرستد ولن تجد
لسنة الله تبدیلا نیست جمیع این ایات مبنی بر مخاطبه در حال حیات
از انکه حقیقت نبوت انحضرت برایشان محقق شده بود ودرکتابهای خود
صفات ان جناب را خوانده بودند واو را میشناختند چنانکه پسران خود را
میشناختند بلکه عبد الله ابن سلام قسم خورد که من او را بهتر از پسر خود
میشناسم چرا که احتمال زنا بزن خود میتوانم داد که بدون اطلاع من کرده باشد
واما احتمال اینکه پیغمبر آخر الزمان پیغمبر نباشد واین همه کتابهای انبیا دروغ باشد

نمیتوانم داد

نمیتوانم داد واما از روی لجاج باز حسن کار خود واو بازار خود داغ رواج میدادند
ودرین ایشان منبر لجاج بود وجواب لجاج نیز البته نیکو نمیدهند چنانکه حال نیز
بدین منوال است که همینکه آدمی ~~[illegible]~~ میبینند که خصم لجوج میباشد
در جواب میگوید که من نمیتوانم یا نمیتوانم با انکه میتوانم ومیتوانم بلکه میخواهد از
باب مرحمت بوده زیرا که انحضرت رحمة للعالمین بوده نمیخواستند که موجب
نزول عذاب شود بلکه طعن انها را بر خود پسندیده ونزول عذاب را نپسندیده
وموافق اخبار متواتره واحادیث متکاثره ثابت ومحقق است که در غیر مقام
لجاج بلکه محض تحدی ومجرد خوارق عادات کثیره ولاسیما انها که از همه انبیای
سالفه صادر شده بود از ایشان صادر است بلکه بیشتر از ان چنانکه اشاره نمودیم که از حد
گذشته کرامات صادر شد که از پیغمبران گذشته صادر نشده بود بلکه کارها رسیده
که حال نیز هر که دعوای مرتبه غایر از او مطالبه کرامت میکنند وعادات جندی
خوارق عادات از کسی صادر نکنند اقرار بکمالات وقدر وی ننمایند از دعوی نبوت
وانکه باز دعوای افضلیت از کل چنانکه فرمود انا سید ولد آدم ولا فخر
ببیع راضی میشدند البته نه چنین است هنری مارتن الکلیسی نصرانی گفته که
ازاینجهت که قرآن را در دست داشت وخلق میدیدند که عرب عاجز از اتیان
بمثل آن شده اند او را معجزه وی دانسته مطالبه معجزه دیگر از او نمینمودند

میکنند که امر را بر عوام مشتبه
نمایند وعوام انبیا القدر فهم
نمیکنند که بکرامت معجزه که معجزه
بلغتی نداند
وی از را شنیده

انبیای سالفه را

که این احتمال بسیار بعید است زیراکه عادت عامه ناس برخلاف این است
بلکه جبلت وطبیعت ثانیه ایشان است که افضل از کل باید در معجزه نیز اکثر واکمل
باشد وایضا اگر چنین بود پس بایست اعتقاد اهل اسلام بدان نیز باشد
یعنی بگویند که چون پیغمبر ما را مانند قرآن معجزه بود ودیگر وی را احتیاج به سایر معجزات
نبود چرا این همه معجزات دیگر را بجهت او ثابت میکردند ودرکتب ضبط مینمودند
وانچه از معجزات سابق بر بعثت باصطلاح حکما ارهاص میدانند
~~معجزات بعد از بعثت~~ ضبط وثبت در کتب کم است زیراکه از معجزات سایر
انبیا است تا معجزات بعد از بعثت چه رسد مثل شکست یافتن طاق
کسری در شب ولادت با سعادت وغیر ذلک که این رساله گنجایش ذکر
انها را علی التفصیل ندارد وان اسمها بار واز انها را بعد از این ذکر خواهیم
نمود ومعجزات بسیار نیز از انحضرت صادر شد که ضبط نکردند
از انکه نبوت انجناب مانند آفتاب عالمتاب ظاهر وهویدا گردید وکسی را در آن
شک وشبهه نماند از ثبت وضبط آن دست برداشتند ومع ذلک انچه را که
ضبط کرده اند وبشمار آمده زیاده از هزار است
پس معلوم شد که آن جوابها مبنی بر لجاجت ومعاندت اهل کتاب بوده است

وانجنین را از او قبول
کرده بودند واین سخن
پسندیده وانتشار آن
مشکل بوده

وخشک شدن دریاچه
ساوه وجاری شدن آب
بتها در بتکده ها وپیدا شدن
علامات در شبها

ام

~~امر بخو مرقوم است پس حق با کتاب اهل سنت است که میگویند قرآن مخلوق~~
~~حادث است کلام است واحتیاج بوصی ونایب خاص نیست چنانکه شیعه~~
~~میگویند جواب گوییم که سنی ما در اینجا مسائل است واما تحقیقات~~
~~احکام شرعیه بدون امام علیه السلام ممکن نیست واحتمال وتجویز خطا در فقه~~
~~رفته شریعت را با مر مخالف حکم واقعی میداند اگر چه بجهت احتمال باشد ولی~~
~~باعث قوی است بر رفع اعتماد از شریعت چنانکه در سایر شرایع وطریقه اهل~~
~~سنه منهی است~~ مفتاح ~~[illegible]~~ در ذکر ادله مستخرجه از کتب انبیای سالفه
بدانکه در تمهیدات سابقه گذشت که یکی دیگر از چیزهایی که اثبات نبوت نبی را
مینماید وبدیگر احتیاج با ظهار خوارق عادات وملاحظه امورات دیگر نیست تصدیق
نمودن نبی ثابت النبوه است که سابق بر این مبعوث شده وچنین عادت که
قوی وفایده عظمی از خلقت عالم وجود ایجاد خاتم که منت هدایت عام
ودرایت تام بود امر بحسب کردید اهدا در حکمت خداوندی لازم آمد که اعلامی
عام درباره آن هادی کل انام زیادة از انچه درباره سایر انبیای عظام فرموده
نماید تا خلق را در اطاعت وی عذری نباشد باین جهت بر همه انبیای
سالفه حکم ظهور که باعث خود رسانیده وبا همه شریعت بشارت ومژده
بعثت ~~[illegible]~~ وبشارت مقدم او را بخوبی که قابل شک نباشد

علم

از دست بیرون رفته

ولاسیما اهل کتاب که خود را
افضل واعلم اهل عالم میدانستند

کوشش زود عالیان نمایند تا هنگام وجود سعادت نمود شی حالی راجای

انکار رغبانه بلکه همه عالم بطوع و رغبت اقرار به نبوتش نمایند بلکه وایضاً چنانکه

~~ما بعد از این از کتب مطهره استخراج خواهیم نمود جمیع انبیاء بر این بوده و حقانیه~~

~~محالف بود بر زبان انبیاء و منکرین شریعت وجناب رب العزه وعده نصرت~~

بوی داده حکم الهی در حق واقع و نفس الامر بدین نهج است که هر کس سر از منهج

و شریعتش تابد او را تقیک رسانند و جهد و با مخالفین و منکرین او جهاد کنند

و جناب رب العزه نیز نصرتش دهد و اعانتش فرماید و دینش را

بر همه ادیان غالب کرداند پس لامحاله اعلام در باره اتمام لطف عام بود

و در مقدمه کتاب گذشت که لطف واجب است پس اعلام البته لازم بوده

و هر کس از روی انصاف بدقت ملاحظه کتب مطهره کند یقین نماید که اهتمام

غالب انبیا بلکه اغلب ارادات ایشان همین بوده چنانکه بر متتبع واضح است

~~که~~ در ~~کتاب~~ لهذا ما یکی از اعلامات انبیا را از کتب مطهره استخراج و

بعبارتها نقل مینمائیم تا معلوم گردد که امر نبوت مرقوم است و اهل کتاب با قطع نظر

از آنچه بایشان در شریعت اسلام بایشان از تحریف و تغییر نسبت داده شده

مکابره عقل سلیم مینمایند و عالماً عامداً خود را از جاده شرع قویم و منهاج مستقیم

خارج میسازند و اگر نه آنچه بالفعل در کتب مطهره از عبارات دالّه بر صدق نبوت

آنجناب

حکم الهی در حق واقع

تا هرکس از منهج شریعتش تابد ...

آنجناب موجود است در هدایت ایشان کافی است و هر کس از علمای ایشان که

از در انصاف بیرون آمده بمجرد ملاحظه کتب مطهره تصدیق نبوت آنحضرت

و حقیقت طریقه اسلام را که اکثر از دین آبا و اجداد بیرون رفته و ~~از اهل اسلام~~

دست برداشته داخل طریق اسلام شده از جمله و ادله اهل اسلام موید ادله

ایشان شد و ما بعضی از عبارات علمای مستبصرین را ذکر مینمائیم تا حقیقت

سخن ظاهر و روشن شود از انجمله ~~حاجی~~ عالم عامل و فاضل کامل مولانا حاجی آقا بابا

ابن مولانا اسمعیل جدید الاسلام قزوینی در کتاب محفل الشهود میفرماید اما بعد

چنین گوید امیدوار بکرم خداوند جلیل ابن ابراهیم اسمعیل حاجی بابا قزوینی ساکن یزد که بر

ارباب الباب و دانش و اصحاب بصیرت و بینش مخفی نماند که والد فقیر از سلسله

بنی اسرائیل و در میان ایشان از اهل فضل و اعیان بود و بهیچ علمی و ارباب علم الفقه

به فضل و تتبع او معترف و او را بصفت زهد و تقوی متصف میدانستند الا انکه مرحوم

در تمام عمر مشغول بتحصیل علوم و مطالعه کتب و متابعت رسوم انبیای سلف و علمای

خلف میبود و در آن تجسس و طلب بغیر از تمیز میان حق و باطل ادیان و وصول بطریق

حق و ایقان مطلب و مقصدی نداشتند و پیوسته ظهور راه صواب را از مفتح الابواب

سائل و مستجاب دعای خود را امیدوار بود تا اینکه توفیق ربانی شامل حال و تایید سبحانی

کافل آمال آن سعادت مآل گردیده بتشریف شریف دین حنیف سرافراز و باین عطیه

عظمی از امثال و اقران خود ممتاز گردید جماعت یهود را شنیدن این خبر موجب ملال و دهشت

و باعث نهایت وحشت شده ایشان را علت فتور دین و ملت و سبب نقص و مذلت

خود دانسته چاره جویی را کمر بستند و در پیش زانوی تفکر نشستند و از اطراف و

جوانب بتعییر و ملامت گشودند اولاً بواسطه رسل و رسایل و ~~ثانیاً~~ بواسطه وسایل طرح

استعلام نمودند و علت این امر بموده تا انحضرت پناه در مقام جواب ایشان گرده گراه

فرموده که جناب اقدس الهی که بر ضمیر و نیت هر کسی آگاه است شهید و گواه است

که اختیار کردن دین اسلام را نه از راه طمع مال و جاه و توقع قرب امیر و شاه است

بلکه بعد از استعانت بجناب بی نهایت حضرت رب العزت بذل و جهد خود را در

تحقیق حقیقت مذهب ملت خود از تتبع کتب و آثار و تامل در آیات و اخبار

حقیت دین مبین سید المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله المعصومین را

بادله قاطعه و براهین ساطعه بدون شایبه شک و شبهه بعلم الیقین دانسته و فهمیده

و از بیم مواخذه و عقاب روز حساب و امید اکتساب ثواب از ملت آبا و اجداد

اجتناب و بشرف اسلام بهره مند و کامیاب گردیده ام و چنانچه شما نیز تارک مواد

عناد و تعصب و سالک سبیل اعتبار و انصاف گردیده لباس خوف ننگ و عار را از

خود خلع و ریشه شجر غوایت ثمر ضلالت اثر انّا وجدنا آبائنا علی امة و انّا علی

آثارهم مقتدون از ~~؟~~ خواطر قلع مینماید صورت زیبای ؟ بهمه عاد

مرآت ظهور جلوه نماید و سخافت ملت منسوخه کالشمس وسط السماء مشاهده خواهید

نمود آن جماعت نمودند این نصایح گوهر آمود را اصغا نمودند از تمام ایشان هم

از وضیع و شریف و چه از قوی و ضعیف بغیر از لازمه اهتمام در تحریف آن

مرحوم از دین حنیف و کمال ابرام در تکلیف نمودن بدین سخیف خبر دیگر بظهور

نرسید آن جناب هریک را بنحوی از ارشاد و بطوری از ابواب حجاب دلایق

متعدده و انواع مختلفه ابواب موعظه و نصیحت بر روی ایشان می گشودند

باد آورد بیان و حجت و برهان ایشان را تنبیه بحضرت خاتم رسالت صلی الله

علیه و آله ارشاد و دعوت میفرمودند نهایت هرکه را روزی نه بهبود

نبود ولیدن روی بهی بود نبود و در آن اوان فقیر در سن شباب و غالب

اوقات از افادات آنجناب بهره یاب و در گنجه صحبت بسبود مغتنم دانسته بخاطر

فاتر سپرده از بیانیو شنیدن آن جماعت نمود کمال التعجب مینمود و پیوسته تکرار این

تمنا در مزرع خاطر می کاشت که کاش کتابی نوشته آید که مشتمل باشد بر تمام آن

ادله و براهین و قواعد و قوانین که هرگاه بعد از این یکی از آن قوم حق شناس

خواهد که طریق شبهه و بدبیر آس ایشان در حصن حصین دین مبین محکم اساس اندازد

و یا با علامت ابلیس انواع تشکیک و تلبیس بر روی مسلمانان گشاید بوسیله تامل

در این کتاب و تدبر در این ابواب رفع شبهه و تشکیک او را توان نمود و انقلاب

ارتیاب ار خاطر شان مقصود کشود و بسهولت از عهده جواب ناصواب

برآیند بلکه اثبات حجت برخصم نموده او را بدین اسلام دعوت و هدایت که

تا این معنی موجب ترفیع درجات آن مرحوم گردیده در روز قیامت در ظل رایت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله راه یابد و از آن اوان الی الآن که مدت

چهل سال است بعبارت علایق و عوایق روزگار و مصائب و نوائب ادوار و

حوادث لیل و نهار و اختلال احوال و تفرقه بال فرصت و مجال نیافت و هر قدم در

شاهراه مقصود بقدم سعی و کوشش پیشتر نهاد کارکنان قضا و قدر را مانع

حصول امنیت خود می یافت ~~تا اینکه در این زمان فرخنده نشان و اوان میمنت اقتران~~

~~فرصت یافته~~ و ایضا در حاشیه [illegible] بنوشتن مختصر تا اینکه در این زمان

خال متصل چندی در میان بنی اسرائیل هم رسیده اند خود را در سلک علما جلوه داده

صاحب تصنیف شده اند خصوص شخصی ملا سلیمان نام که در ارض اقدس ساکن است

و او در طب و یا بس چند هم با ستادی خود بجهت طایفه یهود خود تصنیف کرده

در آن کتاب بیان نموده که این کتر میان منکر پیغمبران بنی اسرائیل و کتاب ایشان

شده اند حال این چند کلمه بجهت همین مطلب عرض می شود که خلق عالم بدانند که ما هیچ

یک از پیغمبران بنی اسرائیل را منکر نیستیم حضرت موسی و جمیع انبیاء علیهم السلام را پیغمبر

اولو العزم و رسول خدا می دانیم که آتش را از جانب خدا می دانیم بلکه اختیار کردن این کتر میان

ایشر

شریعت اسلام را اول از جانب خدا و بعد از جانب انبیاء بنی اسرائیل ظهور

پیغمبر آخر الزمان علیه الصلاة و السلام را مفصل خبر داده اند چنانچه بعضی از آن

خبرها در این رساله ذکر شد اما علمای بنی اسرائیل بجهت متابعت کلام انبیا که کرده اند

اگر متابعت انبیا میکردند بایستی در این زمین و در این زمان متابعت

شریعت تورات منسوخ شده را نکنند و این جماعت در هیچ وقتی متابعت

انبیاء خود نکرده اند و در زمان بیت المقدس اول تا متابعت شریعت تورات

واجب بر ایشان بود و حقیقت نشده که شریعت تورات را العمل با و از متابعت

نکردند و بنا را بر بت پرستی گذاشته و با بن علت انبیاء متعدد بجهت

منع ایشان بر ایشان مبعوث شده هر چند منع ایشان کردند فایده نبخشیده

تا غضار الله را آوردند و مستوجب غضب الله شدند و بجزای اعمال خود رسیدند

بیت المقدس خراب شد ایشان تاخت و تاراج شدند و با سیری افتادند

و قبل از آنکه بخت النصر پادشاه کافری بر بخاری نام بر بیت المقدس

آمده بر شهر تسلط بهم رسانند اما ده سبط از بنی اسرائیل که در بیرون شهر ساکن

در شهد ایشان را آتش ا کوچ داده بسمت ولایت خود که فارس باشد

آورده از آن تاریخ تا حال تخمینا دو هزار و پانصد سال است هیچ اثر از ایشان

نیست البته داخل اسلام شده اند و حال این ایشان فرموده جمیع انبیاء شریعت

تورات منسوخ شده نباید بر او عمل کنند هر چند در این ولایت شریعت تورات

عمل کردن ممکن نیست اینکه این جماعت بر خود بسته اند مکوینیا از شریعت

تورات عمل میکنیم و در وضع سکونت تا بیت المقدس بنا شده شریعت تورات

عمل کردن ممکن نیست چون جمیع اوامر و نواهی که در توریت مذکور شده

شمرده اند ششصد و سیزده است البته با قصدهای آنها وابسته بر اهل

و شهر بیت المقدس است که عمل آنها در غیر آن مکان ممکن نیست و گوید که

مقصود از نوشتن این کلمات از برای اینست که ظاهر شود که کتب مطهره را اگر چه

آنچه از پیش علمای سوء از رفته تحریف و تغییر داده اما از آنجا که بر خدا اتمام الحجة لازم

که طریق رشد و راه سداد را از طریق غوایت و راه ضلالت [illegible]

بنوعی ظاهر و آشکار سازد که عامه عباد را که قدرت بر فهمیدن دقایق امور

نیست احتیاج چندان احتیاج بدلیل و برهان نیفتد چرا که در هر طایفه

علمای سوء [illegible] شبهات بسیار را بصورت دلیل و برهان جلوه

داده و همه مکلفین را قدرت بر فهم عیب آن ادله و دریافتن اینکه آنها دلیل

نیستند بلکه مغالطه اند که بصورت دلیل ترتیب یافته نیست پس در حکمت

بالغه واجب آمد که نوعی از آیه که منکر حق را خود بخود با حجت و سبب اقرار [illegible]

و بدون شرح معلوم همه منصفین شود که بنای وی بر مکابره است چنانکه اینمعنی

در هر [illegible] خلف حق ظاهر است و همیشه اهل حق از روی اعتراف خصم

اقرار دو

مطلوب دوم

بقا و قد تبدیل ارشد من الغی

در ادراک راه هدی

خواهند بود

بحق

٢٤ مطلب دوم در اثبات حقیقت انبیاء فالحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

لقد جاءت رسل ربنا بالحق و ایضا بر احدی مخفی نیست که اثبات نبوت

بتصدیق نبی ثابت النبوه بر اهل [illegible] هم موقوف است پس از آنکه سابق

بیان نمودیم که اطلاع از طریق برتری معارف و بلندی معیار شریعت و استکمال

نفس حق با خلاق مرضیه مخصوص اخص خواص است هر کس را دست رس آن نه که

تواند از این راه آگاهی بحقیقت طریقه نبی حاصل نماید و کذلک از راه معجزه نیز

چه در آن هم باید مدارک قویه باشد که تواند امتیاز معجزه را از سحر و شعبده دهد
صاحب

و بدانکه در صورت بطلان بر خدا [illegible] ابطال آن لازم است و بلا شبهه فهم

امثال مسائل کار هر کس نیست و طریق اثبات آنها از این سه شق نیست و شق

اول بالضروره از همه اسهل است و انتقال از اسهل باشکل البته در حکمت خداوند

کریم رحیم مستحسن است از اینست که در طریقه حقه شیعه تنصیص بر خلافت را

من جانب الله بتوسط نبی ثابت النبوه لازم میدانند پس البته جناب رب الارباب

بر انبیای سالفه حکم اعلام را لازم و واجب ساخته و انها نیز لا محاله به تبلیغ آن

در غایت پرداخته اند چنانکه از هر یک کتب انبیای سالفه آنچه بالفعل موجود

و در نظر است استخراج خواهیم نمود و جای آنرا از هر کدام باشان خواهیم داد تا منکر را دیگر

و اگر امر چنین نبود در هر طبقی اثبات حقیقت آن بسیار مشکل بود و اینمعنی را دائم در اغلب مواضع مشاهده نموده ام

امتیاز

جای انکار نمانده فاقول وبالله التوفیق بدانکه علمای یهود را در این حرف سخنی نیست که پیغمبری موعود هست وجناب اقدس الهی بزبان همه انبیا وعده
بعثت او را داده و باید بیاید و دنیا را پر از عدل و داد نماید اما میگویند هنوز
نیامده و خواهد آمد و آن جهان [illegible] است که شیعه میگویند قائم آل محمد است
و خواهد آمد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
و نصاری نیز قایلند که چنین کسی خواهد آمد اما میگویند که آن حضرت عیسی است
و بر متتبع واضح است که سخن یهود وکذلک نصاری خلاف انجیل است که از کتب انبیا
ظاهر میشود زیرا که از آن کتب معلوم و محقق میگردد که باید دو نفر پیغمبر بیاید یکی
مسیح از اولاد داود اسحق که نام عیسی لقب عیسی علی نبینا وعلیه السلام است و دیگری
محمد که از اولاد اسمعیل است و موافق صریح عبارات این کتب معظمه باید هر دو
آمده باشند چنانکه بتفصیل انشاء الله ذکر و بیان خواهیم نمود و اما قول یهود که میگویند
هنوز نیامده ایشان را دلیلی بجز اینکه چون محمد از اولاد اسحق نیست و آن پیغمبر
موعود باید از نسل اسحق باشد نیست و این [illegible] نیز از ایشان محض ادعا است
و در کتب معظمه عبارتی که دلالت بر این مطلب داشته باشد موجود نیست [illegible]
خود میگویند که اولاد اسمعیل در آن عرصه بجهه آنکه خدا پیغمبری در ایشان قرار

مانند توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی و صحیفه دانیال وکتاب حبقوق وکتاب شعیا وکتاب صفنیا وکتاب حجی کوچک و مجموع این کتب نزد اهل کتاب و اهل اسلام ۱۲ موجود و معتبر است و نصاری همه اینها را قبول دارند و یهود نیز سوای انجیل همه را از کتب معظمه شمرده و مضمون کلام را حجت میدانند و انکار نمیتوانند نمود اما اختلاف در تعیین مقام است و تطبیق بما سیشود ۱۲

باعتقاد یهود ۱۲

بلکه خلاف آن موجود است چنانکه انشاءالله خواهی دانست از این سخن راز بیش ۱۲

دهد و وعده

دهد و وعده که بحضرت ابراهیم کرده که بزرگ ظاهری یا باطنی از خاندان او بیرون
آید در اولاد او بعمل آید و بر لبیب فطن واضح است که این سخنی صاحب فهم نیست
چه قابلیت و عدم قابلیت چیزی است که جز خدا ایتعالی کسی از آن خبر ندارد بلکه اغلب احوال وامور
اکثر اتفاقی افتاده در هیچ جا که عالم الظاهر محل توقع نبوده صورت وقوع پذیرفته
چه میشود در اینجا نیز از آن قبیل باشد و وعده خلیل در اولاد اسمعیل تمام شده باشد
والبته باید چنین باشد والا قریب بر چندین هزار سال است که بزرگی از خاندان
اسحق بیرون رفته نه پیغمبر یا وصی پیغمبری در میان ایشان است نه پادشاه صاحب
شوکتی بلکه اولاد او که عبارت از بنی اسرائیل است در اطراف عالم خوار و ذلیل
متفرق و پراکنده شده اند اگر چنان باشد که وعده خدا در باره اولاد اسمعیل بعمل آمد
لازم آید خلف وعده خدا و نعوذ بالله تعالی شانه عن ذلک علوا کبیرا تبیین این اجمال و تحریر
حقیقت حال از توریه بدینوال است که در اول پاراشه لخالخا از توریه آیه مذکور است
که ترجمه آن اینست که فرمود خدا با براهیم که بیرون رو از زمین تولدگاه خود بآن زمین که
بنمایم بتو و بگردانم ترا از برای قوم بزرگ و بلند گردانم نام ترا و آفرین کنم آفرین کنندگان ترا
و لعنت کنم نفرین کنندگان ترا و آفرین کرده شوند بتو همه قبیله های آن زمین و ایضا در همان
پاراشه بعد از ذکر چند آیه میفرماید و دنبال احوال ابرام و جدا شدن لوط از عمی فرمود

الله اعلم حیث یجعل رسالته ۱۲

خدا با براهیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او که بکشا چشمان خود را و ملاحظه کن اطراف
این مکان را که در آن مقام داری از اطراف شمال و جنوب و مشرق و مغرب که همان
زمین را که تو میبینی بتو و بذریه تو خواهم داد تا جاوید و بگردانم نسل ترا مانند خاک زمین
چنانچه کسی خاک را تواند شمرد نسل ترا نیز تواند شمرد و ایضا در همان پاراشه بعد از چند
آیه که مشتمل است بر بیان گذارش جهاد کردن حضرت ابراهیم با پادشاهان زمین کنعان
و آن حوالی و طلب کردن آن حضرت فرزند میراث گیر و وعده دادن خدا فرزندان و ذریه
بعدد ستارگان آسمان میفرماید بیوم ههو کارت ادنای ات ابرام لامر یعنی
در آن روز شرط کرد خدا با براهیم بدادن آن زمین بذریه ابراهیم از نهر مصر تا نهر فرات
که در آن زمان مملکت ده قوم بادشاه که اسامی آنها بتفصیل
در همین مقام از توریه مذکور است اگر کسی بگوید که مضمون آیات مرقومه بشارت
ابراهیم است بکثرت نسل و ذریه او و بقای ایشان جاوید و دادن زمین
کنعان و حوالی آن از نهر مصر تا نهر فرات بتصرف اولاد و اعقاب آن حضرت تمام روزگار
و اگر غرض از این بشارت زیادتی اولاد اعم از اینکه خدا پرست باشند یا نه و
کثرت شوکت [illegible] ظاهری [illegible] و دنیاداری باشند نسبت بکمالات
قدر آن حضرت شایان بشارت نخواهد بود بلکه امثال این را با اولاد کافر [illegible]

ظاهر ۱۲

زیاده ۱۲

و سلطنت خواه سلطنت باطنی یا ملکت ۱۲

مطلقا

مطلقا نه و روشنی [illegible] حاصل نشود اگر کدورت کی حاصل نگردد و [illegible] مملکت
وسلطنت ظاهری را در نظر ایشان چه اعتبار است پس یقینی حاصل است که
مراد بشارت باولاد طیبین و ذریه طاهرین [illegible] و فرزندان خداپرست
و مقصود از سلطنت ظاهری و باطنی هر دو مقصود است چنانکه بر لبیب ظاهر است
و ایضا در همین پاراشه آیات چند مذکور است که حاصل معنی آن آیات اینست که
خدا با خلیل خدا چند شرط فرموده است شرط اول آنکه آن حضرت پیروی کند راه او را و اول
آنکه بسیار کند نسل و ذریه او را بسیار بسیار دوم آنکه بر و مند کند ایشان را بحیثیتی که
باشند گروه و طوایف و جمیع پادشاهان از ذریه آن حضرت سیم آنکه بزرگی و پادشاهی
خدا در ذریه آن حضرت جاوید قرار دهد چهارم آنکه زمین کنعان که محل سکنای آن حضرت
بود بذریه آن حضرت مسلم داشته از ایشان انتزاع نکرد پنجم آنکه نگاه دارند شریعت
ختنه را که اهم آن در آن اوان ختنه کردن در روز هشتم [illegible] بود و علمای بنی اسرائیل را
اعتقاد آنکه وعده ها تمام در شأن اسحق بلکه یعقوب و ذریه او است و دیگری از
اولاد حضرت ابراهیم را با اسحق در این وعده ها سهیم و شریک ندانند و در کتب و تفاسیر
خود تصریح باین نموده اند و میگویند که اسمعیل و ذریه او را مطلقا در نظر حضرت خلیل قدر
و مقداری نبوده و همیشه ایشان کافر و بت پرست بوده اند و این بشارت همین حق [illegible]

بشرط ۱۲

و مفسرین ۱۲

با سحق و اولاد او دارد و اگر این ادعا را نمایند و خواسته باشند که نقل بتوریه
و کتب مطهره دیگر عمل نمایند بجز اینکه دست از طریقه یهود بر دارند و به اسلام آورند — سهل است که شیعه شوند
چاره ندارند با اینکه اثبات ره نمودیم که این سخن نیز هیچ سودی ندارد از برای — و اولاد اسحق
یهودی ندارد بلکه ضرر دارد زیرا که لازم می آید تخلف در وعده خدا العیاذ
بالله چه اولاد اسحق هرگز مالک نهر فرات نشده و از تواریخ و سیر یهود و نصاری
ظاهر است که اولاد اسحق بعد از رجعت از صحرای تیه از ان پادشاه — ده نزد
کافرنه اسم انها در توریه مذکور است این مملکتها را که خدا با براهیم بشارت
داد که از انها انتزاع فرموده با براهیم و اولاد او خصوصی دارد تا بقاء عالم
بوسعت تصرف انها بود بجز مملکت پنج شش نفر انها زیرا هم بتصرف نیاوردند
و هرگز بحوالی نهر فرات عبور ایشان اتفاق نیفتاد و از اینها هم گذشته خدا
بشارت بحضرت ابراهیم داد که تا بقاء عالم اینها را بفرزندان او خواهد داد و کنعانی
است و ولایت های نهر فرات تا بقاء عالم بدست تصرف تا بقاء عالم الی یوم
قیام برقرار و تصرف کنند و مصر و فرات در روزگار علی الاستمرار در تصرف ذریه
انحضرت باشد از روی الواقع این بشارت اختصاص با سحق دارد حال چندین هزار
سال است که این مملکتها در تصرف عرب است و عرب اولاد اسمعیل است — و از دست اولاد اسحق بیرون رفته است
تصرف است
و اولاد

و اولاد اسحق بجز بنی اسرائیل کسی دیگر نیست پس اگر اهل اسلام از جمیع
این سخنها بگذرند و بگویند حالا این مملکتها در تصرف کیست و وعده خدا در باره
اولاد اسحق در خصوص مملکت و سلطنت ظاهری یا باطنی که عبارت از نبوت
و امامت باشد چیست یهود چه خواهد گفت و اما اهل اسلام میگویند که مملکت
ظاهری و حکمرانان و ولایت هر قوم در دست تصرف اولاد اسمعیل که ظاهر است
بودن است
و سلطنت باطنی نیز که بطریقه حقه فرقه شیعه از فرق اسلام حضرت مهدی
موعود بالفعل موجود و در زمانی که مصلحت خداوندی اقتضا فرماید ظاهر خواهد شد — و غایب است
پس یهود اگر شیعه نشود بنی و بین الله باید این بشارت اسحاق را تمام از
میان توریه بیرون نماید و از این بشارت انچه را که اثبات ره بعبارت خود
بعبارت عبری نوشتیم و ترجمه هر کلمه را هم در زیر در تحت ان به حروف نوشتیم تا حقیقت سخن — ذکر نموده
بر همه کس بر این شود که امر بچه مرقوم است چنانچه برخی مارتی انگلیسی گفته که ترجمه — اهل اسلام میگویند
با دری
خوده داده انبیای سالفه هر نبوت که شدند بنی بیان نمایند که دیگر احکام
غیر از ان بود یکی از وصیتها که هر که بیغمبر نیست ایست که انبیای سالفه — و اولیا
خبر از بعثت ان نداده اند و از کتب مطهره خبری از ان معلوم نمیشود اگر اهل اسلام
میگویند که خبر داده اند بر ایشان است اثبات ان بنحوی که احتمال غیر ازان

یا بعد خواهیم اشاره کرد — نزد اهل انصاف از این بشارت انچه را که اثبات ره بعبارت خود از توریه بعبارته
ذکر نمائیم و ترجمه هر کلمه را هم در تحت ان الفاظ نوشتیم تا حقیقت سخن بر همه کس
و الیاس پادری بر این شود که امر بچه مرقوم است که کدام حقیقت نبوت انجناب
از کتب مطهره بر هر صاحب انصاف محقق و معلوم است اول بشارتی که ما مذکور است — دلیل هفتم آیات است که در
الهیت از
ویقح ادنای ال ابرام لخ ما سهثا و صموه لمعها و صمت ایحا
و گفت خدای بر ابراهیم برو از زمین تو و از مولود خود است و از خوانه پدر تو
ال ها ارص اشر اخریکا و اعشحا لگوی گادل و ابارخحا
بر زمینی انچه بنمایم ترا و بکنم ترا بامره بزرگ و مبارک کنم ترا
و اگدلاه شمحا و هیه براخا و ابارخا مبارخحا و مقللحا
و بزرگ گردانم اسم تو و باشی مبارک و مبارک کنم کسی را که مبارک گوید ترا و کسیکه نفرین کند ترا
اائر و نبرخو بخاکل مشپحت ها اداماه — واعز گوید که در این ابیات
نفرین کنم و مبارک کنم بتو همه قبیله زمینها
بشارت مطلق است بحضرت ابراهیم که زمره ترا بزرگ گردانم و هر که اطاعت ترا بکند اورا
مورد مرحمت خود سازم و هر که مخالفت ترا کند اورا لعنت کنم و در آخر مژده داده که همه قبیله
زمینها بتو خواهند گروید و مورد انعام من خواهند شد و بر احدی مخفی نیست که این مژده تا کمال
صورت وقوع نپذیرفته و الی الان اتفاق نیفتاده که همه قبایل روی زمین بحضرت ابراهیم یا
که او نیز اطاعت ابراهیم است و اولاد او گرویده باشند و این بشارت چنانکه شیعه اهل اسلام از پیغمبر خود نقل میکنند
پس این حقیقه بشارت است — در عهد مهدی که قائم آل محمد است متحقق خواهد شد و از کتاب حضرت
به نبوت محمد صلی چه این عبارت که — این در عهد مسیح که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم است صورت خواهد یافت و همه این است
از برای حضرت ابراهیم در شریعت — که در عصر انجناب اتفاق نیفتاد و مگر در عصر قائم علیه السلم بوقوع آید و چنین در ان زمان حضرت عیسی
انحضرت اتفاق خواهد افتاد — حضرت
چنانکه در قرآن مجید خبر از ان داده قوله تعالی لیظهره علی الدین کله
جمله ۵۷

از آسمان نزول میکنند و با انحضرت همراه شده و دولت انحضرت و حضرت عیسی یکی است
پس ضرر ندارد که بحضرت عیسی نیز این مژده داده شده باشد حاصل که یهود و نصاری
و اهل اسلام هر سه معتقدند که این بشارت تا بحال بعمل نیامده و بعد از این خواهد آمد
و مژده بزرگ ابراهیم همین است و بالبدیهه مژده از این بالاتر نخواهد بود که کل روی
زمین به برکت ان مبارک شوند اما یهود قایلند که این به حضرت موسی بعمل نیامده و
نخواهد آمد بلکه به پیغمبر موعود متحقق خواهد شد پس بلاشبهه ان باید افضل و اکمل از
موسی باشد با انکه یهود را اعتقاد این است که افضل از موسی نیامده و نخواهد آمد و اما
نصاری و اهل اسلام هر یک ان را نسبت به پیغمبر خود میدهند و ایضا همین بشارت — دلیل هشتم
است
و ادونای امر ال ابرام احری هپارد لوط میعمو سا نا عینحا
و خدای گفت بر ابراهیم بعد از جدا شدن لوط از پیش او بردار الحال چشمهای خود
و راه من همقوم اشر اتاه شام صافونا و نگباه و قدماه و
و ببین از انجائی انچه تو انجا هستی بشمال و جنوب و مشرق و
یاماه کی ات کل ها ارص اشر اتاه رواه لخا اتننا و
مغرب که هر همه زمینها انچه تو دیدی بتو میدهم و
لزرعخا عد عولام و سمتی ات زرعخا کعفر ها ارص
بنسل تو تا بقاء عالم و میکذارم هر نسل تو مثل خاک زمین
اشر ام یوخل ایش لمنوت ات عافار ها ارص گم زرعخا
که اگر میتواند مردی بشمرد هر خاک زمینها نیز نسل تو
ایمانه قوم هتهلخ بارص لارکاه و لرحباه کی لخا اتننا
شماره شود برخیز برو بزمین بدرازی و به پهنای او که از برای تو دادم من

ایضاً

دعوی کویند که در این آیه بشارت است . باینکه زمین را بتمام از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال یعنی کل روی زمین را بتو میدهم تا روز قیامت یا تمام زمین کنعان را شرقاً و غرباً جنوباً و شمالاً بقدری که در چشم تو در می آید مراد محتملات است اگر اول باشد انتفی که هنوز بعمل نیامده مگر مراد تسلط حضرت سلیمان باشد اما با آنحضرت تمام عالم نکردید از حقیقتی که هر نزد خدا هم مبارک شود پس معلوم است که هنوز نیامده و مراد شیوع شریعت و سلطنت نبوت محمد صلی الله علیه وآله خواهد بود و اگر ثانی است مراد کثرت نسل و بقاء ذریه حضرت ابراهیم است و کذلک تسلط اولاد آنحضرت است بر زمین کنعان تا بقاء عالم

بعنوان اطلاق بدون اختصاص باسحق یا باسمعیل

هزار سالی است که بتصرف اولاد اسمعیل است پس معلوم است که بشارت ابراهیم اختصاص باسحق و اولاد او ندارد بلکه اسمعیل نیز داخل است و ایضاً در تهای پاراسی است و یومر

و اولاد او

الگفت
اَبْرَامْ اَدُنَای اِلُهِیمْ مَهْ تِّتِنْ لِی وَانُوخِی هُولِخْ عَرِیرِیمْ وَبِنِی
ابراهیم خدای ربالعزه چه چیز دهی بمن و من میروم بی فرزند و پسر
مِشِقْ بِیتِی هُوا دَمِشِقْ اَلِیعِزِرْ وَیُومِرْ اَبْرَامْ هِنْ لِی لُوْنَاتَتَاهْ
شوق خانه ام اوست شوق الیعزر و گفت ابراهیم اینک بمن نه داده
زَارَعْ وَهِنِهْ بِنْ بِیتِی هُوا یُورِیشْ اُتِی وَهِنِهْ دِبَرْ اَدُنَای
نسل و اینک اهل خانه او میراث برد مرا و اینک کلام خدا
اِلَاوْ لِمُرْ لُوْ اِیرَاشْخَا زِهْ کِی اِیمْ اَشِرْ یِصِهْ مِمِعِیخَا هُوا یِیرَاشِخَا وَ
باو بگفت نه میراث میبرد ترا که اگر آنچه بیرون از کمر تو او میراث برد ترا
یُوصِا اُتُو هَحُوصَاهْ وَیُومِرْ هَبِّتْ نَا هَشَامَایِمَا وُسْفُرْ هَکُوخَابِیمْ
بیرون آورد او را بیرون و گفت نگاه کن اکنون آسمانها و بشمار ستاره ها را
اِیمْ تُوخَلْ لِسْپُورْ اُتَامْ وَیُومِرْ لُو کُهْ یِهْیِهْ زَرْعِخَا وَهِامِینْ
اگر بتوانی بشماری آنها و گفت باو همچنین باشد نسل تو و اعتقاد ورزید
بِادُنَای وَیَحْشِبِهَا لُو صِدَاقَاهْ و مقصود از این آیات اظهار خوشحالی است
بخدا و حساب کرد آنرا باو صدقه
از حضرت ابراهیم در خصوص بافرزندی و جناب رب العزه بشارت داده که نسل ترا زیاده کردانم

بجد

دلیل نهم

بعد بشماره ستاره های آسمان و ایضاً در تهای پاراسی بعد از خواطر جمع نمودن جناب اقدس الهی حضرت ابراهیم را در خصوص بشارت مرقوم بقبول نمودن قربانی آنحضرت میفرماید و یومر
الگفت
لِاَبْرَامْ یَدُوعَعْ تِّدَعْ کِی کِرْ یِهْیِهْ زَرْعِخَا بِاِرِصْ لُو لَاهِمْ وَعَبَادُومْ
مر ابراهیم بدانستن بدان که غریب خواهد بود نسل تو در زمین نه از ایشان و خدمت نمایند
وَعَنُوْ اُتَامْ اَرْبَعْ مَاَتْ شَانَاهْ وَغَمْ اِتْ هَکُوی اَشِرْ یَعَبُدُو
و رنجاند ایشان را چهار صد سال و نیز مر آن قوم آنچه خدمت بکنند
دَانْ اَنُوخِی وَاَحَرِی خِنْ یِصِاُو بِرِخُوشْ کَادُولْ وَاَتَاهْ تَابُو اِلْ
این من و بعد از آن بیرون آیند بمال بزرگ و تو برآیی بر
اَبُوتِیخَا بِشَالُومْ تِقَابِرْ بِسِیبَاهْ طُوبَاهْ وَدُورْ رِبِیعِی یَشُوبُو هِنَّاهْ
پدرهای خود بسلامت قبر شوی بریش سفید خوب و دور چهارم برمیگردند اینجا
کِی لُو شَالِمْ عَوُنْ هَاعِمُورِی عَدْ هِنَّاهْ وَیِهِی هَشِمِشْ بَاهْ
که نه تمام شده گناه طایفه عموری تا اینجا و شد آفتاب غروب کرد
وَعَلَاطَاهْ هَایَاهْ وَهِنِهْ تَنُورْ عَاشَنْ وَلَپِیدْ اِیشْ اَشِرْ عَابَرْ
و ظلمت شد و اینک تنور دود و شعله آتش آنچه میگذشت
بِینْ هَکْزَارِیمْ هَاِلِهْ بَیُّومْ هَهُوا کَارَتْ اَدُنَای اِتْ اَبْرَامْ
میان جداها اینها بروز او شرط کرد خدای مر ابراهیم
بِرِیتْ لِمُرْ لِزَرْعِخَا نَاتَتِّی اِتْ هَاَارِصْ هَزُاتْ مِنِهَرْ مِصْرَایِمْ
شرط بگفت مر نسل ترا دادم مر این زمینها اینها از رودخانه مصر
عَدْ هَنَّاهَارْ هَکَادُولْ نِهَرْ پِرَاتْ اِتْ هَقِینِی وَاِتْ هَقِنِزِّی
تا رودخانه بزرگ نهر فرات مر القینی و مر القنزی
وَاِتْ هَقَدْمُونِی وَاِتْ هَحِتِّی وَاِتْ هَپِرِزِّی وَاِتْ هَارِپَائِیمْ
و مر القدمونی و مر الحتی و مر الفرزی و مر الرفائیم
وَاِتْ هَاعِمُورِی وَاِتْ هَکِنَعَنِی وَاِتْ هَکِّرْکَاشِی وَاِتْ هَیِبُوسِی
و مر العموری و مر الکنعنی و مر الجرکاشی و مر الیبوسی
و حاصل مضمون این آیات اینست که نسل تو دو جوقه میشود یک جوقه آن که اولاد اسحق باشد

مدت چهار صد سال در رنج و تعب و بند گی باشند [struck out text] صفتی که برای اولاد اسحق بیان فرمایند اینست که میفرماید در آن زمین غریب باشند و کسی ایشان را نشناسند و آن جوقه دیگر که خدمت دین را میکنند نیز در تعب افتند و بعد از آنکه بر تعب افتاده بیرون آیند بعد از آن بمال بزرگ یعنی صاحب اسم و رسم شوند و از بزرگان گردند مجملاً گویند واضح است که این جوقه دیگر اولاد اسمعیل است و صفتی که از برای ایشان [struck out] ذکر فرموده اینست که گفته ایشان خدمت دین را میکنند عجب است که یهود میگویند که اولاد اسمعیل همیشه کافر بوده اند حال آنکه جناب اقدس الهی خاصه ایشان را دین داری و اطاعت خدا اقرار داد (فرموده ولیکن) مدت تعب اولاد اسحق را معین فرموده که چهار صد سال معلوم است که مدت عیش ایشان نیز منحصر خواهد شد بآن زمانی که وارد مصر شدند تا موقع که نوبت استیلاء شوکت و دولت نبوت بنی اسحق بود که عبارت از قرابت تا خرابی بیت المقدس باشد و بعد از آن که بالکلیه متفرق و پراکنده شدند و الی الآن جمعیت و شوکت و دولتی که ایشان روی نداده و جناب رب الارباب خبر [struck out] اعلای ایشان نفرموده بلکه خبر از جوقه دیگر که اولاد اسمعیل باشد داده و [struck out] و مدت رنج و تعب ایشان را معین نکرده [struck out] همین قدر فرموده که بعد از آن بیرون آیند و بزرگ و صاحب اسم شوند اما ابتدای بیرون آمدن و برگشتن ایشان را علامتی قرار داده فرموده که آن اینست که آفتاب غروب کند [struck out] و آتش تنور برانداز دود و شعله ور شود و تلاشان آتش جاده ها را بگیرد و بر لبیب [struck out] و اما ظاهر است که [struck out] بآن علامات که اهل اسلام از پیغمبر روایت میکنند که در حین ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد و مراد از غروب کردن آفتاب کنایه از منکسف شدن شمس باشد یا مراد غروب کردن و غایب شدن آفتاب شریعت یعنی امام عصر علیه السلام باشد یا

از برای

ابتدای ظهور ایشان در دور چهارم باشد

این بشارت اشارت بامارت و بعثت حضرت خاتم الانبیاء است که در آنحضرت دور چهارم مبعوث شد و علامت چهارم بعد از او در این زمانه و بر حوالی شده و دور او دور پنجم شده علامات که انبیای سالفه خبر داده اند

داده بوده در اینجا وقوع بیرون آمدن هم و آنها [illegible] از ابتدای ظهور [illegible] و دود [illegible] بجهت و ضلالت است که در بدو بعثت آنحضرت عالم گیر شده بود [illegible] حیات [illegible] ظهور روز آسمان تیره [illegible] افکنده شد و تنور [illegible] مشغول بوده و حرارت آن که اشاره باشد

یا بر طرف شدن نور آفتاب شریعت باشد و تنور بر از دود کنایه از دنیا باشد و منحرف از جاده منهاج شریعت باشد و غرض این بطور که ایشان در وقتی ظاهر شوند که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد و بجهت کثرت جور و تعدی فسقه احدی از جاده شرع عبور نتوانند نمود و سالک سبیل مستقیم نتواند شد در آن وقت آن جوقه دیگر از اولاد حضرت ابراهیم ظاهر شوند و این بشارت تمامی اهتزازی [illegible] ذکر کامل که موجب تسلی خواطر مبارک آنحضرت فرموده شده و ایضاً ابتداء و انتهای آن زمینی موعود را معین فرموده که از ابتدای نهر مصر است تا نهر فرات است بر همه کس واضح است که این مملکت چندین هزار سال است در تصرف اولاد اسمعیل است و اگر اولاد اسمعیل هم کافر و بت پرست میبودند در این چه بشارت خواهد بود از برای آنحضرت و ایضاً نفی فرموده که [struck out] ولایات این ده فرقه پادشاهی که در اغلب آیات اسم ایشان ذکر شده بتصرف اولاد اسحق زیاده از پنج شش فرقه آنها در نیامده و اما یکجا و تمامی در اولاد اسمعیل بوقوع پیوست و هیچ دولت بنی اسحق مقدم بر بنی اسمعیل است از اقدم داشته و دولت جاویدان را که تا بقای عالم وعده آنرا بابراهیم داده باید در اولاد اسمعیل باشد زیرا که بعد از بیان نمودن احوال جوقه اول که تعیین کردن مدت رنج ایشان مشغول بیان احوال جوقه ثانیه شده و دیگر متوجه احوال جوقه اولی نشده معلوم است که دیگر دولت باایشان عاید نخواهد شد و الحق که همین آیات لبیب فطن را از خواب غفلت بیدار میسازد و تمامی شبهات را رفع میکند از اقرار انصاف [illegible]

و ظلم

و بر بعد رسیدن از احوال اولاد ابراهیم و از کار سلف واضح و لایح است که در جوقه دیگر اولاد حضرت ابراهیم که جوقه اسمعیلیه باشد چنانکه فاضل علامه تمند ملا محمد صادق که یکی از افاضل علمای یهود بوده و در این چند سال بشرف اسلام مشرف گشته تصحیح در تفسیر کوچکی بر تورات تالیف نموده که مراد بجز جوقه دیگر از ذریه آنحضرت در این جا بتصرف جوقه دیگر اولاد اسمعیل است و این عبارت دولت مراد از نسل ابراهیم نیکو از هر بلاد مذکوره که اولاد اسمعیل است نه اسحق و لیکن بعد از آنکه در زور پادشاهی سلطنت ظاهر گشت که هر یک از این خطابات و آیات شأن نزول الهام کنایات دور از آنکه است مراد از خطاب اول که نسل تو غریب میشوند و چهار صد سال بگیرند میشود اولاد اسحق است و از خطاب دوم و دیگر احیث بر که مراد از ذریه [illegible] ذریه آنحضرت میکند مراد او بجز ذریه بزرگ میشود اولاد اسمعیل است و اشتم کلام [illegible] تمام

الف [illegible]

و بدقت در انها نگرد و تامل نماید تبیین و مجمل بدانکه احدی از علما ندیده ام
و کتب ایشان بر نخورده ام که متوجه این اشاره باب رفتی که از لفظ دو و رتبی پیش بی است شده باشند
و در عهد از تتبع بعض از کتب انبیای سالفه و اولیا چهار غالیش کتاب حضرت دانیال حقیقتی حاصل گشت
که این عبارت اشاره است بجهان حقیقی حالیست که حضرت دانیال خود اشاره بلکه بر تتبع واضح است
که جمیع علما و مفسرین ایهود متفق اند که پیغمبر موعود باید از ملکوت پنجم باشد که در ملکوت چهارم
مبعوث شود و ملکوت چهارم بدست ~~او برطرف شود~~ ملکوت پنجم برطرف کردد و از وقت عدل عالمگیر
ظاهر شود و عالم گیر شود و ظاهر اینست که هرکه فی الجمله تتبع از کتب علمای انبیا نماید و بر اشتباه از انجیل نماید
و یقین کند که انجیه جناب رب الوهیة انبیا را از این خبر داده و ایشان از ایام خود و اهل علم رسانیده اند
و تقصیر در تبلیغ ان نفرموده اند ~~بجز بیشکه~~ و انچه هرکدام هرچه گفته اند بطریق رمز و کنایه است
چنانکه بعد از این خواهی دانست اما انقدر از نشانه و علامات برای او قرار داده اند که بر جمیع طالب
انصاف حقیقت پوشیده نماند و اولیا در حین ظهور وی که هرکه با وی مخالفت کرد و مخاصمت نمود
بجز انکه طریق لجاج و راه جحود پیمود چیزی دیگر نبود و انچه کو اظهار حق رسد در خصوص انکه جناب
رب الارباب امور را که انقدر اهتمام در باره او ولیکن بیان انرا بطریق رمز و کنایه فرموده است
که ~~بجهت جهال~~ از تغییر و تحریف یهودیان محرف و محفوظ ماند از انکه کشف حجابی اغلب اوقات
باعث میشود و جاهل مطلب را نفهمد و حاشا میکرد و دست از ان بر ندارد و دانا که حقیقت را
مطلع میشود ... دیگر بر دی او می پوشند و انرا با حسن وجوه و فطنت ... ان مانع
نمیشود بلکه او کنایه را بهتر از تصریح واضح در تبلیغ مراد انبیس حاصل ... و محصل ... انکه
این عبارت قوریت ... است که باید ذریه حضرت ابراهیم که از نیل و توقف ... شوند و ابتدای ظهور ایشان
از حجت ناتمیم
از دور چهارم باشد

وخاص خاصان بزرگ شود و رعیت
از برای تو ... بیرون آورد و او هر کس با و
بگرود و مان او بسلامت باشند و هرکه بدو
نگرود کشته کردد و عدل عالمگیر شود
که طفل شیر خواره دست در سوراخ مار
کند و مار او را انگزد و اذیت نه نماید ۱۲

بجهت انکه اغلب اوقات
و ... بر گفتار ۱۲

نماید پادشاه وی را نزد خود طلبید و گفت که ایا تو خواب مرا میدانی و تعبیرا نرا
میگوئی دانیال گفت که هیچیک از بنی آدم این سر را نمیتوانند گفت و عالم باین خدای
خالق آسمان است و میخواهد در این خواب خبر دهد ترا از امور یکه واقع خواهد شد
در روزگاران بعد و نه اینست که من بعقل خود خبر میدهم ترا بلکه باعلام خداست
خبر دادن ای پادشاه در خواب دیدی که صنم بزرگی که قدش بلند بود و شکوه او
بسیار بود در برابر تو ایستاده بود و سر ان صنم از طلای خالص بود و سینه و
بازوی ان از نقره بود و شکم و رانش از مس بود و ساق او از آهن بود و پاهای او بعضی
از آهن و بعضی از سفال بود و بعد از ان دیدی که سنگی از کوه رها شد و بر پاهای
ان صنم که از آهن و سفال بود خورد و ان صنم را خورد کرد و باد اجزای انرا متفرق
نمود و اثری از انها باقی نماند و ان سنگ بزرگ شد و کوه شد و تمام روی زمین
از ان پر گردید اینست خواب تو و تعبیر آن اینست که تو ای پادشاه و پادشاه
پادشاهان که خالق آسمان و زمین است پادشاهی و حس و قوت و عزت بتو بخشید
و مسلط کرد ترا بر ساکنان روی زمین از بنی آدم و حیوانات صحرا و مرغان هوا
تو انی انچه در ان صنم طلا بود و بعد از تو برخیزد پادشاهی دیگر که از تو پست تر
باشد و پادشاه سیمین که از مس بود مسلط شود بر همه روی زمین و پادشاه
چهارم باشد قوی چون آهن و همچنانکه آهن خورد میکند و می تراشد همه انها را خورد

کند و بشکند و انچه دیدی که پاهای او و انگشتان او بعضی از انها سفال کوزه گری و بعضی آهن
بود و پادشاهی ایشان دو صنف باشد بعضی قوی باشند و بعضی ضعیف و این دو صنف بیکدیگر
مخلوط نشوند همچنانکه آهن مخلوط نشود به سفال و در ایام این پادشاه و پادشاهان برانگیزاند
خدای آسمان پادشاهی را که در روزگاران تبه نشود و پادشاهی را بقوم دیگر وانگذارد و خورد
کند و تمام کند همه این پادشاهان را و او جاوید در روزگاران و انچه دیدی که از کوه سنگ
بخودی خود رها شد و کسی بها شران نبود و خورد کرد آهن و مس و سفال و نقره و طلا را
اشاره است باینکه انچه را دیدی البته خواهد شد و راست است خواب تو و معتبر است
تعبیر آن و بعد از این مراتب مذکور است که بخت النصر تعظیم و توقیر دانیال را بجا آورد و بخشش
بسیار با کثرت کرد داعی گوید که تعبیر خواب بنحو مرقوم صریح است که پادشاهی بعنوان
اطلاق که از زمان بخت النصر تا اخر عالم در پنج سلسله خواهد بود که سلسله اول
همان سلسله ایست که بخت النصر از ایشان است و علامت سلسله دوم اینست که
از سلسله اول و اولیا بخت النصر پست تر باشند و علامت سلسله سیم اینست
که عالمگیر باشند و بر تمام روی زمین مسلط شوند و علامت سلسله چهارم اینکه
مرکب از دو سلسله باشند و هیچیک از دو سلسله بیکدیگر امیخته باشند مخلوط و ممزوج
نشوند و یکی از ان دو سلسله که تعبیر باهن شد بسیار قوی باشند و سلسله دیگر که
تعبیر بسفال شد و در عبارت دانیال گسف طینا معبر شده ضعیف باشند و علامت
سلسله

حضرت دانیال ۱۲
و ضعیف تر ۱۲
با انکه ۱۲

سلسله پنجم این است که تمام هر چهار پادشاه را بشکند و ضعیف نمود و همیشه
باقی ماند و پادشاهی را بسلسله دیگر نرسد و بقوم دیگر وانگذارد و خورد کند آهن و سفال و
نقره و طلا را پوشیده نیست که موافق این علامات که در سلسله پنجم مذکور است باید اثری
از هر یک پادشاهان پیدا شود و خورد کند سلسله پنجم آهن و مس و سفال و نقره و طلا را و
علمای بنی اسرائیل که هر یک از این سلسله ها را ملکوت نامیده اند در بیان ایشان در تعیین
ملکوت اول و دوم و سیم خلافی نیست و اختلاف ایشان در ملکوت چهارم بسیار است
و ملکوت پنجم را هنوز منتظرند و میگویند که ان ملکوت مشیح است و مشیح باعتقاد
ایشان همان پیغمبر موعود است که انبیا بوجود او بجهود بشارت داده اند و انچه در
تعیین ملکوتها گفته اند اینست که بخت النصر بتصریح حضرت دانیال ملکوت اول است
و پادشاهان مجوس که بعد از بخت النصر بهم رسیدند که کورش و خانواده ایشان از
ایشان است ملکوت دوم هستند و مراد از ملکوت سیم اسکندر رومی است و در ملکوت
چهارم سه فرقه شده اند فرقه گفته اند که ملکوت چهارم قیاصره اند که در روم بوده اند و
طیطوس رومی که بیت المقدس را دفعه ثانیه خراب کرد از ایشان است و فرقه دیگر گفته اند
که مراد از ملکوت چهارم ملکوت اسلام است که نزد بنی اسرائیل بملکوت قیدار به و
ملکوت بنی اسمعیل مشهور است و قیاصره را داخل ملکوت سیم میگیرند و فرقه ثالثه ملکوت
چهارم را مرکب از قیاصره و قیداریه گرفته اند و در فهم تمام ایشان همین مطلب لیکن عبارت

و مس ۱۲

بنوی معنی کنند که هنوز داخل ملکوت پنجم نشده باشد و از اکابر شده بر هر یک از توجیهات
مذاهب ثلثه وارد می آید یا غافل شده اند یا تغافل ورزیده اند و ما او لا عبارت حضرت
دانیال نبوی که مطابق این علامات و وقایع واقعیه عالم را معنی بجز میکنیم و بعد اشاره
با یرادات وارده بر هر یک خواهیم نمود و الله ولی التوفیق بدانکه آنچه از تتبع کتب
تواریخ معتمده معلوم میشود اینست که اول پادشاهان عالم پیشدادیان که اول
ایشان کیومرث است بعد از انقضای دولت ایشان بطایفه که ایشان را کیان
میگفتند و اول ایشان کیقباد بود تعلق گرفت و بعد از ان اسکندر رومی بر عالم مسلط
شده ملوک طوایف بطایفه دیگر که ساسانیان اند دولت وارث تعلق گرفت و
ساسانیان بظهور دولت اسلام منقرض شده و این سلسله پادشاهان بزرگ عالم بودند
و سایر سلسلها یا تابع بعضی ازین پادشاهان بوده و در ناحیه از نواحی مملکت بحکومت
اشتغال داشتند یا اینکه یکی ازین پادشاهان بعد در عرض این ملکوت بوده یا اینکه
پادشاه نبوده بلکه بزرگ قومی لا مملکت خاصی بوده و باصطلاح ایشان را ملکوت
نمینامند و در تعداد پادشاهان نمی شمارند مثل فراعنه مصر و بزرگان بنی اسرائیل
و عمالقه و امثال ذلک بلی در زمان ظهور پادشاهان ساسانیان را ضعیف میکردند و در
جنب ساسانیان بسیار ضعیف بوده و باید دانست که علمای تواریخ در تحقیق احوال بخت النصر
اختلاف بسیار کرده اند بعضی گفته اند که در ایام بهمن و در زبود و از جانب کیان حاکم بابل بود

مسعودی

حکم و
و مالک و

و مسعودی او را از جانب سهراب حاکم بابل دانسته اما در ذیل پادشاهان کلدانیین او را
ذکر نموده و کلدانیین بتقریر مسعودی چهل و پنج نفر بوده اند که در زمین بابل فرمان فرما بوده
و اول ایشان نمرود جبار گفته و سی و سیم ایشان را بخت النصر جبار ذکر کرده و از این تقریر
معلوم میشود که مسعودی کلدانیین را در زمان بخت النصر تابع فرس میدانسته و بعضی از
مورخین بخت النصر را پادشاه مستقل بر سر نامیده و این قول موافق است با اعتقاد
یهود و مطابق ظاهر عبارت دانیال نیز میباشد و علی ای تقدیر غرض از ملکوت
اول بنص حضرت دانیال بخت النصر است و چنانچه بخت النصر پادشاه مستقل بوده باشد
خواه از کلدانیین و خواه از غیر ایشان و از کیان نباشد مراد از ملکوت دوم کیان
خواهد بود از سهراب و گشتاسب و بهمن و مولانا حاجی بابا قزوینی نوشته که من
تاریخی دیدم که بزبان ترکی بطرز جدول نوشته شده بود و در آنجا تصریح کرده بود که
کورش بوسی گشتاسب است و در سلطنت مشهور است و علامتی که حضرت دانیال
از برای ملکوت سیم قرار داده فرموده بر غیر اسکندر رومی صدق نمیکند زیرا که پادشاه
عالم گیر که تمام ربع مسکون را سیر کند و بعد از حضرت دانیال باشد و ملکوت دوم
بدست او تمام شود بجز اسکندر رومی پادشاهی نیامده و آنکه گویند اهند المکتور آن
از ملکوت ثالثه و تعیین آن نمودن بیمعرف است و چنانچه ملکوت سیم بعنوان یقین
اسکندر رومی است پس ملکوت چهارم باید ساسانیان باشند زیرا که تمام

داعی نیز همان تاریخ را دیدم در اصل
جدول نوشته بود که گشتاسب است
و در حاشیه آن نوشته بود که در بعضی تواریخ
دیدم که مراد بهمن است و بهمن لقب اردشیر
ابن اسفندیار کیانی است

علامات مقرره آنحضرت برایشان صدق میکند بسبب آنکه ایشان با پادشاهان عرب مربوط
[struck through] بوده و با یکدیگر بزرگ شده و سلاطین عرب از ایشان ضعیفتر بوده و پیوسته
خدمت ایشان را میکرده و بمصالحه و مداهنه روزگار میگذرانیده و با ایشان ... بوده
اظهار حالتی میکرده نهایت مخلوط و ممزوج با ایشان نمیشدند زیرا که مراد از اختلاط
چنانچه علمای یهود تصریح کرده اند تزویج کردنست و پادشاهان عرب با آنکه از فرس
ضعیف بوده هرگز تزویج کردن با ایشان را راضی نشده و جز اتفاقی که کسری نعمان را در
اینخصوص مشهور است و واقعه عظیمه که بنی شیبان را با کسری در خصوص دختر نعمان
اتفاق افتاد و در افواه و السنه مذکور و شعرای عرب در اینخصوص شعرها گفته اند و ابن خلدون
عاقبت این حکایت را بتفصیل در کتاب سوانح الارضیه نوشته و آنچه حضرت دانیال خبر داده
که ملکوت چهارم که از آهن است بر همه غالب باشد در پادشاهان آل ساسان ظاهر بود
زیرا که فلک کرده اند که نامه جناب خاتم الانبیاء بخسرو پرویز که یکی از پادشاهان ساسانیان است
رسید هفت پادشاه که یکی خاقان چین و دیگری پادشاه هند بود در پایه سریر او
حاضر بوده پس مراد از آهن پادشاهان آل ساسان و مراد از سفال طبقات عرب اند
و موافق همین که گفتیم علامات مقرره حضرت دانیال درست آمد و جا برای علامتی
که از برای ملکوت پنجم قرار داد فرموده بر ملکوت اسلام که قیداریه و بنی اسمعیل است
راست می آید زیرا که ایشان بزرگ شده در روزگار همه آن پادشاهان در وقتی

که ساسانیه و عرب پادشاه بودند و اسکندریه نیز در روم هنوز برپا بودند و کیان
و اشکانیان نیز در دولت ساسانیان صاحب اعتبار و سردار و فرمان روا بودند و
تمام اینها در دولت اسلام برطرف شدند و حالا اثری از هیچ طایفه ازین طوایف
نیست و اسلام بر گرد اطراف عالم را باسم و آوازه خود پس معلوم شد که غرض از ملکوت
چهارم ساسانیه و عرب بوده و از پنجم اسلام است و آنچه علمای یهود در بیان تعبیر
ملکوت گفته اند هیچیک با همه آن علاماتی که حضرت دانیال قرار داد فرموده
راست نمی آید و بر هر یک بحثی وارد است اما بر فرقه اولی از علمای یهود که ملکوت
چهارم را بقیاصره تعبیر کرده اند بجهة آنکه باید ملکوت چهارم موافق فرموده آنحضرت دو
صنف باشند و باهم و غیر مخلوط باهم و قیاصره یکطایفه بوده و همچنین بر قول فرقه ثانیه
که بقیداریه قرار میدهند نیز همین بحث وارد می آید و بر هر دو قول و قول ثالث
که بقیاصره و قیداریه باهم قرار داده اند وارد می آید که ساسانیه را مطلق التفات
ننموده باشند با آنکه ایشان پادشاهان بزرگ صاحب تسلط بوده [struck through]
و ایضا بنابر قول اول لا بد قیداریه ملکوت پنجم میشود یا اینکه قیداریه و ملکوت
اسلام را مانند ساسانیه داخل ملکوت ثانیه و قیاصره را که فی الحقیقه
ملکوت علیحده بوده بلکه در ذیل اسکندریه اند داخل ثالثه و ایضا بر قول
ثالث که ملکوت چهارم را عبارت از قیاصره و قیداریه میگیرند وارد می آید که معنای

باهم بودن و مخلوط نبودن درست نمی آید زیرا که اول دولت قیدار به اخر قیاصره
بود و هرگاه جایز باشد که دو سلسله که باهم نباشند بلکه اخر اولها باول اخری
متصل باشد بیکدیگر ضم نموده بیک ملکوت تعبیر کنند چرا جایز نباشد که همه پادشاهان
عالم را بیکدیگر ضم ساخته بیک ملکوت تعبیر نماید و خواب بخت النصر و ترتیب　همراه
اجزا و صنم درست نمی آید با انکه حضرت دانیال حکم بصحه خواب او فرموده و ایضا
قطع نظر از این احتمالات که ما میگوییم که منظور علمای اهل کتاب اینست که بگویند
که هنوز ملکوت چهارم تمام نشده و ملکوت پنجم نیامده و ان در وقت ظهور مسیح
که اخر دنیا است خواهد بود و ثبوت این مطلب مادام که کلام حضرت دانیال در تعبیر
از اغلاط و دروغ ندانند سعی خود را بکرسی نتوانند نشانید زیرا که کلام انحضرت
صریح بود که باید صاحب ملکوت پنجم در روزگار این پادشاهان که تعبیر بطلا و نقره
و مس و آهن از انها شده بهم رسد و او ایشان را بر طرف کند و حال مدتها است
که هیچ اثری از ان پادشاهان بر جا نمانده و تمام بر طرف شده اند و اگر گوینده
کذب باشد که بعد از این از اولاد ایشان کسی بهم رسند که پادشاه
شوند و ملکوت پنجم ایشان را بر طرف کند جواب گوییم که این خلاف ظاهر　در وقت ظهور او
تعبیر حضرت دانیال است چه کلام انحضرت صریح بود در اینکه این پنج ملکوت
بیکدیگر اتصال داشته باشند و هر یک از اخری شوکت اولها را بشکند تا
وبقیه

وبقیه که از هر یک بماند با ملکوت چهارم بهم بدست ملکوت پنجم تمام شود
نه انکه ملکوت سیم سه ملکوت اول را بکلی و ملکوت چهارم تمام کند چنانکه
حال ظاهر است بعد از ایشان هم پادشاهان دیگر بهم رسد و ملکوت پنجم انها را
بر طرف کند و ان هم بعنوان احتمال باشد که هیچ دیگر کسی بهم رسد
و تعبیر همان باشد که ما گفتیم پس در اینجا دلیلی بر بطلان انچه ما گفتیم و تعبیر
نمودیم و ایضا باید دانست که تقدیمی علمای بنی اسرائیل در تفسیر این
که در فصل چهاردهم کتاب حضرت زکریا پیغمبر مذکور است و ان اینست
و کلها یوم احاد الذی یعرف باشد یعنی روزی که ان ظاهر است در پیش خدا نه
روز باشد و نه شب در وقت غروب روشنائی ظاهر شود متقدمین
علمای بنی اسرائیل تصریح کرده اند که غرض از انوقت که نه روز باشد و نه شب
ایام دولت چهارم ملکوت است و روشنائی ظاهر شدن اول ایام ملکوت
پنجم است و تصریح کرده اند که ایام چهارم ملکوت هزار سال است و تمام علما
ایشان از متقدمین و متاخرین معتقدند که ابتدای دولت بخت النصر در سنه
سه هزار و سیصد و نوزده از هبوط آدم بوده و همچنین معتقدند که هجرت حضرت　بقدم
خاتم الانبیاء ص در چهار هزار و سیصد و سی و چهار واقع شده بنابرین دو تاریخ　تفاوت دو
یکهزار و پانزده سال است و بدو ظهور اسلام قبل از هجرت بود بسیزده

و بجهت که چهل و پانزده سال باشد و در کتب احادیث اهل اسلام مشخص است
در نظر داعی الان که نیست که انجناب چند سال در مکه معظمه خلق را باسلام دعوت
مینمود بعد هجرت نمود الحاصل موافق قرار داد ایشان که ملکوت چهارم باید　ایام چهارم
هزار سال باشد در بدو ظهور اسلام تمام شده و ملکوت اسلام باید ملکوت
پنجم که دین حق دائمی باقی است باشد و پیغمبر موعود پیغمبر اسلام بود
که محمد مصطفی صلعم است والاان متمسک بایشان شوند
و دعوی که کسی که تعبیر نموده حضرت دانیال از ملکوت پنجم بسنگی که از کوه
بغلطد و بر پاهای ان صنم بخورد و انرا خورد کند ظاهر است و دلالت عدیده
در صحن ان مندرج است که بر زیرک دانا پوشیده نیست چه بدو ظهور اسلام
از کوه فاران که مکه معظمه است شد و محمد ص از شعب ابیطالب طلوع نمود
و ایضا احدی او را اعانت ننمود و خود مانند سنگی که از کوه بغلطد در میان　ناگهان خود
ان همه کفار قریش که بجز بت پرستی کاری نداشتند یکمرتبه ادعای نبوت
نمود و هیچکس از اقوام و عشیره همراه خود همداستان نکرد بلکه ابوطالب را که در
پرورده او بود خبر دار ننمود و همه قوم حق نفهمیده که احدی با وی در اینمعنی
شریک نیست لهذا انکار ایشان او را بشعب ابیطالب برده و فرمان نیز که انحضرت
طلبیدا و سبب ان دعوت را از انجناب بشنود و قطع قوم را برای
اونقل

اونقل کرد بعد از انکه دید که غرض انحضرت جلب دنیا و اکتساب زخارف نیست
بدو گفت خود دانی بامر خود مشغول باش مجملا هر کسی از کیفیت دعوت و
بدو بعثت انحضرت اگاه باشد میداند که چه قدر مناسبات فیمابین کلام
حضرت دانیال و میان دعوت انجناب هست فعلیکم یا معشر العباد و بالعاقل
التام والتدبر الصحیح حتی صحیحی الحق و البطلان کما انتم تعملون نمایش دوم
در ذکر چهار حیوان در فصل هفتم از کتاب دانیال مذکور است که در سال اول پادشاهی
بلشصر پادشاه بابل حضرت دانیال شبی در خواب دید که بر اطراف عالم دریای
بزرگی پیدا شد و از ان دریا چهار حیوان بزرگ بیرون آمدند که هر یک مغایر دیگری بود
حیوان اول بشکل شیر بود و پرها داشت مثل پرهای کرکس و بعد از بیرون امدن از دریا
پرهای او ریخته شد و بر پاهای خود مثل آدمیان ایستاده و داده شد باو دل آدمی زاد
و حیوان دوم بشکل خرسی بود و آمد در پهلوی ان یک حیوان ایستاد و سه استخوان چوب
دنده در میان دندانهای او بود گفتند باو برخیز و بخور گوشت بسیار و حیوان سیم
بصورت پلنگ بود و چهار پر داشت مثل پرندگان و چهار سر داشت و باو داده شد تسلط
و حیوان چهارم شکل مهیبی داشت و قوی بود بسیار و دندانهای او از آهن بود و بزرگ
بود می خورد و خورد میکرد و انچه باقی میماند پامال میشود و این حیوان از همه حیوانات عجیب تر
بود و ده شاخ داشت دانیال میفرماید که چون در ان شاخها نگریستم دیدم که شاخ کوچک

ازمیان ان شاخها بیرون آمد وسه شاخ ازان شاخها کنده شده وافتاد وازمیان آن
شاخ کوچک وبر شاخ کوچک ان چشمان مثل چشم آدمی ودهنی بود که سخنان بزرگ
میگفت وبعد ازان دیدم که کرسیها گذاشته شد وپیر سال خورده بر بالای آن نشست
که لباس او مثل برف سفید بود وموی سرش پاکیزه بود وکرسی او چون شعله آتش و
پایهای آن کرسی چون آتش سوزان بود ورود خانه از آتش از پیش روی او
بیرون می آمد وکشیده میشد وهزار هزار خدمتکاران او را خدمت میکردند وبسیار
بسیار در پیش او ایستاده بودند وبدیوان کردن نشست وکتابها گشوده شد ودیدم
که آن شاخ سخنی میگفت ودیدم که کشته شد وسوخته شد آن حیوانات وباقی حیوانات
سلطنت ازایشان گرفته شد ومهلت داده شدند تا وقت وعده ودیدم ازمیان
آسمان از ابر کسی آمد تا رسید به نزدیک آن پیر که بر کرسی نشسته بود وباو داده شد
تسلط وعزت وپادشاهی ومقرر شد که همه قومها وامتها واهل لغتها او را خدمت
کنند وتسلط او دایم شد که ازاو بازگرفته نشود وپادشاهی او دایم شد که تباه
نشود ومن ازاین احوال پریشان خاطر شدم ونزدیک یکی ازانها که ایستاده بود رفتم
وازاو استفسار کردم گفت تعبیر اینها اینست که چهار حیوان که دیدی چهار پادشاه
باشند که در روی زمین بهم رسند وبعد ازایشان پادشاهی کنند خاصان بلند مرتبه
ویحسنون علمی تا عد عالما وعد عالم عالما یعنی ونیکو نگاه دارند پادشاهی را تا عالمها

واماعالم

وتا عالم عالمها دانیال میفرماید که خواستم که تحقیق کنم که حیوان چهارم که عجیبتر از همه آنها
بود وبسیار مهیب بود ودندان آهنی داشت وناخن مسی داشت ومیخورد وخورد
میکرد وپایمال میکرد وسؤال کردم از ده شاخ که در سر داشت واز شاخ دیگر که بیرون آمد وافتادن
سه شاخ وچشمهای ان شاخ ودهن آن وسخن گفتن بزرگ آن وازاینکه آن شاخ کوچک کفتی ج
جنگ کرد با خاصان وغالب شد وازاینکه قبول کردند خاصان چنین گفت که حیوان چهارم
پادشاه چهارم باشد که در زمین بهم رسد که عجیبتر ازان سه پادشاه باشد وبخورد همه زمین
وبکوبد وخورد کند وشاخهای ده گانه او ده پادشاه باشند که برخیزند وبعد ازده پادشاه
پادشاهی برخیزد که عجیبتر ازایشان باشد وسه پادشاه را برطرف کند وسخنان ازجانب
بالا گوید وخاصان بلند مرتبه را سزا گوید وخواهش کند تغییر دادن دفترها وشریعت و
داده شود بدست او تا وقت ودو وقت ونصف وقت وانکه بدیوان بنشست
وکتابها گشوده کردانید وسنت کردانید که دوگم کرد پادشاهی او را تا آخر وپادشاهی وسلطنت
وبزرگی که پادشاهی تمام زیر آسمان است باشد بخشیده شد بقوم خاصان بلند مرتبه
پادشاهی عالمست وهر سلطنتی برای او خدمت کند وسخن او را بشنود دانیال میفرماید
تا اینجا بود آخر سخن ومن بسیار آشفته شدم واین سخن را در دل نگاه داشتم ومولانا
حاجی بابا نوشته که علماء یهود تمام در اینمقام ذکر کرده اند که مقصود ازاین نمایش ونمایش
صنم پیکر است وتعبیر سه حیوان اول همان تعبیر سه ملکوت نمایش اول است وچهار

دران سه ملکوت اختلافی نکرده اند ودراین سه حیوان نیز اتفاق دارند واختلاف
ایشان در تعبیر حیوان چهارم مثل اختلافی است که در تعیین ملکوت چهارم مذکور شد
وهمان اقوال بعینها در اینمقام گفته شد ویوسف ابن کوریون در تاریخ خود
میگوید که بعد ازمردن اسکندر رومی مملکت پادشاهی را امرا او تقسیم کردند وهریک در ربعی
فرمانفرما شدند وبعد از روزگار چند قیاصره بهم رسیدند وآن سلطنتهای چهارگانه را
برطرف کردند وگویا ابن کوریون مصداق چهار سر حیوان سیم را که باتفاق جمیع علماء یهود
اسکندر است این چهار امیر میدانسته فلهذا در اول ذکر قیاصره تصریح میکند باینکه اینست
تعبیر حیوان چهارم که در کلام دانیال مذکور است نهایت چیزی که یوسف ابن کوریون معاصر
سلطان هشتم از قیاصره بهم نتوانسته که تحقیق کند که غرض از یازده پادشاه کیست
~~ومقصود~~ وخلاصه کلام ابن کوریون در اینمقام اینست که پادشاه هشتم از قیاصره که
پدر طیطوس رومی بود بمحاصره بیت المقدس آمد ومدتی بمحاصره قیام نمود تا اینکه
خبر برطرف شدن قیصر به او رسید وسلطنت روم به پدر طیطوس قرار گرفت
واو پسر خود را بر لشکر که بمحاصره مشغول بودند سردار کرده خود بدار الملک رفت و
طیطوس بربیت المقدس مسلط شد وانرا خراب کرد وبنی اسرائیل را اسیر وخراب ذلیل
ذلیل ساخت ویوسف ابن کوریون گفته که من در جمیع مقدمات حاضر بودم وهمه را
برای العین مشاهده کردم وچون سایر مفسرین یهود مقصودی بجز وجود مقصودی بغیر

ازاین

ازاین نداشته اند که کفتی گفته باشند همه وعبارت را بنحوی معنی کنند که هنوز زمان ملکوت
چهارم باقی باشد ونوبت دولت خاص خاصان نرسیده باشد ومطلق در بند این نیستند که
آنچه میگویند مربوط است یا نه وموافق علامات درست می آید یا نه وباعتقاد خود نمائی
صنم پیکر چیزی نگفته اند لهذا در اینمقام زیاده برآنچه مقصود از امرا ونمائی پیکر است
چیزی نگفته اند ومولانا اسمعیل والد حاجی بابای مرقوم در رساله موسومه بانبیاء الانبیاء
که بعد ازتشرف بشرف اسلام بتصنیف آن موفق شده از تعبیر سه حیوان اول را که ایشان
ونقل مطلب را موقوف نموده ازعلماء یهود پذیرفته ودر ذیل برآنچه ایشان گفته اند نگفته
واما در تعیین حیوان چهارم متابعت یوسف ابن کوریون کرده که فی الحقیقه اعلم واقدم سلسله
یهود است نقل کلام او را برای ایشان حجت ساخته در اتمام آن فرموده که مراد از شاخ
کوچک طیطوس است که بر بیت المقدس مسلط شد وخاصان بلند مرتبه بنی اسرائیل را ذلیل
کرد وبیت المقدس را خراب کرد وخواست که شریعت خدا را تغییر دهد ودر تفسیر اینکه داده
شود باو وقت ودو وقت ونصف وقت گفته شده که مراد از وقت اول دویست وده
سال است باعتبار آنکه ابتداء رفتن یعقوب وفرزندانش بمصر تا وقت بیرون آمدن
بنی اسرائیل ازانجا دویست وده سال است پس مراد از وقت این مدت است خواهد
بود ودو وقت چهارصد وبیست سال ونصف وقت یکصد وپنج سال وجمیع هفتصد وسی وپنج
سال است پس مقصود اینست که مدت پادشاهی ملکوت چهارم هفتصد وسی وپنج سال باشد

تاریخ

اما انتقال پادشاهی ملکوت چهارم باین مدت بدین نهج است که یوسف ابن کوریون در آخر فصل سیم کتاب خود نوشته که ابتداء ملکوت چهارم با ابتدای پادشاهی حشمونائیم که یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است موافق است و ابتداء پادشاهی حشمونائیم تا خراب شدن بیت المقدس در مرتبه ثانیه دویست و شش سال گذشته بهم پیچیده ملکوت

~~چهارم دویست و شش سی بعد از خرابی ثانی بیت المقدس خواهد بود~~ و از هبوط آدم تا خرابی ثانی بیت المقدس موافق تاریخ یهود سه هزار و هشتصد و بیست و هشت سال گذشته بود و اول بعثت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در چهار هزار و سیصد و سی و چهار از هبوط بوده و دویست و سه سال بعد از بعثت آنحضرت مسلمانان بر سر بقیه ملکوت چهارم که پادشاهان آن هرقل بود رفتند و ایشان را بر طرف کردند بنا بر این ابتداء پادشاهی ملکوت چهارم تا وقتیکه هرقل پادشاه اخر ایشان بر طرف شده است هفتصد و سی و یک سال میشود و شبهه نیست که بعد از انقضاء الملکوت چهارم ابتداء ملکوت پنجم است پس مراد از ملکوت پنجم اسلام است و اینکه خاص خاصان تمام شد خلاصه کلام مولانا اسمعیل الحسنی در همین کتاب که چهار رسی تفاوت میکند محتمل که در نسخه غلط واقع شده و مولانا صاحب بابا و مولانا اسمعیل فرموده که در اینمقام شبهه چند بخاطر میرسد اول آنکه در کلام حضرت دانیال تصریح شده است که آن پادشاه که تعبیر شاخ کوچک است بعد از ده پادشاه بهم رسد و طیطوس باعتقاد یوسف ابن کوریون بعد از هشت پادشاه بوده و آنچه مسعودی در مروج الذهب نوشته است که طیطوس بعد از شش

پادشاه

پادشاه پادشاه شده بشراکت دیگری و به تنهائی پادشاه نبود دوم اینکه از کلام حضرت دانیال چنین مستفاد میگردد که پادشاهان ملکوت چهارم یا ده نفر باشند ده نفر تعبیر ده شاخ و یکنفر که در آخر است تعبیر شاخ کوچک و قیاصره بنا بر آنچه مسعودی نوشته از اول تا قسطنطین که یکی از پادشاهان بزرگ ایشان است او هفتاد پادشاه است که از بت پرستی بیرون آمده داخل دین نصرانیت شد زیاده از چهل نفر بوده و همچنین از قسطنطین تا هرقل جمع کثیر از ایشان به سلطنت رسیده و آنچه بعضی در تعیین ده نفر گفته اند که ده نفر هشت نفر که یوسف ابن کوریون اسم ایشان را ذکر کرده با قسطنطین و هرقل ترجیح بلا مرجح و قول بلا دلیل است و اعتماد بر آن نیست سیم آنکه قیاصره وقتی تعبیر حیوان چهارم میشوند که تعبیر اول بخت النصر بابل باشند و ظاهر کلام حضرت دانیال اینست که این پادشاه بعد از این نمایش بهم رسند زیرا که در کلام آن فرشته که از برای دانیال حیوانات را تفسیر میزند لفظ یقوموں بصیغه مضارع مذکور است و مضارع در لغت عبری بمعنای ماضی نیز واقع شده و این نمایش از برای دانیال در زمان بلشصر پسر بخت النصر اتفاق افتاده و در آن وقت پادشاهی بخت النصر بر پا بسیط و مدت پادشاهی او گذشته بود بلکه قریب به اتمام رسیده بود ... که میگوید که صریح کلام دانیال و فرشته که برای وی تعبیر مینماید اینست که چهار دور سلطنت باید ... دور پنجم خاصان بلند مرتبه که سلطنت دیگر از ایشان گرفته نخواهد شد و ... بگذرد و دور افزود در چهارم

ملکوت بعد از ملکوت پنجم ... ملکوت قبیله ...

با آنکه در افتد بر افتد بزرگ خواهند شد و ... پادشاهان سابق را بر طرف خواهند کرد دانیال و این مضمون موافق است با مضمون اجمالی عبارت در ربی یهوشوع که از تورات نقل نمودیم و این عبارت صریح است که این خاصه جوق دیگر است از اولاد ابراهیم که جوق قیدار میباشد و بعد از انفهام این عبارت با عبارت دانیال مطلب منقح میشود که در تعیین آن ده پادشاه عاجز باشیم و نتوانیم معین نمائیم که کیانند نمایش سیم در ذکر قوچ و بز در فصل هشتم کتاب دانیال مذکور است که در سال سیم از پادشاهی بلشصر بعد از آنکه آن نمایش اولین بر من ظاهر شده بود در کنار رودخانه ایستاده بودم چشم را که دم دیدم که یک قوچ در کنار آن رودخانه ایستاده بود و دو شاخ داشت و آن شاخها بلند بود و یکی بلندتر از دیگری و آن بلندترین بالا رونده بود بر دیگری و آن قوچ شاخ میزد بجانب مغرب و جنوب و شمال و هیچ حیوانی در پیش او نمی ایستاد و خلاص کننده نبود حیوانات را از دست او و آنچه خواهش او بود میکرد و بزرگ شد و بعد از آن بزی را دیدم که از همه بزها کوچکتر بود از جانب مغرب آمد و بر همه روی زمین سیر کرد و بزمین پای او نمیرسید بزمین و از میان دو چشم او شاخی نمودار شده بود بنزد یکی آن قوچ که در کنار رودخانه ایستاده بود و حمله کرد بر او و بز او را در هم شکست شاخهای او را و آن قوچ نتوانست که در پیش او بایستد و او را بزمین انداخت و پامال کرد او را و نبود خلاص

دهنده مر آن قوچ را از دست آن بز و آن بز کوچک بسیار بزرگ شد و آن شاخ که داشت بکودی خود شکسته شد و بجای آن چهار شاخ دیگر بر آمد که هر یکی طرف آسمان بود و از یکی از آن چهار شاخ یک شاخ کوچک بیرون آمد و بزرگ شد بجانب جنوب و مشرق و بیت المقدس و بزرگ شد تا بسپاه آسمان رسید و سپاه آسمان و ستارهای انها بر زمین انداخت و پامال کرد و از او برخواسته شد قربانی دائمی خاصان او و کرد آنچه کرد و فیروزی داده شد

~~و مولانا ... تعبیر که شد در کتاب دانیال ...~~ مولانا ...

خلاصه که مقصود از این نمایش کشتن سلسله مجوسیه است که پیش از این سلطان دو شاخ بودند و سلطنت ایشان بر همه اطراف عالم سوای مشرق زمین که در تصرف سلاطین ترک بود و پیوسته با سلسله قیاصره جدال میکردند و پادشاهان اطراف از جنوب و مغرب و شمال مطاوع ایشان بودند و فرمان ایشان را بجز اطاعت چاره نداشتند و از همه آن پادشاهان که تابع مجوسی بودند اهل روم ضعیف تر و کوچکتر بودند خلفا و در این نمایش اسکندر را به بز که نوع اناث کیش است تعبیر فرموده گفتند که از همه بزها کوچکتر بود و شاخ بزرگ آن نیز خود اسکندر است که بر پادشاهان مجوسی مسلط شد و ایشان را شکست و مجوس خوار و مرد و کسی او را بر طرف نکرد و بعد از او آن چهار امیر که یوسف ابن کوریون نقل کرده بسلطنت رسیدند و هر یکی از ربع سلطنت کردند و تعبیر آن چهار شاخ که بجای شاخ رو تیدان شدند و از یکی از آن امیران که در مملکت روم

رسید

فرمانفرما بود قیاصره که تعبیر آن شاخ است که یکی از آن شاخها روئیده و بیرون آمد و بسیار
بزرگ شد تا عظمت و سلطنت ایشان بسیار شد و با بزرگان بنی اسرائیل که در آن زمان
خداپرست و خوبان معهود ایشان بود و ستارهای راه هدایت و لشکر خدا بودند جنگها
کردند و اخر الامر طیطوس بر بیت المقدس مسلط شد و اغلب آن مقدس را خراب کرد و رسوم
شریعت بنی اسرائیل که عمدهٔ آن قربانها کردن در بیت المقدس بود از میان برداشته شد و
آن مکان شریف خراب بماند و این خرابی از جور و تعدی کردن شخص بماند که آنچه در این
خوابش مذکور است که آن شاخ یکی از آن شاخهای چهارگانه بیرون آمد و تعبیر است برآنچه
در خوابش حضرت مذکور شد که قیاصره ذیل اسکندریه و الله اعلم برگشتیم به تتمه کلام حضرت
دانیال آنحضرت میفرماید که شنیدم که فرشته با فرشته سخن میگفت و سؤال او این بود
عَد مَتَی هِحَازُون هَتَامید وَهَفِشَع شُومِم تِت وَقُدِش نیز تا کی این خواب و این — وَصَبَا مِرْمَس و
قربانها و خرابی گناه شوم داده شود قدوس و سپاه پایمال باشد مولانا اسمعیل در رساله
موسوم بانباء الانبیاء میفرماید که حاصل معانی این سؤال اینست که پرسید تا کی خواهد بود
این خواب و خرابی که تفصیل آن مذکور شد که عبارت از گذارش سلسله ملکوت باشد غرض آنکه
میپرسد که نهایت مدت پادشاهی این سه پادشاه که تسلط ایشان غضب خداست
تا کی خواهد بود و تا کی خواهد بود و غرض حکم قربانها در بنی اسرائیل تا کی خواهد بود و حکم

باتو ومشو خواهد بود و تا کی خواهد بود این گناه شوم یعنی این بت پرستی تا کی رواج خواهد
داشت و قدوس و سپاه تا کی پایمال خواهند بود یعنی بیت المقدس و لشکر خدا تا کی پایمال
این جماعت بت پرستان خواهند بود و بعد از سؤال آن فرشته جواب داد و در جواب
خطاب بآنحضرت دانیال نمود و جمیع غرض از سؤال و جواب اعلام آنحضرت بود و الفاظ جواب
اینست وَیُومِر اِلَی عَد عِرِب بُقِر اَلَفَیم وَشِلُش مِاوُت وِنِصدَق قُدِش
(آنحضرت بمن گفت)
یعنی و گفت بمن تا پایان و بامداد دو هزار و سیصد و راست شدن قدوس بجا آنکه
بعض از مفسرین کلام دانیال دو هزار و سیصد را بدو هزار و سیصد روز تعبیر کرده اند و بعض از
تفسیر آن ساکت مانده اند و بعضی بامور چند وارد آورده اند که درست نیامده و خلاف آن
ظاهر شده و آنچه مولانا [illegible] در تعیین آن گفته بسبب ظاهر درست تر از آنچه و آن اینست که — اسمعیل؟
دو هزار و سیصد را بدو هزار و سیصد سال تعبیر کرده که چون از جمله سؤالات این بود که تا کی
خواهد بود این بت پرستی و خرابی بیت المقدس آنچه شد به در شریعت بت پرستی بظهور
اسلام برطرف شد و بیت المقدس از خرابی برآمد پس انتهای آن معلوم شد باید معلوم شود
ابتدای آن یکی و یک مرتبه دیگر که دو هزار و سیصد سال بود شود پیش از ظهور اسلام
باین قدر از زمان امری نبود که توان قرار داد پس حال برسالی نمودیم و میگوییم که ظهور اسلام
در سال چهار هزار و سیصد و سی و چند از هبوط آدم بود و ولادت حضرت اسمعیل بنص
توریه در دو هزار و سی و چهار بود پس مابین این دو قضیه دو هزار و سیصد سال خواهد بود پس

پس ابتدای مدت مذکور ولادت حضرت اسمعیل خواهد بود و وجه اینکه فرشته چرا ابتدا از
ولادت آنحضرت قرار داده بر فطن زیرک مخفی نخواهد بود زیرا که این مژده از روز اول
بحضرت ابراهیم بتولد اسمعیل داده شد چنانکه ما نقل نمودیم (از توریه) و بعد از این نیز انشاء الله نقل خواهیم
کرد برگشتیم بتتمه نقل خوابش دانیال میفرماید که بعد از دیدن این علامت طلب فهمیدن آنها نمودم
دیدم در برابر خود کسی بصورت مردی ایستاده ندائی شنیدم از میان اولای که گفت ای جبرئیل بفهمان
باو و حی او بیامد جبرئیل پهلوی من و من از آمدن او ترسیدم و بر رو افتادم گفت بمن جبرئیل
که بفهم ای فرزند آدم این خواب را که متصل است بعاقبت زمان گفتن او بیهوش شدم و بر رو
در افتادم جبرئیل مرا برپا داشت گفت ترا [illegible] میکنم از آنچه خواهد شد تا عاقبت این غضب
آن قوچ که دیدی که صاحب شاخها بود پادشاه مادی و فارس خواهد بود و آن بز کوهی پادشاهان
یاوان خواهند بود و آن شاخ بزرگ که از میان دو چشم آن بیرون آمد او اول ایشان خواهد بود و
و آنچه دیدی که آن شاخ شکسته شد و در عوض آن چهار شاخ دیگر بیرون آمدند چهار پادشاه خواهند
بود که از قوم او بیرون خواهند آمد و نباشند بقوت او و در عاقبت پادشاهیست که نزدیک
تمام شدن جرم گناهکاران برخیزد پادشاه سخت روی فهم کننده و قوی شود نه بقوت خود
و معجزها را تباه کند و فیروزی یابد و بکند تباه قویها را و قوم خاصان را و بر عقل فیروزی
یابد مکرها در دست و دل او باشد و در همواری تباه کند بسیار را و بر روی امیر امیران بایستد
و نابود شود قوت شکسته شود و خوابش صبح و شام که گفته شده راست است و تو پنهان کن

این خواب را تا روزگاران بسیار دانیال میفرماید که من شکسته شدم و بیمار شدم چند ایامی و برخاستم
که بعمل آورم خدمت پادشاه و حیران بودم بر این خوابش و نتوانستم که بفهم مولانا [illegible]
فرموده که مراد از مادی و پارس مداین و فارس است و مراد از یاوان یونان است و مراد از
پادشاه سخت روی فهیم طیطوس رومی است که بر بیت المقدس مسلط شد و صاحب قوت
از بنی اسرائیل را شکست و مکر و حیله و فریب طیطوس در تواریخ یوسف بن کوریون بالبسط
مذکور است و آنچه فرموده که نتوانستم که بفهم غرض خوابش [illegible] در توریه بود و در ذیل این آیات مذکور گشت

برگشتیم بذکر آیات متمم از توریه
متمم [illegible] دلیل دهم

و ایضا جناب اقدس الهی در باب رئیس الخلاء میفرماید که ساره زوجه حضرت ابراهیم
در خدمت شوهر خود عرض کرد که چون من عقیم تو خلوت کن با کنیزک من هاجر مصریه شاید که
آباد شوم و بسیار شوم باو و چون حضرت خلیل با آن کنیزک خلوت نمود اثر حمل در کنیزک ظاهر شد
در خدمت خاتون خود تقصیری نمود بلکه اظهار مساوات و همچشمی مینمود و اینمعنی بر ساره گران آمد تعرض
نزد حضرت خلیل برد و آنحضرت ساره را بر هاجر تسلط داد و ساره با او درشتی نمود هاجر از پیش ساره
گریخته به بیابان رفت و در سر چشمه آب فرشته بر هاجر نازل شد گفت از کجا می آیی و بکجا میروی هاجر
جواب داد که از خاتون خود گریخته ام فرشته او را امر نمود که باز گرد نزد خاتون خود و خود را فروتن کن
در زیر دستهای او و نیز بعد از این فقرات مذکور است که وَیُومِر لَه مَلْاخ اَدُنای
(وگفت باو ملک خدا)
شُوب اِل گبِرْتِخ وَهِتْعَنی تَحَت یادِیها وَیُومِر لَه مَلْاخ اَدُنای
برگرد به جانب خاتون و تصدیع بکش در زیر دستها او وگفت باو ملک خدا

هِنِّه بِرَخْتِي اوتو وهِفْرِيتِي اوتو وهِرْبِيتِي اوتو بِمْئُد مِئُد
بسیار بسیار میشود بر نسل تو ونه شمرده میشود در بسیاری وگفت بار
شِنِيم عاسار نِسِيئِيم يولِيد ونِتَتِّيو لِگُوي گادول
ملک خدا اینکه حامله ومیزائی پسر بخوان نام او اسمعیل
کی شامع ادونای ال عانیِخ وهو یهیه پِرِه آدام یادو
که شنید خدا بر کشیدن تو واو خواهد بود انسانی ان آدم دست او
بَكُّل ویَد کُل بو وعَل پِنِی کُل اِحاو یِشکُون و عبری گوید که نسخه
بهمه ودست همه باو
تورات که فقیر دارد عبری است پِرِه حرف اول با وفارسی ودوم را معنا ترجمه شد وبعد از آن
همزه ومولانا حاجی بابا نیز در رساله خود نوشته که نسخ موجوده نقل آن هم بر این قرار است
واگر همزه مقدم بود بمعنای شرافت بود وکمال مناسبت بمقام داشت زیرا که مقصود
دلداری واطمینان هاجر است بجهت رنج وتعبی که از سارای نسبت باو وارد میشد
وشکی نیست که اظهار اینکه او شریف خواهد شد البته تسلی برای هاجر حاصل میشد
اما بنحو موجود در نسخ تورات آنچه از شارحین که از کتب معتبره لغت عبری است معلوم میشود
بمعنای بهره مند وبسیار رو بیابان دوست وصحرانشین وشکارکن آمده وهر یک از این معانی
اینجا با مقام فی الجمله مناسبتی دارد اما بهره مند ظاهرتر است ومعنای بسیار هم مناسب
که تاکید فقره اولی باشد اما تاسیس البته بهتر از تاکید است ولاسیما آنکه فقره اولی
مؤکد بود دیگر چه احتیاج بتاکید ثانوی است وچنانچه بمعنای بیابان دوست وصحرا
نشین وشکارکن باشد هم فی الجمله مناسبتی دارد چه حضرت اسمعیل در بیابان فاران

دیگر

ساکن بود وشکار هم بسیار مینمود اما اینها چیزهائی نیستند که در نظر
ملائکه عظمی داشته باشد که از آن نقل کنند وهاجر را بدان تسلی دهد که بروز همه فقره
خاطر متحمل شود که پسر تو بیابان دوست خواهد شد یا شکارکن چه جای آنکه این نوع
سخن نیکو بر الاحق باب الاستهزاء تا بملائکه چه رسد وقطع نظر از این فقره ثمره
وعزیمی مادر فقره آخری است که دست او در همه ودست همه در او است ...
هر که را تدبر باشد در طرز گفتگو واطلاعی در سبک کلام هست میفهمد که منظور جناب
اقدس الهی از این حکایت اظهار شرافت ومکرمتی است از برای ابراهیم حضرت
خلیل نسبت بحضرت اسمعیل وبعد از انضمام قراین دیگر که بعد از این از تورات
وسایر کتب انبیای سالفه نقل میکنیم یقین میشود که این شرافت همان مژده
خاتمیت رسالت واتصال شرافت نبوت او است بیوم قیمة که منتهای
کرامت وغایت مرحمت الهیه است نسبت بخلیل خود پس معنای دست او
در همه اینست که حضرت ختمی مآب را انکاری از هیچ پیغمبری نخواهد بلکه بجهت
مصدقیت جمیع رسل دست او در همه انبیا دراز است وابواب تمامی
معارف ایشان بر روی او باز بلکه از آغاز خلقت کار سلسله انبیا بدین کار
عالم بدین نهج انجام گرفته که دست همه با او در خوان احسان وسفره
عام او فرا گشاده عامه او ناسپاس ...

وحاصل معنی آنکه او در تربیت کل عالم دستی دارد پیشینیان را به باطن خود وآخریان را به ظاهر او تربیت نمود وبدرجه کمال رسانید بلکه هر یک از انبیا نیز از جهالت او بهره مند چنانکه معتقد اهل اسلام است واحادیث بر این مضمون بسیار وموافق عقل واعتبار
باتقان او در دراز باشد وایضا چیزی لفظ همه را با مضاف الیه ذکر کند
مراد در این نیست که همه عالم مراد باشد وبعضی از مترجمین تورات که بلفظ عبری ترکوم
باشد چنین ترجمه کرده که دست او بر همه مسلط وهمه باو محتاج خواهند بود وشکی نیست
که از برای اسمعیل واولاد او الی یومنا هذا استیلای ظاهری دنیایی بر هیچ قوم
اتفاق نیفتاده سوای نقل نبوت خاتم الانبیا که مبعوث بر کل عالم از جن وانس بود وادعا فرمود که وجود تمام عالم بطفیل وجود وی موجود شده
واحتیاج در وجود وکمالات وجود بحضرت ختمی مآب چند واحدی از انبیا واولیا دعوای
ایشان مرتبه را سوای او بنحوه پس بعنوان یقین صاحب این مقام بجز وی کسی نیست
ومنظور جناب رب الارباب از شرح این باب از حکایت هم همین است
وفقره بعد هم که بر روی همه برادران مسکن گیرد فی الجمله تاییدی از آنچه ما گفتیم
میکند وحاصل معنی این خواهد بود که او پیشوای همه برادران خواهد شد
وچون حضرت اسحق قبل از اسمعیل پیشوا بود معلوم است که این وعده در
اولاد اسمعیل خواهد بود بجای خواهد آمد ومولانا حاجی بابا نیز همین را نوشته که
مراد از برادران وحی وشریعت همه باشد چه برادر بمعنای وحی در کتب انبیا بسیار
استعمال شده وعلما ومفسرین یهود هم با این تفسیر همه اند ... فی الجمله در اوایل کتاب ... است

داود است در بعد هم مطابق اول ودر نسخ سیم وهفتم وسی وسیم وسی وهفتم
وچهلم کتاب یزقیل که ذوالکفل پیغمبر است بمعنای مذکور است پس معنی اول
که دست او بر همه چنین خواهد بود که وحی وشریعت حضرت اسمعیل یعنی ذریه او که خاتم
پیغمبران است باشد بر همه قومها وطایفه‌ها جاری وبعثت آنحضرت اختصاص بگروهی نخواهد
داشت چنانچه تمام انبیا که بعد از حضرت خلیل مبعوث شدند بقوم مخصوص مبعوث بودند
ومعنای فقره دوم که دست همه در او این است که چیزی وحی آنحضرت که قرآن است
مشتمل است بر جمیع آنچه در عالم موجود ومتحقق گردیده وخواهد گردید چنانچه میفرماید که
لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ومیفرماید که اوتیت جوامع الکلم یعنی وحی همه
انبیا مندرج در او ودست همه در او خواهد بود والله اعلم انتهی دلیل
یازدهم ایضا در همین پاراشه ... که جناب اقدس الهی میفرماید ویُوَاه ادونای
ونمودار شد خدا
ال ابرام ویومر الاو انی ال شدای هتهلخ لفانای وهیه تامیم
بر ابراهیم وگفت باو من خالق کافی رفتار کن بپیش من وبوده تمام
وانتنا بریتی بینی وبینخا وارب اوتخا بمئد مئد ویپل ابرام عل
وبدهم شرط خود میان من ومیان تو وبسیار کنم ترا بسیار جاویدان وسجده کرد ابراهیم بالای
پانایو ویدبر اتو الوهیم لئمر انی هنه بریتی اتاخ وهاییتا لاب
رو خود وسخن گفت باو خدا بگفتن من اینک شرط کنم همراه تو وباشی ببدر
هَمُون گوییم ولو یقاره عود اث شمخا ابرام وهایاه شمخا ابراهام
بسیار گروه ملتها ونه خوانند دیگر بر اسم تو ابرام وباشد نام تو ابراهام

کی اَبْ هَمُوْنْ گُوْیِمْ نَاتِیجَا وَهِفْرِیتِی اُتْخَا بِمَاذْ مَاذْ وَنَاتِیجَا
که پدر جمله مسلمانان اسم تو وصاحب کنم ترا بجهرۀ جاویدان ووادم تو
لِگُوْیِمْ وَمْلَاخِیمْ مِمِّجَا یِصیئُو وَهَقِیمُوتِی اِتْ بَرِیتِی بِینِی وَبِینَجَا
مرمسلمانان وپادشاهان ازتو بیرون خواهند ثابت کنم مر شرط خود میان من ومیان تو
وَبِینْ زَرْعَجَا اَحَرِیجَا لِدُوْرُوْتَامْ لِبْرِیتْ عُوْلَامْ لِهِیُوتْ لِخَا
ومیان نسل تو بعد از تو بدورهای ایشان شرط عالم ببودن بتو
لِاُلْهِیمْ وُلْزَرْعَجَا اَحَرِیجَا وَنَاتِیتِی لِخَا وَلْزَرْعَجَا اَحَرِیجَا اِتْ
بخداوندی وبرنسل تو بعد از تو ودادم بتو وبنسل تو بعد از تو مر
اِرِصْ مِغُورِیجَا اِتْ کُلْ اِرِصْ کِنَاعَنْ لَاحُزَّتْ عُوْلَامْ
زمین مسکن تو را مر همه زمین کنعان بخشش کردن عالم
وَهَایِیتِی لَاهِمْ لِاُلْهِیمْ وَیُوْمِرْ اِلْهِیمْ اِلْ اَبْرَاهَامْ وَاَتَّاهْ اِتْ
وشوم من ایشان را بخداوند وفرمود خدا مر ابراهیم را وتو مر
بَرِیتِی تِشْمُورْ اَتَّاهْ وَزَرْعَجَا اَحَرِیجَا لِدُوْرُوْتَامْ ذَاتْ بَرِیتْ
شرط من نگاه داری تو ونسل تو بعد از تو بدورهای ایشان این شرط
اَشِرْ تِشْمِرُو بِینِی وَبِینِیخِمْ وَبِینْ زَرْعَجَا اَحَرِیجَا هِمُولْ لَاخِمْ کُلْ
آنچه نگاه دارید میان من ومیان شما ومیان نسل تو بعد از تو ختنه کنید شما را همه
زَاخَارْ وَنِمَلْتِمْ وَعَلْتِیمْ اِتْ بِسَرْ عُرْلَتِخِمْ وَهَایَاهْ لِاُوتْ
نرینه وختنه کنید مر گوشت اغلف خودتان وباشد مرنشان
بَرِیتْ بِینِی وَبِینِیخِمْ وَبِینْ شِمُونَتْ یَامِیمْ یِمُولْ لَاخِمْ کُلْ زَاخَارْ
شرط میان من ومیان شما ومیان هشت روزه ختنه کنید شما را همه نرینه
لِدُوْرُوْتِیخِمْ یِلِیدْ بَیِتْ وَمِقْنَتْ کِسِفْ وَهَایِیتَاهْ بَرِیتِی بِبِسَرْخِمْ لِبْرِیتْ
بدورهای شما خانه زاد خود وخریده نقره وباشد شرط من بگوشت شما شرط
عُوْلَامْ وبعد جواز تاکید باین شرط وتسمیه سارای بساره وَعَمْ نَاتَتِی مِمِّنَّاهْ
عالم ونیز میدهم من ازان ساره

خابیو

لِخَا بِینْ ~~وَهَایِیتَاهْ لِگُوْیِمْ~~ وَبِرَخْتِیهَاهْ وَهَایِیتَاهْ لِگُوْیِمْ
بجهره ~~وباشد بگروه~~ ومبارک میگنم او را وباشد از برای مسلمانان
مَلْخِی عَمِّیمْ مِمِّنَّاهْ یِهْیُو وَیِپُّلْ اَبْرَاهَامْ عَلْ پَانَاوْ وَیِصْحَقْ
پادشاهان قومها ازاو بشود وسجده کرد ابراهیم بجلوی روی خود وخنده کرد
وَیُوْمِرْ بِلِبُّو هَلِبِنْ مِاهْ شَانَاهْ یِوَالِدْ وَاِمْ سَارَاهْ هَبَتْ
وگفت بدل او آیا بپیر صد سال میزاید واگر سارا دختر
تِشْعِیمْ شَانَاهْ تِلِدْ وَیُوْمِرْ اَبْرَاهَامْ اِلْ هَااِلْهِیمْ لُوْ یِشْمَعِیلْ
نود سال میزاید وگفت ابراهیم بر آن خدا کاش اسمعیل
یِهْیِهْ لِفَانِیجَا وَیُوْمِرْ اِلْهِیمْ اَبَالْ سَارَاهْ اِشْتِّجَا یُولِدِتْ
باشد بدرگاه تو وگفت خدا اما سارا زن تو میزاید
لِخَا بِنْ وَقَارَاتَاهْ اِتْ شِمُو یِصْحَقْ وَهَقِیمُوتِی اِتْ بَرِیتِی
از برای تو پسر وبخوان او را مر نام او اسحق وثابت کنم مر شرط خود
اِتُّو لِبْرِیتْ عُوْلَامْ وُلْزَرْعُو اَحَرَاوْ وُلْیِشْمَعِیلْ شِمَعْتِیخَا هِنِّهْ
باو بشرط عالم واز برای نسل او عقب او واسمعیل اینک
بِرَخْتِی اُتُّو وَهِفْرِیتِی اُتُّو وَهِرْبِیتِی اُتُّو بِمَاذْ مَاذْ
مبارک کنم اورا وصاحب ثمر کنم اورا وبسیار کنم اورا بجهرۀ جاویدان
شِنِیمْ عَاسَارْ نِسِیئِیمْ یُولِدْ وَنِتَتِّیوْ لِگُویْ گَادُولْ وَاِتْ
دو ده بزرگ بزاید ودادم او را بقوم بزرگ ومر
بَرِیتِی هَاقِیمْ اِتْ یِصْحَقْ اَشِرْ تِلِدْ لِخَا سَارَاهْ لَمُّوعِدْ هَزِّهْ
شرط من ثابت کنم مر اسحق آنچه بزاید برای تو سارا بوعدۀ این
بَشَّانَاهْ اَحِرِتْ وَیِخَلْ لِدَبِّرْ اِتُّو وَیَّعَلْ اِلْهِیمْ مِعَلْ اَبْرَاهَامْ
وبسال دیگر وتمام کرد بسخن گفتن همراه او وبر شد خدا از بالای ابراهیم

۲ الذاته ج

داعی گوید که آنچه در این آیات صریحًا مذکور وخدا تعالی را منظور است اولًا
بشارت است بحضرت ابراهیم بکثرت نسل وذریه او تا انقراض عالم بعنوان اطلاق — وبقاء ج
دوم بشارت است بآنحضرت که آنچه انبیا واولیاء راه خدا [redacted] خلق را دعوت — که بعد از این بهم رسند و ج
باسلام ومسلمان بوده میانه بحکایت [redacted] تا آخر عالم از اولاد واحفاد — واو باشد پدر همه مسلمانان ج
طیبه او باشند سیم بشارت است باینکه ملک کنعان [redacted] تا قیامت در تصرف تو
واولاد تو باشد بشرط اینکه سنت ختنه کردن را نگاه دارند [redacted]
چهارم بشارت است باینکه پادشاهان از ذریه او [redacted] بهم رسند پنجم
بشارت است باینکه ~~[redacted]~~ باوجود کبر سن ~~[redacted]~~ سارا خدا پسری — اسحق نام
— انجاب روز هشتم ج
[redacted] ارزانی دارد که شرط که خدا با او کرد که عبارت از ختنه کردن در روز
هشتم باشد با او بعمل آید چه آنحضرت را دران وقت ~~[redacted]~~
[redacted] حضرت اسمعیل فرزندی نبود وآنحضرت اگرچه در همان وقت اسمعیل را
ختنه کرد اما اسمعیل بزرگ بود وشرط این بود که در روز هشتم ختنه شود ششم
بشارت است باینکه اسحق پادشاهان [redacted] خواهد شد
وقومها از او بهم خواهد رسید داعی گوید که مراد از پادشاهی در اینجا نبوت است
واین عبارت صریح است در اینکه اطلاق پادشاه بر نبوت در کلام خدا و
عبارات انبیا جایز است پس قول یهود باینکه در وحی کودک لفظ پادشاه
بر محمد اطلاق شده واین دلالت بر نبوت او ندارد دبیا است [redacted]
چه این اصطلاح در زمان قدیم بغایت امر اینست که مجاز بهم و هرگاه

آیه باشد

قرینه باشد اطلاق جایز است هفتم اعلام است از جناب رب الارباب
بحضرت موسی که با وجود این بشارت که او را دادم در خصوص اسحق حضرت
خلیل اگرچه سپاس گزاری آورد اما بدرگاه احدیت معروض داشت که اسمعیل
زنده باشد نزد تو و بر زیرک دامان فضل نیست که در حین بهجت رسید که از زنی
مانند سارا فرزندی [redacted] میراث بر بهم رسد که خود پیغمبر واولاد او پیغمبر
وپادشاهان دنیا وعقبی باشند وتا دامن قیامت نبوت در خاندان
او باشد بلکه وخاتم الانبیا که پیغمبر موعود باشد از نسل او بهم رسد چنانکه
یهود میگویند اسمعیل را مطلق وبیجا نزد خدا باشد واولاد او هم کافر وبت پرست ج
باشند وحضرت خلیل از همه خطی باشد ومع ذلک عرض نماید که اسمعیل — ازان الحاح الحم ج
زنده باشد یقینا این احتمال در باره حضرت خلیل الرحمن عین غلط بل کفر جانکاه
[redacted] حق اینست که چون جناب اقدس الهی در همین آیات در حق کلمه بمادماد
که در سه جا است در حق اسمعیل وذریه ابراهیم مکرر بجهت ذکر شده اعلام فرمود که حضرت
خاتم الانبیا با دوازده امام ووصی که بزرگ عالم وعالمیان اند از ذریه اسمعیل
بهم خواهند رسید وچون غایة الغایات همه موجودات وجود ذی جود ایشان است — وسایر موجودات بطفیل وجود ایشان موجود شده ج
حضرت خلیل مژده اسحق را در جنب آن حقیر شمرده بدرگاه خداوند بنیاز
اظهار راز نهان نمود بآن عبارت مختصر که اعوذ و همه مطالب وشکوه
آنکه بیاز و ابراز ج

نعم غیر تعالیه خدا و خداوند کار است اقتدار بخصوصه الاوث ن حضرت خلیل ارفع
ازان است که در هنگام مژده وجود منبع جمیع انبیا و اوصیا الکتفا بوجه فرزند
که از او بهم رسد اللاکافر دبجه بزرست غایر و انتهای بهیچ عبارت تواند
فرمایر حیات و کلام و هشتم بشارت است باینکه از اسمعیل دوازده بزرگ
بهم خواهد رسید و بدیهی است که مراد از دوازده بزرگ در اینجا اولاد های
بیوا سطه اسمعیل که در موضع دیگر از توریة اسامی ایشانرا یاد میفرماید نیست
چه باعتقاد یهود هیچیک از ایشان را نبوت نبود که بزرگیها باطن داشته باشند
و بحسب الظاهر نیز سلطنت نداشتند که مراد بزرگی ظاهری باشد پس باید
مراد کسانی دیگر از اولاد و ذریه اسمعیل باشند و بجز اوصیا و سید مختار
که بزرگ حقیقی مقام روزگار بوده اند از اولاد آنحضرت بمرتبه بزرگی که
جناب رب الارباب مژده و بشارت ایشانرا بحضرت خلیل داده برسیده
باشد چنین در خطاب متعلق باسحق لفظ عولام واقع شده و آن هم بمعنای زمان طویل آمده
و هم بمعنای جاوید و ابدیت رفع توهم تنافی واینکه دران خطاب مخصوص زمان طویل است
مژده بزرگی و مبارکی و بر و منی اسمعیل را جاوید ان بیان فرمود بلفظ ماد ماد که بمعنای
جاوید و غایة الغایة است تا محقق و واضح شود که مراد از عولام زمان طویل است
نه جاوید و الا چگونه میشد که بزرگی اسمعیل و ذریه او جاوید باشد و اولاد اسحق در زمان

بهمه ذکر وجود اسمعیل است که اصل شجره و شمر مژده خاتم الانبیا است و این عبارت حقیقة از کتاب است که در تطبیق
تطبیق در اوست و فحوی بیان حقیقت است دلیل و این مژده در جنب آن هیچ و نابود است و بیان شرافت

کنعان که بزرگی بهر دو ذریه دران بیک اوان ممکن نیست و واقع نیز برخلاف آن است
زیراکه معلوم است که بزرگی بنی اسحق از زمانی کنعان تمام شده و از تصرف ایشان
بیرون رفته و بدست بنی اسمعیل درآمد پس معلوم است که مراد از عولام در
باره اسحق بمعنای زمان طویل است و مژده و بشارت بزرگی جاوید
مخصوص ذریه اسمعیل است و این در وقتیست که لفظ ماد ماد بمعنای
که ما گفتیم باشد و اما اگر مراد محمد باشد چنانکه مقصود از ابرام ابراهیم است
زیراکه در لفظ عبری املاء درست نیست بعضی حروف را اغلب اوقات از کلمات
حذف میکنند مثلا دست را بعضی اوقات ید میگویند بعضی اوقات یاد و
وقتی دیگر ید و اطلاق میکنند خلاصه ملاحظه قاعده حروف را غیبانیه و از
کم و زیاد حروف و نقاط و تذکیر در موضع تانیث و تانیث در موضع
تذکیر مضایقه ندارند پس میشود که همان لفظ محمد باشد چنانکه حضرات
که این اسم مبارک آنحضرت هم در توریة و هم در انجیل موجود است و
یقینا نیز چنین است و الا چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله حجت اظهار اینمعنی را
مینمود اگر این لفظ در توریة نبود چه در هر زمانی و قریه چندین نسخه توریة
و انجیل بود که در سنوات سابقه نوشته شده بود دفعة یهود و نصاری از
برای اثبات سخن خود ابطال قول آنحضرت چندین نسخه توریة و انجیل را

بیرون می آوردند و بمردم نشان میدادند که این اسم مطلق در این کتب
نیست و این آیة العیاذ بالله که فرمود مکتوبا فی التوریة والانجیل دروغ است
پس این قرآن کتاب خدا است و نه این حضرت پیغمبر خدا و بهتر و آسان ترچیزی
از برای اهل کتاب از این نبود با وجود آنکه مطلق جرات برای این سخن را نکردند
و اعمال ناشایسته و حرفهای نالایق دیگر آنچه را که توانستند کردند و گفتند
و گفتند حاصل کلام و محصل مرام آنکه ما عبارت توریة را چه آنچه درباره
اسحق وارد شده و چه آنچه درباره اسمعیل مذکور گشته بعینها نوشتیم و مینویسیم
و هر کلمه را که ترجمه ان ضرور است در تحت آن نوشتیم تا معلوم شود که آنچه یهود
میگویند که جمیع مژده های حضرت خلیل الله درباره اسحق است نه اسمعیل دروغ و
افتراست و جناب رب الارباب آنچه حق و واقع بود درباره هر دو بشارت
داده و بعد و بشارت جاوید را که بقایت متصل باشد مخصوص ذریه اسمعیل کرده اند
و حرف یهود محض دعوی است و دلیلی از کتب مطهره در دست ایشان نیست بلکه
خلاف آن در کتب انبیا موجود است و در این عبارتها که ما ذکر کردیم با قطع نظر
از شرافت تامه قیمتی
از آنچه ما بیان نمودیم که صریح الدلاله بود در بشارت مخصوص باسمعیل و ذریه او
عبارتها که خواهیم ذکر کرد نص صریح باسحق باشد نیست مثل لفظ اینکه شرط خود را در
باره اسحق بجا می آورم و یکی دیگر لفظ عولام که بمعنای جاوید بعضی اوقات استعمال

شده و اما قرینه مقالیه و حالیه در عبارة موجود است که مراد از شرط ختنه کردن
در روز هشتم است و مفسرین توریة از علمای یهود نیز تصریح کرده اند که مراد از
این شرط همین است و لفظ عولام نیز دانستیم که مشترک است ما بین جاوید
و زمان طویل و مشترک بدون قرینه حجت نیست و حال آنکه در محلی که قرینه هست
که مراد زمان است با چنین اسحق بعد از حضرت ابراهیم جانشین اسحق بود اما
تقدم بر اسمعیل داشت و از برای رفع توهم اختصاص بشارت بتمامها که در
باره اسمعیل بعمل خواهد آمد بلافاصله بیان فرمود معنی بیان این سخن
آنکه در پاراشات چهارم موسوم به وییرا و بعد از نقل زائیدن سارا اسحق
و ختنه کردن آن میفرماید
وتیرا سارا اِت بن هاگار هَمِصریت
و دید سارا مر پسر هاجر مصریه
اشر یالدا لاوراهام مِصحِق وتومِر لاوراهام گارِش
آنچه زائیده برای ابراهیم خنده میکرد و گفت سارا بابراهیم بیرون کن
ها اماه هزئت واِت بناه کی لو ییرش بن ها اماه هزئت
این کنیز را این و مر پسراو که نه ارث برد پسر این کنیز این
عم بنی عم یصحق وییرع هدابار ماد بعینی اوراهام عل اودوت
همراه اسحق و بدآمد این سخن بسیار بچشم ابراهیم بالای جهت
بنو وییمر الوهیم ال اوراهام ال ییرع بعینخا عل هنعر وعل
پسراو و فرمود خدا بر ابراهیم نه بد آید بچشم تو بالای این کودک و بالای
اماتخا کل اشر تومر الیخا سارا شمع بقولاه کی بیصحق
کنیز تو همه آنچه بگوید بتو سارا بشنو بقول او که باسحق

بَقَارِه لَخَا نَابِرَغ وَگَمْ بِنْ هَا اَمَاة لِگُوي اَسِيمِينُو كِي
خواهم بتو نسل و نیز پسر این کنیز بجهة مینهم اورا که
بزایر گجا هُوَةِ (یعنی گویند که برهر صاحب هوشی هویدا است که حضرت از این نسل قوت
عبارات ظاهر میشود که حضرت ابراهیم نهایت التفات بکثرت اسمعیل داشته
و همچنین جناب رب الارباب نیز اظهار رعایت مرحمت خود درباره او و درخواست
اظهار و عذر حاجت جانب ساره مبذول فرموده داشته و در هر جا که اظهار اشعار بکثرت
نسبت باسحق نموده بدون ملاحظه شرافت مثل انچه درباره اسحق اظهار فرموده
در حق اسمعیل نیز بیان نموده و تفاوت میان هیچیک نگذاشته بغیر از انکه یهود این
تفاوت عاده ادعا مینمایند از چه بابست و کدام دلیل است و هیچ فکر نمیکنند که
بنابر این معنا انکه ما ادعا میکنیم کلام خدا و وعده او را العیاذ بالله دروغ میشود
چه از وقت خرابی خانه بیت المقدس که الیوم تخمینا دو هزار سال است بزرگی
و پادشاهی و سایر شرایط بلکه عبادات مقرره حضرت موسی بالمره از میان بنی اسرائیل
بیرون رفته و دست ایشان بجایی بند نیست و ما انشاء الله تعالی در محل خود بیان
خواهیم کرد که این عبادت و نماز و غسل که یهود بعمل می آورند موافق شریعت تورات
نیست از نفس خود اختراع نموده اند و لهذا بیشتر از علما و مفسرین ایشان از تفسیر
ایات سابقه ساکت شده چشم از آن پوشیده اند بجهة این آیه اخیره موید است
قوی بر انکه منظور از تقدم نقل اسحق بجهة بزرگی انکه جهة نوبت نبوت و وراثت
بلکه بجهة استحکام

اتفاق افتاده ۱۲
حق را ایشو قرین کرده بود
اظهار و عذر ساره که اسحاق است از
جانب ساره تا قلب مبارک
حضرت خلیل از او ربحه
نشود اگر کفافی شرافت
اسحق بر تمهایتش نموده
نقل اسمعیل را بدان منظم
ساخته ۱۲
بلکه ایات سابقه نیز
نه اسحق را ۱۲

اسحق

اسحق مقدم بر اسمعیل تمام از تقدم داشته چیزی دیگر نمیتوان لهذا جناب اقدس الهی
بخلیل خدا امر فرموده که خواهش ساره را بعمل آرد و در ضمن نیز اشعار است باینکه
کمال التفات و توجه بکثرت اسمعیل هم هست و بعد از نقل اسحق بجای او اسمعیل بنیکی
اسمعیل را بزرگ خواهم کرد بجهة دیگر صریح است در اینکه باید بزرگی از خاندان
اسحق منتقل بخاندان اسمعیل شود بلکه صریح با نضمام ایات دیگر که مذکور شد
و انچه بعد از این مذکور خواهد شد قطع حاصل است که بزرگی اسمعیل چندان
تفاوت با بزرگی اسحق است در اینکه شرافت و بزرگی اسحق منقطع خواهد شد
و بزرگی و شرافت اسمعیل جاویدان و متصل بقیامت خواهد شد و ایضا
شرافت اسحق بترتیبی که گفتیم که درباره او وارد شده مخصوص به بنی اسرائیل
یعنی او بزرگ بنی اسرائیل خواهد بود و اما از بنی اسمعیل باید شرافت و بزرگی
ایشان نسبت بهمه قومها باشد و ایضا پیغمبر موعود که شریعت تازه باید بیرون
آورد و شرافت او باسمان و زمین را بر تمام جمیع را فرا گیرد و متصل بقیامت
هم خواهد رسید و بزرگی اسمعیل نیز در آن اوان است پس معلوم است که این پیغمبر باید
از ذریه او باشد بلکه در اخر همین ایات که مذکور شد عبارات هست که صریح در
بزرگی و جلالت قدر اسمعیل است نص خدا از نزول ملائکه برای جواب و فرمودن
خدا او را زمزم را بجهة او و اگر چه علما یهود این نقل و بیرون کردن او جزو اسمعیل را
بجهة وجود ذیجود او

وزاده ۱۲
وبزرگی ۱۲

بجا و بود او

دلالت بر بزرگی قدر و منزلت ساره او اسحق دارد فاما فی الحقیقه دقیقه فهان
فطن را از خواب غفلت بیدار میکند چه فرستادن اسمعیل بمکه که ام القری
و قبله عالمیان است و بوجود ذیجود شیء الجای شریف ابا ان شد نکته ایست
تدبر فیه تفهم دلیل دوازدهم بدانکه در سفر پنجم تورات در پاراشه شوفطیم بعد از
ذکر دعاهای حضرت موسی بقوم که چنین و چنان کنید و در تنازع و تراجع محاکمه و مرافعه بهر بریدکه
حاکمی که در بیت المقدس ساکن است حکم کند بیان شد ابهای شریعت تورات و منع بلیغ فرموده
از متابعت کاهنان و اصطرلاب بینان و فالگیران و ساحران و امثال اینها مذکور است که
نَابِي مِيقِرِبْخَا مِاحِيخَا كَامُونِي يَاقِيمْ لَخَا اَدُونَايْ اِلُوهِيخَا اِلَيْو تِشْمَاعُونْ
پیغمبر از میان تو از برادران تو مثل من برانگیزاند خدای خالق تو از او بشنوید
و معنی یعنی پیغمبری از میان تو از برادران تو مثل من برانگیزاند خدای خالق تو از آن پیغمبر بشنوید
انچه را که میگوید و بعد از آن میفرماید کَكُلْ اَشِرْ شَالْتَا مِعِيمْ اَدُونَايْ اِلُوهِيخَا بِحُورِبْ
بِيُومْ هَقَاهَالْ لِيمُرْ لُا اُسِفْ لِشْمُوَعْ اِتْ قُولْ اَدُونَايْ اِلُوهَايْ وَاِتْ هَاِشْ
هَگْدُولَا هَزُوتْ لُا اِرَاِهْ عُودْ وَلُا اَمُوتْ وَيُومِرْ اَدُونَايْ اِلَايْ هِطِيبُو
اشر دیبرو و حاصل معنای این فقره اینست که چون مبعوث شدن این پیغمبر میرسید
در روزی که در پای کوه سینا جمعیت نمودند و بدرگاه احدیت عرض کردند که مارا
دیگر طاقت شنیدن آواز خدای خالق خود و دیدن آتشها یعنی صاعقه و برق نیست
زیرا که میترسیم که از هیبت آن بمیریم و فرمود خداوند عالم که نیکو گفتند این قوم و گویا قوم

ومراعات حال ۱۲

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که در هر وقت بهر پیغمبر که وحی نازل شود باید بوضع نزول
الواح با صاعقه و رعد و آواز باشد لهذا التماس و استدعا رفع این نحو نمودند که طریق
نزول وحی باینوضع نبوده باشد خدا هم از عالم بر ضعف ایشان رحم فرموده گفت که خوب گفتند
و ایشان را مژده داده فرمود که نَابِي اَقِيمْ لَهِمْ مِيقِرِبْ اَحِيهِمْ كَامُوخَا
پیغمبری برانگیزم برایشان از میان برادران ایشان مثل تو
وَنَاتَتِي دِبَارَيْ بِپِيوْ وِدِيبِّرْ اَلِيهِمْ اِتْ كُلْ اَشِرْ اَصَوِّنُو
یعنی پیغمبری مبعوث میکردانم از میان برادران ایشان مثل تو و بدهم کلام خود را بدهن او
و سخن گوید با ایشان انچه را از آن امر او را و چون در مقامی که وحی بدهن پیغمبر گذاشته شود
و در حین نزول آن علامت و آتشی باران نباشد که تمام خلق از ملاحظه نمودن بفهمند که آن
وحی از جانب خداست چگونه از او قبول خواهند کرد والبته در مقام انکار خواهند آمد
لهذا میفرماید که وَهَايَاهْ هَائِيشْ اَشِرْ لُا يِشْمَعْ اِلْ دِبَارَيْ اَشِرْ يِدَبِّرْ بِشْمِي
اَنُوخِي اِدْرُوشْ مِعِيمُو اَخْ هَنَابِي اَشِرْ يَازِيدْ لِدَبِّرْ دَابَارْ بِشْمِي
اِتْ اَشِرْ لُا صِوِّيتِيو لِدَبِّرْ وَاَشِرْ يِدَبِّرْ بِشِمْ اِلُوهِيمْ اَحِيرِيمْ وَمِتْ
هَنَابِي هَهُو یعنی هر آن مردی که نشنود سخن مرا انچه بزبان آن پیغمبر فرستاده
من بنام من انتقام میکشم از او اما آن پیغمبری که دعوی دروغ کند یعنی گفتن بنام من
انچه فرمان نداده باشم او را بگفتن و انچه سخن گوید بنام معبودان دیگر کشته شود آن پیغمبر
و چون از این فقره مستفاد شد که سخن گوینده بنام خدا دو شخص خواهد بود یا آن فرستاده

برحقیقت خدا او را فرستاده باشد و از منکر او انتقام کشد دوم انکه متنبی یعنی بدروغ کسی خدا را
برحق بخوانند وچنین کس کشتنش واجب القتل است و تمیز میان این دو نوع مشکل است و از
برای همه کس میسر نیست با وجود این اطاعت و پیروی پیغمبر بر هر فرد واجب و همگی از این تکلیف
معاف نیستند فلهذا باید علامتی نصب نماید که هیچ کس همه کس را میسر گردد که بواسطه ان در صدد
تحقیق بر آمده راست گو را از دروغ گو امتیاز دهد و میباید ان علامت چنین باشد که تمیز ان
از برای همه کس آسان باشد یعنی طلب کردن ان نیز از پیغمبر محتاج باسباب و اوقات نباشد تا هر فرد را
جدا جدا باسانی ممکن شود که در مقام امتحان بر اید و بسهولت او را تمیز دهد و امتیاز دادن
میسر شود پس خداوند عالمیان انچه را که آسان تر بود اختیار فرموده معجزه ازا اخبار بغیب قرار داده
چنانکه میفرماید که وهی توعد بلبابخا ایخاه نبیع اش هد ابای ق اشر لا دبیر و
ادنای اش یه بر هنابی لشم ادنای و لا بهیه هد ابار ه و لا یابو هو
هد ابار اش لا دبیر ادنای ین اد دن دبیره هنابی لا تغورمینو
یعنی اگر بگویی بدل خود که چگونه بدانیم ان سخنی را که نه فرموده است خدا انچه سخن گوید ان پیغمبر بنام
خدا و نشود ان سخن و بوقوع نیاید ان سخنی است که نگفته است انرا خدا و بیجا سخن گفته است
ان پیغمبر مترسید از او یعنی ان پیغمبری نیست که بترسید خدا از منکر ان انتقام کشد
دا عی گوید که مفهوم از ایات مرقومه چند چیز است اول اخبار است از پیغمبر
موعود که بعد از این خواهد آمد و یهود انتظار او را میکشیده و میکشند دوم اشعار است
بهم یهود قایلند ح

بانکه

بانکه ان پیغمبر موعود باید از بنی اسرائیل نباشد بلکه از برادران ایشان و بنی اخوه بنی
اسرائیل که مشکل نیست بنی اسمعیل خواهد بود سیم اظهار انکه معجزه او از جنس کلام آمده
باشد و اخبار بغیب باشد چهارم انکه در شرافت و بزرگواری مثل موسی باشد با انکه
در اخر توریة مذکور است که لا قام نابی عود بیسرائیل کموشه یعنی بر نخیزد پیغمبر
دیگر از بنی اسرائیل مثل موسی و در ایات مرقومه در موضع تقریر نموده بود که ان پیغمبر موعود
مانند موسی است پس باید از بنی اسرائیل نباشد و الا لازم میاید العیاذ بالله کذب کلام
خدا پنجم انکه خدا از هر که انکار نبوت او را نماید انتقام کشد یعنی او را هلاک کند و
بر طرف نماید چنانکه در جای دیگر میفرماید که هر که سخن او را نشنود جان او با وشانیت تحاشیت
خواهد شد و این اشاره است بانکه ان پیغمبر باید صاحب سیف
باشد و جهاد کننده بود تا هر که باو نگرود و ایمان نیاورد بدست او کشته شود
و بر خبیر بصیر ظاهر و هویدا است که مجمع امورات مذکوره در باب حضرت خاتم الانبیا
علیه الاف التحیة والثنا درست میاید لا غیر زیرا که بعد از موسی دیگر پیغمبری نیامده
که متصف باین صفات باشد چه انچه تابع موسی بوده مانند موسی نبوده و حضرت
عیسی از جانب مادر از بنی اسرائیل بوده نه از اخوه بنی اسرائیل و جهاد کننده نیز نبوده
و در حین اعتقاد انکه منصف را همین یک دلیل از توریة کافی است زیرا که احتمال
صدق بر غیر خاتم النبیین صلوات الله علیه و علی اله اجمعین ندارد و تشکیکی که کهانه

کہ بنی اسمعیل از بنی اسرائیل نباشند و

حقیقة ح

ششم انکه نزول وحی براو باعاقبه واواز نباشد ح

که لا قام ماضی است و معنای ان آنست که بر نخواسته است مثل موسی نه اینکه نخواهد برخواست چون
بیجا است راهی ندارد از چند وجه اول انکه دانستی که در لغت عبری اعلا نیست مطلقا
و در بندای نقطها نیستند و قاعده مضبوطی ندارد دوم انکه استعمال ماضی در مضارع
و بالعکس در لغت عبری مانند عربیة شایع و ذایع است چنانکه بر متتبع واضح و لایح است
و در اینجا قرینه هست که مراد استقبال است زیرا که
یهود از موسی تا حضرت یعقوب پیغمبری قایل نیستند و حضرت یوسف که پسر اسرائیل است
پیغمبر نمیدانند و بعد از یوسف تا موسی پیغمبری نبود که خدا بفرماید که پیش از این از بنی اسرائیل
پیغمبری مثل موسی نیامده پس معلوم است که منظور بعد از انحضرت است یعنی مثل
موسی از بنی اسرائیل بعد از این نخواهد آمد و حال انکه این تشکیک عاید باحوال
یهود نخواهد کرد چه ایشان را اعتقاد نیست که بعد از این نیز مثل حضرت موسی پیغمبری
در جلالت قدر و بزرگی مرتبه نخواهد آمد پس معلوم است که ایشان هم توریة را قبول
ندارند هر آیه که موافق سلیقه ایشان است لغو کلام خدا و متبع است و هر کدام که موافق
نیست متبع نیست چنانکه همیشه میگفتند نؤمن ببعض و نکفر ببعض و سایر تشکیکات
دیگر ایشان نیز از این قبیل است باید کسی بحرف بلا دلیل ندا و تفکر و تامل
در کتب مطهره و کلام خدا و انبیا نمود و انچه که موافق فهم سلیم و ذهن مستقیم و دلیل
عقل صحیح موافق است قبول کرد تعصب را چشم پوشید چه در ازمنه متطاوله البته

تغییرات

قبل ح

تغییرات و تحریفات و تاویلات بعیده بسیار اتفاق افتاده و هر کسی موافق فهم
و سلیقه خود هر ایه را معنا کرده و خواطر را بدان شاد نموده و عجب تر از این
انکه یهود عموما نسخ نشدن احکام توریة را دلیل مدعای خود میدانند با انکه
این اصل مدعای است زیرا که صریح توریة هست که احکام و شرایع ان مخصوص
بمکان بیت المقدس و زمان مخصوص ابادانی آنست و بدیهی است که شریعة
مخصوص بمکان و زمان نمیتواند ابدی باشد زیرا که صریح تمام کتب مطهره
اینست که در وقت ظهور عدل عالمیان تمام عالم بر ملة واحده و دین واحد
خواهند بود و معلوم است که اجتماع همه عالم در بیت المقدس امکان ندارد
پس البته باید ان شریعة تازه دیگر باشد که هر کس در هر جا که هست
اگرچه جزیره دریا باشد تواند قیام بان نماید چنانچه حضرت خاتم الانبیا
فرموده جعلت لی الارض مسجدا یعنی گردیده شد از جانب
خدا مطلق روی زمین از برای من مسجد تا تواند امت من در هر جا که
هست خدا را عبادت نماید و ما بعد از این انشاء الله تعالی در مطاوی اشاره
بیاره ایاتی که دلالت صریح بر منسوخ بودن احکام توریة واختصاص
ان بامکنه وازمنه مخصوصه دارد خواهیم نمود و همچنین از دلایل دیگر که از کتب
مطهره انبیا استخراج میشود در انها نیز ... بر عدم تابید احکام توریة بلکه منسوخ
عبارات صریحه الدلالة

در بیان آیات و علامات که از کتاب حضرت شعیا مستفاد میشود

ولد

بابچهل و درفصل دوم چ

شده آن چنین باشد فانظروا برآ دلیل حضرت ... و دوازا ایانه که ... کتاب
غی مسطور است وان اینست هن عبدی اتماخ بو بحیری واحستاه
نفشی ناقنی رحمی عالاو مشباط لکوئیم یوضی الو یصحق
ولو یشاء ولو یشمیع بحوص قولو قانه را صوص لو یشبیر و ... نکاه
لو یکیه لامت یوصی مشباط لو یکحه ولو یاریص عد یاسیم باارص
مشباط ولتورا تو ایم بیجیلو یعنی اینک بنده من اعانت کنم اورا
برگزیده من پسندیده جان من بدهم روح خود را براو شریعت برای قومها بیرون آورد
فریاد نکند و مرتبه برخود قرار ندهد و نشنوانند به بیرون سخن خود را خورد شده را نشکند
و فتیله کتان ... نسوزد را خاموشی نکند براستی بیرون آورد شریعت خود را ضعیف
نشود و نگریزد تا بنهد در زمین شریعت خود را و بکتاب و شریعت های او جزیره ها هم
امیدوار باشند ~~...~~ ع گوید که انصاف اینست که از برای عاقل
فهیم همین یک آیه در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین کافیست زیرا که
عبارات آن صریح و غیر محتمل الخلاف است و نص صریح است در اینکه این شخص اول
بنده پسندیده و برگزیده خدا است و نسبت به تمام بندگان نیک خدا مانند
جان است نسبت بخدا و سایرین مانند بدن و تفاوت میان بدن و جان
از زمین است تا آسمان دوم آنکه صاحب شریعت تازه است سیم آنکه شریعت او

عام است نسبت بامم عالم حتی در جزیره ها نیز اهالی شریعت باید رفتار نمایند
چهارم آنکه باید حلیم و بردبار و حکیم و خوش رفتار باشد چنانچه در باب حضرت
خاتم النبیین ع وارد شده که انک لعلی خلق عظیم پنجم آنکه بنحو فقرا سلوک نماید
و مرتبه برخود قرار ندهد و دستگیر ضعفا و بلاکشان باشد و پشت پا بافتادگان
نزند ششم آنکه شریعت او صراط المستقیم حق الهی باشد که راست رو تر و
درست تر از آن شریعت شریعتی دیگر نباشد بلکه سایر شرایع بالنسبه بشریعت
منحرف باشند اگرچه بالقیاس باحوال امم سالفه مستقیم باشند هفتم آنکه
جهاد کننده باشد و در دعوای با کفار و مخالفین ~~...~~ و در جهاد
فی سبیل الله ثابت قدم باشد تا آنکه تبلیغ رسالت و اثبات شریعت خود کند
هشتم آنکه صاحب کتاب باشد نهم آنکه ~~...~~ شریعت
وی سهله سمحه باشد ... کتاب و شریعت او امیدواری عام حاصل شود
و مانند شرایع و کتب انبیای سالفه مشکل و مرموز نباشد و بر تتبع و مطلع از سیر
رضیه و آداب مرضیه و شریعت احمدیه صلی الله علیه و آله واضح و لایح است
که مجموع این ده چیز در آنجناب جمع بود و او را در این ده خصلت با همه
انبیای سالفه فرق بین است و هیچیک از انبیا و لاسیما پیغمبران بنی اسرائیل
در این صفات مسطوره بدرجه آنحضرت نبوده مثلا بر حضرت موسی همیشه چنبه

در قرآن چ

استوار بود چ
و از مخالف نگریزد چ

دهم آنکه چ

جلال غالب بود و حلم و بردباری ایشان در تحمل ناملایمات از امت عالی انظار
کم بود چنانکه در خصوص مقدمه قارون ببعضی ظهور رسید که اعتاد در مرتبه احتیاطی
عفو و درگذشتی از جرایم خفا کرد و او را برحم و قرابت قسم داد و مطلقا مفید شفقا و
و حضرت خاتم الانبیا اشقیا دندان مبارک او را شکستند و اغلب صحابه
مکرمه او را کشتند مع ذلک آنجناب در مقام معذرت اینها استدعای مغفرت
بکلمه اهد قومی انهم لا یعلمون میفرمود و همچنین شرایع انبیای ~~...~~ شریعت حضرت
موسی اختصاص بمکان خاص و زمان مخصوص بود و شریعت آنجناب عام و شامل
جمیع مکلفین و در هر جا از زمین که وقت العبادات و شریعت رسد جایز است
اتیان بآن و امتثال فرمان و بر همه خلایق مبعوث و بضرب شمشیر و جهاد فی
سبیل الله لوث شرک و کفر ~~...~~ پاک کرد و با اهل کتاب آنقدر جنگ
و جدال فرمود تا پاره براه هدایت دلالت نمود و بر فرقه تقریر جزیه امان داد
و ضعیف شد و در هیچ جنگ نگریخت و در بدو بعثت او ب سلاطین صاحب
سطوت و پادشاهان با شوکت بود و از ایشان مطلقا نه بیندیشید و
به بانگ بلند دعوای رسالت کرد و کتاب خدا را بر مردم خواند و هر کسی باوی
در صدد محاجه برآمد او را شکست و تتبع و معتاد جو ... ندیده و ایضا کتب
انبیای سالفه پاره لغز و معمی و مرموزات است که علما و مفسرین اهل کتاب

نکلم چ
و اشکالی معینه چ

روی زمین را از چ

باقلت اعوان چ

چندین هزار سال است فکرها از مهوز معمای لغزها که چیزی از آن فیصل شود
دستگیر ایشان نشد با آنکه مشتمل بر مسئله مهم از معارف ربانیه و حقایق عرفانیه
نیستند مانند کتاب دانیال که قدری از آن را سابقا نقل نمودیم و الذکر تورات
اغلب آن قصه ... و تاریخ است ~~...~~ و انجیل نیز بدینمنوال است ~~...~~ و ایضا
اغلب انذار و تخویف است به بلایا و نوایب دنیویه بخلاف قرآن که با وجود
کمال فصاحت و بلاغت دانستی که مشتمل است بر امهات معارف ربانیه
و مجهولات با غایت اختصار محتوی است بر اساس اساسی حکمای فلاسفه که بتتبع که
هر که را فی الجمله اطلاع بر آن حاصل شود کامل و ماهر در هر فنی از فنون علوم خواهد
شد و از اغلب اخبار امم سالفه مطلع گردد و بجمیع قواعد حکمت دانا شود و مجادلات
آفات و مهلکات و منجیات نفس و کیفیت تخلی از رذایل و تحلی بفضایل و اقف
گردد و بعقوبات و مثابات الهیه امیدوار شود و از عذاب آخرت و تشویش
روز حساب هراسان گردد و بعفو سبقت رحمته غضبه قلوب گناهکاران را
بعفو ~~...~~ و غفران امیدوار گرداند و ایضا سابقا اشاره بجمله
بسیاره از کمالات خلقیه و خلقیه آنجناب نمودیم ~~...~~ و معلوم کردیم
که آنحضرت هرگز بر خود مرتبه ننهاد و همیشه با ضعفا و زیردستان صحبت
میفرمود و بر خر برهنه ردیف سوار میشد و مانند پاره از انبیای بنی اسرائیل دارد نیامد

قلوب گناهکاران را چ

اسباب شوکت و اساسی سلطنت برخود قرار نداد حاصل که جمیع خصال
وصفات مرقومه درانجناب موجود و از غیر او مفقود بود پس ما صدق ایات
~~مسطوره بغیر او نتوانند بود وحال انکه بعد از هفت دیگر انکه بعد از~~ مسطوره بغیر او نتوانند بود
~~این ایات فقرات چند مشتمل است~~ بر مذمت بنی اسرائیل وانکه از کلام
ایشان باز خواست خواهم نمود ~~خواهد~~ و بعد از ان خطاب بحضرت شعیا میفرماید
که منم خداانکه خواندم ترا براستی وگیرم دست ترا و نگهدارم ترا برای شرط قوم
و روشنائی قبیلها برای شکافتن چشمهای کوران و بیرون اوردن بندگان از بند
و خلاص کردن زندانیان از زندان تاریک منم خدائی که هو اسم من است و عزت را
بدیگری ندهم و ستایش خود را ببت ندهم پیشینیان آمدند و آینده کان را پیش از آمدن
بشما اعلام میکنم مدح گویند از برای خدا مدح نو و تسبیح کنند او را از کنارهای
زمین و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها و خانها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است
و آیه اینست ~~و~~ قیت قدار زیاد دقی عبر طابنه قیدار و ساکنان کمر کوهها
و بلندیها فریاد کنند و عزت از برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیرها تعلیم کنند
و بعد از چند فقره دیگر میفرماید که به برم کوران را براهی که ندانسته اند و ایشان را براهی
برم که ندانسته باشند و جای تاریک را در پیش ایشان بروشنائی بدل کنم
و کج راه را بهمواری بدل کنم این سخنان را که خبر داده ام البته خواهم کرد پس شرمنده

اولیاء

دلیل چهارهم ایاتی است که بعد از این فقرات مذکوره است وم

دررو سیاه شوند انجاعت که پناه به بت می برند و میگویند به بتهای ریخته که شما
خدایان ما ئید داعی گوید که خدا را بشهادت میطلبم که بعد از اتمام این فقره از ایات
با آیات اولی که نقل شد محمد دیگر هیچ کس را جای اشتباه و محل توهم خلاف ظاهر باقی
نماند و یقین میداند که مراد از ان پیغمبر موعود محمد صلعم است چه انحضرت از اولاد
قیدار است و قیدار ~~....~~ پسر اسمعیل است و در توریه در اخبار ایام ~~....~~ سارا
و سفر برا شیت ~~مذکور~~ اسامی اولاد اسمعیل بتفصیل مذکور است و ان اینست
بایوت و قدار و اوبئل و میسام و مشمع و دوما و مساحه
و تما و نطور و نافیش و قدما و بعد از تشخیص انکه این قیدار پسر اسمعیل است
و حضرت خاتم الانبیا نیز نسب وی معلوم و بر همه عالم عیان است که پسر
قیدار و ذریه اسمعیل است دیگر نمیدانم چگونه محل اشتباه باقی میماند بجز انکار
علانیه و مکابره حس چه این فقرات مذکوره صریح است در انکه این تسبیح نو
و مدح تازه از برای خدا قرار دادن و از بلندیها فریاد کردن و عزت از برای خدا
قرار دادن و راه هموار راست و جاده مستقیم که بر هیچکس معلوم نبود بلکه و بیست و
چهار هزار پیغمبر بدنیا آمدند و هیچیک راه این اسلام و شریعت با این استقامت
و اعتقادات با این راستی و درستی از وحدانیت و فردانیت و بساطت و علم و
قدرت و حیات و علم و احاطه کلیه و بالجمله از صفات ثبوتیه و سلبیه

از برای خلق ظاهر کردن و فرمان دادن
لازم دارد که شریعت انبیای سابق منسوخ
شود و عبادتهای ایشان مسدود گردد و در
کیفیت عبادت و مدح و ثنا و ستایش خدا تعالی
تغییر یابد و طریق معرفت و شناخت پروردگار
ظاهرتر و روشن تر شود و پایه معارف و عرفان
شناخت او بیکمان بلند شود و ظهور این صفات
در اولاد قیدار باشد و با قطع نظر از این تعیینات

اورا متصف ساخت بجمیع صفات
کمالیه و اجلیه و مبرا کرد انید از
جمیع نقایص امکانیه بلکه جو
بر خدا جو

که اصل معنای الله اکبر
و اشهد ان لا اله الا الله است
که در اذان گفته میشود
بآواز بلند جو

از برای خداوند تعالی شانه و عظم برهانه قرار داد نکرد انجناب اسماء
عظام الهی را نیز فرمود که توقیفی است یعنی موقوف است باعلام خداوندی
احدی مرخص نیست که ~~....~~ اسمی سوای انچه خدا بر خود اطلاق فرموده اطلاق
نماید و بر سر بلندیها و منارهای مساجد او را به بزرگی و عظمت بوحدانیت
یاد کرد و گواهیهای بسیار از برای این فریاد کردن قرار داد و فرمود که هر کس ضلها
در بلندیها به بزرگی بنحوی که من قرار داده ام خدا را یاد کند خداوند تعالی در روز
قیامت شفاعت او را درباره شش هزار نفر از اشخاصی که مستحق جهنم شده باشند
قبول نماید و بقدر یکساله راه در صحرای محشر آواز او بهم کردنها بلند تر باشد

قرینه دیگر

و ایضا بعد از این ایات در جای دیگر میفرماید که ان بنده من امی و ناخوانده
باشد و از کسی تعلیم نگرفته باشد و حاصل معنی ان ایه چنین است که ای جماعت
امیان و کوران و کران بشنوید و ببینید نیست کور و کری مثل بنده من که بنوستم
او را اسلم و فرمان بردار است هر چه را می بیند و میشنود نهایت ندیده و نشنیده
و انکار د و خدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند کتاب را و قوی گرداند و اشکار
گوید که مقصد انکه فرمیخواهد که کتاب را بزرگ گرداند انحق اگر قرآنی نبود کتابهای
آسمانی را از توریه و زبور و انجیل و سایر کتب دیگر از کتابهای انبیای سالفه
عظم چندانی نبود نه بحسب عباره و لفظ و نه بحسب ~~....~~ معارف و معنی

بلکه

بلکه عالم الله هر کتابهائی که الان در امت مرحوم پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و آله
نوشته شده از انها رنگین تر است کجا لطف قرآن که در فصاحت لفظ و بیان
موافقت زبان جمیع عقول خلایق را لال کرده هیچ صاحب فکر را یارای ادعای
هم چشمی نموده و اتیان بمثل یک آیه از آیات ان نیست چه جای همسری کردن
با همه آن ~~قرینه دیگر و میکویند و واضحتر~~ که بعد از این آیات میفرماید
دلیل شانزدهم از ایاتی است جو
که این قوم نالان شعله غارت رسیده شده بر ایشان اموال شوند و جوانان ایشان
همه در خانها پنهان شوند و غارت و تالان کرده شوند و خلاص کننده برای ایشان
نباشد و نباشد کسی که شفاعت ایشان را بکند کیست در میان شما که این را بشنود
و گوش کند و اطاعت کند با فی داعی گوید که انچه در ظهور اسلام بر بنی اسرائیل
وارد شد از قتل و غارت زیاده از ان است که محتاج به بیان باشد و اینکه فرمود
که کسی نباشد که شفاعت ایشان بکند در مقدمه قتل بنی قریظه درست ظاهر شد
زیرا که بعد از شکستن ایشان عهدی را که با رسول الله صلعم بسته بودند و ساختن با کفار
که در جنگ احزاب بر سر مدینه جمع ~~....~~ شده حضرت رسول صلعم بر حصار ایشان مسلط
شده حکم بقتل عام ایشان فرمود انها چون قبل از بعثت با انصار حلیف بودند
استدعا نمودند که حضرت رسول صلعم برایشان حکم نکند بلکه انچه رای سعد انصاری بود

دامی بوده انحضرت نیز ظاهرا
و از ان ظاهرتر است که بیان شود
و کذلک حلم انجناب که دیده را نادیده
و شنیده را ناشنیده می انگاشت
سهل است که کرده را نکرده می شمرد
و غضب خود را بسبب قرو میخورد و
بر سر قبر اعادی مرفت و طلب مغفرت
مینمود و بعوض نفرین قوم اهد قومی
انهم لا یعلمون میفرمود تا باو تا
معاتب بعتاب ان تستغفر لهم
سبعین مرة لن یغفر الله لهم و
بنابر این مخاطب بخطاب انک لعلی
خلق عظیم گشت جو

درباره ایشان اتفاق نماید از انزار رفتار فرمایند و مظنه انها چنین بود که چون
باسعد سابقه خصوصیتی داشتند شفاعت ایشان خواهد کرد حضرت رسالت از سعد ع
ایشان را اجابت فرموده باختیار سعد فرمان داد و سعد لعنه الله بعد حضور رد حکم
بقتل عام ایشان کرده اطفال و زنان علاوه شمشیر اهل اسلام شده و بیوجه
اصلی شفاعت ایشان نکرد و بجواب سعد نیز رسید و ملاحظه اشنائی و خصوصیت
سابقه را نکرد و صدق کلام خدا که بحضرت شعیا فرموده بود بظهور رسید و مراد از
اخرین اشاره است بانان که در اول فقرات مذکور شد که پیشتر آمدند و اینها که مرا
پیشی از امدن بشما اعلام میکنم ما بجهه علمای یهود در تفسیر ان ذکر کرده اند
که مراد از اخرین بلیه است که در اخر کار بایشان میبایست برسد و این است
بجهت زیراکه اطاعت بلیه نامعقول است و اگر بگویند که مراد اطاعت خدا لعنه است
که مصدر بلیه شما از جواب کوئیم که این صحیح است دراینکه سبب ورود بلیه عدم
اطاعت خدا است که ان عبارت از نافرمانی امر صاحب شریعت تازه باشد
پس معلوم است که مقصود از لفظ کسی که مصدر بلیه شما کسی است که واجب الاطاعه است
که مخالفت او موجب نزول بلا است نه مرد کافر جابر است چنانکه بعضی از جانب خدا
از علمای یهود توهم کرده اند و بعد از این ایات میفرماید که کما بنی اسرائیل در رطه

غارت

غارت و تالان گرفتار کرد و بغیر از خدا که معصیت کردیم او را و رضای او را تحصیل
نکردیم و بکتاب او عمل ننمودیم تا غضب او کار زار قوی شد و اتش فتنه شعله
کشید و ایشان انها را بر خود قرار ندادند و چنین دانستند که از گناه دیگران است
و مکن یا مراد از این فقره جواب توهم ایرادی است که در انتقام بنی اسرائیل که باشند است
و توهم نماید که چگونه میتواند بود که بنده برگزیده خدا که تمام او راحت و روشنائی
و از برای هدایت قومها مبعوث شده و میخواهد مردم را بسوی خدا دعوت نماید
بنی اسرائیل را که در زمان حضرت شعیا که بظاهر خدا پرست منحصر بایشان
بود بکشد و غارت کند جواب میفرماید که ان بنده نیک من و پسندیده من
ظلم نمیکند و مطیعین خدا را نمیکشد و غارت نمیکند و بنی اسرائیل را که میکشد
و تالان میکند بد و بسبب یکی انکه گناه بسیار بیشتر کرده بودند و نافرمانیها
بسیار از ایشان سرزده بود دوم انکه سر از فرمان و اطاعت ان بنده من میکشند
و مع ذلک خود را گناهکار نمیدانند بلکه هیچ در العوام و انمود میکنند که ما برای
خدا با او مخالفت میکنیم و گناهکار در انفعل نیستیم دیگران که عبارت از
لغز بنده نیک باشد گناهکارانند و بر همه کس واضح است که بجهت زود غضب
خدا را بجوش می آورد که گناه کنی و بدانی که گناه است و اما کنی هیچ نمیبینند که
العیاذ بالله

چنین
وگوید کان وی
والعیاذ بالله

این عمل را برای خدا میکنم البته در انوقت برجا باشد سی آنکه منتقم حقیقی است
لازم میشود که بدست بنده نیک خود انتقام از انها بکشد تا عبرة دیگران
شود نعوذ بالله من ذلک **دلیل هفدهم** ایاتی است که در فصل
بیست و هشتم کتاب شعیا مذکور است و مشتمل است بر لفظ قولاق و این لفظ
در کتب هیچیک از انبیا نیست مگر در کتاب نحاله که در میان یهود به بنوات میلیل
مشهور است که در انجا نوشته که محمد هفتاد قولاق است و ما از ان پس در موضع
خود نقل خواهیم نمود و ان آیات اینست کی صولاصاو وصولاصاو قولاقاو
قولاقاو زعیر شام زعیر شام کی بلعگی صافا وبلاشاه احرث
يدبر الهاعام هزه اشر امر الهم زت همنوحو هانيح لعايف وزت همرگيعا ولا ابو شموع وهيا لهم دبر ادنای
صولاصاو صولاصاو قولاقاو قولاقاو زعیر شام زعیر شام لمعن
یلخو وکاشلو احور ونشبارو ونوقشو ونلکادو در کتاب شارشیم که
از کتب معتبره لغت عبری است در فصل قوه مذکور است که معنای قولاق و این است
که فرمان دهد بیغمبر فرمان بعد فرمان و صولاصاو را نیز بهمین معنی گفته و ترجمه ایات
مرقوم اینست که فرمان دهد بعد فرمان باندازه اندک اینجا اندک انجا که بزبان

باشد

باشد که فهمیده ان مشکل باشد و بزبان دیگر سخن گوید بر این قوم را انچه امر کند بایشان
انها اسایش است برای خستگان و اینست اسایش و شنیده ان خواهش ایشان
نیست و حال انکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند
بعد اندازه اندک اینجا اندک انجا باین سبب برطرف شوند و سرنگون شوند
پست شوند و شکسته شوند و بتله افتند و گرفته شوند **داعی گوید** که با قطع
نظر از شواهد و ایات سابقه و از انچه بعد از این از صحیفه حیان نقل خواهد شد
دلالت این ایات بر مقصود اوضح از ان است که محتاج به بیان باشد زیراکه جمیع علمای
بنی اسرائیل معتقدند که غرض از این آیه خبر دادن بوجود شخص عظیم الشان است
انقدر هست که میگویند باید از بنی اسرائیل باشد و براینمعنی دلیل ندارند بلکه از
بعض فقرات این ایه خلاف ان مستفاد میشود خصوص انکه میفرماید فرمان دهد بعد
فرمان زیراکه از این چهار چیز فهمیده میشود اول انکه باید فرمان ان تازه باشد
که بنی اسرائیل مضایقه از امتثال ان داشته باشند تا بسبب نافرمانی ان برطرف شوند
و پست گردند و حال انکه علمای یهود را چنانکه مکرر گفتیم اعتقاد انکه او شریعت
تورات عمل خواهد کرد و فرمان خواهد داد و با وجود این یهود را چه مضایقه است از
امتثال فرمان که چندین هزار سال است عمل کرده اند دوم انکه [illegible] تبدیل

دلالت میکند
در انچه
است که
فرمان دهد

اندک اینی اندک انجا و حسب زمان و مکان مختلف باشد یعنی مانند توریة نباشد که
دفعة واحدة نازل شد بلکه مثل قرآن باشد که در عرض بیست سال قدری در مکه و
قدری در مدینه بتدریج باندازه بر انحضرت نازل شد و اهل کتاب از استقبال آن معاقبه
کردند و همه سرنگون و پست شدند پاره هلاک کشتند و پاره آواره از وطن گردیدند
و از این روز تا یوم هذا ثابت النعش و ار در بهر و دیار کال ادبار و نجاست
ذلت گرفتار نه و لفظ زعر در لغت عبری بمعنای قلیل و لفظ شام بمعنای مکان
و دادن جزیه
و زمان هر دو استعمال شده و هر دو در باره انحضرت خاتم الانبیا صحیح و درست است
احتمال
چه نزول وحی قرآنی بر انجناب گاهی در مکه و گاهی در مدینه طیبه و قدری در سفرها
در ازمنه و امکنه مختلفه بود و میشود که مراد از بودن فرمان بعد فرمان این باشد
که فرمان انحضرت بعد از فرمان انبیا باشد و مافوق از آنها باشد و این اشاره
بود بخاتم بودن انجناب و الله اعلم بالصواب سیم انکه با آن لغت ان شکل تر از
لغت بنی اسرائیل باشد و صدق آن نیز بر پیغمبر عربی ظاهر است چه لغت ایشان
عبری بود و اشکال عربی نسبت بعبری بدیهی است و ایضاً بلغتی که افصح جمیع لغات
و افصح کل لغتی که در آن لغت است تکلم نموده مانند قرآن که حال انجناب و روایت
و کمر است که علمای محققین و فضلای مدققین در آن عور میانید و هنوز باد نادر نه

میکنند

ازدرجات

از درجات معانی آن نرسیده اند و مما اقرار و اعتراف باشکال فهم آن نموده اند
چهارم انکه دلالت میکند بر انکه شریعت آن شریعت سمحه سهله باشد که عمل بآن
لفظ اسایش
موجب آسایش خلق باشد و الحق طریقه انحضرت بدین نهج است و از شرایع امم سالفه
بالذات آسان تر اگر چه فی الحقیقة المعز وجه باشد زیرا که بپا داشتن احکام
هیچ شریعتی باسانی شریعت اسلام نیست و در هر جا که اتفاق افتد ادای عبادات
و قیام بوظایف شرایع اسلام جایز است بخلاف عبادات سایر امم چنانچه بر بنی اسرائیل
لازم است که البته در بیت المقدس یا نهم در مکان معین از ان بعمل آیند و انچه در اسلام
مکی
مقید است بموضع معین حج است و وجوب او عمری بیش نیست آن هم بر همه کس واجب
نه بلکه بر هر که استطاعت آن را داشته باشد و مثل حجهای یهود نیست که در سالی
سه دفعه واجب باشد و استطاعت در آن شرط نباشد و همچنین عبادات اهل اسلام
در اطراف شبانه روز است و در وقت فراغت از اشغال دنیویه قرار داد شده
که هیچوجه مزاحم اشغال دنیاوی نیست و مثل عبادات نصاری نیست که ادای
آن در نصف شب لازم باشد و اگر چه فی الواقع آن وقت خواب است و هنگام استجابت
دعوات و زمان غفلت نفوس و میل آنها بخواب است اما بلا شبهه تکلیف شاقی است
که اغلب نفوس عامه از آن ابا و مضایقه دارند و لهذا مخالفت آن مرتکب فعل حرام
و ترک واجب خواهند شد و لهذا اینکه خلق از آن فیض محروم نباشند در شریعت

ببینید که چه ... اسلام ... ایام ...
اسلام نیز وظیفه عبادة لیلیه آن را مقرر شد که عبارت از نماز شب باشد و تاکید
بسیار نیز در آن شده اما نه بعنوان وجوب بلکه بطریق استحباب که هر که خواب را بر خود
نه پسندد و برخیزد و با پروردگار خود مشغول راز و نیاز شود با یکسره عبادت او را
بجای آورد با آنکه بروی لازم نکرده اند البته مستحق مثوبات مافوق انچه خواهد شد
پس در این عدم وجوب و لزوم سری است نازک که بر دقیقه شناسان ظاهر است
و بتجربه رسیده که سبب قرب عبد بمولا اغلب اوقات در قیام بوظایف غیر لازمه است
و از اینجهة پیغمبر ما فرموده لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و اینکه فرموده که خواهش
تفضیل
ایشان نیست شنیده آن و بدین سبب به بلا گرفتار خواهند شد احتیاج به بیان و
ندارد و از اینست که حال نیز که جمیع انبیا قبل و تلی فرموده که این پیغمبر وعده
باید از اولاد قیدار و ذریه اسمعیل باشد ایشان میگویند که این آیه ... موافق
سلیقه ما نیست باید از اولاد اسحق باشد و از تفسیر پاره از این آیات ساکت
میشوند و پاره تاویلات بعیده سخیفه غیر محتمله میکنند و پاره را میگویند که معانی
آن بر ما پوشیده است که لفظ در میان کتاب خدا باقی مانده و معانی
آن بزبان و ورفته خوب است که لفظ آن باسمان رفته تا جان یهود از دست
اهل اسلام خلاص شود ای عزیز استبعاد مکن و تعجب منما که آدم چیز فهم که خود را
دانا داند بسبب حسد چنین کند چنانچه زمان ... دلیل عالم است و دانای ملت از اینکه نه میخواست چگونه میگوید زیرا که العیاذ بالله

و بر عکس این امر است که انقدر که
یهود با حضرت خاتم الانبیا
مخاصمه کردند و دعوا نمودند
و یکبار متوسل شدند هیچ فایده
نکردند و کفار قریش نیز که با ایشان
قتال کردند لهذا فتنه یهود
بود که ایشان را بجدال وا
میداشتند و الحمد لله موفق
اعلام آیات ... حجت
و عناد بیشتر کردند زیرا که ذلیل
و خوار و بانواع عقوبات گرفتار شدند
و خویشتن را ... و کفار را بجان آوردند
و ... و اعیان ... برافراشتند

کسیکه از خدا روی گردان شده و بنا را بر فی ... با اهل حق گذاشته ... از جانب
و ... او حادث شود که موجب رسوائی و بدنامی او شود تا حجت خدا بر او و سایر خلق
تمام ... گردد دلیل هیجدهم آیاتیست که در فصل چهل و پنجم کتاب
حضرت شعیا مذکور است آن بعد از خطابات است که خداوند عالم به بنی اسرائیل فرموده و میفرماید
بعبارتیکه ترجمه آن اینست که ای باقیماندگان فرقه در یکجا نزدیک بیکدیگر جمع شوید
آیا نمی دانستند آن جماعت که بدست خود بت میتراشیدند و از خدایان خود تراشیده خود عبادت
انها میکنند رستگاری ایشان از آنها ممکن نیست و از یکدیگر مشورت کنید که این بت پرستی را
از قدیم که بشما تعلیم کرد آیا نه من خدایم و نیست خدائی بغیر از من و فرج دهنده نیست بغیر از من
و چون در آن زمان خدا پرستی منحصر به بنی اسرائیل بود و پیغمبری هم بر قوم دیگر مبعوث
نشده بود مظنه میرفت که بنی اسرائیل باین سخنان گوش نداده متمسک شوند باینکه هرگاه
بت پرستی بود از برای تمام خلق غیر از بنی اسرائیل منع وارد نشده و پیغمبری برایشان مبعوث
نگردید که ایشان را مفهوم زمانی باید بت پرستی امری باشد مبنی بر اصل و امانی
... از بت پرستی ممنوع نشوند خداوند بعد از آن فرموده است بعبارتی که پیغامبری
شعو کل اهلی ارض کی ای ال ... عود بی تشیعتی یا صامی
بی صفا تا دا با ... شوب کی لی تخرع کل برخ تیشابع کل لشون
یعنی روی کنید بمن تا رستگار شوید ای همه اهل اطراف زمین که منم خدا و نیست

آیاتیست که در فصل چهل و سیم کتاب شعیا است
و مضمون آن نیز مطابق آیات سابقه است
و تاکید در آن فقرات را میافزاید در اول
فصل خبر از خلاص بنی اسرائیل است از ذلت
بخت النصر و آبادی بیت المقدس است و بعد از آن
میفرماید که کل هنقرا بشمی و لکبودی
برائیو یصرتیو اف عسیتیو یعنی هر
خلق را برای خواندن نام خود و عزت خود
خود از عدم و خلق کردم و نیز کار ساختم
و این مضمون مطابق است با آنچه در قرآن
مجید میفرماید و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون و بعد از این فقرات میفرماید که
بیرون آورد قوم کور که چشم هست برای او
و کرها که گوش هست برای ایشان همه قومها
جمع شوند بیکجا و جمعیت کنند امتها که میست
در ایشان که اعلام کند بایشان اینها را
و اولیها را بشنواند بایشان بدهند گواهان
ایشان تصدیق کنند و بشنوند و بگویند
راست است شما گواهان منید میفرماید
خدا و آن بنده من که بر گزیده ام او را از
برای اینکه بدانید و اعتقاد کنید بمن

دیگری بذات خود سوگند بخورم بیرون آمده از دهن من سخنی براستی و برگشت ندارد
که برای من دو ته شوند زانوها و قسم خورند همه زبانها و اعلی گویم که مقصود از این دو آیه
اینست که من این بت ها را برطرف خواهم کرد و چنین میکنم که کل عالم مرا عبادت کنند و نه
قسم خورند بمعبودی دیگر پرستند و چون این امر هنوز اتفاق نیفتاده بود البته البته
خواهد این جزء را که بقسم خود فرمود که راست است و برگشت ندارد البته چنین خواهد شد
و گویا نمیکردی همه قومها و همه نفرستادن براینان را وقت مبنی بر حکمت بعضی که برها
مخفی است ادا فرمودن این مطلب که همه زانوها دو ته خواهد شد برای من و حال آنکه در آن
زمان زانو دو ته کردن در عبادت متعارف نبود اشاره است باینکه اول وقت همه
عالم را معلوم خواهم کرد در عبادت زانو دو ته کنند و همچنین اشاره است باینکه پیغمبری که با پیغام کرده
عبادت کنند و تبلیغ نماید مبعوث بر کافه ناس خواهد بود و اینکه فرموده که بمن قسم خورند همه زبانها
شاهدی است عدل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه و آله زیرا که در شریعت
او نهی از قسم خوردن بغیر خدا شده حتی اینکه قسم خوردن بکتاب خدا و انبیا و برگزیدگان
نیز تجویز نکرده اند بلکه در هیچ امری باین قدر تاکید در منع نشده ای در این آیه چهار چیز علامت
از برای اثبات نبوت آنحضرت قرار داده فرموده یکی آنکه در عبادت زانو را دو ته کنند
مانند نمازی که در اسلام مقرر است دوم آنکه قسم خوردن بغیر اسم خدا الحرام غایر و
مانند یهود که بتورات قسم بخورند جایز نباشد سیم آنکه مبعوث بر کافه ناس باشد

قسم سوگندان
آنست که بتورات قسم خوردن

چهارم آنکه آثار بت پرستی را برطرف کند و بتها را بشکند و روی مردم را از عبادت بتان
بت متحرف سازد و خلق را روی بخدا کند و صدق این علامات تماما بر جناب ختمی مآب
کال ظهور دارد و اگر کسی گوید که این معجزه آیه این بود که قسم خورند بمن همه زبانها و تا حال
هیچ زمانی نیامده که همه زانوها دو ته و همه زبانها بغیر اسم خدا قسم نخورند جواب گوییم که
مراد غلبه اهل حق است نسبت بهر دینی چنانکه خدای تعالی به پیغمبر ما نیز وعده فرموده که
دین او را بر همه ادیان غالب گرداند بقوله تعالی لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
والحمد لله همچو شد و در هر جایی که مردم آنجا صاحب ملتی و شریعتی از شرایع انبیای سلف
هستند دین اسلام بل شوکت اسلام در آنجا غالب است و ایضا جناب رب الارباب
نفرموده که این معنی را در آن واحد خواهم کرد بلکه امر این عالم مبنی بر تدریج اسباب است
گاه هست که امری باین قدر میفرماید که بوقتی میرزد [illegible] که از بند و ظهور
آن تا آخر که تمام حاصل شود چندین سال طول میکشد مانند بشارت دادن نبی و
بخلاص از ایذاء قوم که قریب چهارصد سال کشید و وعده نجات دادن بنی اسرائیل از
دست فرعون که چهارصد سال طول هم رسانیده اند و در ترویج اسلام نیز وعده تمام
بشارت بظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه بروز خواهد کرد و در آن وقت
دیگر خلف حق بر روی زمین باقی نخواهد ماند و همه زانوها برای خدا در عبادت دو ته خواهد

و اتفاق می افتد

شد و ایضا جناب اقدس تعالی در تورات نقل فرموده که بحضرت ابراهیم بشارت داد که تمام
زمین کنعان را از رود نیل تا رود فرات بحضرت و اولاد وی مسلم دارد و آن وعده در
عقب تاخیر ماند تا وقتی که بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی باتفاق یوشع بن نون داخل
زمین کنعان شدند بعد از سعی بسیاری و بعد از چندین سال تخمینا نصف آن زمین را متصرف
در آوردند آن هم باندک زمانی از ایشان گرفته شد و الی الان بتصرف بنی اسرائیل نرسیده که
چنین بنی اسرائیل خود را به تنهایی وارث حضرت خلیل میدانند کل زمین کنعان میراث ایشان
و بدایت حقیقة علما و مفسرین ایشان عوام خود را فریب میدهند و میگویند که وقتی که مسیح
می آید کل زمین کنعان بتصرف ما خواهد در آمد پس چه ضرر دارد که این وعده نیز در اسلام
بتدریج بروز نماید چنانکه مبادی امر اسلام از قدیم الایام بدین منوال است که روز
بروز علی سبیل التدریج همه شیوع هم رسانیده و پایه آن بالا رفت و کم کم جمع کثیر و جم
غفیر بدین اسلام داخل شدند و ولایات روم و فرنگ بحیطه اسلام در آمد و تا کابل
اتفاق نیفتاده که طایفه داخل دین اسلام شده باشند بعد نکول نموده خارج شوند
و همچنین دیده نشده که از علما و حبر فضای اسلام بدین دیگر منتقل شده باشند و اما
از عوام و خواص اهل کتاب زیاده از حد و حساب چه بسیار است که جمیع ولایات
روم و عراق عرب و عجم اغلب اهل کتاب بوده اند و همه بتقلید ملوک در عهد خلفای
پیغمبر [illegible] مسلمان شدند و هنوز هم بر اسلام ثابت باقیند و این نیز ایست دلیست

نیست

از اهل خود خارج نشده بدین اسلام
داخل گردیده اند

لن نشسته گرد هستی از حدوث بر قدم
از حدوث تا نشسته گرد هستی بر قدم

و ز [illegible] بسته راه هستی از وجوب بر عدم
حکمران بر تخت [illegible] آمد زبان این قلم
واز وجوب تا گر بسته راه هستی بر عدم

واضح و عاقل زیرک را از خواب غفلت بیدار میسازد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله دلیل بیستم آیاتی است که در فصل پنجاه و دوم
کتاب حضرت شعیا است و آن اینست هِنّی شِیبِیلْ عَبدی وَلتُوحِی الی
هانه یتکی تی راصاتی نفشی نتتی روحی علیو مشپاط لگوییم یوصیا
صقه تی باصایشی دشنا راجی عمیم یشتا طوالی ایم یقو والذراعی
یحلون یعنی گوش دهید بمن ای قوم من و امت من بمن گوش دهید که کتاب و
دستوری از نزد من بیرون می آید و شریعت خود را برای روشنائی قومها قرار میدهم
نزدیک است راستی من بیرون آید رستگاری من و بقوت بازوی من قومها شریعت
بجا آرند بمن گروهها امیدوار باشند و بقوت بازوی من امید وار باشند دعوی
کی بید که مقصود از این آیه [illegible] کتاب و شریعت و روشنائی و قوت بازوی
برهم کسی حتی بر علما و مفسرین یهود واضح است و همگی تصریح نموده اند که
خداوندی که از این آیه مستفاد میشود همان کتاب و شریعت و روشنائی
و صاحب شریعت جناح نبی است که از آیات سابقه فهمیده شد و بعد از آنکه
محقق شد که مقصود یک شخص یک شریعت است [illegible] کل علامات که
در هر یک هر یک این آیات جدا جدا ذکر شده منضم بیکدیگر شود قطع حاصل
میشود که مجموع این علامات مجتمع در کسی بجز حضرت خاتم الانبیا صلعم یقینا
موجود نشده ایضا اعلام بآمدن او بعد و احتمال دارد که مراد از قوت بازو

که قوم شریعت را بو اسطه و بیگانگی او رفتاره بحضرت امیرالمؤمنین که ... ملقب بیداله است ... باشد چه بواسطه قوت بازوی او دین اسلام رواج گرفت و رشی دیگر از مفسرین معتبر بنی اسرائیل است قمحی که بانکه لزام کتاب است که به پیغمبری داده شود و قمحی گفته است بانکه این علامات تمام ظاهر خواهد شد و آنچه در این آیه وعده داده شده است تمام در وقت ظهور مسیا که بن داود ... در کلام صفنیا پیغمبر مذکور است خواهد شد و ما آن کلام را بعد از این انشاء الله نقل خواهیم کرد و مقصود ما آن را معنی خواهیم نمود و ابن عزرا که او هم از مفسرین معتبر است گفته که این علامات در همه کتابها که در روحی قودلاقا و مذکور است ظاهر میشود و ما صدق روحی قودلاقا معلوم شد که کیست و بعد از این هم انشاء الله در ترجمه کلام تحمان بیان خواهیم کرد و بعد از این آیات فقرات چند مذکور است که ما حصل همه اینست که احکام خدا برگشت ندارد و آنچه میخوا... وعده سیدهد خواهد کرد

علامات انچه در کتاب حضرت صفنیا پیغمبر مذکور است

دلیل بیست و یکم بدانکه صفنیا پیغمبر است از آل داود که در اواخر بیت المقدس اول مبعوث شد و کتاب او ~~کتاب است~~ مختصر و مشتمل است بر سه فصل و تمام آن کتاب اخبار است از احوالات که بر بنی اسرائیل وارد خواهد شد از خرابه ایشان و اسیری و برگشتن ایشان به بیت المقدس و آباد شدن بیت المقدس کرت دوم و خبر

از پادشاهان جبار که در کتاب دانیال مفصلاً مذکور است و در فصل سیم این کتاب فقره مذکور است که خلاصه ترجمه آن اینست که بجهت جمع کردن همه قومها بر شریعت خواهم پادشاهان را بر طرف کنم بر ایشان غضب خود برای آنکه از آتش غیرت من بسوزد همه زمین را و بعد از آن پیغمبر ... کی ازا هفخ ال عمیم سافاه برورا لقرع کولام لیشم ادنای لعابدو شخم اخاد یعنی آن وقت ... میگردانم بقومها لب پاکیزه برای خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت کردن ایشان به یک روش و چون این اخبار مطابقت با آنچه در کتاب دانیال مذکور است ... بتفصیل پادشاهان جبار و انقراض ایشان و آمدن ملکوت پنجم و شریعت آوردن و بر راه ~~...~~ راست و طریق درست نشان دادن ... نموده‌ایم دیگر بیان این آیات را بهمان حواله مینمائیم والحق این قدر از آیات و علامات پیغمبر موعود مذکور شد که جز معاند و ملحد هر کس تشکیکی در آن نماید یقیناً طریق عناد و جحود را مانند یهود بیموده — اشاره

بیان آیات و علامات که در کتاب حیقوق مسطور است

دلیل بیست دوم بدانکه حیقوق از پیغمبران عظیم الشان است و آنچه از تاریخ یوسف ابن کوریون معلوم میشود اینست که در وقت مسلط شدن بخت النصر بر بیت المقدس و بعد از آن در حیات بوده زیرا که در فصل سیم از باب اول آن کتاب مذکور است که چون پادشاهی بخت النصر بسر رسید و سلطنت بابل بداریاوش که دارا

بجوی است قرار گرفت حیقوق که در کتاب دانیال مذکور است دانیال را در برکه سباع انداخت و در آن وقت حیقوق که در زمین بیت المقدس بود وحی رسید که بدیدن دانیال برو و آنحضرت بطرفة العینی از بیت المقدس به بابل آمده در چاه درندگان رفته با حضرت دانیال صحبت داشته ایشان را اطعام که آورده بود برگشت اینست خلاصه آنچه در تاریخ ابن کوریون مذکور است و چون این پیغمبر تسلط بخت النصر را که مرد کافر بت پرست بود بر بنی اسرائیل که خدا پرست بودند دید و هر روز ستم بی‌حساب ایشان را در تزاید ملاحظه نمود از این معنی دل تنگ و متفکر شد که آیا حکمت در این چه بوده و چه خواهد بود در مقام مناجات از درگاه قاضی الحاجات حکمت این را استفسار نمود و مضامین مناجات آنحضرت در فصل اول از کتاب خود و مشیئ مذکور است و فی الحقیقه مضامین است که از دل سوخته و خاطر افروخته و احوال پریشان و دیده گریان و سینه بریان شبیه با عتراضات که عاشق به معشوق میکند صادر گردیده در اول فصل دوم میفرماید که در آن مقام ایستاده منتظر جواب بودم که ناگاه بمن وحی شد — بوده

کتب خازون وبائر عل هلوحت لمعن یاروص قوره بیکی عود خازون لموعد ویافیح لقص ولایکذب ام یتمهمه حکه لو کی بوء یابوء لا یاحر هینه عوبلاه لا یشره نفشو بو وصدیق بامونا توحیه یعنی بنویس وحی را و واضح بنویس بر لوحها از این جهت که آسان باشد بر قاری خواندن که پیغمبری موعد است که گفتگو کند از انجام و دروغ نگوید اگر دیر کند امید وار باش که

که البته آمدنی است و دیر نکند هر که سخت روئی کند باو شایسته نباشد جان او و صالح بسبب ایمان آوردن باو زنده گی کند و الله حیرت یا فریم که لفظ حازون آنچه در لغت عبری استعمال شده بمعنای نبوت و وحی است و در فقرات ... که بجای معنای پیغمبر استعمال شده باشد و چنین در این مقام میتوان گفت که خازون که بوعد است خواهد آمد و چنین میتوان گفت و چنین خواهد آمد که بمعنای پیغمبر باشد هر چند نبوت بوعد بودن ظاهر لازم دارد که نبی بوعد بوده باشد زیرا که ممتنع است که نبوت بی نبی ظاهر شود فلهذا در این مقام به پیغمبر تغییر کرده شد و لفظ قص بمعنای انجام است و چنین در این مقام حضرت حیقوق استفسار از سبب و علت وقوع این امور که عبارت از غلبه دشمن بر ایشان باشد نموده بود در جواب فرموده که پیغمبری خواهد آمد که از انجام خبر دهد و در این امور و احوال میرود اول اینکه خبر از انجام داشتن و دانستن اینکه این امور چه سبب اتفاق افتاده وجه فایده بر آن مترتب خواهد شد از اسرار است که هنوز وقت بروز آن نشده و مخفی به پیغمبر است که خواهد آمد تا اینکه این جهت ... و آنچه بر تو لازم است اینست که مردم را بر این بشارت آگاه و خبردار کنی که با پیغمبر ایمان آورند و آن پیغمبر دیر نخواهد کرد و خواهد آمد و دوم آنکه پیغمبری در موعد است که خبر از انجام که قیامت باشد خواهد داد و دروغ نخواهد گفت پس عالم دیگر که انجام این عالم است خواهد بود و تسلط بدان بر نیکان بسبب آمدن او است و بر او تعمد برای این صریح است در اینکه پیغمبری در موعد است سوای پیغمبران بنی اسرائیل که خبر از انجام دهد — آمده

چه هیچیک از انبیای بنی اسرائیل خبر از انجام نداده اند و تنزل ننموده که آخر عالم و آدم یکی خواهد
انجامید و از قیامت مطلق در بیان ایشان گفتگو نیست و باعتقاد بنی اسرائیل بعد از حیقوق
پیغمبری مبعوث نشده چه مکرر دانستی که اعتقاد علمای بنی اسرائیل اینست که در بیت المقدس پیغمبری
پیغمبری مبعوث نشد و حضرت حیقوق بعد از خرابی اول بیت المقدس باین وحی سرافراز شد
و صدق این آیه بر پیغمبر آخر الزمان هم کمال ظهور دارد زیرا که بیشتر قرآن و احادیث آنحضرت
ذکر قیامت و احوال آخرت است و فی الحقیقه وی را کسی جز اینکه دنیا را باید ترک کرد
و تدارک سفر آخرت را درست کرد و چیزی دیگر نبود و بعد از ملاحظه آیات دیگر
و انضمام مجموع قراین و علامات پیغمبر موعود بیکدیگر قطع حاصل است که مقصود از این
شخص موعود کیست و احتیاج نیست که آنچه علمای یهود و بنی اسرائیل در تقلیل آن این وحی آیات
آیات بک که از قبیل الاله در بیان است گفته اند نیست آنچه در آخر مذکور شده
که هر که سخت روی کند با آن پیغمبر جاه او باو سزاوار نیست شاره است باین فقره تورات
که در آیه نابدا قیم مذکور شد و در باب حمای اول و غرض از آن ذکر کرده ایم و اینکه فرموده که
بنویس و واضح بنویس مقصود اینست که مطلب را واضح و آشکار بنویس تا جای اشتباه و تأمل
بعیده نماند و این اشاره ملیح است باینکه بعد از این علمای بنی اسرائیل در این آیات تأویلات
بعید خواهند کرد و تو بنوعی واضح بنویس که هر صاحب انصافی که در آن آیات نظر نماید
یقین کند که آیه تاب آن تأویل را ندارد چنانکه علمای یهود در تأویل همین آیه حرفهای

تا ابدا

و فتهای ... بعینی گفته اند و متقدمین از ایشان در کتابها که از آنکار امیکونید
در خصوص این آیه گفتگو بسیار کرده اند نقل با یکه بعضی قرار نداده اند و بعضی اند که
هیچکس از آن معنی درست نفهمیده آیه بزبان عبری عبارتی گفته اند که ترجمه اش اینست
که این آیه سوراخ میکند و فرو میرود تا قعر دریا بعد از ایشان حضری دیگر که او را
رشی میگویند گفته که ایشان گفته اند که سوراخ میکند و فرو میرود تا قعر دریا یعنی
چنانچه قعر دریا پایان ندارد اشکال این آیه نیز پایان ندارد دروغ گفته اگر
بعضی قرار داده شود و جمیع آیات و علامات هم منضم کرده ولی جهت ترک
... و حب جاه و تعصب دین آبا و اجداد کنار گذاشته شود هیچ اشکال ندارد
و مطلب کمال وضوح دارد و اگر فی الواقع چنین باشد که ایشان میگویند واقعه در
مقصود اشکال و تعطیل باشد پس العیاذ بالله انبیا تقصیری در بیان کرده اند یا اینکه
علی عبارتی که از بالا که اند و الا خدا و تعالی اعتقاد فرموده که واضح بنویس حضرت
حیقوق چرا انقدر مشکل نوشته که معنای او فرو رفت در قعر دریا ای اصل بعضی از
ایشان که نه انجه عقاد ... وقوف داشته و نامربوط را از مربوط امتیاز داده
از تفسیر این آیه سکوت کرده و هیچ نگفته و ابن عذرا گفته وقتی که شنیده اند قرار
گرفته باشد این وقت ظاهر خواهد شد دلیل بیست سیم
و ایضا حضرت حیقوق در باب سیم خبر پیغمبر موعود را مکرر ساخته شان از کمال

الحضرت داده قدری از صفات آنجناب را ذکر نموده و عبارات آن اینست که
الوه مي بیمان یابو و قادوش مهرپاران سلاکیسا شامیم هدو
و تهلاتو ملاها ها ارص یعنی رحمت خدا از جانب جنوب خواهد آمد و خاصی از کوه پاران
همیشه خواهد پوشید آسمان را شرافت او و ستایش او پر خواهد کرد زمین را مولانا
هادی ... گفته که لفظ الوه در لغت بمعنای آله است و چون خدا را مکانی نیست و آمدن
و رفتن نسبت بذات خدا معنی ندارد پس باید بمعنی رحمت خدا و وحی خدا بوده باشد
و در بعضی مواضع الوه استعمال شده و ملک مقصود است ایمعنی هم در اینمقام مناسب است
داعی گوید که اطلاق آله بر اهل اسم و مردان خدا در همه شرایع حق در شریعت اسلام
نیز شده و بلا شبهه در اینجا مراد پیغمبر موعود است و حضرت خاتم النبیین است که در مکه که باران
مبعوث شد و از آنجا طلوع کرد و بمدینه طیبه تشریف آورد و مکه در جنوب بیت المقدس که محل نزول
وحی به واقع است جمهور مفسرین یهود پاران را بمکه تفسیر که اند چه در اینموضع وجه | و خاصی از کوه پاران تا آخر تأکید و بیان آن است
در موضع دیگر از تورات و غیره و در سفر اول تورات در باب بیست و یکم در جائی که آب
زمزم ظاهر شد حکمی حضرت اسماعیل نوشته و نیشب بمدبار پاران در نقد الوام
اینست با ترجمه حرفهایم یعنی حکمی ساکن گرفت در بیابان پاران و ایستد برای او
مادر او زن از زمینی مصر و همیشه خواهد پوشید آسمان را شرافت او یعنی شرافت
و بزرگی او همیشه تا قیامت خواهد بود و احدی دیگر بمرتبه او نخواهد رسید و انما | و وعا شانه تفوق او است باشد

تا ابد

شریعت او نیز تا ابد باقی ~~منسوخ نخواهد شد~~ بود و منسوخ نگردد و ستایش او پر خواهد
کرد زمین را اشاره است بغلبه دین او بر همه ادیان تا اینکه مدح و ثنای او عالم گیر شود
و دیگر شرافت و بزرگی با اسم پیغمبری دیگر خواهد شد و این تلویحی است بجانب رب الارباب | بو عطا که
بجانب فتح ماسبق ... فرمود بقوله لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی دین
او را بر همه ادیان غالب گردانم هر چند که ناخوشی دارند از اینکه مشرکون و این ستایش
همان اظهار کلمه شهادتان محمد رسول الله است که بیانگ بلند در عرفی شب و روز
چندین دفعه در مناره ها مذکور میشود و شاید که مراد از شرافت اسلام او نقل ... باشد
او باشد والله اعلم دلیل بیست چهارم اینست که شخص نصرانی در
رساله خود ... طلوع حضرت عیسی از کتاب حضرت شعیا نقل نموده
و چون باینجا ذکر او مناسب اینمقام بود آنرا از ساب او از نموده در اینجا نقل نموده و ترجمه
آن اینست که خدا گفت شمس عدالتی طلوع میکنم از برای شما تا روشنی نماید
ظلمت شما را و خلاصی از دست او است و شفا در پرتو او باید و بر قصید فلک ... ساله
واسته از بند و زیر پا انداز ید کافران را و شوند خاکستر زیر پای شما انتهی و آن
نصرانی که تطبیق این آیه بر حضرت عیسی نوشته که بیان شمال است در کلام بقرآن
که این آفتاب از طرف شمال طلوع میکند باین عبارت که نور خدا از طرف شمال
ظاهر خواهد شد داعی گوید که مضمون این آیه موافق است با همین آیه که ما نقل کردیم

وصریح الانطباق است باحوال حضرت خاتم الانبیا نه حضرت عیسی زیراکه
حضرت عیسی شمس عدالت نبود از انکه جنبه جذب بروی غالب بود و طرف
باطن در نفوس ترجیح داشت چنانکه نسبت بکتاب بسوی جنبه ظاهر توجهی نداشت
(ارجح آمده)
واما حضرت خاتم النبیین جمع مابین ظاهر و باطن نمود و از انجمله مابین مشرق
و مغرب باقبله یکجو کردانید و حضرت عیسی از برای توجه بمبدء و فراغ خاطر بال ار
اقبال رهبانیت را اختیار کرد و انجناب جمعیت با مسلمانان را که عین جلوت است
خلوت حق نمود و مطلق خلق ها او را از حق باز نداشت و در مقام توحید
ذاته مستغرق گشت و وجود ممکن را کالعدم انگاشت فرار بحق را عیان رجوع کلی
دانست بر همه سالکین واضح است که تا کسی در خط وسیط عدل مستقر نگردد
این حالت جز برای وی دست نخواهد داد پس شمس عدالت بجز اخر الزمان است
نه عیسی و ایضا بمذهب نصرانا حضرت عیسی از شریعت موسی و احکام توریت تعدی
ننمود پس این روشنی ان کدام بود و ظلمت شریعت سابق که شریعت توریت
باشد چه بود که بنور عیسوی زدوده شد بخلاف شریعت قران که بر همه عالم
برتری ان ظاهر و هویدا است و خلاص از ضیق تقیید مکان و زمان بجهه عبادت پیدا است
(بخشیده)
~~و این اختصاص بلطف نبوت و رسالت بیک طایفه خاص که بنی اسرائیل باشند~~
~~باعتقاد اهل کتاب از عیسی شد یا حضرت خاتم الانبیا انصاف ده که مصطفی~~

انود

(که برخود تنگ میگیریده ودر)
زنود هر وقت که هنگام عبادت رسید در هر جای از زمین که باشید خدا را پرستش
نمایید قل لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله وجعلت لی الارض مسجدا
~~واحوال عبارات را بحضرت~~ فرمود یا عیسی خدا بحکم انصاف دهید یا بغیر شرک است
فرمایم انجیل که در میان نصاری است یا شفای امراض قلوب بیماران طبیعت است
(که مطلق در ان بیان معرفت از معارف ربانیه و اظهار سری از اسرار شریعت واحکام طریقت وحقایق حقیقت نشده)
~~که مطلق در ان بیان معرفتی و اسرار شریعتی نیست~~ یا قرانی که مجری است بر تمام
انچه در همه مقامات سلوک اتفاق می افتد اگر انصاف نیست الحمد لله هر دو کتاب
حاضر نه هیچ گواه عاشق صادق در استیلای شوق حاصل که حضرت عیسی علی نبینا و
علیه السلم کسی را و لاسیما بنی اسرائیل را خلاص نداد و بیاره از مریضان ظاهری از
امراض ظاهره شفا بخشید اما معلوم است که بیماری مرده خداوندی متعلق بشفای
امراض ظاهره نیست لکن شمس عدالت چیزی است در اینکه مراد شفای امراض قلبیه است
(ان نوع استشفا و معالجات دوا هم از اطبا نیز بمرضی حاصل میشود)
و اگر چه حضرت عیسی امراض باطنه مردم را نیز شفا میداد اما کسی او را اطاعت
نکرد تا او شفا دهد بخلاف پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و آله که کسی تهذیب ولا سیما ان بنی اسرائیل که بخاطب این کلام بوده
جمعی کثیر و جمی غفیر از کفره را که بت را ستایش میکردند مسلمان نمود و همه را بدین
اسلام داخل کرد ~~و~~ و کسی متابعت وی ترقی بمقامات عالیه نمود و
و در مراتب توحید خداوندی بجائی رسید که دست هیچ کامل بدامن وی
نرسد و ایضا تا بعین حضرت عیسی در ایام انحضرت جز چند نفر معدود قلیل

بودند و نتوانستند که کوه را زیر پا انداز نه و پایمال مانند خاک نمایند بلکه باعتقاد
ایشان کوه غالب شده و حضرت عیسی را کشتند پس قصیده ایشان مانند کوه سالها
از پا عاری خواهد بود نه از شادی بخلاف حضرت سید المرسلین که با کوه یهود و قریش
جنگها کرد و فتح های عظیم او را ~~روی داد~~ و اثار کفر و بت پرستی را ~~...~~ برانداختند
(روی داد)
و مسلمانان شادیها نمودند و بزرگان و سران کوه را پایمال کردند و ممالک ایشان را
بحوزه تصرف در آوردند ~~ایضا~~ و ایضا اینکه نوشته که حبقوق انبیا نوشته است
که این افتاب از سمت شمال طلوع میکند اول آنکه مدعا بیان نکرده که از شمال کجا و کدام
(ویومئذ یفرح المومنون بنصر الله درباره ایشان نازل گشته)
سرزمین تا مشاهده کنیم و ببینیم که صدق بر حضرت عیسی میکند یا نه دوم اینکه مخفی
نکرده که کدام یک از انبیا این را گفته اند و در چه کتاب نوشته اند بلکه دروغ باشد
چنانکه حق آنست زیرا که این حرف مخالف همان ایاتی است که از کتاب حبقوق
نقل کردیم و جای او را ایشان دادیم رجوع کنی ~~...~~ نوشته که از جانب جنوب خواهد
(و بیان کرده نوشته)
آمد و جای او را نیز معین کرده که از مکه خواهد آمد و این موافق است با انچه ما در این
دلیل بعد از توریت نقل میکنیم دلیل بیست پنجم ~~...~~ این است که در اول
(از توریت)
~~...~~ باب سی ام توریت مذکور است و فصل بیست هفتم است که خدا اشکار شد از سینا
(پس معلوم است که نصرانی در وغ گفته)
و بدرخشید از ساعیر و فیض بخشید از پاران و بر عاقل لبیب ظاهر است که مراد
از اشکار شدن از سینا ظهور حضرت موسی است که خدا تعالی بر وی در ان کوه تجلی

کرد و ساعیر محل ~~...~~ حضرت عیسی است و پاران که انتفی متفق علیه علمای اهل کتاب است
که مراد مکه است که محل تولد و بعثت حضرت خاتم الانبیا است و بجهه توافق و
(و همچنین با آیه که نصرانی از کتاب شعیا نقل نموده)
تطابق ان با کتاب حبقوق علیه السلم این ایه را در اینجا ذکر کردیم تا بر منصف دین دار
معلوم و اشکار شود که جمیع انبیا بعبارات مختلفة اللفظ متطابقة المعنی بشارات
بمقدم شریف انجناب داده اند و علمای بد دین نمیدانم چه قدر از انها را حذف
کرده اند و از کتاب بیرون نموده اند و تحریف و تغییر داده اند مع ذلک انچه باقی مانده
و دست تصرف بدامن انها نرسیده صریح الدلالة و واضحة الانطباق
باحوال سعادت مآل ان قدوه اخیار و قبله اقبال است زیاده از ان است
که در این رساله بگنجد و با وجود این علمای این زمان از خدا نمی ترسند و بمردم
نمیگویند و از عوام الناس خود پنهان میکنند سهل است که آیه چیزی در کتب معتبره
انبیا موجود است میگویند که معنای ان در قعر دریا رفته و این چاره علی در هر مذهب
و ملتی بوده است و اختلاف ادیان و تفرق سبل و اضلال عوام الناس
مستند بایشان است چه خداوند عالم بندگان خود را از شر ایشان محفوظ دارد بجهه
(بر بعثت حضرت خاتم الانبیا صلعم از مکه معظمه)
وجه دوم دلالت این آیه از توریت و لا سیما بعد از انضمام آیات دیگر
که از توریت و سایر کتب انبیا علی الخصوص کتاب حبقوق علیه السلم بکمال وضوح و
ظهور دارد و هر کس انرا از این عبارت میفهمد علمای یهود لا بد شده

وآیه را بعکس ترتیب تفسیر کرده اند و هر سه تجلا را ازانجاکه بنی اسمعیل ادعا عرض
و در بیان آن گفته اند که اول خدا در کوه پاران بود تجلا کرد و بنی اسرائیل وا ایشان را
تکلیف بیا داشتن توریة کرد ایشان قبول نکرده اند و بعد ازان بر ساعیر تجلا کرد بر
فرزندان عیص برادر یعقوب ایشان نیز قبول نکرده اند و بعد ازین هر دو بر کوه سینا
بر بنی اسرائیل تجلا کرد ایشان قبول کردند و بر دانای لبیب ظاهر است که این نوع از
تاویلات خرافات است زیرا که تجلا خدا تعالی مخصوص اخص خواص است از
بندگان چگونه بر هر نافهم ناسپاسی تجلا مینماید و آنکه بر اشخاص که بد اند که گوش
بسخن او نخواهند داد و حرف او را نخواهند شنید و ازانجا که بنی اسمعیل و بنی العیص را
در عرضه خطاب الهی نمیدانند و دیده اند که این بیانات که بجهة آیه مرقوم کرده اند
منافی مذهب و اعتقاد ایشان است درباره آن طائفه فلهذا آمده اند و بر طنبور
نغمه افزوده اند و گوی هرزه گوئی را از میدان حماقت ربوده اند و گفته اند که خدا
بر بنی اسرائیل … قبول … تجلا کرد اما بر آن دو جماعت تجلا
نکرد بلکه چون خداوند عالم از برای هر قومی ملکی در آسمان خلق کرده که بزرگ آن
قوم است و اختیار آن قوم در دست اوست و میکائیل را بزرگ بنی اسرائیل و جبرئیل را
بزرگ بنی اسمعیل میدانند و بجز هر طائفه را بملکی نسبت میدهند … پس
تجلا سعیری و پارانی بر دو ملک بزرگ بنی اسمعیل و بنی عیص … آن دو ملک قبول

نکرده

(margin: بر بنی اسرائیل و)

نکرده اند بنا برین تفسیر بعکس ترتیب آیه خواهد بود زیرا که از قرار تقریر مرقوم اول
تجلا پارانی بوده بر بنی اسمعیل بعد تجلا سعیری بوده بر بنی العیص و بعد تجلا طوری
بوده و حال آنکه آیه بر عکس این است و از دین دار توقع انصاف است کسیکه مخالفت
از امثال این امور نه نماید ولااقل از سرزنش مردم باید اندیشد و کلام خدا را از
پیش خود بعکس معنی کند دیگر چنین کسی را این انجیل دار گفتن … است

(margin: در توراة ۲)

و معلوم است که کسی که آیه را عکس تفسیر میکند منظور او استعلام طریق حق
و تفحص و تجسس مذهب اینکه راه هدایت کدام است نیست بلکه مقصود ایشان
اینست که دین و آئین اباء و اجداد خود را بعوام مشتبه … بهر قسم که هست
بعوام مشتبه نماید والا عکس معنی کردن چیزی نیست که بر کسی مشتبه شود دیگر
این غلط است نه باید چنین کرد هر با فهم این را میداند … و سنة الکیه
نیز بدین منوال است که همینکه مشخص شد که غرض کسی تعصب و لجاجت است
و تخلیه غرض با حقیقة امر روی مشتبه میکنند و او را الجور و اینکه … با جهة
و سبب مزخرفات چند میگوید که بطلان طریقه وی بداهة … مثل اینکه
آیه را بر عکس ترتیب معنی میکند و بعد ازان بر غرض خود رود و نسبت ناسپاسی و عدم امتثال
فرمان الهی را بملئکه خدا مانند جبرئیل و امثال آن میدهد و غرض آنکه این کفر
محض است پس خدا … داده میدهد … است

که او را هلاک نکرده و معذب نساخته پس بازاینقدر العیاذ بالله درگاه
احدیت او نیز جرح و مردود است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و غرض اینکه حافظ
این تاویلات بعیده چه چیز است اگر از روی فکر و خیال خود این سخنان را
میبافند دیگر خلاف دین داری و خدا پرستی را مرتکب شده اند و اگر از روی کتب انبیا
میگویند یقین است که این نوع سخنان اباطیل و کلام مجهول است از خدا و پیغمبر
نیست الحاصل علما یهود در تفسیر این آیات مانند خر در گل فرو رفته اند و دست
و پا بیهوده زده اند که شاید آیه را درست کرده باشند و الحمد لله نتوانسته اند و در تفسیر
آیه که از کتاب حبقوق نقل کردیم اینها نیز حواله بتفسیری که در آیه توریة نموده اند
کرده اند و آمدن قدوس را از جانب کوه پاران بهمان تجلا بر ملک بنی اسمعیل و قبول
نکردن ملک تاویل کرده اند با آنکه این تاویل در کلام حبقوق بهیچوجه راست نمی آید
اول آنکه لفظ یابو در اینمقام مستقبل است و صیغه مستقبل در عبری بمعنای ماضی
استعمال نشده اگر بالعکس شده باشد دوم آنکه در کتاب حبقوق این بود که همیشه (margin: و با فرض که … نشده باشد مجاز است و حقیقت بر مجاز مقدم است ۲)
خواهد بود … سماه را شرافت او و ستایش او پر خواهد کرد زمین را بعد ازانکه
آن ملک … قبول نکرد دیگر شرافت آن آسمان را چگونه پر کرد و ستایش آن
و کسیکه اطاعت نکرد ستایش آن زمین را چطور پر کرد و کجا آن او را ستائش کرده

ادعا

در بیان آیاتی که در کتاب حضرت دانیال پیغمبر است

دلیل بیست ششم آیاتی است که در حاشیه صفحه مذکور شد
تانیا مکرر … اگر فراموش شده باشد بجا رجوع کن **دلیل بیست هفتم**
آیاتی است که در فصل هفتم از کتاب دانیال است و در حاشیه چهار حیوان مذکور شد
دلیل بیست هشتم آیاتی است که در فصل هشتم کتاب مسطور است
و در حاشیه غیره و بز مذکور شد **دلیل بیست نهم**
آیاتی است که در فصل نهم کتاب مزبور در بیان هفتاد هفته حضرت دانیال
مذکور است ـ آنحضرت میفرماید که در سال اول پادشاهی داریاوش مطالعه
میکردم کتابها را که در آن بود شماره هفتاد سال که خداوند عالم خبر داده بود بارمیا
پیغمبر که باید بیت المقدس در آن ظرف مدت خراب باشد پس روزه گرفتم و پلاس
پوشیدم و بر خاکستر نشستم و در مقام تضرع و زاری برآمدم و تضرع کردم بسوی خدای
خالق خود و گفتم ای خدای خالق بزرگوار و وفا کننده بوعده خطا کردیم و براه کج رفتیم
و ظلم بر خود کردیم و ترا فرمان بجهیم برداری نکردیم و نشنیدیم سخن پیغمبران ترا که ازجانب تو
سخن گفتند بگذشتگان ما خداوندا حکم تو عدل است و ما شرمسار و روسیاهیم و رحمت
و بخشش ها ازجانب تست و ما همه گناه کاریم و از فرمان تو و پیغمبران بیرون رفته ایم
و آنچه بما رسیده است بسبب گناهان ما است که ما را خبر داده بتو بنده تو موسی …

بوست سخنان او که گفته بود دیما و معصیت بسیار کردیم و توبه نکردیم و پشیمان
نشدیم و رسید بما آن سزاها و بدیهای آن اعمال زیرا که درست کردار و عادلست
خدای خالق ما و اکنون بشنو ای خدای خالق ما تضرع بنده خود را و نالهای وی را و
رحم کن بر پریشانی ما و بر خرابی آن شهر که عبادت ترا در آن شهر میکنیم ما نیم را از گناه
و تضرع ما بامید بسیاری رحمت تست خدایا ببخش ما را و مستی بکنج دعاهای ما را
و با خیر میندار استجابت دعای ما را زیرا که میخوانیم ترا و دعا میکنیم بنام تو و این
قوم پرستندگان تواند و این شهر شهر برگزیده تست و من اقرار کننده ام بگناهان
خود و گناهان قوم خود که بنی اسرائیلند بعد حضرت دانیال میفرماید که من در نماز بودم
و تضرع میکردم که ناگاه همان جبرئیل که اول مرا در روح سابق دیده بودم و میشناختم پرواز
کنان بنزد من آمد و وقت شام بود که نزدیک من رسید و گفت ای دانیال اکنون
آمدم که بفهمانم ترا در اول تضرع کردن تو بیرون آمد سخنی و من آمدم که اعلام کنم ترا
زیرا که تو پسندیده فهم کن سخن را و بفهم عالم را و الفاظ جبرئیل اینست که
شَابُوعِیم شِبْعِیم نِحْتَخْ عَلْ عَمِّخَا وَعَلْ عِیرْ قَادْشِخَا لِخَلِّیءْ هَپِشَعْ
وَلِخْتُمْ حَطَاءُت وُلِخَپِرْ عَاوُن وُلْهَابِی صِدَق عُولَامِیم وَ
لَحتُم حَازُون وِنَابِی وَلِمْشُوح قُدِشْ قَادَاشِیم یعنی هفتهای
هفتاد بریده شد بر قوم تو و بر شهر خاص تو و بتمام شدن جرم و ختم شدن

خطی

خطا و بکفاره شدن گناهان و با آوردن راستی عالمها و مهر شدن نبوت و نبی و بزرگ
شدن خاص خاصان و مولانا اطهر بابا گفته که تمام علمای یهود متفقند که شابوع در این آیه
بمعنی هفت سال است و این معنی مطابق است با آنچه در لغت عرب سابوع لبیان
جمله را استعمال میکنند زیرا که اطبا این معنی در تقسیم عمر مولود میگویند که در سابع
اول چنین چنین خواهد شد و در دوم چنان و غرض ایشان در هفت سال اول
و هفت سال دوم است و در فصل دهم کتاب دانیال نیز که شابوع بمعنای هفت روز
استعمال شده مقید بیاوم است پس مراد از هفتاد هفته هفتاد هفت سال که
چهار صد و نود سال است خواهد بود و ایضاً تمام علما اتفاق کرده اند که در این آیه
خبر است از آبادی بیت المقدس در مرتبه دوم نهایت بحثیست متوجه معنی آن فقرها
که معنی تحت اللفظ این آیه چگونه با یکدیگر مربوط میشود و چه گونه جواب هستند عاجز
دانیال میشود بلکه خلاصه آنچه گفته اند این است که در این آیه شش امر مذکور است
اول تمام شدن جرم دوم ختم شدن خطا سیم کفاره شدن گناهان چهارم
آوردن عدل عالمیان پنجم مهر شدن نبوت و نبی ششم بزرگ شدن خاص خاصان و گفته
که سه امر اول که در آن زمان که بیت المقدس آباد شد بعمل آمد و در سه امر آخر اختلاف
بسیار کرده اند شاید بعضی گفته اند که این سه امر بعد از قیامت وقتی خواهد رسید و بعضی
دیگر گفته اند که این سه امر هم در بیت المقدس ثانی بعمل آمد و راستی عالمها را بآبادی بیت
المقدس

تا نامی که تعبیر کرده آنچه شدن نبوت و نبی را هم گفته اند که در بیت المقدس ثانی در میان
بنی اسرائیل وحی یافت و بزرگ شدن خاص خاصان را میگویند که عبارت
از این است که بیت المقدس خراب بود آباد شد و بزرگ شد و بطلان امثال
این سخنان و عدم ربط آن بمقصود ظاهر است و خلاصه آنچه والد فقیر در رساله
انبیاء الانبیاء فرموده است اینست که مراد از هفت هفت سال است و این معنی
در میان بنی اسرائیل شایع است و مجموع هفتاد هفته چهار صد و نود سال میشود و ابتداء
مدت هر چند معلوم نیست اما چون از سخنان جبرئیل که بعد از این مذکور خواهد شد
ظاهر میشود که انتهای آن خراب شدن بیت المقدس است از دست طیطوس رومی
پس بنا بر این ابتداء مدت خراب شدن بیت المقدس در مرتبه اول خواهد بود
زیرا که ما بین این دو خرابی چهار صد و نود سال بود و مراد از قطع شدن این مدت
بر بنی اسرائیل و شهر خاص که بیت المقدس است تعیین و تقدیر این مدت است برای ایشان
با معنی که بیش از آن برای ایشان مهلت نیست و بعد از انقضای این باید ایشان برطرف
شوند و مذهب و ملت ایشان برطرف شود و بیت المقدس خراب شود و پادشاهی و پیغمبری
از ایشان بدیگری منتقل گردد و مراد از آوردن راستی عالمها آوردن آنست که اخبار صادقه عالمها بود
عالمها در آن مذکور است و معنی ختم شدن نبی و نبوت ظاهر است و مراد از بزرگ شدن
خاص خاصان ظهور پیغمبر آخر الزمان است که بآن حضرت ختم شد نبوت و تمام شد
خلاصه [illegible] انبیاء الانبیاء و مولانا [illegible] آنچه در این مقام بنظر فقیر میرسد

اینست

اینست که نوشته میشود بدانکه کلمه نِحْتَخْ مراد در ترجمه کتاب دانیال بریده شد
هم نوشته اند و طایفه یهود دار العباده یزد نحتخ را بمعنی منقطع شد ترجمه میکنند
و بریده شد با تعیین میتوانند برد که خلاصه آن چنین باشد که هفتاد هفته دیگر بر قوم
قرار داده شد و امر ایشان با این مدت بریده شد و این معنی را از کتاب شارا شیم
نیز میتوان فهمید و لِخَلِّیءْ هَپِشَعْ با این فقره دیگر احتمال میرود که متفرع بر فقره
اول باشد و معنی چنین شود که هفتاد هفته دیگر فرصت از برای قوم تو و شهر تو
قرار داده شد تا در این مدت گناهان را کفاره کنند و خطاها را تمام کنند الی آخر الفقرات
و گویا مراد علمای بنی اسرائیل نیز همین معنی بوده و در اینجا گفته اند سه امر اول در آبادی
دوم بیت المقدس اتفاق افتاد بنا بر این معنی شاید که مراد از سه فقره آخر خبر از بعثت
عیسی بن مریم علیه السلام باشد و خلاصه این باشد که این مدت دیگر هم بنی اسرائیل فرصت
داده شد که چنین شخص عظیم الشانی از ایشان بهم رسد و کتاب خدا را ظاهر کند
و نبوت بوجود او در میان بنی اسرائیل ختم شود و نهایت در این مقام ایراد می یابد میرسد
و آن اینست که سه امر اول از جمله شش امر در آبادی بیت المقدس اتفاق نیفتاده
زیرا که ایشان بعد از دخول در آن زمین معصیت بسیار کردند و هر روزه بدعت تازه
از برای خود قرار دادند و بر قتل انبیا مثل زکریا و یحیی و غیر ایشان اقدام نمودند حتی اینکه
چنین میدانند که حضرت عیسی را نیز کشتند [illegible]

افتاد

و شاید کسی در جواب بگوید که خداوند
فرصت داد از برای این اعمال و این
بر باید شنیدند تقصیری بود از ایشان

یا از معصیت پشیمان شوند نبودند تا اینکه تا بنا رسید بایشان آنچه رسید و میتوان گفت که این فترات
علت موجبه فرصت دادن به بنی اسرائیل باشد و حاصل مطلب چنین شود که چون بسبب التماس و استدعای
حضرت دانیال با بعضی دیگر از جهات علل اسیر بودن ایشان از رحمت کشیده و غیر ذلک گناهان گذشته
ایشان تمام شد و خطاهای ایشان محو کرده پس بدین جهت این مدت دیگر برای ایشان قرار داده شد
و هیچ احتمال میرفت که حضرت دانیال یا دیگری را نجوا اظهار رسد که هر گاه گناهان ایشان تمام زیاده شد
و خداوند عالم برایشان ترحم و شفقت فرمود پس چرا باید رحمت و فرصت ایشان را باین مدت
قلیل مقدر شود و چرا تا آخر عالم مرفه نباشند لهذا سه فقره اخیرا از برای رفع این شبهه فرمود و
طریق دلالت آن بر مدعا این نحو است که هیچ زد ارباب ملک عمر دنیا و حول و از برای آن ابتدا
و انتها مقرر است خصوصی بود که بر این مطلب کمال اصرار دارند و تمام ایشان بتخصیص حضرت
دانیال را معلوم بود که خاتم خاصان بزرگ خواهد شد و رب عالمیان خاتم خواهد آورد و بظهور
آن بزرگوار نبوت ختم خواهد شد و این امور از جمله مقدرات ثابت است که تغییر در آن ممکن نیست پس این اخبار
خبر داد که از این بیشتر زمان و نوبت بشما نمیرسد و میباید که بعد از این مدت اسباب ظهور
خاتم خاصان فراهم آید و فی الحقیقه در این نیز مژده بود بنی اسرائیل را زیرا که ایشان مشتاق ظهور آنحضرت
بسیار مشتاق و طالب لقای آنحضرت بودند چنانچه هنوز اظهار این مطلب را میکنند و میگویند که ما انتظار
او را میکشیم و همه روزه چشم در راه وصول آن برگزیده خلایق از مقربان او هستیم و اگر کسی گوید که
از آخر هفتاد هفته که آن وقت خرابی بیت المقدس است در مرتبه ثانی تا ظهور خاتم خاصان که مصداق
آن پیغمبر آخر الزمان است زمان طویلی فاصله بود پس انقطاع هفتاد هفته را بظهور آنحضرت

چه نسبت دارد که ظهور آنحضرت مقارن آخر هفتاد هفته اتفاق میافتاد این سخن درست می‌شد
جواب گوئیم که این مطلب را بدو وجه تصحیح میتوان کرد اول آنکه هیچ عادت الله براین جاری
نشده که انبیا را در وقتی مبعوث گرداند که خلق در گمراهی و ضلالت فرو رفته باشند خصوصا انبیای
اولو العزم عظیم الشان را مثل آنکه حضرت خلیل و کلیم را نفرستاد مگر در وقتی که نمرود و فرعون
دعوای خدائی کردند پس بنابراین باید که ظهور خاتم خاصان نیز که بر تمام عالم مبعوث است
نباشد مگر وقتی که تمام عالم در جاهلیت بیم فجایع به پیغمبری باشند و چون خدا پرست در عالم بجز
منحصر به بنی اسرائیل بود لازم مینمود که ایشان نیز از نظم افتاده سلسله از خداپرستان
در ظاهر بر پا نباشد ما یکم عادت الله خاص خاصان مبعوث بر عالمیان گردد پس انقراض بنی اسرائیل
سبب عمده بود از برای ظهور آنحضرت و واجب بود که در زمان طویلی پیش از ظهور اتفاق افتد
دوم آنکه ظهور حضرت عیسی قریب بانتهای هفتاد هفته اتفاق افتاد و آنحضرت از سایر انبیا
صریح تر اخبار بوجود خاتم خاصان فرمود چنانچه پیش از آنحضرت کسی بنام مبارک آنحضرت تصریح
ننموده بود و آنحضرت تصریح کرد بنحوی که قرآن مجید بآن ناطق است در آنجا که میفرماید
قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من
التوریة و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد یعنی گفت عیسی پسر مریم
ای بنی اسرائیل بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما در حالتی که تصدیق کننده ام توریة را
و بشارت دهنده ام برسولی که در آید بعد از من که اسم او احمد است پس بعد حضرت عیسی آنحضرت

ظهور آن اتفاق افتاد که پیش از آن اتفاق نیفتاده بود و کسی باسم سامی آنحضرت تصریح نکرده
بود بلکه سایر انبیا صفات آن بزرگوار را خبر داده بودند و هر که گوید که چون دیگر این بود که از
کلام انبیا مفهوم اینکه نبی موعود در وعده‌ها هست و باید بیاید و همه انتظار او را میکشیدند
حرفی نبود و لیکن بعضی را توهم این بود که شاید آن پیغمبر موعود مسیح باشد چنانکه الآن اهل کتاب
این را میگویند و نصاری میگویند همان است که آمد و یهود میگویند که هنوز مسیح نیامده
و بعد خواهد آمد و حال اینکه هر دو سخن غلط بود و آن پیغمبر موعود مسیح نبود و مسیح نیز در
وعده آتی بود و بعد از آمده آن وقتی کردن بآنکه آن مسیح نیست منم مسیح و آن بعد از من
خواهد آمد و اگر دیر کند مشوش مباشید و بآمدن او امیدوار باشید پس حقیقه تحقیقه که
هم اعلام از آمدن و هم رفع توهم اعلام از آن شد پس این نیز نوعی ظهور بود از آنحضرت
و بعد تقدیر خلاصه سخن این و منظور چنین شد که خداوند عالم دعای حضرت دانیال را مستجاب
فرمود و کار بنی اسرائیل امر زیاده هفتاد هفته بر زمان مهلت ایشان افزود و سبب زیادتی
برای مهلت نداده را نیز با حسن وجهی بیان کرد و اعلام فرمود که رفع توهم ایشان شد تا آنکه
والله اعلم بحقایق الامور دلیل سی ام آیات مستخرجه از وحی کوچک است
مسمی بکوکب است و در آن دو بیان است بیان اول در بیان احوال کودک است
و آن چنان است که یکی از علمای بنی اسرائیل که او را پنحاس میگفتند و مستجاب الدعوه بوده و
زوجه داشت با اهل مکرمه و آن ضعیفه بسیار خدا ترس بود و مطیع و فرمانبردار شوهر و صاحب

حسن و وجاهت تمام هم بود و پیوسته از خدا مسئلت مینمود که او را فرزندی کرامت
فرماید و در این مسئلت تضرع و گریه و زاری بسیار میکرد تا اینکه نوبتی پنحاس بتزویر گریه و زاری
را حال را شنید و عجز و تضرع او را در طلب فرزند دید الهی بآن ضعیفه سوخته در طلب فرزند
بآن زن هم داستان شده گریه کرد و تیر دعای ایشان بهدف اجابت رسید و اثر حمل در آن حال ظاهر شد
و بعد از شش ماه از ابتدای حمل پسر نیکو سیرت پاکیزه صورت قدم بوجود عالم نهاد و تولد
آن مولود در روز پنجشنبه اول تشرین الاول سال چهار صد و بیست از خرابی بیت المقدس در
مرتبه ثانی بود و این تاریخ سی و چهار سال مقدم است بر ولادت با سعادت حضرت خاتم
الانبیاء محمد مصطفی صلعم و این مولود را کحان نام کردند و چون متولد شد بسجده افتاد و بعد
از سر برداشتن گفت که این پیغامبران که شما میشنید بر بالای آن ششصد و بیست و پنج
دیگر است و بر بالای آن پرده چهار حیوان است و بر بالای حیوانات کرسی بلند پایه است
و بالای کرسی آتش سوزاننده و خدمتکاران او کرسی و کرسی تمام از آتش است چنین
پنحاس این سخنان را از فرزند خود شنید او را از سخن گفتن منع بلیغ نمود با تندی و گفت
که خاموش باش پس کحان خاموش شد و تا دوازده سال سخن نگفت و در اهل بیوسته
گریه و زاری میکرد و میگفت که کاش مرا فرزندی نبود زیرا که عاقبت فرزند مال و وبال
زبان شد روزی پنحاس از مدرس خود باز گشته داخل خانه شد و در اهل بطالتیه که عادت
او بود بخدمت پنحاس قیام نمود پای او را شست و کحان را نیز تقاضا به راه آورد در مقام

تضرع و زاری ایستاده و التماس کرد که چنانچه دعا کند ناخوش او به عالم او را گویا گرداند یا او را از آن
بگیرد پیغمبر گفت که تو خواهش نمودی که او سخن گوید اما چیزی که یاد کردی سخنان چند گوید که مردم
از آن خوف دارند را حاصل التماس کرد که دعا کن که خدا او را گویا گرداند و سخنان را مختصر و مجمل
گوید پیغمبر دعا کرد در دهن کنان کذاشته و او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن مجملی که کسی نفهمد مگر
در وقتی که آن سخنان مجمل آید با این شرط او را رخصت سخن گفتن داد هیچ آن کودک گویا شد
پنج وحی موافق حروف ابجد گفت که تمام آنها خبر از امور آینده است و خبر داد که سلطنت بدست
[illegible] خواهد کرد و بعد از آن چندی آن مولود مسعود جان بجان آفرین سپرد و او را در قریه
کفن پوشیده که از قرای بیت المقدس است در مقامی که چندین نفر علماء یهود مدفون بوده دفن
کردند و چون غرض از آن وحی مبارکه بشارت بظهور حضرت خاتم النبیین و ذکر اوصاف
حمیده آن جناب و اخبار بوقایعی است که بعد از آنحضرت تا زمان ظهور مهدی آل محمد و
هبوط حضرت عیسی بن مریم و زنده شدن مردگان اتفاق خواهد افتاد و هر چند بسیاری
از الفاظ آن وحی غیر مفهوم است زیرا که یا خبر از وقعه ایست که هنوز وقوع نیافته یا خبر آن
باز رسیده نهایت بسیاری از آن عبارت ظاهر است که معنی دارد و هرگاه علماء یهود
در آن توغل نمودند و از امثال سایر کتب خود تفسیر نمیکردند چاره بغیر از این نداشتند
که ترک دین آباء و اجداد خود نموده پیروی طریقه حقه محمدی نمایند و این با مزاج ایشان
که مجبول بر عصبیت و لجاجت است مطلقا موافقت نداشت فلهذا بقدر وسع و طاقت

کر

سعی در اخفاء کتاب مذکور نموده چنان کردند که آن در صفحه روزگار نمانده کسی از آن
خبر نداشته باشد اما چون امور عالم منوط بمشیت دیگری است نسخه در کنف حفظ الهی
محفوظ مانده تا چندی قبل از این که کتابها از کتب بنی اسرائیل که موسوم است بسا کید
و مصوحیقا لب شانه بهم بوده که بقالب رسانند و نسخه مذکوره با آن کتاب
یکجلد بهم بقالب رسیده علما بر صحت آن شهادت دادند زیرا که بناء امر قالب
خانه بر این است که تا کتاب بصحت نپیوندد و علما بر خوبی و درستی آن شهادت
ندهند و سجل ننویسند از قالب بیرون نیاید لاجرم چون کتاب مزبور بقالب رسید
فی الجمله نسخه آن در عالم انتشاری بهم رسانید یکی از آن نسخ در دار العباده یزد بنظر
[illegible] مولانا اسمعیل که فی الحقیقه اعلم از جمیع علماء عصر خود بوده رسیده
الجناب در معانی آن تأمل [illegible] فرموده بسیاری از آنرا بنحوی که یقینا جزم
حاصل است که مراد از آن عبارت همان است تفسیر نموده و پاره دیگر در پرده
ابهام مانده و بعد از آنکه آن مرحوم بجوار رحمت ایزدی رفته مولانا آقا خان بابا
و زنهار جمند وی نیز در آن توغل و تأمل نموده بر فرازی فقرات از آنچه اکثر
افکار والد خود فهمیده و وضع کتاب مذکور بدین نهج است که در وحی اول
شروع بحرف الف شده یعنی آیه اولی مصدر بالف است و دوم بباء و سیم
بجیم تا آخر قرشت و وحی دوم بعکس وحی اول است که ابتدا بتاء

قرشت شده و بعد بشین و راء و قاف تا نهایت بالف منتهی شده و
چند آیه بیشتر نیست و وحی سیم و چهارم و پنجم بطریق وحی اول است و
احتمال می رود که وحی دوم نیز تمام بهم نرسیده از جاهای آن آیات از میان
رفته باشد والله اعلم **بیان ششم** در ذکر وحی کودک است که
در میان بنی اسرائیل بنبوت حبیلد مشهور است مشتمل است بر تمامی حروف تهجی
که از الف تا یاء قرشت بهم باشد و ما حصل مضمون و ترجمه آن اینست بیایند گروهی
و طایفه که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را که شود خرابیها بدست پسر کنیز
و گفته اند مراد از این آیه خبر از ظهور اسلام است و لفظ پسر کنیز ظاهرا است
در این و از آنچه میفرماید که از جا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را مقصود آنست
که چون قبل از بعثت خاتم پیغمبران پیغمبری که بر تمام خلق مبعوث باشد و مامور
بود باینکه همه را بتکلیف عامه و تبلیغ کند فرستاده نشده بلکه بسیاری از طوایف
هیچ پیغمبری مبعوث نشده و غیر از بنی اسرائیل که برگزیدگان خدا بوده و خدا
ایشان را بر تمام خلق آن زمان تفضیل داده بود طایفه دیگر کتاب و پیغمبری
و شریعتی ظاهرا نداشتند و سایر خلق بمنزله بهایم بوده و هنوز بمرتبه که
توانند بعقل و دلیل چیزی را از مبدء و معاد فهمید ترقی نکرده بوده و چون
بمرتبه کمال که عبارت از [illegible] باشد رسیدند و قابل اینکه در عرصه

تکلیف

تکلیف در آیند شدند خداوند عالم پیغمبر آخر الزمان را بر تمام عالم مبعوث کرد تا
آنحضرت را مخاطب کرد با ارسلناک الا کافة للناس فرموده تا بسعی آنحضرت از
هیچ طایفه قطع نظر نموده همه را بسوی خدا و قیامت دعوت کرده بمنزله پیغمبری که
مثل پیغمبر خلیل الله نبوده که اختصاص باهل نینوی داشته باشد و نه مثل پیغمبری
کلیم الله و روح الله که بر بنی اسرائیل [illegible] مبعوث بوده پس معنی این فقره
که تمام خلق را از جا بکنند و حرکت دهند چنین باشد که آنحضرت تمام خلق را
از جا بکند و بسوی خدا حرکت دهد همه را در مرحله جهالت خود نگذارد و
لفظ [illegible] که بجا با تفسیر شد موافق است با آنچه علما تفسیر کرده اند و قریب است
بلغت عرب زیرا که در عرب [illegible] یعنی خرابی است و حاصل معنی این فقره اینست که بظهور
اسلام خرابیها بسیار شود و فی الحقیقه چنین شد زیرا که بظهور اسلام ممالک بسیار از بنی اسرائیل و غیرهم
بدست ایشان خراب و ملوک زیاد برطرف گشت مثل خیبر و فدک و قریظه و بنی قینقاع
از طوایف یهود و تمام پادشاهان از عجم و روم و غیرها بدست اهل اسلام
منقرض شدند چنانچه حضرت ایلیا بآن خبر داده بود و بسیاری از شهرهای ایشان
خراب و بنیاد معابد [illegible] معابد ایشان ویران گشت و طاق ایوان کسری بوجود ولادت
با سعادت آنحضرت شکست و بنیان سلاطین بزرگ از رعب آن تزلزل پذیرفت
و بعضی از متأخرین علماء یهود لفظ [illegible] را بنحو دیگر تفسیر کرده اند و حق تو انا بود

که مقصود از خواموشی رفع فتنه و جدال باشد که قبل از ظهور آنجناب در میان خلق
بجا بود چنانچه در جاهلیت هر طایفه و قبیله با یکدیگر جدال و نزاع داشتند و علم
فتنه و فساد همیشه در میان اغلب ایشان برپا بود و مقدمات ادبی و فروع و ترفیه
و نظیر هنوز در افواه و السنه مشهور و در اشعار عرب مذکور است و بوجود مسعود
آنجناب و ظهور اسلام بالمره برطرف شد و آتش فتنه خاموش گردید و فداه
عالم تالیف قلوب ایشان فرمود و تمامی را به برکت آنحضرت بدست مبارک آنحضرت
برادر گردانید **حرف الباء** و بعالما و خشنا و حودین کرشا جبا مای
حا اشاد جلمی تیشا جانکه لفظ و ش را تولای اسمعیل یعنی فراموشی تغیر
که و در بعضی ترجمها یعنی کندن ترجمه نموده اند و در ترجمه فارسی دیگر که بعضی
از علمای یهود نوشته یعنی خراب کردن ترجمه کرده و هرگاه یعنی کندن و خراب کردن
باشد بیان معنی است که در حرف الغین مذکور شد و معنی چنین میشود که عالم را
خراب کند یا از جا بکند و هرگاه یعنی فراموشی کردن باشد با فقره بعد بسیار
مناسب خواهد بود زیرا که در فقره بعد لفظ حودین را بچند اند تغیر میکنند و معنای
جنبانیدن و حرکت دادن و ترسانیدن و از جا کندن است و کرشا یعنی
راندن و دور کردن است چنانچه در شرح رهیم و تقیح شکل و در توریه بجای معنی
استعمال مستعمل است و خلاصه مضمون دو فقره بنابراین چنین خواهد شد

که از اولاد اسمعیل آنحضرت است
فرزند حاجر کنیز سارا بود

که عالم

که عالم یعنی دنیا را بلکه ماسوی الله را فراموش کند و حرکت دهد و براند و دور کند یعنی آن پیغمبر
او را میل به دنیا و ماسوای خدا نگذارد و خیال غیر را از خود دور کند چنانچه در خبر وارد شده که محبت
دنیا سر همه گناهان است و در احادیث اهل بیت رسالت مذکور است که جبرئیل کلید تمام
گنجهای عالم را برای آنحضرت آورد و پیغام رسانید که از قبول کردن اینها چیزی از شان
و رتبه تو کم نخواهد گشت و مع ذلک آنحضرت قبول نکرد و ملک سلیمانیم و عمده شرایعت
آنجناب امر به زهد در دنیاست و معنی دو فقره آخر اینست که جباران را پست کند
و شکسته و خوار کند و ظهور این معنی بدست آنجناب اظهر از آنست که احتیاج به بیان داشته
باشد و از حرف جیم و دال ابجد تمام حروف ابجد چیزی مفهوم نشد و در حرف حا
حتی احتمال میرود که غرض خبر از مقدمه اصحاب فیل باشد زیرا که شاید معنی آن فقرات چنین
باشد که حیوانات خواهند آورد که خانه مقدس را خراب کنند و آن حیوان ضرر نشود و خراب نکنند
و عمر کوید که تحمل این اشاره باشد بکاو زراعت که ابرا آورده اند که قبر مطهر حضرت امام حسین را
خراب کنند و اثر آن را محو نمایند و آن گاوها خوابیدند و هر قدر آنها را زدند پیش نرفتند
بالاخره که پیشه با نهارا زور آوردند خوابیدند و حرف طا و یا و کاف هم مثل اکثر حروف
ماقبل حروف سابقه است از ابجد **حرف اللام** لشبیرت ایاماد مستمالی
باولا بمی له ارکان الصحیح ملکا یعنی برای شکسته بودن آن در که بسته شده باشد از
آمدن رسیده باشد بان در ما ن و چاره که بروید پادشاه و تحمل که این فقرات اشاره

ونحواست

چوب را خوردند

و بعد از این نیز خبر از واقعه کربلا میدهد

برای خانه کعبه چنانچه مراد از پادشاه پیغمبر آخر الزمان باشد چنانچه در تواریخ
مسطور است که خانه کعبه قبل از ولادت باسعادت حضرت رسالت پناه خراب
شده و سی و پنج سال بعد از ولادت آنجناب ساخته شد و قریب بآن اوان مبعوث
برسالت و سلطنت نبوت گردید **حرف المیم** محمد صم کایا اغابایا و یطبع
هی یا و هی کلیلیا یعنی محمد صم بزرگ صاحب اقتدار چوب خواهش که شده
که خوف نده بعد را و باشد کل و جمله بدانکه لفظ بابا در نسخه بالفات
و معنی خواهش شده و قتی درست است که بعد یا باشد و چون از این قبیل تبدیلات
در کلام عبری بسیار است و مطلقا در بند املا نیستند خود را با یعنی راضی که ترجمه
کرده اند و اگر بالف است باشد و تبدیل یافته معنی آن معلوم نیست و لفظ
کلیلیا یعنی جمله و کل و یعنی بالتمام از همه و یعنی تاج که مرادف اکلیل عرب باشد آنکه
و هر یک در پیغام یکی ابعض از علمای یهود رسیده و گفته اند که محمد را پادشاه
خوانده نه نبی و این سخن بسیار رکیک و بارد است زیرا که در توریه و سایر
کتب انبیا مکرر پیغمبران را پادشاه اطلاق شده و حضرت موسی را در سفر پنجم توریه در
پاراشه و سیم پادشاه خوانده شده و همچنین در مواضع دیگر بر سایر انبیا لفظ این
گفته شده و مراد نبوت انها بوده و فقره بعد کایا ابتدا کلام بعد باشد و فقرات
بعد بان مجهول بوده و خلاصه سخن بر هر تقدیر اینست که آنحضرت چوب خواهش که شده است

و پادشاه
تغییر

بعض

و این یعنی کنایه است از خوبی و صلاح آنحضرت و چوب کنایه از مرد صالح قرار دادن در لغت عرب
متعارف است چنانچه در توریه مذکور است که در وقتیکه حضرت موسی جاسوسان بزمین کنعان
میفرستاد سفارش میکرد که ببینید که در آن زمین چوبها هست و علمای یهود گفته اند
که یعنی ببینید که شخص خوبی در آنجا هست و معنی خوف نده بعد بلحاظ نسخ ادیان و رسوم است
که به بعثت آنحضرت اتفاق افتاد و مراد از کل بودن عموم بعثت و رسالت آنحضرت است
بر کافه ناس یا آنکه مراد کل خلایق و فی الحقیقه ان کل انبیا است و این اصطلاح نزد
محققین ثابت است که انسان کامل کل خلایق است و در این اشاره بافضلیت آنحضرت است
از کل انبیا **حرف النون** نخاکد مطا و نلعت قصی مطا متعب
قطاطا و هی احسف طینا و املطا یعنی روشنی کند چون برسد و به
نشان قیامت برسد کننده جنگ باشد و با شعله از سفال گل بیرون آمده
و فقره روشنی کند چون برسد حجت بر منکرین نبوت آنحضرت است زیرا که زمین روشنی
نمیشود مگر بنور هدایت و ضلالت و اضلال تاریک است نه روشن و فقره بعد ظاهر است
زیرا که بقیامت رسیدن آن حضرت دلیل خاتم بودن او است و جنگ کردن آنجناب
با دشمنان دین مشهور است و فقره اخیره خبر است باینکه آن پیغمبر از سلسله
عرب است و اشاره است باینکه حضرت اسمعیل در نمایش صنم خبر داده بود در باب
ثبوت نبوت که حسف طینا عرب است **حرف السین** سکرپچها و

و مرد صالح
اینست که آنحضرت
وقتی که بسن کمال رسیده

تشبیها واز ذیل کسیها نعق نغمه تها یعنی محکم کند سخن را وبدع و تسبیحات را
وبرود و برود و بیرون آید جان امیر عرضی از محکم کردن سخن اشارهست باینکه
معجزه آنحضرت سخن خواهد بود و فصاحت و بلاغت را بجائی خواهد رسانید که بنای
آن بسیار محکم باشد واز هم نریزد و سخن را بنحوی بگوید که کسی خلل و تصرف در آن نتواند
کرد و تحریف و تبدیل در آن راه نیابد و مراد از رفتن و بریدن او غالب شدن اوست
در جنگ و مراد از بیرون آمدن جان امیر احتمال دارد کشته شدن امیران و سرداران
سپاهها باشد که با آنحضرت در صدد محاربه برآیند حرف العین عفا عوا و حامل
یکجا کرد اشاره بشهادت حضرت
عویزای باطلا کنترا یعنی بپوشد سختی را و براندازد سختی را و باطل کند بت را
وآنکه مسلط شود آسمان را و بگذرد شاید مراد از پوشیدن سختی و برطرف کردن سختی
اطفاء نایره قتل و غارت و ناخوشیها باشد که قبل از آن شایع بود و مردم در جاهلیت انواع
زحمت میکشیدند و بظهور آنحضرت آتش فتنه و فساد فرو نشست و یحتمل که مراد سختی شریعت
باشد یعنی شریعت او سهله سمحه باشد و تمام تکالیف شاقه و سختیها که در شریعتهای
دیگر بود بردارد و مراد از باطل کردن بت معلوم است زیرا که آنحضرت همه بتها را بزرگ
باطل کرد و بتها را چه در مکه وچه در غیر آن شکست و پامال نمود ـــــ و مراد
از فقره اخیره اخبار بمعراج آنحضرت است و این را خاصه آنحضرت قرار داده
بسبب آنکه احدی از انبیاء ادعای این را نکرده‌اند و حضرت عیسی بعد از انقضای

نان

الحاصل احکام بنیان آن بجائی رسید که [illegible]

[illegible]

نان نبوت باسمان رفت [illegible] این خبر بعد از عروج اوست پس مراد باید غیر او
باشد و معراج موسی کوه طور بود و تسلط و گذشتن از آسمان دلالت بر احاطه
وی دارد بر جمیع عالیات و وصول بمقام قرب حضرت خداوندی و مرتبه قاب قوسین چنانچه
در قرآن مجید بیان آن مسطور است حرف الصاد صعیل شاهاو سیهاه
ی هاشا طان شا صعاو عتی بها معنی تحت اللفظ فقره اول اینست که روشنائی و رنگ
کند شاید غرض روشنی باشد و شاید مراد روشنی قمر بود و [illegible] از فقرات مبهمه است
وحقیقت مقصود معلوم نیست [illegible] از حروف دیگر تا آخر وحی چیزی مفهوم نمیشود [illegible]
که میتوان [illegible] بر ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه نمود زیرا که حاصل معنای آن اینست
که بیاید ساعتی [illegible] رستگاری و بسیار شود نبوت و جاری شود و پر شود و زمان این
وحی اول [illegible] آنچه در این وحی بیان شد از علامات حضرت خاتم الانبیاء مطابق است
با آنچه از آیات و علامات که از کتب انبیاء سالفه استخراج نمودیم و علاوه بر آن
تصریح باسم مبارک آنجناب نیز شده و منصف غیر متعسف را مجال انکار نیست

حرف الفاء تخاوی عصا
ومکه لی بن کده دات [illegible]
معنی مراد از فقره سوای است
واضح نمیشود که [illegible]
[illegible]

[illegible]

حضرت عیسی نیز [illegible] خواهد بود [illegible] عبارت حضرت شعیا [illegible] ۴۴۹

دلیل سی یکم

والحمد لله علی ذلک اولا واخرا وصلی الله علی محمد وآله باطنا وظاهرا علامات
مستخرجه از زبور آیاتیست که در زبور داود علی نبینا وعلیه السلم مسطور است
وما حصل مضمون آن اینست که شمشیر بربند ای صاحب عظمت وجبروت بنا برآنکه
شریعت تو مقرون است بهیبت دست وبازوی تو وسهام تو تیز که سرکشی و جمیع
امم در تحت حکم تو جاری خواهند شد [illegible] گوید که این مضمون موافق است با آنچه ما
سابق بر این از سایر کتب انبیا نقل نمودیم و علاوه بر این آیات و علامات چند
در آنها بود که با انضمام آن آیات یقین میشود که مقصود از این شمشیر بند و جهاد
کننده محمد مصطفی است [illegible] که تصریح باسم نیز شده بود دلیل
سی و دوم قول حضرت داود است که فحوای عبارتش را که خلاصه مضمونش
آنکه بار خدایا بفرست قرار دهنده شریعت را تا بدانند مردم اینکه عیسی
بشر است نه پسر خدا [illegible] واضح است که آنحضرت [illegible] با آیات
واضحه و بینات لائحه از اذهان صافیه بیرون کرد که عیسی پسر خداست
و مرده زنده کردن و شفای مرض نمودن از بشر نیز بعد از استقرار در
مرتبه بندگی جایز است امتناع ندارد بلکه مردم را بحسن خدمت خداوندی
و تربیت در مقام بندگی بجائی رساند که خود مصدر امثال امورات و خوارق
عادات [illegible] و آنچه را از مردم شنیده بودند در خود دیدند و یقین

کردند

[illegible]

کردند که صدور امثال امور از کمال بندگیست نه وصول بمرتبه خداوندی
در بیان آیات و علامات و تصریحاتی که در انجیل است
دلیل سی سیم آیاتیست که در فصل چهاردهم انجیل یوحنا که یکی از دوازده
نفر شاگردان حضرت عیسی است [illegible] و از همه افضل و نزد آنجناب گرامی تر بود [illegible]
واین انجیل یکی از اناجیل اربعه است که نصاری از آن حجت میدانند و بهمه زبانها از آن نقل
نموده‌اند و آن آیات بلغه سریانی این است [illegible]
[illegible]
و من میطلبم از پدر علیحده پسندیده جهد بشما تا بماند باشما تا ابد روح
[illegible]
حق وحقیقت را که این عالم ندارد قدرت که قبول کند اورا بسبب که ندیده است او را ونه
[illegible]
شناخته است وشما [illegible] نزد شما مقیم است و در میان شما است
این آیات خبر از آمدن خود در آخر زمان و زنده شدن حواریین [illegible]
[illegible]
وصیتهای من را حفظ میکند [illegible] هرکس که دوست دارد مرا دوست [illegible]
[illegible]
کنید ومن میطلبم از پدرم علیحده پسندیده فارقلیط یعنی محمد صلی الله علیه وآله را که بدهد بشما تا بماند باشما تا ابد یعنی
تا آخر عالم وآن پسندیده روح حق وحقیقت است واز این عالم نیست و توان ندارد که قبول کند اورا بسبب آنکه
ندیده است او را دنیا یعنی مانند او کسی در جلالت قدر ندیده پس نتوانند اهل دنیا که او را شناسند وقدر
مرتبه او را دانند وشما [illegible] و ملکوت اشیا [illegible] بهم رسانیده اید [illegible]
وارواح موجودات [illegible] او را شناختند [illegible] دنیا پرستان ظاهربین مانند اغلب علمای یهود
[illegible] واز اهل الحاد شده اند

واز این بود که در حین بعثت آنجناب انکار وجود یهود زیاده از طایفه نصاری بود چنانکه قران مجید
بآن ناطق است
و سبب نشناختن آنست که آنجناب در میان ایشان مقیم واز ایشان است یعنی بصورت انسان است
و با ایشان در خوردن و خوابیدن و بازار رفتن همداستان لهذا او را نشناسند و قدر او را ندانند
و بپندارند که وی نیز یکی از ایشان است و بعد از آن میفرماید که هر کس این وصیت مرا حفظ کند آن
دوست من است و دوست من دوست خدا است اگر گوید چه شبیه است این وصیت بآن وصیتی
که جناب خاتم الانبیاء در خصوص خلافت و حق علی ابن ابیطالب در غدیر خم که از سفر حجة
الوداع آنحضرت بود فرمود واین وصیت از حضرت عیسی نیز در هنگام صعود او بود بآسمان
پس چنانکه تمامیت تبلیغ و اکملیه دین خاتم الانبیا در همان وصیت بود بلاشبهه اهم
امور و اتم وصایای حضرت عیسی هم بلکه سایر انبیا نیز همین وصیت بود و اینکه ما لفظ فارقلیط را
بمحمد تغییر کردیم کنایه آنست که لفظ فارقلیط در لغت عبری سریانی بمعنای پسندیده است
و محمد نیز در عربی بمعنی همین معنی است و چون لفظ محمد عرب لهم ازرا استعمال نکرده اند و هر کس لفظ را
بلغت خود بیان میکند چنانکه در همین فصل در لغت لتین در عوض فارقلیط میترمایر پاراکلِتم
وعبارت ایشان اینست اِتْ اِگُو رُوگابُو پاتْرِم اِتْ اَلیُوم پاراکلِتم دابِت
وُوبِیس اُوتْ مانِئَتْ وُوبِیسکُم اِنْ اِتِرْنُم
بشما که بماند باشما تا روز کار اخر — پسندیده را بدهد — از پدرم — و الیفا کیت اکم
آنجناب حبیب است واز این جهت او را حبیب الله میگفتند و بعضی دیگر گفته اند که فارقلیط بمعنای
کاشف الخفیات است و این نیز کمال توافق و غایت تطابق با احوال و اوضاع آنحضرت دارد
چه خفیات امور که در مرور دهور بر جمیع انبیای عظام از اصول و فروع در پس پرده خفا و حقا

مانده

چنانکه سایر انبیا را نیز بهمین جهة انکار کرده اند یا انکه
شما که او را شناسید بسبب
انکه او نفس شما مقیم است در
میان شما است یعنی دلهای
شما نورانی است بپرتو نور او
دلهای شما را روشن کرده است
چنانکه در فقرات دیگر انجیل
میفرماید که خدا در آسمان است
و نزد من است و من نزد او ایم
و مراد آنست که خدا نور
آسمان و زمین است و قیوم
من است و من موجودم باو
و بنور او زنده ام

مانده بود ولا سیما توحید ذاتی که اهم و اتم جمیع معارف ربانی است بلکه غایة کمال انسانی است
آنجناب ظاهر ساخت و خود در اعقاب متمکن گشت که اهل امت که کل امت هر یک را باندازه
استعداد کسبی ارشاد و رشاد در ان جا داد صلی الله علیه صلوات الله و سلامه الی یوم التناد

دلیل سی چهارم ایاتی است که در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا مسطور است
بزبان سریانی هاودِن دا اِتی فارقلیطا هاوِدِتا مِشتلح دَرْنا لکون مِن
وقتیکه بیاید محبوب پسندیده که او را میفرستم بشما از
لوت اَب رُوحا دَشرارا هاوِدمِن لوت اَب نافِق
نزد پدر روح حق و حقیقت انکسی که از نزد پدر بیرون میاید
هو نَسهِد عَلَیّ اوف اَنتون سَهدیتون دِمِن شوراي
او شهادت میدهد بر من و شما هم شهادت میدهید که از ابتدا
عامی اَنتون حاصل مضمون انکه وقتیکه بیاید شخص پسندیده یعنی حبیب خدا محمد مصطفی
با من بودید
انکه میفرستم بشما از نزد پدرم روح حق و حقیقت است یعنی در حقیقت بانی شما است
و ان نیز نقل از زبان حضرت احدیت است انکسی که از نزد پدر من آید شهادت میدهد
بر من که پیغمبر خدایم و انچه گفته ام حق و صدق است و پسر خدا بعنا انکه عوام خواهند گفت
نیستم و این مضمون موافق ان است که حضرت داود فرمود که خداوند اجاعل السنة را
بنزست تا خلق نگویند که عیسی پسر خدا است و شما هم شهادت میدهید به پیغمبری او
بسبب انکه از ابتدا با من بودید و وصیتهای مرا که مکرر درباره او کرده ام از من شنیده اید

دلیل سی پنجم ایاتی است که در فصل شانزدهم همین انجیل مذکور است
بلغت سریانی بعد از انکه حضرت عیسی بیان میفرماید و قایعی را که برحواریین بعد از صعود وی وارد

چنانکه حضرت عیسی نیز در فصل شانزدهم
بیان خواهد کرد که کل حقایق را که شما
طاقت شنیدن انها را ندارید او
بیان کند و عالم را تدبیر نماید
و نجات دهد و همه عالم فدای
او باد

مرا آید از فعل و انیت ایشان میفرماید اِنّات کَرِیوتا وَقلَت لِباوَت کُن
و آمد غصه و اندوه و پر کرد دلهای شما را
اِلّا اِنّا شِرارا اَمَرْنا لکون دِفِقّه لکون دِنا اِزَل اِن گیر اِنا
ولکن من راستی را میگویم بشما صلاح و خیر شما است که من بروم اگر من
لا اَزِلْنا فارقلیطا لا اَتی لوت کون اِن اَزِل ای شدر ف
نروم محبوب پسندیده نمی آید نزد شما هرگاه رفتم میفرستم او را
وَماداتِ هو نَکسِق لعالَم عال حَطیتا عال زَدیقوتا عال دینا
وقتیکه بیاید او تنبیه کند و نجات دهد عالم را بر گناه و بر خوبی و نیکوئی او و بر حکم و دیوان
عال حَطیتا دِلا هَیمِنُن بی عال زَدیقوتا دِن دَلوت اَب
اما گناه آنست که ایمان نیاوردند بمن اما خوبی و نیکوئی آنست که من نزد پدر
اَزِلنا وَلا تُو حَزیتون لی عال دینا دِن داَرکونا دعالَم
میروم و نخواهید دید مرا اما حکم و دیوان آنست که تکیه گاه و بزرگ عالم
هانا دِن هو نو سکی ایت لی لی میمار لکون الا لا مشکحیتون
ان دیوانه کم شد و بسیار دارم من گفتنی بشما لیکن ندارید طاقت
لمِحدها شا ماداتی روحا دِشرارا هو نَدبَرکون
برداشتن او را حالا هنگامی که بیاید روح حق و حقیقت ان تدبیر دارد شما یکی
بِکُلّ شِرارا لا گِر نَمَلِل مِن رَعیانِ نَفشِه الا کُل دِنشمَع
بهمه حق و حقیقت بعلت انکه گفتگو نمیکند از پیش خود نفس لیکن هر چه شنیده
هو نَمَلِل وَعَتیدا تا نسبَر کون حاصل مضمون انکه از حرفهای من
است بگوید و انچه خواهد آمد بشما خبر میدهد
آمد غصه و اندوه و پر کرد دلهای شما را و لیکن من راستی را بشما میگویم صلاح و خیر شما

داایضاً

در اینست که من از میان شما بروم اگر من نروم حبیب پسندیده خدا نمی آید و هرگاه من رفتم من فرستم او را
و همینکه بیاید او تنبیه کند و نجات دهد عالم را بر گناه و بر خوبی و نیکوئی و بر حکم و دیوان یعنی مردم را
اگاه سازد که هر کس بمن ایمان نیاورد و گناهکار است و هر که ایمان آورد و تصدیق او خوبی و نیکوئی
کرد از انکه خودرا ~~[illegible]~~ مرا از محنت دنیا خلاص گردانید و مستعد لقای پروردگار ساخت
و اما حکم و دیوان آنست که تکیه عالم و ملاذ و ملجای بنی آدم دیوانه گردید شد که بیاید و عالم را بنور وجود
خود ارایش دهد و در میان مردم بحکم عدل توحید ذاتی حکم فرماید و دیوان کند و خلق را بطرف حق دعوت نماید و بسیار سخنهای گفتنی دارم که از شما بود که طاقت شنیده ان از دانستن توصیف و توصیف
ان تکیه عالم میگفتم اما حالا هیچ شما تاب شنیدن و تحمل ان معارف را ندارید از ان سخنها سکوت کردم
و هنگامی که ان نجات دهنده عالم بیاید ان روح حق و حقیقت تدبیر نماید شما را یعنی با عیان حق را
و بیان چیزی و فلسفه ارشاد فرماید و پاره از حرفهای کلام و معارفی که شما تاب شنیدن انها را ندارید بیان ان
تعلیم کند و همه حقایق و دقایق حقیقت را بیان سازد و خلق را بمقامات عالیه رساند بعلت انکه
ان فارقلیط از پیش خود سخنی نمیگوید بلکه بعد از ان الهام و وحی یوحی هر چه را که از زبان وحی خداوند
شنیده انرا میگوید و از آینده و روز قیامت خبر میدهد داعی کی بیل دلیل ظاهر و هویدا است
که این ایات صریحة الدلالة است بر صحت نبوت و رفعت منزلت حضرت ختمی مآب و بهیچ وجه قابل تاویل
نیست و مطلقا صدق بر حضرت عیسی نمیکند زیرا که یعنی ~~[illegible]~~ عزمی اعلام از آمدن او در
اثر از اتمام چنانکه در جای دیگر میفرماید که من خواهم آمد نیست زیرا که ~~[illegible]~~ ایات بر قوم این
بود که من میروم تا او را بفرستم پس معلوم است که مراد کسی دیگر است و همچنین مقصود از آمدن روح
القدس و جبرئیل چنانکه نصاری میگویند نیست زیرا که فرمود تا من نروم او نخواهد آمد و بر صاحبان خبرت

وصفات واضح است

۲۷۹۹

و واقفان طریقت هم واننه که ایشان را موفقی بوصول بمقامات عالیه و اتصال بروحانیات ملائکه
دارند واضح و برهانی است که وجود انبیا و اولیا و لا سیما و آن مرشد را تباینی و منافاتی با اتصال
بروحانیه عالیات و وصول بمقامات نیست بلکه حضور ایشان در ترقی او دخل و شهود ایشان از اعلی
افضل است سلمنا اینکه فرموده تا من نروم او نمی آید معلوم است که مراد شخص دیگر است از انبیای
اولوالعزم که مبعوث بر کل خلایق است و بلا شبهه وجود نبی صاحب دعوة دیگر منافی بعثت آن است
و از عبارة انجیل نیز مستفاد میشود که این شخص مبعوث بر کل و هادی جمیع سبل است چرا که او را نجات
دهنده عالم نامیده و تکیه گاه عالم گردانیده و از اینکه فرمود که تا ابد با شما باشد و همه حقیقت را
بیان کند معلوم شد که باید خاتم الانبیا باشد که تا ابد شریعت او باقی بود و این مضمون موافق
با آنچه از انبیای سالف نقل کردیم که شریعت آن نبی موعود تا ابد باشد و از این نیز معلوم میگردد
که مراد روح القدس نیست چه روح القدس بالزعمی که باشد گردان حضرت عیسی چند یوم ایام
حیوة ایشان بود اما بعد از ممات و وفات با آنها که همه یا سایر مردم باقی نمانده و حال چندین
قریب بدو هزار سال است احدی از نصاری یا طایفه دیگر سوای ائمه و اوصیای طاهرین
او این ادعا را هم نکرده که روح القدس با من یا در من می باشد و من از جانب خدا بیان
میکنم چنانکه حضرت عیسی و نایبان او بود نزد پس بعنوان یقین باید شخص دیگر باشد که افضل
از حضرت عیسی باشد و عالم را تدبیر کند و ارشاد و چیزها به ایشان گوید که اوصیای
عیسی تاب شنیدن آنها را نداشتند از آنکه نصاری را اعتقاد نیست که حضرت عیسی مبعوث
بر بنی اسرائیل به تنهائی بود و عبارة انجیل صریح در این بود که این کامل عالم را نجات خواهد
داد پس یقینی است که مبعوث بر کل است و اینکه خبر از قیامت و خبرهای آینده داده و از احوال
مبعوث بر کل الی آخره الافلاک است
و خبرها از رفتن ایشان است و عاری و بلند از جهت ایشان است

آن روز و یاد دائمی اعمال خلایق را تخویف و انذار فرماید و باید که اصول عقاید وی مشتمل
بر جمیع معارف و حقایق باشد و صدق این اقوال بر وجنات احوال و کذارش افعال خواجه کاینات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ظاهر و پیدا و باهر و هویدا است و آنچه گفتیم عاقل منصف را
کافی و در هدایت فریق و ارائت طریق وافی است از زیاده بر این زیاده است در خانه اگر
کس است یک حرف بس است و چیزی که هرگز ما در تن نفرانی در رساله خود نوشته بود که از جمله دلایل
که دلالت دارد بر عدم نبوت محمد آن است که انبیای سالفه اعلام از آمدن او نکرده اند
و الحق این سخن نهایت بی انصافی ~~بلکه اکر با دوبا چه دو مکه که غیبت~~ با قباحت بود لهذا
پاره از آیات و علاماتی که دلالت صریح بر نبوت آن جناب داشت از کتب انبیا
استخراج نمودیم تا معلوم شود که بنای علمای یهود و نصاری بر بی انصافی و کار فرماها
نیز و اینکه کدام یک از انبیا را پیغمبران سابق زیاده بر این از اوصاف خاصه و اسما و خصوص
و علامات مختصه بیان کرده اند که زیاده از آنچه درباره جناب ختمی مآب گفته اند از جناب
اقدس الهی همه را انصاف گرامت فاید مفتاح چهارم در مطاعن ایشان است
و در آن دو فصل است فصل اول در مطاعن یهود است بدانکه ما در تمهیدات سابقه
گفتیم که بیان کردیم که طریق تفحص و تجسس صراط المستقیم خداوندی آن است که اولا ملاحظه نماید
که آن دین و آیین را لوازم فاسده باطله نباشد چه تدین بآن دین مستلزم التزام قبول بآن لوازم
باطله خواهد بود و در آن صورت عقل سلیم قبل از رجوع بدلیل حکم ببطلان آن مینماید و بر اهل
مخفی نیست که تدین بدین یهود و نصاری لازم دارد که تصدیق نماید بحقیقت آنچه در توریة الآن

و از سایر تفصیر تعلقات و تعاریف
بس بلا کلام این او خاتم
و شریعت وی ابدی خواهد بود

مسطور و مرقوم است و باید اعتقاد کنند که آنچه در آن نوشته شده همه صدق و حق است و مطلقا
در آن تحریف و تغییر اتفاق نیفتاده و حال آنکه در آن بالفعل امور چند مذکور است که بدیهه
عقل جزم ببطلان آنها دارد علاوه بر آیات و احکامی چند در آن هست که نص صریح اند
بر بطلان طریق یهود بنا بر این

بنا بر این مناسب آمد که اشاره بپاره از آن مفاسد و مطاعن نموده آید
تا بر صاحبان فطانت معلوم گردد که با قطع نظر از ادله اثبات حقیه طریقه اسلام
مفاسد چند در طریق یهود و نصاری هست که دلیل قطعی قائم است
بر بطلان آنها اما آنچه در طریق یهود می باشد
در ضمن چند مطلب می آوریم مطلب اول آنکه حکم عبادات
ایشان باید در زمین بیت المقدس بعمل آید و آنچه در سایر ولایات بعمل
آورند خلاف حکم خدا و حکم توریة است از آنجمله در باب ثانی و ثلثین
که از سفر پنجم توریة است مذکور است که حضرت موسی بقوم بنی اسرائیل میفرماید
و اما بعد اخیر چیزی که میخواهم بر شما اوحیتم مر شما را رسومها و شریعتها
چنانچه خود مرا خدای خالق امر کرد در میان آن زمینی که شما می آیید
آنجا برای میراث گرفتن آن زمین و بر اهل محقق نیست که مراد زمین کنعان است
و عبارت صریح است که همه عبادات شما باید در آن زمین باشد و این فی
حقیقة تکلیف است باینکه بنی اسرائیل باید همیشه در بیت المقدس باشند و
از آنجا بیرون نیایند و اگر جبرا ایشان را بیرون کنند بعد از خلاص و تمکن باز بآنجا
کردند و حال آنکه چندین هزار سال است که یهود از بیت المقدس بیرون شده اند
و اگر فرارا امکان عود ایشان نشد اغنیای ایشان حکمی از رجوع بهم نرسانیده
نبوده و

و مفاسد سایر ملل و مذاهب از طایفه
زردشتیه گبریه و مذهب هنود و
از عبادت اوثان و تعظیم نیران
و شجر و حجر و کلب و بقر و امثال ذلک
زیاده از آن است که احتیاج به بیان
داشته باشد و علاوه اینها چندین
هزار سال است که از ابتدای آن طایفه
و فرار دادن اعتقاد کفر و شیوع انبیای
بسیار دیگا که هر یک صاحب امم کثیره
و کتاب شریعت و صحف متعدده
بعد از ایشان آمده و حکم به بطلان
دین و آیین آنها نموده از وضوح ذلک
حکم کرده باینکه ایشانرا با این همه
عدد و کثرت که چندین برابر
اشخاص مدعی حقیقت آن دین اند
همه دروغ گفته اند خلاف مقتضای
عقل سلیم است پس بادی الرای
قبل از رجوع بدلیل و فحص قال و قیل
احتمال صحت در دو مذهب
یهود و نصاری رفت لهذا
ما باید ایراد مطاعن آنها
پرداختیم و بطلان سایر مذاهب
موکول بعقل سلیم ساختیم

خوف و

ومع ذلک اعتقاد باشتمال ایات کتاب خدا انبیا بنه و در جا و مکان خود
بالتراحت میکذرانند و عبادات مختر عه هم بحسب مکان او هم بحسب احکام
بعمل می آورند و مطلق در جنداریکه این عبادت صحیح است یا نه موافق حکم
توریة هست یا چه نیستند و این هم از جهلی تقیر و سرزنش عوام است و الا
علمای ایشان میدانند که این غلط است چراکه ایات داله بر تخصیص اغلب
عبادات ایشان بزمین کنعان و ارض بیت المقدس زیاده از آن است که
حکم بر کسی پنهان تواند ماند و ایضاً در همان پاراشی بعد از چند ایه مذکور است
یَوْم اَشَر عَامَدْتَا لِفْنَی اَدُنَای یعنی روزی که ایستاده بودی به
پیش خدای خالق خود در کوه سینا که فرمود خدا بمن که جمع کن برای من این قوم را
تا بشنوانم مرایشان را سخنهای خود که بیاموزند تا بترسند از من همه روزگاران
که ایشان زنده اند بر آن زمین و مر پسران خود را بیاموزانند و بعد از سه آیه
دیگر میفرماید و اوصیکم ادنای الخ یعنی و فرمود مرا خدا در آن وقت برای
اموزانیدن مر شما را رسومها و شریعتها برای عمل کردن شما آنها را در زمینی
که شما میکذرید آنجا بمیراث گرفتن و ایضاً در اواخر پاراشی مذکور است
که لخ اموربنعم شوبو الاخم لخ یعنی ای موسی برو و امر کن بنی اسرائیل را
که در پای کوه جمع آمده اند که برگردید شما بخیمهای خود و تو در اینجا بایست تا من بگویم

کویم

بسوی تو همه فرمانها و رسومها و شریعتها را که بیاموزانی ایشان را و بعمل آورند در زمینی که
من میدهم ایشان را بمیراث الخ یعنی بعد از دو آیه میفرماید و شریعت همیشه و کلمی قیم
و هیشاطیم الخ یعنی اینکه اینست رسوم و آن فرمان و آن شریعت است که فرمود خدای خالق شما برای
آموزانیدن و شما را برای عمل نمودن در زمینی که شما میکذرید آنجا برای میراث گرفتن و ایضاً
در اواییل پاراشی چهارم از همان سفر که پاراشی راه انوخی مذکور است الله حقیم و هیشاطیم
اشر تشمرون لخ یعنی اینست آن رسومها و آن شریعتها که باید نگاه دارید برای عمل نمودن در آن
زمینی که داد خدای خالق پدران شما بتو بمیراث در همه آن روزگاران که شما زندگانی مینمائید بر آن
زمین و ایضاً در پاراشی وَیْلخ مُشِه که پاراشی نهم از سفر پنجم است در وصیتی که حضرت موسی
در بیابان تیه در وقت رحلت خود بنی اسرائیل را جمع نموده وصیت فرموده که حضرت یوشع حکایت
میفرماید هقهل ات ها عام الخ یعنی جمع کن مر این قوم را مردان و زنان و طفل و غریب
که در دروازهای تو اند از برای آنکه بشنوند برای آنکه بیاموزند و بترسند مر خدای خالق شما را و
نگاه دارند برای عمل کردن تمام همه این سخنهای توریة را و پسران ایشان که ندانستند بشنوند
بیاموزند برای ترسیدن مر خدای خالق شما را همه روزگاران که شما زنده اید بر آن زمینی که
شما عبور کنندگانید مر رود خانه یَرْدِن را با آن زمین برای میراث گرفتن و رود خانه
برون میان بیابان تیه و زمین کنعان واقع است و بنی اسرائیل بعد از رحلت موسی و هارون آن
رود خانه را گذشتند و داخل زمین کنعان و بیت المقدس شدند و از این قبیل آیات در توریة
بسیار است که هر گاه تمام آنها را نقل نمایند لااقل ثلث توریة باید نوشته بشود و طالب حق خالص

العیاذ بالله

از تعصب را بجای قدر کافی است میگذارد و چنانچه تعصب بیم بپوشی دنیا بعبرت شود هیچ حاصل نبود و
خواندن جمیع کتب سماویه نفعی نخواهد بخشید بیت بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنی
در سنگ و چنانکه از ظواهر ایات معلوم میگردد که واجب است جمیع بنی اسرائیل که از زمین کنعان
بیرون نروند و در آنجا ساکن باشند و هر کسی از ایشان در جای دیگر مسکن نماید خلاف امر خدا و
حضرت موسی کرده همچنین صریح ایات دیگر دلالت دارد بر اینکه واجب است که پاره از اعمال را در همان
مکان که فرمودیم بعمل آورند مانند احکام حیض و نفاس که باید بعد از چند روز معین قربانی در آنجا
معین از بیت المقدس بدست اسحاقی مخصوصین از اولاد هارون بعمل آید نامید چنانچه در
اوایل پاراشی تَزْرِیَع که پاراشی چهارم از سفر سیم توریة است بعد از آنکه ایام نشستن و پلید
بودن هر یک از زاینده نرینه و مادینه را معین فرموده میفرماید که حاصل معنی آن اینست
که در وقت تمام شدن ایام او بیاورد بره یک ساله برای قربانی علاء و بچه کبوتر یا فاخته برای قربانی
حطات بدر خیمه میعاد نزد کوهن تا نزدیک آورد از پیش خدا و کفاره خواهد برای آن زن
تا پاک شود از پلیدی خود و هرگاه دست رس به بره نداشته باشد دو بچه فاخته و دو بچه کبوتر یکی
بجهة قربانی علاء و دیگری بجهة قربانی حطات به پیش کوهن بیاورد و کوهن برای او کفاره خواهد تا پاک
شود آن زن و این ایات صریح است در اینکه باید تطهیر زنان نفسا در خیمه میعاد که بیت المقدس است
بدست کوهن که اولاد هارون که خادم بیت المقدس اند بعمل آید و بدون این اعمال آن زن را
طهارت حاصل نخواهد بود و ایضاً در اواخر پاراشی مصورع که پاراشی پنجم از آن سفر است
طهارت از جنابت و حیض را نیز مخصوص بجا کرده که باید در بیت المقدس بدست کوهن بعمل آید

اوقف

موقوف بوده و همچنین است حج ایشان که در تفصیل آنها بر فایده نیست و هیچیک از آنها
مقید باستطاعت نشده بلکه بر هر کسی واجب است که هر ساله آنها را بعمل آورد و وجوب آنها مستلزم
اینست که هر ساله سه دفعه در آن زمین حاضر شده بان اعمال قیام نمایند و ذکر آنها در اواخر پاراشی راه انوخی است
و از جمله آنها احکام عیدها است که بمقتضای صریح توریة بدون حضور در زمین بیت المقدس ممکن نیست
و ایضاً قربانیها است که با انواع مختلفه مذکور و از جمله عبادات واجبه ایشان است و در همه آنها
تصریح شده که باید در زمین بیت المقدس بعمل آید بلکه در اوایل پاراشی راه انوخی این آیه مذکور است
هیشاملی لخا پن تعلِه الخ یعنی احتراز کن بنما که مبری قربانی عولای خود را در هر مقام که به بینی مگر
بمقامی که اختیار کند خدا در زمین یکی از سبطهای تو آنجا بالا کش بر قربانی عولای خود را و آنجا بکن هر چه
میفرمایم ترا و علما گفته اند که غرض از آن مقام مکانی است که بیت المقدس ساخته شده و نیز از آن جمله است
زکوة دادن و نذر بعمل آوردن و صدقه مستحبه و بسیاری از احکام که ذکر هر یک جدا جدا موجب داد
مواضع آنها از توریة موجب طول و ملال میشود بلکه بیشتر آنها در چند موضع مکرر ذکر شده هر که خواهد
به پاراشی راه انوخی رجوع کند تا بر تفصیل آنها مطلع شود و مقید بودن همه را بزمین بیت المقدس
هر جا ملاحظه نماید و از برای طالب حق همینقدر کافیست و در کتاب اوریخ نیز مذکور است
وَهِشْبَتِی کُلْ مِسُوسَاه حَگّاه حادشاه و شباه و کل معداه یعنی باطل خواهم کرد همه
شادیهای ایشان را و حجهای ایشان و ماههای ایشان و شنبهای ایشان و همه عیدهای ایشان را و این آیه
صریح است در انتفای شریعت بنی اسرائیل بالکلیه و هم از مطاعن در اثبات اینکه
عباداتی که اکنون در میان بنی اسرائیل متداول است بدعة و اختراعی است بدانکه آنچه با نقل

مستمسک علمای یهود است در اثبات عبادات خمسه اینست که جناب اقدس آلهی در کوه طور فرمانی
چند زبانی بحضرت موسی داد که هیچیک از احکام تورات نسخ پذیر نیست و گفته اند که مجموع آنها شصت باب است
که لوح اول چند برابر تورات است و آن فرمانها از عهد موسی تا دو هزار سال بر زبانها جاری و در سینها محفوظ
بوده و بعد از انقضای آن مدت طویل علما آنرا در قید کتابت کشیدند و کتابی ساخته اند و مسمی نموده اند
بمشنا و اول آن کتاب اینست مشه قیبل توره مسینی او مسارا لیهوشع وی هوشع
لزقنیم یعنی موسی گرفت تورات را از سینا و سپرد بیوشع و یوشع سپرد به پیران و این عبادات
که بالفعل در میان بنی اسرائیل برپاست از آن کتاب است با وجود این خود قائلند که این عبادات
در زمان آبادی بیت المقدس اول نبوده و بعد از خرابی بیت المقدس اول بنا شده اما هر گوید که بر همه
ارباب فهم و هوش هویداست که اینگونه کلمات خرافات و از چندین وجه مردود است اول
اینکه جمیع انبیا از حضرت موسی و یوشع و سایر انبیاء بنی اسرائیل که بعد از این دو بزرگوار مبعوث شده اند
سفارش و تاکید بلیغ نموده اند که بر پا دارید احکام این تورات را و از احکام مشنا مطلق خبری
و اثری نیست و اظهاری در اظهار مخفی نموده اند و هرگاه آنهم داخل شریعت و احکام موجود بود بایست
بمردم اعلام نمایند که بعد از این شما باحکام مشنا عمل نمایید و خلق را از این خبردار کنند
از قرار گفته علمای یهود و زیرا که این امر سهل نبود و بنای شریعت عالی چندین هزار ساله بر این بوده چگونه میتوان
شد که انبیا در این اهمال کرده باشند حاشا و کلا البته نه چنین است و اگر اغماض کنند و گویند
که چون احکام مشنا در آن زمان نبایست عمل آید و در زمین بیت المقدس بوده اند واجب بود که
باحکام تورات عمل نمایند لهذا جمیع انبیا سفارش آنچه بایست در آن زمان بعمل آید فرموده

لع

آن دیگر را واگذاشته اند و از این جهت است که از احکام مشنا هیچ اثری در کلام انبیا نیست
جواب گوییم که در چندین موضع از تورات مذکور است که شما بسبب نافرمانی از بیت المقدس پراکنده
خواهید شد و دست شما از آن زمین کوتاه خواهد گردید از آنجمله در پاراشی واتحنن از سفر پنجم مذکور است
هیعیدتی بخم هیوم ات هشامیم وات هارص کی ابد توبدون مهر معل هارص
اشر اتم عوبریم ات هیردن شاما لرشتاه لا تاریخن یامیم عالها کی هشمد
تشامدون یعنی گواه میگیرم بشما امروز مر این آسمانها و مر این زمین را که پراکنده و کم شوید
بتعجیل از بالای آن زمینی که شما میگذرید مر یردن را بآنجا برای میراث گرفتن آن زمین طول نمیکشد
ایام بوده بر آن زمین که نیست میشوید نیست شدنی و ایضا در پاراشی وییلخ مشه از سفر
پنجم مذکور است هیکدتی ... کی ابد توبدون ... یعنی اعلام
کردم بشما امروز که پراکنده میشوید پراکنده شدنی طول نمیکشد ایام شما بر آن زمینی که تو میگذری
رود خانه یردن را بآمدن بآن زمین برای میراث گرفتن آن و آیات دیگر بهمین مضمون در تورات
و سایر کتب انبیا بسیار است که خواهد رجوع کند و ایضا در تورات و سایر کتب انبیا بسیار است که
بنی اسرائیل میگفتند و هرگاه بر گزیده ند و از لفظ هرگاه بر گزیده معلوم میشود که شریعت ایشان و ملت
ایشان منسوخ نشود و تا روز قیامت قیام بشریعت حقه نمایند الحاصل از این آیات معلوم شد
که جناب اقدس آلهی بایشان اعلام فرموده که شما بسبب نافرمانی از این زمین بیت المقدس پراکنده
خواهید شد اگر رو بآیات متفرقه بر آیید لازم بود که بحکم مشنا عمل نمایند بایست اعلام
نماید که در ایام پراکندگی بآن عمل کنید و از احکام تورات تجاوز نمایید پراکنده کرار در چندین

چنانکه کتب انبیا مملو است از اینکه در اواخر ایام حق تعالی خواهد کرد و اینها هر کدام ... نمیکنند معلوم است که اینها حق نیستند م

اعلام م
موضع بیان فرموده لا اقل در یکی از آن مواضع اعلام عمل نمودن باحکام مشنا را میبایست اعلام
باشد و بعد از اینکه در وقت کوتاه شدن دست شما از آن زمین عبادت را ترک نکنید و بآن شریعت که
زبانی بشما سپرده شد عمل نمایید و ایضا اعتقاد بنی اسرائیل اینست که انبیا تقصیری در هیچ چیز نمیکنند
و هیچ چیز در عالم واقع خواهد شد بآن اعلام فرموده اند مثل اینکه ماشیح بیرون خواهد
آمد و عمل بشریعت تورات خواهد نمود و بخیال آنها هر روز انتظار او را میکشند و همچنین غیر این از
اخبار آتیه چگونه است که هیچیک یک خبر از احکام مشنا و عمل بآن را درج کتاب نموده اند
و این را واگذاشته اند که علما از خود این سخن را بگویند و مردمان صاحب فهم از ایشان نه پذیرند و از
آنها مطالبه دلیل و شاهد از کلام انبیا خواهند و حال آنکه اعلام بآن از همه ضرورتر و عمل بآن اهم
قبل از آمدن ماشیح واجب باشد و لاسیما آنکه احکام مشنا در زمان ضرورتر بود که احدی از انبیا در میان
بنی اسرائیل نباشد و عام حیران و سرگردان و مدعیان بسیار مانند نصاری و اهل اسلام از گوشه
و کنار خلق را اغوا نمایند و بگویند که احکام اینها دروغ میگویند و این احکام را از پیش خود جعل
کرده اند و سخن ایشان نیز موافق عقل سلیم صحیح باشد و صاحب فهم ببینند که حکم شرع را باید
مستندی از قول خدا و انبیا در دست باشد و الا عمل بآن جایز نیست و ایضا میگوییم که اگر سخن یهود راست
و عمل بمشنا واجب بود بایست که انبیا در زمان خود امر نمایند که آن را بنویسند و جمیع کتاب
در آورند و انبیا خود از ملاحظه نمایند و تصدیق آن کنند و سجل صحت بر آن نویسند و با میان
سپارند و بعلاوه این امر سفارش و تاکید بلیغ کنند که آن را باید بتوسط مردمان معتمد
بخلق برسانند نه آنکه از آن سکوت نمایند و بسینهای مردم بود بعد گذارند ...

که چندان ضرور و تاکد اعلام آنها نبود م

کنند م

و ایضا
که اینها خواهند ...

و ایضا اگر امر چنین بود که علمای یهود میگویند بجز او مراد انبیا بود که هیکل اینکه یهود میگویند
قرار داده باشد بایستی که بایست تاکید شدید فرمایند که بعد از تفرقه ایشان و پراکنده و
تمام شدن انبیا از میان بنی اسرائیل عمل باحکام تورات که کتاب خدا و احکام آن حجت
بودن آن م / لا انقضا م
بر همه عالم هویداست ... قرار داده میشود که مادامی که انبیا در میان
مردم باشند و شهادت بر حقیقه احکام مشنا دهند عمل بآن احکام نمایند و بعد از انقراض
انبیا عمل بتورات کنند کسی را شبهه حاصل نمیشد بخلاف آنچه یهود الآن میگویند که تا فلان
چندان م
وقت مقرر بود که عمل بکتاب خدا شود و بعد از انقراض انبیا بجز کتاب دیگر کتاب خدا عمل نکنند
عمل ... بآنچه علما از خود گویند بلا شبهه عقل سلیم را از این تردد و تشکیک بهم رسد که مبادا این سخن را بنی اسرائیل از
عمل نماید م
... و لاسیما بعد از ملاحظه آن همه مقدمات که خدا در تورات و سایر کتب انبیا از بنی ... پیش خود جعل نموده باشند
اسرائیل فرموده ... بلکه ... در مواضع عدیده وعده و بشارت آمدن بنی موعود و
شریعت تازه را ... یقین حاصل است که این سخن یهود کذب محض است جمیع حجت خدا بر ایشان تمام شده
... عمل باحکام تورات و بهمان دلیل ... بر بطلان طریقه ایشان
لابد شما این سخن را که مطلقا از آن نام و نشانی در کتب انبیا نیست جعل کرده اند و
خلق را و عوام کالانعام را عاملا عامدا مستحق عذاب ابدی نموده اند اعاذنا الله و اخواننا
المؤمنین بمحمد و آله اجمعین و ایضا در تواریخ و کتب بنی اسرائیل مسطور است که چون در اول خرابی بیت المقدس
بنی اسرائیل اسیر افتاده هفتاد سال در زمین بابل بقید اسر گرفتار بودند بعد از آن کورش که بخت النصر را
برطرف نموده ایشان را مرخص کرد و به بیت المقدس برگشتند اما در آن مدت تورات را بلکه خط خود را با ... فراموش کردند

۷ نمایند زیرا م

دیگر کسی را چندان تامل در عمل نمودن بآن نبود حاصل کرد م

همه اتفاق افتاده که دیگر ایشان را ...

که بوده‌اند و در بابل حیرت الا خویشه چاره جو ئی سرگردان میکشتند تا اینکه عزیر که تورته را از حفظ داشت
و فراموش نکرده بود تا یک جهت ایشان نوشت انصاف ده در صورتیکه کتابی را که سالها معمول به ایشان بود
و قراءت کردن و تعلیم و تعلم آن را بر حفظ انه سایر عبادات لازم میدانستند فراموش شده و محتاج شده‌اند که
شخص دیگر از نو آن را از برای ایشان بنویسد چگونه ممکن است که مثل کتابی بزرگ که ده برابر تورته است
و مطلقا اسم آن در میان ایشان مذکور نبود و برفع مدت دو هزار سال در حفظ نگاه داشته‌اند و یک حکم آن را
فراموش نه نمایند و این اگرچه محض استبعاد است فاما در اینمقام افاده یقین میکند جواب این را در کتاب
ارشاد المضلین بابسط وجوه نوشته ام هرکه خواهد به آنکتاب رجوع نماید و اکثر علمای بنی اسرائیل گفته‌اند وقتیکه
بنی اسرائیل از اسیری بابل نجات یافتند در زمین کنعان آمدند خط عبری را بالمره فراموش کرده بودند و این خط که
الحال مینویسند بخط آشوری است مشهور است یعنی خطهای آن جماعت بابل زمین است و ایضا در چند
موضع از تورته مذکور است که چیزی از احکام تورته را کم و زیاد نکنید پس اگر احکام مشنا موافق و مطابق
احکام تورته است پس این چیز علیحده نبوده اگر مخالف است مستلزم زیاد و کم شدن تورته است چه منظور از نهی
کم و زیاد شدن ترک زیاده و نقصان احکام است نه نفی اختلاف لفظی و معنوی با اتحاد پس احکام
مختلفه مشنا بنص تورته مردود است و ایضا در پاراشه شوفطیم از سفر پنجم از جمله وصایای
حضرت موسی بقوم آیه مذکور است که ما حصلش این است که هرگاه امری بر تو مشکل شود برو سؤال
کن از کوهن بیت المقدس تا در آن مقام از این تورته حکم کنند و تاکید بسیار میفرماید که آنچه از گفتار تورته را
آن کوهن بشما اعلام کند عمل کنید بیمین و شمال میل مکنید و چنانچه احکام دیگر مر بود نبایست که
تفصیل بشما داده شود بلکه ثالثا حکم مطلق بایست مذکور شود و آنکه دانستن ایشان لازم

این بود که تفصیل داده شود در بزمانه که تا وقت اکفان یا فلان وقت همین
بتورته عمل نمائید و در فلان وقت دیگر باحکام مشنا عمل کنید و ایضا در کتاب یوسف
ابن کوریون که از کتب معتبره یهود است مذکور است که در ایام بیت المقدس ثانی بنی اسرائیل
دو گروه شده طایفه که ایشان را پاریشیم میگفتند بعض اعمال و عبادات بعمل می آوردند
و آن طایفه دیگر که آنها را قرائیم می نامیدند بر طایفه اول انکار شدید نمودند از ایشان
مطالبه دلیل بر شرعی بودن آن اعمال کردند و ایشان متمسک بجز عمل آبا و اجداد و اقوال
علما نداشتند قرائیم از ایشان قبول نکردند و سخن ایشان این بود که آنچه میگوئید در تورته
نیست و آنچه در تورته نیست درست و صحیح نیست تا آخر الامر بجدال و قتال کشیده
خلق کثیر بقتل رسیدند و صاحب تاریخ نوشته که بیشتر بنی اسرائیل از بزرگان و متمولان
با قرائیم بودند و معدودی از فقرا با پاریشیم همداستان شدند و چنانچه فی الواقع این
همه احکام از جانب خداوند ابید بعلما رسیده بود و همه کس شنیده بود طایفه پاریشیم
بآن تمسک میکردند و بزرگان و اغلب بنی اسرائیل با قرائیم چرا متفق میگشتند و معلوم است
که کتابی را که ده برابر تورته باشد در عرض مدت دو هزار سال مردم بلا آن را در سینه
نگاه دارند و حفظ کنند همه عالم از آن مطلع میشوند بجهة آنکه حفظ کردن همچو کتابی آسان
نیست الاتفاق یکنفر بخواهد تمام آن را حفظ نماید ده سال میکشد بلکه سالی یک باب
از آن هم حفظ نمودن بسیار مشکل است و همینکه قرائیم قایل بصحت آن نبودند و نمیدانند

حکم به بطلان آن مینمودند از چیزهای اصل لیه مختلف فی المطاعن بدانکه
عملا عبادات و احکام بنی اسرائیل در این زمان چهار عمل است که کمال اعتنا بآنها دارند
بلکه آنها را داخل اصول دین خود میدانند و اعتنای ایشان باین احکام بسیار از جمله امورکی
در تورته مذکور است بیشتر است اول عبادات هر روز ایشان است که آنها را
نماز یومیه میخوانند دوم اینکه هر گاه عیب خاصی در ریه ذبیحه یافت شود آنرا
حرام میدانند سیم اینکه ذبح حیوانات را باید عالم بجمیع مسائل ذبیحه ایشان بکند
و ذبیحه غیر چنین عالمی حرام است چهارم آنکه گوشت حیوانات را با لبنیات
نخورند چنانچه حتی در یک سفره هم جمع نمیکنند و تا از خوردن یکی چند ساعت نگذرد
آن دیگری را نخورند اما در خصوص نماز یومیه خود میگویند که این عوض قربانیها است که امام
در زمان اقامه به بیت المقدس واجب بود و در این باب دلیل اقامه نمیشود از بسکه
خفی اقرار دارند که دلیل درست ندارند و حال کسی بدلیل معلوم که حیث و مبنای
آن از کیست چه جواب اقدس الی ... حرف بدلیل و تکلیف بی بینه نیست و بسا
که دلیل ندارند معلوم است که غلط است که خود جعل نموده‌اند و اما آنچه دلیل میکنند
بر اینکه ذبح را باید عالم بکند و اگر عیبی در ذبیحه یافت شود حرام است این است که در تورته
مذکور است که ذا انجتا و اخلتا کاشر یعنی ذبح نمائید و بخورید چنانچه فرمودم
تراو این عبارت فرمودم ترا علمای بنی اسرائیل گفته‌اند که آن دو خبر کلمه اند و میگویند

فرمودم ترا اجری است اما و غرض از این عبارت ... اینست که چون
قبل از موسی هر حیوانی را بهر نوعی که میکشتند بنی اسرائیل میخوردند و این فرمان آمد که منعی
مکنید بلکه بطوری که گفتم ترا و فرمودم ترا بعمل آورید یعنی بگردن ذبح نمائید و پاک و حلال
باشد بخورید و ایضا در تورته مذکور است و انشه قودش تهیون لی
و باسار با ساده طریفا لا تو خلو لکلب تشلیخون یعنی مردمان مقدس باشید
برای من و گوشت در صحرا افتاده تحریر شده نخورید برای سگ بیندازید از آن وکاش
معلوم میشود که دلالت این آیات بر اینکه ذبیحه غیر عالم حرام است و هرگاه در ریه
ذبیحه عیبی باشد حرام است بچه نحو است اینقدر هست که از مفهوم عبارت چند
موضع از تورته خلاف اعتقاد ایشان را میتوان فهمید یکی مفهوم همان آیه انشه
قودش که از ادله خود دانسته‌اند و دیگر مفهوم آیه که در پاراشه همشپاطیم اتق
از سفر دوم مذکور است و ترجمه آن اینست که اگر شاخ زند گاوی مردی یا زنی را و بمیرد
آن مرد یا زن سنگسار کنید آن گاو را و خورده نشود گوشت آن و دیگر آیه که در پاراشه
کی یقسا مذکور است و حاصلش نهی است از خوردن ذبیحه کفار و چنانچه ذبیحه غیر عالم
حرام میبود دیگر احتیاج بتصریح منع آن نبود و بلکه مذکور است ایضا در پاراشه اخوری موت
از سفر سیم مذکور است که ایش ایش می بنی یسرائیل و من هکر هکار پتر بتوخخم
خام اشر یا صود صید حیه او عوف اشر یاخل و شافخ ات دامو

وَحِينّا هُوَ بعانا م یعنی مردی مردی از بنی اسرائیل یا غریبی که در میان ایشان
جا گرفته است شکار کند حیوانی یا مرغی که ماکول اللحم باشند و بریزد خون او را باید
بپوشاند خون را بخاک و از این آیه استفاده میکرده که شکار کرده شما بنی اسرائیل
یا کسی در میانه ایشان باشد و خداپرست باشد از قبیل حلال گان ایشان میتوان
خورد هر چند در این دلالت نوع خفائی هست اما در خصوص حرام بودن جمع کردن
میان لبنیات با گوشت دلیلش این کلمه دانسته لا تبشل گدی بحلب امو
یعنی طبخ مکن گوشت بزغاله را با شیر مادر او و طریق استدلال باین کلمه در میان
علماء بنی اسرائیل بدین نحو است که میگویند این کلمه در سه موضع از توریة مذکور است
در موضع اول منع از طبخ فهمیده میشود و در موضع دوم منع از اکل آن و در موضع
سیم منع از مطلق انتفاع بردن بآن و هرگاه اینها فهمیده نشود باید تکرار باشد
و تکرار بی فایده خواهد بود و وهن و سستی این استدلال بر ارباب کمال مخفی نیست
زیرا که بسیاری از احکام و قصص کتب سماوی هست که مکرر مذکور شده حتی اینکه
در توریة حکمی که ده و دوازده جا مذکور شده باشد هست و هیچکس بیان تکرار نکته نفهمیده و بر
تقدیری که نکته داشته باشد چه چیز دلالت دارد که این علت تکرار است و بعد از تسلیم اینکه
میتوان گفت گوشت بزغاله و شیر بهمین مادر او است نه هر گوشت و هر شیر و اگر
راه استدلال را در اینجا بیان نکرده بودند و مثل سایر احکام گذاشته بودند [illegible] از برای ایشان

بیوم احاد

بهتر بود خداوند عالم بهمه کسی دیگر بجا نیاورد کرامت فرماید و همچنین استدلال کردن بآن آیه دیگر که در توریة
مذکور است شور او سه اوتو او ات بنو لا تشحطو بیوم احاد یعنی گاو یا گوسفند را با بچه آن
در یک روز ذبح مکنید این نیز مثل سابق بلاغ است که از آن برنمی آید تمام [illegible] زیرا که در این
آیه مطلقا اسم لبنیات مذکور نیست [illegible]
بیان است که ما توانیم همه را در این کتاب نقل نمائیم لکن بدو سه چیز که همه عقول سلیمه حکم به بطلان
و فساد آن میکنند اکتفا مینمائیم تا معلوم شود که تدین بتوریة ممکن نیست و در میان آن چیزی یافت
میشود و بالفعل موجود است که هر عاقلی تا داند میداند که آن دروغ و غلط است اما
اول یکی آنست که ~~[illegible]~~ در توریة آیه موجود است صریح الدلالة است بر اینکه خدا
مجسم است و بهیچوجه قابل تاویل نیست و این باعتقاد علماء یهود نیز کفر است چه از
جمله اصول دین ایشان است که خدا جسم و جسمانی نیست ~~[illegible]~~ و آیه مرقومه در باب
چهارم موسوم به ویرا الاو است که در مقدمه مهمانی کردن حضرت خلیل ع او خلیل را میفرماید که

وَیِّرَا اِلَاو اَدُونَای بِاِلُونِی مَمْرِی وَهُو یُشِب پِتَح هااُهِل کِحُم هَیُّوم
و نمودار شد باو خدا در درختستان [illegible] و او نشسته بود در خیمه بوقت گرم روز
وَیِّشَا عِینَاو وَیَّرْا وَهِنّه شِلُوشا اَناشیم نِصّابیم عالاو وَیَّرْا وَیَّارُص لِقْراتام
و برداشت چشمهای خود و دید اینک سه نفر مرد ایستاده بالای او و دید و دوید باستقبال ایشان
مِپِتَح هااُهِل وَیِّشْتَحُو اَرْصا وَیُّومِر اَدُونای اِم نا مَاصاتی حِن
از در خیمه و سجده کرد زمین و گفت خدا اگر الحال یافتم مهر ابرو
بِعِینِخا اَل نا تَعْبُر مِعَل عَبْدِخا یُقَّح نا مِعَط مَایِم وَرَحْصُو رَغْلیخِم
بنظر تو نه الحال بگذر از بالای بنده خود بستان الحال اندک آب و بشوئید پاهای خود
وَهِشّاعَنُو تَحَت هاعِص وَاِقْحا پَت لِحِم وَسَعَدُو لِبِّخِم اَحَر تَعْبُرُو
و تکیه کنید زیر آن درخت و بستانم پاره نان قناعت کنید دلهای خود بعد بگذرید

و مرئی میشود و غذا میخورد و با مردم [illegible] و در مکان [illegible] و بنا ظر [illegible] توریة ظاهر است که آیه مرقومه [illegible] دلالت دارد

کی عَل کِن عَبَرْتِم عَل عَبْدِخِم وَیُّومْرُو کِن تَعَسِه کَاَشِر دِبَّرْتا وَیِمَهِر اَبْراهام
که بالای همچنین گذشتید بالای بنده شما و جواب دادند همچنین بکن مانند که گفتی و تعجیل کرد ابراهیم
هااُهِلا اِل سارا وَیُّومِر مَهَری شِلُش سِاییم قِمَح سُلِت لُوشی وَعَسی عُگوت
ان خیمه را بر سارا و گفت تعجیل کن سه کیله آرد نرم بسرش و بکن کماج
وَاِل هَبَّاقار راص اَبراهام وَیِّقَح بِن باقار رَخ وَاطُوب وَیِّتِّن اِل
و بر گاو بدوید ابراهیم و گرفت بچه گاو نازک و خوب و بداد بر
هَنّاعَر وَیْمَهِر لَعَسُوت اُتُو وَیِّقَح حِمْاه وَحالاب وِبِن هَبّاقار اَشِر
آن نوکر و شتابید بکردن اورا و گرفت کره و شیر و بچه گاو که
عاسا وَیِّتِّن لِفْنِیهِم وَهُو عُومِد عَلِیهِم تَحَت هاعِص وَیُّاخِلُو
کرده بود و بگذاشت نزد ایشان و او ایستاده بالای ایشان زیر آن درخت و بخوردند
و ما حصل مضمون آیات اینست که روزی حضرت ابراهیم ع بر در خیمه که در منزلگاه اَلُونِی مَمْرِی که درخت
زارگاه باشد نشسته بود تا هنگامیکه آفتاب قدری از افق مرتفع شد و روز گرم گردید نزدیک نیم چاشت حضرت
ملاحظه نمود که سه نفر مرد در بالای سر او ایستاده پیش وی حاضرند بمجرد دیدن برخاسته از در خیمه او دوید
باستقبال تمام استقبال ایشان نمود بیفتاد و بخاک سجده نمود خدا را و در مخاطب خدا را [illegible] که آن سه
نفر مرد یکی خداوند جلیل و دو تای دیگر میکائیل و جبرئیل بوده اند حضرت ابراهیم بخدمت خداوندی که گفت
خداوندا اگر چنانچه من بنظر مرحمت تو آبرو داشته ام و دوام الحال [illegible] از اینجا نگذر و از پیش بنده خود
و بگیرید اکنون اندکی از آب و پاهای خودتان را بشوئید و بعد از آن تکیه بآن درخت نموده در زیر راه
قرار گرفته پاره نان خورده قناعت نمائید از دل و صمیم قلب بعد از آن که بنده خود را سرافراز فرموده از
پیش من بروید بهر جائی که اراده کرده بوده جواب دادند که یا ابراهیم بکن آنچنان که خواهش کرده
و میزبانی نما حضرت ابراهیم بتعجیل روانه خیمه شد بطرف سارا شتافت و فرمود یا سارا برخیز بتعجیل
سه پیمانه از آرد سه کیله نان پس یک بنگاه دوید و گوساله نازک و خوب بخادم خود داده و خود حضرت کره

دیگر

و شیر برداشته با سه کماج نان بخدمت خدا و جبرئیل و میکائیل آورده پیش ایشان گذاشت و ایشان مشغول
خوردن شدند و حضرت ابراهیم بالای سر ایشان ایستاده بود و بعد از آن خدا از ابراهیم پرسید که زن
تو سارا کجا است حضرت ابراهیم عرض کرد که در خیمه است و بعد از آن خطاب رسید که از سارا پسری
تو بوجود خواهد آمد و نقل او را میفرماید تا آخر و بعد از آن اینچنین است وَیّاقُومُو مِشّام هااَناشیم
وَیَّشْقِفُو عَل پِنِی سِدُوم وَاَبْراهام هُولِخ عِمّام لِشَلِّحام ~~[illegible]~~
و نگاه کردند بالای روی صدوم و ابراهیم برفت همراه ایشان بفرستادن ایشان و خدا گفت آیا پنهان کنم
[illegible] یعنی بعد از آنکه رب جلیل و میکائیل و جبرئیل از ضیافت ابراهیم خلیل برخاسته
از ابراهیم
بطرف شهر صدوم روانه شدند و حضرت ابراهیم در خدمت خدا بجهت بدرقه و مشایعت ایشان راهی
شد همراه ایشان برفت و بعد از آن بیان مکالماتی است که فیمابین ابراهیم و خداوند تعالی شانه
اتفاق افتاده و بر عاقل لبیب ظاهر و هویدا است که اسناد رویة و تجسم و تشکل و مرافقت
با جبرئیل و میکائیل و اکل کردن و امثال ذلک بخدا از جمله چیزهائی است که هیچ عاقلی نمیتواند
شنید و صراحة عبارة توریة هم بنحوی است که قابل تاویل نیست یا کسی که عزیر را
پسر خدا داند چه مضایقه از اسناد امثال امور دارد خدا خود همه را هدایت فرماید و بعد
از همین فقرات بعینه بهمین مضمون نقل لوط ع میکند که آن نیز وقت شام نشسته
بود بدر دروازه صدوم که ~~[illegible]~~ جبرئیل و میکائیل وارد بر لوط شدند و کلمات
بالاطوار خصوص تباه کردن قوم وی نموده و بتفصیل نقل هلاکت آن قوم را مرقوم نموده تا آنجا که
حضرت لوط با دو دختر خود رفتند بالای کوه و بعد از آن بیان میکند که آن دو دختر لوط را
شراب دادند و آنحضرت مست شد و با دختر بزرگ خود زنا کرد و آن دختر آبستن شد

بخدا و تشکل آن

و همچنین دختر کوچک وی نیز با کفرت شراب داد و لهذا حضرت مست شد و با دختر کوچک
زنا کرد آن نیز آبستن شد و هر دو دو پسر زاییدند و دو طایفه از بنی عمان که یکی مسمی بطایفه مآب
و دیگری بطایفه بنی عمون از آنها ماند الیوم است و عبارت توریة این است وتّومر هبخیراه

ال هصعیراه ابینو زاقن و ایش این باارص لابو عالینو کدرخ کل هاارص
لخا نشقه ات ابینو یاین ونشکباه عمو ونحیه مابینو زارع ونشقینا
ات ابیهن یاین بلیلاه هو و تابو هبخیراه و تشکب ات ابیاه
ولو یادع بشخباه و بقوماه و یهی ممحرات و تومر هبخیراه ال هصعیراه
هن شاخبتی امش ات ابی نشقینو یاین کم هلیلاه و بوی شخبی عمو
ونحیه مابینو زارع و تشقینا کم بلیلاه ههو ات ابیهن یاین و تاقام
هصعیراه و تشکب عمو ولو یادع بشخباه و بقوماه و تهرینا شتی
بنوت لوط مابیهن و تلد هبخیراه بن و تقرا شمو مواب هو ابی
مواب عد هیوم و هصعیراه کم هو یالداه بن و تقرا شمو بن عمی
هو ابی بنی عمون عد هیوم و ما حصل معنی این فقرات اینست که بعد از آنکه
حضرت لوط ملاحظه فرمود که شهر و اهل شهر بالمره هلاک شدند آنحضرت با دو دختر خود رفتند بالای کوه پس
دختر بزرگتر با دختر کوچک در مقام شور گفت که ای خواهر در روی زمین در این اطراف کسی از طایفه ذکور نمانده
که ما را بعقد نکاح و جماع خود در آورد و شاید از ما نسل و اولاد بوجود آید و مانند سایر زنهای ما از جماع و اولاد

۱۰۷

نمانده چاره آنست که پدر خویش را شراب داده بیهوش نماییم بعد از آنکه مست و بیهوش شد
در پیش وی بخوابیم شاید در عالم سکر با ما نزدیکی نموده از ما اولاد بوجود آید و روزگار از بنی
آدم خالی نماند از این مشورت ناصواب پسندیده رای هر دو افتاده دختر بزرگتر وحشی دستی که حضرت
لوط را شراب داده شب در عالم سکر پیش وی آمده بخوابید و آنحضرت العیاذ بالله با وی
زنا نمود آن دختران آنحضرت بار ور شدند آبستن گردید خواهر کوچک را نیز باین امر شنیع
ترغیب نمود دختر کوچک هم بصواب دید خواهر خود آن عمل ناصواب را همراه پدر که شراب
بآنجناب خورانیده نمود او خوابید و از وی آبستن شد و هر دو زاییدند دختر بزرگتر نام
پسر خود را مآب گذاشت و طایفه مآب الی الآن موجود و از آن مولود است اما دختر
کوچکتر نام پسر خود را بن عمی گذاشت که در لغت عبری بمعنی پسر قوم من است و طایفه بنی عمون
الی الیوم از بن عمی است و در نقل این مطلب که قضایای دمطاعن طایفه یهود عنود را بنویسیم
تا بر همگی معلوم شود که سخافت مذهب ایشان بچه مرتبه است و اعتقادات ایشان نسبت
بخدا و انبیای معصومین علیهم السلام چه است خدا را العیاذ بالله تجسیم و تعدد یا کل و شرب
و مسافرت و غیره ... از این مقولات
... جناب اقدس الهی ...
... حضرت ابراهیم ... تا وقت شام راه رفتند
تا بشهر لوط رسید ...
عظیم از طوایف ... اولاد از زنا آب و بنی عمی پیدا شده و با این تفاخر میکنند که ما اولاد
لوطیم ای صاحب انصاف بعقاید اهل اسلام نظر کن و در قرآن تامل نما که جناب اقدس الهی

زیرا برای از و
فاما کجا ضیق مجال و تنگ
عمر اینقدر بامثال مقال
باینچه ذکر شد اکتفا و اقتصار
رفت و اهل انصاف
نیز همین کافی است
زیرا که موافق این آیات

بانبیای معصومین باک را چه ... این گونه اعتقادات بلا شبهه باطل و فاسد است و عجب تر آنکه ...

بجمیع کمال صفات کمالیه موصوف و از جمیع نقایص و معایب منزه و مبرا ساخته و عقاید
ایشان نسبت بخدا و پیغمبران صحیح و پرداخته بخلاف سایر ملل که البته چندین خلل در هر یک
از عقاید اصولیه و فرعیه ایشان موجود است که عقل سلیم ابای از آن دارد و اما فساد طریقه
نصاری زیاده از آن است که بقلم آید چه انجیل مملو است از عبارات چه و پسر کلیتی که
دیگر قابل تاویل نیست اگر فی الواقع بظاهر اینها معتقدند بطلان طریقه ایشان اظهر از آن
که محتاج به بیان باشد و اگر تاویل میکنند و بر میگردانند ...
...
...
...
...
نصاری نیز هست زیرا که تمام علمای نصاری معتقدند براینکه توریه موجود الآن کتاب خدا است
و آنچه در آن مسطور است همه حق و صدق است ... در کتاب
خود نوشته که انجیل مکمل توریه است و ناسخ آن نیست ... چه از توریه
همین قدر معلوم میشود که خدا جسم است ... محتاج با کل و شرب ...
کو ... در هنگام ضیافت ... طعامهای لذیذه ... اما اینکه
زنا داشته باشد و او را اولاد ... از توریه معلوم نمیشود ... مرد حصور عقیم
باشد و فرزند ناقص است ... انجیل ایشان توریه را کامل کرده ... که خدا را از نا ...
بیرون آورده خدا توفیق دهد تصنیف کننده آن را که خوب ... از خدا ...

الحمن

اما مطاعن نصاری
مجملا بدانکه

المؤمنین محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین
فاما مفصلا اول آنکه کتاب خدا در میان ایشان نیست و انجیلی که بر حضرت عیسی نازل
شده بود بعد از صعود مفقود شد و اناجیل اربعه که الآن در میان ایشان است باتفاق خود ایشان
کتاب آسمانی نیست و حضرت عیسی از آنها خبر ندارد بلکه بعد از آنکه حضرت عیسی بآسمان
صعود نمود و انجیل مفقود شد در همه کنیسها را بستند و اضطراب عظیم در مریدان عیسی بهم رسید
از آنکه بحسب ظاهر دیدند که آنحضرت را کشتند و در بین کسی آنحضرت انجیل هم مفقود شد
و مدت بعثت آنحضرت نیز طول نکشیده بود تخمینا سه سال و سه ماه و سه روز بعد
گرویدگان وی نیز معدود و قلیل بودند که ... آمده ...
حضرت عیسی کمال اعتماد با و داشت یهودا ابن سمعان ... بود که مرتد شد و حضرت عیسی را
باعتقاد ایشان او تسلیم یهود کرد که او را کشتند سایر گروان که ... بودند
بسیار مضطرب و مشوش شدند نزدیک ... از ملت مسیحی برگردند ... از دوازده
شاگردانی که بزبان اهل اسلام ایشان را حواریون و بلغت مسیحی ... میخوانند
و ... به لوقا و مرقوس ایشان ... گفتند
که اگر انجیل مفقود شد ما انجیل را از حفظ داریم ... نوشت و نصاری گویند که اول کسی
که انجیل را نوشت ... بود و بعد از ... از صعود گذشته ... نوشت و بعد از
هفده سال ... لوقا ... کتابت نمود و انجیل ... را ...
و محبوب ترین حواریین بود بعد از ... سال از صعود ... در شهر ... عیسی

نصاری میگویند که ... نبوت او و
دو نفر
که بلفظ عبرانی نوشته

بزبان رومانی که اکال بلیقش شهرت دارد تحریر کرد واین اناجیل اربعه هم با هم موافقند تفاوت
و اختلاف قلیلی دارند و هیچ یک بعد از حضرت عیسی بتفاوت ازمنه نوشته شده و کتاب خدا و پیغمبر
نیست شده از تصانیف شاگردان است هیچیک وجوه در مضمون
اختلاف چندانی ندارند بجهت آنکه اولا سه نفر دیگر سه انجیل خود را از روی انجیل متی نوشته باشند
و همه اناجیل منتهی شود بیک نفر و بقول یکنفر چه اعتبار است چگونه است که نقله اخبار معجزات
محمدیه وانانکه ثبت خوارق عادات او را کرده اند زیاده از هزاران هزار است قبول نمی نمایند
و تشکیک میکنند که شاید دروغ بجهت گفته باشند اما در خصوص نقل معجزات عیسی بقول یکنفر یا چهار نفر
مورخ اکتفا مینمایند و بعنوان جزم و یقین تصدیق او را میکنند و هیچ احتمال دروغ بقول انها نمی
دهند خدا ایکاش انصاف ده کرامت فرماید و حال آنکه انصاف اینست که اگر محمدیه تصدیق بنبوت
او را نکرده بود دلیلی بر نبوت وی از هیچ راه نبود زیرا که در شریعت موافق اعتقاد نصاری
خود را محمولی بکتاب توریت فرموده و در توریت بالفعل احکام چندانی نیست الا آنکه هست و انتی
که کار ساز نیست از آن غیر از آنکه بهمت یهود با احکام شتا رجوع کرده اند ~~چنانکه بتفصیل گذشت~~
یا انکار چرا بار او از انها در ~~جهت~~ غیر بیت المقدس صحیح نیست چنانکه بتفصیل گذشت
حاصل توریت کافی بود یهود بان عمل میکرد پس حضرت عیسی با شریعت فروع نیامده در اصول عقاید
هم کتابی بعد از آنحضرت در دست ایشان نیست و اناجیل که هستند بان آنکاهی ارابعه است که از خود
نقل کرده اند معلوم نیست که اصلی داشته باشد و بعنوان یقین بهیچ نهج است و حقیقت ندارد
و بالفرض که حضرت عیسی هم از اینقوله سخنان فرموده باشد البته ماؤل است پس امروز نصاری را

نه اصول احیانا

نه اصول احیانا نه فروع معتبری میباشد و منحصر و بالفعل آنچه رفتار مینمایند از اختراعات
کشیشان و قسیسان و سلاطین ایشانست و ایضا بظاهر اناجیلی که بالفعل در دست است
اعتقاد نمیتوان کرد چه عبارت اناجیل است در آنکه حضرت عیسی پسر خدا است و کلمه متحده
و روح مجسده او سبحانه و تعالی شانه است و بر احدی کفر و بطلان این سخن مخفی نیست و اگر
ماؤل بمعانی صحیح شود بلاشبهه فهم عوام وفای بدرک امثال معانی دقیقه نمیکند پس بلاشبهه خواندن
اناجیل بر عوام و تکلیف نمودن انها باعتقاد ظواهر آن البته باطل و غلط است و بدین جهت
در خصوص همین مسئله اختلاف عظیم در میان ایشان پیدا شده ~~که~~ [illegible]
و ~~جمیع~~ اختلاف کل ایشان دو مسئله است یکی در کیفیت نزول خدا و تجسد کلمه و ثانی
در صعود و توحد کلمه و این اختلاف بجمیع ملت نصاری سرایت نموده تا هفتاد و دو
فرقه شده اند و بزرگترین فرق ایشان سه فرقه اند که سایر فرق از انها منشعب
میگردد ملکانیه و یعقوبیه و نسطوریه اما ملکانیه متابعان ملکا بوده
که در روم و فرنگ ظهور نموده و اکثر متوطنین آن سامان ملکانی میباشند
و از برای خدا یتعالی سه اقنوم ثابت میکنند و میگویند که خدا یتعالی جوهریست
قائم بذات خود در جوهریت یک و در اقنومیت سه است و قصد ایشان از اقنوم
صفات وجود و علم و حیوة است که پدر و پسر و روح القدس باشد و میگویند که
کلمه اقنوم علم است با جسد مسیح متحد شده و آن کلمه با جسد مسیح است و بعضی
از انحاد علم مسیح نمیگویند و تعبیر کرده اند که جوهر غیر اقانیم است و اقانیم را زاید

بر ذات میدانند مثل موصوف و صفت و از این اثبات تثلیث نموده اند که آیه
شریفه قران لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة مشعر بان است و اما یعقوبیه
با قانیم ثلثه معتقدند چنانکه ذکر کردیم ولکن میگویند که همه اقانیم بلحم و دم منقلب و جسد
مسیح گردید پس خدا مسیح است که بان جسد ظاهر شده بود و آیه شریفه لقد کفر الذین
قالوا ان الله هو المسیح بن مریم اشاره باین طایفه است و بعضی از ایشان میگویند
که لاهوت در ناسوت ظهور نموده نه بطریق حلول و نه بطریق اتحاد بلکه از حیثیت
هویت چنانکه گویند که ملک بصورت انسان یا شیاطین و اجنه بصورت
حیوان ظاهر میشوند پس مسیح یک جوهر است از دو جوهر لاهوت و ناسوت که آن
خدای مولود است که از مریم متولد شد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و طایفه از امته
که شعبه از یعقوبیه اند گمان کرده اند که کلمه از مریم چیزی نگرفت لکن از مریم گذشت
مثل جریان آب از میزاب و آنچه که از شخص مسیح دیده میشد مثل خیالی یا عکسی در
آینه بود و همچنین قتل و صلب خیال واقع شد اما معتقدند که خدا یک است ذو
الاقانیم الثلثة و اقانیم را زاید بر ذات نمیدانند و معتقدند که کلمه با جسد متحد
شده نه بطریق امتزاج چنانکه ملکانیه قایلند و نه بطریق ظهور چنانکه یعقوبیه میگویند
بلکه مثل اشراق شمس بر موضعی یا بر بلوری یا مثل ظهور نقش در خاتم و منشعبات
این فرق ثلثه کلمات دیگر گفته اند در نزول که ذکر انها موجب اطناب ~~و~~ ملال است
اما ملکانیه گویند که مسیح ناسوتی است کلی نه جزوی و آن قدیم ازلی است و قتل

وصلب

وصلب بر همه لاهوت و ناسوت واقع گردید و نسطوریه گمان کرده اند که قتل و صلب
بر ناسوت واقع گردید که آن محدث است و یعقوبیه گویند که قتل و صلب بان جوهر
مولود واقع شد چه مسیح را قدیم من وجه و محدث من وجه میدانند و میگویند که هرگاه
بر یکی واقع شود آن مسیح نیست اینست مجمل سخنهای ~~[illegible]~~ ایشان در باب
خدا و مسیح و بر احدی مخفی نیست سخافت این اقوال و بطلان و فساد این اعتقادات
و خیال داریم که پاره از این سخنان را نیز از ظواهر کلام متفرقه برداشته اند و ما اگر
خواسته باشیم که اشاره بفساد این عقاید نمائیم و دلیل بر بطلان گوئیم مثنوی هفتاد من
کاغذ شود و از مطلب باز میمانیم در خانه اگر کس است یک حرف بس است خاتمه
مفتاح پنجم ص در بیان معجزاتی که از حضرت خاتم الانبیاء

مفتاح بجمیع

در بیان معجزاتی که از انحضرت خاتم الانبیاء صادر شده اند

معجزاتی که از انحضرت ~~صلی الله علیه و آله وسلم~~ ظاهر شده زیاده از ان است که امثال این رسائل گنجد بلکه انچه چنانکه ما سابقا اشاره به بیان نمودیم مجموع حرکات و سکنات انحضرت خوارق عادات و علامات صدق نبوت او بود فاما که نهایة اطمینان قلوب صافیه و نور انی گرداندن الهای قابل پاره از احادیث و اخبار که در طرق اهل اسلام وارد است و مشتمل است بر بیان صدور بعضی از خوارق عادات که سادات عادات انبیای عظام است ذکر مینمائیم تا معلوم ارباب انصاف شود که بنای خصم اگر چه واله هست باری بر مساهله نباشد و بنظر انصاف بدقت تامل نماید و ملاحظه کند که اگر چه هر یک یک از این احادیث خبر واحد نیز و خبر واحد مفید ظنی است نه قطع فاما بعد از انضمام هر یک بدیگری با ملاحظه انچه ما سابقا از ادله قطعیه نقل نمودیم البته ذهن سلیم از اوهام مشککه و شکوک ایام مضیه را از خواب غفلت بیدار جهلیه میسازد و چگونه عاقل میتواند حکم نماید که این همه اخبار دروغ و افترا است و مجموع این علامات که از کتب انبیای سالفه ذکر کردیم مجعول و مخترع است و این قرآن که عالم را عاجز نموده از خلقت ان یکانه آفاق است و مجموع این اهل اسلام عالمان عاملان خود را بجهنم بهم انداخته اند و طرایق ضلالت را پیش گرفته اند و حال انکه خصم را دلیل بالجمله ولب

بر بقای شریعت سابقه نیست سوای استصحاب بقا خیلی امام با انکه تحقیق الستصحاب را مقابل یک خبر گرفته ام تمام اخبار را بلا معارض حاجت نیست ~~...~~ بلکه خصم را سوای استصحاب ایه والدلیل نقلی و بر آن عقلی بر عدم نبوت ارده نیست مگر انکه میگوید نبوت نبی حق ثابت است و ان بر حقیت خود باقی است تا خلاف آن ثابت شود و ما اثبتی که یک خبر معارض در کتاب این استصحاب بیکرد دو تمام اخبار بلا معارض میمانند و با وجود عدم معارض خصم نمیتواند بگوید که این همه اخبار و احادیث دروغ است مگر اینکه دلیلی در دست داشته باشد که کذب این اخبار را از خارج مشخص کند

والا هر خبری صحیح چنانکه احتمال الکذب در آن میرود احتمال الصدق نیز میرود و هرگاه او را منضم بخبر دیگر کنند که در مضمون موافق باشد و بعد از انضمام بلا شبهه جانب صدق رجحان مییابد و بر عقل لازم است اقتدا به الراجح باقطع نظر از راوی کرده

بعضی و بعض از آن ای عزیز این فایده است و قاعده ایست عظیمه و از جوامع افکار دع است و باین قاعده حل جمیع اشکالات میشود میشود

و رفع تمامی اوهام میکردم میکردم فافهم و احفظ لعلک تهتدی والله الهادی الی سواء الصراط و بر متتبع واضح است که تمامی معجزاتی که از انبیای سالفه ظاهر شد همه از انحضرت بروز نموده با اضافه انچه مختص

بالجناب

بانجناب دارد اما انچه از انبیای عظام مانند موسی و عیسی و غیر ایشان علی نبینا و علیهم السلام صادر گشته از انجمله در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است که نقلست حضرت امیرالمؤمنین عمر عرض کرد که ایا محمد صلی الله علیه و آله را معجزه بود مانند معجزه موسی علیه السلام در بلند کردن کوه بر سر انها که قبول تورات نکردند حضرت فرمود که بلی قسم بآن خداوندی که او را براستی مبعوث گردانیده است که هیچ معجزه خدا به پیغمبری نداده است از آدم تا آخر پیغمبران مگر انکه بانحضرت داده است مثل آن یا بهتر از آن را و بدرستیکه نظیر این معجزه را خدا باو داده است با معجزات بیشمار دیگر و آن چنان بود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه اظهار دین حق نمود عرب برای انحضرت تیرهای عداوت خود را به کمان کمان گذاشتند و جمیع حیله در دفع انحضرت بر گردانیدند من اول کسی بودم که بانحضرت ایمان آوردم او در روز دوشنبه مبعوث شد و من در روز سه شنبه با او نماز کردم و هفت سال من تنها با او نماز میکردم تا انکه نفری چند در اسلام داخل شدند و حق تعالی دین خود را بعد از ان تقویت نمود پس روزی نزد انحضرت رفتم بیش از انکه دیگران ایمان بیاورند ناگاه گروهی از مشرکان نزد انحضرت آمدند و گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که رسول پروردگار عالمیانی و باین هم راضی نشده بلکه ادعا میکنی که سید و افضل پیغمبرانی اگر راست میگوئی معجزه چند مانند معجزه پیغمبران گذشته که از تو سوال میکنیم بیاور پس ایشان چهار فرقه شدند فرقه اول گفتند که مانند معجزه نوح از تو میخواهیم که قوم خود را غرق کرد و خود با مومنان در کشتی نجات یافت فرقه دوم گفتند برای ما ظاهر گردان ایتی

مانند آیت موسی که کوه را بر سر اصحاب خود بلند کرد تا انقیاد نمودند فرقه
سیم گفتند معجزه مانند معجزه ابراهیم با ما بنما که او را در آتش انداختند و آتش برای او
سرد شد فرقه چهارم گفتند که معجزه مثل عیسی با ما بنما که مردم را خبر میداد بانچه خورده (معجزه)
بودند یا در خانهای خود ذخیره کرده بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من
از برای شما پیغمبر ترساننده ام و معجز با نشانهای معجزه ظاهر مانند قرآن برای شما آورده ام
که شما و جمیع عرب و غیر ایشان عاجز شدند از معارضه آن پس آن حجت خدا و رسول
او است بر شما و مرا نمیرسد که جرأت نمایم بر جناب مقدس الهی و از آنها اختراع نمایم
و از او سوال کنم و بر من نیست مگر تبلیغ رسالتهای او و بعد از تمام شدن حجت و
ظهور حقیت من نباشد که اگر آیتی اختراع کنم و طلبیم و شما ایمان نیاورید باعث غضب
نزول عذاب گردد بر شما پس در این وقت جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد خداوند
علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید که من بزودی ظاهر میگردانم از برای ایشان
این آیات و معجزات را که طلب کردند و بدرستیکه ایشان بعد از دیدن آنها
بر کفر خود خواهند ماند مگر آنکه را که من نگاه دارم و لیکن مینمایم بایشان آنچه (باطل)
از تو طلبیده اند برای زیادتی اتمام حجت پس بگو بانها که معجزه نوح علیه السلام
را طلب کرده اند که بروید بسوی کوه ابوقبیس و چون بدامان کوه رسید آیت
نوح را مشاهده خواهید کرد و چون مشرف بر هلاک شوید توسل جوئید بعلی و دو
فرزند او که بعد از این بهم خواهند رسید تا نجات یابید و بگو بانگروه که معجزه ابراهیم
علیه السلام را طلبیده اند که بروید بهر جا که خواهید از صحرای مکه که آتش ابراهیم را

مشاهده

(معجزه اول)

مشاهده خواهید کرد و چون آتش شما را فرو گیرد در هوا صورت زنی را
خواهید دید که دو طرف مقنعه اش را آویخته است پس باو متوسل شوید تا
نجات یابید و آتش را از شما دور گرداند و بگو بانها که معجزه موسی را خواستند
که بروند به نزدیک کعبه تا آیت موسی را ببینند و عموی من حمزه ایشان را
نجات خواهد داد و بگو بگروه چهارم که رئیس ایشان ابوجهل است که بیایند نزد
من تا خبر معجزه آنها را بشنوید بعد از آنکه طلبیده اید در نزد خود نشسته ایم
چون حضرت رسالت الهی را بایشان رسانید ابوجهل لعین با آن سه گروه گفت
که پراکنده شوید بسوی آن مواضع که محمد صلی الله علیه و آله گفته است تا بطلان
گفته او ظاهر گردد پس فرقه اول بدامنه کوه ابوقبیس رفتند ناگاه از زیر پای ایشان
چشمها جوشید و از بالای سر ایشان آب باران فرو ریخت و باندک زمانی
آب به نزدیک دهنهای ایشان رسید و بسوی کوه گریختند و هر چند بکوه بالا
میرفتند آب بلند میشد تا بقله کوه رسیدند و آب نزدیک دهان شان رسید
و دانستند که غرق میشوند ناگاه علی علیه السلام را دیدند که بر روی آب ایستاده و
صورت دو طفل را دیدند که در جانب راست و چپ او ایستاده اند پس علی علیه
السلام ندا کرد ایشان را که بگیرید دست مرا یا دست یکی ازین دو طفل را تا نجات
یابید پس بناچار بعضی از ایشان دست امیرالمومنین علیه السلام را گرفتند و بعضی
دست یکی از دو طفل را و بعضی دست دیگری را پس از کوه پائین می آمدند و آب
فرو می نشست و پاره بزمین فرو میرفت و پاره به آسمان بالا میرفت و چون به پائین

کوه رسیدند هیچ آب نماند پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام با ایشان نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد و ایشان میگریستند و میگفتند که شهادت میدهیم
که تو سید پیغمبران و بهترین جمیع خلایقی ما دیدیم مانند طوفان نوح را و ما
را خلاصی داد علی علیه السلام و دو طفل که با او بودند که الحال ایشان را نمی بینیم
حضرت فرمود که ایشان بعد از این بهم خواهند رسید از برادر من علی علیه السلام
و نام ایشان حسن و حسین است و بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بهتر است
از ایشان بدانید که دنیا دریائیست عمیق و خلق بسیاری در آن غرق
شده اند و کشتی نجات دنیا آل محمدند صلی الله علیه و آله یعنی علی و دو فرزند او
علیهم السلام که صورت ایشان را دیدید و سایر افاضل اهل بیت من که اوصیای
منند پس هر که در این کشتی سوار شود نجات مییابد و هر که تخلف نماید غرق میشود
و همچنین در آخرت آتش جهنم و حمیم آن مانند دریاست و اینها کشتیهای امت
منند که محبان و شیعیان خود را از جهنم میگذرانند و به بهشت میرسانند پس حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابوجهل آیا شنیدی آنچه گفتند گفت بلی تا
ببینم که فرقههای دیگر چه میگویند پس فرقه دیگر دوم گریان آمدند و گفتند شهادت
میدهیم که تو رسول پروردگار عالمیان و بهتر از جمیع خلقی ما رفتیم بصحرای بطحا
و خبری که دادی یاد میکردیم ناگاه دیدیم که آسمان شکافته شد و پارههای آتش
فرو ریخت و زمین شکافته شد و زبانههای آتش از آن بلند شد و چنان زبانه
میشد تا تمام زمین را فرو گرفت و آتش در ما افتاد و بدنهای ما از شدت حرارت (صفحه ۳۵)

بجوشش آمد

بجوشش آمد و یقین کردیم که بریان خواهیم شد و خواهیم سوخت ناگاه در هوا
صورت زنی را دیدیم که اطراف مقنعه اش را آویخته بود بنوعی که دستهای ما
برشتههای آنها میرسید و منادی از آسمان ندا کرد که اگر نجات میخواهید
چنگ زنید به رشته از رشتههای این مقنعه پس هر یک از ما برشته از رشتهای
آن چسبیدیم و ما را در هوا بلند کرد و ما میدیدیم اخگرها و زبانههای آتش را
و ضرر گرمی و شرر آن بما نمیرسید و آن رشتههای باریک گسسته نمیشد از سنگینی ما
پس ما را از آن آتش نجات بخشید و هر یک را در صحن خانه خود افکند بسلامت و
عافیت پس از خانهها بیرون آمدیم و بخدمت تو شتافتیم و دانستیم که ما را چاره
نیست از اختیار کردن دین تو و تو بهتر کسی که باو ملتجی شوند و بعد از خدا بر او
اعتماد کنند و راست گوئی در گفتار خود و حکیمی در کردار خود پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با ابوجهل گفت ای ابوجهل فرقه دوم را حق تعالی معجزه ابراهیم را
نمود ابوجهل گفت تا ببینم فرقه سیم را و سخن ایشان را پس حضرت با فرقه دوم
فرمود که ای بندگان خدا حق تعالی شما را بان زن نجات داد و آن دختر من است
فاطمه بهترین زنان است و چون حق تعالی خلایق اولین و آخرین را مبعوث گرداند
منادی از زیر عرش ندا کند که ای گروه خلایق بپوشانید دیدههای خود را تا بگذرد
فاطمه دختر محمد سیده زنان عالمیان بر صراط پس همه خلایق دیدههای خود را بپوشانند
مگر محمد و علی و حسن و حسین و امامان و فرزندان ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که
ایشان محرم اویند پس از صراط بگذرد و دامان چادرش بر صراط کشیده باشد که

طرفش برحمت دست فاطمه باشد وطرف دیگرش در صحرای قیامت باشد پس ندا
کند منادی پروردگار که ای دوستان فاطمه بچسبید برشتهای چادر فاطمه بهترین
زنان عالمیان پس هر که دوست دختر آنحضرت باشد برشته از رشتهای تارهای
آن چنگ زند تا آنکه بچسبند بآن زیاده از هزار فئام که هر فئامی هزار هزار کس باشند
وببرکت چادر عصمت آنحضرت از آتش جهنم نجات یابند پس فرقه سیم آمدند گریه
کنان وشکفته شهادت میدهیم ای محمد که تو رسول پروردگار عالمیان وبهترین
آدمیان وعلی علیه السلام بهترین است از جمیع اوصیای پیغمبران وآل تو فاضلند از آل
جمیع ایشان وصحابه تو بهترند از صحابه ایشان وامت تو بهترند از امتهای ایشان
دیدیم از آیات ومعجزات تو آنقدر که چاره نخواهد بود از اعتراف واقرار نداریم حضرت
فرمود که بگویند آنچه دیدید گفتند در پناه کعبه نشسته بودیم ودر استهزا بگفتهای تو
میکردیم ودعوای معجزهای ترا دروغ می پنداشتیم ناگاه دیدیم که کعبه از جای خود
کنده شد وبلند گردید ودر بالای سر ما ایستاد وما در جاهای خود خشک شدیم و
یارای حرکت نداشتیم پس عم تو حمزه آمد ونیزه خود را در زیر کعبه استوار کرد وکعبه را
بآن عظمت بر نیزه خود نگاهداشت وگفت بیرون روید ودور شوید ما بیرون
آمدیم ودور شدیم کعبه برگشت وبجای خود قرار گرفت پس مسلمان شدیم وبسوی
تو آمدیم حضرت با ابوجهل گفت که اینک فرقه سیم آمدند وترا خبر دادند بآنچه
دیده بودند ابوجهل گفت نمیدانم که راست میگویند یا دروغ ونمیدانم که درست
تحقیق کرده اند یا خیال در نظر ایشان آمده است اگر آنچه طلبیده ام بجا آید لازم است

که ایمان

که ایمان بیاورم واگر نه لازم نیست مرا التصدیق این جماعت کردن حضرت فرمود
که هر گاه این جماعت را با این وفور وکثرت واعتقادی که بعقل ودیانت ایشان
داری تصدیق نمائی پس چگونه تصدیق نمائی بمآثر ومفاخر آبا واجداد خود وبدیهای
پدران ودشمنان که پوشیده یا دیدنی وچگونه تصدیق نمائی که ولایت وشام هست
وحال آنکه هیچیک را ندیده و بخبرهای مردم باور کرده بدرستی که حجت خدا بر ایشان
تمام شد آنچه دیدند وبر تو تمام شد بآنچه شنیدی از ایشان پس حضرت رو
گردانید بسوی فرقه سیم وفرمود که آن حمزه که کعبه را از بالای سر شما دور گردانید
عم رسول خداست حق تعالی او را بمنازل رفیعه ودرجات عالیه رسانیده واو را بفضائل
بسیار گرامی داشته است بسبب محبت محمد وعلی بدرستیکه حمزه عم محمد صلی الله علیه وآله جهنم
را در روز قیامت از محبانش دور میکند چنانچه امروز کعبه را نگاهداشت که بر شما
فرود آید بدرستی که او خواهد دید در پهلوی صراط گروه بسیار از مردم را که عدد
ایشان را بغیر از خدا کسی نمیداند وایشان از دوستان حمزه هستند وگناه بسیار
کرده باشند وبآن سبب دیوارها حایل شده باشد میان ایشان ورفتن
بر صراط بسبب گناههای ایشان چون حمزه را ببینند میگویند ای حمزه می بینی
که ما در چه حال مانده ایم حمزه با رسول خدا وامیر المومنین صلوات الله علیهما میگوید که
می بینید که دوستان من استغاثه میکنند بمن پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بولی خدا
علیه السلام میگوید که یا علی اعانت کن عم خود را بر فریادرسی دوستان او وخلاص کن
ایشان را از آتش جهنم پس امیر المومنین علیه السلام نیزه حمزه را که در دنیا بآن جهاد

میکرده است در راه خدا می آورد بدست حمزه میدهد ومیگوید که ای عم رسول
وای عم برادر رسول دفع کن جهنم را از دوستان خود باین نیزه چنانچه در دنیا باین نیزه
دشمنان خدا را از دوستان خود دفع میکردی پس حمزه علیه السلام نیزه را بگیرد ودوستان او را
بگذارد در آن دیوارهای آتش که حایل شده اند میان دوستان او وصراط وبقوت الهی
چنان دفع کند که پانصد سال راه دور شوند پس دوستان خود را بگوید که بگذرید و
ایشان ایمن وسالم از صراط بگذرند وداخل بهشت شوند پس حضرت رسول صلی الله علیه
وآله با ابوجهل لعین خطاب نمود که ای ابوجهل این فرقه سیم نیز آیات ومعجزات خدا
را دیدند اکنون تو چه معجزه میخواهی که ترا بنمایم گفت آن معجزه را میخواهم که تو میگوئی که عیسی
داشته است وخبر میداده است مردم را بآنچه در خانهای خود خورده بودند وذخیره
کرده بودند پس مرا خبر ده که امروز چه خورده ام وبعد از خوردن چه ذخیره کرده ام حضرت
فرمود که خبر میدهم ترا بآنچه خورده وذخیره کرده وبآنچه در اثنای خوردن کرده که
باعث فضیحت ورسوائی تو گردد بسبب لجاجتی که با پیغمبر خدا در طلبیدن معجزه
مینمائی واگر ایمان بیاوری آن رسوائی ترا ضرر نرساند واگر ایمان نیاوری بفضیحت
دنیا رسوائی وخواری وعذاب ابدی آخرت خواهی یافت وهرگز از عذاب نجات
نخواهی یافت ای ابوجهل در خانه نشستی که بخوری از مرغی که برای تو بریان کرده بودند
وچون لقمه برداشتی ابو البختری برادر تو در خانه آمد ورخصت طلبید که داخل شود بخل
کردی وآن را در زیر دامن خود پنهان کردی واو را رخصت دادی ابوجهل گفت دروغ
گفتی اینها هیچ نبود ومن امروز از مرغ نخورده ام وچیزی از آن ذخیره نکرده ام اکنون

فرمود

خبر خود را تمام کن که دیگر چه کردم حضرت فرمود که سیصد اشرفی از خود داشتی وده
هزار دینار امانت مردم نزد تو بود از یکی صد اشرفی واز دیگری دویست واز
دیگری پانصد واز دیگری هفتصد واز دیگری هزار تا آخر حضرت حقه هر یک از
مردم را بیان فرمود وگفت مال هر یک در کیسه بود وتو عزم کرده بودی که
خیانت نمائی در اموال ایشان وپس ندهی وچون برادرت بیرون رفت نشستی
مرغ را خوردی وباقیش را ذخیره کردی واموال مردم را دفن کردی که پس ندهی
وپیغمبر خدا درین باب خلاف تدبیر تست ابوجهل ملعون گفت این را نیز دروغ
گفتی ومن چیزی را دفن نکرده ام وآن ده هزار دینار امانت مردم را دزد برد حضرت
فرمود که من این را از خود نمیگویم که مرا بدروغ نسبت میدهی بلکه جبرئیل حاضر است
واز جانب پروردگار عالم خبر میدهد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل بیاور باقی
مانده مرغی را که خورده است ناگاه مرغ نزد آنحضرت حاضر شد حضرت فرمود
که ای ابوجهل میشناسی این مرغ را ابوجهل گفت نمی شناسم ومن از این مرغ نخورده ام
ومرغ نیم خورده در عالم بسیار است حضرت فرمود که ای مرغ ابوجهل نسبت دروغ بمن
میدهد که بر جبرئیل دروغ میگویم وبجبرئیل نسبت میدهد که بر پروردگار عالم دروغ می
بندد پس گواهی بده بتصدیق من وتکذیب ابوجهل ناگاه بامر خدا آن مرغ بسخن آمد
وگفت گواهی میدهم ای محمد صلی الله علیه وآله که تو رسول خدائی وسید وبهترین خلایق
وشهادت میدهم که ابوجهل دشمن خداست ودانسته با حق معانده میکند از من خورده است
وباقی مرا ذخیره کرده است پس بر او باد لعنت خدا ولعنت جمیع لعنت کنندگان واین

ملعون با وجود کفر بخیل است برادرش رخصت طلبید که نزد او برود و مرا از برادر
خود پنهان کرد از بیم آنکه مبادا برادرش از من بخورد پس تو یا رسول الله راست
گوتر از جمیع راستگویانی و ابو جهل دروغگو و افترا کننده و ملعون است حضرت
فرمود ای ابو جهل آیا بس نیست تو را آنچه دیدی از معجزات پس ایمان بیاور تا ایمن
گردی از عذاب خدا ابو جهل گفت گمان میکنم که اینها چیزی چند است که خیالی
مردم می آوری و بوهم مردم می اندازی و اصلی ندارد حضرت فرمود که آیا هیچ فرقی
میبابی میان دیدن تو این مرغ را و شنیدن سخن آن و میان دیدن خود را و
سایر قریش او و شنیدن سخنان ایشان را ابو جهل گفت نه حضرت فرمود که پس احتمال
میدهی که هر چه که بچشم خود ادراک میکنی همه محض خیال باشد ابو جهل گفت نه اینها
را میدانم که خیال نیست حضرت فرمود که هرگاه فرقی میان این و آنها نمی یابی پس
بدان که این هم محض خیال نیست پس آنحضرت دست مبارک را بر او کشید بر موضعی
که آن ملعون خورده بود و گوشتش بحال خود برگشت و اعضای مرغ درست شد
و فرمود که این معجزه را دیدی گفت تو هم چیزی میکنم و یقین نمیدانم پس حضرت
فرمود که ای جبرئیل بیاور نزد ما آن مالها را که این معاند حق در خانه خود دفن
کرده است شاید ایمان بیاورد ناگاه کیسه های زر نزد آن سرور حاضر شد و کیسه ها
همه موافق بود با آنکه حضرت پیشتر فرموده بود پس حضرت یک کیسه را گرفت و
فرمود که بطلبید فلان مرد را که او صاحب این کیسه است چون حاضر شد کیسه را
باو داد و فرمود که این مال تست که ابو جهل خیانت کرده بود و همچنین یک یک

ان ارباب

آن صاحبان مال را طلبید و مال ایشان را بایشان داد تا تمام شد و ابو جهل متحیر
در سوا ماند و سیصد اشرفی از ابو جهل ماند پس حضرت فرمود که ایمان بیاور تا سیصد دینار
مخور اکرمی و خدا برکت دهد برای تو در این مال تا مالدارتر از جمیع قریش شوی
گفت ایمان نمی آورم و لیکن مال خود را میگیرم چون دست دراز کرد که کیسه را
بردارد حضرت صدا زد بآن مرغ بریان که بگیر ابو جهل را و مگذار که دست
بکیسه رساند پس مرغ بقدرت الهی بر جست و ابو جهل را بچنگال خود گرفت و
در هوا بلند کرد و او را برد و بر بام خانه اش افکند و حضرت آن زر را بفقرا
مومنان قسمت نمود پس حضرت فرمود که ای گروه اصحاب محمد این معجزه که پروردگار
ما برای ابو جهل ظاهر گردانید و او معاندت کرد و این مرغ که زنده شد از مرغهای
بهشت خواهد بود که برای شما در بهشت پرواز خواهد کرد بدرستیکه در بهشت امثال
مرغان هستند هر یک بقدر شتر و در فضای بهشت پرواز خواهند کرد پس
هرگاه مومن دوست محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله آرزوی خوردن یکی از آنها بکند
فرود می آید در پیش روی او و بالها و پرهایش ریخته میشود و پخته میشود برای او و بدستش و
دیگر برای آن کباب میشود و چون آنچه مقتضای خواهش او است تناول نمود
و گفت الحمد لله رب العالمین باز زنده میشود و در هوا پرواز میکند و فخر میکند بر سایر
مرغان بهشت و میگوید کیست مثل من که دوست خدا بامر الهی از من خورده است
و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نشسته بودند و حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه در میان

نشسته بود ناگاه مردی از یهود آمد و گفت ای امت محمد شما در حق پیغمبر خود نگذاشتید
مگر آنکه از برای پیغمبر خود ادعا میکنید پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود
که چنین است اگر خدا با موسی در طور سینا سخن گفت با پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
در آسمان هفتم سخن گفت و اگر عیسی کور را روشن و مرده را زنده گردانید بدرستیکه
قریش از محمد صلی الله علیه و آله سوال کردند که مرده را از برای ایشان زنده کند پس
مرا طلبید و با ایشان فرستاد بسوی قبرستان و چون دعا کردم مردگان از قبرها
بقدرت حق تعالی بیرون آمدند و خاک از سرهای ایشان میریخت و بدرستیکه در جنگ
احد تیره بر دیده ابو قتاده انصاری آمد و حدقه اش بیرون آمد پس حدقه خود
را بدست گرفت و نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بعد از این
زن من مرا دوست نخواهد داشت حضرت حدقه را از دست او گرفت و بجای خود
گذاشت و چنان باصلاح آمد که فرق نمیکردند میان این دیده و دیده دیگر بلکه
این نیکوتر و روشن تر از آن دیگر بود و در همان جنگ دست عبد الله بن عتیک
جدا شد و در شب بخدمت حضرت آورد حضرت دست او را گرفت و بجای
خود گذاشت پس درست شد و اثر بریدن پیدا نبود
مذکور است که روزی آنحضرت فرمود که خداوند عالمیان برای
هیچ پیغمبری آیتی و معجزه ظاهر نگردانید مگر برای محمد و علی صلوات الله علیهما مثل آن را
ظاهر گردانید و از آن عظیم تر برای آنحضرت مقرر گردانید بدرستیکه یا رسول الله مانند
معجزات عیسی علیه السلام چگونه برای آنحضرت ظاهر شد از مرده زنده گردانیدن و کور

بمی

و پس اتفاق دادن و خبر دادن بآنچه در خانه ها خورده بودند و ذخیره کرده بودند
حضرت فرمود که روزی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در کوچه های مکه راه میرفتند
و ابو لهب از عقب ایشان میرفت و سنگ بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله می
انداخت و پاهای مبارک آنحضرت را مجروح کرده بود و خون از قدم مبارکش جاری
شده بود و ابو لهب فریاد میکرد که ای گروه قریش این ساحر دروغگو است پس
سنگ بر او بزنید و از او دوری کنید و از جادوی او بپرهیزید و اوباش
قریش را تحریص بر ایذای آنحضرت میکرد و از پی آنحضرت می آمدند و سنگ بر آنحضرت
می انداختند و هر سنگ که بر آنحضرت می انداختند بر حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه نیز میخورد پس یکی از آن کافران گفت یا علی تو پیوسته تعصب محمد را اظهار میکنی و از جانب
او جهاد میکنی و با آنکه هرگز جنگی نکرده در شجاعت نظیر خود نداری چرا در این وقت
یاری او نمیکنی حضرت ندا کرد ایشان را که ای اوباش قریش من بی رخصت و اذن آنحضرت
کاری نمیکنم اگر نه باید خواهید دید که چه خواهم کرد و پیوسته از عقب ایشان میرفتند و
اذیت میرسانیدند تا از مکه بیرون رفتند پس ناگاه دیدند که سنگها از کوه گردیدند
بجانب آنحضرت پس کافران شاد شدند و در رفتند و گفتند الحال سنگها محمد و علی
صلوات الله علیهما را هلاک خواهند کرد و ما از شر ایشان خلاص خواهیم شد پس چون آنها
نزدیک آن دو بزرگوار رسیدند هر یک بقدرت خداوند صاحب سخن آمدند و گفتند
السلام علیک یا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف السلام علیک یا
رسول رب العالمین و خیر الخلق اجمعین السلام علیک یا سید الوصیین و یا خلیفه رسول الله

العالمین چون کافران این حالت غریب را مشاهده کردند متحیر ماندند پس ده نفر از ایشان
که کفر و عناد ایشان زیاده بود گفتند که این سخنان از این سنگها نبود ولیکن محمد صلی الله
علیه و آله جماعتی را در کوه الهاشمیان پنهان کرده است که ما را فریب دهد و این سخنان از ایشان
صادر گردیده است چون این را گفتند بقدرت رب الارباب و الحجار آن جناب
ده سنگ از آن سنگها بلند شد و هر یک محاذی سر یکی از آن کافران آمد و بر سر او
میخورد تا آنکه سرهای ایشان را نرم کردند و مغز سر ایشان از منفذهای ایشان فرو
ریخت و جمیع آن ده نفر هلاک شدند و بجهنم واصل شدند خویشان ایشان زاری
کنان آمدند و فریاد میکردند که بدتر از مصیبت مردن ایشان آنست که محمد صلی الله
علیه و آله شادی خواهد کرد که با علی خبر او مرده اند و چون ایشان را بر جنازها
گذاشتند جنازهای ایشان بفریاد آمدند که راست گفت محمد و دروغ گفت و شما
دروغ میگوئید پس جنازها لرزیدند و آن مردها را بر زمین افکندند و گفتند ما نمی
داریم این دشمنان خدا را که بسوی عذاب خدا میبریم پس ابوجهل لعنه گفت که سخن
گفتن این جنازها و آن سنگها هم از جادوی محمد است اگر راست میگوید که اینها از اعجاز
اوست بگوئید تا دعا کند که خدا این مردگان را زنده گرداند چون کافران این
سخن را با آنحضرت رسانیدند با امیرالمؤمنین گفت که یا علی شنیدی سخن ایشان را
بگو که چه خواهش از این سنگها بتو رسیده است امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله آنچه
خواهش من رسیده است آنحضرت فرمود که من نیز خواهش تو رسیده است و آن
کافران ده نفر اند من برای بیست نفر دعا میکنم و تو برای چهار نفر دعا کن تا خدا ایشان را
باز

باز زنده گرداند چون دعا کردند همه زنده شدند و گفتند ای گروه مسلمانان محمد و علی
را شأن عظیم و مرتبه بلندی است در آن ملکها که ما در آن بودیم برای محمد مثالی دیدیم که بر کرسی
نشسته بود نزد عرش و مثال علی را دیدیم که بر تختی نشسته بود نزد کرسی و جمیع ملائکه آسمانها و عرش و
کرسی و ملائکه حجابها بر گرد ایشان برآمده بودند و تعظیم ایشان مینمودند و صلوات بر ایشان
میفرستادند و هرچه میفرمودند اطاعت مینمودند و هر حاجت که از خدا طلب میکردند ایشان را
شفیع میکردند پس هفت نفر ایشان ایمان آوردند و باقی بر کفر و شقاوت خود ماندند پس
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که اگر خدا عیسی را بروح القدس مؤید گردانید بدرستی که
جبرئیل با نبی ما شده در روزی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبا بر دوش گرفت و علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم را در عبا داخل کرد و گفت خداوندا اینها اهل من اند پس جنگم با هر که با
ایشان در جنگ است و صلحم با هر که با ایشان بصلح است و دوستم با هر که با ایشان دوست است
و دشمنم با هر که با ایشان دشمن است پس خداوندا تو با جنگ باش با هر که با ایشان بجنگ است و
بصلح باش با هر که با ایشان بصلح است و دوست باش با هر که با ایشان دوست است و دشمن باش
با هر که با ایشان دشمن است پس خدا وحی فرستاد که یا محمد دعای ترا مستجاب کردم ام سلمه جانب
عبا را برداشت که داخل شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تو داخل این جماعت نیستی هر چند
حال تو نیک است و عاقبت تو نیک است پس جبرئیل گفت که یا رسول الله مرا از خود گردانید حضرت
فرمود که تو از مائی جبرئیل گفت رخصت میدهی که داخل عبا شوم گفت بلی پس جبرئیل داخل عبا
شد و چون بملکوت اعلی بالا رفت حسن و بهاء و نور و ضیای او مضاعف شده بود ملائکه گفتند
ای جبرئیل برگشتی بخلاف آنچه از پیش ما رفته بودی جبرئیل گفت چگونه چنین نباشم و حال آنکه داخل اهل

بیت محمد صلی الله علیه و آله شده ام پس ملائکه آسمانها و عرش و کرسی گفتند سزاوار است ترا با این
شرف که بایشان چنین باشی و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چون جهاد میکرد جبرئیل در جانب
راست او و میکائیل در جانب چپ او و اسرافیل در عقب او و ملک الموت در پیش روی او
میرفتند

و خبر دادن بلیتهای پنهان پس چون حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه بود روزی کافران قریش با آنحضرت گفتند ای محمد پروردگار ما هبل
که بت بزرگ است شفا میدهد بیماران ما را و ما را از مهالک نجات میدهد حضرت فرمود که دروغ
میگویند هبل قادر بر هیچ امر نیست و پروردگار عالم مدبر امور است گفتند ای محمد میترسیم که هبل ترا
بدردهای عظیم مبتلا گرداند مانند فالج و لقوه و کوری و غیر اینها از مرضها بسبب آنکه مردم را از پرستیدن
آن منع میکنی حضرت فرمود که بر اینها که گفتید بغیر از خدا قادر نیست گفتند یا محمد اگر راست میگوئی که
بغیر از خدای تو کسی بر اینها قادر نیست پس بگو ما را باین بلاها مبتلا کند تا ما از هبل سوال کنیم تا ما را
شفا دهد و بدانیم که هبل شریک پروردگار تست پس جبرئیل فرود آمد و گفت یا محمد تو بر بعضی نفرین کن
و علی علیه السلام بر بعضی نفرین کند تا من ایشان را مبتلا گردانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست
نفر را نفرین کرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر ده نفر نفرین کرد و در همان ساعت مبتلا شدند
بجذام و برص و کوری و فالج و لقوه و دستها و پاهای ایشان جدا شد و در بدن ایشان هیچ عضو
صحیح نماند مگر زبانها و گوشهای ایشان پس ایشان را نزد هبل بردند و دعا کردند که ایشان را شفا
بخشد و گفتند محمد و علی بر این جماعت نفرین کردند چنین شدند تو ایشان را شفا ده بقدرت
خدا تعالی هبل ایشان را ندا کرد که ای دشمنان خدا من قدرت بر هیچ امر ندارم و سوگند بآن خداوندی
که محمد را بسوی جمیع خلق فرستاده است و او را بهتر از همه پیغمبران گردانیده است که اگر نفرین کند بر من
که جمیع اعضا

که جمیع اعضا و اجزای مرا از هم بریزد و اجزای مرا باد باطراف جهان پراکنده کند که اثری از من نماند
و هر ذره از اجزای من بقدر صد یک خردلی گردد و هر آینه خدا چنین خواهد کرد چون این سخن را از هبل
شنیدند از او ناامید گردیدند بسوی آنحضرت دویدند و استغاثه کردند و گفتند یا محمد امید از
غیر تو بریده شد بفریاد ما برس و خداوند خود را بخوان که اصحاب ما را از این بلاها نجات بخشد و عهد
میکنیم که دیگر ایشان ایذای تو نکنند پس بیست نفر را که آنحضرت صلی الله علیه و آله نفرین کرده بود آوردند
نزد آنحضرت باز داشتند و آن ده نفر دیگر را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام باز داشتند محمد و علی صلوات الله
علیهما گفتند که دیدههای خود را بپوشید و بگوئید خداوندا بجاه محمد و علی و آل طیبین ایشان سوگند
میدهیم که ما را عافیت بخش چون گفتند همه صحیح شدند و نیکوتر از آنچه بودند شدند و آن سی نفر با
بعضی از خویشان ایمان آوردند و باقی کافران قریش بر شقاوت خود ماندند و چون از مرضهای
خود شفا یافتند حضرت با ایشان گفت ایمان بیاورید گفتند ایمان آوردیم فرمود که میخواهید
بینائی شما را زیاده گردانم گفتند بلی گفت خبر دهم شما را بآنچه خورده اید دوش و آنچه ذخیره
نموده اید پس خبر داد هر یک را بآنچه خورده و مداوا کرده و در خانهای خود ذخیره کرده
بودند و فرمود ای ملائکه حاضر گردانید نزد من باقیمانده طعامهای ایشان را در همان سفرها که در آنها
خورده اند پس دیدند که از هوا جمیع سفرها و خانهای ایشان فرود آمد و حضرت نشان داد
که هر سفره و طعام از کیست و هر دوا از کیست و فرمود که ای طعام خبر ده بامر خدا که چه مقدار
از تو خورده است و چه مقدار مانده است پس طعام بسخن آمد و گفت از من فلان مقدار او
خورده است و فلان مقدار خادم او خورده و من باقی مانده ام و حضرت فرمود ای طعام ما بگو
که ما کیستیم گفتند تو پیغمبر خدا و آن مرد علی و فرمود که بگوئید این کیست همه گفتند این برادر است

که بعد از تو بهترین گذشتگان و آینندگان است و وزیر و خلیفه تست و بهترین خلیفه هاست پس
راوی بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کرد که آیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و امیرالمومنین علیه السلام را معجزها بود که شبیه باشند بمعجزات حضرت موسی علیه السلام حضرت فرمود
که علی نزد ایشان حضرت رسول است و معجزات رسول صلی الله علیه و آله معجزات علی است و معجزات
علی معجزات رسول است و معجزه هر پیغمبر را خدا به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله داده است و زیاده
از آنها اما عصای حضرت موسی علیه السلام که چون انداخت اژدها شد و همهٔ
عصاهای ساحران را فرو برد محمد صلی الله علیه و آله را معجزه از آن بزرگتر بود زیرا که جمعی از یهود
بخدمت آنحضرت آمدند و سوالها کردند و جوابهای شافی شنیدند و حجتهای الهی را بر ایشان
تمام کرد پس گفتند ای محمد اگر پیغمبری باور نداریم مانند عصای موسی حضرت فرمود که آنچه من از
برای شما آورده ام از عصای موسی بهتر است زیرا که معجزهٔ من که قرآن است تا روز قیامت باقی است
و در هر عصری به بیان شافی حجت الهی را بر جمیع انس و جن تمام میکند و هیچکس قادر نیست که در
برابر سورهٔ از آن معارضه تواند نمود و عصای موسی مخصوص زمان او بود و برطرف شد و با وجود
آن معجزه باز برای شما معجزه می آورم که عظیم تر و عجیب تر باشد از آن زیرا که عصای موسی در دست
او بود و می انداخت و قبطیان میگفتند که در عصای خود حیله کرده است که چنین میشود و حق تعالی
برای اظهار حقیقت من چوبها چند را اژدها خواهد کرد که دست من بآنها نرسیده باشد و من در آنجا
حاضر نباشم چون بخانهای خود برگردید و امشب در مجلس خود جمعیت میکنید حق تعالی چوبهای سقف
آن خانه را همه افعی خواهد کرد و آن زیاده از صد چوب است و چون آنها افعی خواهند شد زهرهٔ
چهار نفر از شما خواهد ترکید و باقی بیهوش خواهید شد و چون بامداد روز دیگر یهودان دیگر

از دها

نزد شما جمع خواهند شد و قصهٔ شب را بایشان نقل خواهید کرد باور نخواهند کرد باز آن چوبها
نزد ایشان اژدها خواهند شد و چون این سخنان را از آنحضرت شنیدند خندیدند و بیکدیگر
گفتند که ببینید که چه دعواها میکند و چگونه از اندازهٔ خود بیرون میرود حضرت تبسم کرد و گفت
میخندید و چون معجزه را ببینید خواهید گریست و از حیرت بیهوش خواهید گردید اگر در آن
وقت بگوئید خداوندا بجاه محمد که او را برگزیده و بجاه علی که او را پسندیده و بحق اولیای
ایشان که هر که تسلیم امر ایشان را او را لطف داده که ملائکه قوت بده بر دیدن آنچه می بینیم
و اگر این دعا را بخوانید آنها که در آن مجلس مرده باشند زنده خواهند شد و چون یهودان بجای
خود آمدند و در مجمع خود جمع شدند استهزا بآنحضرت میکردند و فرمودهای آنحضرت را نقل میکردند
و میخندیدند ناگاه سقف خانه بحرکت درآمد و چوبهای آن سقف همه افعیها شدند و سرها از
دیوار بیرون آوردند و قصد ایشان کردند و ابتدا کردند بآنچه در آن خانه بود از جمها و سبوها
و کوزهها و کرسیها و تختها و درها و تختها و غیر آنها آنچه در آن خانه بود همه را فرو بردند پس
آنچه حضرت خبر داده بود بعمل آمد و چهار نفر از ایشان مردند و بعضی مدهوش شدند و بعضی متوسل
بحضرت رسول و اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم شدند چنانچه تعلیم ایشان کرده بود قوت
یافتند و ضرری بایشان نرسید پس این دعا را بر آن مردگان خواندند و آنها نیز زنده شدند
و چون این احوال را مشاهده کردند گفتند دانستیم که این دعا مستجاب است و محمد صلی الله علیه و آله
در هر چه میگوید صادق است و لیکن بر ما دشوار است ایمان آوردن بآنحضرت پس باید که باز
این دعا را بخوانیم و ایشان را در درگاه خدا شفیع گردانیم تا خدا ایمان را بر ما آسان گرداند
چون دعا کردند خدا ایمان را محبوب ایشان گردانید و گوارا کرد اسلام را بر ایشان و عداوت

و عداوت کفر را در دل ایشان افکنده پس ایمان آوردند بخدا و رسول و چون صبح شد یهودان
دیگر آمدند و آنچه آنحضرت فرموده بود مشاهده کردند و حیران شدند و بعضی مردند و برخی بر کفر
و شقاوت خود ماندند و اما ید بیضا پس در برابر دست نورانی حضرت موسی علیه
السلام آنحضرت را معجزه بود از آن عجیب تر و روشن تر زیرا که بسیار بود که در شبهای تار
که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را طلب نماید ندا میکرد که ای ابو محمد و ای ابو عبدالله
بیائید بنزد من و در هر جا که بودند صدای آنحضرت را بایشان میرسانید پس
انگشت شهادت خود را از روزن بیرون میکرد و از آن ید بیضا نوری هویدا میشد چندین
مرتبه از آفتاب و ماه روشن تر و آن دو اختر برج امامت از پی آن نور می آمدند و چون داخل
خانه میشدند حضرت دست خود را میکشید و آن نور برطرف میشد و چون میخواستند بخانهٔ خود
برگردند باز انگشت خود را بیرون میکرد و ایشان در آن نور ساطع مانند خورشید میرفتند تا بخانهٔ
خود میرسیدند و اما طوفان که خدا بر قبطیان فرستاد مانند آن از گروه مشرکان ظاهر ساخت
برای اعجاز آنحضرت و آن چنان بود که مردی از اصحاب آنحضرت که او را ثابت بن ابی الافلح میگفتند
در بعضی از غزوها مردی از مشرکان را کشته بود و زن آن مشرک نذر کرده بود که در کاسهٔ سر آن
مسلمان که او را کشته شراب بخورد پس چون در روز احد مسلمانان گریختند ثابت در موضع
مرتفعی کشته شد و فرو ده کشته شدن او را اعلام آن زن برای او آورد پس آن غلام را بامیـ
ـد آزاد کرد و کنیز خود را باو بخشید و چون مشرکان برگشتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مشغول دفن کردن اصحاب خود گردید آن زن نزد ابوسفیان آمد و سوال کرد که مردی را با غلام
من همراه کن که بروند و سر کشندهٔ شوهر مرا جدا کنند بیاورند تا من به نذر خود وفا کنم ابوسفیان

علیه اللعنه

علیه اللعنه در میان شب دویست نفر از اصحاب خود را فرستاد که بروند و سر آن مسلمان را
جدا کنند چون بنزدیک آن موضع رسیدند حق تعالی باران عظیمی فرستاد که آن دویست نفر را غرق
کرد و اثری از آن کشته و از آن دویست نفر نیافتند و این معجزه عظیم تر از طوفان موسی
علیه السلام بود و اما ملخ که خدا بر بنی اسرائیل فرستاد عجیب تر از آن را
بر دشمنان آنحضرت فرستاد زیرا که ملخ موسی مردان قبطیان را نخورد بلکه زراعتهای ایشان را
خورد و ملخ آنحضرت دشمنان آنرا خورد و آن چنان بود که وقتی که آنحضرت بسفر شام رفت و از
شام مراجعت نموده متوجه مکه گردید دویست نفر از یهودان بقصد هلاک آنحضرت از شام
بیرون شدند از عقب آنحضرت آمدند و منتظر فرصت بودند و عادت آنحضرت چنان بود
که چون بقضای حاجت میرفت بسیار از مردم دور میشد و یا در شب در صحراها بیابان میگشت
بالقدر دور میرفت که کسی آنحضرت را نمیدید پس روزی آنحضرت برای قضای حاجت بیرون
رفت و بسیار از قافله دور شد آن یهودان فرصت را غنیمت شمردند و از عقب آنحضرت
رفتند و چون بآنحضرت رسیدند از همه طرف احاطه کردند آنجناب را و شمشیرها بقصد هلاک
او کشیدند پس حق تعالی از زیر پای آنحضرت ملخ بسیاری برانگیخت که ایشان را فرو گرفتند
و مشغول خوردن بدنهای ایشان شدند و از آنحضرت برطرف شدند تا از حاجت خود فارغ
شد و چون بسوی اهل قافله معاودت نمود اهل قافله رسیدند که جمعی از عقب شما آمدند آنها
چه شدند فرمود که آنها بقصد هلاک من آمدند و حق تعالی ملخ را بر ایشان مسلط گردانید و اکنون
بلای خود گرفتارند چون اهل قافله نزدیک ایشان آمدند دیدند که ملخ به پایان در بدنهای
آن کافران افتاده و بدن ایشان را میخورد و بعضی مرده اند و بعضی نزدیک بمردن است القدر

البتہ رانند تا همه هلاک کنند در گذشتند **و اما قمل** که حق تعالی بر دشمنان موسی علیه السلام
مسلط کردانید مثل آن نیز بر اعدای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مسلط کردانید و قصه آنکه
چنان بود که چون امر آنحضرت در مدینه ظاهر شده و دین او رواج بهم رسانید بود از یارا اصحاب
او نشسته بود و سخن از امتی از امتهای گذشته نسبت به پیغمبران علیه السلام و صبر کردن ایشان
بر مصیبتها جاری شده بود در اثنای این سخنان فرمود که در میان رکن و مقام قبر هفتاد
پیغمبر است که مرده اند مگر بازار گرسنگی و شپش پس بعضی از منافقان یهود و قریش با یکدیگر
گفتند که بیائید با یکدیگر اتفاق کنیم و این دروغ گوی را بکشیم که چنین دروغها نگوید و دست
نفر از ایشان دو کرده با یکدیگر هم سوگند شدند و منتظر فرصت بودند تا آنکه روزی آنحضرت از بیت
تنها بیرون رفت تا ایشان فرصت را غنیمت دانسته از عقب آنحضرت بیرون رفتند یکی از ایشان
در جامه خود نظر کرد شپش بسیاری دید و چون گریبان را گشود شپش بسیاری در بدن خود دید و
بدنش بخارش آمد و از این حال منفعل شد و نخواست که اصحابش بر حال او مطلع گردند و با پس
از ایشان رفت و همچنین هر یک چنین حالی در خود مشاهده میکردند و میگریختند تا آنکه همه برگشتند
بخانهای خود و هر چند علاج کردند فایده نبخشید و هر روز شپش ایشان زیاده میشد تا آنکه حلقهای
ایشان را سوراخ کرد و آب و طعام در حلقهای ایشان نمیرفت و همه در عرض دو ماه بجهنم واصل شدند
بدرد شپش و گرسنگی و تشنگی **و اما ضفادع** که خدا بر دشمنان موسی علیه السلام مسلط کرد آنها
مثل آن را بر دشمنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسلط کردانید و قصه اش آنست که در مکه معظمه در
موسم حج در دست دویست نفر از کافران عرب و یهودیان و سایر مشرکان اتفاق کردند بر کشتن آنحضرت
و با هم بجمعیت بجانب مدینه روانه شدند و در بعضی منازل به برکه رسیدند که آبش در نهایت

عفونت و متعفن بود پس آب مشکهای خود را ریختند و از آن آب پر کردند و روانه شدند چون
منزل فرود آمدند حق تعالی بر مشکهای ایشان موش و وزغ را مسلط کردانید که مشکهای ایشان را
سوراخ کردند و آبها در آن بیابان ریخته شد و چون تشنه شدند در سر مشکها آمدند و آن حال
را مشاهده کردند برگشتند بسوی آن برکه که برگشته بودند که آب بردارند ناگاه دیدند که موشها
و وزغها پیش از ایشان رفته اند و آن برکه را سوراخ کرده اند و جمیع آب آن برکه در آن
سنگستان متفرق شده و فرو رفته و هیچ آب در برکه نمانده است پس همه از زندگانی ناامید
گشتند و در آن بیابان افتادند و تن بمردن دادند و از تشنگی هلاک شدند مگر یکی از ایشان
که متنبه شد که سبب ورود آن بلا عداوت سید انبیاست و کینه آنحضرت را از سینه خود
دور کرد و بر لوح دل خود محبت آن سلطان سریر نبوت را نقش کرد و نام شریف او را ورد زبان
خود کردانید و بر زبان و شکم خود نام محمد را نقش میکرد و میگفت ای پروردگار محمد و آل محمد توبه
کردم از آزار محمد پس فرج ده مرا بجاه محمد و آل محمد پس حق تعالی ببرکت ولایت آنحضرت
او را سالم داشت و تشنگی را از او دفع کرد تا آنکه قافله باو رسیدند و او را آب دادند و
چون شتران ایشان بر تشنگی صبر داشتند زنده بودند پس بارها رفیقان خود را بر شتران
بار کرد و با آن قافله بخدمت آنحضرت آمد و احوال خود و اصحاب خود را عرض کرد و ایمان
آورد حضرت اسلام او را قبول کرد و مالهای آن گروه را باو بخشید **و اما خون** که
خدا بر قبطیان مسلط کردانید پس روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حجامت
کرد و خون حجامه را بابو سعید خدری داد که ببر و پنهان کن این خون را پس ابو سعید خدری
رفت و آن خون برکت مشحون را تناول کرد و چون برگشت حضرت پرسید که خون را چه

کردی گفت خوردم یا رسول الله فرمود که نگفتم که پنهان کن گفت پنهان کردم در ظرف محفوظ
یعنی در بدن خود فرمود که زنهار که دیگر چنین کاری نکنی و بدان که چون گوشت و خون تو بخون
من مخلوط شد خدا بدن تو را بر آتش جهنم حرام کردانید پس چهل نفر از منافقان استهزا کردند بآنحضرت
و از روی سخریه گفتند که ابو سعید خدری از جهنم نجات یافت که خونش با خون او آمیخته شده نیست
او مگر کذاب و افترا کننده و اگر ما باشیم هرگز نتوانیم خورد خون او را پس آنحضرت بوحی الهی بر
سخنان بد ادبانه ایشان مطلع شد فرمود که خدا ایشان را بخون هلاک خواهد کرد و هر چند دشمنان
موسی از خون هلاک شدند پس در آن زودی خون از بینی و بن دندانهای آن منافقان جاری
شد و چهل روز با این عذاب در دنیا معذب بودند تا بعذاب عقبی رسیدند **و اما**
قحط و گرسنگی و سوختها که خدا منکران موسی علیه السلام را بآن معذب کردانید دشمنان آنحضرت
را نیز معذب کردانید زیرا که آنحضرت نفرین کرد بر قبیله مضر و گفت خداوندا سخت گردان
عذاب خود را بر مضر و بر ایشان وارد ساز قحطی مانند قحطی زمان یوسف علیه السلام پس حق تعالی
ایشان را مبتلا کردانید بقحط و گرسنگی و از هر ناحیه که از برای ایشان طعام می آوردند و چون
میخریدند و منزلهای خود میرفتند کرم آنها را فاسد میکرد و میگندید و تلف میشد و از طعام
بهره نمی بردند تا آنکه قحط و گرسنگی ایشان بمرتبه رسید که گوشت سگهای مرده را خوردند و
استخوانهای مردگان خود را سوزاندند و خوردند و قبرهای مرده ها را نبش میکردند و گوشت
استخوانهای آنها را میخوردند و بسیار بود که زن طفل خود را میکشت و میخورد تا آنکه گروهی از
روسای قریش بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله اگر ما بد کرده ایم بر
زنان و اطفال و چهارپایان ما رحم کن حضرت فرمود که این قحط برای شما عقوبت است و اطفال

وحیوانات را خدا در دنیا و آخرت عوض میدهد و از برای ایشان رحمت است پس عفو کرد
آنحضرت صلی الله علیه و آله از مضر و گفت خداوندا بلا را از ایشان دور گردان پس فراوانی
و نعمت و رفاهیت بسوی ایشان عود کرد چنانچه حق تعالی فرموده است که فلیعبدوا رب
هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف یعنی باید عبادت کنند
پروردگار این خانه کعبه را که طعام داد ایشان را از گرسنگی و امان بخشید ایشان را از بیم **و اما**
طمس اموال قوم فرعون که اموال ایشان همه سنگ شد مثل این معجزه برای محمد و علی
صلوات الله علیهما شد و آن چنان بود که مرد پیری با پسرش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمدند و آن مرد پیر میگریست و میگفت یا رسول الله این فرزند من است و من این را از طفولیت
تربیت کردم و عزیز داشتم و مالهای خود را صرف او کردم تا آنکه قوی شده و مال بهم
رسانیده است و قوت و مال من بر طرف شده است بقدر قوت ضروری بمن نمیدهد حضرت
با آن پسر گفت که چه میگوئی گفت یا رسول الله من زیاده از قوت خود و عیال خود ندارم
که باو بدهم حضرت با پدر گفت که چه میگوئی گفت یا رسول الله انبارها از گندم و جو و خرما و مویز
دارد و بدرها و کیسه ها از طلا و نقره دارد و مال بسیار دارد پسر گفت یا رسول الله اینها که
میگوید من ندارم حضرت فرمود ما و را این ماه قوت او را میدهیم تو در ماههای دیگر بده حضرت
اسامه را فرمود که صد درم باین مرد پیر بده که در این ماه صرف نفقه خود و عیال خود کند چون
سر ماه دیگر شد باز آن مرد پیر پسر خود را بخدمت آنحضرت آورد و شکایت کرد و باز پسر گفت
که من هیچ ندارم حضرت فرمود که دروغ میگوئی و مال بسیار داری اما امروز که شب میرسد
از پدرت پریشانتر خواهی بود و هیچ نخواهی داشت چون آن جوان برگشت همسایگان او

انبارهای او آمدند و گفتند بیا انبارهای خود را از همسایگی ما ببر که ما از گندهای آن هلاک میشویم چون بر سر انبارهای خود رفت دید که جو و گندم و خرما و مویز همه فاسد و متغیر و متعفن شده اند همسایگان او را جبر کردند تا اجری بسیار گرفت و اجرت بسیار قرار داد که انبارها را ببرند و دور از شهر مدینه بریزند چون حمالان انبارها نقل کردند و بر سر کیسه‌های زر آمد که اجرت آنها را بدهد دید که زرهای نقره و طلای او همه سنگ شده اند و حمالان تشدد میکردند هر جامه و فرش و متاع که داشت با خانه خود فروخت و با اجرت حمالان داد و قوت یکشب در دستش نماند و از این غم رنجور و علیل شد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای گروهی که عاق پدران و مادران اید عبرت بگیرید و بدانید که چنانکه در دنیا مال او متغیر شد همچنین در آخرت بدل آنچه برای او از درجات مقرر کرده بودند در جهنم از برای او درکات مقرر کردند پس حضرت فرمود که حق تعالی یهود را مذمت کرده است بر آنکه بعد از دیدن این معجزات گوساله پرستیدند پس زنهار که شبیه آنها مباشید گفتند چگونه شبیه آنها میشویم یا رسول الله فرمود که بآنکه اطاعت کنید مخلوق را در غیر طاعت خدا و توکل کنید بر مخلوق بغیر از خدا که اگر چنین کنید
شبیه یهود خواهید بود در گوساله پرستیدن و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی مدینه هجرت نمود و آیات ربانی و معجزات پیغمبری آنحضرت صلی الله علیه و آله ظاهر شد یهودان در مقام کینه و مکر در آمدند و سعی میکردند در محو کردن انوار و باطل کردن حجتهای آنحضرت و از جمله جماعتی که سعی میکردند در تکذیب و رد حجج آن حضرت مالک بن الصیف بود و کعب بن الاشرف و حی بن اخطب و حدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابولبابه بن عبد المنذر و شعبه پس روزی مالک

الولید

با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ای محمد تو دعوی میکنی که پیغمبر خدائی من ایمان نمی آورم بتو مگر آنکه ایمان آورد برای تو این بساطی که در زیر ما است و گواهی دهد بحقیقت تو و ابولبابه گفت که ایمان نمی آورم بتو مگر وقتی که گواهی دهد برای تو تازیانه که در دست من است کعب گفت ایمان نمی آورم بتو تا گواهی دهد این دراز گوشی که بر آن سوارم بحقیقت تو حضرت فرمود که بندگان را نیست که بعد از وضوح حجت و ظهور معجزه این نوع تکلیفات در درگاه خدا بکنند و باید که در مقام تسلیم و انقیاد باشند و اکتفا نمایند بآنچه خدا برای ایشان ظاهر گردانیده است آیا بس نیست شما را که حق تعالی اوصاف مرا و حقیقت نبوت مرا در تورات و انجیل و صحف ابراهیم علیه السلام برای شما بیان کرده است و فرموده است که علی بن ابیطالب علیه السلام برادر و وصی و خلیفه من است و بهترین خلق است بعد از من و بس نیست شما را که چنین معجزه باهره مانند قرآن برای شما فرستاده است که همه خلق عاجزند از آنکه مثل آن بیاورند و آنچه شما طلب کردید من جرات نمیکنم که از خداوند خود طلب نمایم بلکه میگویم که آنچه خدا از براهین و معجزات مرا داده است بس است از برای شما پس اگر عطا فرماید آنچه طلبیده اید از زیادتی تفضل و احسان او خواهد بود بر من و بر شما و اگر نه دهد برای آنست که مصلحت در دادن آنها نیست و آنچه داده است برای اتمام حجت کافی است چون حضرت از این سخن فارغ شد بقدرت الهی آن بساط بسخن آمد و گفت شهادت میدهم که نیست خدائی بجز معبود یکتا داور از شریک نیست و یگانه است در ازلیت و در آمرزیدن گناه و بر هر چیز باقی و محتاج است و او بهیچ چیز محتاج نیست و تغیر و زوال بر او محال است و زن و فرزند او را در آفرینش نیست و هیچکس را در حکم با خود شریک نگردانیده است و شهادت میدهم برای تو یا محمد که بنده و رسول او و فرستاده اوئی که ترا فرستاده است بهدایت و دین حق تا غالب گرداند ترا بر همه دینها

هر چند که مشرکان نخواهند و گواهی میدهم که علی بن ابیطالب برادر و وصی و خلیفه تو است در امت تو و بهترین خلق است بعد از تو و هر که با او دوستی کند با تو دوستی کرده است و هر که با او دشمنی کرده است با تو دشمنی کرده است و هر که اطاعت او کند اطاعت تو کرده و هر که معصیت او کند معصیت تو کرده و هر که اطاعت تو کرده اطاعت خدا کرده و مستحق سعادت میگردد و بخوشنودی خدا و هر که ترا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده و مستحق عذاب الیم خدا میگردد در آتش جهنم چون این حال را یهودان مشاهده کردند متعجب گردیدند و گفتند نیست این مگر سحری هویدا چون این سخن گفتند بساط حرکت آمد و بلند شد و آنها را که بر بالای آن نشسته بودند بر رو افکند و باز دیگر او را بسخن آورد و گفت منم که بساطم حق تعالی مرا گرامی داشت و گویا گردانید بتوحید و تمجید خود و گواهی دادن از برای محمد پیغمبر او صلی الله علیه و آله بآنکه او بهترین پیغمبران است و رسول او است بسوی جمیع خلایق و قیام بعدالت و حق نماید در میان بندگان خدا و گواهی دادن برای امامت برادر او و وصی و وزیر او که از نور او بهم رسیده و خلیل و یاور او است و اداکننده قرضهای او و وفاکننده بوعدهای او است و یاری کننده دوستان و بر اندازنده دشمنان او است و انقیاد مینمایم کسی را که محمد امام گردانیده و بیزاری از کسی که با او دشمنی میکند سزاوار نیست که کافران بر من پا گذارند و بر روی من بنشینند که تا آنچه این بساط گواهی داد ایمان آورد باید و چون ایشان بر روی بساط قرار گرفتند حق تعالی به قدرت کامله خود تازیانه ابولبابه را گویا گردانید و گفت شهادت میدهم بیگانگی خداوندی که آفریننده خلایق است و روزی دهنده ایشان است و روز جهاد است و تدبیرکننده جمیع امور است و در همه چیز قادر و توانا است و گواهی میدهم برای تو ای محمد که بنده و رسول و برگزیده

وعلی

و خلیل و دوست و خلیفه و پسندیده خدائی که ترا بسفارت و رسالت فرستاده است که سعادتمندان بتو هدایت یابند و بدبختان بتو هلاک گردند و شهادت میدهم که علی بن ابیطالب علیه السلام در ملاء اعلی مذکور است که او سید خلایق است بعد از تو و او است که قتال میکند بر تنزیل کتاب تا ملحدان مردم را بقبول دین تو در آورد و اگر خواهند و اگر نخواهند و بعد از تو قتال خواهد کرد بر تاویل قرآن با منافقان که از دین منحرف گردیده اند و خواهشهای نفس ایشان بر عقلهای ایشان غالب گردیده و معنی کتاب خدا را تحریف کرده اند و دوستان خدا را بسوی بهشت خواهند کشید و دشمنان خدا را بشمشیر آبدار بنار جهنم قهار خواهد رسانید پس تازیانه خود را از دست ابولبابه خلاص کرده او را بر رو افکند و هر چند او برمیخواست او را می انداخت ابولبابه گفت وای بر من مرا چه میشود تازیانه گفت ای ابولبابه مرا که تازیانه توام حق تعالی مرا گویا گردانیده بتوحید حق و گرامی داشته محمد خود و مشرف گردانیده بتصدیق پیغمبری محمد بهترین بندگان خود و گردانیده مرا از آنها که اختیار کرده اند دوستی و اطاعت بهترین خلق را بعد از آن حضرت که مخصوص گردیده بشوهری دختر او که بهترین زنان عالمیان است و مشرف گردیده است بخوابیدن در فراش او در شبی که اراده قتل او کردند و فدا گرداننده دشمنان او است بشمشیر خود و بیان کننده است در میان امت او حلال و حرام و شریعتها و احکام را پس سزاوار نیست که من در دست کسی باشم که معانده کند و اظهار مخالفت آنحضرت نماید پیوسته چنین خواهم کرد با تو تا آنکه ایمان بیاوری بآنکه شنیدی ابولبابه گفت ای تازیانه من نیز شهادت میدهم بآنچه تو شهادت بآن دادی و اعتقاد کردم و ایمان آوردم بآنچه گفتی تازیانه گفت چون اظهار ایمان کردی من نیز در دست تو قرار گرفتم و خدا بهتر میداند آنچه در دل تو است و حکم خواهد کرد از برای تو و بر تو در روز قیامت پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که اسلام او نیکو نشد و از او اعمال

بنظر آمد پس آن یهودان از خدمت برخاستند و پنهان با یکدیگر میگفتند که محمد صلی الله علیه
و آله بختی دارد و هر چه میخواهد از برای او عمل می آید دلاور و پیغمبر نیست پس چون کعب الاشرف
که برود از گوش خود سوار شود در جست و او را بر سر انداخت و مجروح گردانید و چون بار دیگر سوار
شد باز او را بر زمین افکند تا آنکه هفت نوبت چنین کرد و در مرتبه هفتم بسخن آمد و گفت ای کعب
خدا بد بنده بوده تو آیات خدا را دیدی و کافر شدی بآنها و ایمان نیاوردی و من که حمار بودم
خدا گرامی داشت مرا تا پیغمبر خدا و گواهی میدهم بیگانگی خداوندی که خالق انام و صاحب جلال
و اکرام است و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول اوست و بهترین اهل اسلام است و فرستاده
شده است تا سعادتمند گرداند آنها را که حق تعالی سعادت ایشان را مقدر ساخته و شقی گرداند آنها را
که در علم خدا شقاوت ایشان بوده و شهادت میدهم که علی بن ابیطالب علیه السلام ولی خدا و وصی
رسول اوست حق تعالی باو فخر و زینت داده سعادتمندان را بهرگاه توفیق قبول کردن پندهای او
و با آداب او عمل نمایند و هر چه را امر فرماید بجا آورند و هر چه را نهی نماید ترک کنند و حق
تعالی بشمشیرهای سطوت او و حملهای قوت او دشمنان محمد صلی الله علیه و آله را ذلیل خواهد گردانید
و ایشان را با شمشیر قاطع بدرکات نیران میرساند و یا ببرهان ساطع بدرجات ایمان هدایت کند
پس سزاوار نیست که کافری بر من سوار شود بلکه بر من سوار نخواهد شد مگر کسی که ایمان آورد و تصدیق
نماید محمد رسول او را در جمیع گفتهای او و درست داند جمیع کردهای او را و افضل اصحاب که دین برادر
خود علی علیه السلام را که وصی و خلیفه و وارث علم او و شاهد راستان و ادا کننده قرضها و وفا
کننده بوعدههای اوست و دوستدار دوستان او و دشمن دشمنان اوست پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که ای کعب بن الاشرف دراز گوش تو از تو عاقلتر است و ابا کرد از آنکه

تو بر آن سوار شوی و بعد از این هرگز بر آن سوار نخواهی شد و چون شنید این را بعضی از یهودان
کعب گفتند ما او را نیز میخواهیم برای آنکه چاه و تو در آن اثر نکرده است حمار بقدرت
خدا و بسیار آن بگوفت بنه کار را ند الگه که ای دشمن خدا ترک کن بی ادبی را
در خدمت پیغمبر خدا اگر کسی که با او میکنم و اگر نه از ترس من گفت او بچه هر آینه تو را
بسم خود زخم میکردم و سرت را بدندانهای خود میکندم پس ذلیل و ساکت مانده
سخن حمار را با او بسیار و شرارت و شقاوت بر او غالب شد و با مشاهده این معجزات
ایمان نیاورد و غالب این مجلس آن حمار را از او خریده و پیوسته بر آن سوار
میشد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمد و با نهایت نرمی و همواری
راه میرفت و حضرت با او میفرمود که ایمان تو او را چنین رهوار و فرمانبردار
تو گردانیده است پس چون یهودان از خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله رفتند
این آیه کریمه نازل شد سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون
یکسان است بر ایشان خواه بترسانی ایشان را و خواه نترسانی ایمان نمی آورند ایضا در تفسیر امام
حسن عسکری علیه السلام مذکور است که روزی ابو الدرر نزد حضرت امام علی نقی
صلوات الله علیه و آله سوال نمودم فرمود که معجزه الظل سایه انداختن ابر است
بر سر مبارک آنحضرت آنچنان بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون برای
خدیجه رضی الله عنها بنور شام بتجارت رفت و بکی و راه بود و در حین شدت گرما بود
و در گرمی چنان گرما شدت میکرد بادهای گرم میوزید پس حق تعالی برای آنحضرت
ابری فرستاد که محاذی سر آنحضرت بود و چون راه میرفت ابر حرکت میکرد و هر گاه

می ایستاد ابر هم می ایستاد و بهر سو که میرفت ابر همراه او بود بنحوی که حرارت آفتاب
با آنحضرت نمیرسید و چون باد شدید میوزید که ریگ و خاک بر روی قریش میریخت
آنحضرت که میرسید ساکن و لطیف و ملایم و صاف میشد مانند نسیم ملایم
و غبار از آنحضرت میوزید قریش میگفتند مجاورت محمد صلی الله علیه و آله بهتر است
از خیمهها و خانهها و در وقت شدت باد پناه بآنحضرت میآوردند و چون
آنحضرت میرسیدند از شدت باد ایمن میگردیدند و لیکن اینجمله مخصوص آنحضرت بود
و از آن بدیگری نمیرسید و چون جمعی از عربان بقافله میرسیدند میگفتند سبب این
ابر چیست که مخصوص یک مکان است و با قافله حرکت میکند و بر همه سایه نمیکند
اهل قافله میگفتند نظر کنید بسوی ابر که بر آن نوشته است نام صاحبش چون نظر
میکردند میدیدند که بر آن نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله
أیّدته بعلی سیّد الوصیّین و شرّفته بآله الموالین له و لعلی
و اولیائهما و المعادین لاعدائهما یعنی بجز معبودی یکتا خداوندی نیست
و محمد رسول خداست قوت بخشیدم محمد را بعلی که بهترین اوصیاست و مشرف گردانیدم
او را بآل او که دوست دارند محمد و علی و دوستان ایشان اند و دشمن دشمنان ایشان اند
پس هر صاحب سواد آن خط را میخواندند و میفهمیدند مؤلف گوید هر چند ظهور این معجزه
در اول حال پیش از بعثت بود و لیکن چون بعد از بعثت هم از خواص آنحضرت
بود از این جهت در این مقام ایراد نمودیم معجزه دویم سلام کردن کوهها و سنگها بود بر آنحضرت
و آنچنان بود که چون آنحضرت از سفر شام مراجعت فرمودند و هر روزی که در آن سفر برای

او هم رسیده بود در راه خدا انفاق کرده هر روز بکوه حرا بالا میرفت و از قله آن کوه
نظر میکرد بسوی آثار رحمت خدا و انواع عجایب خلقت و بدایع حکمت حق تعالی و نظر
حقیقت بین خود را باطراف زمین و اکناف آسمان و اقطار دریاها و کوهها و بیابانها
بجولان در می آورد و از آن آثار بر وحدت و قدرت و حکمت و عظمت و جلال قادر حقیقی
استدلال میکرد و از دقایق حکمت هر یک عبرتها میگرفت و خدا را چنانچه سزاوار است
پرستیدن و عبادت میکرد پس چون چهل سال از عمر شریف آنحضرت گذشت
دیدهای حقایق بین او قابل انعکاس انوار سبحانی و مخزن حکم و اسرار ربانی گردید
حق تعالی درهای آسمان را گشود و منیع دار ای او گشود که پیوسته در ملکوت اعلی نظر
میکرد و افواج ملائکه را بخدمتش فرستاد که فوج فوج بر او نازل میشدند و نشان
میدادند و با ایشان سخن میگفتند و انوار رحمت نازل از ساق عرش اعظم تا فرق آن
رسول مکرم پیوسته نشسته و اشعه خورشید جلال کریم متعال ظاهر و باطن او را فرو
گرفت و جبرئیل مطوق بنور که طاوس ملائکه رحمت است نازل شد و مدتی قدرت
بازوی عزتش را گرفت و حرکت داد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله بخوان فرمود
که چه چیز بخوانم گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ و ربک
الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم یعنی بخوان بنام پروردگار تو که همه چیز را
پیدا کرده آدمیان را از خونهای بسته و پروردگار تو گرامیتر است که کریم تر است
از همه کریمان آن خداوندی که یاد نمود آدم را نوشتن بقلم و یاد داد انسان را
آنچه نمیدانست پس حق تعالی وحی کرد بسوی آنچه وحی نمود و جبرئیل باسمان رفت

و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از کوه بزیر آمد و از آثار عظیم جلال الهی که او را
فرو گرفته بود و غرایب احوالی که مشاهده نموده بود بر خاطر آنحضرت عارض شد مانند تب
و لرزه و لکن خوشحال بود از آنکه چون تبلیغ رسالت نماید قوم خود باور نخواهند کرد و دیوانه
بدیوانگی و مصاحبت شیاطین نسبت خواهند داد و آنحضرت پیوسته دانا ترین خلق و گرامی
ترین عباد بود نزد خود و دشمن ترین چیزها نزد او شیطان و افعال و اقوال دیوانگان
بود و مانند سبب و لنگ شده بود پس حق تعالی خواست که سینه او را گشاده و دل او را
صاحب شجاعت گرداند لهذا امر کوهها و سنگها و کلوخ را برای او فرمود که هر چه
از اینها که بر سید او را ندا میکردند که السلام علیک یا محمد السلام علیک یا ولی الله
السلام علیک یا رسول الله بشارت باد ترا که حق تعالی ترا افضل و جمال و زینت
و کمال داده و ترا گرامی ترین خلایق اولین و آخرین گردانیده از اینکه دلتنگ باشی
که قریش ترا دیوانه و سفیه و مفتون گویند که فاضل کسی است که خدا او را فضیلت دهد
و کریم آن کسی است که خداوند عالمیان او را گرامی دارد پس دلتنگ مباش از تکذیب
قریش و ستمکاران عرب پس زود باشد که پروردگار تو بنهایت مراتب کرامات
و ارفع منازل درجات ترا رساند و زود باشد دوستان ترا شاد گرداند بوصی تو علی ابن
ابی طالب که علوم ترا در میان عباد و بلاد پهن خواهد کرد و او درگاه شهرستان
علم تست و زود باشد دیده ترا روشن خواهد کرد بدختر تو فاطمه و از او و از علی بیرون خواهد آمد
حسن و حسین که بهترین جوانان اهل بهشت باشند و زود باشد دین تو در عالم منتشر
خواهد شد و اجر دوستان تو و برادر ترا عظیم خواهد کرد و لوای حمد را بدست

تو خواهد گذاشت و تو بدست برادرت علی خواهی داد و هر پیغمبر و صدیق و شهید در زیر آن
علم خواهند بود و علی علیه السلام ایشان را بسوی بهشت خواهد برد پس منبر آن جلال را
برای آنحضرت از زمان او در وند و آنحضرت را در یک لحظه کلوا تشنید و جمیع امت آنحضرت
در کوه دیگر کلوا تشنید و او از همه سنگین تر آمد پس آنحضرت را از برای آن وزن او در وزن علی
علیه السلام را در برابر او گذاشتند و با سایر امت سنجیدند و آنحضرت از همه سنگین تر آمد پس
ندا رسید بآنحضرت که ای محمد این علی بن ابیطالب است علیه السلام برگزیده من که
دین ترا باو قوت خواهم داد و بهتر از جمیع امت تست بعد از تو پس در آن وقت
حق تعالی سینه مبارک و فهم آنحضرت را گنجایش ادای رسالت و تحمل مشقتهای آن
داد و او را آسان گردانید معارضه ایشان را و جنگ کردن و جدال نمودن با جاهلان
قریش را بعد از آن روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از قضای حاجت برمیگشت
از دیده مردم پنهان میشد و کسی در آن حال آنحضرت را نمی دید پس روزی در میان مکه
و مدینه با لشکر خود همراه بود و گروهی از منافقان که در میان لشکر آنحضرت بودند
گفتند در این صحرا نه درختی و نه دیواری و نه کوهی است امروز که آنحضرت قضای
حاجت بیرون برود ما بر او مطلع میشویم تا او را از آن حال رسوا کنیم بعضی گفتند که
کجای آنحضرت از دختر آنحضرت بکر و بیشتر است هر گاه آنکسی را او مطلع است نجاست
پس جبرئیل سخن ایشان را بآنحضرت رسانید و حضرت زید بن ثابت را امر کرد
که برو بنزد آن دو درخت که از دور ظاهرند و از یکدیگر بسیار دورند و در میان آنها
بایست و بایشان بگو که رسول خدا امر نموده شما را که بنزد یکدیگر روید و ملحق گردید

بیکدیگر تا آنحضرت در عقب شاخهای آنها حاجت خود بکند چون زید پیغام را بآنها رسانید آن
دو درخت از زمین کنده شدند و بسوی یکدیگر بسرعت رفتند و بهم ملحق شدند مانند دو دوست
که سالها از یکدیگر جدا مانده باشند و با نهایت اشتیاق یکدیگر را دیده باشند و یکدیگر
را چسبیدند مانند عاشق و معشوقی که در زمستان در زیر لحاف یکدیگر را در بر کشند پس حضرت
بعقب آن دو درخت رفت و منافقان بحرف آمدند بعضی از منافقان گفتند ما بعقب
درختها برویم که او را مشاهده کنیم جمعی دیگر گفتند درختها باطراف گردیده اند و هر
جانب که میروند درختها با آن جانب میگردند گفتند باید همه از دور بایستیم و در برابر
او ملاحظه نمائیم چون چنین کردند درختها پهن شدند بنحوی که از همه جانب آنحضرت را
در میان گرفتند تا از حاجت خود فارغ گردید و برخواست و بلشکر خود برگشت و زید
بن ثابت را امر کرد که برو بنزد درختها و بگو بایشان که رسول خدا امر میکند شما را
که بجاهای خود برگردید چون ایشان را ندا کرد که بسرعت بجاهای خود معاودت کردند مانند
کسیکه از سواره شد رو شمشیر کشیده و قصد کشتن او داشته باشد گریزد پس منافقان
گفتند که هر گاه نگذاشت او را در این حال مشاهده کنیم پس باید برویم و موضع او را ببینیم
که نجاست در آن موضع است چون رفتند هیچ اثر در آن موضع نیافتند و جمیع اصحاب آنحضرت
از مشاهده این احوال متعجب گردیدند از آسمان صدا رسید بایشان که آیا تعجب میکنید
از سعی کردن این درختان بسوی یکدیگر بدرستی که سعی کردن ملائکه بکرامتهای خدا بسوی
دوستان محمد و علی صلوات الله علیهما تندتر است از سعی این دو درخت بسوی یکدیگر
و گریختن زبانه های آتش در قیامت از دوستان ایشان و بیزاری جویندگان از دشمنان

ایشان زیاده از گریختن این دو درخت است از یکدیگر بنحوی چهارم آنست که جوانی از قبیله ثقیف
که او را حارث بن کلده می گفتند و بعلم طب مشهور بود بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا محمد
بنزد تو آمده ام که جنون ترا دوا کنم زیرا که دیوانگان بسیار را دوا کرده ام و شفا یافته اند
پس آنحضرت فرمود که تو خود افعال مجانین را بعمل می آوری و مرا بجنون نسبت میدهی حارث
گفت من چه کار از کارهای مجانین کرده ام حضرت فرمود که همین نسبت دادن تو مرا بدیوانگی
بی آنکه مرا تجربه و امتحان کنی و راست و دروغ مرا بشناسی از افعال عقلا نیست حارث گفت
من دانستم دروغ و دیوانگی ترا از آنکه دعوای پیغمبری میکنی و قدرت بر آن نداری از کارهای
مجانین است زیرا که تو هنوز از حد نه پرسیده که چرا دعوی پیغمبری میکنی و حجتی از تو طلبند
کم من از آن حاضر شده ام حارث گفت راست میگوئی اکنون از تو حجت و معجزه بر
دعوای تو طلب میکنم پس اشاره کرد بسوی درخت عظیمی که ریشهای آن بسیار در زمین رفته
بود گفت این درخت را بطلب اگر بیاید بسوی تو میدانم که تو رسول خدائی و گواهی میدهم
برای تو به پیغمبری و اگر نه ترا دیوانه خواهم دانست چنانچه شنیده ام پس حضرت دست
مبارک خود را بلند کرد و اشاره کرد بسوی درخت که بیا ناگاه درخت بحرکت آمد و زمین
شکافته مانند نهر عظیمی و بنزدیک آنحضرت آمد و ایستاد و با آواز فصیح گفت که اینک آمدم
نزد تو یا رسول الله چه امر میفرمائی حضرت فرمود که ترا طلبیدم که گواهی بدهی برای من
به پیغمبری بعد از شهادت بوحدانیت الهی و گواهی دهی برای علی علیه السلام بامامت
و آنکه او پشت و قوت و بازو و فخر و عزت من است و اگر نه او بود خدا هیچ چیز را نمی
آفرید پس درخت بصدای بلند گفت که شهادت میدهم که خدائی نیست بغیر خدا

و شهادت میدهم که تو ای محمد بنده و رسول اوئی فرستاده است ترا براستی که بشارت
دهی مطیعان را و بترسانی عاصیان را و دعوت کنی خلق را باذن خدا بسوی او و چراغ
تابان راه نمائی و شهادت میدهم که علی علیه السلام پسر عم و برادر تست در دین
و بهره او از دین حق از همه وافرتر است و نصیب او از اسلام از همه بیشتر است و او محل اعتماد
و سبب قوت دعوت تست و براندازنده دشمنان و یاری کننده دوستان تست و مدار کار و علوم
تو است در میان امت تو و گواهی میدهم که دوستان او که دوستان تو اند و دشمنان او دشمنند از اهل
جهنمند پس حضرت بحارث گفت ای حارث کیست که بعد از این معجزات دعوای پیغمبری
نماید دیوانه است حارث گفت نه والله یا رسول الله ولیکن گواهی میدهم که رسول
پروردگار عالمیانی و بهترین جمیع خلق و رسولان او نیکوترین معجزه پنجم آن است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر بمدینه معاودت نمود زنی از یهود که اظهار اسلام
میکرد و نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمده بود بره از برای آنحضرت بهدیه آورد
و آن را بزهر آلوده بود حضرت فرمود که این چیست گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول
الله چون بجنگ خیبر رفتی بسیار غم تو داشتم زیرا که میدانستم که انسانی در نهایت قوت
و شجاعت و این بره بسیار از برای تو ساختم مانند فرزند تربیت کرده بودم و چون میدانستم
که تو بریان را دوست میداری و دست گوسفند را از همه اعضا بیشتر میخواهی پس
از برای خدا نذر کردم که اگر خدا ترا از شر انسانی سالم دارد این بره را برای تو
بریان کنم و دستهایش را از برای تو بیاورم و چون خدا ترا بسلامت برگردانید نذر خود وفا
کردم و دستهای او را از برای تو آوردم و با آنحضرت براین منوال چهارم طلب بود جمعی

نشسته بودند پس حضرت فرمود که نان بیاورید چون نان آوردند از این سفره دست
دراز کنید و لقمه از آن بردارید و در دهان گذارید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ای براء تقدم مکن بر رسول خدا براء چون اعرابی بود و آداب نمیدانست گفت
یا علی مگر پیغمبر را بخیل میدانی حضرت فرمود که نه او را بخیل نمیدانم و لیکن مناسب تعظیم
و توقیر آنحضرت است که نه تو و نه احدی از خلق خدا در گفتار و کردار و خوردن
و آشامیدن بر او سبقت نگیرد پس براء گفت که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخیل نمیدانم
حضرت امیر فرمود که من برای این نمیگویم و لیکن برای آن میگویم که این زنی از یهود است
و این را آورده و ما حال او را نمیدانیم اگر با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخوری او ضامن
سلامتی خواهد بود و اگر بغیر اذن او بخوری او ترا بخود گذارد حضرت اینها را فرمود و براء
در کار خوردن بود ناگاه حق تعالی آن بره را بسخن آورد و بزبان فصیح گفت یا رسول الله
مخور از من که مرا بزهر آلوده اند و در ساعت براء بسکرات مرگ افتاد و مرد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آن زن را طلبید و گفت چرا چنین کردی آن یهودیه گفت که تو
پدر و عمو و شوهر و برادر و فرزند مرا کشته پس من این کار کردم و گفتم اگر پادشاه است انتقام
خود را از او کشیده باشم و اگر پیغمبر است چنانچه وعده فتح مکه و غیر آن کرده است خواهد
شد و خدا او را حفظ خواهد کرد و بیان کرد حضرت فرمود که راست گفتی که خدا
مرا حفظ میکند و ضرر نمیرسد بیرون براء که او را خدا امتحان کرد و بجزای آنکه
تقدم کرد بر رسول خدا و اگر بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله میخورد ضرر باو نمیرسید
پس حضرت دو نفر از نیکان صحابه را طلبید مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بلال

و چیز انسانی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود و فرمود که نشستند پس دست
مبارک بر آن بریان گذاشت و ما دین بر آن دمید و گفت بسم الله الشافی بسم الله الکافی
بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع
العلیم و فرمود که بخورید بنام خدا خود تناول نمود و همه خوردند تا سیر شدند و آب هم
بر روی آن آشامیدند آن یهودیه را آوردند حبس کرده چون روز دوم شد او را طلبید و
فرمود که دیدی که این جماعت همه از زهر تو خوردند در حضور تو و رفع ضرر آن نمود از پیغمبر
و صحابه او و آن زن گفت یا رسول الله تا حال در شک بودم در پیغمبری تو و الحال یقین
کردم که تو رسول خدائی پس شهادتین گفت و مسلمان شد و اسلامش نیکو شد و حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که جنازه مردی معروف
را آوردند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر او نماز کند فرمود که کجاست علی ابن
ابیطالب علیه السلام گفتند یا رسول الله او بحاجت مسلمی رفته است بسوی قبا حضرت
نشست و نماز نکرد گفتند یا رسول الله چرا نماز بر این نمیکنی فرمود که خدا امر کرده است
که نماز بر او نکنم تا علی حاضر شود و او را از حق نکند از آنچه با آنحضرت گفت در حضور من که بر او
نماز نکنم پیش از آمدن او گفتند یا رسول الله این سخن را از بسیاری فراخ کرد و بچه نکنی
که خدا او را امر کرده باشد حضرت فرمود که اگر بجا میگذاشت حق تعالی جمیع اعمال او را
ضبط میکرد و اگر تصدق میکرد بقدر ما بین زمین تا عرش اعلا از طلا و نقره فایده نمیبخشید
و لیکن چون فراخ کرد بعلی علیه السلام او را اضلال کرده است میخواهم اندکی از کمال آن کند که علی علیه
السلام از او از نعمت میخواهم که باید در حضور تو او را اعلال کند و برای او استغفار

کند تا قرب و منزلت او نزد خدا بلند شود و درجات او در آخرت بلند شود در این
بودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و بر ابر جنازه ایستاد و گفت خدا
رحمت کند ترا ای براء بدرستی که بسیار روزه میداشتی و بسیار نماز میکردی و در راه خدا
مردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر احدی از مرده کانی از نماز رسول الله
صلی الله علیه و آله مستغنی بشد هر آینه براء مستغنی باشد بدعای علی از برای او پس برخواست
و بر او نماز کرد و او را دفن کردند چون برگشتند فرمود که ای وارثان و دوستان براء شما
تهنیت او را بدید از تعزیت زیرا که برای میت شما قبها نشدند از آسمان اول تا آسمان
هفتم و حجب تا کرسی ساق عرش روح او را در آن قبها و سراپرده ها بالا بردند تا داخل
بهشت کردند خزینه داران بهشت همه باستقبال او شتافتند و حوریان همه از غرفها
مشرف گردیده و آله او شدند و گفتند خوشا حال تو ای روح براء که رسول خدا نماز تو انتظار کشید
انبیا انتظار کشیدند او را تا آمد و بر تو رحم کند از برای تو استغفار کرده و مدد بنی که ملائکه
عرش پروردگار ما خبر داده اند ما را از پروردگار ما که گفت ای بنده من که در راه من مردی اگر
گناهان تو باشی بعدد سنگریزه و ذره خاک و قطره باران و برگ درختان و عدد موی حیوانات
و نفسهای انسان و حرکات و سکنات انسان هر آینه همه را آمرزیده خلاص
بدعای علی از برای تو پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس متعرض شوید
ای بندگان خدا دعای علی علیه السلام را از برای شما و بپرهیزید از نفرین او که هر کرا نفرین
کند البته هلاک شود هر چند حسنات او بعدد مخلوقات خدا باشد همچنانکه هر که علی از برای او دعا
کند خدا او را سعادتمند میگرداند هر چند گناهان او بعدد مخلوقات خدا باشد بیجهت شکر

که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه شبانی آمد و بر خود می‌لرزید چون
حضرت او را از دور دید با اصحاب خود فرمود که این مرد که می‌آید قصه عجیبی دارد
چون به نزد آنحضرت رسید فرمود که خبر ده ما را که چه باعث ترس تو گردیده است
راعی گفت یا رسول الله امر من عجیب است من در میان گوسفندان خود بودم ناگاه
گرگی حمله کرد بر آنها و بره‌ای را گرفت و من فلاخن و سنگ بر آن گرگ افکندم و از آن
گریخت پس از جانب دیگر آمد و گوسفندی را گرفت و من از فلاخن او را گریزانیدم تا آنکه از
چهار جانب آمد و چنین کردم و چون در مرتبه پنجم با ماده خود آمد و خواست که بر بره حمله
آورد و من سنگ بر آن افکندم بر دم خود نشست و بسخن آمد و گفت آیا شرم نداری که منع
میکنی میان من و روزی که خدا برای من مقرر کرده است آیا من غذا نخواهم که بخورم من
گفتم چه بسیار عجب است که گرگ بزبانی زبان آدمیان سخن بگوید گرگ گفت
بگو ای از این عجب‌تر بهم با تو از این عجب‌تر محمد رسول پروردگار عالمیان در میان
دو سنگستان مدینه خبر می‌دهد مردم را بخبرهای گذشته و آینده و بعد از آن با علم ایشان
برای شتر او خواندن و صف او در کتابهای پروردگار عالمیان که او راست‌گوترین راست
گویان است و فاضل‌ترین فاضلان است او را تکذیب و انکار میکنند و او اکنون در مدینه است
و ما او دست شفای هر دردی است با او ایمان بیاور تا ایمن گردی از عذاب خدا و مسلمان شو
و منقاد او بشو تا سالم گردی از عذاب الیم خدا پس بان گرگ گفتم که در عجب آمدم
از گفتار تو و شرم میکنم که تو را منع کنم از گوسفندان خود پس هر یک را که خواهی بخور
من ترا دفع و منع نمیکنم گرگ گفت ای بنده خدا حمد کن پروردگار خود را که ترا

ازانها

از انها گردانید که عبرت میگیرند بایات خدا و اقرار میکنند بامر او ولیکن بدترین
اشقیا کسی است که مشاهده کند آیات محمد را در حق برادر او علی ابن ابیطالب علیه
السلام و انچه از جانب خدا روی نماید از فضایل او و بیند وفور علم و کمال زهد و عبادت
او را و اضافه شجاعت و یاری کردن او محمد صلی الله علیه و آله وانچه به مجالس کسی را چنین یاری
نکرده است و بشنود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر نماید مردم را بموالات او
و دوستان او و بیزاری از دشمنان او و خبر دهد که خدا قبول نمی‌نماید از احدی از خلایق
او هیچ عملی را با این مراتب مخالفت او کند و انکار حق او نماید و بر او ستم روا دارد و با دشمنان
او دوستی کند و با دوستان او دشمنی کند و این از همه احوال عجیب‌تر است راعی گفت
من گفتم که ای گرگ آیا چنین امری میباشد گرگ گفت بلی از این عظیم‌تر هم خواهد بود زیرا
که او و فرزند او را به قتل رسانند و حرم ایشان را اسیر کنند و با این اعمال شنیعه دعوی
مسلمانی کنند و از این غریب‌تر ادعای ایمان و بیان حق تعالی مقرر کرده است که ما گرگان
در آتش جهنم ایشان را از یکدیگر بدریم و تعذیب ایشان موجب لذت ما باشد و المهای ایشان
موجب سرور ما گردد من گفتم والله اگر نه این بود که بعضی از این گوسفندان امانت است
نزد من هر آینه اینها را میگذاشتم و به نزد آنحضرت میرفتم که او را ببینم گرگ گفت ای
بنده خدا برو بسوی محمد و گوسفندان را بگذار با من برای تو نگاه دارم گفتم چگونه من اعتماد
کنم بر امانت تو گرگ گفت آن خداوندی که مرا برای هدایت تو به سخن آورد مرا قوت داده
میکند که بر حفظ اینها آیا ایمان نیاوردی به محمد و انقیاد او نکنی در آنچه خبر میدهد از جانب
خدا برای مادر خود علی برو که من شبانی گوسفندان ترا میکنم و حق تعالی و ملائکه مقربان حفظ میکنند

برای آنکه عداوت و دشمنی علی را که ولی خداست اختیار کردم پس گوسفندان خود را با آن گرگان
سپردم و بخدمت تو شتافتم آنحضرت نظر کرد بروی اصحاب خود و دید که بعضی از روی
تصدیق شاد شدند و بعضی از روی تکذیب و شک و ترش گردیدند و منافقان با یکدیگر به نهانی
گفتند که این طریقه را محمد با این مرد کرده است که ضعیفان و جاهلان را بازی دهد چون
حضرت بوحی الهی بسخن ایشان مطلع شد تبسم نمود و فرمود که اگر شما شک کرده‌اید
در گفتار راعی من تصدیق کردم راست میگوید و تقلیل کرد امکنی که پیش از این در عالم ارواح
در اطراف محال اطراف عرش خداوند جبار و بر من خواند که بدر در تهرانی زندگانی در دار غرور
و تاش من خواهد بود در گشانیدن اخبار بسوی امت و وزیر او با بوزرجمهر است در اصلاح طلبه داعیم
ظاهر و باطن ایشان میکند در مدارج ترقیات و فضایل و براه بوشانیدن و آنچه ربهن پوشیده
از خلقهای علم و حلم و عقل و فضایل نور من است خدا در الکتاب و مناقب علی بن ابی خود است
نفس علی ابن ابیطالب که صدیق اکبر و ساقی حوض کوثر است و فاروق اعظم و سید اکرم است
و محبت و عداوت او حلال‌زاده و حرام‌زاده را نشان است و دولا اینکه او عده جمیع روحانیان است
دین حق را قوام است و علوم حق را علام است در جنگها دلیر است و در دشمنان شمشیر است
پشتی کرده است با سوم و ایمان و تنبیه جوینده است خشنودی خداوند رحمان بر
کنده است ریشه ظلم و طغیان را و بدو چهار شاخ خود قطع کرده است عذرهای اهل
نهاد را از خدا او را به گوش و چشم و دست خود ساخته و او را یاور و معین و موید من
گردانیده هر کار او با من موافقت کند از مخالفت و مکمل به او اندازم و هر گاه او حمایت
کند از فلانی دیگر من اندیشه نمی‌کنم و چون او را مساعدت نماید از اطراف دیگر من علیکن

حق تعالی

حق تعالی محبت را باده مجانی او زینت خواهد بخشید و جهنم را از دشمنان او بر خواهد افروخت
کسی از امت حق را از ذلک مرتبه آورده است چنین در دوست خدا و آن و اعلی برروی او بیرون
ایمان آورد و هر کس از ترس روی و دیگران جوا برد و امینت و خوبی تا محبت او برای من
است برو گردانیده و دیگران جوا اعتقاد آنکه گفتم علی ابن ابیطالب است که اگر
جمیع اهل آسمانها و زمین کافر گردند هر آینه خدا این دین را باو و شمشیرهای او یاری خواهد کرد
و اگر جمیع خلق با او دشمنی کنند او تنها بروی همه خلایق ایستاد و جان خود را در راه
دین رب العالمین و باطل گردانیدن راه ابلیس لعین در خلایق یافت ای گروه شک
کنندگان و منافقان بیائید تا برویم بر سر گله این راعی و آن دو گرگ را ببینید
تا حقیقت گفتار او بر شما ظاهر گردد آنحضرت با گروه صحابه و انصار متوجه گله راعی
شدند و چون بان موضع رسیدند آن دو گرگ را دیدند که بر دور گله میگردند و حراست
آنها مینمایند حضرت فرمود که میخواهید بر شما ظاهر گردانم که این دو گرگ را غرض
از این سخن غیر من نبوده است گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بر دور من برآئید تا گرگان
حلقه زنند چون چنین کردند راعی را امر کرد بگو با آن گرگها که کیست آن محمد که ذکر
کردید در میان این جماعت که حاضرند پس گرگها آمدند و در اطراف آن حضرت و آنها حلقه
زدند و چون بآنحضرت رسیدند گفتند السلام علیک ای رسول پروردگار
عالمیان و بهترین جمیع خلق و رویهای خود را نزد آنحضرت بر خاک مالیدند و گفتند
ما دعوت کنندگان ایم مردم را بسوی تو و ما خبر تو را باین راعی گفتیم و او را بخدمت
تو فرستادیم پس حضرت متوجه منافقان شده و فرمود که کافران و منافقان را

ودیگر حیله نماند پس حضرت فرمود که رسنی را در باب ستون را بستند می‌خواهند تا
او را از جای به در آورند گفتند بلی یا رسول الله فرمود که دور ستون را فرو گیرید چون
چنین کردند آن گرگها خطاب نمود که چرا بیچاره گشتید ما را به علی راضی شدید
نام کرده‌اند که آنچه در شان او گفته‌ام حق است پس آن گرگها آمدند و معصوم
تکلم کردند و خود را به علی علیه السلام رسانیدند و جمیع گرگها ایشان رو به حضرت آوردند و
خود را به خاک انداختند و گفتند السلام علیک ای معدن کرم و سخاوت و محل عفو
و گناه‌های [illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله السلام علیک ای ائمه هدا
و دوستان ترا سعادت [illegible] دشمنان ترا شقاوت ابد رسانیده و نور
آل محمد صلی الله علیه و آله گردانیده السلام علیک ای ائمه اگر اهل زمین ترا دوست
اهل آسمان دوست می‌داشتند هر آینه از یکدیگر برگزیدگان بودند ای ائمه اگر
کسی از اهل زمین [illegible] عرش اعلی را در راه خدا صرف کند [illegible] از بغض تو را در دل خود
داشته باشد هر آینه بغیر از عذاب و غضب خدا نیابد صحابه بسیار متعجب شدند و گفتند یا
نبی الله ندیدیم که حیوانات نیز چنین محبت و معرفت علی را حضرت فرمود که شما از
یک حیوان انکار از برای او دارید و تعجب می‌کنید پس چگونه خواهد بود حال شما اگر ببینید
منزلت او را نزد سایر حیوانات دریا و هوا و نزد ملائکه زمین و آسمان و [illegible]
کرسی و عرش اعلی والله که در آسمان دیدم صورت علی را نزد سدرة المنتهی که حق تعالی
برای [illegible] شوق رؤیت ملائکه جمال آن حضرت را در آسمان خلق کرده دیدم ملائکه
نزد آن صورت تذلل و تواضع می‌کردند زیاده از تذلل این دو گرگ نزد آن حضرت

و چگونه تواضع نکند نسبت به او ملائکه و جمیع عقلاء و حال آنکه حق تعالی سوگند یاد کرده است به ذات
مقدس خود که هر که نزد علی القدر مرتبه تواضع کند صد هزار ساله راه درجات او را در بهشت بلند
گرداند و این تواضع که شما می‌بینید نزد جلالت قدر او بسیار کم است [illegible] آن حضرت
اطلاق که به مدینه تشریف آوردند در هنگام خطبه و موعظه پشت مبارک به ستونی از چوب خرما
که در مسجد بود می‌دادند صحابه گفتند یا رسول الله جمعیت بسیار شده و می‌خواهند که به سوی تو نظر کنند
در وقت خطبه اگر رخصت فرمائی منبری بسازیم که چند پایه داشته باشد که در وقت خطبه بر آن
منبر برآئی و همه کس ترا ببینند حضرت ایشان را اجازت فرمود و منبری ساختند و چون
روز جمعه شد آنحضرت به مسجد تشریف آورد و از آن ستون گذشت و بر منبر بالا رفت آن
چوب خرما از مفارقت سید انبیا صلی الله علیه و آله شروع کرد بنالیدن مانند زنی فرزند
مرده ناله کردن شد ناله زاری که اهل او [illegible] بی‌تاب گشته بودند پس جمیع اهل مسجد از
آن فغان [illegible] ناله آن به فریاد آمدند پس آن پیغمبر رئوف رحیم از منبر تعظیم و تکریم فرود آمد
و از روی لطف آن ستون را در آغوش کشیده در بر گرفت و دست مبارک بر آن مالید و آتش
حرقت آن سوخته [illegible] را از زلال لطف تسکین داد و فرمود که رسول خدا از تو ملالت
برای [illegible] تو [illegible] ولیکن می‌خواهم که مطلع [illegible] بندگان خدا کامل
[illegible] صلوات و فضل تو بر طرف [illegible] چون مدتی [illegible] محمد صلی الله علیه و آله رسول به جنب
آن نهال [illegible] خرمائی [illegible] آن محبوب خوب خوبانی ساکن گردید حضرت بعد از آن
[illegible] فرموده [illegible] این ستون چوبین از مفارقت رسول رب العالمین ناله می‌کند
و از دوری او آزرده [illegible] و در میان بندگان [illegible] جمعی هستند که پروا نمی‌کنند از دوری

و گفتند یا رسول خدا اگر [illegible] این چوب را در بر بگیریم و دست بر آن بمالیم [illegible] که ناله آن
خاموش [illegible] تا روز قیامت [illegible] هستند بعضی از بندگان [illegible] خدا که ناله می‌کنند
از مفارقت محمد رسول خدا و علی ولی خدا صلوات و سلامه علیهما مانند ناله این ستون همین
پس است مؤمن را که دلش [illegible] به محبت محمد و علی و آل پاکیزه ایشان صلوات الله علیهم
اجمعین آباد [illegible] ناله حزین این ستون چوبین را از مفارقت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و چگونه ساکن شد چون حضرت او را در بر گرفت گفتند بلی یا رسول الله فرمود که سوگند میخورم
بان خداوندی که مرا براستی به خلق فرستاده است که شوق و ناله خزینه داران [illegible]
و قصور و جنان و منازل [illegible] به سوی دوستان و معتقدان محمد و علی و آل طیبین ایشان صلوات الله
علیهم اجمعین و بیزاری [illegible] از دشمنان ایشان زیاده از شوق و ناله این ستون است
به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خبر [illegible] ایشان را تسکین می‌بخشد صلوات
دوستان و شیعیان علی علیه السلام بر محمد و آل پاک او علیهم صلوات الرحمن با نماز [illegible] که می‌کنند
یا تصدقی که دهند یا روزه که بگیرند [illegible] که باعث تسکین ایشان می‌کند و است
که با ایشان [illegible] شیعیان [illegible] ایشان را [illegible] مؤمن خود را چون
این خبرها به ایشان می‌رسد [illegible] که عجایب [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] درجات [illegible] آن مؤمن خود [illegible]
چیزی که موجب تسلی خاطر ایشان از الم مفارقت مؤمنان می‌کند [illegible] که حق تعالی
[illegible] آن [illegible] اعلام می‌نماید که شیعیان که صاحب [illegible] در
دشمنان و ناصبیان گرفتار [illegible] عظیم از ایشان می‌نمایند و با ایشان به تقیه سلوک

می‌کنند و صبر در این شدتها می‌نمایند ایشان می‌گویند ما نیز بر مفارقت ایشان صبر می‌نماییم چه
ایشان صبر می‌نمایند بر شنیدن [illegible] در حق پیشوایان و بزرگان خود [illegible]
های چشم را فرو می‌برند و ساکت از اظهار حق [illegible] وقتی که مشاهده می‌نمایند ستمهای
کفار در دفع ستم ایشان [illegible] پس در این وقت پروردگار ما ندا می‌کند ایشان را
که ای ساکنان بهشت من و ای خزینه داران رحمت من [illegible] و آقایان [illegible]
[illegible] تأخیر نکرده‌ام از برای بخل ولیکن برای آن تأخیر کرده‌ام که کامل گردانند بهره خود
از کرامت من به سبب نیکیها و احسانها که با برادران مؤمن خود می‌کنند [illegible] فریاد رسی
و داد رسی مظلومان و صبر [illegible] از فاسقان و کافران چون این اعمال حسنه مستحق کرامتهای
بزرگ من گردند ایشان را به سوی شما نقل خواهم کرد [illegible] احوال پس بشارت باد شما را
چون این ندا به ایشان رسد [illegible] ناله و آه ایشان ساکن گردد و این معجزه [illegible] درخت خرما
به چند طریق روایت کرده‌اند و این معجزه متواتر است و اکنون جای آن درخت معروف است
و آنرا اسطوانه حنانه می‌گویند معجزه هشتم آنست که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه
اسلام را اظهار [illegible] آنحضرت شد [illegible] پس تدبیر کرد که چاه
در خانه خود حفر نماید [illegible] و [illegible] آب [illegible] کند در روی [illegible] بساطی
فرش کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را به خانه خود به ضیافت بطلبید تا آنکه آن حضرت چون
بر آن بساط نشیند در آن چاه افتد و هلاک شود [illegible] جمعی را با خنجرهای برهنه در
خانه پنهان کرد که چون آنحضرت در چاه افتد ایشان بیرون آیند و علی ابن ابیطالب علیه السلام
و مخصوصان اصحاب آنحضرت که همراه او باشند را به قتل رسانند [illegible] تنها که

که در آن زهر بسیار کرده بود که آن قدر زهر بود که بخوردن آن طعام هلاک شوند و چنین تدبیر آن
ملعون تمام شد بخدمت آنحضرت آمد و آنحضرت را با تمامی صحابه بضیافت طلبید
جبرئیل علیه السلام نازل شد و تمام آنچه او تدبیر کرده بود نقل کرد و گفت حق تعالی ترا امر
میفرماید که هر جا که او بگوید بنشینی و از هر طعام که برای تو بیاورد بخوری تا آیات معجزات تو
ظاهر گردد و آنها که زهر طعام خورند اکثر ایشان هلاک شوند حضرت بخانه آن
ملعون رفت و بر روی چاهی که او تعبیه کرده بود نشست و صحابه بر دور آنحضرت
نشستند و بقدرت الهی در چاه بنفشار ابن ابی منتهی شد و چون نظر کرد دید که ناگاه
آنحضرت روی آنجا زمین سخت شده است پس طعام زهر آلود را بنزد آنحضرت
و صحابه گذاشتند چون آنحضرت خواست که دست در آن طعام دراز کند حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام را گفت یا علی آن قدر بگو بر نافع را بر این طعام بخوان حضرت
این دعا را خواند بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء ولا داء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم پس حضرت رسول و حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و هر که از صحابه همراه ایشان بودند از آن طعام اکل
خوردند که سیر شدند و برخاستند و چون عبدالله بن ابی دید که از خوردن آن طعام اثری
بایشان نرسید گفت البته غلط کرده بودند و زهر را در طعام نکرده بودند پس آمد و منافقان
اصحاب خود را بجای ایشان نشانید و باقی آن طعام را بایشان خورانید و دختر عبدالله بن ابی که اکثر
آن تدبیر را او کرده بود چون دید که سر آن چاه پوشیده شده و مانند زمین سخت گردیده
آمد و بر روی آن نشست چون قرار گرفت بحال اول برگشت و موافق مضمون من حفر

بئرا لاخیه وقع فیه در آن چاه افتاد و هلاک شد و آه و ناله و فریاد کرد و صدای شیون
از خانه او بلند شد و این جماعت را بسبب عروسی آن دختر طلبیده بود پس عبدالله
با اهل خانه خود تاکید کرد که مگوئید که دختر در چاه افتاد که ما رسوا میشویم و اصحاب ابن
ابی که از آن طعام خوردند همه هلاک شدند چون عبدالله ابن ابی بخدمت حضرت آمد
از سبب مرض آن دختر و آن جماعت از او پرسیدند گفت دختر از بام افتاد و آن
جماعت طعام بسیار خوردند و بامتلا هلاک شدند حضرت فرمود که خدا بهتر میداند که بچه
سبب هلاک شدند معجزه دیگر آنکه روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با گروهی
از مهاجرین و انصار نشسته بودند ناگاه فرمود که جوجه میخواهم که مانند عسل باشد آنکه
باشند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که من هم آنرا میخواهم که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خواست حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابوبکر گفت که تو چه
میخواهی گفت بره بریان میخواهم با عمر و عثمان گفت شما چه چیز میخواهید
گفتند سینه بره بریانی میخواهیم حضرت فرمود که کدام مؤمن امروز ضیافت میکند
حضرت و صحابه را با آنچه خواهش کردند عبدالله ابن ابی در خاطر خود گفت که امروز میتوانم
که مکر خود را ثابت بر محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب او بعمل آورم و همه را از شهر او بیرون
کنم و برخاست و گفت یا رسول الله آنچه خواهش کردید همه نزد من هست و من ضیافت
میکنم شما را بخانه برگشت و جوجه و بره بریانی را بعمل آورد و در هر یک زهر بسیار
داخل کرد و بخدمت حضرت برگشت و گفت بیائید که حاضر کرده‌ام حضرت فرمود
که با که بیایم گفت با علی علیه السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار حضرت اشاره کرد که آن

ابوبکر و عثمان و طلحه و گفت اینها بیایند گفت زیرا که اینها با او در نفاق شریک بودند و میخواست
که ایشان هلاک شوند حضرت فرمود که من طعامی را میخواهم این گروه مهاجرین و انصار
بخورند عبدالله گفت یا رسول الله این طعام کم است که زیاده از پنج نفر یا ده نفر را
کافی نیست حضرت فرمود که حق تعالی بر حضرت عیسی علیه السلام خوانی فرستاد که
در آن چند ماهی و چند گرده نان بود خدا از آن چندان برکت داد که چهار هزار
و هفتصد نفر از آن خوردند و سیر شدند عبدالله گفت حق با شما است حضرت ندا
کرد که ای گروه مهاجران و انصار بیائید بسوی خوان عبدالله ابن ابی پس
هفت هزار و هشتصد نفر از صحابه با آنحضرت روانه خانه آن منافق شدند
آن ملعون با اصحاب خود گفت که نمیدانم چه کنم میخواستم محمد را با حیدر کرار از
اصحاب جدا کنم و اراده کشتن همه ندارم پس امر کرد منافقان
که همه سلاح بپوشند که بعد از آنکه آنحضرت از زهر او هلاک شود با صحابه آنحضرت
اراده شمشیر کشیدن کنند با ایشان جنگ نمایند و چون حضرت داخل
منزل او شد اشاره بجانب حجره کرد و گفت یا رسول الله تو با علی و سلمان و مقداد و عمار
باین خانه داخل شوید و سایر صحابه در سایر حجره‌ها و صحن خانه و کوچه باشند
و هر گروهی که طعام بخورند بیرون روند و گروه دیگر بجای ایشان بیایند تا همه بخورند
و هر که طعام را برکت میتواند داد خانه تنگ را نیز برکت میتواند داد پس
همه را رخصت فرمود که داخل شدند و حلقه حلقه بر دور آنحضرت نشستند ناگاه
قرار گرفت عبدالله از مشاهده آن حال متعجب شد و حضرت فرمود که ای عبدالله

حصه بگو حاضر کنند یا او چون جوجه و بریانی را حاضر کرد و گفت یا رسول الله امر ترا بجا آوردم
از تو طلب کردم و بعد از او مخصوصان اصحاب بجز زید حضرت فرمود حق تعالی بیان و حجت
علی را در جمیع امور جدا کرده و او را جدا از نیک و بد آفریده و چنین کرده و او را بر اهل زمین
و آسمان حجت و اهل بیت قرار داده و از برای ما بر ایشان عهد و پیمان گرفت که دوست ما
دوستان ما باشند و دشمن دشمنان ما باشند و هر کرا ما دوست داریم ایشان دوست
دارند و هر کرا دشمن داریم ایشان دشمن دارند و پیوسته اراده من و علی یکی است و نخواسته است
بغیر آنچه من خواسته‌ام و شما می‌کند مگر آنچه او را بدهد حق آنگاه ای عبدالله علی با من همراه
خواهد بود عبدالله گفت چنین باشد رضا دادم خود گفت که هر چند علی زنده هلاک شود
برای من بهتر است مبادا او بعد از محمد صلی الله علیه و آله بر ما مسلط گردد و ما تاب مقاومت
او نیاوریم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن طعام
خوردند تا سیر شدند پس فرمود که طعام را در میان خانه بگذار تا هم بخورند عبدالله
گفت یا رسول الله بگو نه دست ایشان بطعام خواهد رسید حضرت فرمود که خداوند
که خانه را گنجایش داد و آنها دست نبوت را دراز میتواند کرد پس همه صحابه دست رسانیدند
و سیر شدند و استخوانهای بره در طعام ماند پس حضرت صلی الله علیه و آله دستمال خود را
انداخت و گفت یا علی آن جوجه را بر روی این بریان بگذار پس خوردند تا سیر شدند
و گفتند یا رسول الله نمی‌خواهیم که بعد از این بخوریم پس حضرت فرمود که بپوشید شما
خدا از جمیع کرامات است آنچه حق تعالی برای علیه حضرت داده که از برای پیغمبر شما
نیز خواهد کرد پس حضرت دستمال خود را بر روی آن استخوانها پهن کرد و فرمود که خداوندا

چنانچه برای حیوان برکت فرستاد و ما را از گوشت آن سیر گردانید پس باز برکت
داد آن را و جان کرد ما از شیر آن بیاشامیم قدرت الهی گوشت بر آن استخوانها روئید
و به حرکت درآمد و ایستاد و پستانهایش پر از شیر شد و حضرت فرمود که جا و ربد شکمها
دیگر نهاد آنچه مشک و ظرف آوردند همه را مملو کرد و همه سیراب شدند از آن سیراب شدند
از آن شیر پس فرمود که اگر نه این بود که می‌ترسیم که امت من گمراه شوند و او را مانند گوساله
بنی اسرائیل بپرستند هر آینه می‌گذاشتم که زنده باشد و در زمین راه رود از گیاه زمین بخورد
پس گفت خداوندا اینها استخوانهای گوسفند چنانچه بود و حضرت با صحابه از خانه آن زن ثانی
بیرون آمدند و صحابه ذکر میکردند کشته شدن گوسفند و فراوانی طعام قلیل و دفع ضرر زهر را
حضرت فرمود که من از مشاهده این احوال یاد آوردم آنچه خداوند عالمیان در روز ثبات
جانی زنان خلق که در منازل شیعیان و نعمتهای ایشان در جنت عدن و فردوس برین
که از شیعیان ما کسی نیست که به بخشد خدا او را در بهشت منازل و قصور و رفعت و حوران
و خیرات آنقدر که جمیع دنیا و نعمتهای آن در جنب آنها مانند ریگی است در بیابانی بی پایان
و بسیار است که مؤمنی را در بهشت نظر است پس او در دنیا برادر مؤمن خود را در راه می‌بیند
و برای او تواضع میکند و او را اکرام میکند اعانت او می‌کند و نمی‌گذارد که او آبروی خود را
بریزد که بسؤال کردن بریزد پس حق تعالی منزل او را در بهشت وسیع و مضاعف میکند
مانند آنچه دیده بود از مضاعف گردانیدن این خانه کوچک و طعام کم و دفع تنگی آن از
نیز هزار هزار برابر مضاعف میکند از زیاده در حور و ثواب ایمان صاحبانش و زیادتی
اعمال حسنه او و هرچند احسان برادر مؤمن زیاده میکند وسعت منازلش بیشتر و نعمتهایش بیشتر

از زهر

اثر ظاهر میکرد و نفع خوردن این طعام زهرآلوده ضرر رسانیدن آن و برکت فرستادن
خدا را آن مقدار کم شیعیان ما است بر تقیه و فرو خوردن خشمها و حفظ مخالفان
زیرا که حق تعالی آن خشمهای زهرآلوده را سبب راحتهای عقبا و نعمتهای بی پایان میکند که
در بهشت اینها اختیار میکنند که گوارا شمارا این غذاها و راحتها و نعمتها که به سبب آن
آزارها که از مخالفان کشیدند و تقیه نمودند و صبر کردند خدا ایشان را کرامت کرده است در بیان معجزه
آن است که متعلق است با اجرام سماویه و آثار علویه و آن چند نوع است اول شق شدن
ماه است چنانچه حق تعالی در قرآن مجید ذکر کرده است که اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا
آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی نزدیک شد قیامت و دو نیم شد ماه و اگر به بینند
آیتی و معجزه رو میگردانند و میگویند سحری است پیوسته و محکم و اکثر مفسران خاصه و عامه ذکر
کرده‌اند که این آیات وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند و حضرت اشاره
به ماه نمود و به قدرت الهی دو نیم شد و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که چهارده نفر از قریش منافقان که در عقبه خواستند حضرت رسول صلی الله علیه
و آله را هلاک کنند در شب چهاردهم ماه به نزد آنحضرت آمدند و گفتند هر پیغمبری را
معجزه‌ای بوده است از تو معجزه می‌خواهیم حضرت فرمود که چه معجزه میخواهید گفتند بنما
تا ظاهر گردانیم گفتند اگر نزد پروردگار خود قدری داری امر کن ماه را که دو نیم شود جبرئیل
فرود آمد و گفت یا محمد خداوند عالمیان ترا سلام میرساند و میفرماید که من همه چیز را امر
کرده‌ام که مطیع تو باشند آنحضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و امر کرد ماه را که دو نیم شو
ماه دو حصه شد و آنحضرت برای شکر خدا به سجده رفت و شیعیان ما به سجده رفتند و چون

و چون سر برداشتند گفتند یا محمد امر کن که بحال خود برگردد حضرت امر کرد که بحال خود برگشت
دوباره گفتند چرا که بحال پیش شق شود و حضرت امر کرد بحال خود باز حضرت امر کرد
و حضرت باز به سجده رفت و شیعیان ما سجده کردند و منافقان گفتند که ای محمد مسافران که از شام
و یمن می‌آیند از ایشان می‌پرسیم اگر در این شب اینها دیده‌اند آنچه ما دیدیم باور میکنیم و اگر نه
خواهیم دانست که جادو کرده پس حق تعالی این آیات فرستاد و خاصه حدیث شق شدن
ماه را بسیاری از صحابه روایت کرده‌اند مانند ابن مسعود و انس و حذیفه و عبدالله ابن عمر و عبدالله
ابن عباس و جبیر بن مطعم و همه روایت کرده‌اند که در مکه واقع شد و به سند معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلام منقول است که ماه در مکه باعجاز حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دو نیم شد پس حضرت فرمود گواه باشید گواه باشید معجزه دوم از معجزات سماویه برگردانیدن
آفتاب است علمای خاصه و عامه به سندهای بسیار از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت
کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
را پی کاری فرستاده بود چون وقت نماز عصر شد و نماز عصر گذاردند حضرت امیر آمد
و نماز عصر نکرده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را در دامن آنحضرت
گذاشت و خوابید و وحی بر آنحضرت نازل شد و سر خود را بجانب ... مشغول شنیدن وحی
گردید تا نزدیک شد که آفتاب فرو رود چون وحی منقطع شد حضرت فرمود که یا علی
نماز کردی گفت یا رسول الله نتوانستم که سر مبارک ترا از دامن خود دور کنم حضرت
فرمود که خداوندا علی مشغول طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را برگردان اسماء
گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد و به جائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت

عصر برگشت و حضرت نماز کرد و باز آفتاب فرو رفت و در روایت دیگر منقول است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله قصه معراج را نقل کرد فرمود که قافله قریش را دیدم در
فلان منزل گفتند قافله به روز داخل خواهد شد فرمود که روز چهارشنبه در آن وقت قریش منتظر بودند
که کذب آنحضرت را ظاهر کنند و روز باخر رسید و قافله نیامد حضرت دعا کرد که حق تعالی
آفتاب را یک ساعت در نزد یک موضع نگاه داشت تا قافله داخل شد و صدق آنحضرت
ظاهر شد و بعد از آن آفتاب غروب کرد معجزه سیم آنست که خاصه و عامه روایت کرده‌اند
که چون قبایل عرب با یکدیگر اتفاق کردند در اذیت آنحضرت حضرت فرمود که خداوندا
عذاب خود را سخت کن بر قبایل مضر و بر ایشان قحط بفرست مانند قحط زمان یوسف
پس باران هفت سال بر ایشان نبارید در مدینه نیز قحطی بهم رسید و از آنحضرت
آمد و از جانب عرب استغاثه نمود که درختان خشکید و گیاههای ما منقطع گردیده و شیر
در پستانهای حیوانات و زنان ما نمانده و چهارپایان ما هلاک شدند حضرت بر منبر آمد
و حمد و ثنای حق تعالی ادا فرمود و دعای باران خواند و در اثنای دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله
باران جاری شد و یک هفته بارید چندان باران آمد که اهل مدینه به شکایت آمدند و گفتند
یا رسول الله می‌ترسیم غرق شویم و خانه‌های ما منهدم شد حضرت اشاره فرمود بسوی آسمان
و گفت اللهم حوالینا ولا علینا خداوندا بر حوالی ما باران ببار و بر ما مبار پس بهر طرف که اشاره
میفرمود ابر گشوده می‌شد پس ابر از مدینه برطرف شد و بر دور مدینه مانند اکلیل حلقه زد و در اطراف
مانند سیلاب جاری بارید و بر مدینه نبارید و یکماه سیلاب در دره‌ها جاری بود حضرت
فرمود که والله اگر ابوطالب زنده بود دیده‌اش روشن میشد معجزه چهارم سایه کردن ابر است

ربه آنحضرت پیش از بعثت و بعد از بعثت چنانچه سابقا گذشت در سفر و حضر با او بوده در اوقات و احوال
بوده این جمله مثوبات متواتره آنحضرت است معجزه دیگر نازل شدن مائده و طعام بهشت
برای آنحضرت از آسمان چنانچه بسند معتبر از ام سلمه رضی الله عنها منقول است که روزی
فاطمه صلوات الله علیها نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و امام حسین و امام حسن صلوات
الله علیهما با او نشسته بود و دو بره ساخته بود با خود آورده بود و حضرت را اطعام کرد حضرت فرمود
که بطلب برای من علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام را چون آنحضرت حاضر شد امام حسن
علیه السلام را در دست راست و امام حسین علیه السلام را در دست چپ و فاطمه علیها
السلام را در پیش روی خود نشانید و عبای خیبری را بر ایشان پوشانید و سه مرتبه گفت
خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور کن آلودگی گناه را و پاک گردان ایشان
پاک کردنی و من در میان عتبه در ایستاده بودم گفتم یا رسول الله من از ایشانم فرمود که
بازگشت تو بخیر است اما از ایشان نیستی پس جبرئیل آمد و طبقی از انار و انگور بهشت
آورد و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله انار و انگور را در دست گرفت هر دو
تسبیح خدا گفتند و آنحضرت تناول نمود و پس بدست حسن و حسین داد و در دست ایشان
سبحان الله گفتند و ایشان تناول نمودند پس بدست علی علیه السلام داد و تسبیح گفتند
و تناول نمود پس شخصی از اصحاب داخل شد و خواست که از آن انار و انگور بخورد جبرئیل
گفت نمی تواند از این میوه ها مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا فرزند پیغمبر و بسندهای معتبر بسیار از کتب
خاصه و عامه از انس روایت کرده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد
و به نزد کوهی رفت و بر کوه بالا رفت فرمود که برو بلال برنج که گرسنه و تشنه ام

تسبیح خدا میگوید و سوم حلا باور ربانی او را ما این استر سوار کن و به نزد ما باور انس گفت که
رفتم با آن استر علی علیه السلام سوار کرده بخدمت آنحضرت آوردم چون نظرش بر حضرت
رسول افتاد و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود که و علیک السلام ای
ابو الحسن بنشین که در این موضع جایی نشسته اند پیغمبران که من از همه بهترم و در موضع هر پیغمبری
برادر او نشسته است که تو از همه بهتری انس گفت در این حال ابری به نزدیک سر ایشان
آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست دراز کرد بسوی ابر خوشه انگوری فرود آورد
و میان خود و علی گذاشت و فرمود که بخور ای برادر من که این هدیه ایست از خدا بسوی من
و بسوی تو انس گفت یا رسول الله علی برادر تست فرمود که بلی علی برادر من است زیرا که حق تعالی
آبی در زیر عرش آفرید پیش از آنکه آدم را خلق کند به سه هزار سال و آن را در مروارید سبزی
جا داد چنانی در علم الهی بود تا آدم علیه السلام را خلق کرد پس آن آب را در صلب آدم
جاری گردانید و از صلب به صلب نقل کرد و پیوسته از صلبی به صلبی نقل می نمود
تا به صلب عبد المطلب رسید پس آن را دو حصه کرد و نصفی را در صلب عبد الله قرار داد و نصفی
در صلب ابو طالب قرار داد پس من از یک نیمه آن آب بهم رسیدم و علی از نیم دیگر پس علی برادر من است
در دنیا و آخرت و به این اشاره کرده است حق تعالی در قرآن که و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا
و صهرا و کان ربک قدیرا یعنی اوست خداوندی که آفرید از آب بشری پس او را گردانید نسب
و داماد و پروردگار تو قادر است و دیگر انس گفت که از آن ابر خوشه دیگر و آشامیدند هر دو تناول
کردند و ابر بالا رفت و حضرت فرمود که از این ابر سیصد و سیزده وصی پیغمبر خورده اند که من
از همه آن پیغمبران نزد خدا گرامی ترم و علی از همه آن اوصیا نزد حق تعالی گرامی تر است و آن

خاصه هم روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را پی کاری
فرستاد و چون علی علیه السلام برگشت حضرت از حجره بیرون آمد علی را استقبال کرد تا میان صحن
خانه و دست در گردن او آورد ناگاه دیدیم که ابری بر دور ما فرو گرفت و از دیده ما غایب شدند
و چون ابر برطرف شد دیدیم که خوشه ای از انگور سفید در دست حضرت صلی الله علیه و آله بود و خود
تناول می نمود و به علی علیه السلام میداد و تناول میکرد گفتم یا رسول الله خود میخوری و به علی
میخورانی و به ما نمیدهی فرمود این از میوه های بهشت است و در دنیا نمیخورد مگر پیغمبر یا وصی
پیغمبر بچه نهم روایت کرده اند از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردی را به رسالت
فرستاد بنزد فرعونی از فراعنه عرب که او را بسوی خدا دعوت نماید چون رسالت حضرت را
باو رسانید گفت بگو که آن خدائی که مرا بسوی او میخوانی از طلاست یا نقره یا از مس آن
مرد برگشت و رسالت او را بخدمت حضرت صلی الله علیه و آله رسانید پس بار دیگر حضرت به نزد
او فرستاد و او را دعوت نمود و او ابا کرد و مادر رسول آنحضرت در سخن بود که ابری پیدا شد
و صاعقه از آن ابر ظاهر شد و کاسه سر او را برداشت پس خدا این آیه را فرستاد که و
یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء و هم یجادلون فی الله و هو شدید المحال بچه پنجم
در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با ابو جهل لعین گفت که خدا عذاب را از تو برای این دور میکند که میداند که در نسل
تو ذریتی هست که مسلمان خواهد آمد بعضی مکرمه و ولایت در میان مسلمانان بهم خواهد رسانید
و اگر در آن ولایت اطاعت خدا کنند نجات خواهد یافت و هم چنین سایر قریش بعضی را خدا
مهلت میدهد برای آنکه میداند که مسلمان خواهند شد و بعضی را برای آنکه میداند که از نسل ایشان

مسلمان بهم خواهد رسید پس حضرت فرمود که نظر کنید بسوی آسمان چون نظر کردند دیدند
که درهای آسمان گشوده شد و آتشی فرود آمد و در برابر سر ایشان ایستاد و آن قدر نزدیک شد
با ایشان که گرمی آن را در میان دستهای خود یافتند و بدنهای ایشان لرزید پس حضرت
فرمود که نزدیک رسید که آن حال شما را بسوزاند و این را خدا حبس کرد از برای شما پس دیدند
که از پشتهای ایشان نوری پیدا شد و آن آتش را برگردانید تا بآسمان رسانید و حضرت
فرمود که این نورها انوار است که خدا میداند که خود مسلمان خواهند شد و بعضی نور فرزندانی
است که خدا میداند که از ایشان بهم خواهند رسید و مسلمان خواهند شد در بیان معجزه
چند است که از آن حضرت صلی الله علیه و آله در جمادات و نباتات ظاهر شد و آن بر
چند وجه است اول آنکه محدثان خاصه و عامه از حضرت صادق علیه السلام و جابر انصاری
و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در درهای مکه راه میرفت هر سنگ
و درخت که میگذشت خم میشدند و سجده میکردند برای تعظیم آنحضرت و میگفتند السلام
علیک یا رسول الله دوم در نهج البلاغه و غیر آن از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده اند که گفت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم روزی که اشراف قریش
بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا محمد تو دعوای بزرگی میکنی و مدعی آن هستی که پدران تو نکرده اند
و ما از تو امری سؤال میکنیم اگر اجابت نمائی میدانیم که تو پیغمبری و رسولی و اگر نکنی میدانیم
که ساحر و دروغگوئی حضرت فرمود که سؤال شما چیست گفتند بخوان آن درخت را از برای ما تا از بیخ
کنده شود و از ریشه جدا شود و بیاید در پیش تو بایستد حضرت فرمود که خدا بر همه چیز قادر
است اگر بکند شما ایمان خواهید آورد و در میان شما جمعی هستند که کشته خواهند شد و در چاه

بدرستی که چاه بدر خواهند افتاد و جمعی هستند که لشکرها بر خواهند انگیخت و بجنگ من خواهند آمد
پس فرمود که ای درخت اگر ایمان بخدا و روز قیامت داری و میدانی که من رسول خدایم
پس کنده شو با ریشه‌های خود تا بایستی در پیش من باذن خدا بحق آنخداوندی که او را بحق
فرستاده که آن درخت با ریشه‌ها کنده شد از زمین و بجانب آنحضرت روانه شد با صدای
شدید و صدائی مانند صدای بالهای مرغان تا نزد آنحضرت ایستاد و سایه بر سر مبارک آن
حضرت انداخت و شاخ بلند خود را بر سر آنحضرت کشید و شاخ دیگر بر سر من گذاشت و
من در جانب راست آنحضرت ایستاده بودم چون این معجزه نمایان را دیدند از روی علو
و تکبر گفتند امر کن او را که دو نیم شود و نصفش بیاید و نصفش در جای خود بماند
حضرت او را امر کرد و برگشت و نصفش بسوی او با صدای عظیم و شتاب سرعت دوید تا
بنزدیک آنحضرت رسید گفتند بفرما که این نصف برگردد و با نصف دیگر متصل گردد
حضرت فرمود چنین شد پس گفتم لا اله الا الله اول کسی که بتو ایمان می‌آورد منم و اول
کسیکه اقرار میکند که آنچه درخت کرد بامر حق تعالی کرد از برای تصدیق پیغمبری و تعظیم تو کرد
منم پس همه آن کافران گفتند بلکه ما میگوئیم که تو ساحر و کذابی و جادوهای عجب داری
و ترا تصدیق نمی‌کند مگر مثل این که در پهلوی تو ایستاده است و این معجزه نیز متواتر است
و بطرق بسیار منقول است بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که روزی بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت معجزه بنما در برابر آنحضرت دو
درخت بود که دور بودند از یکدیگر حضرت با آن درختها خطاب نمود که بیکجا جمع شوید پس
حرکت کردند و بیکدیگر جمع شدند پس حرکت کرده و بیکدیگر چسبیدند پس فرمود که از یکدیگر

جدا شوید جدا شدند و هر یک بجای خود برگشتند و ایمان آورد و چهارم در تفسیر حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام منقول است که چون در حق یهود که دشمنان آنحضرت این آیه
نازل شد ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة گفتند ای محمد تو دعوی
میکنی که در دلهای ما آنچه مواسات فقرا و اعانت ضعفا و صرف مال در راه خدا نیست و میگوئی
که سنگها از دلهای ما نرم‌ترند و اطاعت حق بهتر از ما میکنند و اینک کوهها نزدیک ما
هستند بیا برویم بنزدیک یکی از اینها اگر گواهی دهند که تو راست میگوئی بر ما لازم است
که ترا متابعت کنیم و اگر تکذیب تو کنند یا جواب نگویند بدانیم که تو دروغ میگوئی
حضرت فرمود خوبست هر کوه را که اختیار میکنید برویم بنزدیک آن کوه رفتند حضرت
بکوه خطاب نمود که سوال میکنم از تو بجاه محمد و آل پاکیزه او که حق تعالی برکت ذکر نامهای
ایشان عرش را سبک گردانید بر دوش هشت ملک بعد از آنکه ایشان با کثرت ملائکه که عدد
ایشان را بغیر از خدا کسی نمیداند نتوانستند او را حرکت دادن و سوال میکنم بحق محمد
و آل طیبین او که بذکر نامهای ایشان حق تعالی توبه آدم را قبول کرد و توسل بانوار ایشان
ادریس را در بهشت بمکان بلند رسانید که شهادت دهی برای محمد بآنچه خدا بتو سپرده است
از تصدیق او بر این یهودان در بیان قساوت دلهای ایشان پس کوه بر خود بلرزید و آب
از آن جاری گردید و بلغت فصیح و صدای بلند ندا کرد که ای محمد شهادت میدهم که توئی رسول
خداوند رب العالمین و سید خلایق اولین و آخرین و گواهی میدهم که دلهای این یهودان چنانچه
تو وصف کرده از سنگ سخت‌تر است از اینها چیزی بیرون نمی‌آید و از سنگ گاهی آب بیرون
می‌آید و شهادت میدهم که ایشان دروغگویانند در آنچه نزد ایشان نسبت میدهند از افترا

بر پروردگار عالمیان حضرت فرمود که سوال میکنم از تو ای کوه که پیمان گرفته خدا از تو امر کرد
که اطاعت من کنی در هر چه که از تو طلب کنم بجاه محمد و آل طیبین او صلوات الله علیهم که ببرکت
ایشان نجات داد خدا نوح را از کرب عظیم و سرد گردانید آتش را برای ابراهیم و برد و سلامت
گردانید و او را در میان آتش متمکن گردانید بر تخت عزیز و فرشهای الوان که آن پادشاه
جبار مانند آنها را در هیچ کاخ و پادشاهان دیگر ندیده و نشنیده بود و رویانید در تحت او
انواع درختهای سبز خوش رنگ رویانیده و اصناف گلها و ریاحین و میوه‌ها بظهور آورد
که هر یک در فصلی از فصول سال بعمل می‌آید کوه گفت گواهی میدهم برای تو که آنچه گفتی
حق است و شهادت میدهم که اگر از خدا سوال کنی که مردان دنیا را همه میمون و خوک
گرداند میکند و اگر سوال کنی که همه فرشتگان را گاو گرداند و گردن کشیده دستها را
یخ و یخ را آتش گرداند میکند و اگر طلب کنی که آسمان را بر زمین آورد و زمین را باسمان
برد میکند و گواهی میدهم که خدا آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و همه را همه فرمان بردار
تو گردانیده است و جمیع مخلوقات حق تعالی مطیع تواند در هر چه بتو امر حق تعالی جاری گرداند بعد
از شنیدن این شهادت و اعتراف آن کوه یهود عنود گفتند یا محمد تو بر ما تلبیس میکنی در
پشت سنگهای این کوه جمعی از اصحاب خود را نشانده که اینها سخن میگویند و ما میگوئیم که
کوه سخن میگوید اگر راست میگوئی از کوه دور شو و امر کن او را که از بیخ کنده شود و حرکت
کند تا موضعی که ایستاده پس کوه از کمر دو نیم شود و نیم بالا بزیر آید و نیم زیر ببالا رود
اگر چنین کند میدانیم که حیله نکرده و از خدا است آنچه دعوی میکنی حضرت اشاره کرد بسنگی
که مقدار پنج رطل بود و فرمود که ای سنگ بغلط پس از کوه کنده شد و بنزدیک آنحضرت

ایستاد حضرت با آن یهودی گفت که این سنگ را بردار و نزدیک گوش خود بدار تا آنچه
کوه شهادت داده این سنگ نیز شهادت بدهد چون چنین کرد سنگ بامر خدا
بسخن آمد و جمیع آنچه از کوه صادر شده از آن سنگ نیز صادر شد حضرت فرمود که آیا در پشت
این سنگ آدمی هست که با تو سخن گوید گفت نه ولیکن آنچه من گفتم بعمل بیاور حضرت
برای اتمام حجت بر ایشان از کوه ایستاده دور شد در بیابان صحرا ایستاد و فرمود که ای کوه بحق محمد
و آل طیبین او که بجاه ایشان و توسل جستن بندگان خدا با ایشان حق تعالی بر قوم عاد باد
سرد فرستاد که مردم را از زمین میکند و بهوا میبرد میکوبید و امر کرد جبرئیل را که صیحه بر قوم
صالح زد و ایشان را هلاک گردانید که از مکان خود کنده شو باذن خدا و بیا بنزدیک من با
موضعی که ایستاده بر زمین کنده شو پس کوه باذن خدا بحرکت آمد و مانند اسب رهوار بحرکت
بسیار آمد تا بجائیکه حضرت ایستاده بود ایستاد و گفت منم فرمانبردار و مطیع تو ای رسول
پروردگار عالمیان هر چند بر خاک مالیده شود سینه‌های این معاندان هر امر که میفرمائی بفرما اطاعت
کنم حضرت فرمود که این گروه میگویند که از زمین کنده شوی و دو نیم شوی و نصف زیر
ببالا رود و نصف بالا بزیر آید کوه گفت ای رسول رب العالمین تو میفرمائی که چنین شوم فرمود
که بلی پس چنان شد که گفتند پس کوه خطاب کرد بآن معاندان که آیا آنچه دیدید کمتر است
از معجزات موسی که گمان میکنید که باو ایمان آورده‌اید پس یهود بآن بیکدیگر نظر کردند
و بعضی گفتند که دیگری نیکوتر بماند و بعضی گفتند این صاحب بخت است و هر که صاحب بخت است
هر چه اراده کند از برای او میسر گردد پس کوه ندا کرد که ای دشمنان خدا با آنچه
گفتید نبوت موسی را باطل کردید زیرا که اگر موسی علیه السلام حیله کرد که معجزه‌های او بود

از جمله معجزه پنجم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که چون کفار قریش
حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در شعب ابیطالب محصور کردانیدند و در دهنه شعب
جماعتی را موکل کردند که مگذارند که کسی قوتی برای ایشان ببرد و مگذارند کسی را که از دره
بیرون آید و طلب آذوقه برای ایشان بکند در آنوقت حق تعالی آنحضرت و خویشان و اصحاب
او را در آن دره غذایی داد که بهتر از من و سلوی که برای بنی اسرائیل فرستاده بود برکت دعای
آنحضرت هر چه خواهش میکردند حاضر میشد از انواع میوه‌ها و حلواها برای ایشان حاضر کردانید
و فاخرترین جامه‌ها را ایشان پوشانید و چون گفتند که ما از این دره دلتنگ شدیم و شبه‌ای
ما تنگی میکند دست مبارک خود را باطراف راست و چپ بکوهها اشاره کرد که دور شوید
دور شدند و در میان دره صحرای وسیع بهم رسید که وصف آن نمیتوان کرد و به دست
مبارک اشاره کرد و فرمود که بیرون آورید آنچه حق تعالی شما را بهره داده است از درختان و میوه‌ها
و ریاحین و گلها و گیاهها بقدرت حق تعالی تمام آن صحرا مملو شد از گیاه و سبزه و گلهای رنگارنگ
و انواع درختهای ... میوه‌ها و آن صحرا رشک جمیع گلستانها کردید معجزه ششم آنکه در تفسیر
امام علیه السلام مذکور است که کافران قریش که با حضرت رسول صلی الله علیه وآله
محاربه میکردند گفتند بیا تا برویم نیزه‌ها و ... اگر ... ما ...
توجیه نیزه‌ها آمدند و حضرت نزدیک آن رسیده ... برای تعظیم آنحضرت
و گواهی دادند برای آنحضرت بپیغمبری و برای برادرش علی بامامت و برای فرزندان ایشان
به خلافت و وراثت معجزه هفتم روایت کرده‌اند که یهودی را بر مسلمانی حقی بود و شرط کرده
بود بر مسلمانی که برای او نخلستانی درست کند الوانی فرماید آن باغ حضرت رسول صلی الله

علیه وآله امر کرد امیرالمؤمنین علیه السلام که آنچه فرماید حاضر کند بعد آن درختانی که شرط
کرده بودند آنحضرت هسته‌ها را در دهان مبارک میگذاشت و بعلی علیه السلام میداد و او
در زمین فرو میبرد و آب بر آن می‌ریخت تا آنکه در یکساعت آن باغ را تمام کردند از انواع
خرمای زرد و سرخ و سفید و سیاه و همه بار آورد و رسیدند و به یهودی تسلیم کردند معجزه هشتم
در حدیث معتبر مذکور است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله با امیرالمؤمنین علیه
السلام در میان نخلستانی راه میرفت و یکی از آن درختان به دیگری گفت که این رسول خدا
و آن وصی اوست پس باین سبب آن خرما را صیحانی گویند که بعد از شهادت برسالت
و وصایت بلند کرد معجزه نهم از جابر انصاری منقول است که گفت چون در جنگ احزاب
خندق را کندیم بر دور خندق تلی بلندی از خاک بهم رسید چون رفتیم که خدمت آنحضرت عرض
کنیم فرمود که از این تل حکایت عجیبی که روزی امر عجیبی شد بدرو خواهی که چون شب شد نهان
خاک صدای شنیدیم و کسی را ندیدیم و شعری چند می‌شنیدیم که مضمون او این بود که
از پیش بکنید و بلند بعیدی بکنید و اعانت کنید محمد رشید را و یاوران او و پسر عم او
چون صبح شد مقدار یک کف از آن خاک نمانده بود معجزه دهم ابن شهر آشوب روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله دست بر درخت خشکی زد در ساعت سبز
شد و میوه آورد معجزه یازدهم باز روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روزی در جحفه فرود آمد در زیر درختی که سایه داشت و اصحاب آنحضرت رکه او فرود آمدند
و اکثر در آفتاب بودند و این بر آنحضرت گران آمد که خود در سایه باشد و ایشان در آفتاب باشند
پس بامر خدا آن درخت بلند و بزرگ شد و جمیع صحابه را در زیر سایه خود گرفت پس حق تعالی این

آیه را فرستاد الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا آیا نمی‌بینی پروردگار خود را
که چگونه کشید و پهن کرد سایه را و اگر خواهد هر آینه ساکن میکرد معجزه دوازدهم جابر از
سعید بن جبیر روایت کرده است که کفار قریش بر کعبه سیصد و شصت بت گذاشته
بودند از هر قبیله یک بت و دو بت پس چون آیه شهد الله انه لا اله الا هو نازل شد
همه آن بتها بسجده افتادند معجزه سیزدهم ابن بابویه و غیر او بسند معتبر از حضرت
صادق صلوات الله علیه وآله روایت کرده‌اند که چون طواف حضرت رسول صلی الله
علیه وآله برکن غربی رسید و از آن گذشت آن رکن بسخن آمد و گفت یا رسول الله
آیا من رکنی از ارکان خانه تو نیستم چرا دست مبارک خود را بر من نمیرسانی پس
حضرت نزدیک آن رکن رفت و فرمود که ساکن شو بر تو سلام باد و تو را مهجور نمی
خواهم کردانید معجزه چهاردهم صفار و قطب راوندی و ابن بابویه رحمة الله علیهم روایت
کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله و اصحاب نخلستانی نشسته بود درختان خرما از
هر جانب بصدا آمدند و گفتند السلام علیک یا رسول الله و هر یک استدعا کردند که یا
رسول الله از من بخور و خوشه‌های خود را آویختند و از هر یک تناول فرمود و چون
بعجوه رسید سر فرود آورد و سجده کرد آنحضرت را پس فرمود که خداوندا
برکت ده برای این قسم نخل عجوه را باین سبب روایت کرده‌اند که عجوه از بهشت
است معجزه پانزدهم راوندی و ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده‌اند که
اعرابی از قبیله بنی عامر بخدمت رسول صلی الله علیه وآله آمد و گفت بچه خبر بدانم که تو
رسول خدایی حضرت فرمود که اگر این خوشه خرما را بطلبم و از بالای درخت بزیر آید گواهی

میدهی که منم رسول خدا گفت بلی حضرت آن خوشه را طلبید و آن خوشه از درخت بزیر آمد و جست
بر زمین می‌کشید و آمد تا نزدیک آنحضرت رسید حضرت فرمود که
برگرد بجای خود پس برگشت و بجای خود پیوست اعرابی گفت گواهی میدهم که تو رسول
خدایی و ایمان آورد و بیرون رفت معجزه شانزدهم ... این معجزه ... کرا او را تکذیب نخواهم
کرد معجزه شانزدهم باز از ایشان روایت کرده‌اند که مردی بود از بنی هاشم که او را رکانه می
گفتند و کافر بود و ... از ... بر کشتی ... مردم حریص بود و گوسفند میچرانید در وادی که آنرا اضم
میگفتند روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله بآن وادی رفت چون نظر رکانه بر آنحضرت
افتاد گفت اگر تو نبوده بودی میان من و تو خویشی بود هر آینه ترا نمیکشتم تا نزد من کشتی نگیری
که خدایان لات و عزی را دشنام میدهی اکنون خدای خود را بطلب تا ترا از من نجات دهد پس بیا
کشتی بگیریم اگر مرا بر زمین افکندی ده گوسفند من از تو باشد پس حضرت او را برداشت و بر زمین
انداخت و بر روی سینه اش نشست رکانه گفت این کار تو نبود خدای تو بر من چنین کرد بیا
بار دیگر کشتی بگیریم اگر باز مرا انداختی ده گوسفند دیگر از تو باشد پس مرتبه دیگر حضرت او را
بر زمین زد رکانه گفت بیا بار دیگر ده گوسفند لات و عزی که مرا یاری نکردند بکنید و گوسفند
خود را ببرد حضرت فرمود که من گوسفند نمیخواهم ولیکن ترا باسلام دعوت میکنم
و نمیخواهم که تو بجهنم روی اگر مسلمان شوی از عذاب الهی سالم میگردی رکانه گفت مسلمان
نمیشوم مگر آنکه معجزه بمن بنمایی حضرت فرمود که خدا را بر تو گواه میگیرم که عهدکنی
اگر معجزه به بینی ایمان بیاوری گفت بلی درختی نزدیک آنحضرت بود فرمود که بیا
ای درخت باذن خدا پس آن درخت بدو نیم شد و نصف آن با ساقش رو بآن شد

دو روپیش آنحضرت ایستاد و گفت بگو که بزنگی بنوی بگو که برگرد و حضرت امر کرد او را
در کنف مقصل شد به نصف دیگر پس فرمود که مسلمان بشوی گفت نمی‌خواهم که زنان
مدینه بگویند که من از ترس تو مسلمان شدم ولیکن اسعدلم خود را اختیار کن و او را
حضرت فرمود که چون مسلمان نشدی حالا که سعد آمن تو احتیاجی نیست بیچاره اعلام ابن
شهر آشوب روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با صحابه بجنگ خندق
بیرون میرفتند بکوه عظیم رسیدند که ایشان عاجز شدند از قطع آن پس حضرت دعا
کرد و آن کوه بزمین فرو رفت و پاره پاره بار رفت و راه ایشان گشاده شد بنحوی که هم ابن
بابویه و صفار و راوندی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا طلبید و بسوی قومی فرستاد
که میان ایشان اصلاح کنم گفتم یا رسول الله ایشان جماعت بسیاری دارند و من کم سال
دارند و من کم سالم فرمود که یا علی چون به عقبه افیق بالا روی باواز بلند ندا کن که ای
درختان و ای کلوخها و ای خاکها محمد رسول خدا شما را سلام میرساند پس رفتم بسوی ایشان
چون بالای عقبه افیق رسیدم دیدم که ایشان همه شمشیرها برهنه کرده اند و کارها حاضر کرده
اند و رو بمن می‌آیند چون باواز بلند آنچه آنحضرت فرموده بود گفتم هر درخت و کلوخ
و خاک و هر آنچه در آنجا بود همه یک صدا آواز بلند کردند و گفتند بر محمد رسول صلی الله علیه و آله
و بر تو باد سلام چون آن صدا را اهل آن شنیدند همه بر خود لرزیدند و اعضای ایشان
بر هم خوردند و حربه‌ها را انداختند و از روی اطاعت بنزد من آمدند تا میان ایشان اصلاح
کردم بعون و نیز یحیی ابن ابراهیم روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله

علیه و آله بپای قلعه بنی قریظه رفت که ایشان را محاصره نماید در دور قلعه نخل و درخت خرما
بسیار بود بدست خود اشاره فرمود که دور شوید پس درختان از پای قلعه دور شدند در
بیابان متفرق شدند بنحوی که تمام بسند معتبر شیخ طوسی از سلمان رضی الله عنه روایت کرده
که گفت روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه علی ابن ابیطالب
صلوات الله علیه وارد شد حضرت سنگ ریزه در دست داشت چون آنحضرت را دید
همان سنگ ریزه در دست او فریاد کرد که خدا رب الهی به تسبیح آمد و گفت لا اله الا الله محمد
رسول الله رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بعلی ابن ابیطالب ولیا پس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که از شما صبح کند و اندیشه نیکو کند در امر آخرت بغیر از ولایت علی ابن ابیطالب علیه
السلام ایمن نبود از خوف خدا و عقاب او بیت و نیز ابن بابویه و راوندی رحمة الله
علیهم بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که جمعی از یهود آمدند که
او را امتحان می کنند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا محمد آمده ایم
از تو سوال کنیم از پروردگار فرمود که سوال کنید گفت کجاست پروردگار تو فرمود که علم و
قدرتش همه مکانها احاطه کرده است و در هیچ مکانی نیست گفت چگونه است پروردگار تو
فرمود که چگونه او را چگونه باین وصف کنم و حال آنکه چگونگی را او آفریده و او به مخلوق
خود متصف نمیگردد گفت به دانم که تو پیغمبری پس هر سنگ و کلوخ و هر چیز که در
دور آنحضرت بود همه بلغت عربی فصیح بسخن آمدند و گفتند این است رسول خدا صلی الله
علیه و آله پس یهودی گفت هرگز امری هویداتر از این ندیده‌ام گواهی میدهم بوحدانیت
الهی و گواهی میدهم که تو رسول خدائی بسند معتبر از جابر انصاری بسند معتبر از

کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با سهل بن حنیف و خالد بن ایوب انصاری
داخل باغی از باغهای بنی النجار شدند ناگاه سنگی از آن میان بر ایشان ندا کرد و آنحضرت را آواز
بلند و گفت بر تو باد سلام الهی ای محمد شفاعت کن از برای من نزد پروردگار خود که مرا
حالا از سنگهای جهنم که کافران را بها عذاب می کنند حضرت دست بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خداوندا این سنگ را از سنگهای جهنم مگردان پس سنگ آنحضرت را ندا کرد و گفت
السلام علیک یا محمد و رحمة الله و برکاته دعا کن بپروردگار خود که مرا حالا از کبریت
جهنم نیست و بسند معتبر شیخ طبرسی و قطب راوندی و ابن شهر آشوب رحمة الله علیهم روایت کرده اند
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ طائف میرفت بصحرائی رسیدند که در آنجا
درخت سدر بسیار بود و آنحضرت را خواب گرفته بود پس درخت سدری بر سر راه
آنحضرت واقع شد و بقدرت الهی دو حصه شد از میان خود راه آنحضرت داد که
ساقش دو حصه شد و هر حصه در طرفی ایستاد و تا امروز در آن طرف مانده است و جمع
تعظیم آن می نمایند و آن را سدره النبی می گویند و زیارت می کنند و محافظت آن می نمایند و در
تبرک بجویند و برگ آن را جهت حفظ برکت می برند و آنحضرت و این معجزه است
تا امروز باقی است و ... و بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت نماز
... آنحضرت از نماز فارغ شد ... آنحضرت ...
پس ... افتاد ... گفت ... الله نمیخواهم باز
نماز ... حضرت ...
باد ... که ... فرمود که چون ...

در زاویه خانه رخت‌های جا کرده است شمشیر خود را برادر والد کرد ناگاه قنوت جن داخل خانه شد
سیاهی در زاویه خانه دید و چون را دید کوه در دیوار بالا رفت و بر بالای آن ملک ... جم
و راوندی روایت کرده است که روزی جبرئیل علیه السلام بر آنحضرت نازل شد و او را
غمگین یافت گفت یا رسول الله چرا غمگینی گفت از تکذیب و مکذب کافران دلگیرم جبرئیل
گفت میخواهی آیتی بتو بنمایم که دلت ... گفت بلی جبرئیل
گفت این درخت را طلب نما بسوی تو بیاید پس درخت را طلبید و آمد و در نزد او
ایستاد و چون فرمود که برو برگشت و بجای خود قرار گرفت و نیز ... راوندی بحدیث
سند روایت کرده است که اعرابی در بعضی از سفرها به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله آمد حضرت فرمود میخواهی که ترا بخیری راه نمایم گفت بلی فرمود که بگو اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله اعرابی گفت آیا گواهی داری فرمود که برو بنزد این درخت
و بگو که رسول خدا ترا می طلبد چون بنزد درخت آمد و پیغام رسانید حضرت نبی در حرکت
آمد و زمین را می شکافت و بخدمت آنحضرت می‌شتافت تا بنزدیک آنحضرت
ایستاد حضرت فرمود که گواهی بده بر حقیقت من درخت بسخن آمد و بزبان فصیح
گواهی داد اعرابی گفت بگو بجای خود برگرد حضرت فرمود که برگرد و آن درخت برگشت
و بجای خود قرار گرفت پس اعرابی گفت که رخصت بده که ترا سجده کنم فرمود که سجده
غیر خدا روا نیست و اگر رخصت میدادم که کسی غیر خدا را سجده کند هر آینه امر میکردم که زنان
شوهران خود را سجده کنند پس سلمان ... آنحضرت را بوسید و گفت رخصت
فرما تا بقبیله خود بروم و ایشان را باسلام دعوت کنم اگر قبول کنند با خود بیاورم والا

خود بحضرت او نشستیم پس هر حصی بر زمین و بکاتب تقیله خود رفت و هفتم تسبیح گفتن
سنگ ریزه است در دست آنحضرت و عامه و خاصه آنرا بطرق متواتره روایت
کرده‌اند در بعضی از روایات از ابوذر رحمه الله منقول است که مکرر عصای بحضرت آنحضرت
حضرت آمده و بعضی چون علیه حضرت سنگ ریزه در کف گرفت و همه باواز بلند تسبیح
گفتند و چون بر زمین گذاشت ساکت شدند و چون بر داشت باز تسبیح گفتند و بروایت دیگر
گفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ابن عباس روایت کرده است که پادشاه
نان حضرموت نزد آنحضرت آمدند و گفتند چگونه بدانیم که تو رسول خدائی حضرت
کفی از سنگ ریزه برداشت و فرمود که اینها گواهی میدهند بر پیغمبری من پس سنگ ریزه‌ها
بسخن آمدند و تسبیح خدا گفتند و گواهی بر پیغمبری آنحضرت صلی الله علیه و آله دادند و از انس
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفی از سنگ ریزه در دست گرفت و در دست
آنحضرت تسبیح گفتند پس انها را در دست امیر المؤمنین علیه السلام ریختند در دست آنحضرت
تسبیح گفتند چنانکه ما شنیدیم پس در دست ما ریخت هیچیک تسبیح نگفتند و بسند معتبر
روایت کرده است از ابو اسید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی با عم خود
عباس گفت که فردا تو و فرزندان تو در خانه باشید که مرا با شما کاری است چون صبح شد
حضرت بخانه ایشان رفت و ایشان را نزدیک طلبید و ردای خود را بر ایشان انداخت و دعا کرد و صدای
آمین از عتبه درگاه و دیوارهای خانه بلند شد سه بار و نیز کلینی و راوندی و ابن شهر آشوب
و غیر ایشان روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که حضرت وقت سحر ... شدند
فرا دور نکنند هر چند ... زدند که نفر شدند آمدند و بخدمت حضرت رسول صلی الله

علیه و آله عرض کردند حضرت فرمود که این حیوان خوش علف بوده یا بانیت نیز او باد شواری کرده
تو ... پس حضرت حاضر شد و قدح آبی طلبید و دست مبارک خود را در آن قدح داخل کرد
و بر زمین قبر پاشید و اعجاز آنحضرت چنان شد که چون کلنگ میزدند مانند ریگ
فرو میرفت بمجرد ... راوندی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای بعضی از جنگها از مدینه بیرون رفته بود و در هنگام مراجعت
در بعضی از منازل فرود آمده و حضرت با صحابه نشسته بود و طعام میل مینمود ناگاه جبرئیل علیه
السلام آمد و گفت یا محمد برخیز و سوار شو حضرت سوار شد و جبرئیل با حضرت روانه شد
و زمین پیچیده شد از برای آنحضرت مانند جامه که می پیچند تا آنکه بفدک رسیدند چون اهل
فدک صدای سم ایشان شنیدند گمان کردند که دشمن بر سر ایشان آمده است پس درهای اسبان
شهر را بستند و کلیدها را به پیرزالی دادند که در بیرون شهر خانه داشت و بکوهها گریختند جبرئیل
بنزد آن پیرزال آمد و کلیدها را گرفت و درهای شهر را گشود و حضرت در جمیع خانه‌ها و نهرهای
ایشان گردید پس جبرئیل گفت که خدا اینها را مخصوص تو گردانیده و بتو بخشیده و حق تعالی
در این باب آیه فرستاد که ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول
و لذی القربی یعنی آنچه رد کرده است بر پیغمبرش از اهل قریه‌ها و شهرها پس از خدا
و رسول و خویشان رسول است و باز فرستاد که فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن
الله یسلط رسله علی من یشاء یعنی پس نتاختید بر آن هیچ اسبی و شتری و لیکن خدا مسلط
میکند پیغمبرانش را بر هر که میخواهد زیرا که در گرفتن فدک مسلمانان جنگ نکردند و همراه پیغمبر
ولیکن خدا او را بی جنگ به پیغمبر خود داد و جبرئیل او را در خانه‌ها و باغهای ایشان گردانید

پس درها را بست و کلیدها را بحضرت تسلیم نمود و حضرت آن کلیدها را در غلاف شمشیر
خود گذاشت و بر جهاز شتر او بخت و سوار شد و باز زمین پیچیده شد و بر گشت بسوی اصحاب
خود و هنوز ایشان از آن مجلس بر نخواسته بودند و فرمود که رفتم بسوی فدک و خدا
او را بمن بخشید پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و چشمک زدند که دروغ میگوید حضرت
کلیدها را از غلاف شمشیر بیرون آورد و با ایشان نمود که اینها کلیدهای فدک است و سوار
شد با اصحاب خود و بسوی مدینه آمد و چون داخل شد بخانه حضرت فاطمه صلوات الله
علیها رفت و گفت ای دختر حق تعالی فدک را به پدر تو داده و او را مخصوص من گردانیده
و مسلمانان را در آن بهره نیست و هر چه خواهم در آن میتوانم کرد و مادر تو خدیجه مهری بر پدر
داشت و من فدک را بعوض آن بر تو بخشیدم که از تو باشد و بعد از تو از فرزندان تو باشد
پس پوستی طلبید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را حاضر گردانید و گفت
بنویس که فدک عطیه و بخشش رسول خدا است برای فاطمه و گواه گرفت علی ابن ابیطالب
و ام ایمن را و فرمود که ام ایمن زنی است از اهل بهشت پس اهل فدک بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و با ایشان مقاطعه نمود که هر سال بیست و چهار
هزار دینار بدهند که بحساب این زمان تقریبا سه هزار و ششصد تومان باشد و بسند دیگر روایت کرده
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجعرانه برگشت
بعد از جنگ حنین و غنایم را در میان صحابه قسمت میکرد از کثرت هجوم مردم پشت
مبارک حضرت بدرختی چسبانیده شد از آزار کرده تا آنکه ... مبارکش مجروح شد

و ردای ایشان بر درخت بند شد از پیش درخت بجای دیگر رفت و فرمود ردای مرا بدهید
اگر بعدد درختان مکه و تهامه گوسفند داشته باشم همه را میان شما قسمت خواهم کرد و مرا
ترسنده و بخیل نخواهید یافت در ماه ذی القعده از جعرانه بیرون آمد و از برکت آنحضرت
هر کز آن درخت را خشک ندیدند و پیوسته تر و تازه بود و همه قصابی که ... اخلاط
آب و لعاب بینی سی و دوم ابن شهر آشوب روایت کرده است از انس ... که چون در صحبت
آنحضرت طعام میخوردند صدای تسبیح از طعام می شنیدند سی و سیم ابن شهر آشوب
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسجدی در مدینه بنا میکرد در جنب ...
آنکه طلبید و آن درخت زمین را شکافت تا به نزد آنحضرت ایستاد و شهادت
بر پیغمبری آنحضرت داد سی و چهارم باز ابن شهر آشوب روایت کرده است که آنحضرت
عبد الله بن طفیل را فرستاد که قوم خود را هدایت کند و گفت علامتی ... تا نزد قوم تو
آیت که ... از سر تازیانه تو نوری ساطع شد و میان علامت قوم خود را بنور اسلام
هدایت کرد و ایضا روایت کرده است که قریش طفیل بن عمرو را گفتند که چون بمسجد الحرام
داخل شوی پنبه در گوشهای خود بکن که قول ... محمد را نشنوی مبادا ترا فریب دهد
چون داخل مسجد شد هر چند پنبه در گوش خود کرد باز صدای آنحضرت را بلند می شنید
و باین معجزه مسلمان شد و گفت یا رسول الله من در میان قوم خود سر کرده و مطاعم اگر
بمن علامتی بدهی ایشان را باسلام دعوت میکنم حضرت گفت خداوندا او را علامتی کرامت
کن چون بقوم خود برگشت پیوسته از سر تازیانه او نوری مانند قندیل ساطع بود سی و پنجم
خاصه و عامه روایت کرده‌اند که در جنگ احزاب آنحضرت کندن خندق را در میان

صحابه فرستد که هر چهار دروازه را ده نفر حفظ نمایند پس در حصه سلمان و حذیفه زمین لشکر رسید که کلنگ در آن اثر نمیکرد و جمعی سلمان بخدمت آنحضرت عرض کرد از مسجد اضطراب برابر آمد و کلنگ را از ایشان گرفت و سه ضربه زد و هر ضربه برقی از آن جدا شد و هر ضربه برقی ساطع بیرون که جهانی روشن می شد و الله اکبر میگفت و صحابه الله اکبر میگفتند پس فرمود که در برق اول قصرهای یمن را دیدم و خدا امانت داده و در دوم قصرهای شام را دیدم و خدا امانت بمن داده و در برق سیم قصرهای مداین را دیدم و خدا ملک پادشاهان عجم را بمن داد پس نداد و سپاه که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون شهر آشوب ابن شهر آشوب و غیر او روایت کرده اند که در جنگ بدر شمشیر عکاشه شکست حضرت رسول صلی الله علیه و آله چوبی باو داد که با این جنگ کن و چون بدست گرفت شمشیر شد که بعد از آن همیشه با آن جنگ میکرد و نیز روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح مکه گفت یا علی کفی از سنگ ریزه بمن بده پس آن سنگ ریزه را بجانب بتها انداخت و فرمود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آن بتها همه بر رو در افتادند و ابلیس گفتند ما با او کنر تو از محمد ندیده ایم و نیز روایت کرده اند که برای آنحضرت کمانی هدیه آوردند و در آن کمان صورت عقابی نقش کرده بود چون دست مبارک بر آن گذاشت آن صورت در ساعت محو شد چنانچه در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که عمار بن یاسر گفت روزی بخدمت آنحضرت رفتم و هنوز در پیغمبری او شک داشتم و گفتم یا رسول الله تصدیق نبوت تو نمیتوانم کرد زیرا که در حال نفس شکی هست آیا معجزه داری که رفع آن شک از من بکند حضرت فرمود که جمیع سحابه بر کوهی هر درخت و سنگ را که بهتر از حال من از ایشان سوال

کن چون برگشتم بهر درخت و سنگ که رسیدم گفتم ای درخت و ای سنگ محمد دعوی میکند که تو شهادت میدهی به پیغمبری او پس آن درخت و سنگ بسخن آمد و گفت شهادت میدهم که محمد رسول پروردگار ما است جل جلاله و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که یکی از مؤمنان روزی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد حضرت از او پرسید که چگونه میبینی حال خود را با بلاها در آن مؤمن گفت مرا تقدیر یا تو در محبت محمد و علی و عداوت دشمنان ایشان گفت ایشان بلاها مانند جان خود میدانم هرچه ایشان بلاها در دو هر او که علا بدر می آورد و هرچه ایشان را انتقام میکشند ازملاشادی کرد اند و هرچه اثر بلا غمگین میکنند حضرت فرمود که پس تو ولی دوست خدا و رسولی از بلاها و تنگیهای دنیا که حق تعالی پیغمبر احمد که الله رحمت بتو خواهد داد که ابدی از خلق خدا چنین سوالی نکند بجز کم کسیکه برشکل حال تو باشد پس رفت و شاد بخشش یافت حال یکی که داری بعوض مالها و فرزندان و غلامان و کنیزان که دیگران دارند مدیون که تو با این حال از توانگران غنی تری پس زنده داریم وقت خود را بصلوات فرستادن بر محمد و علی و آل طیبین ایشان آن مؤمن این بشارت شاد شد و پیوسته بصلوات بر آنحضرت و آل اطهار او مداومت میکرد روزی ابو بکر و عمر باو رسیدند و ابو بکر گفت ای فلان محمد بکو نوشته برای گرسنگی و تشنگی بتو داده و عمر گفت محمد از این باطل وعدهای دروغ که هیچیک معلوم را بابی ماری بیند بخوب تر باشد همراه تو کرد و در روز دیگر او را در بازار دیدند و با یکدیگر گفتند این سفیه را هم باید استهزا کنیم پس بنزد او آمدند عمر گفت امروز معلوم تجارت نهادی در این بازار که بسود شدند نه به تجارت کنی گفت بلی نداشتم که تجارت کنم ولیکن صلوات می فرستادم بر محمد و آل محمد عمر گفت سود تا ابدی

و سود می برد و جمعی صحابه خواهی رفت گرسنگی برای تو گشته و خواهد بود که الوان طعامها و شرابهای جنت و حرمان دوزان چیده بیرون و فرشتگان که برای محمد گرسنگی و تشنگی و مذلت می آورد و مید رو در خلق تو نماز خواند بود آن خدا گفت شما را سوگند با ایشکم که چنین هست بلکه محمد رسول خداست و هر که باو ایمان آورد از محتاجی و سعاد نمندان است و بر دای خدا کراهی خواهد داشت تا بهار که باو ایمان آورده اند با نچه خواهد از کشاد که روزی و با نچه مطلق و آنچه از نیکی بعد از آن دراهدای لیسات هست در این سخن بودند که ناگاه مردی پیدا شد و ماهی در دست داشت که بد بود شد نده و به بر سبیل استهزا آن دو منافق گفتند که این ماهی را بایدی حمد که از صحابه رسول صلی الله علیه و آله است نفر و شش ماهی فروش گفت بخر این ماهی را کسی از من نمیخرد گفت زری ندارم منافقان گفتند بگو که زر بش را رسول خدا صلی الله علیه و آله بدهد پس ماهی را آن مرد گرفت و صاحب ماهی بخدمت حضرت رفت و آنحضرت را فرمود که یک درهم باو بده و آن مرد تار برگشت و گفت این درهم چند برابر قیمت ماهی من است آن مؤمن در حضور ایشان آن ماهی را شکافت ناگاه دو جوهر نفیس از میان شکم ماهی بیرون آمد که بدولت هزار درهم می ارزید آن منافقان لیسات گرد شدند و از پی صاحب ماهی رفتند و گفت در شکم ماهی دو گوهر گران بها بداشت و تو ماهی را فروخته و اینها را فروخته بر کو و گوهرها را بگیر چون صاحب ماهی آمد و گوهرها را گرفت در دست او دو عقرب شدند و حست او را گزیدند ماهی فروش فریاد زد و آنها را از دست انداخت ابو بکر و عمر گفتند اینها از فادی محمد عجب نیست آن مؤمن در شکم ماهی دو گوهر گران بهای دیگر یافت و به دست باز منافقان به صاحب ماهی گفتند که اینها نیز از تو است

بگیر چون از آن دو گوهر که بگیرد آنها دو مار شدند و بر وی حمله کردند و او را گزیدند صاحب ماهی فریاد نمود که بگیر اینها را من نمیخواهم آن مؤمن مارها را گرفت و ماهیها را از آنحضرت چهار گوهر گرانبها شدند و ابو بکر و عمر و هر دو بکر گفتند آن سحر را در سحر از محمد صلی الله علیه و آله ما هر ندیده ایم آن مؤمن گفت ای دشمنان خدا اگر اینها سحر است پس بهشت و دوزخ نیز سحر است ای دشمنان خدا ایمان بیاورید بخدا اوند بکه نعمتهای خود را بر شما تمام کرده است و عجایب و قدرت خود را بشما نموده است پس آن جهار گوهر را بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و جمعی تجار غریب که بمدینه آمده بودند برای تجارت حاضر شدند و آنها را بچهار هزار درهم خریدند و حضرت فرمود که خدا این تحفه را بسبب آن بتو داده که تعظیم کردی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برادر و وصی او را آیا میخواهی ترا خبر دهم بتجارت سودمندی که این مالها در سود آن تجارت در او هیچ گفت بلی یا رسول الله فرمود که اینها را انجمن در بهشت که آن و نعمت کنی بر او آن مؤمن خوند که بعضی مانند تو اند در صدق عقیده و اخلاص و بعضی از تو پست ترند و بعضی از تو بلند ترند مدین که هر یکه که باشند اتفاق بکلی خدا از برای تو ترتیب می کند و ثواب این را مضاعف میکند تا آنکه هزار برابر کوه ابوقبیس و کوه احد و کوه ثور و کوه ثبیر میشود و خدا بال برای تو قصرها در بهشت بنا میکند که کنگره آن قصرها از یاقوت سرخ و قصرهای طلا بنا می کند که کنگره آنها از زبرجد سبز پس چون دیگری پرخواست و گفت من اینها را ندارم که صرف کنم برای من چه ثواب خواهد بود فرمود که از برای تو ثبت محبت قالی الی

و نفاخت با هم و که نور را بیرون با جلا در بات رفت بسبب جنس با اهل بیت دشمنی
و دشمنان با جهان و دوم لعنة سراقه بن مالک است که متواتر است و شعرا در اشعار
خود ذکر کرده اند که چون آنحضرت بسوی مدینه هجرت کرد کفار که سراقه را از عقب
آنحضرت فرستادند و چون بآن حضرت رسیدند بدعای آنحضرت پاهای اسپش
بزمین فرو رفت پس از حضرت التماس دعا کرد که دعا کنند و خدا او را نجات داد
و بدعای آنحضرت نجات یافت و بار دیگر قصد آنحضرت کرد و باز پاهای اسپش
بزمین نشست تا سه مرتبه چنین شد پس اندرای خود التماس از آنحضرت کرد و برگشت
و فضایل این لعنه در قصص هجرت مذکور است چهارم و سیم از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] دامان مبارک خود
بگیرید و زمین فرو برد و در همان ساعت [illegible] شد [illegible] و در بیان
نبوت [illegible] که در حیوانات ظاهر شد الف اول شهر آشوب
روایت کرده است که زنی از شهرکان که زبان خود حضرت رسول صلی
الله علیه و آله را [illegible] نیکو نوری از [illegible] آنحضرت کرده [illegible] و دو ماه
در دو [illegible] خود داشت چون [illegible] آن حضرت رسید آن کودک بقدرت
الهی به سخن آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله محمد بن عبدالله مادرش متعجب
شد حضرت فرمود که ای پسر [illegible] دانستی که منم رسول خدا محمد بن عبدالله گفت
علام الغیوب پروردگار من و پروردگار عالمیان و روح الامین حضرت پرسید
که روح الامین کیست کودک گفت جبرئیل است که اکنون بر بالای سر تو ایستاده است

و بتو نظر میکند حضرت فرمود که چه نام داری ای پسر گفت محمد بن الفری نام کرده
و من ایمان و اعتقاد ندارم و تویی تو هر نام که بخواهی مرا بگذار یا رسول الله حضرت
فرمود که تو را عبدالله نام کردم گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا از فرزندان آن
تو کرداند در بهشت پس حضرت او را دعا کرد او گفت سعادتمند است هر که بتو ایمان
آورد و بدبخت است هر که بتو کافر شد این را گفت و فوت رسید و رحمت الهی واصل شد دوم
کلینی و راوندی و ابن بابویه رحمهم الله و غیر ایشان بسندهای معتبر روایت کرده اند
در خیبر [illegible] آمدی است که انرا بهشت میگویند و آن آمدی بغیر از مار
سیاه بزم باز نمی [illegible] و آن [illegible] که انرا بهشت میگویند
و هر سبب ارواح کافران و منهر کان [illegible] آن جا می رسند از عذاب جهنم در دنیا
می انامند [illegible] و [illegible] گروهی چند هستند ایشان [illegible] که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شد برسالت [illegible] در میان ایشان دم خود را
بزمین میزد و به آواز بلند فریاد کرد که ای آل ذریح میگویم [illegible] که مردی آمده است
در مکه و مردم را دعوت میکند بسوی شهادت لا اله الا الله و بروایت دیگر گفت
ای آل ذریح [illegible] بسوی [illegible] بگو و فریاد کننده آواز میکند بزبان فصیح و آواز
بلند [illegible] که پروردگار عالمیان است و محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا
بهترین پیغمبران است و [illegible] او بهترین او صیایست آن قوم گفتند برای او کر
عظیم خدا این کرساله را [illegible] پس بار دیگر چنین در میان ایشان ندا کرد ایشان
کشتی ساختند و [illegible] در آن [illegible] که [illegible] از [illegible] آنچه خدا در باب ایشان

و نگهدارند همراه ایشان که بوده و باد و باران [illegible] را طلب کنند و بدریا را کنند پس با امر خدا تدبیر
ما خدا با ایشان [illegible] چنین کنید آنحضرت آمد بیش از آنکه سخن بگویند
حضرت فرمود که ای آل ذریح کوساله من در میان شما ندا کرد گفتند بلی یا رسول الله
بر ما عرض کن دین و کتاب خود را پس حضرت دین اسلام و قرآن و واجبات
و سنتها و شرایع دین را تعلیم ایشان کرد و مصر از بنی هاشم را والی گردانید و بسوی
ایشان فرستاد و تا حال ایشان بدین حق هستند و اختلاف در میان ایشان نیست
ششم ابن شهر آشوب روایت کرده است که کودکی به سخن آمد و کهکانی بکف
که او حال است نبوت آنحضرت آورده حضرت پرسید از او که من کیستم گفت تو
رسول خدا و بعد از آن سخن آمد چهارم روایت کرده است که حمزه بن [illegible] بخدمت
رسول صلی الله علیه و آله گفت که مار در وادی ما ابر رسیده است و قادر بر دفع آن
نیستم اگر آن را از ما دفع بکنی درخت خرما که در وادی ما خشک شده و در بحر است
انرا نیز گواه بار دیگر ما ایمان بتو آوریم چون حضرت بوادی ایشان رفت
آن مار بیرون آمد و فریاد بکشید و بیرون رفت خود را بر زمین می کشید چون
[illegible] آنحضرت افتاد بعد خود ایستاد و سلام کرد آن حضرت و حضرت او را
امر کرد که از وادی ایشان بیرون رود پس حضرت نزدیک آن درخت آمد
و دست مبارک خود را بر آن کشید و در همان ساعت سبز شد و میوه داد و چشمه آب
از زیرش جاری شد پنجم روایت کرده است که در حجة الوداع کودکی را در جامه پیچیده
بنزد آنحضرت آوردند که برای او دعا کند چون او را بدست مبارک گرفت از او سوال

نمود که کیستم ای کودک گفت تو ای محمد رسول خدا فرمود که راست گفتی خدا مبارک پس از
پوسته مبارک فرماید تا نامه کفتند ششم حوادث متواتره است که در روز غار و فرار
آنحضرت از شر ابرار از آنحضرت بظهور رسید و از جمله انها آن بود که حق تعالی حکم کبوتر نشانه فرستاد
و بر در غار آشیان کرد و چون قریش نشان پای آنحضرت را گرفته بر به نزد باب غار آمدند
و عنکبوت و آشیان کبوتر را دیدند که اگر کسی باین غار رفته بود خانه
عنکبوت خراب می شد و کبوتر در انجا قرار نمی گرفت و باین سبب گشتند پس حضرت
از این سبب نهی کرد از کشتن عنکبوت و صید کردن کبوتر حرم و کفاره برای کشتن
کبوتر حرم با جر الهی مقرر فرمود هفتم شیخ طوسی و ابن بابویه و راوندی و ابن شهر آشوب
رحمة الله علیهم و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
و ابن عباس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده قضای حاجت میفرمود
لباس دور میشد روزی در بیابانی برای قضای حاجت دور شد و موزه خود را کند و قضای حاجت
می نمود و بعد وضو ساخت و چون خواست که موزه را بپوشد مرغ سبزی که انرا سبزه
قبا میگویند از هوا فرود آمد و موزه حضرت را برداشت و بر هوا بلند کرد پس موزه را
انداخت و مار سیاهی از میانش بیرون آمد و بروایت مار را از موزه آنحضرت گرفت
و بلند کرد و بیابان [illegible] حضرت فرمود از کشتن آن مرغ و بروایت ابن عباس
حضرت فرمود که این کرامتی بود که خدا مرا بآن گرامی گردانید پس انشاء خواند اللهم
انی اعوذ بک من شر من یمشی علی بطنه و من شر من یمشی علی رجلین و من شر من یمشی علی
اربع و من شر کل شر و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم

و شیخ طوسی از ربیع شامی روایت کرده است که ما گروهی از صحابه در خدمت حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفتیم در اثنای راه اعرابی آمد و مهار ناقه خود را در دست
داشت و در خدمت حضرت ایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت
فرمود که خدا را حمد میکنم بر نعمتهای او نزدیک به هیچ گفته ما کار داد در عقب ناقه حضرت گفت
یا رسول الله این اعرابی شتر مرا دزدیده است و این شتر از من است پس ناقه با
حضرت سخن گفت حضرت سخن اورا گوش داد پس رو کرد با آن مرد و گفت
دست از اعرابی بردار که این شتر گواهی داد که تو دروغ میگوئی و اعرابی راست میگوید پس
با اعرابی گفت که چه گفتی وقتی که ترا آورده گفته که به نفرین با بلا گفت گفتم اللهم
صل علی محمد و آل محمد حتی لا یبقی صلوة اللهم بارک علی محمد و آل محمد حتی لا یبقی برکة اللهم
سلم علی محمد و آل محمد حتی لا یبقی سلام اللهم ارحم محمدا و آل محمد حتی لا یبقی رحمة حضرت
فرمود که دانستم که کار بزرگی گفته که خدا اشتر را بحرف تو گویا کرده است و ملائکه
افق آسمان را فرو گرفته اند و شیخ طوسی علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
با آهوئی گذشت که بر طناب خیمه ای بسته بود چون نظرش بر آن حضرت افتاد
به قدرت الهی بسخن آمد و گفت یا رسول الله من مادر دو فرزندم که تشنه ماندهاند
و پستانم از شیر پر است مرا رها کن تا بروم و ایشانرا شیر بدهم و بر گردم و باز مرا بر طناب
خیمه ببندی حضرت فرمود که چگونه ترا رها کنم و حال آنکه صید جماعتی اند که ترا بسته اند
و گفت بلی یا رسول الله من باز می آیم و عهد مبارک خود را بستند پس آن حضرت

پیمان خدا از آن گرفت و آهو را رها کرد بعد از اندک زمانی برگشت و حضرت
اورا بر طناب خیمه بست و پرسید که این صید از کیست گفتند یا رسول الله از بنی
فلان است حضرت نزد ایشان رفت و آن گروهی که او را شکار کرده بودند منافق
بودند از این سبب از نفاق خود برگشتند و اسلام ایشان نیکو شد و حضرت آهو را بخشیدند گفت
که آهو را آزاد کرد و او گفت من ... پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
حضرت فرمود که اگر حیوانات بدانستند از مرگ آنچه شما میدانید هرآینه یک حیوان
فربه نخورید و ابن بابویه از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که روزی آن حضرت
در صحرا راه میرفت ناگاه شنید که منادی ندا میکند یا رسول الله حضرت نظر کرد
کسی را ندید بار دیگر ندا شنید و کسی را ندید در مرتبه سیم که نظر کرد آهوئی را دید که بسته اند
آهو گفت این اعرابی مرا شکار کرده است و من دو طفل در این کوه دارم مرا رها کن که بروم
و ایشانرا شیر بدهم و برگردم فرمود که آیا میکنی که بر گردی گفت اگر بر نگردم خدا مرا عذاب
کند مانند عذاب عشار آنگاه پس حضرت آهو را رها کرد ناگاه فرزندان خود را شیر داد و
برگشت و حضرت او را بست چون اعرابی بیدار شد گفت یا رسول الله
رها کن ... آهو را ... میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و ابن
شهر آشوب روایت کرده است که گروهی آهوی را شکار کرده بودند ... شدند
فرزندانش آمد گفتند رسول خدا ضامن کرده است ... شیر نخوریم تا بخدمت
آن حضرت برویم بخدمت آن حضرت آمدند و آن حضرت ثنا گفتند و ...
بچه های خود را بر پای آن حضرت مالیدند پس آهوی ... گفت ...

رها کردم و در آن موضع مسجدی بنا کردند و حضرت زنجیری در گردن آن آهو ها برای نشانه بست
و فرمود حرام کردم گوشت شما را بر صیادان و در روایت دیگر روایت کرده که زید
بن ثابت گفت والله من آن آهو را در بیابان دیدم و تسبیح میگفتند و ذکر لا اله
الا الله محمد رسول الله میگفتند و گوینده نام صاحب آن آهو حبیب بن سبیع بود و
صفار و شیخ مفید و راوندی و ابن بابویه بسندهای موثق و معتبر بسیار از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه
شتری آمد و نزدیک آن حضرت خوابید و سر را بر زمین گذاشت و فریاد میکرد عمر گفت
یا رسول الله این شتر ترا سجده کرد ما سزاوارتریم که ترا سجده کنیم حضرت فرمود
که خدا را سجده کنید این شتر آمده است و شکایت میکند از صاحبانش و میگوید
که من از کوچکی نزد ایشان بزرگ شده ام و تا حال کار فرموده اند و اکنون که پیر و کور گردیده
و لاغر شده ام میخواهند مرا بکشند و اگر امر میکردم که کسی برای کسی سجده کند هرآینه
امر میکردم که زن برای شوهر خود سجده کند پس حضرت صاحب شتر را
طلبید و فرمود که این شتر از تو شکایت میکند گفت راست میگوید یا رسول الله و ما میخواستیم
که او را بکشیم حضرت فرمود که او را مکشید ... گفت چنین باشد و از
جابر بن عبد الله انصاری مانند این نیز روایت شده است با زیادتی این که حضرت آن شتر را
از صاحبش خرید و آزاد کرد و انصار او را ... و علف میدادند و در و دشت
... نخلستانهای انصار میرفت ... در خانهای ... آن طعام ...
... آزاد کرده رسول خدا میگفتند ...

و غیر آن به سند معتبر از جابر انصاری روایت که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نشسته بودیم ناگاه شتری آمد و نزدیک آن حضرت خوابید و فریاد میکرد و آب از دیدهایش
میریخت حضرت پرسید که این شتر از کیست گفتند از فلان مرد انصاری است فرمود که او را طلبید
او را حاضر کردند فرمود که این شتر از تو شکایت میکند گفت چه میگوید یا رسول الله فرمود
که میگوید که تو او را بسیار خدمت فرمودی ... گفت یا رسول الله راست
میگوید ما آب کشی بغیر از این نداریم و من مرد صاحب عیالم ... حضرت فرمود
که میگوید که ... هر قدر که میخواهی ... گفت یا رسول الله ...
میکنم و ... پس شتر برخاست و همراه صاحبش رفت و ... و صفار و راوندی
و ابن بابویه و شیخ مفید رحمه الله بسندهای معتبر روایت کرده اند از حضرت صادق
علیه السلام که گرگانی به نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و از گرسنگی شکایت
کردند و روزی خود را از آن حضرت طلبیدند حضرت گله داران را طلبید و فرمود که از برای
گرگ حصه از گوسفندان خود قرار کنید تا از گوسفندان شما نرسانند ایشان بخل ورزیدند
و چیزی قرار نکردند و بار دیگر آمدند و ایشان بخل ورزیدند تا سه مرتبه پس حضرت فرمود گرگان
که شما بربائید و صاحبان گوسفندان را فرمود که مال خود را ضبط کنید و اگر راضی نشدند
که حصه برای ایشان قرار کنند تا روز قیامت زیاده از آنچه آن حضرت قرار کرده بود از گوسفندان
تلف میکنند ... و غیر او روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام
که در تبوک ... بر عقب ایستاده بودند که ناقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ...
... ناقه ... حضرت صلی الله علیه و آله سخن گفت که ... که اگر

حلا پاره پاره کنند بغیر آنچه پاچوبه پاکان دیگر بخواهم گذاشت چهارم راوندی و ابن شهر
آشوب روایت کرده اند که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل باغ مردی از انصار
شد و گوسفندی چند در آن باغ بودند چون آن گوسفندان نظر بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله کردند بسجده افتادند ابو بکر گفت ما بتو سجده اولیتریم فرمود که اگر برای غیر خدا
سجده کردن روا بودی [illegible] پنجم ابن بابویه و راوندی روایت کرده اند که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود با بعضی از صحابه ناگاه اعرابی آمد بر ناقه سرخ سوار
بود و بر حضرت سلام کرد یکی از حاضران گفت این ناقه که اعرابی بر آن سوار است
از [illegible] دزدیده است ناگاه شتر بسخن آمد و گفت یا رسول الله بحق آنکه
که ترا با کرامات فرموده و فرستاده است سوگند میخورم که اعرابی حلال ندزدیده است
و کسی بغیر این اعرابی حلال مالک نشده است حضرت فرمود که ای اعرابی چه گفتی
که خدا ناقه را بسخن گویا گردانید اعرابی گفت اینها خواندم اللهم انک لست
باله استحدثناک ولا معک اله اعانک علی خلقنا ولا معک رب فیشرکک
فی ربوبیتک وانت ربنا کما تقول وفوق ما یقول القائلون اسئلک ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تبرئنی ببرائتی حضرت فرمود که بحق خداوندی که مرا براستی
فرستاده است ای اعرابی دیدم ملائکه را که سخن ترا مینوشتند و هر که را چنین بلائی
عارض شود باید آنچه تو گفتی بگوید و بسیار صلوات بر من و آل من فرستد تا نجات یابد ششم
ابن بابویه و راوندی و ابن شهر آشوب روایت کرده اند که چون حضرت صلی الله
علیه و آله فتح خیبر نمود دراز گوشی سیاهی با کبودی را بغنیمت برداشت و آن دراز

گوش با حضرت بسخن آمد گفت خدا از نسل جدم شصت دراز گوش بیرون آورده که
سوار نشده اند ایشانرا مگر پیغمبران و از نسل من بغیر از من نمانده و از پیغمبران بغیر از تو نمانده
و پیوسته انتظار تو می کشیدم و پیش از تو از یک شاه یهودی بودم و اطاعت او نمیکردم
و او گرسنه ام میداشت و بر شکم من میزد و میدیدم حالا خبر داد که ای
که جدم با نوح علیه السلام در کشتی بود حضرت نوح علیه السلام بر پشت آن دست کشید
و گفت از صلب این حمار حماری بیرون آید و برسد و خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله بر او
سوار شود حضرت زکریا علیه السلام نیز ما را این بشارت داده است والحمد لله که
خدا حالا آن حمار گردانید حضرت فرمود که ترا یعفور نام کردم و فرمود ای یعفور ماده
میخواهی گفت نه و هرگاه می گفتند که حضرت ترا میطلبد اجابت میکرد و چون حضرت
بطلب کسی میفرستاد بدر خانه او میآمد و سر را بدر میزد تا صاحب خانه بیرون می آمد
پس اشاره میکرد بیا که ترا میطلبد و بعد از وفات آنحضرت از جزع خود را رها کرد
و بعد خود را در چاهی افکند و آن چاه قبر آن شد هفتم راوندی و ابن شهر آشوب
و غیر ایشان از ابن عباس روایت کرده اند که گروهی از عبد القیس بخدمت آنحضرت
آمدند و گوسفندی چند آوردند و از آنحضرت سوال کردند که علامتی در آن گوسفندان
قرار دهد که بآن علامت بشناسند ایشانرا حضرت انگشت مبارک خود را در میان گوش
ایشان فشرد پس گوش ایشان سفید شد و آن علامت در نسل آن گوسفندان تا امروز مانده است
هشتم هم راوندی و ابن شهر آشوب و غیر ایشان روایت کرده اند که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه اعرابی آمد و سوسماری شکار کرده بود و در آستین خود

داشت پرسید که کیست این گفتند پیغمبر خداست گفت بلات و عزی سوگند میخورم که هیچکس
از تو دشمن‌تر ندیده‌ام و اگر نه آن بود که قوم من مرا عجول می گفتند هر آینه زود ترا میکشتم
حضرت فرمود که ایمان بیاور اعرابی سوسمار را از آستین خود انداخت و گفت ایمان
نمی آورم تا این سوسمار ایمان بیاورد حضرت با آن سوسمار خطاب نمود که ای ضب
سوسمار بزبان عربی فصیح گفت لبیک وسعدیک ای زینت اهل قیامت و گفت آنکه
ده دست و پای سفید آن [illegible] حضرت فرمود که را می پرستی گفت آن کسی را که
عرش او در آسمان است و پادشاهی او در زمین است و عجایب او در دریاست و بدایع
او در صحراست و بیدله آنچه در رحمت است و عذاب خود را در آتش قرار داده فرمود که
من کیستم گفت تو رسول پروردگار عالمیانی و خاتم پیغمبرانی رستگار است هر که ترا تصدیق
کند و نا امید است هر که ترا تکذیب کند اعرابی گفت دیگر چیزی از این واضح تر نمیشود
وقتی که بنزد تو آمدم هیچکس را مانند تو دشمن نداشتم و اکنون ترا از جان خود و پدران
خود دوستتر میدارم پس شهادت گفت و ایمان با آنحضرت آورد و بسوی بنی سلیم
رفت که قبیله او بودند و زیاده از هزار نفر از آن قبیله بان معجزه ایمان آوردند و بخدمت
چهار هزار نفر بودند و گویند نام آن اعرابی سعد بن معاذ بود و حضرت او را بر قبیله خود
امیر کرد و علامت اعرابی ظاهر است ما بقی قدر الکفار نوزدهم راوندی روایت کرده
از عبد الله بن اوفی که گفت روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته
بودیم ناگاه حصری آمد و گفت شتر آن فلانی سر بر گرفته و کسی را بآن دست نمیتوان یافت
و هر که پیش آن میرود او را هلاک می کند حضرت روانه شد و ما در خدمت او

رفتیم چون شتر را نظر بر آنحضرت افتاد بنزد آنحضرت به سجده افتاد و حضرت دست
مبارک بر سر آن کشید و بلسانی طلبید و در گردنش بست و بدست صاحبش
داد و ایشان را سفارش کرد که رعایت آن بکنید و بسند دیگر این قصه را از جابر
روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که آن شتر از بنی نجار بود و چون
حضرت به نزد آن رفت شکایت کرد از صاحبش که حالا علف نمیدهد و بار زیاد بر آن
میکند و حضرت سفارش آنرا به صاحبش کرد و شتر را امر کرد که اطاعت صاحبش
بکند و شتر برای صاحبش ذلیل شد بیستم راوندی روایت کرده است که آنحضرت در راهی
میگذشت شتری بنزد آنحضرت آمد تا آنکه رو در زمین مالید حضرت فرمود که شکایت
میکند از اهلش بانکه بد سلوکی میکند صاحبش را طلبید و فرمود که این را بفروش چون
حضرت روانه شد شتر همراه حضرت افتاد چند انکه سعی کردند بر نگشت و فریاد میکرد حضرت
فرمود که استدعا میکند که من آنرا بخرم پس آنحضرت آنرا خرید و با امیر المؤمنین علیه
السلام داد و نزد آنحضرت بود تا [illegible] را بر آن شتر کرد بیست و یکم راوندی و غیر
او روایت کرده است که سعد بن معاذ شتر حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات
الله علیهما را ضیافت کرد و ایشان روزه بودند چون طعام خوردند حضرت صلی الله علیه
و آله فرمود که پیغمبر و وصی او نزد تو افطار کردند و نیکوکاران از طعام تو خوردند و روزه
داران نزد تو افطار کردند و ملائکه بر تو صلوات فرستادند و چون حضرت بر خواست
سعد الحمار حاضر کرد و دراز گوشی او سوار شود و دراز گوشی او لنگ گمراه بود براه رفتن
چون حضرت بر آن سوار شد چنان رهوار شد که هیچ چهارپائی با او نمیرسید بیست و دوم

راوندی روایت کرده است که عمار بن یاسر رضی الله عنه گفت در بعضی از سفرها با آن حضرت
همراه رفتم در اثنای راه شترم خوابید و از قافله ماندم پس حضرت از عقب قافله رسید
و از شتر خود فرود آمد و از مطهره آبی در دهان خود کرد و بر پشت شتر پاشید و صدا زد او را
پس باعجاز آنحضرت مانند آهو برجست فرمود که سوار شو من سوار شدم و در خدمت
آنحضرت روانه شدم و چنان تند میرفت که ناقه عضبای آنحضرت پیشتر از آن
نمیرفت حضرت فرمود که شتر را بمن نمیفروشی گفتم از شما است یا رسول الله فرمود
که البته میباید قیمت فروشی پس بصد درهم از من خرید و چون داخل مدینه شدیم شتر را
تسلیم آنحضرت نمودم فرمود که ای انس صد درهم قیمت شتر بعمار بده و شتر را باو
پس بده که هدیه است بسوی او بسند معتبر راوندی از جابر انصاری روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نفرین کرد بر عتبه پسر ابو لهب و گفت
خداوندا درندگان را بر او مسلط گردان پس روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با بعضی از صحابه از مکه بیرون رفت بسوی زمین علف زاری و عتبه پیش از حضرت
بیرون رفته بود و در میان علفها پنهان شده بود که شب آنحضرت را هلاک کند
و ما خبر نداشتیم چون شب شد شیری عتبه را گرفته بکنار منزل گاه آنحضرت آورد و فریاد
کرد که همه متوجه آن شدند و بزبان گویا گفت این عتبه پسر ابو لهب است از مکه پنهانی
بیرون آمده بود که محمد را بقتل رساند پس عتبه را پاره پاره کرد و انداخت و هیچ از گوشت
او نخورد و بسند معتبر راوندی از سلمان فارسی رضی الله عنهما روایت کرده است که روزی
در خدمت حضرت صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه اعرابی آمد و گفت یا محمد مرا خبر

ده ما

ده مرا بچه در شکم ناقه من است تا بدانم که تو بر حقی و ایمان بیاورم بخدای تو و متابعت نمایم
ترا حضرت متوجه امیر المؤمنین علیه السلام شده فرمود که یا علی تو او را خبر ده با بچه
در شکم ناقه است امیر المؤمنین علیه السلام چون ناقه را گرفت دست بر سینه اش
مالید و بسوی آسمان نظر کرد و گفت خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و اهل بیت محمد و باسماء
حسنی و کلمات تامات تو که این ناقه را بسخن آوری تا خبر دهد ما را بآنچه در شکم است
ناقه بقدرت حق تعالی متوجه شد بسوی امیر المؤمنین و گفت یا امیر المؤمنین این اعرابی روزی بر من
سوار شد و بدیدن پسر عم خود رفت و چون بوادی رسید از من فرود آمد و مرا خوابانید
و با من جماع کرد اعرابی گفت ای گروه مردم بگوئید که کدام یک از اینها پیغمبر گفتند او
پیغمبر است و لیکن ناقه را او بسخن آورد گفت وصی اوست پس اعرابی شهادت داد و مسلمان گ
ردید و از حضرت استدعا کرد که دعا کند که حمل ناقه بر طرف شود و آن ننگ از او زایل کند
حضرت دعا کرد و چنان شد و اسلام اعرابی نیکو شد و بسند معتبر ابن شهر آشوب
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز عرفه خطبه خواند و مردم را
بر الصدقه تحریص نمود و حثی گفت یا رسول الله این شتر من از نوازه حضرت چون
بآن ناقه نظر کرد فرمود که این را برای من از فقرا بخرید چون خریدند بجهت آن حضرت
آوردند آنحضرت را سلام کرد حضرت فرمود خدا برای تو مبارک گرداند ناقه گفت من از
صاحب خود گریخته بودم و در صحرا میگردیدم و گیاهها و حیوانات صحرا بمن نشانی
میدادند حالا که این از آن حضرت است حضرت فرمود که برای تو چه نام داری گفت عضبا
پس حضرت آن ناقه را عضبا نام کرد و چون هنگام وفات آنحضرت شد عضبا نیز

آنحضرت آمد و گفت حالا با که میگذاری و کی سفارش حال مرا میکنی بعد از خود حضرت فرمود که خدا
برکت دهد ترا و از دختر من فاطمه که بر تو سوار خواهد شد در دنیا و آخرت چون حضرت از دنیا
رفت شتر بخدمت حضرت فاطمه علیها السلام آمد و گفت سلام خدا بر تو باد ای دختر
رسول خدا نزدیک شده است رحلت من از دنیا و هیچ علف و آب بعد از آن حضرت
بدهن نگذاردم پس سه روز بعد از وفات آنحضرت شتر بآنحضرت رسید و جب
و نیاز درک کرد که راحت عظیمی را برای خود پسندید و شنیدم در تفسیر امام حسن عسکری
مذکور است که ده نفر از یهود برای ملاحظه و مخاصمه بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله آمده خواستند سوال چند بکنند ناگاه اعرابی آمد و چماقی بر دوش خود گرفته بود
سوسماری بسته او بچه بود و گفت یا محمد جواب بگو از آنچه از تو سوال میکنم حضرت
فرمود که این یهود پیش از تو آمده اند رخصت بده که سوال ایشان اول جواب
بگویم اعرابی گفت من غریبم و اینها از اهل این شهرند و باز اینها از اهل کتابند و با تو
در ملت شریک نیستند و اگر سوال تو و ایشان چیزی بکند خاطر جمع نمیشود و احتمال
میدهم که با همدیگر بر تو طعنه کنند و از تو توقع ندارم مگر معجزه هویدا حضرت فرمود
که علی بن ابی طالب را بطلبید چون آنحضرت حاضر شد اعرابی گفت یا محمد این را برای چه طلبیدی
من با تو کار دارم حضرت گفت تو از من بیانی طلبیدی و این علی بن ابی طالب است صاحب
بیان شافی و علم کافی و منم شهرستان علم و او در کاشانه آن شهر است هر که حکمت و علم
باید خواهد از در درآید پس باواز بلند فرمود که ای بندگان خدا هر که خواهد نظر کند بآدم با
جلالت او و بشیث و حکمت او و ما در پس بانبایست او و نوح و شکر کردن او بر درگاه

خود را

خود را و جبارت او و با ابراهیم و وفای او و خلت او و موسی و شجاعت او با دشمنان خدا و جهاد او
او با ایشان و عیسی و دوستی و معاشرت او با هر مؤمنی پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب
علیه السلام پس بسبب این سخن ایمان مؤمنان زیاده شد و کینه منافقان مضاعف گردید و نفاق
اعرابی گفت ای محمد پسر عم خود را چنین مدح میکنی زیرا که شرف او شرف تو است من
اینها را قبول نمیکنم مگر با گواهی کسیکه گواهی او احتمال بطلان نداشته باشد و نداند گفتند او گفت
گفت این سوسمار در میان آستین من است خود او بگوید حضرت فرمود که ای اعرابی
اظهار کن او را تا گواهی بدهد برای من به نبوت و برای برادرم بفضیلت اعرابی گفت
من تعب بسیار کشیده ام در شکار کردن این و میترسم بگریزد حضرت فرمود نمیگریزد
و بحق گواهی خواهد داد و چنین گواهی دهد او را رها کن که محمد بهتر از آنست که تو گمان کنی پس چون
اعرابی سوسمار را از میان جامه بیرون آورد و در زمین نهاد سوسمار رو بآنحضرت ایستاد
و پهلوی خود را بر خاک مالید سر برداشت و بقدرت حق تعالی بسخن آمد و گفت
گواهی میدهم بوحدانیت خداوندی که شریک ندارد و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله
بنده و رسول و برگزیده او است و بهترین پیغمبران است و بهترین جمیع خلایق است و خاتم
پیغمبران است و کشاننده مؤمنان است بسوی بهشت و شهادت میدهم که برادر او علی
بن ابی طالب علیه السلام چنان است که تو او را وصف کرده و فضیلتش چنان است
که تو ذکر کرده و میدانی که دوستان او در بهشت مکرم و دشمنان او در جهنم مخلد خواهند بود
پس اعرابی گریست و گفت یا رسول الله من نیز گواهی میدهم بآنچه این جانور گواهی داد و آنچه را
که دیدم و شنیدم آنچه ما را حاجت زیاده از آن آوردن نداریم پس اعرابی با قلبی [illegible]

برشما بعد از این بجوید که شاید دیگر به بجوید بخواهید و اگر باز نشاید چنین آنچه ایمانی
نیاورند هلاک خواهید شد پس همه آنها ایمان آوردند و گفتند این سوسمار را حق تعالی بما داده
حضرت فرمود که ای اعرابی این حیوان را رها کن که ایمان بخدا و رسول او آورد و رسول
او شد و چنین چو آنرا سزاوار نیست که بمیرد بلکه باید بر چنین چیزی امیر شد و اگر انکار ما کنی
خدا عوض نیکوتر از آنرا بتو عطا فرماید سوسمار گفت یا رسول الله عوض این را بگذار که باز برابر آید
اعرابی گفت چه عوض بمن خواهد رسانید گفت برو بنزد آن سوراخ که جانب چپ نگار رکدی
دارد آنجا ده هزار اشرفی و هشتصد هزار درهم سوار اعرابی گفت این حکایت همه شنیدند
و اصحاب زنده و تعجب کشیده و دیده بودیم و اینها بیش از حد خواهند رفت و اینها
مشهور است خلاصه آنکه سوسمار گفت خدا آنرا برای تو بعوض من مقرر ساخته است نخواهد
گذاشت که کسی پیش از تو آنرا بردارد پس اعرابی تا بانی و آرام روانه شد و جمعی از اصحاب
که در آن مجلس حاضر بودند سبقت گرفتند و هر یک که بسوراخ رسید کلید افعی بزرگی
بر آن سوراخ بر فرق او در آورد و او را هلاک کرد و چون اعرابی رسید افعی با وی خطاب کرد و
گفت خدا ترا روزی ضبط مال تو مقرر کرده است ای اعرابی بیا و برگیر کوه و چون اعرابی آن را
بیرون آورد دید که آنچه افعی او را وعده کرده بود راست است که آنرا برگرفته و یک رکن
باقی و دو کیسه بر بند و دو سر دیگر کش و بدوش برد که من انبار را بر کشم و کیسه ها را بر
من بندد تا کسی ترا آزار نکند و مال توام اعرابی چنانکه افعی مال را آنجا او رسانید
و بحضرت رسول آمد مال بگو تا اعرابی همه را با نجیا و غرایب و متفرقات فرید
و جمیع مال تمام شد افعی برگشت در بیابان بیوت خبر داد که از عجایب این نوع بود

الا زر

حضرت از آنها و اصحاب مروی است و بعضی از آنها در اینجا ذکر میشود اول ابن طاوس رحمه الله
از کتاب الامان جمعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جمعی از قریش
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمدند برای حاجتی حضرت فرمود که خدا یاران تا خدا
آنها جمع فرمودند جهاد و روز صدق زیرا که روز شد که بعد پس یکی از اکابر قریش
نزد آنحضرت آمد و گفت چه درکار بود ترا که چنین سخن بگوئی که هر روز خود را فدا هر که
هرگز زحمتی نبوده که از برای بلندی و حیوانی ما آنچه آمده اهل مدینه چرا باید آمده است که
بالا کنند برای رفع آن حضرت دعا کرد که خداوند از برای ما بیاراند و بر ما باران ابر از
مدینه گشته شد و بر اطراف مدینه ببارید و دیدیم بچه سواران بطور به علامه وعاده چیزی شنید
مرتی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله در روز بدر در اثنا قتال که عباس همراه داشت از او گرفت و از او طلب فدا کرد
او گفت یا رسول الله من غیر این ندارم حضرت فرمود که پس چه شد آنچه پنهانی کرده
در مقام انخفا نزد زوجه خود عباس گفت گواهی میدهم بوحدانیت خدا و پیغمبری تو زیرا که
احدی آن مال نبود و بغیر از خدا در مکه آنرا نمیدانست پس حق تعالی فرستاد که بگو با آنها
که در دست شما است از اسیر آنرا و اگر خدا بداند در دلهای شما خیری بشما خواهد داد بهتر از آنچه
از شما گرفته شده است و آخر حیات عباس صاحب مال شد که بیست غلام او تجارت
میکردند که کمتر آنچه نفع هر یک ایشان بیست هزار درهم بود و این معجزه متواتر است
و عباس و عایشه بطرق شده و روایت که اند نیم راوندی و ابن بابویه روایت کرده اند
روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشسته بود ناگاه جماعتی بخدمت آنحضرت آمدند

وحضرت فرمود که آمده اید که از چیزی سوال کنید اگر خواهید بگویم که برای چه کار آمده اید
و اگر خواهید خود سوال کنید گفتند بلکه تو خبر ده ما را یا رسول الله فرمود که آمده اید
سوال کنید که بیکار را یکی بجا باید که سزاوار نیست یکی از شما نکند بکسی که صاحب
حسب و نسب و آمده اید که سوال کنید از جهاد و از زنان مدینه که جهاد زنان نیکو
معاشرت کردن با شوهران است و آمده اید که سوال کنید که روزیها از کجا می آید
خدا نخواسته است که روزی دهد مؤمنان را مگر از جائیکه ندانند زیرا که چون بنده اللّه
روزی خود را ندانند دعا بسیار میکنند چهارم ابن بابویه و راوندی روایت کرده اند که ابو
عقبه انصاری گفت من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بودم که گروهی
از یهود آمدند و گفتند رخصت بطلب که داخل مجلس آنحضرت شویم چون داخل شدند
گفتند خبر ده ما را که از برای چه آمده ایم که از تو سوال کنیم حضرت صلی الله علیه وآله
فرمود که آمده اید که سوال کنید از احوال ذوالقرنین گفتند بلی فرمود که پسری بود از اهل روم
اطاعت کنند پس خدا او را دولت داد و پادشاه روی زمین شد و از مغرب
آفتاب تا مشرق آفتاب باطل کرد تا به یاجوج و ماجوج رسید و سد را بنا کرد گفتند گواهی
میدهیم که این حال او چنین بود و در توریه چنین نوشته است پنجم ابن بابویه و راوندی
روایت کرده اند از ابن عباس که ابو سفیان ملعون روزی بخدمت حضرت رسول صلی
الله علیه وآله آمد و گفت یا رسول الله میخواهم از تو سوال بکنم حضرت فرمود که
اگر میخواهی من بگویم که چه چیز میخواهی بپرسی گفت بگو فرمود که آمده که از عمر من بپرسی
بپرسی که چند سال خواهد گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که عمر من شصت و سه سال

اعلم

ملکانی خواهم کرد ابو سفیان گفت گواهی میدهم که راست میگوئی حضرت فرمود
که زبانی گواهی میدهی در دل ایمان نداری ابن عباس گفت که بخدا سوگند که چنان
بود که آنحضرت فرمود ابو سفیان منافق بود و یکی از شواهد نفاقش آنست که چون
در آخر عمر نابینا شده بود روزی در مجلس نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین ابن ابیطالب
علیه السلام در آنجا بود پس مؤذن اذان گفت چون اشهد ان محمدا رسول الله
گفت ابو سفیان گفت که کسی در این مجلس هست که از او ملاحظه باید کرد شخصی از
حاضران گفت نه ابو سفیان گفت نه ببینید این مرد هاشمی نام خود را در کجا قرار داده است
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت خدا دیده ترا گریان کند ای ابو سفیان
خدا چنین کرده است او نکرده است زیرا که حق تعالی فرموده است که ورفعنا لک ذکرک
و بلند کردیم از برای تو نام ترا ابو سفیان گفت خدا نکرد باید دیده کسی را که گفت در اینجا
کسی غیر که از او ملاحظه باید کرد و ملامت باشد شانزدهم ابن بابویه و راوندی و غیر ایشان
روایت کرده اند که وابصة بن معبد گفت که چون خبر بعثت صلی الله علیه وآله
بمن رسید من در بازار شام عظیم بودم و قوم من مطیع من بودند و من انصار از ترک کردن
و اتفاق رضای خدا و رسول صلی الله علیه وآله کردم بخدمت آنحضرت رفتم چون بخدمت
او رسیدم اصحاب او گفتند ای وابصه دور شو از آنحضرت تا ترا فرمایشات دهد که اینک
دانای این جوره آمد بسوی شما از زمین دور از حضرت رغبت نموده و در اسلام
و اطاعت کننده و آمده از یقینه فرزندان پادشاهان است گفتم یا رسول الله خبر ده
تو در هنگامی بمن رسید که در بازار شام بودم و خدا رحمت کرد که

ترک کردم و اختیار خدا و رسول خدا را بر خدا کردم و در راه ایشان بیرون آمده‌ام
و نمود که راست گفتی خدا [illegible] برکت ده در [illegible] فرزند آن او و فرزندان فرزندان
او بیهقی [illegible] ابن بابویه و راوندی بسند معتبر روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام
که [illegible] اسیری چند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آوردند و امر کرد
به کشتن ایشان بغیر یک نفر از ایشان [illegible] گفت چرا او را از میان ایشان
رها کردی فرمود که جبرئیل علیه السلام از جانب خدا خبر آورد که در این پنج خصلت است
غیرت شدید بر حرم خود و سخاوت و خوش خویی و راست گویی و شجاعت
[illegible] گفت والله که اینها در من هست [illegible] مسلمان [illegible] ابن بابویه
و طوسی و راوندی به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند
که ناقه رسول صلی الله علیه وآله در جنگ تبوک گم شد منافقان گفتند ما را از غیب خبر
می‌دهد و نمی‌داند که ناقه اش در کجا است جبرئیل آمد و آنحضرت را خبر داد و به سخن
منافقان و خبر داد که ناقه در فلان دره است مهارش بر درختی بند شده حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ندا کنند و مردم را جمع کنند و فرمود که [illegible]
ناقه من در فلان دره است پس مردم رفتند و ناقه را در آن دره یافتند و آوردند
[illegible] و خبر او بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند
که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله بغار رفت و ابوبکر با آنحضرت رفیق شد
در غار اضطراب می‌کرد حضرت برای تسلی او [illegible] فرمود که می‌خواهی جعفر طیار را
می‌بینم که در دریا مضطرب است ابوبکر گفت یا رسول الله تو می‌بینی فرمود که بلی گفت

نیز بنمای فرمود که نزدیک من بیا پس دست مبارک را بر دیده‌های [illegible] کشید
و فرمود که نظر کن چون نظر کرد کشتی را دید که در دریا مضطرب است پس فرمود که نظر
کن به سوی مدینه چون نظر کرد انصار را دید که در مجلسهای خود نشسته‌اند و با یکدیگر سخن
میگویند در خاطر خود گفت که الحال دانستم که تو جادوگری حضرت از جانب خدا مطلع شد
فرمود که صدیق چنین تو کسی است یعنی تو زندیقی نه صدیق و هم راوندی [illegible] روایت
کرده‌اند که چون حضرت به [illegible] بنی النضیر آمد پس یکی از ایشان [illegible] کسی را
مطلع کرد که بر بام رفت که سنگ عظیمی بیندازد بر سر آنحضرت [illegible]
در پای قلعه از قلعه‌های ایشان نشسته بود پس جبرئیل خبر داد آنحضرت را که ایشان
چنین اراده کرده‌اند حضرت برگشت [illegible] خبر داد ایشان را [illegible]
و ایشان [illegible] کردند [illegible] اراده کرده [illegible]
[illegible] روایت کرده‌اند
که حاطب ابن ابی بلتعه خبر داد [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله را [illegible]
فتح [illegible] فرستاده و [illegible] مطلع [illegible] پس جبرئیل
خبر داد آنحضرت را و حضرت امیرالمؤمنین و مقداد و زبیر را فرستاد و فرمود که [illegible]
[illegible] زنی است و نامه از حاطب با او است که [illegible]
[illegible] است چون [illegible] رسیدند آن زن را دیدند و مقداد و زبیر هر چند
تفحص کردند نامه را نیافتند و آن زن انکار کرد [illegible] نامه با او نیست [illegible] باید که [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله خبر داده است که نامه

با او است و تهمت نمی‌کند [illegible] نامه را [illegible] پس شمشیر کشید و بر آن زن حمله کرد و فرمود که نامه را
بیرون آور پس آن زن نامه را از گیسوی خود بیرون آورد چون نامه را آوردند حضرت
به حاطب گفت چرا چنین کردی گفت [illegible] گفت یا رسول الله
کافر نشدم [illegible] حق [illegible] اهل [illegible]
حضرت از جانب علم خدا [illegible] او را قبول نمود و راوندی روایت
کرده است از ابوسعید خدری که در بعضی از جنگها بیرون رفتیم و نه نفر [illegible] با یکدیگر
رفیق شدیم [illegible] از ایشان ما کار [illegible]
میکرد و از او بسیار راضی بودیم چون احوال او را بحضرت عرض کردیم فرمود که آن
[illegible] از اهل جهنم است چون [illegible] رسیدیم و [illegible] جنگ کردیم [illegible]
[illegible] خود را کشت چون بحضرت عرض کردند که گواهی میدهم که تو رسول
و بنده خدایی [illegible] سیزدهم روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در بعضی از سفرها عمار را فرستاد که آب بیاورد [illegible]
[illegible] غلام سیاهی [illegible] خدا عمار را [illegible] حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود [illegible] عمار برگشت موافق فرموده آنحضرت خبر داد چهاردهم
راوندی روایت کرده است که ابوذر [illegible] است که [illegible]
چون آنحضرت [illegible] روزی عبدالله بن رواحه [illegible] مسجد [illegible]
او [illegible] چون [illegible] برگشت [illegible] خود گفت که این کار
[illegible] گفت ندانستم من [illegible] ندیدم آن زن گفت اگر

این است کاری [illegible] ابوذر را گفت راست گویی [illegible]
[illegible] پس [illegible] حضرت [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که [illegible] ابوذر [illegible] سلمان خواهد [illegible]
سلمان شد پانزدهم [illegible] روایت کرده‌اند حضرت رسول
صلی الله علیه وآله ابوذر غفاری رضی الله عنه را خبر داد از آنچه از عثمان به او رسید
و گفت چگونه خواهد بود حال تو وقتی که ترا از مکان تو بیرون کنند گفت به مسجد الحرام
خواهم رفت فرمود که اگر ترا از آنجا بیرون کنند چه خواهی کرد گفت به شام بیرون روم
فرمود که اگر از آنجا بیرون کنند پس چه خواهی کرد گفت شمشیر میکشم تا کشته شوم
فرمود که صبر کن [illegible] تنها زندگی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی
شد و گروهی از اهل عراق ترا غسل و کفن و دفن خواهند کرد [illegible] شانزدهم [illegible]
[illegible] که آنحضرت با فاطمه صلوات الله علیها گفت اول کسی که از اهل
بیت من [illegible] ملحق شود تو خواهی بود هفدهم روایت کرده‌اند که آنحضرت به زید
بن صوحان گفت که عضوی از تو به بهشت پیش از تو خواهد رفت پس در جنگ
نهاوند دستش بریده شد [illegible] هجدهم راوندی و دیگران روایت کرده‌اند که [illegible]
[illegible] بعد از وفات آنحضرت غلام [illegible] کشتند نوزدهم
روایت کرده‌اند که از ولادت محمد ابن حنفیه خبر داد و فرمود که نام و کنیت خود را
باو بخشیدم بیستم روایت کرده‌اند که آنحضرت روزی [illegible] عبدالله
بن زبیر را [illegible] چون عبدالله [illegible] آن خون را خورد [illegible] حضرت [illegible]

که گمان دارم که خبر را خود روی کرد گفت بلی فرمود که پادشاه خواهی شد و وای بر جمعی از
فرزندان من از جور تو از معلوم نیست بگم از جوانی شنیده و نیز متواتر است که حضرت خبر داده
که یکی از زنان من بر شتری سوار خواهد شد که پشم روی تن او بسیار باشد و بجنگ
وصی من خواهد رفت و چون بمنزل حواب برسد سگان آن منزل بر سر راه او
فریاد کنند و چون عایشه بجنگ امیر المؤمنین علیه السلام رفت بر جمل عسکر سوار
و چون بحواب رسید سگهای حواب بر سر راه او فریاد کردند پنجم از طرق
خاصه و عامه متواتر است از ام سلمه رضی الله عنها و غیر او که عمار در مسجد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خشت می آورد و حضرت خاک از سینه او پاک کرد و فرمود که ای عمار
ترا خواهند کشت گروهی که در ایام زمانی خروج کنند و ستمکار باشند و فرمود که آخر
خوراک تو در دنیا شربتی از شیر خواهد بود و همه را خبر یافت و نیز از جانبین متواتر است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجالس بسیار از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام
خبر داد و فرمود که ریش تو از خون سر تو خضاب خواهد شد و بانی سبب آن حضرت
خضاب نکرد و انتظار آن را می کشید ... و چهارم متواتر است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بعد از من با که قتال
کنی با ناکثین و قاسطین و مارقین اول آنها که بیعت کنند و بیعت تو را بشکنند یعنی طلحه و زبیر دوم
آنها که بجور و ظلم بر تو خروج کنند یعنی معاویه و اصحاب او سیم خوارجان که از دین
بیرون روند مانند تیر که از کمان بیرون رود و بعضی فرمود که تو بعد از من قتال خواهی کرد
بر تأویل قرآن چنانچه من قتال کردم بر تنزیل قرآن پنجم متواتر است از طرق

متوالف و مخالف که حضرت در مجالس بسیار از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام
و اصحاب آن حضرت و مکان شهادت ایشان و کشندگان ایشان خبر داد و خاک
کربلا را به ام سلمه رضی الله عنها داد که در هنگام شهادت آن حضرت این خاک خون
خواهد شد ششم خاصه و عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که خبر داد آن حضرت
از شهادت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و مدفون شدن آن حضرت در خراسان
هفتم بطرق بسیار از ابو سعید خدری و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله غنیمتی قسمت می فرمود مردی از قبیله تمیم گفت عدالت کن
یا رسول الله حضرت فرمود که وای بر تو اگر من عدالت نکنم که عدالت خواهد کرد پس
مردی از صحابه گفت رخصت بده که من او را بکشم حضرت فرمود که بگذار او را بدرستی که او را
اصحابی خواهند بود که شما نماز و روزه خود را در جنب نماز و روزه ایشان حقیر شمارید و لکن
از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از کمان بیرون رود و نشان ایشان مردی خواهد
بود فراخ چشم و سیاه رو و یک پستان داشته باشد مانند پستان زنان ابو سعید گفت من
در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در جنگ خوارج نهروان که از میان کشتگان
بیرون آوردند آن مرد را با آن صفت که حضرت فرموده بود هشتم روایت کرده اند که
که آن حضرت از بنا کردن شهر بغداد خبر داد نهم و دهم راوندی روایت کرده است که
مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت دو روز است که طعام
نخورده ام حضرت فرمود که برو به بازار چون روز دیگر شد گفت یا رسول الله
دیروز رفتم به بازار و چیزی نیافتم و بی شام خوابیدم فرمود که برو به بازار آمد و دید که قافله

آمده است و تاجر از آن قافله پس از آن متاع فروخته و یک اشرفی نفع از او خریده و آنچه
را گرفت و بخانه برگشت و روز دیگر بخدمت آن حضرت آمد و گفت در بازار چیزی
نیافتم حضرت فرمود که از فلان قافله تاجر فروختی و یک دینار ربح کردی گفت بلی
فرمود که پس چرا دروغ گفتی گفت گواهی میدهم که تو صادقی و از برای این اظهار کردم
که بدانم آنچه مردم می گویند تو میدانی یا نه و یقین من به پیغمبری تو زیاده گردد پس
حضرت فرمود که هر که از مردم بی نیازی کند و سوال نکند خدا او را غنی میکند
و هر که در خود در سوالی بگشاید خدا بر او هفتاد در فقر را می گشاید که هیچ چیز آنها را
نمیبندد پس بعد از آن دیگر آن مرد از کسی سوال نکرد و حالش نیکو شد یازدهم راوندی بسند
معتبر از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میگذشت دید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و زبیر ایستاده
اند و با یکدیگر سخن میگویند حضرت فرمود ای زبیر چه میگویی با علی والله اول کسی که
از عرب بیعت او را خواهد شکست تو خواهی بود دوازدهم چون آن حضرت معاذ بن
جبل را به یمن فرستاد فرمود که بعد از این ملاقات نخواهد شد سیزدهم راوندی
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که در غزوه بنی المصطلق باد
عظیمی وزید حضرت فرمود که سبب این باد آنست که منافقی در مدینه مرده است چون
بمدینه آمدند رفاعة بن زید که از عظمای منافقان بود مرده بود چهاردهم راوندی روایت
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه نوشت بحیس بن عوف کلبی
داد و دحیه را با خود بیرون حارث کلبی آمد و چون نزدیک مدینه رسیدند خود خود رسید

از آن بخدمت آن حضرت حیس با او گفت اگر مقدسی در این کوه باشد تا من بروم اگر
به بینم که از آنکه فرزندی خدا آورد ترا اعلام کنم چون حیس داخل مسجد شد گفت یا محمد من
اینم فرمود که بلی تو را امان دادم و ما رفیق تو که در فلان کوه او را گذاشتی پس حیس گفت
گواهی میدهم بوحدانیت خدا و رسالت تو و با حضرت صلی الله علیه و آله بیعت کرد و از برای
خویلد فرستاد و او نیز آمد و مسلمان شد پس حضرت فرمود که اگر قوم تو از تو برگشتند
خدا و رسول ترا کافی است سی و چهارم ابن شهر آشوب و راوندی و دیگران از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که ابوذر رحمه الله تعالی بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمد و گفت از مدینه دلتنگ شده ام رخصت فرما که من و پسر برادرم
برویم بغابه که موضعی است در حجاز حضرت فرمود که اگر خواهی برو و اما میترسم که قبیله
از عرب ترا غارت کنند و پسر برادرت را بکشند و بیایی ژولیده مو و بر عصای خود تکیه
کنی و بگویی پسر برادرم را کشتند و کنیزم را بردند چون ابوذر رفت بآن موضع قبیله بنی فزاره
را غارت آوردند و گوسفند او همه را بردند و پسر برادرش را کشتند بخدمت آن حضرت
آمد و بر عصای خود تکیه کرده و خود هم زخم خورده بود و گفت راست گفتند خدا و رسول او آنچه
فرمودی همه واقع شد سی و پنجم راوندی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در غزوه ذات الرقاع مردی را دید از قبیله محارب که او را عاصم می گفتند و گفت
یا محمد آیا غیب میدانی حضرت فرمود که غیب را بغیر از خدا کسی نمیداند گفت ملول
که این شتر خود را چون ... میدارم از خدای تو حضرت فرمود که خدا از علم غیب خود
مرا خبر داده است که فرزنده در مابین دو رانی تو به هم خلقت رسیده و بدنامی تو خواهد رسید

و عطای ورثه بجهنم داخل خواهی شد چون رکعت به قبله خود گفتی ورثه در رفتن بهم رسید
و میراث لکه ما بخش و ملک را حاشا گفت آنچه فرمودی با بجهنم داخل نخواهم شد
خاصه و عامه روایت کرده اند که آنحضرت با عباس عم خود فرمود که وای بر فرزندان من
از فرزندان تو گفت یا رسول الله اگر رخصت فرمایی خود را خصی کنم که فرزندان من بهم نرسند
حضرت فرمود که این امری است که مقدر شده است ... هفتم از طریق خاصه و عامه متواتر است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد که بنی امیه هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از کفر
و ضلالت و بدعتهای ایشان خبر داد ... هشتم از طریق خاصه و عامه متواتر است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله خبر داد که نامه که قریش نوشته بودند و بجای کعبه آویخته بودند
بر عداوت بنی هاشم و ... از آیات در کعبه گذاشته بودند ارضه همه را لیسیده است
و غیر نام خدا چیزی در آن نمانده است ... نهم ابن قولویه و ابن شهر
آشوب و دیگران بطرق متعدده روایت کرده اند که روزی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نشسته بود و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نزد آنحضرت
نشسته بودند فرمود که قبرهای شما پراکنده و متفرق خواهد بود حضرت امام حسین علیه السلام
پرسید که آیا خواهیم مرد یا کشته خواهیم شد فرمود که شما در زمین رانده و ستم رسیده
خواهند بود حضرت امام حسین علیه السلام گفت آیا کسی قبور ما را با پراکندگی زیارت
زیارت خواهد کرد حضرت فرمود که بلی طایفه از امت من زیارت شما را خواهند
کرد برای صله و احسان بمن چون روز قیامت شود ایشان را دریابم و از احوال
آن روز نجات دهم ... از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

امام زا

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت روزی نزد حضرت رسول الله علیه و آله نشسته
بودم فرمود که نه نفر از حضرت خواهند آمد و بعضی از ایشان مسلمان خواهند شد و نه نفر ایشان
مسلمان نخواهند شد پس جمعی از آنها که حاضر بودند گفتند که من گفتم روایت است
گفته خدا و رسول و الله چنین خواهد شد که تو فرمودی یا رسول الله حضرت فرمود که تا جلال
تو صدیق اکبری و پادشاه مؤمنانی و پیشوای ایشانی تو حق بینی آنچه من می بینم و میدانی
آنچه من میدانم و اول کسی که بمن ایمان آورد تو بودی و خدا ترا چنین آفریده است
و نیک دیگر اهل تو نطقشه است تو در راه کشنده و دیدم در روایت که آنچه روز
دیگر صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجلس خود قرار گرفت و من
در جانب راست آنحضرت نشستم نه نفر از حضرموت آمدند و سلام کردند و گفتند یا محمد
اسلام را بر ما عرض کن پس بعضی از مسلمان شدند و نه نفر مسلمان نشدند پس حضرت
یکی از نه نفر که مسلمان نشدند فرمود که تو برای طاعت خود دیگری را فرمود
کدام نفر تو را خواهد کرد و مالی خواهی مرد و ستم را فرمود که به طلب نه نفر حضرت فرمود
رفت و فلان طایفه تو را خواهند کشت پس بعد از اندک زمانی آنها که مسلمان شده
بودند برگشتند و گفتند یا رسول الله هر یک از آن نه نفر بآنچه فرمودی کشته شده بودند و
یقین شدیم به حقیقت تو دانستیم که اسلام را تازه کنیم و گواهی میدهیم که تو امین
و زنده کانی دعوت کانی جهاد یکم طبرسی و غیر او از محدثان بطرق متعدده از جانب دیگر
او روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد که از کشته شدن عمار
یاسر رضی الله عنه و اصحاب او و معاویه یعنی ایشان او را شهید کنند جهاد دوم نیز

طبرسی و غیر او از محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند از ابو ایوب بن بشیر و غیر او که آنحضرت
روزی بسنگستان مدینه رسید و ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون اصحاب آنحضرت
متغیر شدند و گمان کردند که برای ایشان حادثه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود که نیکان
امت من در این حره شهید خواهند شد پس یزید علیه اللعنه مسلم بن عقبه را بمدینه
فرستاد در سال شصت و سوم از هجرت و چندین هزار کس از صحابه را در آنجا کشت
که هفتصد نفر از ایشان حافظان قرآن بودند جهاد و بیستم طبرسی و دیگران روایت کرده اند
که آنحضرت خبر داد که عبد الله بن عباس و زید بن ارقم نابینا خواهند شد در آخر عمر
چنان شدند جهاد و چهارم طبرسی و غیر او روایت کرده اند از سعید بن مسیب که برادر
مادری ام سلمه را پسری بهم رسید و او را ولید نام کردند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که فرزند خود را بنامهای فرعونهای خود نام می کنید نامش را تغییر کنید
بدرستی که در این امت مردی بهم خواهد رسید که او را ولید گویند و از برای امت
من بدتر از فرعون خواهد بود و چنین ولید بن یزید بهم رسید اثر فرموده حضرت ظاهر
شد جهاد و پنجم خاصه و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که چون فرزندان ابی العاص سی نفر شوند دین خدا را بازیچه گردانند و بندگان خدا را
تملک کنند و مالهای خدا را متصرف شوند و حق خدا را ... فرمود که بدتر
جبار ظالم جابر خواهد بود جهاد و ششم خاصه و عامه روایت کرده اند که جبرئیل آنحضرت را
خبر داد از عصمت نجاشی پادشاه حبشه و آنحضرت مردم را در بقیع جمع کرد و بر نجاشی
نماز کرد و جنازه او را دید بعد از آن خبر رسید که نجاشی در آن روز مرده بود جهاد و هفتم

ندبرز

روایت کرده اند که در شبی که اسود عنسی دروغ گفته بود حضرت باکشته شدن او و کشنده
او خبر داد جهاد و هشتم بطرق بسیار منقول است که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جعفر طیار رضی الله عنه را بجنگ موته فرستاد روزی فرمود که الحال زید بن
حارثه کشته شد و علم را جعفر گرفت پس فرمود که الحال جعفر دستهایش را انداختند
و شهیدش کردند و خدا او را دو بال داده که در بهشت پرواز کند پس فرمود که علم را خالد
گرفت و دشمنان گریختند پس در آن وقت بر خواست و بخانه جعفر رفت و فرزندان
او را طلبید و تعزیت فرمود جهاد و نهم ابن شهر آشوب و غیر او روایت کرده اند که روزی
آنحضرت نظر کرد بسوی ذراعهای سراقه بن مالک که باریک و پر مو بود پس فرمود که
چگونه خواهد بود حال تو در وقتی که دست برنجهای پادشاه عجم را در دستهای خود کنی
پس چون در زمان عمر فتح مداین کردند عمر او را طلبید و دست برنجهای پادشاه عجم را در دستهای
او کرد و فرمود که چون مصر را فتح کنید قبطیان را نیکو سلوک کنید که ماریه مادر ابراهیم از ایشان
است و فرمود که روم را فتح خواهید کرد و چون اندلس را فتح کنید کلیسایی که در جانب شرقی
آن واقع است مسجد کنید چنانچه هم از طریق خاصه و عامه متواتر است که در جنگ
خیبر علم را ابو بکر داد و گریخت و فرستاد و او گریخت پس بعد از آن فرستاد و داد گریخت
پس فرمود که فردا علم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول
او را دوست دارند و حمله کننده است و هرگز گریزنده نیست و بدست او خدا فتح خواهد
کرد پس روز دیگر علم را با امیر المؤمنین صلوات الله علیه داد و فتح کرد بنحوی که معلوم است
که روزی که آنحضرت در شب معراج رفته بود خبر داد از رفتن معراج و فرمود که قافله

ولیش را از طول مرتفع ایمیم و شتری از ایشان گرفته بود و ثنای چند بر او فرمود که در طول
روز نقد طلوع آفتاب و افعال خواندن هم برافق بود پنجاه و دویم ابن شهر آشوب
و دیگران روایت کرده اند که جبله بن لحیانی حبیب این مدی را ابر کرده و با او یک
فرو هشتند و چیز اول که او را ابو ادریس شنیدند گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت
در آن وقت در میان اصحاب حاضر نشسته بود فرمود علیک السلام و گریست و فرمود
که اینک علی بن [illegible] سلام می کند و گفته و فرمود که قریش او را کشتند پنجاه و سیم ابن
شهر آشوب روایت کرده است که سائلی بخدمت آن حضرت آمد و چیزی سوال کرد
حضرت فرمود که بنشین تا بهم رسد پس مردی آمد و کیسه نقد آن حضرت کرد و اشت
و گفت یا رسول الله این چهارصد درهم است مستحق بدهان حضرت فرمود که ای
سائل بیا این چهارصد درهم را بگیر صاحب مال گفت یا رسول الله این از پی
بلت نقره است حضرت فرمود که حالا بدروغ نیست مده که خدا اظهار است که کدام
و آن کیسه را کشود چهارصد دینار طلا از آن بیرون آمد صاحب مال متحیر شد
و سوگند یاد کرد که من این کیسه را از نقره پر کرده بودم حضرت فرمود که راست گفتی ولکن
چون زبان من دروغ جاری شد خدا آن درهم را دینار گردانید پنجاه و چهارم ابن
شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که ابو ایوب انصاری در وقتی که اسلام نقد
فلیح قطعه دیدند و او را پرسیدند که چه حاجت داری گفت دنیا می شود احتیاج ندارم
و میخواهم اگر بمیرم جسدش ببرد بدلسوئی بکار گرفتن نتوانند زیرا که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که سلیقه حق صالح از اصحاب من نقد فقط قطعه

دفن

دفن خواهم کرد وصیت دارم که من آن جا باشم پس ابو ایوب مرد و ایشان جهاد میکردند
و جنازه او را پیش لشکر میبردند پادشاه فرنگ فرستاد و از ایشان پرسید که این جنازه
چیست که شما پیش لشکر میآورید گفتند این جنازه یکی از صحابه پیغمبر ما و وصیت
کرده است که ما او را در بلاد شما دفن کنیم پادشاه گفت چون شما برگردید او را بدر خواهیم
آورد که سگها بخورند ایشان گفتند اگر او را بدر آورید هر نصرانی که در زمین عرب
است همه را خواهیم کشت و هر کلیسا که هست خراب خواهیم کرد و بر قبرش قبه بنا
کردند و هنوز باقی است و مردم زیارت می کنند پنجاه و پنجم از جمله معجزات مشهوره
آن حضرت معراج آن حضرت است که باحادیث متواتره عامه و خاصه ثابت شده که حق تعالی
آن حضرت را از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش
اعلی سیر فرمود و عجایب ملکوت سموات را بآن حضرت نمود و اسرار نهانی و معارف نامتناهی
بر آن حضرت القا نمود و آن حضرت در بیت المعمور و تحت عرش بعبادت حق تعالی قیام
نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام ملاقات کرد و احوال بهشت و دوزخ و منازل اهل بهشت
مشاهده کرد و بر متتبع ظاهر است که اگر کسی احاطه اخبار و احادیث نماید در خصوص
معراج آن حضرت و جمع نماید کتابی بزرگ میشود از این جهت اختصار نمودیم بمعجزات
در بیان استجابت دعای آن حضرت و زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن مبتلایان و
بیماری های [illegible] و غیر آنها و دیگر از برکات و کرامات و اعجاز بنفس نفیس آن حضرت بظهور
آمده اول شیخ مفید و شیخ طوسی و قطب راوندی و ابن شهرآشوب رحمة الله علیهم
و سایر محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین صلوات الله و سلامه

علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا طلبید در جنگ خیبر و دیده خود را از درد
و آزار نمیتوانستم گشود پس آب دهان مبارک خود را بر دیدهای من مالید هر ساعت
شفا یافتم و دعا کرد و بر من بدمید و گفت خداوندا گرما و سرما را از او دور گردان و از
برکت دعای آن حضرت تا امروز از سرما و گرما متاذی نشدم و در حضرت و در زمستان
سرما باکی ندارم و پروا نمی کنم دوم شیخ طبرسی روایت کرده است
که در جنگ مدینه میان اصحاب آن حضرت تشنگی بهم رسید و صحابه بآن حضرت
استغاثه کردند تا دست مبارک بدعا برداشت ناگاه ابر پیدا شد و آنقدر باران
آمد همه سیراب شدند سیم در بصائر الدرجات بسند معتبر از حضرت صادق علیه
السلام منقول است که مرد نابینائی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا دیدهای مرا بمن برگرداند حضرت دعا کرد
و او بینا شد پس نابینای دیگر آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که خدا دیده مرا روشن
گرداند حضرت گفت که بهشت را بهتر میخواهی یا دیده خود را گفت یا رسول الله ثواب
نابینا بودن بهشت است حضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که بنده مومن
خود را مکور مبتلا گرداند و ثواب او را بهشت نه چهارم در بصائر و در خرایج از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی نشسته بود و مذاکره ساخت که چند روز گذشته است که گوشت تناول
نکرده ام مردی از انصار چون این سخن را شنید برخاست و بخانه رفته و با زن خود
گفت که بیا ما را غنیمتی روزی شده است از حضرت شنیدم که چنین فرمود و اکنون

بزغاله

بزغاله را در خانه داریم و غیر از آن بزغاله چیزی نداشتند زن گفت بگیر بزغاله را و بکش
چون آن بزغاله را بریان کرد بخدمت آن حضرت آورد و حضرت فرمود که بخورند
و استخوانهایش را مشکنید جابر انصاری بخانه برگشت دید که همان بزغاله در خانه
بخش بازی میکند پنجم در بصائر بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که چون فاطمه بنت اسد مادر امیرالمومنین علیه السلام برحمت خدا واصل شد
امیرالمومنین علیه السلام بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت مادرم
وفات یافت حضرت گریست و گفت والله مادر من نیز بود پس بجنازه او حاضر شد
و پیراهن ردای خود را داد و فرمود که با آن او را کفن کنید و چون فارغ شوید
مرا خبر کنید چون فاطمه را بیرون آوردند حضرت بر او نماز کرد که پیش از آن و بعد از آن
بر کسی چنان نماز نکرده بود پس رفت در قبرش خوابید و چون او را در قبر گذاشت
گفت ای فاطمه جواب داد لبیک یا رسول الله فرمود که آیا یافتی آنچه خدا ترا وعده
داده بود گفت بلی خدا ترا جزای نیکو بدهد پس مدتی با او راز گفت در قبر و بیرون آمد
گفتند یا رسول الله در باب فاطمه کاری چند کردی که با دیگری نکرده فرمود که
روزی من با او گفتم که مردم از قبرهای خود برهنه محشور میشوند و او فریاد کرد که وا
[illegible] رسوائی پس پیراهن خود را بر او پوشانیدم و از خدا طلبیدم که کفنهای
او را کهنه نکند تا با آنها داخل بهشت شود و روزی فشار قبر و سوال قبر را یاد او کردم
و او استغاثه بسیار کرد که من در قبر او خوابیدم و از خدا طلبیدم که دری از قبر او بسوی
بهشت گشوده و قبر او را باغی از باغهای بهشت گرداند ششم در خرایج روایت

گفته است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آهویی را طلبید و امر کرد که او را
ذبح کردند و بریان کردند و چون حاضر ساختند فرمود که گوشتش را بخورید و استخوانهایش
مشکنید پس پوستش را فرمود که پهن کردند و استخوانهایش در میان آن ریختند
و دعا کرد تا آهو زنده شد و مشغول چریدن گشت هشتم در خرایج و اعلام الوری روایت
نموده است که کودکی را بخدمت آنحضرت آوردند که برای او دعا کند چون پیرش [illegible]
[illegible] دست مبارک بر سرش کشید در ساعت مو آمد و شفا یافت
چون این خبر باهل یمن رسید طفلی را نیز [illegible] آورده بودند که برای او دعا کند
دست بر سرش کشید و آن طفل کل شد و موهای سرش ریخت و تا حال
فرزندان او همه چنین اند نهم در خرایج مذکور است که جمعی از قبیله [illegible]
از [illegible] رنجه [illegible] بخدمت حضرت شکایت کردند که قدحی از آب آورد
و آب دهان مبارک در آن قدح ریخت و فرمود که بر بدن خود مالید چون آن
ابرار بر بدن خود مالیدند صحیح و سالم شد دهم راوندی و ابن شهرآشوب از حضرت
امام حسین صلوات الله علیه روایت کرده اند که روزی مردی بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت من در جاهلیت از نزدی برگشتم دختر پنج ساله
از خود دیدم که با زینت و زیور در خانه راه میرفت پس دستش را گرفتم و بردم
او را در وادی [illegible] انداختم و برگشتم حضرت فرمود که با من بیا و آن وادی را
بمن نما آن مرد آنحضرت را بآن وادی برد حضرت پرسید که دختر تو چه نام
داشت گفت فلانه حضرت ندا کرد که ای فلانه زنده شو باذن خدا ناگاه آن

دختر

دختر بیرون آمد و گفت لبیک یا رسول الله و سعدیک فرمود که پدر و مادر تو مسلمان شده اند
اگر میخواهی ترا بایشان بر گردانم دختر گفت حاجتی بایشان ندارم خدا را
برای خود از ایشان بهتر یافتم یازدهم راوندی و غیر او روایت کرده اند که سلمة بن الاکوع
را در جنگ خیبر زخم منکری رسید و حضرت دهان مبارک بر آن موضع ریخت
و بید همان ساعت شفا یافت و دیده قتادة بن نعمان در جنگ احد جراحتی رسید و بر
رویش [illegible] و بروایت دیگر جدا شد و حضرت بدست مبارک بجای خود گذاشت
و از دیده دیگرش بهتر شد دوازدهم راوندی و غیر او روایت کرده اند که جوانی [illegible]
مادری داشت پیره کور و آن جوان بیمار شد و حضرت بعیادت او رفت و چون
داخل شد او جان داد مادرش گفت خداوندا اگر میدانی که من بسوی تو و پیغمبر تو هجرت
کرده ام باید که در هر شدتی [illegible] پس این مصیبت را بر من بار مکن پس
حضرت جامه را از روی او دور کرد [illegible] و با حضرت و بیاران حضرت طعام
خورد سیزدهم راوندی و غیر او از اسامة بن زید روایت کرده اند که گفت در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حجة الوداع شدیم چون بوادی روحا رسیدیم
زنی کودکی را پیش گرفته بخدمت آنحضرت آمد گفت یا رسول الله این کودک
تا متولد شده است پیوسته گلویش میگیرد و مصروع و بیهوش است حضرت
آن طفل را گرفت و آب دهان مبارک خود را در دهان او انداخت و شفا یافت
و از آنجا [illegible] و در آن صحرا موضعی نبود که حضرت از خود [illegible]
شود [illegible] درختهای خرما و سنگها بگوید رفتن که رسول خدا صلی الله

علیه و آله شما را امر میکند که دور شوید اسامه گفت بحق آن خداوندی که او را بحق فرستاده
است که چون من آنحضرت را گفتم درختها را دیدم که نزدیک شدند و بیکدیگر
متصل گردیدند و سنگها از عقب آنها پراکنده شدند تا حضرت در عقب درختان
قضای حاجت نمود چون بیرون آمد درختان و سنگها بجای خود برگشتند [illegible]
شیعه و مخالف بطرق بسیار روایت کرده اند که چون آنحضرت رسول صلی
الله علیه و آله بسوی مدینه هجرت نمود در مدینه طاعون و بیماری زیاده از همه شهرها
بود چون حضرت داخل مدینه شد [illegible] که خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه
چنانکه مکه را بسوی ما محبوب گردانیدی [illegible] را برای ما صحیح گردان و با برکت
گردان [illegible] و بیماری [illegible] نقل کن پس ببرکت دعای
آنحضرت هوای مدینه از همه جا صحیح تر است [illegible]
و طاعون و بیماری [illegible] چهاردهم راوندی و غیر او روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیمار شد [illegible] پس حضرت دعا کرد گفت
خداوندا اگر اجلش نزدیک شده است [illegible] و اگر دور است [illegible] لطف
کن و اگر برای [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت خداوندا او را شفا ده خداوندا او را عافیت ده [illegible] امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] که برخواستم [illegible] هرگز آن درد را نیافتم از برکت دعای
آنحضرت صلی الله علیه و آله پانزدهم راوندی [illegible] روایت کرده است که پای عمرو بن
معاذ در یکی از جنگها بریده شد و حضرت آب دهان مبارک خود را بر آن موضع انداخت

متصل

متصل شد شانزدهم راوندی و غیر او از ابن عباس روایت کرده اند که زنی پسر خود را
بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آورد و گفت این طفل را جنون [illegible] میگیرد
پس حضرت دست مبارک خود را بر سینه او کشید و دعا کرد [illegible] از حلقش چیزی
مانند [illegible] سیاه بیرون آمد و شفا یافت هفدهم راوندی و ابن شهرآشوب و محدثان
خاص و عام روایت کرده اند که در جنگ بدر بضربت ابوجهل لعین دست
معاذ بن عفرا جدا شد و او دست بریده خود را برداشت و بخدمت آنحضرت
آورد حضرت آب دهان مبارک خود را بر آن موضع افکند و دست بریده پیوند
کرد [illegible] هیجدهم راوندی روایت کرده است که جوانی در سجده
موی سرش موضع سجده را میگرفت حضرت فرمود که خداوندا سرش از موی خالی
کن پس موهای سرش تمام ریخت نوزدهم راوندی و ابن شهرآشوب
و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردی را دید که بدست
چپ طعام میخورد حضرت فرمود که بدست راست بخور گفت نمیتوانم [illegible]
حضرت فرمود که نتوانی بعد از آن هر چند میخواست که دست راست خود را [illegible]
[illegible] نمیرسید بیستم راوندی و ابن شهرآشوب
[illegible] از عمرو بن اخطب روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آب طلبید من آب از برای آنحضرت آوردم و مویی در آن افتاده بود من
آن مو را برداشتم حضرت دو مرتبه فرمود که خداوندا او را زینت و جمال ده و ابو
نهیک [illegible] گفت که او را دیدم در وقتی که نود و سه سال از عمر او گذشته بود

و بگوی سعید در سر وروی او هم رسیده بود بیت و یکم سید جزایری و ابن شهرآشوب
و راوندی و غیر ایشان روایت کرده اند که نابغه جعدی نزد آنحضرت شعر میخواند
بیتی خواند که مضمونش این بود که رسیدیم باسمان از عزت و کرم و امید داریم
بالاتر از آن حضرت فرمود که بالاتر از آسمان را کجا گمان داری گفت بهشت
یا رسول الله حضرت فرمود که نیکو گفتی خداوند دهانت را نشکند راوی گفت من او را دیدم
که صد و سی سال از عمر او گذشته بود و دندانهای او در پاکیزگی و سفیدی مانند کاهای باران بود
و جمیع بدنش در هم شکسته بود بغیر از دندانش و در روایت دیگر هر دندانش که می
افتاد از آن بهتر بیرون می آمد بیت و دویم راوندی روایت کرده است که روزی زنی
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من زنی
مسلمانم و شوهری در خانه دارم مانند زنان حضرت فرمود که شوهر خود را
بطلب چون حاضر شد از زن پرسید که آیا شوهر خود را دشمن میداری گفت بلی حضرت
از برای ایشان دعا کرد و دستهای ایشان را بیکدیگر چسبانید و گفت خداوندا الفت
ده میان ایشان و هر یک را محبوب دیگری گردان بعد از آن آن زن گفت که هیچکس
نزد من از شوهرم محبوب تر نیست حضرت گفت که شهادت میده که منم پیغمبر خدا
بیت و سیم روایت کرده اند که عمرو بن الحمق خزاعی آب طلبید آنحضرت را و حضرت
دعا کرد از برای او که خداوندا او را از جوانی خود بهره مند گردان پس هشتاد سال
از عمر او گذشت و یکموی سفید در ریش او ظاهر نشد بیت و چهارم روایت کرده اند
از عطیه گفت بیاری بسر موی خود دست میزد رسیدم گفت که سفید بود بیت و سیم موی

سر و ریش او همه سفید بود گفتم هرگز چنین چیزی ندیده ام که بیاری سر تو سیاه است و باقی
سفید است گفت میبینی آنچه که روزی با کودکان بازی میکردم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گذشت من را آنحضرت سلام کردم آنحضرت جواب سلام من گفت و گفت
تو کیستی گفتم منم سایب سائب برادر نمر بن قاسط پس دست مبارک خود را بر بیاری سرم
مالید و دعای برکت برای من کرد و باقی سبب جای دست مبارکش چنین سیاه مانده است
بیت و پنجم در روایات بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چون امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد به یمن گفت یا رسول الله اگر
در قضا شک کنم چه کنم حضرت فرمود که خداوند ترا اعانت خواهد کرد و زبان ترا
بحق گویا خواهد گردانید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بعد از آن در هیچ حکمی
شک نکردم بیت و ششم جابر بن عبد الله گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله در
بعضی از غزوات همراه بودیم و بر باربانی سوار بودم حضرت فرمود که بیاری صاحب
اسب گفتم یا رسول الله اسبی لاغر و ناتوان است حضرت تازیانه که داشت
در دست و گفت خداوندا برکت ده از برای او در پشت او پس
چنان شد که حضرت ... نمی توانستم نگاه دارم و در ... بسیار اسبان میفروختم
و از نسل آن هزار و دوازده هزار درهم از فرزندان آن او فروختم به برکت دعای آنحضرت
صلی الله علیه و آله بیت و هفتم راوندی از عثمان بن حنیف روایت کرده است که مرد
نابینائی بخدمت آنحضرت آمد و از نابینائی خود شکایت کرد حضرت فرمود که وضو
بساز و دو رکعت نماز بکن و بعد از نماز این دعا بخوان اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک

بمحمد نبی الرحمة صلی الله علیه و آله یا محمد انی اتوجه بک الی ربک لیجلو به عن بصری اللهم
شفعه فی و شفعنی فی نفسی عثمان گفت هنوز در آن مجلس نشسته بودیم که برگشت
و بینا شده بود و گویا هرگز کور نبوده است بیت و هشتم راوندی از فضل بن عباس
روایت کرده است که حوالی آنحضرت آمد و گفت من کسالت ... دارم
و بسیار خواب میکنم و دعا کن که خدا این صفتهای بد را از من زایل کند چون آنحضرت
دعا کرد بعد از آن کسی ... شجاع تر و کم خواب تر ندیدم بیت و نهم راوندی از بعضی
صحابه روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه
برخواست و اندکی از جا دور شد پس دست دراز کرد گویا با کسی مصافحه میکند پس برگشت
و نزد ما نشست گفتیم ما سخن شنیدیم و کسی را ندیدیم فرمود که این اسمعیل ملک باران بود
از ... کار خود مرخص شده بود که زیارت من بیاید پس بر من سلام کرد و گفتم باو
که باران از برای ما بیاور گفت وعده باریدن در فلان روز است از فلان ماه و چون
روز وعده شد و نماز صبح کردیم اثری پیدا نشد و نماز ظهر نیز کردیم و اثری ظاهر نشد و چون
نماز عصر کردیم اثری ظاهر شد و باران بسیار بارید و ما خندیدیم حضرت فرمود که چرا
میخندید گفتیم برای آنکه وعده ملک بظهور آمد حضرت فرمود که این قسم امور را ضبط
نکنید و فراموش کنید تا عجب خرید بظهور حق کرد سی ام راوندی روایت کرده است
که در جنگ تبوک تشنگی عظیم عارض شد و آب نداشتند و بخدمت عرض کردند که
یا رسول الله اگر دعا کنی خدا نزد ما آب خواهد فرمود که شاید اگر دعا کنم دعای مرا
رد نمی کند پس دعا کرد در همان ساعت ابری پیدا شد و بارید که همه در کنار ...

خانه گفتند بسبب فلان ستاره باران آمد بر وجهی که منجمان میگویند حضرت بصحابه
فرمود که می بینید چه میگویند اینها اعتقاد ... خالد گفت در حق ... که گفتن ایشان
را نیز حضرت فرمود که چنین میگویند و میدانند که خدا فرستاده است سی و یکم راوندی
روایت کرده است از انس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی گفت اکنون
این در کسی داخل میشود که بهترین اوصیا است و سزاوارترین آنها از همه کس تا ... است
پس علی بن ابیطالب علیه السلام داخل شد و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که خداوندا او گرما و سرما را برطرف کن پس آنحضرت دیگر گرما و سرما
نیافت تا رحمت خدا واصل شد و در زمستانها یک پیراهن میپوشید سی و دویم
راوندی روایت کرده است که یکی از انصار زغاله را گرفت ... و بزوجه خود
گفت که بعضی را بپز و بعضی را بریان کن شاید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ما را مشرف کند و واشب در خانه ما افطار کند و بسوی مسجد رفت و دو طفل خود داشت
چنین دیدند که پدر ایشان زغاله را گشت یکی بدیگری گفت که بیا ترا ذبح کنم و کارد را
گرفت و او را ذبح کرد مادر که آن حال را مشاهده کرد فریاد کرد و آن پسر دیگر از ترس
گریخت و از غرفه بزیر افتاد و جان داد آن زن مومنه هر دو طفل مرده خود را پنهان کرد
و طعام برای قدوم حضرت مهیا کرد چون حضرت داخل شد جبرئیل علیه السلام
فرود آمد و گفت یا رسول الله بفرما که پسران او را حاضر کنند چون پدر بطلب پسرها
بیرون رفت مادر ایشان گفت که حاضر نیستند و بجائی رفته اند برگشت و گفت حاضر
نیستند حضرت فرمود که البته می باید حاضر شوند مادر بیرون آمد و مبالغه کرد

مادر او را بر حقیقت حال مطلع گردانید و پدر آن دو فرزند صعصعه را نیز حضرت طلب کرد
حضرت دعا کرد و خدا هر دو را زنده گردانید و عمر بسیار کردند سی و سیم ابن شهر
آشوب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه به قبیله
بنی عاذیه نوشت و ایشان را باسلام دعوت کرد ایشان نامه حضرت را شستند
و دلو خود را با آن [illegible] حضرت [illegible] فرمود که خدا عقلهای ایشان را
سلب کند بعد از آن ایشان چنان شدند که در قلت عقل و تدبیر و نامربوط
گفتن در میان عرب مثل شدند سی و چهارم ابن شهر آشوب روایت کرده است
که چون حضرت در مکه از اذیت قریش و کفر ایشان بجانب اراک عرفات بدر رفت
در آنجا شتری چند از ابو جهل دید که می‌چریدند چون آن ملعون آمد و گفت تو کیستی فرمود
که منم محمد رسول خدا گفت بگو بشتری که تو در میان اینها [illegible] پیدا شد
حضرت فرمود که خداوندا عمر او و عیب او را [illegible] آن راوی گفت که من او را
دیدم به بدترین احوال که بر شده بود و از بسیاری بلا و محنت آرزوی مرگ میکرد و او
بلندتر شده و معلوم میکنند که این از اثر نفرین آن حضرت است سی و پنجم ابن
شهر آشوب روایت کرده است که خدیجه رضی الله عنها زنی کوری آورد حضرت
با او گفت که دیدهای تو صحیح باد در ساعت روشن شد خدیجه گفت دعای مبارک بود
حضرت فرمود که من رحمت عالمیانم سی و ششم [illegible] روایت کرده اند که چون
پادشاه فرنگ نامه حضرت را تعظیم کرد و پادشاه عجم گشته شد و [illegible] ملک ایشان
نماند و فرزندان ایشان اهل اسلام شدند سی و هفتم ابن شهر آشوب روایت
کرده

کرده است از جعفر بن نسطور رومی که گفت در خدمت آن حضرت بودم در جنگ تبوک
روزی تازیانه از دست آن حضرت افتاد من از اسب بزیر آمدم و تازیانه را بآن حضرت
دادم حضرت بسوی من نظر کرد و فرمود که خدا عمر ترا دراز گرداند پس او صد و بیست
سال زنده ماند سی و هشتم ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی آن حضرت
بعبد الله بن جعفر که طفل بود گذشت و او در کوچه بازی میکرد و خانه از گل میساخت حضرت
فرمود که به چکار این را گفت بفروشم فرمود که قیمتش را چه میکنی گفت رطب
میخرم و میخورم حضرت فرمود که خداوندا در تجارتش برکت ده [illegible] سود
شد [illegible] پس چنان شد ببرکت دعای آن حضرت که هیچ چیز نخرید که در آن سودها
نکند و [illegible] اهل مدینه که قرض میکردند
وعده میکردند که چون وقت عطای عبد الله بن جعفر شود پس بدهیم سی و نهم نیز روایت
کرده است ابن شهر آشوب که ابو هریره [illegible] نزد آن حضرت آورد و گفت
یا رسول الله دعا کن برای من ببرکت حضرت دعا کرد و فرمود که در میان [illegible]
و هر چه خواهی بر من [illegible] و چندین وسق از آن [illegible] باقی بود
چهلم ابن شهر آشوب روایت کرده است که سعد بن وقاص تیری انداخت و حضرت
او را دعا کرد که تیرش از نشانه خطا نشود بعد از آن هرگز تیر او خطا نشد چهل و یکم
نیز ابن شهر آشوب روایت کرده است از سلمان فارسی رضی الله عنه که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله داخل مدینه شد و بخانه ابو ایوب انصاری فرود آمد و در خانه
او بغیر از یک بزغاله و یک صاع گندم نبود بزغاله را برای آن حضرت بریان کرده [illegible]

نان پخت و بخدمت حضرت آورد حضرت فرمود که در میان مردم ندا کنند که هر که
طعام میخواهد بخانه ابو ایوب بیاید پس ابو ایوب ندا کرد مردم می‌دویدند و می
آمدند مانند سیلاب تا خانه پر شد و همه خوردند و سیر شدند و طعام کم نشد پس
حضرت فرمود که استخوانها را جمع کنند و در میان پوست بزغاله گذاشت و گفت
برخیز باذن خدا پس بزغاله زنده شد [illegible]
[illegible] چهل و دوم روایت کرده است که ابو ایوب در عرس فاطمه صلوات الله
علیها بزغاله [illegible] حضرت [illegible] که بخورید [illegible] و نام
خدا [illegible] استخوانهایش را [illegible] پس چون فارغ شدند حضرت فرمود که ابو ایوب
[illegible] الهی تو آفریده این بزغاله را و تو او را فانی گردانیدی و تو قادری که
انشا [illegible] زنده گردانی ای زنده که بجز تو خداوندی نیست پس بزغاله
بقدرت خدا زنده شد و حق تعالی در آن برای ابو ایوب برکت قرار داد که هر بیماری
که از شیر آن میخورد شفا مییافت و اهل مدینه آنرا مبعوثه میگفتند یعنی زنده شده
بعد از مرگ چهل و سیم کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت السام علیک
یعنی مرگ بر تو باد حضرت فرمود که علیک صحابه گفتند یا رسول الله او گفت مرگ
بر تو باد حضرت فرمود که من همان را بر او رد کردم [illegible] سیاه ماری او را
خواهد گزید و او را خواهد کشت پس یهودی بصحرا رفت و هیزم بسیار جمع کرد و بر دوش
خود گرفت و برگشت صحابه گفتند یا رسول الله او زنده برگشت حضرت یهودی را

طلب کرد و گفت هیزم را بر زمین گذار چون گذاشت در میان هیزم مار سیاهی دیدند که چوبی
را بدندان گرفته است حضرت فرمود که ای یهودی امروز چه کار کردی یهودی گفت
کاری نکردم بغیر آنکه دو گرده نان خشک داشتم یکی را خود خوردم و دیگری را به مسکین تصدق
کردم حضرت فرمود که بسبب آن تصدق خدا دفع کرد از تو این مار را و به تصدق خدا
مرگهای بد را دفع میکند چهل و چهارم شیخ طبرسی و راوندی و ابن شهر آشوب روایت
کرده اند که ابو ثعلبه که [illegible] و از بزرگان عرب بود مریض استسقا
شد [illegible] را بخدمت آن حضرت فرستاد [illegible] حضرت
[illegible] و فرمود که من هدیه مشرک را قبول نمی‌کنم لبید گفت من
گمان نمیکردم که کسی از عرب هدیه ابو ثعلبه را رد کند حضرت فرمود که اگر من هدیه
مشرکی را قبول میکردم البته از او رد نمیکردم پس لبید گفت که [illegible] در شکم ابو ثعلبه
بهم رسیده و از تو طلب شفا میکند حضرت اندکی گل از زمین برداشت و آب دهان
مبارک خود را بر آن انداخت و باو داد و گفت این را در آب بریز و بده باو که بخورد
و لبید چنان کرد [illegible] ابو ثعلبه [illegible]
یافت چنانچه گویا از بندی رها شده چهل و پنجم شیخ طبرسی و راوندی و شیخ [illegible]
و ابن شهر آشوب بسندهای معتبر از جماعت کثیری از صحابه روایت کرده اند که [illegible]
روم بودیم در جنگ تبوک و آذوقه [illegible] و گرسنگی بر مردم مستولی شد
و خواستند که شتران خود را بکشند حضرت فرمود که ندا کنند که هر که [illegible]
[illegible] بیاورد و فرمود که نطعها پهن کنند و شخصی یک مشت می‌آورد [illegible]

مدعی آورد و جمیع آنچه آورده بودند از بسیاری زیاده شد و مردم همه جمع شدند و ایشان
چهار هزار نفر بودند پس حضرت دعا کرد و دست مبارک خود را در میان اطعام
فرو برد و فرمود که بیش از ده نفر یک بار نکشند و نام خدا ببرید و بردارید پس اول
گروهی که آمدند فرمود که نام خدا ببرید و بردارید پس هر ظرفی که داشتند پر کردند
و برگشتند و هم چنین فوج فوج می آمدند و ظرفهای خود را پر میکردند و برمی گشتند تا آنکه
همه ظرفهای خود را مملو کردند و طعام بسیاری ماند و بروایت دیگر چند دانه خرما طلبید
دست مبارک بر آن کشید و مردم را طلبید که بخورند و چند هزار کس خوردند
و ظرفهای خود را پر کردند و باز خرماها بحال خود بود این است چهل و ششم راوندی و ابن
شهر آشوب و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که با رسول خدا بیرون رفتیم در یکی از
غزوات و بمنزلی رسیدیم که در آن منزل آب نبود و مردم تشنه بودند حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ظرفی طلبید که در آن اندکی آب بود و دست مبارک را
در میان ظرف گذاشت پس از میان انگشتان آنحضرت آب جوشید تا همه
مردم و اسبان و شتران آنجا سیراب شدند و ظرفهای خود را پر کردند و در لشکر آنحضرت
دوازده هزار شتر بود و دوازده هزار اسب و مردم سی هزار کس بودند و این قصه بطرق
متعدده وارد شده است و از معجزات متواتره آنحضرت است چهل و هفتم از
معجزات متواتره که خاصه و عامه نقل کرده اند آنست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله چون از کفار قریش و از مکه بجانب مدینه هجرت فرمود در اثنای راه بخیمه ام

معبد رسید و ابو بکر و عامر بن فهیره و عبد الله اریقط در خدمت آنحضرت بودند و ام
معبد در بیرون خیمه نشسته بود چون بنزدیک او رسیدند از او گوشت و خرما طلبیدند
که از او بخرند گفت ندارم و توشه ایشان آخر شده بود پس ام معبد گفت اگر
چیزی نزد من بود در مهمانداری شما تقصیر نمیکردم حضرت نظر کرد و دید که در کنار خیمه او
گوسفندی بسته است فرمود که ای ام معبد این گوسفند چیست گفت از بسیاری ضعف
و لاغری نتوانست که با گوسفندان بچرا رود برای این در خیمه مانده است حضرت
فرمود که آیا شیر دارد گفت از آن ناتوان تر است که توقع شیر از آن توان داشت
و مدتها است که شیر نمیدهد حضرت فرمود که رخصت میدهی که من او را بدوشم
گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد اگر شیری در پستانش بیابی بدوش حضرت گوسفند را
طلبید و دست مبارک بر پستانش کشید و نام خدا بر آن برد و گفت خداوندا برکت ده
در گوسفند آن او پس شیر در پستانش ریخت و حضرت ظرفی طلبید که چند کس را
سیراب میکرد و دوشید آنقدر که ظرف پر شد و به ام معبد داد و آنگاه بخورد
تا سیر شد پس باصحاب خود داد که خوردند و سیر شدند و خود بعد از همه تناول نمود
و فرمود که ساقی قوم باید بعد از ایشان بخورد و بار دیگر دوشید تا آن ظرف مملو شد
و باز ایشان نوشیدند و بار ثالث که تنها او گذاشتند و روانه شدند چون ابو معبد که شوهر آن
زن بود از صحرا برگشت پرسید که این شیر را از کجا آوردی قصه ام معبد را نقل کرد
ابو معبد گفت والله آن کسی است که از مکه به پیغمبری مبعوث شده است چهل و هشتم
طبرسی و راوندی و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که جمعی از شوری و کمی آب

خود بآنحضرت شکایت کردند پس آنحضرت بر چاه ایشان منصرف شد و آب دهان
مبارک خود را در آن چاه انداخت در ساعت آبش شیرین شده و ملبلب و اکنون
معروف است آن چاه و در هر زمین که دانسته میشود میکوبند و اهل آن چاه این را فخر
مکرمتهای خود می شمارند و بآن فخر میکنند و چون قوم مسیلمه کذاب این را شنیدند
به نزد او رفتند و گفتند تو هم چنین بکن و برای ما ظاهر کن او بر سر چاهی آمد که آبش
بسیار و شیرین بود پس آب دهان نحس خود را در آن چاه ریخت آن آب
شور و تلخ شد و فرو رفت و تا حال آنچاه نیز در یمن معروف است چهل و نهم
خاصه و عامه روایت کرده اند که سلمان رضی الله عنه را مولای او که یهودی بود
مکاتب کرده بود بر باغ خرما و حضرت آن باغ را در یک روز باعجاز خود درخت
خرما کشت و ثمر آورد و تسلیم او نمود و سلمان را آزاد کرد پنجاهم راوندی و غیر
او روایت کرده اند که سلمان گفت حضرت قدری از طلا باو داد که قدر حقه قرض او
از ذمت رفع قرض او بشود و باعجاز آنحضرت جمیع قرض خود را از آن ادا کرد پنجاه
و یکم راوندی از انس روایت کرده است که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ببازار رفتیم و ده درهم با من بود و آنحضرت میخواست که با آن درهم جامه بخرد در
عرض راه کنیزی را دید که گریه میکند از سبب گریه پرسید گفت در میان راه از من
دو درهم از من گم شده و از ترس مولای خود بخانه نمیتوانم رفت حضرت فرمود
که دو درهم را باو دادند و چون ببازار رفتیم و حضرت عبا خرید فرمود که زیاده
کیسه را گشودم ده درهم بحال خود بود پنجاه و دویم راوندی روایت کرده است

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شبی بمسجد شریف می آوردند در بعضی از شبها
آنوقت بیرون آمد و فرمود جمعی از فقرا میخوابیدند پس جاریه خود را طلبید و گفت
که اگر طعامی مانده است بیاور پس دیگی از سنگ آورد که اندک طعامی در ته
آن بود حضرت ده نفر از فقرا را بیدار کرد و فرمود که بخورید بنام خدا پس
خوردند تا سیر شدند پس ده نفر دیگر را بیدار کرد خوردند تا سیر شدند و هنوز طعام
باقی مانده بود و گفت ببر این را بسوی زنان پنجاه و سیم راوندی روایت کرده است
که سلمان رضی الله عنه گفت من سه روز روزه گرفتم و بغیر آب چیزی نیافتم افطار
کنم و بحضرت رسول صلی الله علیه حال خود را عرض کردم فرمود که بمن بیا چون
رفتم در راه بزی را دید با صاحبش فرمود که این بز را نزدیک بیاور گفت یا رسول الله شیر ندارد
فرمود بیش بیاور پیش او آوردند و دست مبارک را بر پستانش کشید در ساعت
پستانش او بجنبید و پر از شیر شد و فرمود که قدح خود را بیاور چون قدح را آورد
حضرت مملو از شیر کرد و بصاحب بز داد که بنوشید پس بار دیگر پر کرد
و بمن داد و خوردم و سیر شدم پس بار دیگر پر کرد و خود نوشید پنجاه و چهارم راوندی
و غیر او روایت کرده اند که در بعضی از سفرها شتر یکی از صحابه مانده شد و خوابید و بر
نمیخواست پس حضرت آبی طلبید و مضمضه نمود و وضو ساخت و دلوی از آب
مضمضه و وضو را در دهان و سر آن شتر ریخت و دعا کرد پس آن شتر حرکت کرد و در پیش
شترهای دیگر میرفت پنجاه و پنجم راوندی و دیگران روایت کرده اند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که داخل بازار شدم و یکدرهم گوشت و یکدرهم

درزش دیدم و به نزد فاطمه علیها السلام آوردم چون فاطمه گوشت را پخت و در آن تابه
دو نان کرد گفت اگر پدرم را هم طلب بکنی بهتر است رفتم که آنحضرت را دیدم
که بر پهلو خوابیده و میگوید که پناه میبرم بخدا که از گرسنگی بر پهلو خوابیده ام گفتم
گفت یا رسول الله نزد ما طعامی حاضر شده است حضرت برخواست و بر من
تکیه نمود و بسوی خانه فاطمه آمد و فرمود که ای فاطمه طعام خود را بیاور پس فاطمه دیگ را
با قرصهای نان آورد و حضرت جامه بر روی آنها پوشید و فرمود که ای فاطمه
از برای ام سلمه جدا کن و از برای عایشه جدا کن تا آنکه از برای همه زنان خود دو نان
هر یک یک قرص نان با مرق و گوشت پس فرمود که از برای همسایگان خود
بفرست و بعد از آن آنقدر ماند که تا چند روز میخوردند معجزه پنجاه و هفتم راوندی و ابن
شهرآشوب و غیر ایشان روایت کرده اند که چون از حدیبیه برگشتند در اثنای راه
بوادی رسیدند که آنرا وادی المشقق میگفتند و در آنجا آب قلیلی بود که یک کس
یا دو کس را سیراب میکرد حضرت فرمود که هر که پیشتر بآب رسد نیاشامد
تا من بیایم چون بآب رسید قدحی طلبید و آب در دهان خود گردانید و در آن
آب ریخت و بروایت دیگر آب از آن بر گرفت و بدست مبارک خود
ریخت پس آب از آن چشمه جوشید و صدای عظیم از آن ظاهر شد تا آنکه
همه لشکر آنحضرت سیراب شدند و مشکها و مطهرهای خود را پر کردند و وضو ساختند
پس حضرت فرمود که بعد از این خواهید شنید که این آب بسیار زیاد خواهد شد
که اطراف خود را سبز کند و چنان شد معجزه پنجاه و هشتم راوندی و ابن شهرآشوب

و غیر ایشان روایت کرده اند که دختر عبد الله بن رواحه از پیش آنحضرت گذشت در وقتی
که خندق را حفر میکردند حضرت فرمود که کجا میروی گفت این خرماها را برای
عبد الله میبرم حضرت فرمود که بیاور دختر آن خرماها را در دست حضرت ریخت
حضرت امر فرمود که نطعی آوردند و ندا کرد که بیائید و بخورید پس همه خوردند و سیر
شدند و هر چه خواستند برداشتند و باز زیاد ماند دختر گفت و بروایت ابن شهرآشوب
سه هزار نفر بودند معجزه پنجاه و نهم راوندی و غیر او از جابر انصاری روایت کرده اند که
گفت پدرم در جنگ احد شهید شد و دویست سال از عمر او گذشته بود و قرض
بسیار از او ماند روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله عیادت من فرمود و پرسید که چه شد
قرض پدر تو گفتم بر حال خود است فرمود که از تو چه میطلبند گفتم فلان یهودی پرسید
که وعده اش کی میرسد گفتم وقت خشک شدن خرما فرمود که چون آن وقت شود
تفرقه مکن و ملاحظه کن و هر صنفی از خرما را علیحده بگذار چون وقت شد حضرت را
اعلام کردم و آمد که بر سر خرماها و از هر یک کفی بدست مبارک خود گرفت و باز
ریخت و فرمود که یهودی را طلب چون حاضر شد حضرت فرمود که از این انواع
خرما هر صنف را که میخواهی بقرض خود اختیار کن یهودی گفت همه این خرماها بقرض
خود قبول نمیکنم بلکه یک صنف را اختیار کنم حضرت فرمود که هر صنف را که میخواهی
از آن ابتدا کن پس یهودی اشاره کرد بسوی خرمای صیحانی و گفت ابتدا باین میکنم حضرت
بسم الله گفت و فرمود که کیل کن و بردار و یهودی کیل کرد و برداشت تا قرض
خود را تمام گرفت و خرما بحال خود بود و هیچ کم نشده بود پس با جابر فرمود

که آیا قرض کسی مانده است گفت نه فرمود که برو خرماهای خود را بخانه ببر بدرستیکه
برکت داده او را جابر گفت که خرماها را بخانه بردم و در تمام سال ما را کافی بود و بسیاری
از آن را فروختم و بخشیدم و هدیه فرستادم و خرما بحال خود بود تا وقت خرمای تازه
رسید معجزه شصتم علی بن ابراهیم و ابن شهرآشوب و قطب راوندی رحمهم الله و غیر
ایشان از محدثان مخالف و موافق روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه گفت در جنگ
خندق روزی آنحضرت را دیدم که خوابیده و از گرسنگی سنگی بر شکم خود بسته بود پس بخانه
رفتم و در خانه خود گوسفندی داشتم و یک صاع جو پس زن خود را گفتم که من حضرت را در
بر آن حال مشاهده کردم این گوسفند و جو را طعام آور تا آنحضرت را خبر کنم
زن گفت برو از حضرت رخصت بگیر اگر بفرماید بعمل آوریم پس رفتم و گفتم
یا رسول الله التماس دارم که امروز چاشت خود را نزد ما تناول فرمائی فرمود که چه
چیز در خانه داری گفتم یک گوسفند و یک صاع جو فرمود با هر که میخواهم بیایم یا تنها
نخواستم بگویم تنها گفتم با هر که میخواهی و گمان کردم که علی علیه السلام را همراه خود
خواهد آورد پس برگشتم و زن خود را گفتم که جو را بعمل آور و خمیر کن و گوسفند را
بعمل می آورم و گوشت را پاره پاره کردم در دیگ انداختم و آب و نمک
در آن ریختم و پختم و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم یا رسول الله
طعام مهیا شده است حضرت برخواست و بر کنار خندق ایستاد و باواز بلند
ندا فرمود که ای گروه مسلمانان اجابت نمائید دعوت جابر را پس جمیع مهاجران
و انصار از خندق بیرون آمدند و متوجه خانه جابر شدند و هر گروهی از اهل مدینه

که میرسید میفرمود که اجابت کنید دعوت جابر را پس بروایتی هفتصد و بروایتی هشتصد
نفر و بروایتی هزار نفر جمع شدند جابر گفت من بسیار مضطرب شدم و بخانه
دویدم و گفتم کرده ام بجد و اهل ما آنحضرت رو بخانه ما آورده زن گفت که آیا
بآنحضرت گفتی که چه چیز نزد ما هست گفتم بلی گفت پس بر تو چیزی نیست آنحضرت
بهتر میداند از تو و از من و ما اکرده بود پس حضرت امر فرمود که ده ده نفر بنشینند و خود
و امیر المؤمنین علیه السلام داخل خانه شدند و بروایت دیگر همه را داخل خانه
کرد و خانه گنجایش نداشت هر جماعه که داخل میشدند حضرت اشاره بدیوار
کرد و دیوار پس میرفت و خانه گشاده میشد تا آنکه آن خانه گنجایش همه ایشان
پس حضرت بر سر تنور آمد و آب دهان مبارک خود را در تنور انداخت و دیگ را
گشود و در دیگ نظر کرد و بزن گفت که نان را از تنور بکش و دیگ یک یک بده
آن زن نان از تنور میکند و بآنحضرت میداد و آنحضرت صلی الله علیه و آله با امیر
المؤمنین علیه السلام در میان کاسه ترید میکردند و چون کاسه پر شد فرمود که ای
جابر یک ذراع گوسفند را با مرق بیاور آوردم و بر روی ترید ریخت و ده نفر
از آنها را طلبید که خوردند تا سیر شدند پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و
ذراع دیگر طلبید و ده نفر دیگر خوردند پس بار دیگر کاسه را پر کرد و ذراع دیگر
طلبید و جابر آورد مرتبه چهارم که حضرت صلی الله علیه و آله ذراع از جابر
طلبید گفت یا رسول الله گوسفندی دو ذراع بیشتر ندارد و من تا حال سه ذراع آوردم
حضرت فرمود که اگر ساکت میشدی همه از ذراع این گوسفند میخوردند پس

بان عرابی ده نفر ده نفر می طلبید تا همه صحابه سیر شدند پس حضرت فرمود که ای
جابر بیا تا ما هم بخوریم پس من و حضرت صلوات الله علیهما خوردیم و بیرون
آمدیم و هنوز دیگ بحال خود بود و هیچ کم نشده بود و چند روز بعد از آن
بیز از آن طعام خوردیم شصتم راوندی روایت کرده است از زیاد بن الحارث صدائی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکر بر سر قوم من فرستاد من گفتم یا رسول
الله لشکر را برگردان من ضامن میشوم که قوم من مسلمان شوند حضرت لشکر را
برگردانید و من نامه بر قوم خود نوشتم و ایشان کسی فرستادند و اظهار اسلام
کردند حضرت فرمود که تو مطاعی در میان قوم خود گفتم بلکه خدا ایشان را باسلام
هدایت فرمود بعد از آن مرا بر ایشان امیر کرد و از صدقات ایشان عذری
مالی بمن مقرر فرمود من در منزل دیگر از آن حضرت شنیدم که فرمود
در امارت خیر نیست برای مرد مؤمن و مرد دیگری که از حضرت صلی الله علیه و آله
طلب صدقه مینمود فرمود صدقه را خداوند تعالی هشت قسمت فرموده است اگر تو
از اجزای آن هشت حصه ای حق ترا بتو بدهیم من از شنیدن این دو سخن از امارت
و اخذ صدقه کراهت بهم رسانیدم و نامه امارت و نامه صدقه را بخدمت حضرت
آوردم و از هر دو استعفا کردم حضرت فرمود پس یکی را از ایشان بده
که اهلیت امارت داشته باشد من یکی را نشان دادم و عرض کردم بخدمت
آن حضرت که ما چاهی داریم که چون زمستان میشود آب آن ما را کافی است
و همه بر سر آن جمع میشویم و چون تابستان میشود متفرق میشویم برابهای

که درحو

که در حوالی ما است و چون ما مسلمان شدیم مردم حوالی ما با ما دشمنی خواهند کرد و بر سر
آب ایشان نمیتوانیم رفت پس دعا کن که آب چاه ما کم نشود و باید که ما پراکنده
نشویم حضرت هفت سنگ ریزه در دست مبارک خود گرفت و دعا کرد و بما
مالیده و عطا کرد و فرمود که هر یک از این سنگ ریزه‌ها را چون بر سر چاه برسید یکی
از اینها را در آن چاه بیندازید و نام خدا ببرید زیاد گفت چون آنچه فرموده بود آن حضرت
عمل کردیم بعد از آن هرگز نتوانستیم که ته چاه را ببینیم از بسیاری آب و نیز
بسند دیگر روایت کرده است که اعرابی بخدمت آن حضرت آمد و از کمی آب
شکایت کرد حضرت سنگ ریزه گرفت و در کف مبارک مالید و باعرابی داد
و فرمود که در آن چاه بیندازد چون در چاه انداخت آب جوشید و تا لب چاه آمد
شصت و یکم راوندی و ابن شهر آشوب از انس روایت کرده‌اند که گفت ابو
طلحه در حضرت رسول صلی الله علیه و آله اثر گرسنگی یافت پس مرا بخدمت
آن حضرت صلی الله علیه و آله فرستاد که تکلیف کنم که بخانه او تشریف بیارد
و چون حضرت مرا دید پیش از آنکه سخن بگویم فرمود که ابو طلحه ترا فرستاده است
گفتم بلی پس حضرت برخاست و با حاضران فرمود که برخیزید و بیایید ابو طلحه
با ام سلیم گفت که حضرت رسول خدا آمد با گروه بسیار و ما آنقدر طعام
نداریم که با ایشان بخورانیم حضرت چون داخل شد فرمود که ای ام سلیم آنچه
داری بیاور پس قرصی چند از نان جو آورد و اندکی از روغن که از ته مشک خود
فشرده بود آورد حضرت آن نانها را ترید کرد و روغن را بر آن ریخت و دست

مبارک خود را بر سر آن ترید گذاشت و ده ده از صحابه را می طلبید و میخوردند
و سیر میشدند و بیرون میرفتند تا همه سیر شدند و ایشان هفتاد یا هشتاد
نفر بودند شصت و دوم روایت کرده اند که زنی که او را ام شریک میگفتند
مشک روغنی از برای آن حضرت آورد و حضرت فرمود که مشک او را خالی کنند
و باو پس دادند چون بخانه برد دید که مشک پر از روغن است و تا مدتها از آن
روغن میخوردند و تمام نمیشد و بروایت دیگر حضرت صلی الله علیه و آله بخانه
ام شریک داخل شد و او اهتمام در ضیافت آن حضرت کرد و مشکی بنزد
او آمد که گمان روغن در آن داشت و هر چند فشرد روغن از آن بیرون
نیامد حضرت آن مشک را گرفت و حرکت داد و پر از روغن شد و همه
رفقای آن حضرت صلی الله علیه و آله از آن سیر شدند و مدتها از آن میخوردند
و امر فرمود که دهان مشک را نه بندند شصت و سیم ابن شهر آشوب روایت
کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله کاسه عسل بزنی داد و آن زن
میخورد از آن عسل مدتها و تمام نمیشد روزی اهلش از آن ظرف بظرف دیگر
گردانید همان ساعت برطرف شد پس بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله آمد و واقعه را نقل کرد حضرت فرمود که اگر در آن ظرف میگذاشت
همیشه از آن میخوردی شصت و چهارم خاصه و عامه بطرق متعدده روایت
کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیبیه فرود آمدند با هزار
و پانصد نفر از صحابه هوا در غایت گرمی بود گفتند یا رسول الله آب در آنجا

خشک

خشک شده است و چاهی که در جانب ما است آب ندارد و چاههای پر آب قریش
گرفته اند پس حضرت صلی الله علیه و آله دلوی از آب طلبیده وضو ساخت
از آن و آب در دهان خود گردانید و در دلو ریخت و فرمود که آب آن دلو را
در چاه ریختند پس در ساعت چاه از آب لبریز شد شصت و پنجم ابن شهر آشوب
از جابر انصاری روایت کرده است که گفت من بیمار بودم و مدهوش شده بودم
آن حضرت بعیادت من آمده بود پس دست خود را شسته بود و از آن آب بر روی
من ریخته بود من بهوش آمدم و عافیت یافتم شصت و ششم ابن شهر آشوب
روایت کرده است که طفیل عامری را مرض خوره عارض شد و بروایت دیگر حسان
بن عمرو را و از آن حضرت طلب شفا نمود حضرت ظرف آبی طلبید و آب دهان
مبارک خود را در آن افکند و فرمود که باب آن غسل کند چون غسل کرد شفا یافت
شصت و هفتم روایت کرده است که قیس لخمی را مرض پیسی عارض شد و حضرت
آب دهان مبارک خود را بر آن موضع افکند شفا یافت شصت و هشتم از محمد بن
حاطب روایت کرده است که در طفولیت در ساعدم دیگ آبی که در جوش بود
ریخت پس مادرم مرا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد پس آب
دهان خود را در دهان من ریخت و بر دست من مالید و این دعا را خواند اذهب البأس
البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شافی الا انت شفاء لا یغادر
سقما پس در ساعت شفا یافتم شصت و نهم روایت کرده است که آن حضرت
بر سر نابغه جعدی دست کشید و گفت زندگانی کن قرنی پس آن طفل صد سال عمر کرد و دندانهایم

روایت کرده است که حدقه عبد الله بن انیس بیرون شده بود دست مالید آن حضرت
شفا یافت ایضاً و نیز روایت کرده است که پای محمد بن مسلمه در روزی که کعب
الاشرف را کشتند از زانو شکست و حضرت دست مبارک را بر آن موضع کشید مانند
پای دیگر صحیح شد ایضاً و ابو نعیم از عروة بن الزبیر روایت کرده است که زنی بود از اهل
مکه زهره نام داشت و او مسلمان شد و از اسلام نابینا شد کفار مکه گفتند
لات و عزی او را کور کرد حضرت صلی الله علیه و آله دست بر دیده او کشید و او
بینا شد کفار گفتند اگر اسلام خوب چیزی بود زهره پیشتر از ما مسلمان نمی شد
پس حق تعالی این آیه را فرستاد و قال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا ما
سبقونا الیه ایضاً و دیلمی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله عبد الله بن عتیک را فرستاد که ابو رافع یهودی را در قلعه او بقتل رساند
در هنگام مراجعت پایش شکست چون بخدمت حضرت آمد فرمود که پا را دراز
کن پس دست مبارک بر آن کشید در همان ساعت شفا یافت ایضاً و چهارم ابن
شهرآشوب و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در بادیه در زیر درختی قیلوله فرمود و چون بیدار شد آب طلبید و وضو ساخت
در زیر درخت فضل آب مضمضه خود را در زیر آن درخت ریخت چون روز شد
دیدند که آن درخت بزرگ شده و میوه بزرگ بهم رسانیده است برنگ ورس و بوی
عنبر و طعم عسل و هر گرسنه که از آن میوه میخورد سیر میشد و هر تشنه که میخورد سیراب
میگشت و هر بیماری که میخورد شفا می یافت و هر حیوانی که از برگ آن درخت میخورد

شیرش

شیرش فراوان میشد و مردم بادیه از اطراف می آمدند و برگ آن را برای شفا میبردند و آن
درخت بجای طعام و آب آن قبیله بود و پیوسته از برکت آن درخت زیادتی در مال
و اسباب و فرزندان خود مییافتند تا آنکه روزی دیدند که میوهای آن درخت
ریخته و برگش ریزه و کوچک شده است بعد از چند روزی خبر بایشان رسید
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدار قرار رحلت فرموده پس بعد از آن میوه میداد
کوچکتر و کم شیرین تر از آنچه پیشتر میداد و سی سال بر این حال بود و بعد از
سی سال روزی دیدند که طراوتش کم شده و میوه‌اش ریخته و چیزی نماند پس
خبر رسید که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله در آن روز شهید شده بود بعد از آن
میوه نداد اما مردم از برگش شفا و برکت می جستند و مدتی بر این حال ماند تا آنکه روزی
دیدند که درخت خشک شده و از زیرش خون تازه میجوشد و برگهایش چون آبه بند
آب گوشت میریخت بعد از چند روزی خبر بایشان رسید که در آن روز حضرت
امام حسین صلوات الله علیه شهید شده بود ایضاً و پنجم شیخ طوسی و ابن شهرآشوب
روایت کرده اند از زید بن ارقم که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه
رفته بود بخانه فاطمه پس حسن و حسین صلوات الله علیهما را دید که از گرسنگی
گریه میکنند پس حضرت آب دهان مبارک خود را در دهان ایشان انداخت چنانچه
تا سیر شدند و بخواب رفتند و با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
بخانه ابو الهیثم رفت و گفت مرحبا برسول الله خوشحالم که تو و اصحاب تو
به نزد من آمدید و چیزی نداشته باشم که بنزد شما بیاورم و بیشتر از این چیزی

داشتم و همسایگان خود قسمت کردم حضرت فرمود که جبرئیل مرا وصیت میکرد
در حق همسایگان تا آنکه گمان کردم که میراث از برای ایشان مقرر خواهد شد پس
حضرت درخت خرمائی در کنار خانه او دید فرمود ای ابو الهیثم رخصت میدهی که
نزدیک آن درخت برویم گفت یا رسول الله این درخت نر است و هرگز بار نیاورده
اگر خواهید بروید نزدیک آن حضرت بپای درخت رفت و فرمود که یا علی قدحی آب
بیاور چون آورد ابتدا در دهان گردانید و بر آن درخت پاشید در همان ساعت
بقدرت الهی آن درخت پر شد از خوشهای بسر و رطب پس فرمود اول به
همسایگان بدهید و بعد از آن خوردیم آنقدر که سیر شدیم و آب سرد بر بالای
آن خوردیم پس گفت یا علی این از جمله آن نعیم است که خدا فرموده که در روز قیامت
از او سؤال خواهند کرد یا علی برای جماعتی که حاضر نیستند یعنی فاطمه و حسن و حسین علیهم
السلام بردار و بعد از آن درخت ما پیوسته میوه می آورد و تبرک بآن می جستیم
و از آن تحفه الیزان می گرفتیم تا آنکه در سال حره که یزید علیه اللعنه حکم قتل اهل
مدینه کرد آن درخت در آن فتنه بریده شد ایضاً و ششم ابن شهرآشوب روایت
کرده است که عامر بن کریز در روز فتح مکه پسر خود عبد الله را بخدمت آن حضرت آورد
آن طفل پنج ساله بود و گفت یا رسول الله کامش را بردار حضرت فرمود
که چنین طفلی را کام برمی دارند پس او را گرفت و آب دهان مبارک خود را در دهان
او انداخت و او فرو برد از روی خواهش حضرت فرمود که خدا او را آب روزی
خواهد کرد پس به برکت آن حضرت چنان بود که هر زمینی را که میکند البته آب

از آن بیرون می آوردند و جوارح و قنوات او مشهور شدند در بیان معجزاتی که از آن
حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر شد در لعنت دشمنان اول شیخ مفید و راوندی
و کلینی از جابر و غیر او روایت کرده اند که حکم ابن ابی العاص عم عثمان بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله استهزا میکرد و دهان خود را کج میکرد و تقلید آن حضرت میکرد روزی
حضرت صلی الله علیه و آله را او نفرین کرد و دیوانه شد و روزی آن حضرت
براه میرفت و حکم علیه اللعنه در عقب آن حضرت راه میرفت و دو دستهای خود را
حرکت میداد و بخنش را حرکت میداد برای استهزا برو رفتن آن حضرت پس
حضرت فرمود که چنین باش ای حکم پس او ببلای لقوه مبتلا شد که همیشه چنان بود تا آنکه
آن حضرت او را از مدینه بیرون کرد و حکم فرمود که دیگر او را بمدینه نگذارند و چون زمان خلافت
عثمان شد عثمان از روی مخالفت آن حضرت آن ملعون را بمدینه آورد و دویم علی بن
ابراهیم و راوندی و ابن شهرآشوب و کلینی روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد کعبه نماز میکرد و ابو جهل
سوگند خورده بود که هرگاه آن حضرت را در نماز ببیند هلاک کند چون نظرش بر آن حضرت
افتاد سنگ کلانی برداشت و متوجه آن حضرت شد و چون سنگ را بلند کرد دستش
در گردنش خشک شد و سنگ بر دستش چسبید و چون برگشت و به نزدیک اصحاب
خود رسید سنگ از دستش افتاد و بروایت دیگر آن حضرت استغاثه کرد تا دعا
فرمود و سنگ از دستش رها شد پس مرد دیگر برخاست و گفت من میروم که او را
بکشم چون به نزدیک آن حضرت رسید ترسید و برگشت و گفت بیان من در آن حضرت

اژدهائی مانند شتر فاصله دو دم دارد زمین میزد و من ترسیدم و برگشتم و بروایت
دیگر ابوجهل آمد که پا بر گردن آنحضرت بگذارد پس از عقب برگشت پرسیدند
که چرا چنین کردی گفت در میان خود و آنحضرت خندقی از آتش دیدم و بالهای
چند دیدم که بالها داشتند پس حضرت فرمود که اگر نزدیک من می آمد ملائکه
او را پاره پاره میکردند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که روزی ابولهب بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و آنحضرت را تهدید کرد حضرت فرمود که اگر از جانب تو خدشه بمن
برسد من دروغگو خواهم بود و این از جمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله
بود زیرا که بعلم قطعی خبر داد که ضرر از ابولهب بآنحضرت نخواهد رسید تبت یدا
ابراهیم و ابن بابویه و ابن شهرآشوب و شیخ طبرسی و دیگران در تفسیر انا کفیناک
المستهزئین روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلعت
با کرامت نبوت را پوشید اول کسیکه باو ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه
السلام بود پس خدیجه رضی الله عنها ایمان آورد پس ابوطالب علیه السلام
با جعفر طیار رضی الله عنهما روزی بنزد آنحضرت آمد دید که نماز میکند و علی علیه
السلام در پهلویش نماز میکند پس ابوطالب بجعفر گفت که تو هم نماز کن
در پهلوی پسر عم خود پس جعفر از جانب چپ آنحضرت ایستاد و حضرت پیشتر
رفت پس بعد از مدتی ایمان آوردند و این پنج نفر نماز میکردند و بس تا سه سال
از بعثت آنحضرت گذشت پس خداوند عالمیان فرستاد که ظاهر کن دین خود را

و پروا مکن از مشرکان بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را و استهزا
کنندگان پنج نفر بودند ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود
ابن عبد یغوث و حارث بن طلاطله و بعضی شش نفر گفته اند و حارث بن قیس را
اضافه کرده اند پس جبرئیل علیه السلام آمد و با آنحضرت ایستاد و چون ولید
گذشت جبرئیل گفت این ولید پسر مغیره است و از استهزا کنندگان است
حضرت گفت بلی جبرئیل اشاره بسوی او کرد پس او بمردی از خزاعه گذشت
که تیری میتراشید و پا بر روی تراشه تیری گذاشت و ریزه از آنها بر پاشنه پای
او نشست و خون بیرون آمد و تکبرش نگذاشت که خم شود و آنرا بیرون آورد و جبرئیل
بهمان موضع اشاره کرده بود و چون ولید بخانه رفت بر روی کرسی خوابید و دخترش
در پایین کرسی خوابید پس خون از پاشنه اش روان شد و آنقدر آمد که بفراش
دخترش رسید و دخترش بیدار شد پس دختر بکنیز خود گفت که چرا دهان مشک را
نبسته ولید گفت این خون پدر تست آب مشک نیست فرزندان و خویشان مرا
بطلب و جمع کن که میدانم که خواهم مرد تا وصیت کنم چون ایشان جمع شدند بعبد الله
ربیعه گفت که عماره بن ولید در زمین حبشه است از محمد صلی الله علیه و آله مانع بگیرد
برای کشتن نوفل که او را بر کوه انداخته پس با فرزند کوچک خود که هاشم نام داشت
گفت که ای فرزند ترا پنج وصیت میکنم باید که آنها را حفظ کنی وصیت میکنم ترا
بکشتن ابو رهم دوسی هرچند مرا دیه دهند تو زیرا که زنی مرا که دختر او بود
از من بزور گرفت و اگر او را باقی بگذاری از او فرزندی ماند تو هم برسد و خونی

که از خزاعه طلب دارم فراموش مکنید و خونی که از خزاعه بر عاص دارم تدارک
کن و دیه چند که از قبیله ثقیف طلب دارم بگیر و اسقف نجران از من دویست دینار
طلب دارم پس ولید اینها گفت و بجهنم واصل شد و چون عاص بن وائل گذشت
جبرئیل اشاره بسوی پای او کرد پس چون بلند شد خاری در پایش فرو رفت و از پشت پایش
بیرون آمد و از آن مرد و چون اسود بن مطلب گذشت اشاره بچشمش کرد و او کور شد
و سر را بدیوار زد تا هلاک شد و بروایت دیگر اشاره بشکمش کرد و آنقدر آب
خورد که شکمش پاره شد و اسود بن عبد یغوث را حضرت نفرین کرده بود که
خداوند دیده اش را کور کند و بمرگ فرزند خود مبتلا شود چون این روز شد
جبرئیل برگ سبزی بر روی او زد که کور شد و برای استجابت دعای آنحضرت
ماند تا روز بدر که فرزندش کشته شد و خبر کشته شدن فرزند خود را شنید و مرد
و حارث بن طلاطله را اشاره کرد جبرئیل بسر او و چرک از سرش آمد تا مرد
و گویند که مار او را گزید و جمعی گویند که سموم باو رسید و رنگش سیاه شد و اهالیش
نشناختند و چون بخانه آمد او را نشناختند و آنقدر زدند او را که کشتند و حارث بن
قیس ماهی شور خورد و آنقدر آب خورد که مرد چهارم راوندی روایت کرده است
که زنی از یهود جادوئی برای آنحضرت کرد و ابوذر پاره چند رشته بود و در چاهی
افکنده بود جبرئیل آنحضرت را خبر کرد و حضرت خبر داد که در فلان چاه است
و چند گره بر آن رشته است و چون از چاه بیرون آوردند چنان بود که فرموده بود
و ضرری از آن جادو بآنحضرت نرسید پنجم راوندی و غیر او از ابن مسعود روایت

کرده است که روزی آنحضرت در پیش کعبه در سجده بود و شتری را ابوجهل کشته بود
آن ملعون فرستاد که بچه‌دان آن شتر را آوردند و بر پشت آنحضرت افکندند
و حضرت فاطمه آمد و آنها را از پشت آنحضرت دور کرد و چون از نماز فارغ شد فرمود
که خداوندا بر تو باد بکشتن قریش و نام برد ابوجهل و عتبه و شیبه و ولید و امیه
و ابن ابی معیط و جماعتی را که همه را دیدم که در چاه بدر کشته افتاده بودند ششم خاتمه
و خاصه بطرق معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که چون عتبه
پسر ابولهب گفت کافر شدم برب نجم و آب دهان بجانب آنحضرت
انداخت حضرت نفرین کرد پس شیری که درنده تر بود آمد و در بیابانی که شیر او را درید
هفتم روایت کرده اند که آنحضرت نزدیک بکعبه نماز میکرد و حق تعالی او را
از دیده خصوم مستور گردانید که او را نمی‌دیدند هشتم راوندی و غیر او از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده اند که عبد الله بن امیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت ما ایمان نمی آوریم بتو تا آنکه باغی داشته باشی و گواهی دهند ملائکه تو بالای آسمان
بالا روی و از آن کتابی فرود آوری و اگر اینها را نیز بکنی نمیدانم که بتو ایمان خواهم آورد
یا نه پس حضرت از ایشان دلتنگ شد و بخانه برگشت و ابوجهل گفت اگر او فردا
دیگر بیاید بمسجد بزرگترین سنگها را بر سر او خواهم زد و چون روز دیگر حضرت داخل
مسجد شد و مشغول نماز گشت ابوجهل سنگ گرانی گرفت و متوجه آنحضرت شد
چون نزدیک آنحضرت رسید لرزه بر اندام او افتاد و برگشت چون از او
پرسیدند گفت چون نزدیک رسیدم دیدم در پیش مانند کوهها که دور آنحضرت فرو گرفته بودند

وهم در بیان آنکه عورت حوزه لیفه اگر حرکت میکرد هم صدا میکرد فهمید هم زاد ملید
شیخ از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در بعضی از شبها در نماز سوره تبت یدا ابی لهب تلاوت نمود پس گفتند
بام جمیل خواهر ابو سفیان که زن ابو لهب بود که دیشب محمد در نماز بر تو و شوهر
تو لعنت میکرد و شما را مذمت میکرد و آن ملعونه در خشم شد و بطلب آنحضرت
بیرون آمد و میگفت اگر او را ببینم سخن بد با او خواهم شنوانید و میگفت کجاست
محمد صلی الله علیه و آله را بجز نشان و بجز از در مسجد داخل شد ابو بکر نزد
حضرت نشسته بود گفت یا رسول الله خود را پنهان کن که ام جمیل می آید و بیم
که حرفی بد بشما بگوید حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون بنزدیک آمد حضرت را
ندید و از ابو بکر پرسید که آیا محمد صلی الله علیه و آله را ندیدی گفت نه پس بخانه
خود برگشت پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که خدا حجابی زردی در میان
حضرت و آله که آنحضرت را ندید و آن ملعونه و سایر کفار قریش آنحضرت را
مذمم میگفتند یعنی مذمت کرده شده و حضرت میفرمود که خدا نام مرا از زبان
ایشان محو کرده است که نام مرا نمیبرند و مذمم را مذمت میکنند و مذمم
غیر منست و هم شیخ طبرسی و غیر او روایت کرده اند که ابو جهل و ولید بن
المغیره با گروهی از بنی مخزوم با یکدیگر اتفاق کردند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بمسجد آید آنحضرت را بکشند چون روز دیگر حضرت بمسجد آمد و نماز ایستاد
ولید را فرستادند که آنحضرت را هلاک کند چون بجا رسید که حضرت نماز

بکد

میکرد صدای حضرت را می‌شنید و او را نمیدید پس برگشت و این حال را با ایشان
گفت ایشان باور نکردند و همه باتفاق به نزدیک آنحضرت آمدند چون صدای حضرت را
شنیدند و از پی صدا رفتند صدا را از پس سر خود شنیدند و باز برگشتند و بجانب
صدا رفتند و باز صدا را از جانب دیگر شنیدند و چندانکه از پی صدا رفتند صدا را از جانب
دیگر شنیدند و خجل ماندند و برگشتند پس حق تعالی این آیه را فرستاد و جعلنا من
بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون و گردانیدیم از پیش
روی ایشان سدی و از پس ایشان سدی پس پوشیدیم دیدهای ایشان را
پس نمی‌بینند باز و هم شیخ طبرسی و غیر او روایت کرده اند که چون اهل مدینه
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله عهد کردند که یاری حضرت و قتال کنند
در وقتی که بر مسلمانان لازم باشد اعانت بکنند پس شخصی از صحابه دو شخص را
بخطا کشته بود و دیه لازم شده بود حضرت به قوم بنی النضیر رفت و از ایشان
اعانت طلب کرد در باب آن دیه ایشان گفتند بنشین تا طعام بیاوریم و دیه را
جمع کنیم و تسلیم نمائیم و رفتند بر آنکه آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل آمد
و حضرت را بر اراده ایشان مطلع گردانید و حضرت برخاست آمد و سوره حشر در
ایشان نازل شد و از و هم شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و آله بجنگ گروهی از عرب رفت در موضعی که آنرا
ذی امر میگفتند و ایشان گریختند و بسر کوهها متفرق شدند و حضرت در موضع
فرود آمد که ایشان را ندید پس از لشکر خود دور شد برای قضای حاجت و باران شد

آمده جامه های او تر شد پس جامه ها را کند و بر روی درختی انداخت که در زیر آن درخت خوابید
و اعراب میدیدند آنحضرت را پس بزرگ ایشان که او را دعثور بن حارث
میگفتند آمد و بر بالای سر حضرت ایستاد با شمشیر برهنه و گفت امروز که ترا
از من منع میکند حضرت جواب فرمود که خدا پس جبرئیل آمد و بر سینه او زد شمشیر
از دستش جست و خود بر زمین افتاد پس حضرت شمشیر را برداشت و بر بالای
سرش ایستاد و فرمود که ترا امروز از من نجات میدهد گفت هیچکس
گفت و مسلمان شد و قوم خود را باسلام دعوت کرد و نیز هم ابن شهر آشوب
از ابن عباس روایت کرده است که کفار قریش در حجر اسمعیل جمع شدند
و سوگند یاد کردند بلات و عزی که اگر محمد صلی الله علیه و آله را ببینند همه اتفاق
کنند و او را هلاک کنند پس فاطمه علیها السلام این را شنید نزد پدر بزرگوار
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و سخن ایشان را نقل کرد حضرت فرمود
که ای دختر آب وضو از برای من حاضر کن پس وضو ساخت و به مسجد آمد چون
حضرت را دیدند گفتند اینک آمد و حق تعالی رعبی در دل ایشان انداخت که سرها
بزیر انداختند و ذقنهاشان بسینهاشان چسبید پس حضرت قبضه از خاک
گرفت و بر روی ایشان پاشید و گفت شاهت الوجوه پس آن خاک بهر که
رسید در روز بدر کشته شد و هم ابن شهر آشوب روایت کرده است
که روزی آنحضرت در ابطح بود رفت ابو جهل لعین سنگی برداشت بجانب
آنحضرت صلی الله علیه و آله انداخت پس آن سنگ [illegible]

روز میان هوا معلق ماند گفتند که کلاغ برداشته است این را حضرت فرمود که آن
کسیکه آسمان را بی ستون نگاه داشته است باز نگاه داشته است و هم ابن شهر آشوب و اکثر محدثان
و مورخان روایت کرده اند که در جنگ حنین شیبة بن عثمان اراده قتل آنحضرت
کرد و چون از عقب سر آنحضرت آمد شعله آتشی در میان خود و آنحضرت صلی الله علیه
و آله دید پس حضرت یافت آنچه در دل او بود و نظر کرد بسوی او و فرمود که ای
شیبه نزدیک من بیا چون نزدیک آمد گفت خداوندا شیطان را از او دور کن آن
شیبه گفت چون حضرت این دعا کرد حضرت محبوب من گردید که او را از چشم و گوش
خود بیشتر داشتم پس فرمود که ای شیبه با کافران مقاتله کن و جنگ [illegible] برفت
شد آنچه در خاطرش گذشته بود و دیده بود حضرت از برای او بیان کرد و فرمود
که آنچه خدا از برای تو خواسته بهتر بود از آنچه خود از برای خود خواستی و هم سید بن
طاوس و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که عامر بن طفیل و اربد بن
قیس قصد قتل آنحضرت کردند و چون داخل مسجد شدند عامر به نزدیک آنحضرت
آمد و گفت یا محمد اگر من مسلمان شوم برای من چه خواهد بود حضرت فرمود که برای تو
خواهد بود آنچه برای همه مسلمانان است گفت میخواهم بعد از خود مرا خلیفه گردانی حضرت
فرمود که اختیار این امر بدست خداست و بدست من و تو نیست گفت پس مرا امیر
صحرا گردان و تو امیر شهرها باش حضرت صلی الله علیه و آله گفت که نمیشود
گفت پس چه چیز برای من مقرر میکنی فرمود که ترا مقرر میگردانم که بر اسب
سوار شوی و جهاد کنی گفت الحال هم این را دارم برخیز با تو سخنی چند بگویم پس

حضرت را مشغول حرف گردانید و اشاره کرد که باربد پسر عم خود که شمشیر را بکش و زن اربد
بعقب حضرت رفت و شمشیر را یک شبر کشید و دیگر هر چند سعی کرد نتوانست کشید
و هر چند عامر او را اشاره میکرد و او سعی میکرد دستش ایستاده شد چون حضرت را نظر باربد
افتاد دید که او سعی میکند که شمشیر را از غلاف بکشد گفت خداوندا کفایت شر
ایشان بکن و مدعوم هجوم آورده و ایشان گریختند و هر یک بمنزل خود رسید
حق تعالی بر اربد صاعقه فرستاد که او را هلاک کرد و عامر بخانه زن سلولیه فرود
آمد و ماده طاعونی در گلویش بهم رسید و میگفت ای عامر آیا غده مانند غده شتر بهم رسید
و ایشان فرود آمدی در خانه قبیله را نگ خود پیدا شسته پس اسب خود را طلبید
و سوار شد و چون اندک راهی رفت راه جهنم را پیش گرفت و در درک اسفل منزل
گرفت مقدم ابن شهر آشوب و دیگران از ابن عباس و غیر او روایت کرده اند که در
جنگ بدر پنج هزار نفر از اهل مکه از کوه ثبیر فرود آمدند به قصد هلاک آنحضرت
پس حضرت فرمود که خداوندا ایشان را گرفت که صحابه ایشان را دستگیر
کردند و آنحضرت گذاشت و سر داد ایشان را پس خدا این آیه را فرستاد و هو
الذی کف ایدیهم عنکم ببطن مکه مقدم ابن شهر آشوب و اکثر مورخان روایت کرده
اند که چون کفار قریش از جنگ بدر برگشتند خدا ابو لهب از ابو سفیان پرسید
که سبب انهزام شما چه بود ابو سفیان گفت همین که ملاقات کردیم با ایشان
گردن خود را پیش ایشان دادیم کشتند و اسیر کردند هر جا که خواستند و در آن سفید دیدیم
که بر اسبان ابلق سوار بودند در میان آسمان و زمین و هیچکس در برابر ایشان نمیتوانست

بایر

البتة و ابو رافع با ام الفضل دختر عباس گفت که اینها ملائکه اند ابو لهب را که این را
شنید برخواست و ابو رافع را بر زمین زد و ام الفضل عمود خیمه را گرفت و بر سر
ابو لهب زد که سرش شکست و بعد از آن هفت روز زنده ماند خدا او را بعدسه مبتلا
گرد و عدسه مرضی بود که عرب از سرایت آن حذر میکردند پس مانند سه روز در خانه
ماند که پسرانش نیز نزدیک او نمیرفتند که او را دفن کنند تا آنکه او را کشیدند و دور
بردند که انداختند و سنگ بسیار بروی او انداختند تا پنهان شد قطب راوندی و ابن شهر
آشوب از ابن عباس روایت کرده است که در جنگ احزاب ابو سفیان با
هفت هزار نفر اهل آن آمد و کسی که یکدفعه ننگ کشیدند و لشکر آنحضرت بیدار و چون
صحابه را این مطلع شدند ترسیدند و با آنحضرت شکایت کردند حضرت آستین
لشکر خود را در حوض او گذاشت و دعا کرد و چون تیر ما را اندازید خدا بادی
فرستاد که تیرها را بسوی ایشان برگردانید و هر تیری بر صاحبش نشست و او را مجروح
کرد و یک تیر به مسلمانان نرسید هفتم ابن شهر آشوب و دیگران روایت
کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جمعی به قلعه از قلعهای یهود
رفت که بیشتر در آن خوردند از ایشان بجز دیگر از یهود گفت که آنچه بخواهی حاضر
داریم و کنایه رفت و زوجه خود را گفت که بر بام قلعه بالا رو و چون
محمد صلی الله علیه و آله داخل شود این سنگ بزرگ را بر سر آن بینداز چون حضرت
داخل شد و زن خواست که سنگ را بیندازد جبرئیل علیه السلام نازل شد و بال
خود را بر آن سنگ زد و آن سنگ دیوار را سوراخ کرد و مانند حلقه بر گردن آن

علیها حلقه که مانند سنگ آسیا در گردنش ماند پس یهودی بیهوش شد و چون بهوش
آمد لنکر و گریان شد حضرت فرمود که چه اراده کرده بودی که چنین بلا متلا
شد گفت یا محمد من اراده قتل تو داشتم و این بلا برای این بخانه آوردم
که هلاک کنم تو لی معدن کرم و سید عرب و عجم عفو کن از من پس حضرت
صلی الله علیه و آله را او رحم کرد و دعا کرد تا سنگ از گردن او دور شد و بلکه
ابن شهر آشوب از جابر و ابن عباس روایت کرده است که جماعتی از قریش گفتند
یاد کردند که البته محمد صلی الله علیه و آله را بکشند پس ابلیس آمد و او را بر زمین زد
تا گردنش شکست دوم ابن شهر آشوب و غیر او از ابن عباس روایت
کرده اند که معمر بن زید شجاع معروف بود و در میان قبیله کنانه سرکرده بود
و مطاع بود قریش در وقع آنحضرت با او استعانه کردند معمر گفت من کفایت شر
او را از شما میکنم و او را میکشم و من صاحب هزار سوار مسلح دارم و قبیله نیز با شما
با من جنگ نمیتوانند بکنند و اگر دیه خواهند من مال بسیار دارم و دیه ما ایشان بدهم
و او شمشیری داشت که گرفتش یک شبر و طولش ده شبر بود پس روزی حضرت
صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نماز میکرد معمر شمشیر خود را برداشت و متوجه آنحضرت
صلی الله علیه و آله شد چون به نزدیک حضرت رسید بر زمین افتاد
و رو پیش مجروح شد و برخواست و گریخت تا بابطح رسید و چون از زمینش بیرون شد
چون قریش او را یافتند حال و دیدند بر جای او که آمدند و چون را از روی دور نشستند و بر
سیدند که ترا چه شد گفت معمور گفتی است که در سب شنود را هر روزه هر کی چین دیده

بشر

شاید بکرده بودیم چنین به نزدیک او رسیدیم دیدم که دو اژدها از نزدیک بسر او
پیدا شد که آتش از دهان ایشان بیرون میآمد و بر جمله کرد حمید و پنجم ابن شهر
آشوب روایت کرده است که کلاه پسر اسد در میان خانه عقل اطفال عرزاقی
بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله انداخت و عرزاق برگشت بسوی او بر سینه اش
آمد و هر اسان گریخت گفتند به چه شد ترا گفت وای بر شما مگر نمی بینید این شیر را
که از پای من می آید گفتند ما چیزی نمی بینیم گفت من می بینم و جان میداد تا بطائف رسید
هلاک شد و بعد از آن ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که روزی آنحضرت رسول
صلی الله علیه و آله در میان روز از مکه بیرون رفت تا آنکه بکر دلکاه خبر رسید و نقو
بن الحارث به قصد قتل آنحضرت صلی الله علیه و آله از عقب رفت و چون نزدیک
آنحضرت رسید گریخت و برگشت ابو جهل باو رسید و گفت از کجا می آیی گفت
امروز چون محمد صلی الله علیه و آله تنها بیرون رفت از پی او رفتم که طمع آنکه او را هلاک
کنم چون به نزدیک او رسیدم شیرها دیدم که متوجه شدند و رو به من میدویدند ابو جهل
لعین گفت این یکی از جادوهای او است هفتم ابن شهر آشوب روایت کرده است
که جمعی از قریش آنحضرت را در سجده دیدند سنگی گرفت که بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
بیندازد چون دست را بلند کرد دستش بر سنگ خشکید است و هشتم ابن شهر آشوب
از ابن عباس روایت کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله در مسجد قرائت
قرآن میفرمود با آواز بلند پس کفار قریش متاذی شدند و برخواستند که آنحضرت را
بگیرند ناگاه دستهای خود را در گردنهای خود بسته دیدند و نابینا شدند که جایی را

نبودند پس بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله آمدند و سوگند دادند آنحضرت را
حضرت دعا کرد دستهای ایشان رها شد و روشن شدند پس آیات اول سوره
کریمه یس نازل شد و هفتم ابن شهرآشوب از ابوذر رضی الله عنه
روایت کرده است که حضرت صلی الله علیه وآله در سجده بود ابولهب لعنه
الله تعالی سنگی گرفت و خواست که بر حضرت صلی الله علیه وآله بیندازد دستش در هوا
ماند و نتوانست زیر آورد بحضرت صلی الله علیه وآله تضرع و سوگند یاد کرد که
اگر عافیت یابد آزار آنحضرت نکند و چون حضرت صلی الله علیه وآله دعا کرد
دستش رها گشت گفت تو جادوگر حاذقی بوده پس سوره تبت نازل شد
هشتم ابن شهرآشوب روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون بر
بنی ناجیه رفت و سلام را بر ایشان عرض کرد ایشان ابا کردند و پانصد هزار سوار
از پی آنحضرت صلی الله علیه وآله آمدند چون به نزدیک رسیدند حضرت دعا کرد
و بادی وزید و همه هلاک شدند نهم ابن شهرآشوب و دیگران روایت
کرده اند که ابن قمئه در روز احد سنگی بجانب آنحضرت انداخت و بر پای آنحضرت
صلی الله علیه وآله فرمود که خدا تو را ذلیل کند پس چون از جنگ برگشت در موضعی
خوابید پس بزکوهی آمد و شاخ خود را در زیر شکم او فرو برد او فریاد کرد که واولاه
تا شاخ را از جنبه و کوتش بیرون آورد دهم آنچه مشهور و متواتر است از آنحضرت صلی الله علیه
وآله است که در جنگ احزاب با وفور کفار و قلت مسلمانان حق تعالی بدعای آنحضرت
صلی الله علیه وآله باد تندی فرستاد با سنگ ریزها که خیمه های ایشان را کند و ایشان

را گریختند و سی و یکم در جنگ بدر کفی از سنگ ریزه و خاک برداشت و بر روی کافران پاشید
و گفت شاهت الوجوه پس باد آنها را برد و بر روی مشرکان رسانید و هر که از آن سنگ
ریزه و خاک بار رسید در آن روز یا کشته شد یا اسیر شد سی و دوم ابن شهرآشوب
از جابر روایت کرده است که چون عربان رعی حضرت را کشیدند و شتران را غارت
کردند حضرت ایشان را نفرین کرد که خداوندا راه بر ایشان گم کن پس با هم راه گم
کردند تا اصحاب حضرت صلی الله علیه وآله بایشان رسیدند و ایشان را کشتند
سی و سیم ابن شهرآشوب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
زنی را خواستگاری کرد پدرش عذر گفت که او پیس است و پیس نبود حضرت صلی
الله علیه وآله فرمود که چنین باشد پس پیس شد سی و چهارم ابن شهرآشوب روایت
کرده است که حضرت صلی الله علیه وآله زهیر شاعر را دید و گفت خداوندا او را پناه
ده از شیطان او پس او نتوانست که یک بیت شعر بگوید تا مرد سی و پنجم ابن شهر
آشوب روایت کرده است که روزی طول لقمان مکلف چون گفت اشهد ان
محمدا رسول الله شاهد گفت بسوزد هر که دروغ گوید پس در آن شب برخواست که
چراغ را اصلاح کند آتش در او گرفت و هر چند سعی کرد نتوانست خاموشش کند
تا همه بدنش سوخت سی و ششم روایت کرده است از ابن عباس که عقبه بن ابی معیط و ابی
بن خلف با هم برادر شده بودند پس عقبه از سفر آمد و ولیمه ساخت و جمعی از اشراف را
با حضرت رسول صلی الله علیه وآله بولیمه خود طلبید حضرت فرمود تا شهادتین
نگوئی من طعام تو را نخورم پس او شهادت گفت و حضرت طعام او را تناول

نمود چون ابی بن خلف از سفر برگشت او را ملامت کرد که بدین محمد صلی الله علیه وآله
در آمده من از تو راضی نمیشوم تا او را تکذیب نمائی و اهانت برسانی پس آن ملعون
بنزد حضرت آمد و آب دهان نحس خود را بجانب آنحضرت صلی الله علیه وآله
انداخت پس آب دهانش دو حصه شد و برگشت بر روی خودش و دو جای
روی خود سوخت و داغش ماند حضرت فرمود تا در مکه زنده خواهی بود چون از مکه
بیرون روی به شمشیر خود کشته خواهی شد پس عقبه در روز بدر کشته شد و ابی
در روز احد کشته شد چنانچه سی و هفتم روایت کرده اند ابن شهرآشوب و غیر او
که ابی بن خلف در مکه حضرت را بکشتن تهدید میکرد و حضرت صلی الله علیه وآله فرمود
که من تو را خواهم کشت انشاء الله پس در روز احد حضرت صلی الله علیه وآله چوبی
بجانب او انداخت و بگلوی او رسید و خراشید پس برگشت و فریاد میکرد مانند
گاو و ابوجهل گفت چرا چنین فریاد میکنی این قدر جزع نیست او گفت اگر
این حصه بر جمیع قبیله ربیعه و مضر واقع میشد همه میمردند او وعده کرده است که مرا
بکشد و اگر آب دهان بر من بیندازد با آن کشته خواهم شد پس بعد از یک روز بجهنم
واصل شد سی و هشتم در طب الائمه و مجمع البیان و تفسیر علی بن ابراهیم و سایر کتب معتبره
مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام بطرق متعدده منقول است که آنحضرت
رسول صلی الله علیه وآله را آزاری عظیم رسید و جبرئیل و میکائیل نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله آمدند پس جبرئیل گفت یا محمد بدرستی که لبید بن اعصم یهودی ترا جادو
کرده است و آن جادو را در چاه بنی زریق پنهان کرده است پس بفرست بر سر آن چاه کسی را که از همه

تو از همه کس عظیم تر است و اعتماد تو بر او زیاده از دیگران داری و در کمالات عدیل خود
نداشته باشد تا آن سحر را بیرون آورد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین
علیه السلام را طلبید و فرمود که بایست برو بسوی چاه بنی زریق که در آنجا جادوی برای
من پنهان کرده اند و در میان غلاف خرمای نر پیچیده اند و در زیر سنگی که در ته چاه است
پنهان کرده اند چون حضرت بر سر آن چاه رفت آب چاه از جا به مانند آب حنا
رنگین شده بود پس حضرت علیه السلام آب چاه را کشید و در زیر سنگی که
نشان داده بود حضرت رسول صلی الله علیه وآله غلاف خرما را بیرون آورد و بخدمت
آنحضرت آورد چون گشودند چند دندانه شانه و ریسمانی که در آن گره بسیار زده
بودند و سوزنها فرو برده بودند از میان آن بیرون آمد و جبرئیل در آن روز سوره قل
اعوذ برب الناس و سوره قل اعوذ برب الفلق را آورده بود حضرت فرمود
که یا علی این دو سوره را بر این گرهها بخوان حضرت هر یک آیه میخواند یک گره
گشوده می شد تا آنکه سوره را تمام کرد و همه گرهها گشوده شد ... در بیان معجزات آنحضرت
است در مسخر شدن برشیاطین و جنیان و ایمان آوردن بعضی از ایشان و خبر دادن
ایشان و دیگران را به نبوت آنحضرت اول شیخ طبرسی رحمه الله و دیگران از زهری
روایت کرده اند که چون ابوطالب وفات کرد و داع کرد بلا بر رسول خدا صلی الله
علیه وآله شدید شد و اهل مکه اتفاق بر ایذا و آزار آنحضرت نمودند پس آنحضرت
صلی الله علیه وآله متوجه طایف شد که شاید بعضی از ایشان ایمان بیاورند چون بطایف
رسید سه نفر از ایشان را ملاقات نمود که ایشان رؤسای طایف بودند و برادران

و زند عبد یالیل و مسعود و حبیب پسران عمرو و اسلام را بر ایشان عرض نمود
یکی از ایشان گفت من جامه‌های کعبه را دزدیده باشم اگر خدا ترا فرستاده باشد
دیگری گفت خدا عاجز است از تو بهتر کسی را به پیغمبری بفرستد سیم گفت والله
بعد از این با تو سخن نمیگویم زیرا که اگر پیغمبر خدائی شأن تو از آن عظیم‌تر است
که با تو سخن توان گفت و اگر بر خدا دروغ میگوئی سزاوار نیست با تو سخن
گفتن و استهزا نمودند با آن حضرت صلی الله علیه و آله و جمعی از اوباش ایشان را واداشتند
که سر کوچه‌ها ایشان با آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین سلوک کنند در دو طرف
راه صف کشیدند و سنگ بر آن حضرت می‌انداختند تا پاهای مبارکش را
مجروح کردند و خون از آن قدمهای عرش پیما جاری شد پس کنار باغی از باغهای
ایشان آمد که در سایه درختی قرار گیرد و عتبه و شیبه پسران ربیعه در آن باغ بودند و دیدن
ایشان محزون شد زیرا که شدت عداوت ایشان را با خدا و رسول صلی
الله علیه و آله میدانست چون آن دو ملعون آن حضرت را دیدند و غلامی داشتند
که او را عداس میگفتند و نصرانی بود از اهل نینوا انگوری با او دادند و گفتند از برای
آن حضرت صلی الله علیه و آله فرستادند چون غلام نزد آن حضرت رسید حضرت
از او پرسید که از اهل کدام زمینی گفت از اهل نینوا حضرت صلی الله علیه
و آله فرمود که از اهل شهر بنده شایسته یونس بن متائی عداس گفت که تو
چه میدانی یونس کیست حضرت فرمود که من پیغمبر خدایم و خدا مرا از قصه
یونس خبر داده است و قصه یونس را برای او نقل کرد عداس بسجده افتاد

و پاهای

و پاهای فلک پیمای سید انبیا صلی الله علیه و آله را ببوسید و خون از آن پاهای مبارک
بمکید چون عتبه و شیبه حال آن غلام را مشاهده کردند ساکت شدند و چون غلام
بسوی ایشان برگشت گفتند چرا برای محمد صلی الله علیه و آله سجده کردی و پاهای او را
بوسیدی و هرگز نسبت با که آقای توئیم چنین نکردی گفت این مرد شایسته است و بجز
والله مرا از احوال یونس بن متی پیغمبر خدا ایشان خندیدند و گفتند تو فریب او را
مخور که مرد فریب دهنده است و دست از دین ترسائی خود برمدار پس حضرت
از ایشان ناامید گردید و بازگشت بسوی مکه مراجعت نمود و چون به نخله که اسم موضعی است
رسید در میان شب مشغول نماز شد پس در آن موضع گروهی از جن نصیبین که مو
ضعی است از یمن بطلب حضرت گذشتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله نماز بامداد
میکرد و در نماز قرآن تلاوت مینمود چون گوش دادند و قرآن شنیدند ایمان آوردند
و بسوی قوم خود برگشتند و ایشان را باسلام دعوت نمودند و در روایت دیگر حضرت
مأمور شد که تبلیغ رسالت خود نماید بسوی جنیان و ایشان را بسوی اسلام دعوت
نماید و قرآن بر ایشان بخواند پس حق تعالی گروهی از جن را از اهل نصیبین بسوی
آن حضرت فرستاد و حضرت با اصحاب خود فرمود که من مأمور شده‌ام که
امشب بر جنیان قرآن بخوانم که از شما از پی من می‌آید پس عبد الله بن مسعود
با آن حضرت رفت عبد الله گفت که چون با بلای مکه رسیدیم و حضرت داخل
دره حجون شد خطی برای من کشید و فرمود که در میان این خط بنشین و بیرون
مرو تا من بسوی تو بیایم پس رفت و بنماز مشغول شد و شروع کرد در تلاوت

قرآن ناگاه دیدم که سیاهی بسیار هجوم آوردند که میان من و آن حضرت حایل شدند
که صدای آن حضرت را نشنیدم پس پراکنده شدند مانند پاره‌های ابر و رفتند
و گروهی از ایشان ماندند و چون حضرت صلی الله علیه و آله از نماز صبح فارغ شد
بیرون آمد و فرمود که آیا چیزی دیدی گفتم بلی مردان سیاه دیدم که جامه‌های سفید
بر خود بسته بودند و در روایت ابن عباس هفت نفر بودند و حضرت ایشان را
رسول گردانید بسوی قوم ایشان و بعضی گفته‌اند نه نفر بوده‌اند و از جابر روایت
کرده‌اند که حضرت فرمود که من سوره رحمن را بر ایشان خواندم و جواب ایشان
بهتر از جواب شما بود چون بر ایشان خواندم فبای آلاء ربکما تکذبان گفتند لا بشیء
من آلاء ربنا نکذب و از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مبعوث شد و ملائکه میان شیاطین و بالا رفتن ایشان بآسمان
حایل شدند و ایشان را بشهاب زدند و سوختند و برگشتند و گفتند باید حادثه در زمین
حادث شده باشد که ما را از آسمان منع کرده‌اند پس بمشرق و مغرب گردیدند و گروهی
از ایشان که بتهامه افتادند بر آن حضرت گذشتند که در نخله با اصحاب خود نماز صبح
میکرد و در هنگامیکه متوجه سوق عکاظ بود چون تلاوت آن حضرت را شنیدند
گفتند همین است که میان ما و آسمان مانع شده است پس بسوی قوم خود
برگشتند و گفتند که ما قرآن عجبی شنیدیم که هدایت مینماید بسوی حق
پس ایمان آوردیم با آن و هرگز شریک نمیگردانیم با پروردگار خود احدی را
پس حق تعالی سوره جن را فرستاد و تتمه این باب بسند معتبر از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که زنی بود از جنیان که او را
عفرا میگفتند و بسیار بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌آمد و سخنان آن حضرت را
می‌شنید و صلحای جن بهره‌رسانید و ایشان بدست او ایمان می‌آوردند و چند روز بخدمت
آن حضرت نیامد حضرت از جبرئیل سؤال نمود جبرئیل گفت بدیدن خواهر ایمانی احوال عفرا
خود رفته است که از برای خدا او را دوست میدارد حضرت فرمود که خوشا
برای آنها است که از برای خدا با یکدیگر دوستی بکنند بدرستی که حق تعالی در بهشت عمودی
آفریده از یکدانه یاقوت سرخ و بر بالایش هفتاد هزار قصر است و در هر قصری
هفتاد هزار غرفه است که آفریده است آنها را برای آنها که با هم دوستی بکنند
و بدیدن یکدیگر بروند از برای خدا چون عفرا بخدمت آن حضرت آمد از او پرسید
که در این سفر چه دیدی گفت عجایب بسیار دیدم فرمود که خبر ده ما را از عجیب‌تر
چیزی که دیدی گفت ابلیس را دیدم که در دریای اخضر بر روی سنگ سفیدی ایستاده
بود و دستها بسوی آسمان بلند کرده بود و میگفت الهی چون قسم خود را بجا آوردی
و مرا داخل جهنم گردانی پس از تو سؤال میخواهم بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم که مرا از جهنم خلاص کنی و با ایشان محشور گردانی گفتم ای
حارث این نامها چیست که با آنها دعا میکنی گفت اینها را دیدم که بر ساق عرش
نوشته بود هفت هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را خلق کند پس دانستم که اینها
گرامی‌ترین خلق‌اند نزد خدا پس بحق ایشان سؤال کردم حضرت فرمود که بخدا
سوگند که اگر قسم دهند جمیع اهل زمین خدا را به این نامها البته خدا دعای ایشان را

مستجاب کرده اند شیخ علی بن ابراهیم روایت کرده است که جنیان همه از فرزندان
جانند و ایشان همه در میان ایشان میباشند و شیاطین همه از فرزندان ابلیسند
و در میان ایشان مؤمن نمیباشد مگر یکی که نام او هام بن الهیم بن لاقیس بن
ابلیس است آمد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در برابر آن حضرت ایستاد بصورت
جثه عظیم و مهیب حضرت صلی الله علیه و آله از او پرسید که تو کیستی گفت منم هام بن
الهیم بن لاقیس بن ابلیس روزی که قابیل هابیل را کشت من پسری بودم چند
ساله نهی میکردم مردم را از ترک آثام و امر میکردم ایشان را بقطع رحم
حضرت فرمود که بد جوانی بوده و بد پیری است گفت یا محمد صلی الله علیه و آله
من در دست نوح علیه السلام توبه کرده ام و با او در کشتی بوده ام و او را عتاب
کردم در نفرین کردن بر قوم خود و با ابراهیم علیه السلام بودم در وقتی که او را
بآتش انداختند و خدا آتش را بر او برد و سلام گردانید و با موسی علیه السلام
بودم در وقتی که خدا فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد و با هود بودم
که نفرین کرد بر قوم خود و او را عتاب کردم که چرا نفرین کردی و با صالح علیه
السلام بودم که نفرین کرد قوم خود را و او را عتاب کردم که چرا نفرین کردی
قوم خود را و همه کتابها را خوانده ام و در همه آنها دیده ام که بشارت داده اند بآمدن
تو و انبیا ترا سلام رسانیده اند و می گفتند که تو بهترین پیغمبران و گرامی ترین ایشانی
تو ای پس از آنچه خدا بر تو فرستاده است چیزی تعلیم من نما پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که او را تعلیم کن

هام گفت یا محمد ما اطاعت نمیکنیم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر را این کیست که حواله با او کردی
حضرت فرمود که این برادر من و وصی من و وزیر و وارث من است و نام او علی
بن ابیطالب علیه السلام است هام گفت بلی ما یافته ایم اسم او را در کتابهای
گذشته او را آری یافته ایم پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
قلم و تبت و اذا وقع و چند سوره دیگر را تعلیم او کرد و در بعضی حدیث آن حضرت صلوات
الله علیه آمده چهارم شیخ مفید و شیخ طبرسی و سایر محدثان روایت کرده اند که چون
رسول صلی الله علیه و آله بجنگ بنی المصطلق رفت نزدیک وادی [illegible] فرود آمد در آخر شب
چون آخر شب شد جبرئیل نازل شد و خبر داد که طایفه از کافران جن در این وادی
جا کرده اند و میخواهند باصحاب تو ضرر رسانند پس حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام را طلبید و [illegible] بعضی از ایشان را بقتل رسانید و بقیه السیف گریختند
[illegible] آن حضرت بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و ایمان
آوردند پنجم [illegible] بسند معتبر از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ابطح
نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت آن حضرت نشسته بودیم و با هم سخن میگفتیم ناگاه
گردبادی پیدا شد و حرکت کرد تا به نزدیک آن حضرت صلی الله علیه و آله رسید
و از میان آن شخصی پیدا شد و گفت یا رسول الله من فرستاده قوم خودم بخدمت تو فرستاده اند
و بتو پناه آورده ایم و از تو التماس داریم که [illegible] از ما بجور و ستم کرده اند کسی را
با من بفرست که میان ما و ایشان موافق حکم خدا و کتاب خدا حکم کند و عهد و پیمان

مؤکد از من بگیر که فردا با دولت او را بر تو بر کرده ام مگر آنکه حادثه از جانب خدا رخ نماید
که علاوه آن اختیاری نباشد حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که تو کیستی گفت
منم عرفطه پسر شمراخ از قبیله بنی نجاح و من و جمعی از اهل من به آسمان میرفتیم
و از ملائکه خبرها می شنیدیم و چون تو مبعوث شدی ما را از آسمان منع کردند و بتو
ایمان آوردیم و بعضی از قوم ما بر کفر خود مانده اند و ایمان بتو نیاورده اند و میان ما
و ایشان خلاف بهم رسیده و ایشان عدد و قوت از ما بیشترند و بسیاری از چاهها و علفهای
ما را گرفته اند و با چهارپایان ما ضرر میرسانند الحال میخواهیم که کسی را بفرستی
که در میان ما حکم کند حضرت بعد از ابا نمودن ابوبکر و عمر و عثمان حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام را فرستاد حق تعالی او را از طایفه جن استیفا نموده [illegible]
ششم ابن شهر آشوب از [illegible] روایت کرده است که گفت در اول
بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوسفندی از برای [illegible] کشتم از جانب
صدائی شنیدم که پیغمبری مبعوث شده است از قریش پس [illegible] را که
شنیده اند از حجر پس روز دیگر گوسفندی کشتم باز صدائی شنیدم که پیغمبری
مرسل آمده و کتابی منزل آورده هفتم ابن شهر آشوب روایت کرده است که مردی
در وادی از منزلهای راه شام فرود آمد و چون خواب بخواند گفت [illegible]
من در امان اهل این وادیم و این عهد و آداب جاهلیت بود که امان از جنیان
وادی می طلبیدند ناگاه ندائی از آن صحرا شنید که پناه بخدا ببر که جنیان کسی را
امان نمیدهند از آنچه خدا خواهد و به تحقیق که پیغمبر امانی مبعوث شده است

و ما در حجر و در پی او نماز کردیم و مکر شیاطین بر طرف شد و جنیان را به تیر شهاب
از آسمان راندند که برو بخدمت محمد صلی الله علیه و آله رسول پروردگار عالمیان هشتم
ابن شهر آشوب روایت کرده است که بنی عذره بتی داشتند که او را حمام می
گفتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شد از میان آن بت صدائی
شنیدند که میگفت ای فرزندان [illegible] بن حرام ظاهر شد حق و
هلاک شد حمام و دفع کرد شرک را اسلام پس بعد از چند روزی مردی طارق
نام بنزد آن بت آمده آن را سجده کند صدائی از آن شنید که ای طارق ای
طارق مبعوث شد پیغمبر و آمد بر حق ناطق و ظاهر شد ظاهر کننده حق در تهامه
برای یاوران او است سلامت و برای خاذلان او است ندامت و [illegible] وداع
کردم و دیگر سخن مرا نخواهید شنید تا روز قیامت پس بر رو در افتاد و شکسته شد
[illegible] گفت که بخدمت حضرت رفتم و این واقعه را به آن حضرت عرض کردم فرمود
که این سخن مؤمنان جن است پس ما را باسلام دعوت کرد و مسلمان شدیم
نهم روایت کرده است ابن شهر آشوب از [illegible] بن فاتک اسدی که گفت
شتران خود را میچرانیدم تا بوادی ابرق رسیدم و در آنجا هاتفی شنیدم که میگفت
این پیغمبر خدا صاحب خیرات آورده است که سورهای یس و حامیمات را
گفتم تو کیستی گفت منم مالک بن مالک خدا فرستاده است حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر بنی قبیله نجد گفتم به بوده اگر کسی شتران مرا نگاه میداشت
تا من بنزد او میرفتم و با او ایمان می آوردم گفت من نگاه میدارم پس شتران را

گذاشتم و بر یکی از آنها سوار شدم و متوجه مدینه شدم چون به دروازه مدینه رسیدیم
روز جمعه وقت زوال بود گفتم در اینجا می‌باشم تا نماز ایشان تمام شود و آنگاه داخل
می‌شوم چون تشنه بودم خود را خوابانیدم چون [...] آمد و گفت رسول خدا میگوید داخل شو
پس داخل شدم و چون حلوا دید فرمود که چه چیز آن حلوا که خارج شده برای تو
که شتران تو را با بار تو رسانید گفتم خبری از او ندارم فرمود که شترهای تو را
با سلامت با بار تو رسانید گفتم شهادت میدهم به یگانگی خدا و اینکه تو ای
پیغمبر خدا و اعتراف کرد که معجزات آنجناب زیاده از حد است و احتیاج دست
حضور ما معجزه اخبار به غیب آنحضرت صلی الله علیه و آله لکن از برای ارباب
بصیرت و دریافت حکم این قدر کافی است و الله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم و آنچه مذکور گشت اقل قلیل از معجزات آنجناب بود و آنها از اوصیای
طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین آنقدر معجزات و خوارق عادات
صادر شده که بحیز تحریر در نمی‌آید حتی نقله رضوان الله علیهم از هر یک [...]
اند که از وسعت و ذکر نسختی کرده مجموع عالم بهزار این و مستانی است از جناب
اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام بقدری معجزه صادر گردیده که بعضی
اهلیت و روح بحدی او قائل شده‌اند و در ایام حیوة تو هر گز از جمعی کثیر و جمعی غفیر
با الهیه وی اعتقاد نموده‌اند و الان نیز در اغلب ولایات اسلام طوایف کرده
لیکن به این عقیده‌اند و غلب اغلب ناس در این القاب به حالی رسید
که آنحضرت بنظر رسیده و خلق را از این عقیده ممنوع ساختند و فرمودند که

فی اثنای محبت غال و مبغض مفتری هلاک شدند در باره من دو شخص یکی آنکه در محبت من زیاده
غلو کرده که مرا بجای الوهیت رسانیده تعالی الله عن ذلک و دیگری آنکه مرا از رتبه خود
و مناصب معزول ساخت و بر خلاف صدور معجزات و خوارق عادات هر یک
از ائمه اطهار زیاده از حد و تواتر است که ارباب ملل از ذکر اثبات آن عاجز
و این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و سهل است که از تألیف علمای متقدمین که
علی شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین نوشته‌اند آنقدر خوارق عادات
و کرامات رقم نموده‌اند که در صد کتاب نمی‌گنجد و داعی خود کرامات بسیار از ایشان
بزرگوار مشاهده کرده‌ام از آنجمله شخصی از اهالی بغداد خبر فوت خود را بداعی داده
و فرمود که در فلان وقت من از دار دنیا می‌روم و پنج ماه پیش از وقوع به داعی
فرمود که یکسال و [...] او که در ولایت بعیده اورنگ تو خبر فوت حلاو در بعضی
درجات ایشان رسیدن و ایجاب عازم [...] بودم و بعد از چندی که مسافرت کرد
در عوض راه خبر رسید که بجوار رحمت الهی رفت و بعد از فوت او [...]
خبر فوت او را رسانیدم و ایضا از عزیزی دیگر خبر فوت و تشخیص حال و قتل را
شنیدم که فرمود [...] فلانی در ولایت است [...] و اعلام در ولایت
دیگر بود و همچو اتفاق افتاد که گفته بود [...] کلام و محقق حکام آنکه امر [...]
اهل اسلام بجایی رسیده که حضم آن از نظر ایشان رفته بهوس دانند که هر کس
جاهل [...] صدق [...] شریف محمد صلی الله علیه و آله را [...] صاحب خارق
عادت [...] و در [...] صدق [...] خاتم النبیین [...] خواهد کرد

والحمد لله علی ذلک خاتمه چون در این کتاب بابی از ابواب مسایل نوشته آمد که
فهم همه علی التفصیل دلایل و براهین آن دلیل قاطع قانون جرح و تعدیل [...]
واقعین فهم ملکت و ادراکات و ادب شاگرده مبتدیان مشهور نه و همه کس را
مقدور نیست که درک آن مطالب [...] نماید و بر فرض دیر طول و تطویل است
که هر کس را حوصله آن نه که تفاصیل آنها بر وارد لهذا مناسب آمد که تا بیان مختصر
کلام را از آغاز تا انجام در خاتمه بر سبیل اختصار ما به سهول الاخذ بیان شود و
نحوی که بر عوام نیز فهم و افهام آن آسان بود گفته اید تا همه مکلفین از آن بهره
مند و جمیع طالبین را سبب آنقدر فضیل ابواب روشن کتاب مذکور [...]
اولا ذکر ادله اجمالیه که اثبات وجوب وجود مطلق نماید در هر جزوی از آن احتیاج
میشاید پرداختیم و دو فقره آن که با اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین اشاره کنیم
و بعد از آن ادله که اثبات هر نبی محض مدعا محال است و در حق آن نیز
با اثبات جناب خضر ما ب اشاره کنیم و بعد ذلک با ادله حقیقیه آنحضرت و در
ذیل آن محقق نمائیم که سایر انبیا را اجرای دلیل بر بقای حکم نبوت سهل است
که بر اصل نبوت نیست مگر اینکه همه طوایف و ارباب ملل التزام طریقه اسلام کنند
و به تصدیق حضرت خاتم النبیین و شهادت وی بر نبوت سایر انبیا و اعتقاد به
پیغمبری ایشان نمایند چنانکه صریح قرآن مدان ناطق است در جایی که میفرماید
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا در روز قیامت نیز آنجناب
شهادت به تبلیغ رسالت و لوازم امانت ایشان خواهد داد و همچنین بیان خواهیم نمود

که کیف اثبات نبی مخصوص بجهت پنج وجه و به است و اقسام ادله اثبات هر یک را
بتفصیل ذکر کنیم و بیان نمائیم که از اقسام مذکوره بجهت اثبات سایر انبیا هیچ یک
قسم از دلیل نیست و آنچه هم معارض است همین قسم از دلیل که بر نبوت محمد صلی
الله علیه و آله قائم است پس اثبات آنها هیچ دلیلی نه بر اصل نبوت و نه بر بقای
آن نیست و این رساله به باب مرتب گردانید باب اول در بیان اجمالی است
که دلالت دارد بر وجوب وجود مدبر روحانی در جمیع ازمنه و اختصاص نفوس بدنی
فردی از انبیا ندارد و حاصل آن اینست که بندگان دانند که لازم و طریق بندگی بجز
که شایسته بارگاه احدیت است غیر معلوم و همه کس را لیاقت آن نه که بدون واسطه
از جناب قدس او اخذ احکام و استعلام کیفیت حال آورد آن تواند لیس ناچار از
وجود شخص کامل که از جهت قدس معنوی بحضرت قدس قرب حاصل نموده و بواسطه
نشانت صوری با بندگان انس پیدا کرده از جمله نوبت از خدا اخذ کند و بجهت نوبت
بخلق رساند بوده و ناچار است و در این سخن احدی از ارباب ملل را حرفی نه گفتگو
در این است که آیا وجود چنین مدبری در همه اعصار لازم است یا نه بلکه همین که یکبار
دو طریقه حق را بر خلق محقق نموده بندگان را [...] راه و اطاعت دعوت فرموده و کیفیت
انقیاد [...] بیان کرده و با ایشان مذهب و ملت سپرد و بعد از تبلیغ [...] تبلیغ از
نظیره و تبدیل [...] آنکه در میانه و عدم [...] کافی است و بر محقق
مدقق ظاهر و واضح است که وجود چنین کسی در همه اعصار ضرور و ناچار است
از آنکه بیان احکام شریعت بنحوی که هر فرد از اشخاص حکم هر فعلی از افعال

مجموعه حوز را داده‌اند منع و از جمله ایشان بیرون و تعلیم کلیه محتاج به معرفت علامات
و علما بالاتفاق جایز است و دخل ایشان در استخراج احکام جزئیه که حجت غیر واقع
پس چگونه میشود که وصول با امامان شده به محض حصول معتقد و علما کافی باشد البته تجلی
بلکه هر به زمانی بطول انجامد و علما بعلم حوزعل نمایند جورت فکر ایشان زیاده و
راههای مختلف از هر طرف به نظر ایشان جلوه گر آید و احتمالات کثیره ند این
هر یک در آید و اختلاف بیان است بهم رسد در فقه رفته دین ضایع و شریعت
مضمحل گردد اگر بالفرض که همه علما دیندار و تمامی متقی و پرهیز باشند امر
بدین منوال است و حال آنکه مشهود کافی است که در هر ملتی جمعیتی علما بسیار
و همواره میل دنیا طلبان و طمعه نیز با ایشان زیاده از دیگران و عالمانی جاه ادیان را
بدنیا فروخته‌اند و در جهتها و اشعاعها در مذهب و آنکس حق گفته‌اند دعوام کالانعام
حیوانی ملول انداخته‌اند چنانکه در هر ملتی مذاهب مختلفه بهم رسیده و اول یهود
هفتاد و یک مذهب و نصاری به هفتاد و دو و اسلام هفتاد و سه مذهب شده‌اند
و این اختلاف را معلوم است علما کرده‌اند پس حق حقیق به تحقیق آنست که از علما
به تنهائی کار ساخته نمیشود و وجود مدبر معصوم حکیم در همه اعصار لازم است
و بعد از اثبات وجوب وجود آن در همه ازمان ثبوت نبوت محمد صلعم و دیگر
احتیاج به بیانی ندارد چه ظهور اختلاف علما و تعدد ارباب ملل در مدت غیبت
انحضرت نبوی بود که صاحبان فهم و فطانت با … حق پرستیدند و بعضی
تسبیح … و طایفه عبادت کلب و … نمودند بود

با آنکه یکی در کنار ان مجوس و نصاری در باره به خرابی جباری می‌کشند و در آخر زمانی احدی
بجز انحضرت … از چهره مقصود دیکشود و ملکه دعوای این جزئیه و مقام را
نمود پس بین خود آمد بهر باب دویم در اثبات اجمالیه مجموعه بر … و اقسام
آن بسیار است قسم اول که … از همه اقسام است دلیل است
که بخاطر قاصر رسیده و بیان آن مبنی بر … است که گوئیم محمد بن عبد الله صلی الله
علیه و آله پیغمبر است بجهت آنکه از عدل و تفاوت بدایت کار رسیده که در حین
هجرت تفرق سبل و اختلاف کل … دعوی نبوت نمود و بر حق دعوای اظهار معجزات
و خوارق عادات کثیره نمود پس او پیغمبر است خصم اگر قبول دارد فهو المطلوب
و اگر میگوید قبول ندارم بجهت آنکه این اشخاص که معجزات انحضرت را نقل نموده
اند … کاذب و دروغگو بوده‌اند بر اوست که کذب ایشان را ثابت
نماید زیرا که خبر محتمل صدق و کذب است ترجیح احد الطرفین محتاج است بمرجح اگر
گوید چنانکه کذب اینها برما معلوم نیست صدق اینها نیز غیر محقق است بر تست که
صدق اینها را ثابت نمائی جواب گوئیم که احتمال صدق و کذب علی التساوی در خبر
اول است و بعد از آنکه عدد مخبرین بدو رسید جانب صدق راجح شود و به … گردد
و همچنین تا به حد یقین رسد و تحقیق این سخن آنست که حال مخبرین از سه نوع بیرون
نیست یا معلوم العداله است یا معلوم الفسق است یا مجهول الحال اگر معلوم
العداله است خبر او محتمل صدق و کذب علی التساوی نیست بلکه مظنه الصدق است
اگر به یکنفر … حاصل … است … که خبر از … مرتبه این است

که در راست بیش دو خبر مثل او خبر دهد آن مظنه قوی گردد و هر چه زیاده شود مظنه اشد
و بدرجه ناید به یقین رسد و اگر راوی مجهول الحال باشد خبر او محتمل است که راست
باشد احتمال دارد که دروغ باشد بنحو تساوی و هنگامیکه دو نفر شهادت دهند
جانب صدق قوی میشود و همچنین تا آنکه امر به مرتبه یقین میرسد و این بدیهی …
مانند علم ما بشجاعت رستم و جود حاتم و اخبار که از اجداد و جده یا بیرسد و بعد از اخبار
دو نفر و سه نفر زیاده علم قطعی … که از برای ما از اخبار
… بهم رسیده بود … و هر کاه راوی معلوم الفسق باشد اگر
… کذب … بلکه ارباب اعتقادات فاسده … مانند … و …
که اگر … در بیانی این دروغ میگویند … در خصوص اعتقادات کافرانه
باز در خبر او جنبه صدق راجح است و اگر از ثابت کذب در اخبار … باشد
بلاشبهه در خبر او جنبه کذب ترجیح دارد بعد از تمهید این مقدمه گوئیم ما تتبع احوال
رواة معجزات محمد صلی الله علیه و آله را کرده‌ایم اغلب از قسم اول‌اند …
عادل و دیندار … که بهر کار … بعضی از آنچه … که … بر
بالمره فراموش … و بعضی از آنچه … که از عبادات … و کار و دقیقه …
و جهت ایشان … است … پس اخبار ایشان معتمد و بر اهل
الانصاف مستند و حجت است و عدد ایشان نیز زیاده از آن است که کسی تواند
ضبط و حفظ یا کذب و افترا … اگر خصم نیز قبول دارد و تتبع احوال ایشان را
… معلوم … که امر … پس باید به قول ایشان عمل نماید

و اگر تتبع نکرده و احوال ایشان بروی مجهول است واجب است که تتبع کند تا
حقیقت امر بروی واضح شود و اگر تتبع کرده و مع ذلک حقیقت احوال ایشان
مجهول مانده ضرری ندارد زیرا که دانستی که خبر مجهول الحال هم احتمال دارد که
راست باشد و هم احتمال دارد که دروغ باشد پس چرا میگوید که همه دروغ گفته‌اند
و ایضا دانستی که حکم چنین است … که دو نفر خبر دهند جانب صدق راجح
میگردد و به زیاده میگردد و همچنین تا بدرجه یقین میرسد و همین که به یقین رسید
واجب است بر خصم که قول ایشان را قبول کند و اگر میگوید که من تتبع احوال
ایشان را کرده‌ام همه دروغگو بوده‌اند بر اوست که کذب ایشان را ثابت کند
و به محض حرف … در مقام مجادله مسموع نیست و این دلیل است صحیح و متین
و … مقدمات آن همه قطعیة المواد و صورت و دلیل … الاتباع پس
نتیجه آن واجب الاتباع است و … دلیل محقق شد که حضرت موسی و
عیسی و کذلک سایر انبیا را … دلیل بر ثبوت نبوت و …
لهذا امر که … و غیر ذلک است موافق دلیل قطعی حکم حق
واقعی است و … مذاهب کافره … در نار است قسم دویم در معارضه قلب است
که امام … علی ابن موسی الرضا علیه و آبائه الاف التحیه و الثنا …
… مجادلات … که طایفه … را
معارضه … و … آن است … عرض کرد که نبوت محمد را بچه دلیل
ثابت میکنی … که تو اثبات … عرض کرد

که باخبار ثقات و عدول که بدا باید نقل نموده اند که عیسی ادعای نبوت نمود
و بر طبق آن دعوی معجزات بسیار آورده از احیای اموات و شفای اعمی
و ابرص اکمه و غیر ذلک اجتناب و غیره و بعینه این نوع اخبار از اخبار و حوادث
بر همه کار بار رسیده که محمد صلی الله علیه و آله ادعای نبوت نموده و بر طبق دعوی
اظهار معجزات نموده آیا بگوی که نبود و توجه معنای صادق به آن و ایشان کاذب
جانبین دیگر موافق نبوده ساکت شده و همین نحو ما از پس حادث و حوادث ...
در نموده و یکی ساکت اختیار کرده و الحق این معارضه الیست موافق لقواعد
دفع حرف ارباب مناظره و مجادله پرسیکرده و با آنکه دلیل شما بر نبوت
موسی و عیسی و هم چنین سایر مذاهب ارباب ملل بر نبوت نبی خود مستند است
با این قسم از خبری که در رشته اهل اسلام موجود است اگر این نوع از خبر
مفید یقین است هر دو را افاده میکند چگونه است که به نبوت سایر انبیا قا
یلند و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله قایل نمیشوند و اگر افاده یقین نمی کند
هر دو را افاده نمیکند پس چرا به نبوت موسی و عیسی و نبی دیگر قایلند و اگر بگویند
که مجزین ما است که تواتر ... زشته در وقوع که بر او است ... حال کذب ایشان به
اصل علم ترجیح است با آنکه ترجیح از جانب اهل اسلام است چه ایشان ...
ارند و دعوت موسی و عیسی و همچنین انبیای سابق را ایشان ... زیاده
بر اینکه او دعوت محمد صلی الله علیه و آله است پس احتمال خبط و خطا در سند
اخبار ایشان بیشتر میشود از آنچه است که ارباب حدیث و درایه روایت کرد

که عدد روات و ثقله آن کمتر است ترجیح میدهند بر حدیثی که عدد آن زیاده است
و الیضا اهل اسلام چنین موسی و عیسی را پیغمبر میدانند و نسبت کذب و افترا را
در حق ایشان روا نه از هر ما به کفر میدانند با وجود این چگونه کسی را در مقابل ایشان
حق را نشنیده و معجزات از برای او حق را منع میکنند و حکم می کنند با آنکه هر کس
امروز شریعت موسی یا عیسی رفتار کند کافر است و شریعت ایشان منسوخ است
با به قول انها عمل کنم پس عقل سلیم حاکم است با آنکه اهل اسلام چنین عداوه
قلبی با انبیای سلف ندارند بلکه اخلاص و ارادت قلبی دارند اگر خبری که منافی
نقاوه نبوت و حکم شریعت ایشان است نقل نمایند معتمد و مقبول است بخلاف
یهود و نصاری از آنکه با محمد صلی الله علیه و آله عداوت دارند هر گاه خبری نقل کنند
که منافی نبوت او باشد مسموع نیست به حرف مدعی در باره مدعی علیه مقبول است
ای عزیز این سخن را حفظ کن و در خواطر نگاه دار که این فایده ایست عظیم و شخص
منصف را از خطب غلط پیدا محکم سازد و ایضا علمای یهود و نصاری شبهه نمود
و تقریر در ذهن ایشان جا کرده و نفی شاید مدتی این عادت ... وارد
طولیت تا زمانی که هلاک در آن ... و مدت پرورده شده و لا و بر هر صاحب فهم ظاهر
هر است که چنین کسی خوانده بین که از دین آبا و اجداد و آنچه که چندین سال
بانی رفتار که عادت ثانیه است بر دارد کمال اشکال دارد و برای تخلیه
تا نه فور است و بدیهی است که تخلیه بسیار مشکل است و کار هر کس نیست
و این شبهه از برای اهل اسلام و انانی که مدد نفی ایمان محمد صلی الله

علیه و آله آورده اند نمودن جهت اتباع قول ایشان در نظر عقل سلیم اسلم و اولی
است شبهه جانبین ثانیا عرض کرد که شما اهل اسلام به نبوت عیسی قایلند
اما با نبوت محمد صلی الله علیه و آله هستیم پس بر شما است اثبات آنحضرت
جلب در نمود که ما با آن عیسایی که تو اعتقاد داری ما قایل هستیم زیرا که ما به عیسایی
که تو اعتقاد داری قایل نیستیم زیرا که ما به عیسایی اعتقاد داریم که پیغمبر خدا
است و با آن جوز ... و وصیت در نمود که محمد صلی الله علیه و آله بعد از من خواهد آمد
آن و آن پیغمبر خدا و خاتم انبیا است با او ایمان آورید و تو این عیسی قایل نیستی
آنکه را قایل باید نبوت او را چنین من قایل نیستم ثابت کن قایلین دیگر جلب
ملک و درعی از این شبهه در کتاب ارشاد المضلین جوابی دیگر داده ام و حقیقت
آن جلب الیست که ما تصدیق نبوت عیسی را چون او قبول نمود ما نیز قبول
نکنیم و بعد از آنکه او نبی باشد و العیاذ بالله چه کاذبی بود و این سخن وی نیز از همین
قبیل خواهد بود پس اگر اینقوله اخبار متواتره و احادیث معروف بر این اثبات
نبوت محمد صلی الله علیه و آله را چنانکه حق بگوید نماید لابد باید ما از نبوت او دیگر بریم
و بعد از گذشتن چنین بود مگر نبوت عیسی است باید نصرانی نبوت عیسی را
ثابت کند و حال آنکه او را دلیلی نخواهد بود همان که اهل اسلام بدان متمسک شده
بودند و همین شخص نصرانی مسکین که کار سازی از آن ... پس
معلوم است که آن نیز از اثبات نبوت عیسی عاجز خواهد شد و بعینه یهود ...
نیز بجهت آنکه رد شبهه و سایر مذاهب دیگر نبوت موسی را قبول ندارند باید

نبوت موسی را ثابت کند و همان بلیه نصرانی گرفتار خواهد شد تا منتهی شود بحضرت
آدم که اول انبیا است و این بر همه عقلا معلوم است که باطل و فاسد است پس
یقین است که این نوع اخبار مفید قطع و یقین است و اثبات نبوت سید المر
سلین است بدان ایده الله که منکر یک بر مقتضای عقل سلیم است ما بسیم در بیان
آنکه امروز اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله از همه انبیا آسانی تر و بهتر است
بلکه سایر انبیا را دری با اثبات نیست بدانکه هنگام اثبات نبی زیاده است
یا نه اگر زنده است اثبات و عدم اثبات هر دو در کمال سهولت است زیرا که
از وی مطالبه معجزه خواهد شد اگر بر طبق دعوی اظهار معجزه نمود نبی است و الا فلا
و اگر در حیات نیست اگر بجهت ثابت النبوة سابق تصدیق نبوت او را بنمود که قابل
تشکیک نیست نبوت بلا شبهه ثابت است خواه صدور معجزه از وی ثابت
شود یا نه و اگر تصدیق ننموده باشد ... و معجزات ... نقلیه انه و تکالیف که
طریق اثبات نبوت آن نبی بجهت وی است اول استفادات بیان ...
و بلندی ... او است بالله ... از لوازم ... باشد و ... بالله
تم این محصور احق خواص است ... همه کس نیست دوم نبوت
صدور معجزه از آن هنگام ادعای نبوت و آن دو قسم است قسم اول معجزه ایست
که اختصاص بحیات نبی دارد مانند اژدها شدن عصای موسی و زنده نمودن مرده
از عیسی و شق قمر از محمد صلی الله علیه و آله است قسم دوم معجزه ایست که بعد از ارتحال نبی ...

ما محققان که حصر بر خود معروف است که بعد از آنکه از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است
و بعد از تقدیم مقدمات و تمهید ممهدات گوییم که نبوت حضرت خاتم الانبیاء
بجهة اولی ثابت و محقق است اما از بابت تصدیق انبیای سالفه بجوییست
که بتفصیل از توریة و کتاب حبقوق و دانیال و صفنیا و شعیا و زبور و انجیل و حجی
گوییم از هر یک مواضع آیات در کتاب منتخب نموده ام و ما حصل مجموع این است
که خبر داده بودند که پیغمبری در وعده است و امتی است و اگر ذکر کند تکلف
در وعده آن ... علامات آنچه است که از اولاد ابراهیم و بنی اخوه اسرائیل
و از اولاد قیدار و مسکن آن کوه فاران که و از سمت جنوب بیت المقدس
طلوع کند از خالقیه چون ... و مانند سنگی که از کوه قطعه بکرها و شاهان بر
خورد و ایشان را خورد کند و بشکند و اندازد و رمز ... به زیر پا کند و شرافت او
آسمان زیر پا بر نماید و ستایش وی زمین را فرو گیرد و تمام عالم باد ابدوار باشند
و شریعت تازه از برای قومها ... آورد و مبعوث بر کل این و جهاد کند و ...
دعوی کند برو ... شریعت خود در عالم ... کند و شریعت وی تا ابد باقی و ...
خبر دهد و معجزه وی از جنس کلام باشد و کتاب ... کند و ... که بر ... وحی
در دهن او باشد و از امورات آینده خبر دهد و تکلف در اخبار او نباشد و هر که
باو ایمان آورد ... او باو پاینده ... و هر که ایمان نیاورد کشته شود و انتقام
بعثت او در ملکوت ... روح مقدس و پسندیده و تکیه گاه عالم ...
... افضل از حضرت عیسی ... و نام او ... و الف او ...

جز

بجمل آنچه از کتب انبیا علامات آنچه بجهت است موجه و مشخص شده هر که خواهد
بتفصیل اینها مطلع شود بکتاب و مواضع استخراج رجوع نماید و بدیهی است که
این علامات صدق ندارد الا بآن جناب و اما استقامت میزان شریعت
محمد صلی الله علیه و آله و برتری معیار طریقت او بر ادعای احکام محققین و علمای ...
مخفی و پوشیده نیست از آنکه شریعت موسی ظاهر محض است چون که از ... اعمال
حضرت علیه السلام مطلع شده اعتراف بعجز نمود و طریقت عیسی باطن محض است
بحدی که بالمره از جهه ظاهره باز مانده و با تمکن غلبه و قفه را از ظلم و تعدی باز
نداشت و جهاد نفرمود و بلکه چنانکه صریح انجیل است تنها که ... مقرر ساخت
که هر که لطمه از صورت شما بسیلی زند سمت دیگر را پیش آرید و محمد صلی الله علیه
و آله جمع فیما بین ظاهر و باطن فرمود اول ... را با کمال طالب شریعت اسلام
خواهد و او را بآیات باهره و معجزات ظاهره بخدا دعوت کرد و بعد از ...
مفاخره و انکار و عناد وجود و برا ... و شریعت مواتب ساخت و ما بکفار ...
طرائق جهاد و رهبش گرفت و بر اعدای ... نمیشت که جمع به از فرق است و توبه
ظاهر و باطن به ادراک گفتاری به یکی است و اقامه حدود الهیه موجب نظام دنیا و آخرت
است و تفصیل آنچه حق نظام و وصول انام بنجات معلوم است و از این است که یهود ...
سوختی لبید و معاد نیست و انتخابی امور باطنه عاری ... باقی ... طریقت را ... فهمند
و از عبادات اعتراضیه ایشان ... وجود و اثری و ثمری حاصل نمیشود و اختلاف ...
که با یکدیگر دارند همه از بابت امورات ظاهره است نه معارف حقه بلکه در میان

ایشان از معارف مطلقا نام و نشان نیست و هم چنین نصاری در مسایل عامضه جاری
کشته اند و عوام و خواص ایشان نظر اهر ساطع و فهم آنها در قوه همه کس نیست
اکتفا نموده اند بعضی بجلال ربی با تکاد و اتحاد و نبوت و ربکار و ظاهر و مظاهر و با الجمله
مسایلی که همه کفر محض و عین زندقه است قایل شده اند و اگر بالفرض بعضی از
آنها تاویل صحیح داشته باشند لیکن تکلیف عامه ناس نیست و فهم آنچه مسایل
در خور حوصله هر تنگ حوصله و مذهب قدیم ایشان از وظایف ظواهر شریعه بالمره
خالی بوده و بر رهبانیت ... بوده اند و آنچه الان در میان ایشان متعارف است
از اختراعات و اجتهادات کشیشان و پادشاهان ایشان است و از رفتار
علمای در میان ایشان مطلقا نام و نشانی نیست و ... الکلیسی ...
در رساله خود ... شریعت را ... و طایفه از نصاری را که عمل بشرایع
ظاهره مینمایند بجهل و تجسم ... و اما در طریق اسلام شرط است که طالب
و سالک الی الله اول ظاهر خود را با آداب و نوامیس شرعیه مؤدب سازد
و مقدار ... در اوقات محدوده بوظایف عبادات پردازد و باطن خود را ...
و توبه ... مشغول ... و دقیقه از یاد خدا غافل نشود و حضور قلب ... قربه
عبادات ... و ... حال باید که ... خدا ... خلق را ... حق را ... خلق
شاهد ... از ملاحظه خلق از خدا غافل نشود و در توبه باطن ... عالم ...
نکند ... طریقه اسلام بر اینست باید که ظاهر و باطن ...
... عبادت و ... در ... عمل غالب عبادت ظاهره ...

از

... و به ... او بلا شبهه این طریقه اشرف طرق و بهترین سبیل و موافق ... است
پس سلوک آنچه لازم و اتباعش واجب است و اما وجه دوم که صدور ... نبوت
معجزه است اما از محمد صلی الله علیه و آله با قطع نظر از معجزه باقیه بجهة ثبوت شق قمر
و تسبیح ... و ... ماده ... بر ... و اطعام خلق کثیر بطعام قلیل و امثال
ذلک ... که یهود معجزات از موسی و نصاری از عیسی نقل می نمایند بل نقل
و قول ... و آنکه ... یهود و نصاری ... و از اسلام ... اند
... و خلاف ... نقل ... است ... نقل اهل اسلام ...
از ... ایشان نیست بل بمراتب زیاده است و انجیل ... چهار نفر مورخ ...
انجیل اربعه ... معجزات و احوال او را نقل ... و قول نصاری ...
قول همان چهار نفر است و از محمد صلی الله علیه و آله زیاده از صد هزار است ...
که زمان بعثت محمد صلی الله علیه و آله زیاده از ... سال شده و جمعی کثیر و جمعی غفیر در این ...
مدت شاهد معجزات او را ... و از عیسی ... سال و ... ماه و ... روز زیاده ...
... که از آن ... او رسیده و معلوم است که ...
... همه که انجیل ... موافق ... که عیسی را ... کشند
که ... شاگردان ... و آنحضرت را ... کرده ...
سوای ... که هم ... آنحضرت را ... از ... راه ...
و در انجیل ... است که ... هم ... درباره عیسی ... کرد
و حضرت عیسی ... که تو ... کفت

استغفر الله که اشکک بکنم این نحو هم در سفر تکذیب عیسی بود و این حرف که ناجی
اولی فهم بود و ند شخص است جهت آنکه چه اکنه در روز اطلاق اقرار بعیسی کرده بود بعد
مدت آنچه همه سه سال باشد و در عوض سه سال کمتر چه ترقی حاصل نحوه کرده شد
تا بیان بنی که بعد از دفن ایمان او چه بر کلوخ تا جان محمد صلی الله علیه و آله و دوره
تنگ دهنی و پریشانی فخر و فاقه پروانه وار در آتش شمع راه هدایت را کرد شد
و جان و مال و عرض و ناموس خود را در راه او بذل و صرف کنند و با دشمنان او
با هم بکنند ظاهری جهاد کنند و دین او را تقویت نمودند و از کشته شدن در راه او
پروانه نمیکنند پس بدیهی است که قوت ایمان ایشان زیاده و علم شان بیشتر و معاد
بیشتر بوده چگونه است که با جاه و اقوال ایشان کمتر از نقل عیسی است البته نه چنین است
چنانکه دانستی بلکه تفاوتی که است با قطع نظر از تو بدایی که سابق بر این نقل نمودیم است
که از یهود و نصاری دلالت میکند بر نبوت موسی و عیسی در همان وقت که معجزه
از ایشان صادر شد تا زمانی که از دار دنیا رحلت فرمودند و اما حجت شریعت و نبوت
نبوت ایشان بعد از رحلت محتاج است به خبر متواتر دیگر از موسی و عیسی با تصدیق
پیغمبری بایکه شریعت و حکم نبوت ایشان تا وقت معلوم با قیام قیامت باقی است
و حال آنکه این نه از توریه و نه از انجیل اربعه مستفاد میشود و نه خبر متواتری در
دست دارند بلکه خلاف آن از توریه و انجیل مستفاد میگردد چنانکه بتفصیل گذشت و بعد
از این نیز اشاره بدان خواهد رفت حاصل که خبر ایشان معارض خبر اهل اسلام
نیست چه اخبار ایشان بصدور معجزه از موسی و عیسی دلیل است بر نبوت ایشان

در وقت صدور تا هنگام رحلت و اما دال نه دلالت ندارد و اخبار اهل اسلام به بعد معجزه
از محمد صلی الله علیه و آله آنچه نیز دلالت دارد بر نبوت آنحضرت در زمان صدور و بعد
آنچه و این منافی خبر ایشان نیست پس چه ضرر دارد که هر دو روایت باشند و هم نبوت
موسی و عیسی صحیح باشد و هم نبوت محمد صلی الله علیه و آله پس منافی طایفه اسلام
نیست که هر دو خبر راست باشد و اما یهود و نصاری را چاره نیست که باید اخبار
اهل اسلام را تکذیب نمایند و حکم نمایند بآنکه اشخاصی که بتواتر محمد صلی الله
علیه و آله را خبر داده اند دروغ گو بوده اند و دانستی که این حکم محض است و باید کذب
ایشان را ثابت نمایند و حال آنکه نقله اخبار محمد را نه دیده اند و نه احوال ایشان را از
معتمدی شنیده اند پس محض گفت که یهود و نصاری و که اکثر اخبار فرقه اخره
و بنا بر بقاء حکم نبوت نبی ایشان نیست مگر محض استبعاد و آنچه در اینجا عجب
نیست زیرا که معارض است با اخبار متواتره واله بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و [illegible]
[illegible] تقادم با خبر و الله ندارد چه جای [illegible] متواتره و اما وجه سیم که معجزه باشد
آنچه نیز در انبیای دیگر سوای محمد صلی الله علیه و آله نیست و اعادی از ارباب ملل
[illegible] ایشان نبوده سوای اهل اسلام که در قرآن تصریح شده که اگر جن و انس
جمع شوند معارض یکسوره از قرآن [illegible] هرگز و در هیچ وقت با اقدام و سابقه نتوانند
آورد و زبان بلیغ که دال بر نقص نباید است [illegible] معلوم است که [illegible]
[illegible] آنچه را نتوانستند آورد و حجت که خود قول دارد که محمد صلی الله علیه و آله [illegible] بمعارضه
در آورد و ادعای مانند آنرا نتوانست آورد و اگر نقل [illegible] گفته [illegible] ایشانرا [illegible]

صاحب شوکت عظیمه بود و مبانی البته آوازه ادعای او رسانیده با اهل اسلام احتجاج میکرد
چه دواعی نقل بسیار و مقتضی آن موجود و موانع مطلقا مفقود است پس معلوم است
که از ایشان [illegible] عاجز بوده اند و اگر نقل [illegible] قرآن [illegible] شیعیان
ظاهر شده اند حال باور زند پس معلوم شد نبوت محمد صلی الله علیه و آله بعد اتمام ثابت است
و از موسی و عیسی ذکر که سایر انبیا عظام علیهم السلام هیچکدام ثابت نیست و دلیل
[illegible] ثابت نبود مگر آنکه کسی اقرار کند به نبوت محمد صلی الله علیه و آله زیرا که
شهادت داده بر نبوت ایشان موقوف محسوس پس ثبوت نبوت محمد صلی الله علیه و آله
و اما نبوت محمد صلی الله علیه و آله توقف بر نبوت ایشان ندارد و الحمد لله علی ظهور [illegible]
و حال آنکه در بیان معاصی و [illegible] مذاهب ایشان را لوازم فاسده با جمله بسیار
است که [illegible] با اختلاف [illegible] سلیم است و نقله اخبار معجز است
عیسی [illegible] از [illegible] شنیده و بلا شبهه [illegible] قول چهار [illegible] کتاب
[illegible] بود پس لازم است که اقرار به نبوت محمد که بتواتر معجزات او
ثابت و تصدیق انبیا در باره وی محقق و بیرون او الآن موجود است نماید تا اقرار
ایشان به نبوت انبیاء [illegible] و اعتقادات موافق [illegible] دلیل صحیح [illegible] کند
و آنچه نوشته شد [illegible] عاقل دانا [illegible] کافی و [illegible] از [illegible]
[illegible] اگر کس است یکحرف بس است و الا [illegible] دل
[illegible] و الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة علی محمد
و آله [illegible] السلام